



مرکز تحقیقات دارالحیث

میراث صدراعظم شیخ

دست‌نویس

به‌کوش

علی صدراپی خوبی

هدی مهریزی

نيسابور



سازمان چاپ و نشر
مؤسسه فرهنگی دارالحدیث

مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ - گردآورنده.

میراث حدیث شیعه: دفتر هفتم / به کوشش مهدی مهریزی و علی صدراپی خویی. - قم: مؤسسه فرهنگی دارالحدیث،

۱۳۸۰.

۵۵۲ ص.

ISBN : 964 _ 7480 _ 07 _ 2 تومان ۳۲۰۰

چاپ اول: ۱۳۸۰.

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. احادیث شیعه - مجموعه‌ها. ۲. حدیث - علم الدرایه. الف. صدراپی خویی، علی، ۱۳۴۲ - ، گردآورنده

همکار. ب. عنوان.

میراث حدیث شیعہ

دفتر مضم



بہ کوشش

علی صدراپی خوبی

مدی مہرزی

میراث حدیث شیعہ / ۷

به گوشه : مهدی مهریزی و علی صدرایی خویی

تحقیق : مرکز تحقیقات دارالحدیث

امور اجرایی : حسین گودرزی

ویراستاران : محمد هادی خاقتی ، قاسم شیرچغری ، سید محمد دلال موسوی ، تحسین پورسماوی

حروف نگارری : علی رضا شوندی

صفحه آرایی : سید علی موسوی کیا

ناشر : سازمان چاپ و نشر دارالحدیث

چاپ : اول ، ۱۳۸۰ ش

چاپخانه : اعتماد

شمارگان : ۱۰۰۰ نسخه

قیمت : ۳۲۰۰ تومان



سازمان چاپ و نشر

سازمان چاپ و نشر دارالحدیث : قم ، خیابان معلم ، نرسیده به چهار راه شهداء ، شماره ۱۲۵

تلفن : ۰۲۵۱۷۷۴۱۶۵_۰۲۵۱۷۷۴۰۵۲۳_۰۲۵۱۷۷۴۰۵۲۳ ص . پ ۳۷۱۸۵/۴۶۸

شابک : ۹۶۴-۷۴۸۹-۰۷-۲

ISBN : 984 - 7489 - 07 - 2

فهرست

٧ آغاز دفتر

متون حدیثی

٣٣ منتخب الجواهر العلیة فی الكلمات العلویة

مولن علیٰ البغدادي

تحقیق: هادی ربانی

٢١٣ عُیون الأخبار فی مناقب الأخیار (منتخب)

محمد بن محمد الحسینی البغدادي (٤٨٠ق)

تحقیق: محمد هادی خالقی

٢٤٣ سلوة الشیعة (تاج الأشعار)

أبو الحسن علی بن أحمد الفنجکري النیسابوري (٥١٣ق)

تحقیق: محمد رضا انصاری قنّی

شرح و ترجمه حدیث

٢٩٣ الحاشیة علی کتاب من لا یحضره الفقیه

بهاء الدین محمد بن الحسین العاملی، الشیخ البهانی (١٠٣٠ق)

تحقیق: فارس حسون کریم

علوم حدیث

۴۳۳ فوائد في الدراية

شہید ثانی زین الدین بن علی عاملی (۹۶۶ق)

تحقیق: علی صدراپی خویی

۴۵۵ رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا

محمد هاشم بن زین العابدین چهارسوقی (۱۳۱۸ق)

تحقیق: مهدی هوشمند

معرفی نسخه

۵۱۷ آداب عباسی

صدرالدین محمد تبریزی (قرن ۱۱)

معرفی: سید محمد عمادی حائری

۵۲۹ إجازات الرواية والوراثة في القرون الأخيرة الثلاثة

شیخ آقابزرگ بن علی تهرانی (۱۳۸۹ق)

معرفی: علی صدراپی خویی

آغاز دفتر

بازسازی مصادر اولیه رجال شیعه

در دفتر ششم، از ضرورت بازسازی متون، سخن به میان آمد و در حوزه میراث شیعی به سه عرصه اشاره گردید: مکتوبات حدیثی ائمه علیهم السلام، اصول اربعمئنه و مصادر اولیه رجال.

در آغاز، به اجمال گفته شد که عمده آثار برجای مانده رجال شیعه، از قرن پنجم به بعد نگاشته شده‌اند و از قرن اول تا پنجم، جز نوشته‌هایی اندک چون *رجال البرقي* و *رجال ابن عقیله* (در ضمن *رجال الطوسي*) در دست نیست.^۱ نیز در آن جای یاد شد که آیه‌الله خویی، نوشته‌های رجالی شیعه در این عصر را بیش از یکصد عنوان دانسته است.^۲

تتبع و بررسی فهارس قدما و متأخران، نشان از این دارد که این ادعا صادق است و تألیفات رجالی شیعه، بیش از یکصد عنوان است. در این نوشتار برآنیم تا نخست، فهرستوار، این آثار را به ترتیب زمانی معرفی کنیم و آن‌گاه نشان دهیم کدام‌یک از این آثار به دوره‌های بعد رسیده و عالمان رجال از آن استفاده کرده‌اند تا زمینه بازسازی آنها فراهم آید. از این رو، این نوشتار در دو بخش ارائه می‌گردد:

یک. فهرست مصادر اولیه رجال شیعه

پیش از ذکر عناوین کتب رجالی شیعه، ذکر چند نکته ضروری است:

۱. میراث حدیث شیعه، دفتر ششم، ص ۱۱.

۲. معجم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۴۱-۴۲.

۱- کتاب‌هایی که در قرون اولیه نگاشته شده‌اند، به شش موضوع پرداخته‌اند:

۱. معرفه الصحابه، ۲. معرفه الرجال و الرواة، ۳. المثالب و المناقب یا الجرح و التعديل، ۴. الفهرست، ۵. الأسماء و الكنى و الألقاب، ۶. الطبقات.

۲- روشن است که دانش رجال و راوی شناسی یا جرح و تعديل با دانش‌های دیگری چون تاریخ، تراجم و انساب، ارتباط وثیق و نزدیک دارد و هر یک از این سه دانش، برای مباحث رجالی مفیدند؛ لیکن نمی‌باید آنها را با دانش رجال، خلط کرد و نوشته‌های آن حوزه‌ها را به عنوان آثار رجالی برشمرد. از این رو، در این فهرست، از ذکر چنین کتبی خودداری شده است؛ گرچه برخی از مؤلفان، چنین آثاری را در زمرهٔ مصادر رجالی برشمرده‌اند.^۱

۳- برخی محققان و نویسندگان، پیش از این تلاش کرده‌اند تا به معرفی این آثار پردازند و رنج‌های بسیار بر خود هموار ساخته‌اند که به تعدادی از آنها اشاره می‌گردد:

الف. بهجة الأمال، ملا علی علیاری تبریزی (م ۱۳۲۷ق) (ج ۱، ص ۳۶-۴۴).
در این اثر، از ۴۲ نفر صاحب تألیف نام برده شده است که برخی از آنان در دوره‌های اولیه می‌زیسته‌اند.

ب. مقياس الهداية، علامه عبدالله مامقانی (۱۲۹۰-۱۳۵۱ق) (ج ۴، ص ۱۱-۹۴).
در این نوشته، از هشتاد نفر یاد شده که در رجال و درایه، خبره بوده‌اند، گرچه صاحب تألیف نبوده‌اند. البته این فهرست، دوره‌های اولیه تا عصر نویسنده را در برمی‌گیرد.

ج. توضیح المقال، ملا علی کنی (ص ۲۸۶-۳۰۳).

در این کتاب، شصت نفر از اساتید دانش رجال در گذشته و حال، معرفی شده‌اند.

د. مصنفی المقال في مصنفی علم الرجال، شیخ آقابزرگ تهرانی.

در این اثر نیز آثار بسیاری معرفی شده که نظم الفبایی به خود گرفته است.

۱. در کتاب تاریخ علم الرجال، نوشتهٔ شیخ حسین راضی عبدالله، به برخی آثار معرفی شده به عنوان کتب رجالی برمی‌خوریم که از ذکر آنها خودداری شد، مانند: مقتل الحسن علیه السلام، مقتل حجر بن عدی و... (ص ۲۶)، کتاب الأنبياء (ص ۲۸)، نسب آل أبي طالب (ص ۳۳) و من شهد صفين مع علي من الأنصار (ص ۳۲) و... .

۵. الذریعة إلى تصانیف الشيعة (ج ۱۰، ص ۸۰-۱۶۱).

در این جلد، بیش از یکصد و چهل اثر، معرفی شده است.

و. تاریخ علم الرجال، حسین راضی عبدالله.

در این اثر، در محدوده قرن یکم تا پنجم از ۸۱ نفر نام برده شده که صاحب بیش از

یکصد اثر بوده اند.

ز. مأخذشناسی علم رجال، رسول طلاییان. این تحقیق، در «مرکز تحقیقات دار

الحدیث» به انجام رسیده و بیش از ششصد کتاب و مقاله در آن معرفی شده که در آستانه

نشر است. این اثر، نسبت به آثار گذشته، جامع تر و دقیق تر است، بویژه که ترتیب زمانی

در آن ملحوظ است.

بجز اینها نویسندگان دیگری نیز به طور موجز به این موضوع پرداخته اند.^۱

فهرستی که در این جا ارائه می گردد، با استفاده از همه این آثار و نیز تتبع در کتب

فهرست (چون فهرست نجاشی، فهرست شیخ طوسی و...) انجام گرفته است و با رعایت

معیار یاد شده در بند دو، تنظیم شده است.

۴- بر اساس آنچه یاد شد، آثار رجالی شیعه که در فهرس از آن یاد شده، به اواخر

قرن دوم به بعد و عمده آنها به قرن سوم و چهارم برمی گردند.

۵- در این فهرست، از مصادری یاد شده که شیعیان نوشته اند و یا اهل سنت در مورد

راویان شیعی به رشته تحریر درآورده اند. از این رو، آثار افرادی مانند یعقوب بن شیبه نیز

معرفی شده است.

۶- این فهرست، شامل اسامی نویسندگان کتب رجالی و آثار آنها تا نیمه اول قرن

پنجم، یعنی سال وفات نجاشی (۴۵۰ق) می شود.

اینک، فهرست:

احمد اهوازی (ق ۲)

۱- کتاب المثالب^۲

۱. کیهان فرهنگی، ش ۳۷، ص ۱۴: «سیر رجال نویسی»، محمد جاودان: نور علم، ش ۱۳، ص ۱۶۸-۱۶۹.
سیدعلی میر شریفی.

۲. معالم العلماء، ص ۱۲.

محمد بن خالد برقی (زنده در ۱۸۳ق)

۲ - كتاب الرجال في ذكر من روي عن أمير المؤمنين عليه السلام^١

عبدالله بن جبلة كفاسي (م ۲۱۹ق)

۳ - كتاب الرجال^٢

حسن بن علي بن فضال (م ۲۲۴ق)

۴ - كتاب الرجال^٣

حسن بن محبوب (۱۳۹ - ۲۲۴ق)

۵ - رجال ابن محبوب^٤

۶ - المشيخة^٥

۷ - معرفة رواة الأخبار^٦

يعقوب بن شيبه (عامي مذهب) (۱۸۰ - ۲۶۲ق)

۸ - تسمية من روي عن أمير المؤمنين عليه السلام من أصحابه^٧

ابوزرعة رازی (۲۰۰ - ۲۶۲ق)

۹ - ذكر من روي عن جعفر بن محمد من التابعين^٨

احمد بن محمد بن خالد بَرَقِي (م ۲۷۴ يا ۲۸۰ق)

۱۰ - كتاب الرجال^٩

۱۱ - كتاب طبقات الرجال^{١٠} (مطبوع)،

۱ . الفهرست، ابن النديم، ص ۲۷۲؛ الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۱۰، ص ۱۰۰ و ج ۲۲، ص ۲۲۷.

۲ . رجال النجاشي، ص ۲۱۶ (ش ۵۶۳)؛ الفهرست، ص ۳۰۰؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۸۴ و ۱۲۷.

۳ . رجال النجاشي، ص ۳۴ (ش ۷۲)؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۱۶۵.

۴ . الذريعة، ج ۱۰، ص ۹۰.

۵ . الفهرست، ص ۱۲۲ (ش ۱۶۲)؛ الذريعة، ج ۲۱، ص ۶۹.

۶ . معالم العلماء، ص ۳۳ (ش ۱۸۲)؛ مصفى المقال في مصفى علم الرجال، ص ۱۲۸.

۷ . الفهرست، ص ۵۰۹ (ش ۸۱۰)؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۱۶۰.

۸ . الذريعة، ج ۱۰، ص ۳۷؛ رجال النجاشي، ص ۷.

۹ . رجال النجاشي، ص ۷۶ (ش ۱۸۲).

۱۰ . همان جا؛ الفهرست، ص ۵۱ (ش ۶۵).

محمد بن احمد بن يحيى اشعري قمى (م ۲۸۰ق)

۱۲ - مناقب الرجال^۱

احمد بن على بن محمد علوى عقيقى (م ۲۸۰ق)

۱۳ - كتاب تاريخ الرجال^۲

عبدالرحمان مروزى (م ۲۸۳ق)

۱۴ - الجرح و التمديل^۳

احمد بن داود جرجانى (زنده قبل از ۲۹۸ق)

۱۵ - معرفة الرجال^۴

على بن حكم نخعى انبارى (ق ۳)

۱۶ - رجال الشيعة^۵

ابوعبدالله ابن حجاج (ق ۳)

۱۷ - من روى الحديث من آل أمير^۶

على بن حسن بن على بن فضال (۲۰۶- ق ۳)

۱۸ - كتاب الرجال^۷

على بن مهزيار اهوازى (ق ۳)

۱۹ - كتاب المثالب^۸

نصر بن صباح بلخى (ق ۳)

۲۰ - معرفة الناقلين^۹

-
۱. الفهرست، ص ۴۰۸ (ش ۶۲۳)؛ الذريعة، ج ۲۲، ص ۳۲۶ و ج ۱۰، ص ۱۴۲.
 ۲. رجال النجاشي، ص ۸۱ (ش ۱۹۶)؛ الفهرست، ص ۲۸۴ (ش ۴۲۵)؛ الذريعة، ج ۳، ص ۲۵۳.
 ۳. مستدركات الذريعة، ص ۲۵۲ (ش ۱۲۶۵)؛ و الذريعة، ج ۱۰، ص ۸۴ و ۱۲۵.
 ۴. الذريعة، ج ۲۱، ص ۲۵۷.
 ۵. لسان الميزان، ج ۲، ص ۱۸۸؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۱۳۵.
 ۶. كشكول البحراني، ج ۱، ص ۱۸۴؛ رسالة أبي غالب الزراري، ص ۱۲۷؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۱۰۸.
 ۷. رجال النجاشي، ص ۲۵۷ (ش ۶۷۶)؛ الفهرست، ص ۷۲ (ش ۳۹۲)؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۹۰.
 ۸. رجال النجاشي، ص ۲۵۳ (ش ۶۶۴)؛ الفهرست، ص ۲۶۵، (ش ۳۷۹).
 ۹. رجال النجاشي، ص ۴۲۸، (ش ۱۱۴۹)؛ الذريعة، ج ۲۱، ص ۲۶۱ و ج ۱۰، ص ۱۵۶.

- جعفر بن عبدالله كاهلى (ق ٣)
 ٢١ - النوادر عن الرجال^١
 محمّد بن عبدالله بن مهران (ق ٣)
 ٢٢ - المدوحين و المذمومين^٢
 عيسى بن مهران مستعطف (ق ٣)
 ٢٣ - كتاب المحدثين^٣
 محمّد بن عيسى بن عبيد يقطين (ق ٣)
 ٢٤ - كتاب الرجال^٤
 سعد بن عبدالله اشعري قمى (م ٢٩٩ يا ٣٠١ ق)
 ٢٥ - طبقات الشيعة^٥
 ٢٦ - مثالب رواة الحديث^٦
 ٢٧ - مناقب رواة الحديث^٧
 حميد بن زياد دهقان كوفى (م ٣١٠)
 ٢٨ - الفهرست^٨
 ٢٩ - كتاب الرجال^٩
 ٣٠ - من روى عن أبي عبدالله الصادق عليه السلام^{١٠}
 احمد بن سهل بلخى (٢٣٢ - ٣٢٢ ق)

- ١ . رجال النجاشي، ص ١٢٦ (ش ٣٢٦)؛ مصفّى المقال في مصنفى علم الرجال، ص ١٠٦؛ الذريعة، ج ٢١، ص ٢٦١.
 ٢ . رجال النجاشي، ص ٣٥٠ (ش ٩٤٢)؛ الذريعة، ج ٢٢، ص ٢٢٤ و ج ١٠، ص ١٤٥.
 ٣ . رجال النجاشي، ص ٢٩٧ (ش ٨٠٧)؛ الفهرست، ٢٣٢ (ش ٥٢٠)؛ مصفّى المقال، ص ٣٤٥؛ الذريعة، ج ٢٠، ص ١٤٧ و ج ١٠، ص ١٣٩.
 ٤ . رجال النجاشي، ص ٣٣٣ (ش ٨٩٦)؛ الذريعة، ج ١٠، ص ١٧١.
 ٥ . رجال النجاشي، ص ٤٣٦ (ش ١١٧٠)؛ الذريعة، ج ١٥، ص ١٥١ و ج ١٠، ص ١١٨.
 ٦ . رجال النجاشي، ص ١٧٧ (ش ٤٦٧)؛ الذريعة، ج ١٩، ص ٧٥.
 ٧ . رجال النجاشي، ص ١٧٧ (ش ٤٦٧)؛ الذريعة، ج ٢٢، ص ٣٢٧.
 ٨ . رجال النجاشي، ص ٢٣٢ و ٢٥٧؛ مصفّى المقال، ص ١٦٢.
 ٩ . رجال النجاشي، ص ١٣٢ (ش ٣٣٩)؛ الذريعة، ج ٣، ص ٢٥٣ و ج ١٠، ص ١١٤.
 ١٠ . رجال النجاشي، ص ١٣٢ (ش ٣٣٩)؛ الذريعة، ج ٢٢، ص ٢٢٧.

۳۱ - رجال أبي زيد البلخي (الأسماء والكنى والألقاب)^۱

محمد بن ابي ثلج (۲۳۸ - ۳۲۲ق)

۳۲ - أخبار النساء المدوحات^۲

محمد بن يعقوب كليني (م ۳۲۹ق)

۳۳ - كتاب الرجال^۳

محمد بن يحيى صولى شطرنجى (زنده در ۳۳۰ق)

۳۴ - رجال أبي بكر محمد بن يحيى بن عباس الصولي الشطرنجى^۴

عبدالعزیز بن يحيى جلوى (م ۳۳۲ق)

۳۵ - من روى عن علي بن أبي طالب من الصحابة^۵

۳۶ - كتاب أخبار المحدثين^۶

احمد بن محمد همدانى كوفى (ابن عقده) (۲۲۹ - ۳۳۳ق)

۳۷ - كتاب التاريخ و ذكر من روى الحديث^۷

۳۸ - كتاب الرجال^۸

۳۹ - الشيعة من أصحاب الحديث^۹

۴۰ - من روى عن الحسن بن علي والحسين بن علي^{۱۰}

۴۱ - من روى عن زيد بن علي بن الحسين بن علي^{۱۱}

۱. الذريعة، ج ۱۰، ص ۹۲.

۲. رجال النجاشي، ص ۳۸۱ (ش ۱۰۳۸).

۳. رجال النجاشي، ص ۳۷۷ (ش ۱۰۲۶)؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۱۰۳ و ۱۴۱ و ۱۴۸.

۴. الذريعة، ج ۱۰، ص ۱۴۸.

۵. رجال النجاشي، ص ۲۴۰ (ش ۶۴۰)؛ الذريعة، ج ۲۲، ص ۲۲۷ و ج ۱۰، ص ۱۰۵ و ۱۲۵.

۶. همانجا؛ الذريعة، ج ۲۰، ص ۱۴۷.

۷. رجال النجاشي، ص ۹۴ (ش ۲۳۳)؛ الفهرست، ص ۶۸ (ش ۸۶)؛ الذريعة، ج ۳، ص ۲۲۳.

۸. رجال النجاشي، ص ۹۴ (ش ۲۳۳)؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۸۶ و ج ۲۲، ص ۲۲۹.

۹. رجال النجاشي، ص ۹۴ (ش ۲۳۳)؛ الذريعة، ج ۱۴، ص ۲۷۱.

۱۰. رجال النجاشي، ص ۹۴ (ش ۲۳۳)؛ الفهرست، ص ۶۸ (ش ۸۶)؛ مصفَى المقال، ص ۲۰.

۱۱. رجال النجاشي، ص ۹۴ (ش ۲۳۳)؛ الذريعة، ج ۲، ص ۲۲۷.

- ٤٢ - من روى عن علي بن أبي طالب أمير المؤمنين عليه السلام ^١
- ٤٣ - من روى عن علي بن الحسين ^٢
- ٤٤ - من روى عن علي عليه السلام : أنه قسم النار والجنة ^٣
- ٤٥ - من روى عن فاطمة عليها السلام من أولادها ^٤
- ٤٦ - من روى عن محمد بن علي بن جعفر الباقر عليه السلام ^٥
- محمد بن حسن بن احمد بن وليد (م ٣٣٣ق)
- ٤٧ - الفهرست ^٦
- حسين بن حمدان خصيبي جنبلانى (م ٣٥٨ يا ٣٣٦ق)
- ٤٨ - رجال الحسين بن حمدان ^٧
- ابو على احمد بن محمد كوفى (م ٣٣٦ق)
- ٤٩ - المدوحين و المذمومين ^٨
- على بن حسين مسعودى (م ٣٣٦ق)
- ٥٠ - فهرست المسعودي ^٩
- على بن محمد بن زبير قرشى كوفى (٢٥٤ - ٣٣٨ق)
- ٥١ - كتاب في تراجم الرجال ^{١٠}
- احمد بن محمد نؤل قمى (م ٣٥٠ق)
- ٥٢ - كتاب الطبقات ^{١١}

- ١ . همان جا .
- ٢ . همان جا .
- ٣ . همان جا .
- ٤ . الفهرست ، ص ٦٨ (ش ٨٦) ؛ الذريعة ، ج ٢٢ ، ص ٢٢٧ .
- ٥ . همان جا .
- ٦ . رجال النجاشي ، ص ٣٢ (ش ٧١) ؛ الذريعة ، ج ١٠ ، ص ١٤٣ ؛ مصفى المقال ، ص ٤٠٤ .
- ٧ . الذريعة ، ج ١٠ ، ص ١١٢ .
- ٨ . رجال النجاشي ، ص ٩٥ (ش ٢٣٦) ؛ الذريعة ، ج ٢٢ ، ص ٢٢٤ و ج ١٠ ، ص ٩٣ .
- ٩ . رجال النجاشي ، ص ٢٥٤ (ش ٦٦٥) ؛ الذريعة ، ج ١٦ ، ص ٣٩٤ و ج ١٠ ، ص ١٣٤ .
- ١٠ . رجال الطوسى ، ص ٤٣٠ (ش ٦١٧٩) .
- ١١ . رجال النجاشي ، ص ٨٩ (ش ٢٢٣) .

محمد بن عمر تميمي جعابي (٢٨٣-٣٥٥ق)

- ٥٣ - الشيعة من أصحاب الحديث و طبقاتهم^١
 ٥٤ - كتاب أخبار بغداد و طبقات أصحاب الحديث^٢
 ٥٥ - كتاب طرق من روي عن أمير المؤمنين عليه السلام^٣
 ٥٦ - من روي حديث غدير خم^٤
 ٥٧ - من حدّث هو و أبوه عن النبي صلى الله عليه وآله^٥
 ٥٨ - من روي الحديث من بنى هاشم و مواليهم^٦
 ٥٩ - من روي مؤاخاة النبي صلى الله عليه وآله لأمر المؤمنين عليه السلام^٧
 ٦٠ - الموالى الأشراف و طبقاتهم^٨

عبيدالله بن أبي زيد انباري (م ٣٥٦ق)

- ٦١ - كتاب طرق حديث: أنت مني بمنزلة هارون من موسى^٩
 ٦٢ - كتاب طرق حديث الراية^{١٠}
 ٦٣ - كتاب طرق حديث الطائر^{١١}
 ٦٤ - كتاب طرق [حديث] قسم النار^{١٢}

مظفر بن محمد بن احمد بلخي خراساني (م ٣٦٧ق)

١. همان، ص ٣٩٤ (ش ١٠٥٥)؛ الذريعة، ج ١٠، ص ١٠٣ و ج ١٥، ص ١٥١ و ج ١٤، ص ٢٧١.
 ٢. رجال النجاشي، ص ٣٩٤ (ش ١٠٥٥)؛ الذريعة، ج ١، ص ٣٢٣.
 ٣. رجال النجاشي، ص ٣٩٤ (ش ١٠٥٥)؛ الذريعة، ج ١٥، ص ١٦٣.
 ٤. رجال النجاشي، ص ٣٩٤ (ش ١٠٥٥)؛ الذريعة، ج ٢٢، ص ٢٢٦.
 ٥. مصفّى المقال، ص ٤٢٠.
 ٦. رجال النجاشي، ص ٣٩٦ (ش ١٠٥٥)؛ الذريعة، ج ٢٢، ص ٢٢٦.
 ٧. رجال النجاشي، ص ٣٩٦ (ش ١٠٥٥)؛ الذريعة، ج ٢٢، ص ٢٢٨ و ج ١٠، ص ٣٧.
 ٨. رجال النجاشي، ص ٣٩٦ (ش ١٠٥٥)؛ الفهرست، ص ٤٢٤ (ش ٦٥٦)؛ الذريعة، ج ٢٣، ص ٢٣٢.
 ٩. رجال النجاشي، ص ٢٣٢ (ش ٦١٧)؛ الذريعة، ج ١٥، ص ١٦٢.
 ١٠. رجال النجاشي، ص ٢٣٢ (ش ٦١٧).
 ١١. رجال النجاشي، ص ٢٣٢ (ش ٦١٧)؛ الذريعة، ج ١٥، ص ١٦٢.
 ١٢. رجال النجاشي، ص ٢٣٢ (ش ٦١٧)؛ الذريعة، ج ١٥، ص ١٦٣.

٦٥ - خصال الکمال و بعض ما روى في مناقب الرجال^١

محمّد بن احمد بن داوود قمي (م ٣٦٨ق)

٦٦ - المدوحين و المذمومين^٢

ابو غالب احمد بن محمّد بن محمّد زُرّارى (٢٨٥ - ٣٦٨ق)

٦٧ - رسالة أبي غالب الزراري^٣ (مطبوع)

جعفر بن محمّد بن قولويه (م ٣٦٩ق)

٦٨ - رجال ابن قولويه^٤

محمّد بن عمران مرزبانى (٢٩٧ - ٣٧٨ق)

٦٩ - رجال محمّد بن عمران بن موسى المرزبانى^٥

ابو جعفر محمّد بن على ابن بابويه قمي (صدوق) (م ٣٨١ق)

٧٠ - ذكر من لقيه من أصحاب الحديث و عن كل واحد منهم حديث^٦

٧١ - الرجال المختارين من أصحاب النبي ﷺ^٧

٧٢ - فهرست ابن بابويه^٨

٧٣ - المصاييح^٩

٧٤ - المعرفة برجال البرقي^{١٠}

٧٥ - المشيخة^{١١}

حمزة بن قاسم علوى عباسى (م ٣٨٥ق)

١. الذريعة، ج ٧، ص ١٦٢ و ج ١٠، ص ١٥١.

٢. رجال النجاشي، ص ٣٨٤ (ش ١٠٤٥)؛ الفهرست، ص ٣٩٥ (ش ٦٠٤)؛ الذريعة، ج ١٠، ص ٨٥ و ج ٢٢، ص ٢٢٦.

٣. رجال النجاشي، ص ٨٤ (ش ٢٠١)؛ الفهرست، ص ٣٢، ش ٨٤.

٤. الفهرست، ص ١٠٩ (ش ١٤١)؛ الذريعة، ج ١٠، ص ٩٠ و ج ١٦، ص ٣٧٥.

٥. الذريعة، ج ١٠، ص ١٤٧.

٦. رجال النجاشي، ص ٣٨٩ (ش ١٠٤٩)؛ الذريعة، ج ٢١، ص ٧٢ و ج ١٠، ص ٣٧.

٧. رجال النجاشي، ص ٣٨٩ (ش ١٠٤٩)؛ الذريعة، ج ١٠، ص ٨٣.

٨. الفهرست، ص ٢٠١ (ش ٢٩٩ - ٣٠٠)؛ الذريعة، ج ١٦، ص ٣٧٤.

٩. رجال النجاشي، ص ٣٨٩ (ش ١٠٤٩)؛ الذريعة، ج ٢١، ص ٨٠، ج ١٠، ص ١٤٦.

١٠. رجال النجاشي، ص ٣٨٩ (ش ١٠٤٩)؛ الذريعة، ج ٢١، ص ٢٤٩.

١١. الذريعة، ج ٢١، ص ٧٢.

۷۶- من روی عن جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما من الرجال^۱

ابوالمفضل محمد بن عبدالله شیبانی (م ۳۸۷ق)

۷۷- رجال أبي المفضل الشيباني^۲

۷۸- من روی حدیث غدیر خم^۳

۷۹- من روی عن زيد بن علي بن الحسين رضی اللہ عنہما^۴

احمد بن محمد بن جندی جزّاح (۳۰۵ یا ۳۰۷ - ۳۹۰ق)

۸۰- الرواة و الفلح^۵

عبدالعزیز بن یحییٰ جلودی (م ۳۹۷ق)

۸۱- کتاب المحدثین^۶

هبة الله بن احمد كاتب (زنده در ۴۰۰ق)

۸۲- رجال ابن البرية^۷

محمد بن جریر آملی طبری (ق ۴)

۸۳- الرواة عن أهل البيت رضی اللہ عنہم^۸

حسین بن حسن بن بابویه (ق ۴)

۸۴- الفهرست^۹

ابوجعفر محمد بن جعفر بن احمد بن بطة قمی (ق ۴)

۸۵- فهرست ابن بطة^{۱۰}

۱. رجال النجاشي، ص ۱۴۰ (ش ۳۶۴)؛ الذريعة، ج ۲۲، ص ۲۲۷ و ج ۱۰، ص ۹۴ و ۱۱۴.

۲. الذريعة، ج ۱۰، ص ۹۴ و ۱۴۵.

۳. رجال النجاشي، ص ۳۹۶ (ش ۱۰۵۹)؛ الذريعة، ج ۲۲، ص ۲۲۶.

۴. رجال النجاشي، ص ۳۹۶ (ش ۱۰۵۹)؛ الذريعة، ج ۲۲، ص ۲۲۷.

۵. رجال النجاشي، ص ۸۵ (ش ۲۰۶)؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۸۴ و ج ۱۱، ص ۲۵۶.

۶. رجال النجاشي، ص ۲۴۰ (ش ۴۶۰)؛ الذريعة، ج ۲۰، ص ۱۴۷.

۷. الذريعة، ج ۱۰، ص ۸۳.

۸. همان، ج ۱۱، ص ۲۵۶ و ج ۱۰، ص ۱۴۳.

۹. رجال النجاشي، ص ۱۶۷ (ش ۴۴۱)؛ مجمع الرجال، ج ۲، ص ۲۷۱؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۱۱۲.

۱۰. رجال النجاشي، ص ۳۷۲ (ش ۱۰۱۹)؛ الذريعة، ج ۱۶، ص ۳۷۴ و ج ۱۰، ص ۱۴۳.

احمد بن حسین بن عبدالملک آزدی کوفی (ق ۴)

۸۶ - میوَّب کتاب مشیخة^۱

أبان بن محمَّد بجلی (ق ۴)

۸۷ - النوادر عن الرجال^۲

علی بن محمَّد بن جعفر حدّاد عسکری (ق ۴)

۸۸ - رجال ابن ریدویه^۳

۸۹ - من روی من نساء آل أبي طالب^۴

عبدالله بن جعفر جفیری (ق ۴)

۹۰ - الفهرست^۵

محمَّد بن وهبان دُبیلی (ق ۴)

۹۱ - من روی عن علی أمير المؤمنين عليه السلام^۶

احمد بن عبدالله نُوری وِزاق (ق ۴)

۹۲ - طرق من روی ردّ الشمس^۷

علی بن حسن بن علی بن فضال ربعی فیاض (ق ۴)

۹۳ - کتاب الرجال^۸

عبدالعزیز بن اسحاق زیدی بقال (ق ۴)

۹۴ - طبقات الشيعة^۹

۱. رجال النجاشي، ص ۸۰ (ش ۱۹۳)؛ الفهرست، ص ۵۸ (ش ۷۱)؛ رجال الطوسي، ص ۴۱۵ (ش ۶۰۰۸)؛ الذريعة،

ج ۱۹، ص ۵۷ و ج ۱۰، ص ۹۵.

۲. رجال النجاشي، ص ۹۴ (ش ۱۱)؛ مصفّی المقال، ص ۵؛ الذريعة، ج ۲۴، ص ۳۴۱ و ج ۱۰، ص ۸۲.

۳. الذريعة، ج ۱۰، ص ۸۵.

۴. رجال النجاشي، ص ۲۶۲ (ش ۶۸۶)؛ الذريعة، ج ۲۲، ص ۲۲۸.

۵. الفهرست، ص ۲۹۴ (ش ۴۴۰)، مصفّی المقال، ص ۲۴۷.

۶. رجال النجاشي، ص ۳۹۶ (ش ۱۰۶۰)، الذريعة، ج ۲۲، ص ۲۲۷ و ج ۱۰، ص ۱۴۸.

۷. رجال النجاشي، ص ۸۵ (ش ۲۰۵)؛ الذريعة، ج ۱۵، ص ۱۶۳.

۸. رجال النجاشي، ص ۲۵۷ (ش ۶۷۶)؛ الفهرست، ص ۲۷۲ (ش ۳۹۲).

۹. الفهرست، ص ۳۴۱ (ش ۵۳۷)؛ معالم العلماء، ص ۸۱ (ش ۵۴۸)؛ الذريعة، ج ۱۰، ص ۱۲۵ و ج ۱۵، ص ۱۵۱.

حیدر بن محمد بن نعیم سمرقندی (ق ۳)

۹۵ - رجال أبي أحمد حيدر^۱

علی بن احمد بن علی بن محمد عقیلی (ق ۳)

۹۶ - رجال المعینی^۲

محمد بن مسعود عیاشی (ق ۳)

۹۷ - معرفة الثاقلین^۳

جبرئیل بن احمد قاریابی (ق ۳)

۹۸ - رجال أبي محمد جبرئیل^۴

محمد بن عمر بن عبدالعزیز کنسی (ق ۳)

۹۹ - رجال الكنسی^۵

محمد بن حسن مُحاربی (ق ۳)

۱۰۰ - کتاب الرجال^۶

ابو علی احمد بن محمد بن احمد جرجانی (ق ۳)

۱۰۱ - ذکر من روي من طرق أصحاب الحديث أن المهدي عليه السلام من ولد الحسين عليه السلام^۷

احمد بن نصر بن سعد (ق ۳)

۱۰۲ - کتاب الرجال^۸

ابو نصر زیان (ق ۳)

۱. الذریعة، ج ۱۰، ص ۱۰۷ و ۱۱۴.

۲. الفهرست، ص ۲۸۴ (ش ۴۲۵)؛ الذریعة، ج ۱۰، ص ۱۳۱.

۳. رجال النجاشی، ص ۳۵۰ (ش ۹۴۴)؛ الفهرست، ص ۳۹۶ (ش ۶۰۵)، الذریعة، ج ۱۰، ص ۹۶ و ۱۳۹ و ۱۴۷ و ج ۲۱، ص ۲۶۱.

۴. الذریعة، ج ۱۰، ص ۱۰۳.

۵. رجال النجاشی، ص ۳۷۲ (ش ۱۰۱۸)؛ الفهرست، ص ۴۰۳ (ش ۶۱۵)؛ معالم العلماء، ص ۱۰۱، (ش ۶۷۹)؛ مصفی المقال، ص ۲۷۷؛ الذریعة، ج ۱۰، ص ۱۴۱ و ۱۴۷ و ج ۲۱، ص ۲۶۱.

۶. رجال النجاشی، ص ۳۵۰ (ش ۹۴۳)؛ الذریعة، ج ۱۰، ص ۱۴۲.

۷. همان، ص ۸۶ (ش ۲۰۸)؛ الذریعة، ج ۱۰، ص ۳۷ و ۹۲.

۸. اقبال الأعمال، ج ۳، ص ۸۶؛ الذریعة، ج ۱۰، ص ۹۲.

- ١٠٣ - فهرست كتب عدوي^١
 احمد بن محمد جوهرى بغدادى (م ٣٠١ق)
 ١٠٤ - الاشتغال في معرفة الرجال^٢
 ١٠٥ - ذكر من روى الحديث من بني ناشدة^٣
 احمد بن حسين عبيدالله غضايرى (ق٥)
 ١٠٦ - فهرست الأصول^٤
 ١٠٧ - فهرست المصنفات^٥
 ١٠٨ - كتاب طرق خبر الولاية^٦
 ١٠٩ - كتاب الممدوحين^٧
 ١١٠ - كتاب المذمومين^٨
 ١١١ - تكملة رسالة أبي غالب الزراري^٩
 احمد بن على بن عباس بن نوح سديرافى (م ٤٢٠ق)
 ١١٢ - الزيادات على ابن العباس بن سعيد في رجال جعفر بن محمد^{١٠}
 ١١٣ - المصاييح في ذكر من روى عن الأئمة لكل امام^{١١}
 احمد بن عبد الواحد بن عبدون بزّاز (م ٤٢٣ق)

- ١ . رجال النجاشي، ص ٢٦٥ (ش ٨٩)؛ الذريعة، ج ١٠، ص ٩٤.
 ٢ . رجال النجاشي، ص ٨٥ (ش ٢٠٧)؛ الفهرست، ص ٧٨ (ش ٩٩)؛ الذريعة، ج ١٠، ص ٨٧ و ١٣ و ج ٢، ص ١٠١.
 ٣ . رجال النجاشي، ص ٨٥ (ش ٢٠٧)؛ الفهرست، ص ٧٨ (ش ٩٩)؛ الذريعة، ج ١٠، ص ٣٦.
 ٤ . الفهرست، ص ٢.
 ٥ . همان جا.
 ٦ . رجال النجاشي، ص ٢٦٩، (ش ٧٠٦).
 ٧ . قاموس الرجال، ج ١، ص ٤٤١-٤٤٢؛ تاريخ علم الرجال، ص ١٠٥-١٠٧.
 ٨ . همان جا.
 ٩ . رسالة أبي غالب الزراري، ص ٩٦-٩٩.
 ١٠ . رجال النجاشي، ص ٨٦ (ش ٢٠٩)؛ الفهرست، ص ٨٦ (ش ١١٧)؛ الذريعة، ج ١٢، ص ٧٦.
 ١١ . رجال النجاشي، ص ٨٦ (ش ٢٠٩)؛ الذريعة، ج ٢١، ص ٧٨.

۱۱۴ - رجال ابن عبدون^۱

۱۱۵ - فهرست^۲

علی بن حسین علم الهدی (۳۵۵ - ۳۳۶ ق)

۱۱۶ - رجال السيد علم الهدی^۳

محمّد بن علی کراچکی (م ۳۲۹ ق)

۱۱۷ - فهرست الكراچكي^۴

دو. بازسازی مصادر برجای مانده

برحسب فهرست ارائه شده، تعداد ۱۱۷ عنوان کتاب از ۷۴ نویسنده، طی قرن‌های دوم، سوم، چهارم و نیمه اول قرن پنجم شناسایی شد. از این تعداد، دو عنوان مربوط به قرن دوم، ۲۵ عنوان مربوط به قرن سوم، ۷۸ عنوان مربوط به قرن چهارم و دوازده عنوان مربوط به قرن پنجم هجری است.

از این تعداد، تنها رجال البرقي و رجال ابن الغضائری (بازسازی شده)، رساله أبي غالب الزراري (بازسازی شده) و گزیده رجال الكشي و فهرست ابن بابويه، اکنون به چاپ رسیده و در دسترس است. جز اینها اثری دیگر، نه بر اساس نسخه‌های اصل و نه به صورت بازسازی شده، تاکنون نشر نیافته است.

آنچه در بخش دوم این نوشتار ارائه می‌گردد، این است که تعداد هجده عنوان را تاکنون شناسایی کرده‌ایم که در دست نویسندگان بعدی بوده و آنان، بدان مراجعه داشته و از آن نقل کرده‌اند. در این جا گزارشی اجمالی از این عناوین هجده‌گانه عرضه می‌گردد. پیش از آن، یادآوری چند نکته لازم است:

الف. این جستجو تنها در اختیار معرفة الرجال، رجال البرقي، رجال النجاشي، رجال الطوسي، فهرست شیخ طوسی، رجال العلامة الحلبي، رجال ابن داود و معالم العلماء صورت گرفته است. از این جهت، گزارش نهایی و قطعی نیست؛ بلکه می‌باید مصادر و منابع

۱. الذریعة، ج ۱۰، ص ۸۶.

۲. الفهرست، ص ۱۳ (ش ۷)؛ مصفی المقال، ص ۱۹، الذریعة، ج ۱۰، ص ۸۴ و ۸۶.

۳. الذریعة، ج ۱۰، ص ۱۳۳.

۴. همان، ج ۱۶، ص ۳۹۳.

رجالی اهل سنت و نیز دیگر آثار رجالی شیعه و همچنین کتاب‌های تاریخی کهن مورد جستجو و تتبع قرار گیرند.

ب. در این گزارش، تنها به ذکر نشانی و شماره‌ها اکتفا می‌گردد و از آوردن همه منقولات، صرف نظر می‌شود.

ج. این عناوین، برحسب تاریخ وفات مؤلفان آنها ترتیب یافته است.

د. از آن رو که در بخش نخست، مرجع و منبع این عناوین گزارش شد، دیگر تکرار نمی‌گردد.

۱- ذکر من روی عن جعفر بن محمد من التابیین، ابو زرعۀ رازی (۲۰۰-۲۶۴ق)

نجاشی در شرح حال أبان بن تغلب بن رباح می‌نویسد:

و ذكره أبو زُرعة في كتابه «ذكر من روی عن جعفر بن محمد رضي الله عنه من التابیین و من

قاربهم» فقال أبان بن تغلب: [و] روی عن أنس بن مالك.^۱

۲- معرفة الناقلين، نصر بن صباح بلخی (ق ۳)

در رجال الکشی در ۵۸ مورد، بلا واسطه از نصر بن صباح نقل شده است: (ش ۸، ۴۲،

۵۹۷، ۵۹۲، ۵۸۴، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۵، ۴۷۱، ۴۶۹، ۳۷۳، ۳۶۴، ۳۶۳، ۳۴۷، ۳۴۶، ۳۴۴، ۱۲۵، ۴۴

، ۹۹۸، ۹۹۵، ۹۸۹، ۹۲۷، ۸۹۶، ۸۳۹، ۸۳۰، ۸۰۴، ۷۶۸، ۷۶۶، ۷۴۸، ۶۸۴، ۶۶۵، ۶۲۶، ۶۱۹

، ۱۰۷۲، ۱۰۶۹، ۱۰۶۶، ۱۰۴۶، ۱۰۴۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۲، ۱۰۳۰، ۱۰۲۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۱، ۹۹۹

، ۱۰۷۸، ۱۰۸۲، ۱۰۹۵، ۱۱۰۳، ۱۱۱۷، ۱۱۱۹، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۸، ۱۱۳۷، ۱۱۴۰ و ۱۱۴۶).^۲

گرچه صورت ظاهر نقل‌ها با نقل شفاهی نیز سازگار است، ولی به احتمال قوی از کتاب نقل کرده است، چنان‌که تأمل در مواد منقول، این را روشن می‌سازد؛ علاوه بر آن که در برخی موارد تصریح دارد، مانند «ذكر نصر بن صباح» در شرح حال عثمان بن عیسی (ش ۱۱۱۷).

علامه حلی در الإجمال خویش، در دو مورد، از نصر بن صباح نقل می‌کند (ش ۶۶۲ و

۱. رجال النجاشی، ص ۱۰.

۲. بر اساس نسخه چاپ دانشگاه فردوسی مشهد، تصحیح آقای سید حسن مصطفوی.

۱۶۴۱).^۱ شماره دوم، همانند نقل کُشی است و شماره اول با آن تفاوت دارد و محتمل است که کتاب نصر بن صباح به دست علامه نیز رسیده باشد.

۳- طبقات الشيعة، مثالب رِوَاة الحديث و مناقب رِوَاة الحديث، سعد بن عبدالله اشعری (م ۲۹۹ یا ۳۰۱ ق)

برقی در هفت مورد از کتاب سعد بن عبدالله نقل کرده و مشخص نساخته است از کدام یک از این سه کتاب است (ش ۵۷۳، ۸۷۳، ۸۸۰، ۸۸۳، ۸۸۴، ۱۱۹۷ و ۱۴۴۵)^۲
نجاشی یک مورد از کتاب الطبقات وی نقل کرده است:

ابو کُهْمَس، کوفی، عربی، له کتاب ذکره سعد بن عبدالله فی الطبقات.^۳

در دجال الطوسی نیز در دو مورد از او نقل شده و به هیچ یک از کتاب های او اشاره ای نشده است (ش ۵۹۸ و ۵۱۹۵).^۴

۴- الفهرست، حمید بن زیاد دهقان کوفی (م ۳۱۰ ق)

نجاشی در دو مورد از الفهرست وی نقل کرده است:

- در شرح حال عبیدالله بن احمد نَهِیک:

و قال حمید بن زیاد فی فهرسته: سمعت من عبیدالله کتاب المناسک و کتاب الحج و کتاب فضائل الحج و کتاب الثلاث و الأربع و کتاب المثالب.^۵

- در شرح حال علی بن ابی صالح:

و قال حمید فی فهرسته: سمعت منه کتباً عمدة، منها کتاب ثواب «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ». کتاب الأظله، کتاب البداء و المشیة، کتاب الثلاث و الأربع، کتاب الجنة و النار، کتاب النوادر، کتاب الملاحم.^۶

۵- کتاب ابن عقیده (۲۴۹ - ۳۳۳ ق)

۱. بر اساس نسخه چاپ نشر الفقاهه، تحقیق آقای جواد قیومی اصفهانی.

۲. بر اساس نسخه چاپ نشر القیوم، تصحیح آقای جواد قیومی اصفهانی.

۳. رجال النجاشی، ص ۴۳۶ (ش ۱۱۷۰).

۴. بر اساس نسخه چاپ انتشارات جامعه مدرسین، تصحیح آقای جواد قیومی اصفهانی.

۵. رجال النجاشی، ص ۲۳۲ (ش ۶۱۵).

۶. همان، ص ۲۵۷ (ش ۶۷۵).

شیخ طوسی در کتاب الرجال، در دو مورد از ابن عقده نقل کرده و به نام کتاب او اشاره ندارد (ش ۳۸۸ و ۳۹۵ در «أصحاب النبي»).

علامه حلی در کتاب الرجال، در ۲۵ مورد از ابن عقده نقل کرده است (ش ۳۱، ۲۱۳، ۲۸۷، ۲۸۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۴۴، ۳۴۸، ۳۵۴، ۳۷۷، ۳۸۶، ۷۶۵، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۱۰۰۷، ۱۰۳۷، ۱۲۹۹، ۱۳۳۲، ۱۳۳۷، ۱۳۶۶ و ۱۳۶۷).

۶- الفهرست، محمد بن محمد بن حسن بن ولید (م ۳۴۳ق)
نجاشی در یک مورد، در شرح حال اسماعیل بن جابر جُعیفی از آن نقل کرده است:
له کتاب ذکره محمد بن الحسن بن الولید فی فهرسته.^۱

۷- من حدّث هو و أبوه عن النبي ﷺ، محمد بن عمر تمیمی جعابی (۲۸۴ - ۳۵۵ق)
ابن حجر، در شرح حال عبدالله بن ابی سفیان، از این کتاب نقل می‌کند:
و ذکره الجعابی فی کتاب: من حدّث هو و أبوه عن النبي.^۲

۸- کتاب الممدوحین و المذمومین، محمد بن احمد بن داوود قمی (م ۳۶۸ق)
ابن غضایری در تکملة رسالة أبي غالب از آن نقل کرده است:

و وجدت بخط أبي الحسن، محمد بن أحمد بن داوود القمي قال حدّثنا أبو علي محمد بن علي بن حمّام، قال: حدّثني علي بن سليمان بن الحسن بن الجهم بن بكير بن أعين، المعروف بالزُراري: إن بني أعين كانوا عشرة.^۳

۹- رجال ابن قولويه (م ۳۶۹ق)

شیخ طوسی در الرجال خود از آن نقل کرده است:
و ذکر این قولویه أنه قرابة الصّفار و سعد بن عبدالله و هو أقدم منهما لآته روی عن الحسين بن سعيد، و هم لم يرويا عنه.^۴

۱۰- الفهرست، محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) (م ۳۸۱ق)

۱. همان، ص ۳۳ (ش ۷۱).

۲. الاصابة في تمييز الصحابة، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ / ۱۹۹۵م، ج ۴، ص ۱۰۲ (ش ۴۷۴۲).

۳. رسالة أبي غالب الزراري، ص ۱۹۰ (ش ۴).

۴. رجال الطوسي، ص ۳۹۹ (ش ۵۸۴۳).

شیخ طوسی در الفهرست از آن نقل می‌کند. او در شرح حال زید زراد و زید نرسی می‌گوید:

زید النرسی و زید الزراد لهما أصلان لم يروهما محمد بن علي بن الحسين بن بابويه و قال في فهرسته: «لم يروهما محمد بن الحسن بن الوليد وكان يقول هما موضوعان»^۱. همچنین در کتاب الرجال، در دو مورد از ابن بابويه با تعبیر: «ذكر ذلك ابن بابويه»^۲ و «ضعفه ابن بابويه»^۳ نقل کرده‌است که به احتمال قوی از همان فهرست باشد.

در رجال العلامة هم در یک مورد، چنین نقل شده است:

قال أبو جعفر ابن بابويه: اسم أبي الخطاب زيد.^۴

۱۱ - جبرئیل بن احمد فاریابی (ق ۴)

در کتاب رجال الکشي در موارد بسیار از وی نقل شده است (ش ۵۸۹، ۷۱۳، ۷۴۱، ۸۳۱،

۸۳۸، ۸۶۲، ۸۶۳، ۹۳۳، ۹۹۱، ۹۹۵، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۹۰، ۱۰۹۳، ۱۰۹۹).

۱۲ - الفهرست، حسین بن حسن بن بابويه (ق ۴)

نجاشی در شرح حال ربعی بن عبدالله از الفهرست وی نقل می‌کند:

ذكر أبو عبدالله الحسين بن الحسن بن بابويه كتاب الراهب والراهبة رواية محمد بن الحسن، عن محمد بن الحسن، عن أحمد بن محمد، عن القاسم بن يحيى، عن جده الحسن بن راشد في فهرسته.^۵

۱۳ - رجال المقيي، علی بن احمد بن علی بن محمد عقیقی (ق ۴)

این غضایری در تکملة رسالة أبي غالب از کتاب وی نقل می‌کند:

وقال أبو الحسن علي بن أحمد المقيي في كتاب الرجال: من بنى أعين: عبيد و الحسن و الحسين بنو زرارة بن أعين...^۶

۱. الفهرست، ص ۷۱ (ش ۲۸۹ و ۲۹۰).

۲. رجال الطوسي، ص ۴۱۲ (ش ۵۹۷۴).

۳. همان، ص ۴۲۴ (ش ۶۱۱۰).

۴. رجال العلامة، ص ۳۹۲ (ش ۱۵۸۱).

۵. رجال النجاشي، ص ۱۶۷ (ش ۴۴۱).

۶. رسالة أبي غالب الزراري، ص ۱۹۲ (ش ۵).

و علامه در کتاب الإجمال، چهارده مورد از وی نقل کرده است (ش ۳۸۵، ۴۲۷، ۴۷۳، ۴۷۸، ۴۷۹، ۷۱۲، ۷۹۶، ۱۰۲۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۵، ۱۶۶۵، ۱۶۷۸، ۱۶۸۸ و ۱۷۳۷).

۱۴ - کتاب الإجمال، حسن بن علی بن فضال (ق ۴)

شیخ طوسی در کتاب الإجمال، در دو مورد در شرح حال بشیر^۱ و بکر بن حبیب^۲ با این تعبیر از آن نقل کرده است:

ذکره علی بن الحسن بن فضال.

و علامه در چهار مورد از وی نقل کرده است:

الف . در شرح حال حفص بن سالم:

وقال ابن فضال: إنه حفص بن یونس المخزومي، روی عن أبي عبدالله عليه السلام، ثقة لا بأس به.^۳

ب . در شرح حال داوود بن فرقه:

قال ابن فضال: داوود ثقة ثقة.^۴

ج . در شرح حال علاء بن رزین:

قاله ابن فضال.^۵

د . در شرح حال علی بن ابی حمزه:

وقال ابوالحسن علي بن الحسن بن فضال: علی بن أبي حمزة كذاب.^۶

۱۵ - الفهرست، ابو جعفر محمد بن جعفر بن احمد بن بطة قمی (ق ۴)

نجاشی این فهرست را دیده و می نویسد:

و في فهرست ما رواه غلط كثير.^۷

۱ . رجال الطوسي، ص ۱۲۷ (ش ۱۲۸۱).

۲ . همان، ش ۱۲۸۸.

۳ . رجال العلامة، ص ۱۲۷ (ش ۳۳۳).

۴ . همان، ص ۱۴۱ (ش ۳۸۹).

۵ . همان، ص ۲۱۷ (ش ۷۱۴).

۶ . همان، ص ۳۶۲ (ش ۱۴۲۶).

۷ . رجال النجاشي، ص ۳۷۳ (ش ۱۰۱۹).

۱۶ - معرفة الناقلين، محمد بن مسعود عیاشی (ق ۴)

علامه در شرح حال عبدالله بن خراش از وی نقل می‌کند:

قال محمد بن مسعود: حدَّثني يوسف بن السخت، قال: سمعت أبا خراش يقول: ما صافحت ذمياً قط ولا دخلت بيت ذمي قط، ولا شربت دواء ذمي قط ولا افتصدت ولا تركت غسل يوم الجمعة قط، ولا دخلت على قاض قط ولا دخلت على وال قط.^۱

۱۷ - احمد بن حسين بن عبيدالله (ابن غضایری) (م ۴۱۱ق)

چنان‌که در بخش اول آمد، ابن غضایری پنج اثر در حوزه مباحث رجال و فهارس به ثمر رسانده است. از این میان، استاد سید محمدرضا جلالی، کتاب الضعفاء و تکلمة رسالة أبي غالب الزرادي را به طبع رسانده است؛ لیکن سه کتاب دیگر وی یعنی فهرست الأصول، فهرست المصنفات و کتاب الممدوحين در دسترس نیست. آنچه در این جا ارائه می‌گردد، مربوط به این سه کتاب خواهد بود.

در دجال النجاشي از الفهرست وی نقل شده است، بدون آن‌که اشاره شود از فهرست الأصول است یا از فهرست المصنفات:

الف. در شرح حال حسین بن محمد ازدی:

له كتب... ذكر ذلك أحمد بن الحسين.^۲

ب. در شرح حال جعفر بن ایوب:

ذكر أحمد بن الحسين أن له كتاب الرد على من زعم أن النبي ﷺ كان على دين قومه قبل النبوة.^۳

ج. در شرح حال خالد بن یحیی:

ذكره أحمد بن الحسين وقال: رأيت له كتاباً في الإمامة كبيراً سماه كتاب المنهج.^۴

د. در شرح حال سهل بن زیاد آدمی:

۱. رجال العلامة، ص ۱۹۹ (ش ۶۱۸).

۲. رجال النجاشي، ص ۶۶ (ش ۱۵۴).

۳. همان، ص ۱۲۱ (ش ۳۱۰).

۴. همان، ص ۱۵۱ (ش ۳۹۵).

و قد كاتب أبا محمد العسكري... ذكر ذلك أحمد بن علي وأحمد بن الحسين.^۱

ه. در شرح حال سماعة بن مهران:

و ذكر أحمد بن الحسين أنه وجد في بعض الكتب أنه مات سنة خمس وأربعين ومئة.^۲

و. در شرح حال صالح ابو مقاتل:

ذكره أحمد بن الحسين و قال: صنف كتاباً في الإمامة كبيراً حديثاً وكلاماً و سماه كتاب الاحتجاج.

ز. در شرح حال ابن شراخ:

ذكر أحمد بن الحسين أنه وقع إليه كتاب في الإمامة موقَّع عليه بخط الأصل: «كتاب ابن الشراخ في الامامة».

كتاب الممدوحين، برحسب شواهد و قراین، به علامه حلی و ابن داوود رسیده است.

علامه در شرح حال عمر بن ثابت می نویسد:

ضعيف جداً قاله ابن الغضائري.

سپس می گوید:

و قال في كتابه الآخر: عمر بن أبي المقدم ثابت العجلي مولا هم الكوفي، طعنوا عليه من جهة و ليس عندي كما زعموا و هو ثقة.^۳

و ابن داوود در فصل «من قال النجاشي في كلِّ منه ثقة ثقة مرتين»، پس از آن که نام

تعدادی را ذکر می کند، در پایان می نویسد:

أقول: و قد ذكر ابن الغضائري في كتابه خمسة رجال زيادة على ما قاله النجاشي كل منهم «ثقة ثقة» مرتين و هم على بن حسان الواسطي، محمد بن قيس أبو نصر الأسدي، محمد بن الحسن بن الوليد أبو جعفر، محمد بن محمد بن رباط، هشام بن سالم الجواليقي.^۴

۱. همان، ص ۱۸۵ (ش ۴۹۰).

۲. رجال النجاشي، ص ۱۹۳ (ش ۵۱۷).

۳. رجال العلامة، ص ۳۷۷ (ش ۱۵۱۰).

۴. رجال ابن داود، ص ۳۸۳ و ۳۸۴ (چاپ انتشارات دانشگاه تهران)

و علامه محمد تقی شوشتری از این مطلب چنین برداشت کرده که کتاب الممدوحین به ابن داوود هم رسیده است.^۱

۱۸ - الزیادات علی ابن العباس، احمد بن علی بن عباس بن نوح سیرافی (م ح ۴۲۰ ق) در رجال النجاشی، موارد بسیاری از آن نقل شده است (ش ۲۴، ۱۲۲، ۱۲۵، ۱۳۱، ۲۶۸، ۲۷۰، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۲۹، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۴۴، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۰، ۳۷۲، ۵۰۸، ۵۱۰، ۶۳۵، ۶۵۷، ۹۱۱ و ۹۲۵).

در رجال العلامة نیز چند مورد از وی نقل شده است (ش ۳۴، ۵۱، ۵۸، ۶۴، ۸۴، ۸۶، ۱۵۴ و ۳۹۷).

و ابو داوود هم دو مورد از آن، نقل کرده است (ش ۲۲۹ و ۴۵۳).

۱۹ - الفهرست، احمد بن عبد الواحد بن عبدون بزّاز (م ۴۲۳ ق)

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، در شرح حال ابراهیم بن محمد ثقفی از آن نقل می‌کند:

أخبرنا بجميع هذه الكتب أحمد بن عبدون.^۲

*

در پایان، تأکید می‌شود که این جستجو کامل نیست و امیدواریم به زودی با تتبع کامل‌تر و با نقل موارد موجود از این مجموعه‌ها در ضمن کتابی به اهل فضل، عرضه گردد. **إن شاء الله!**

مهدی مهریزی

دی ماه ۱۳۸۰

۱. قاموس الرجال، ج ۱، ص ۴۴۱-۴۴۲.

۲. الفهرست، ص ۶ (ش ۷).

متون حديثي

منتخب الجواهر العلية في الكلمات العلوية

مولي عليّ البغدادي

عيون الأخبار في مناقب الأخيار (منتخب)

محمد بن محمد الحسيني البغدادي (٤٨٠ق)

سلوة الشيعة (تاج الأشعار)

أبو الحسن عليّ بن أحمد الفنجري النيسابوري (٥١٣ق)

منتخب الجواهر العلیّة فی الكلمات العلوّیّة

مولی علیّ البغدادی

تحقیق: هادی ربّانی

درآمد

سابقه گردآوری سخنان حضرت علی علیه السلام به قرن نخست اسلامی باز می‌گردد و در طول قرن‌های گذشته، این کار، همواره استمرار داشته است.^۱ برخی از آثار که در بردارنده سخنان آن حضرت است، اختصاص به کلمات قصار آن حضرت داشته است. جاحظ معتزلی از نخستین گردآورندگان سخنان امام علی علیه السلام است که صد کلام نغز از سخنان آن امام همام را در مجموعه‌ای به نام *مئة کلمة* گرد آورد. *تو اللئالی طبرسی*، دستور معالم الحكم قاضی قضاعی، *فُرُزُ الحِکْمِ وَدُرَرُ الکَلِمِ آمدی و عیون الحكم* واسطی نیز نمونه‌هایی از آثار در بردارنده سخنان حکیمانه آن حضرت‌اند. از آثار متأخر نیز می‌توان از *الحکم من کلام الإمام امیرالمؤمنین علیه السلام*^۲ نام برد. در این مجموعه، سعی شده است تمامی کلمات قصار آن حضرت از آثار گذشتگان، گردآوری شود.

۱. برای نمونه ر.ک: آیینة پژوهش، سال دهم، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۸، «گردآورندگان سخنان علی علیه السلام از آغاز تا غرر الحكم» نوشته محمدعلی مهدوی راد. در این نوشتار، مؤلف به گردآورندگان سخنان امیر مؤمنان علیه السلام از قرن اول تا قرن ششم پرداخته است.

۲. این مجموعه با اشراف استاد کاظم مدیر شانه‌چی و به کوشش بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی در دو مجلد در مشهد مقدس به چاپ رسیده است.

کتاب حاضر نیز که منتخبی از کلمات قصار امام علی علیه السلام است، حاوی عبارات موجز و حکمت‌آمیز امیر بیان است. آهنگ کلی این سخنان، پند و اندرز و توصیه به اکتساب فضایل اخلاقی و اجتناب از رذایل اخلاقی است.

این کتاب، شامل دو هزار و دویست کلام از سخنان کوتاه حکمت‌آمیز و اندرزگونه امیر مؤمنان است. سخنان منتخب، بر اساس الفبای آغاز آنها در ۲۸ باب تنظیم یافته است و در هر باب نیز سخنان، به ترتیب واژه‌های آغاز آنها مرتب شده‌اند. مثلاً در باب «الف»، سخنانی که با «إِنْ» یا «إِنَّكَ» یا «إِنَّكُمْ» یا «إِنَّمَا» یا «إِذَا» آغاز شده‌اند، هر یک در فصلی مستقل آمده‌اند.

همچنین مؤلف در پاره‌ای موارد، برخی از واژه‌های دشوار را با استفاده از معجم‌های لغوی - که در دیباچه از آنها نام برده - شرح کرده است. این حواشی به برخی از نسخه‌های دستنویس موجود، منتقل شده و پاره‌ای از نسخه‌ها نیز فاقد این حواشی‌اند.

زندگانی مؤلف

مؤلف در دیباچه کتاب، خود را علی بغدادی شناسانده است. از شرح حال و سوانح زندگانی و آثار وی، اطلاعی در دست نیست و در کتب تراجم نیز نشانی از وی یافت نشد. فهرست‌نگار کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، وی را در شمار فضلاء امامیه^۱ آورده است.^۲

۱. فهرست کتب خطی کتاب‌خانه مرکزی آستان قدس رضوی، مهدی ولایی، تحقیق و بازنگری: علی اصغر ناظری، ج ۵، چاپ دوم، ص ۳۰۹.

۲. شیعه بودن مذهب مؤلف را می‌توان از دیباچه کتاب او دریافت. مؤلف در دیباچه در چند مورد، عبارت دعایی «صلوات الله علیه» را پس از نام حضرت علی علیه السلام به کار می‌برد که این عبارت، جز توسط شیعیان برای آن حضرت به کار نمی‌رود. البته این برداشت، آن‌گاه تمام است که عبارت دعایی توسط کاتبان بر نسخه‌ها افزوده نشده باشد.

مؤلف در دیباچه از کتاب های مئة کلمة (قرن سوم)، نهج البلاغه (قرن چهارم)، المفردات راغب اصفهانی (قرن چهارم)، مقایس اللغة (قرن چهارم)، الصحاح جوهری (قرن چهارم)، غرر الحکم و دُرر الکلم (قرن ششم)، نو الثالی (قرن ششم)، کشف الغمّة اربلی (قرن هفتم)، الفصول المهمّة ابن صباغ (قرن نهم)، الواحده و الفصح نام برده است. بجز کتاب اخیر (الفصح) که برای نگارنده شناخته نشد، مؤلفان سایر آثار نام برده شده، از قرن سوم تا قرن نهم می زیسته اند که متأخرترین آنها مؤلف الفصول المهمة است. ابن صباغ مالکی، مؤلف این اثر، متولد ۷۸۴ است که به تاریخ ۸۵۵ قمری در گذشته است.^۲ از آن جا که قدیمی ترین نسخه دستنویسی که از این اثر شناسایی شده، مربوط به قرن یازدهم است، و متأخرترین کتابی که مؤلف در دیباچه نام برده، مربوط به قرن نهم است، می توان نتیجه گرفت که مؤلف در فاصله زمانی قرن نهم تا یازدهم می زیسته است.

منتخب الجواهر العلیة فی الكلمات العلویة

مؤلف، همچنان که در دیباچه عنوان نموده، منتخبی از سخنان حکمت آمیز امیر مؤمنان علیه السلام را از کتاب غرر الحکم و دُرر الکلم آمدی، جمع آوری کرده و نام آن را منتخب الجواهر العلیة فی الكلمات العلویة نهاده است. تذکر دو نکته در این جا ضروری است:

۱. این کتاب، منتخبی از غرر الحکم است، نه تکملة آن؛

۱. سه کتاب با این عنوان شناسایی شد که هر سه در موضوع مناقب و مثالب عرب اند و مؤلفان هر سه در قرن سوم درگذشته اند: احمد بن ابی عبدالله برقی (نقض، ص ۲۵۵)، ابن جمهور عمّی (فهرست النديم، ص ۲۷۸) و دعیل بن علی خزاعی شاعر (فهرست النديم، ص ۱۸۳؛ رجال النجاشی، ص ۱۶۲).

۲. أهل البيت في المكتبة العربية، السيد عبدالعزيز الطباطبائي، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث، ۱۴۱۷ق، ص ۳۸۴.

چنان‌که در برخی کتابشناسی‌ها^۱ عنوان شده است. مصدریابی انجام شده نیز این نظر را تأیید می‌کند. از مجموع احادیث کتاب، بجز هفت مورد، بقیه در فرد الحکم موجودند.

۲. نام این کتاب، *متخب الجواهر العلیة فی الکلمات العلویة* است. این‌که در برخی مصادر^۲ عنوان شده که مؤلف، نخست کتابی به نام «الجواهر العلیة» تألیف کرده و بعد منتخبی از آن را تنظیم نموده، درست نیست و مفهوم عنوان کتاب، اشاره به این است که مؤلف، جواهر کلمات امیر مؤمنان را در این کتاب گردآوری نموده است.^۳

نسخه‌های موجود

از *متخب الجواهر العلیة فی الکلمات العلویة*، تاکنون شش نسخه شناسایی گردیده که مشخصات آنها به شرح زیر است:

۱. کتاب‌خانه مرکز احیاء میراث اسلامی، نسخه شماره ۱۳۹، تاریخ کتابت: سده یازدهم هجری قمری.^۴
۲. کتاب‌خانه آیه الله مرعشی، نسخه شماره ۱۰۱۲۴، تاریخ کتابت: قرن دوازدهم هجری.^۵
۳. کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، نسخه شماره ۶۸۲۶، تاریخ کتابت: قبل از سال ۱۱۲۱ق.^۶
۴. کتاب‌خانه دانشگاه تهران، نسخه شماره ۲۱۷، کاتب:

۱. کشف الحجب و الأستار عن الكتب والأسفار، سید اعجاز حسین النیسابوری الکتوری، ص ۵۵۹؛ الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۵، ص ۲۷۳.

۲. الذریعة إلى تصانیف الشیعة، ج ۵، ص ۲۷۳.

۳. ن. ک: فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، سید احمد حسینی، ج ۱، ص ۱۹۳.

۴. فهرست نسخه‌های خطی مرکز احیاء میراث اسلامی، ج ۱، ص ۱۴۷.

۵. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه آیه الله مرعشی، ج ۲۶، ص ۹۰.

۶. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه آستان قدس رضوی، ج ۵، ص ۳۰۹-۳۱۲.

- سیف‌الدین محمود بن تاولی، تاریخ کتابت: ۱۱۹۵ق.^۱
۵. کتاب‌خانه وزیر یزد، نسخه شماره ۳۵۷۵، تاریخ کتابت: ۱۲۸۴ق.^۲
۶. کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی، نسخه شماره ۱۴۴۸، بدون تاریخ کتابت و نام کاتب.^۳

روش تصحیح

تصحیح این کتاب از روی دو نسخه انجام گرفته است که دارای خصوصیات زیرند:

اول، نسخه کتاب‌خانه مرکز احیاء میراث اسلامی که قدیم‌ترین نسخه شناخته شده از این کتاب است. این نسخه به عنوان نسخه اصل، مورداستفاده بوده و بارمز «الف» مشخص گردیده است. نسخه با خط زیبای نستعلیق، تحریر یافته و فاقد حواشی و تعلیقات است و افتادگی‌هایی از آغاز و وسط و پایان دارد. همچنین در آن، اغلاطی به چشم می‌خورد.

دوم، نسخه کتاب‌خانه آیه الله مرعشی به شماره ۱۰۱۲۴ که با رمز «ب» مشخص شده است. این نسخه با خط نسخ، تحریر یافته و همراه با حواشی و تعلیقات است.

در تصحیح روایات بر اساس شرح فرد الحکم و ذور الکلم آقا جمال خوانساری (با تصحیح سید جلال‌الدین محدث ارموی) مصدربیابی شده‌اند.

روش تصحیح متن نیز چنین بوده است:

۱. فهرست کتاب‌خانه اهدایی سید محمد مشکوة به کتاب‌خانه دانشگاه تهران، ج ۲، ص ۶۷-۶۸.

۲. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه وزیر یزد، ج ۵، ص ۱۷۰۶.

۳. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی، ج ۲۶، ص ۹۰.

- ۱- نسخه «الف» اصل قرار گرفته است.
- ۲- هر کجا که نسخه «ب» اضافاتی داشته و آن اضافه در مصدر موجود بوده، در متن داخل پرانتز آورده شده است.
- ۳- مواردی که نسخه «ب» اضافاتی داشته که در مصدر نبوده، در متن داخل پرانتز همراه با توضیح در پاورقی آورده شده است.
- ۴- آنچه فقط در مصدر موجود بوده، در متن داخل کروشه اضافه شده است.

عاشوراء

١٤٤٠

تذكر ان الله انزل القرآن في ليلة القدر في شهر رمضان المبارك

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَالْاِسْمَاعِلِيَّةِ

الحمد لله الذي انطق لسان خاتم النبوة ومظهرها

بقوله كنت انا وعلي نبي بين يدي الله مطبقا

لتسبح الله ذلك النور وقدرته قبل ان يخلق ادم

باربعة عشر الف عام فلما خلق الله ادم كتب ذلك

لنور في صلبه فلم ينزل في شئ حتى اقرضني جلي عينا

فخرج انا وخرج علي وهذا ما ثبت في الجاه طرفة

سبيل الحق القوم والنهج المستقيم وليس لنا التمسك

بناذير بعلة الحق والسنة الصدق

ابن خاند، قرأتمت خانة عموري بيت الله العظمى
دور نشي نجفي - قم

الاصحاح

الاصحاح

منه نور انوارنا ودر على اللطيف اننا نضع علمنا في هذه العبد

منتخب الجواهر

الاصحاح

الاصحاح

الاصحاح

تصوير صفحة اول ومنتخب الجواهر العلية في الكلمات العلوية ،

نسخة كتاب خانة آية الله مرعش نجفي

فيه الاستظاف ولا يستظرف فيه الا الفاجر لا يصغف
 فيه الامتثال ولا يستظرف فيه الا الفاجر لا يصغف

الا المصنف ولعدون الصدقة غم ما وصدته الرحمة
 والعبادة استظالة على الناس يظهر عليهم الهوى يخفي

فيهم الهوى يعجبني من اجل ان يرى عقله زايد على

لسانه ولا يرى لسانه زايد على عقله يفتح بالاجل

ان تقصر علمه ويجز فعله عن قوله يطلبك من فك
 اشهد من طلبك له فاجمل في الطلب ثم بعون
 الله

*العلم هو نور القلب والعبادة هي نور العين
 والصدق هو نور اللسان والعدل هو نور اليد
 والحياء هو نور الوجه والشفقة هي نور القلب
 والرحمة هي نور العين والكرم هو نور اليد
 والجود هو نور اللسان والسخاء هو نور القلب
 والبر هو نور العين والعدل هو نور اليد
 والحياء هو نور الوجه والشفقة هي نور القلب
 والرحمة هي نور العين والكرم هو نور اليد
 والجود هو نور اللسان والسخاء هو نور القلب*

نسخة كتاب خانة آية الله مرعشي نجفی

تصوير صفحه آخره منتخب الجواهر العلية في الكلمات العلوية

نسخة كتاب خانة آية الله مرعشي نجفی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
شماره ۸۹۰



هو المصنفان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق لنا في هذه السبوة ومظهرها بقوله كنت انا وعلى نور من نور
 سبحانه وشيخ ذلك النور وبقدره قبل ان يبين آدم بارجح شدة نعمه على خلقه
 آدم رب ذلك النور في صلبه فلم يزل غشى حتى قرعنا في صلب المظلمة
 انا وجرنا على وجدنا بموقفنا الى جادة طريقه سبيل الحق القويم والمنهج المستقيم
 الممك باذلال فاته على وسته الصدق الذين من اعلم ملك ومن خصم
 او قسّم مخصوص مرضى واهمهم هم على وداستهم على بالاعوذ او كما
 لهندي لولا انا الله وهستوه على المظهر الذي خصه الله بنده الصفات خلق
 كل فرد من المخرجات الاكوان كرتبه في سلك الكل الاول من نوع الانسان
 في سلب كل طاهر الى جسمه على سلكه من بين الاديان الى صلب قوام الزمان
 المنتسب الى اسمعيل ذبح الله الفان على كل من كان معه في كروا لانه سرور
 مصدرين منه في السرا والاعلان واقربا برزته من الزمان ثم اقربا القرآن

تصوير صفحه اول «منتخب الجواهر العلية في الكلمات العلوية» ،

نسخة كتاب خانه مركز احياء التراث الاسلامي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و به نقتي

الحمد لله الذي أنطق لسان خاتم النبوة ومظهرها بقوله: «كنت أنا وعلي نوراً بين يدي الله مطبقاً، يسبح الله ذلك النور ويقدسه قبل أن يُخلق آدم بأربعة عشر ألف عام، فلما خلق الله آدم ركب ذلك النور في صلبه، فلم يزل في شيء حتى افترقنا في صلب عبد المطلب، فجزء أنا وجزء علي»^١ وهدانا بتوفيقه إلى جادة طريقه سبيل الحق القويم والمنهج المستقيم، ويسر لنا التمسك بأذيال دعاة الحق والسنة الصادق، الذين من أطاعهم ملك، ومن عصاهم هلك؛ أولهم منصوص مرضي، وآخرهم إمام خفي جلي.

وله الشكر على ما ﴿هدانا لهذا وما كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله﴾.

والصلاة على المظهر الذي خصه الله بهذه الصفات قبل خلق كل فرد من المخترعات الأكوان، وركبه في صلب الكامل الأول من نوع الإنسان، ثم في صلب كل طاهر، إلى رحم طاهر، متمسكين بدين من الأديان إلى صلب قيم الزمان، عبد المطلب المنتسب إلى إسماعيل ذبيح الله المنان؛ وعلى كل^٢ من كان معه في كرور الأزمنة ومرور الدهور، مقدسين لله في السرائر والأعلان، وافترقا بريهة من الزمان، ثم اقترنا اقتران السعدين، وكان إحدى ثمرة اقترانهما قيام الدين المبين إلى آخر الزمان، وألهما وأولادهما المعصومين الذين

١ . بحار الأنوار، ج ٤٠، ص ٧٧، وفيه: «فلم نزل في شيء واحد».

٢ . كلمة «كل» لم يوجد في «ب».

اختارهم الله تعالى، وشرّفهم بالكمالات الإنسانية والأوصاف الربانية، المقتردين بآثار خير خلق الله بسبب متابعة الوصي الوليّ المُنزَل في شأنه سُور وآيات من الفرقان.

وبعد، فيقول الفقير الحقير المحتاج إلى رحمة الملك الهادي، المفتقر إلى كرمه وعفوه الشهير بعليّ البغدادي: لما وقّني الله تعالى وفطرني على محبة الأئمة المعصومين صلوات الله عليهم أجمعين، كنت في أول سنّ التمييز سالكاً في هذه الجادة المستقيمة، راکباً في السفينة المأمونة، مشتغلاً بمطالعة آثارهم والنظر في الكتب المشحونة بأقوالهم وأخبارهم، سيما كتاب الواحدة، وكتاب كشف الغمّة، ونهج البلاغة، والفصول المهمة، وسائر الكتب المؤلفة في أحوالهم، دعاني التوفيق إلى التقاط بعض الدرر المزبورة فيها المنسوبة إلى آدم الأئمة وكاشف الغمّة صلوات الله عليه، ولم يساعدي الوعد إلى إبرازها وترتيبها؛ لصور عاقبة لم يسع المجال لإظهارها.

وقد نسجت على ما استخرجت منها عناكب النسيان، حتّى غصت في بحر غرر الحكم ودرر الكلم التي جمعها من حكمه - صلوات الله عليه - أوحدى الزمان وعلامة العصر والأوان عبدالواحد الأمدي التميمي، الذي شنّع كثيراً على الحبر الألمعي حافظ جامع المئة الكلمة المشهورة من كلماته صلوات الله عليه، ونسبه إلى التقصير في إفرازها، وقال:

يا للعجب من هذا الرجل - وهو علامة زمانه، مع تقدّمه وقربه من الصدر الأوّل - كيف غشي عن البدر المنير، ورضي بالقليل عن الكثير، وهل ذلك إلاّ بعض من كلّ وقّل من جلّ؟!!

فالعبد المقصر في العلم والعمل جمع منها يسيراً من قصير حكمه، وقليلاً من خطير كلمه، ما يخرس البلغاء عن مساجلته، ويبلس الحكماء عن مشاكلته.^١

غير ما كان في المئة الكلمة المذكورة المشهورة وثلاثمئة كلمة الميسية^٢ المسماة بـ «تر اللاتي بجوهر عباراتها، إلاّ ما كان جزءاً من كلمة أو توطئة لأمر؛ إذ الغرض من تنسيقها حاصل. وربّتها على ترتيب حروف التهجي، ولكلّ حرف اختلاف موارد استعماله لها في

١. وجدنا هذه العبارة مع تفاوت، في خطبة كتاب غرر الحكم ودرر الكلم.

٢. كذا في النسخين.

كُلُّ موردٍ موردًا، وأحصيت موارد استعماله وكلماته المزبورة فيه وفي مورده.

(وما أنا في ذلك - عَلِمَ اللهُ - إلا كالمغترب من البحر بكفِّه؛ وكيف لا وهو - صلوات الله عليه - هو الشارع من ينبوع النبوي، الحاوي بين جنبه العلم^١ اللاهوتي، فأنفذت من الملتقطات المزبورة ما بدا لي نفاسته، وإن كان يفهم من كلمة أخرى بعض ما فيها، لكنّه يستخرج منها ذلك المعنى مع شيء آخر، وظهر ندرته وجزالته، درراً محتويّاً على غرائب حكم ونوادير كلم، يليق أن يحفظها العلماء العقلاء الأتقياء سيّما أرباب الدول، ويعملوا بمدلولاتها؛ ليكون مبنَى أمورهم مؤسساً على قواعد العقل والدين، ويحصل لهم نظام الملك ورضاء الخالق والخلائق أجمعين، والاستغناء عن مدارس كتب الأخلاق، واقتفاء آثار الحكماء والمعلّمين. ونعم ما قال الحكيم الإلهي بلسان الدرّي:

سنائی بر لب دریا جرایبی تشنه و شیدا

على بو طالبي داری^٢ چه جویی بو علی سینا

فمن أيقن وأمعن في المعاني المستفادة من عباراتها الرائقة لم يقع في المهالك من مخالطة الأشرار - إذ الأليف بهم يحطّ عن درجة الوقار والاعتبار - ويسعى إلى مصاحبة الأخيار الأبرار؛ لأنّ بسعادة مجالستهم يعمرّ الديار ويهدّب الأخلاق، ويترتّب عليه النجاة من النار. وعددت ما قصرت عبارتها - وفريئت إليها الأخرى؛ رعايةً للسجع في اللفظ أو قرباً في المعنى - كلمةً واحدة، وما لم تكن منها أو ما وجدت أختها، كلمةً، فجاءت بالعدد المزبور ألفين ومئتين من الكلمات المعدودات بالوجه المزبور، موافقةً لعدد أزهار من حدائق كلم إمام الأولياء سند الأصفياء أسد الله الهزبر الكامل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب صلوات الله عليه.

وسمّيتها **متخب الجواهر العلية**، وعلّقت عليها في بعض الكلمات المشبهة على ما يسر لي، وفسّرت بعض لغاتها من صحاح الجوهري ومجرده ومن كتاب **مقاييس اللغة**، و**الفصح**، ومفردات العلامة الراغب. والتمست ممن ينظر في هذه الحكم والمواعظ أن يترحم لجامعها

١. ما بين الهالين يوجد في خطبة كتاب غرر الحكم وذرر الكلم أيضاً.

٢. في «ب» حاضر بدل داری.

الفقير المحتاج إلى الترحم، ويعفو عن زلة وقعت منه في الحواشي وتصحيح لغاتها، وهذا أوان الشروع في المقصود.

[حرف الألف]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف باختلاف موارد استعماله السبعة عشر المستورة فيه تعدد بخمسة، وسبعة كلمات منها بالهمزة، وهي مئة كلمة، وهي المورد الأول من موارد الألف؛ منها قوله ﷺ:

- ١- الشكر على النعمة جزاء لماضيها، واجتلاب لآتيها.
- ٢- العدل قوام الرعية^٢، والشريعة صلاح البرية^٣.
- ٣- الإخلاص عبادة المقرين^٤.
- ٤- التواضع يرفع، والتكبر يضع^٥.
- ٥- العقل زين، والحمق شين^٦.
- ٦- الجود رئاسة، والملك سياسة^٧.
- ٧- المنصف كريم، والظالم لئيم^٨.
- ٨- المصيب واجد، والمخطئ فاقد^٩.
- ٩- الصبر مرفعة، والجزع منقصة^{١٠}.
- ١٠- العفو زكاة الظفر، واللجاج بذر الشرر^{١١}.
- ١١- الإنصاف شيمة الأشراف^{١٢}، والحياء قرين العفاف^{١٣}.

٢ . المصدر، ٦٩٧.

١ . غرر الحكم ودرر الكلم، ٢٠٤٤.

٤ . المصدر، ٦٦٧.

٣ . المصدر، ٦٩٨.

٦ . المصدر، ١٤.

٥ . المصدر، ١١.

٨ . المصدر، ٥٤.

٧ . المصدر، ١٧.

١٠ . المصدر، ٩٣٠.

٩ . المصدر، ٩٠.

١٢ . المصدر، ٥٧٠.

١١ . المصدر، ٣٥٩.

١٣ . المصدر، ٥٧١.

- ١٢- المال يعسوب الفُجَّار^١، والفجور من شيم الكفَّار^٢.
 ١٣- العُجب أضَرَ قرين^٣، والهواء داء دفين^٤.
 ١٤- الإيثار شيمة الأبرار^٥، والاحتكار علامة الفُجَّار^٦.
 ١٥- الظالم ينتظر العقوبة^٧.
 ١٦- المواصل للدنيا مقطوع^٨، والمغتتر بالآمال مخدوع^٩.
 ١٧- المكر سجية اللئام^{١٠}، والشَّر جالب الآثام^{١١}.
 ١٨- العاقل يضع نفسه فيرفع^{١٢}، والجاهل يرفع نفسه فيوضع^{١٣}.
 ١٩- السخاء خلق الأنبياء^{١٤}، والدعاء سلاح الأولياء^{١٥}.
 ٢٠- العجلة تمنع الإصابة^{١٦}، والمعصية تمنع الإجابة^{١٧}.
 ٢١- الاستغفار دواء الذُّنوب^{١٨}، والسخاء ستر العيوب^{١٩}.
 ٢٢- التواضع زكاة الشرف^{٢٠}، والعُجب آفة الشرف^{٢١}.
 ٢٣- الحسود لا شفاء له^{٢٢}، والخائن لا وفاء له^{٢٣}.
 ٢٤- النميمة شرٌّ رواية^{٢٤}، والعلم أشرف هداية^{٢٥}.
 ٢٥- التجارب علم مستفاد^{٢٦}، والاعتبار يفيد الرشاد^{٢٧}.

١. المصدر، ٥٧٣.

٢. المصدر، ٦٠٠.

٣. المصدر، ٦٠٦.

٤. المصدر، ٦١٠.

٥. المصدر، ٦٢٩.

٦. المصدر، ٦٤٥، وفيه حمال بدل جالب.

٧. المصدر، ٦٧٨.

٨. المصدر، ٧٧٨.

٩. المصدر، ٩٢٨.

١٠. المصدر، ٩١٤.

١١. المصدر، ٩٤٠.

١٢. المصدر، ١٠٠٦.

١٣. المصدر، ١٠٠٥.

١٤. المصدر، ١٠٣٦.

١٥. المصدر، ١٠٣٧.

١٦. المصدر، ١٠٣٧.

١٧. المصدر، ١٠٣٧.

١٨. المصدر، ١٠٣٧.

١٩. المصدر، ١٠٣٧.

٢٠. المصدر، ١٠٣٧.

٢١. المصدر، ١٠٣٧.

٢٢. المصدر، ١٠٣٧.

٢٣. المصدر، ١٠٣٧.

٢٤. المصدر، ١٠٣٧.

٢٥. المصدر، ١٠٣٧.

٢٦. المصدر، ١٠٣٧.

٢٧. المصدر، ١٠٣٧.

- ٢٦- التواضع سُلم الشرف^١، والتكبر أس التلف^٢.
 ٢٧- المقر بالذنب تائب^٣، والمغلوب بالحق غالب^٤.
 ٢٨- الساعات تنقص الأعمار^٥، [والظلم يدمر الديار^٦.
 ٢٩- المعين على الطاعة خير الأصحاب^٧]، والفرص تمرّ مرّ السحاب^٨.
 ٣٠- السكوت عن الأحمق أفضل جوابه^٩، والتعريض للعاقل أشدّ عتابه^{١٠}.
 ٣١- العاقل من وعظته التجارب^{١١}، والجاهل من خدعته المطالب^{١٢}.
 ٣٢- الجمال الظاهر حُسن الصُورة، والجمال الباطن حسن السريرة^{١٣}.
 ٣٣- المجرب أحكم من الطيب^{١٤}، والغريب من ليس له حبيب^{١٥}.
 ٣٤- الحقّ أحقّ أن يُتبع^{١٦}، والوعظ النافع ما رَدع^{١٧}.
 ٣٥- اللسان سيِّع إن أطلقته عقر^{١٨}، والغضب شرّ إن أطعته دمر^{١٩}.
 ٣٦- البخل بالموجود سوء الظنّ بالمعبود^{٢٠}، والزهد أن لا يُطلَب المعدوم حتّى يعدم
 الموجود^{٢١}.

- ٣٧- اللسان ميزان الإنسان^{٢٢}، والكذب من شين اللسان^{٢٣}.
 ٣٨- الذين يصدّ عن المحارم^{٢٤}، والمرّة تحثّ على المكارم^{٢٥}.
 ٣٩- المؤمن غريزته النصح، وسجيته الكظم^{٢٦}.

٢ . المصدر، ١٠٥٢.

١ . المصدر، ١٠٥١.

٤ . المصدر، ١٠٦٦.

٣ . المصدر، ١٠٦٥؛ وفيه الذنوب بدل الذنب.

٦ . المصدر، ١٠٦٨ (ليس في «أ»).

٥ . المصدر، ١٠٦٧.

٨ . المصدر، ١١٤٣.

٧ . المصدر، ١١٤٢ (ليس في «أ»).

١٠ . المصدر، ١١٦٦.

٩ . المصدر، ١١٦٠ وفيه على بدل عن.

١٢ . المصدر، ١١٩٠.

١١ . المصدر، ١١٨٩.

١٤ . المصدر، ١٢٠٣.

١٣ . المصدر، ١١٩٣.

١٦ . المصدر، ١٢١٥.

١٥ . المصدر، ١٢٠٤.

١٨ . المصدر، ١٢١٩.

١٧ . المصدر، ١٢١٦.

٢٠ . المصدر، ١٢٥٨.

١٩ . المصدر، ١٢٢٠.

٢٢ . المصدر، ١٢٨٢.

٢١ . المصدر، ١٢٥٩.

٢٤ . المصدر، ١٢٩٥.

٢٣ . المصدر، ١٢٨٣؛ لم ترد فيه لفظ «من».

٢٦ . المصدر، ١٣٠٥.

٢٥ . المصدر، ١٢٩٦.

- ٤٠- الحُرُّ حُرٌّ وَإِنْ سَاعَدَهُ الْقَدْرُ.^١
- ٤١- الْفَكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يَنْجِي مِنَ الْمَتَاعِبِ^٢، وَالصَّبْرُ عَلَى الْمَصَائِبِ مِنْ أَفْضَلِ الْمَوَاهِبِ.^٣
- ٤٢- الظَّنُّ الصَّوَابُ مِنْ شِيمِ أَوْلِي الْأَبْوَابِ.^٤
- ٤٣- الشَّرُّ أَقْبَحُ الْأَبْوَابِ، وَفَاعَلُهُ شَرُّ الْأَصْحَابِ.^٥
- ٤٤- الْمُؤْمِنُونَ خَيْرَاتُهُمْ مَأْمُولَةٌ، وَشُرُورُهُمْ مَأْمُونَةٌ.^٦
- ٤٥- إِخْوَانُ الدِّينِ أَبْقَى مَوْدَّةً، وَإِخْوَانُ الصَّدَقِ أَفْضَلُ عِدَّةً.^٧
- ٤٦- الْحِرْصُ وَالشَّرْهُ يَكْسِبَانِ الشَّقَاءَ وَالذَّلَّةَ.^٨
- ٤٧- الْحَسَدُ مَرَضٌ لَا يُوسَى^٩، وَالظُّلْمُ جَرْمٌ لَا يُنْسَى.^{١٠}
- ٤٨- الْغِنَى يَسُدُّ^{١١} غَيْرَ السَّيِّدِ^{١٢}، وَالْمَالُ يَقْوِي غَيْرَ الْأَيْدِ.^{١٣}
- ٤٩- الْكِرْمُ نَتِيجَةُ عِلْوِ الْهَمَّةِ^{١٤}، وَالْحَاسِدُ لَا يَشْفِيهِ إِلَّا زَوَالُ النِّعْمَةِ.^{١٥}
- ٥٠- الْمَقَادِيرُ لَا تُدْفَعُ بِالْقُوَّةِ وَالْمَغَالِبَةُ^{١٦}، وَالْأَرْزَاقُ لَا تُدْرَكُ بِالْحِرْصِ الْمَطَالِبَةِ.^{١٧}
- ٥١- الْحَقُّ سَيْفٌ قَاطِعٌ^{١٨}، وَالْبَاطِلُ غُرُورٌ خَادِعٌ.^{١٩}
- ٥٢- الطَّاعَةُ لِلَّهِ أَقْوَى سَبَبٌ^{٢٠}، وَالْمَوْدَّةُ فِي اللَّهِ أَقْرَبُ نَسَبٌ.^{٢١}
- ٥٣- الْعِزَّةُ أَفْضَلُ شِيمِ الْأَكْيَاسِ^{٢٢}، وَالْيَأْسُ خَيْرٌ مِنَ التَّضَرُّعِ إِلَى النَّاسِ.^{٢٣}
- ٥٤- الْكِرِيمُ إِذَا أَيْسَرَ أَسْعَفَ، وَإِذَا أَعْسَرَ خَفَّفَ.^{٢٤}

١. المصدر، ١٣٢٢.
٢. المصدر، ١٤٥٩.
٣. المصدر، ١٣٨٦.
٤. المصدر، ٢١٤٧.
٥. المصدر، ١٣٦٠ و ١٣٦١.
٦. المصدر، ١٣٦٩.
٧. المصدر، ١٣٧٩.
٨. المصدر، ١٣٧٨. لا يُوسَى: لا يداوى.
٩. ب: يُسَيِّد.
١٠. المصدر، ٤٦١.
١١. المصدر، ١٤٧٧.
١٢. المصدر، ١٤١٢.
١٣. المصدر، ١٤٧٨.
١٤. المصدر، ٥٤٨.
١٥. المصدر، ١٤١٣؛ وفيه لا تنال بدل لا تدرک.
١٦. المصدر، ٥٤٩.
١٧. المصدر، ١٤٠١.
١٨. المصدر، ١٤١٤.
١٩. المصدر، ١٤٠٢.
٢٠. المصدر، ١٤١٤.
٢١. المصدر، ١٤١٥.
٢٢. المصدر، ١٥٣٠. أسعف: أعان وقضى الحاجة.

- ٥٥- اللئيم إذا قدر أفحش، وإذا وعد أخلف.^١
- ٥٦- المعروف كنزٌ، فانظر عند من تودعه.^٢
- ٥٧- المخذول من كانت له إلى اللئيم حاجة.^٣
- ٥٨- التارك للعمل غير موقنٍ بالثواب عليه.^٤
- ٥٩- المبادرة إلى العفو من أخلاق الكرام^٥، والمبادرة إلى الانتقام من شيم اللئام.^٦
- ٦٠- الولد الصالح أجمل الذكرين، الدين أحد الرقين.^٧
- ٦١- العالم من شهدت بصحة أقواله أفعاله.^٨
- ٦٢- الجاهل من لا يرتدع، وبالموعظة لا ينتفع.^٩
- ٦٣- المؤمن شاكر في السراء، صابر في البلاء، خائف في الرخاء.^{١٠}
- ٦٤- الحرير ص فقير ولو ملك الدنيا بحذافيرها.^{١١}
- ٦٥- الظلم يُزلّ القدم، ويسلب النعم، ويهلك الأمم.^{١٢}
- ٦٦- الدولة تردّ خطاء صاحبها صواباً، وصوابٌ ضده خطاء.^{١٣}
- ٦٧- العالم كلّ العالم من لا يمنع العباد الرجاء لرحمة الله، ولم يؤمنهم مكر الله.^{١٤}
- ٦٨- الداعي بلا عمل كالقوس بلا وتر.^{١٥}
- ٦٩- المرورة اجتناب الرجل ما يشينه، واكتسابه ما يزينه.^{١٦}
- ٧٠- الكريم إذا قدر صفح، وإذا ملك سمح، وإذا سُئل أنجح.^{١٧}
- ٧١- انتباه العيون لا ينفع مع غفلة القلوب.^{١٨}

- | | |
|---------------------------------------|-------------------|
| ١. المصدر، ١٥٢٩. | ٢. المصدر، ١٥٣٩. |
| ٣. المصدر، ١٥٤١. | ٤. المصدر، ١٥٤٥. |
| ٥. المصدر، ١٥٦٦. | ٦. المصدر، ١٥٦٧. |
| ٧. المصدر، ١٦٦٥، ١٦٨٧. | ٨. المصدر، ١٧١١. |
| ٩. المصدر، ١٧٢٩؛ لم ترد فيه لفظ «من». | ١٠. المصدر، ١٧٤٣. |
| ١١. المصدر، ١٧٥٣. | ١٢. المصدر، ١٧٣٤. |
| ١٣. المصدر، ١٨٠٦. | ١٤. المصدر، ١٨٤٠. |
| ١٥. المصدر، ١٨١٤. | ١٦. المصدر، ١٨١٥. |
| ١٧. المصدر، ١٨٦٣. | ١٨. المصدر، ١٨٧٠. |

- ٧٢- الدهر يومان: يوم لك، ويوم عليك؛ فإذا كان عليك فاصبر، وإذا كان لك فلا تبطر.^١
- ٧٣- أخوك في الله من هداك إلى رشاد، ونهاك عن فساد، وأعانك على إصلاح معاد.^٢
- ٧٤- الحكمة لا تحلّ قلب المنافق إلّا وهي على ارتحال.^٣
- ٧٥- السخاء أن تكون بمالك متبرعاً، وعن مال غيرك متورعاً.^٤
- ٧٦- التؤدة محمودة في كل شيء إلّا في فُرص الخير^٥، والعجلة مذمومة [في كل أمر إلّا في ما يدفع الشرّ. الإسراف مذموم في كل شيء إلّا في أفعال البرّ].^٦
- ٧٧- العلم يهتف بالعمل فإن أجابه وإلّا ارتحل.^٧
- ٧٨- المنافق لنفسه مدهنّ، وعلى الناس طاعنّ.^٨
- ٧٩- الصبر على الفقر مع العزّ أجمل من الغنى مع الذلّ.^٩
- ٨٠- الكريم من يرى مكارم أفعاله ذيناً عليه يقضيه.^{١٠}
- ٨١- واللّثيم من يرى سواف إحسانه ذيناً له فيقتضيه.^{١١}
- ٨٢- السيّد من تحمّل أثقال إخوانه، وأحسن مجاورة جيرانه.^{١٢}
- ٨٣- الكريم من إذا احتاج إليك عفاك، وإذا احتجت إليه كفاك.^{١٣}
- ٨٤- العقل خليل المؤمن، والعلم وزيره، والصبر أمير جنوده، والعمل قيّمه.^{١٤}
- ٨٥- الكذّاب والميّت سواء؛ لأنّ فضيلة الحيّ على الميّت الثقة به، فإذا لم يوثق بكلامه فقد بطلت فائدة حياته.^{١٥}
- ٨٦- الحاسد يُظهِر وده في أقواله، ويخفي بغضه في أفعاله، فله اسم الصديق وبسمة العدو.^{١٦}

١ . المصدر، ١٩١٧.

٢ . المصدر، ١٩٢٢.

٣ . المصدر، ١٩٣٨.

٤ . المصدر، ١٩٤٤.

٥ . المصدر، ٢٠٢٢.

٦ . المصدر، ٢٠٣٢؛ لم يرد فيه لفظ «من».

٧ . المصدر، ٢٠٠٢.

٨ . المصدر، ٢٠٦٨؛ فيه: الكريم إذا... أعفاك.

٩ . المصدر، ٢١٠٤.

١٠ . المصدر، ٢١٠٥.

١١ . المصدر، ٢٠٣١؛ لم يرد فيه لفظ «من».

١٢ . المصدر، ٢٠٩٢.

١٣ . المصدر، ٢١٠٥.

- ٨٧- العبادة الخالصة أن لا يرجو الرجل إلا ربه، ولا يخاف إلا ذنبه.^١
- ٨٨- المرء يتغير في ثلاث: القرب من الملوك، والولايات، والغنى بعد الفقر؛ فمن لا يتغير في هذه فهو ذو عقل سليم وتخلق مستقيم.^٢
- ٨٩- الأقاويل محفوظة، والسرائر مبلوّة، وكل نفس بما كسبت رهينة.^٣
- ٩٠- أعمال أهل الدنيا فيها على قسمين: عامل في الدنيا قد شغلته دنياه عن آخرته، يخشى على من يُخلف الفقر، ويأمنه على نفسه، فيُفني عمره لغيره؛ وعامل في الدنيا لما بعدها، فجاءه الذي [له من الدنيا] بغير عمل، فأحرز الحظين معاً، وملك الدارين جميعاً.^٤
- ٩١- أربع من أعطيهن فقد أعطي خير الدنيا والآخرة: صدق حديث، وأداء أمانة، وعفة بطن، وحسن خلق.^٥
- ٩٢- أربع يشين الرجل: البخل، والكذب، والشره، وسوء الخلق.
- ٩٣- الجواد في الدنيا محمود، وفي الآخرة مسعود.^٦
- ٩٤- المؤمن من تحمّل أذى الناس، ولا يتأذى منه أحد.^٧
- ٩٥- الرجل السوء لا يظن بأحد خيراً؛ لأنه لا يراه إلا بوصف نفسه.^٨
- ٩٦- المنع الجميل أحسن من الوعد الطويل.^٩
- ٩٧- الحازم من يؤخر العقوبة في سلطان الغضب، ويعجل مكافاة الإحسان اغتناماً لفرصة الإمكان.^{١٠}
- ٩٨- الصلاة تستنزل الرحمة^{١١}، والصدقة تستدفع البلاء والنقمة.^{١٢}

١. المصدر، ٢١٢٨.

٢. المصدر، ٢١٣٧.

٣. الإضافة من نهج البلاغة.

٤. نهج البلاغة، الحكمة ٢٦٩، مع اختلاف.

٥. غرر الحكم ودرر الكلم، ٢١٤٢.

٦. المصدر، ٢١٤٣.

٧. المصدر، ٢١٥٥.

٨. المصدر، ٢١٧٥.

٩. المصدر، ٢١٨٣.

١٠. المصدر، ٢١٧٩.

١١. المصدر، ٢٢١٤.

١٢. المصدر، ٢٢١٥.

[حرف الألف - صيغة الأمر]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ الأمر خمسة وعشرون كلمة، وهو المورد الثاني منه؛ فمن ذلك قوله ﷺ:

- ٩٩- استر عورة أخيك بما تعلمه فيك.^١
- ١٠٠- الزم الرضا تلزمك الكرامة،^٢ والزم الصبر تلزمك النجاة والسلامة.^٣
- ١٠١- اذكر مع كل لذة زوالها، ومع كل نعمة انتقالها، ومع كل بليّة كشفها؛ فإن ذلك أبقى للنعمة، وأنفى للشهوة، وأذهب للبطر، وأقرب للفرج.^٤
- ١٠٢- أحسن إلى من تملك رقه يحسن إليك من يملك رقبك.^٥
- ١٠٣- اختر من كل شيء جديده، ومن الإخوان أقدمهم.^٦
- ١٠٤- أطع من فوقك يطعك من دونك، أصلح سريرتك يصلح الله علانيتك.^٧
- ١٠٥- استشر عدوك العاقل، واحذر رأي صديقك الجاهل.^٨
- ١٠٦- أصلح المسيء بحسن فعالك، ودلّ على الخير بجميل مقالك.^٩
- ١٠٧- انفراد بسرك، ولا تودعه حازماً فيزل، ولا جاهلاً فيخون.^{١٠}
- ١٠٨- ارض للناس ما ترضاه لنفسك تكن مسلماً.^{١١}
- ١٠٩- اصحب أخا التقى والدين تسلّم، واستر شدة تغنم.^{١٢}
- ١١٠- اندم على ما أسأت، ولا تندم على معروف صنعت.^{١٣}
- ١١١- اذكر عند الظلم عدل الله، وعند القدرة قدرة الله عليك.^{١٤}
- ١١٢- استر العورة ما استطعت يستر الله سبحانه منك ما تحبّ ستره.^{١٥}

١. المصدر، ٢٢٩٠.

٢. المصدر، ٢٤٤٧؛ فيه: يلزمك الغناء والكرامة.

٣. المصدر، ٢٤٤٧؛ فيه الصمت بدل الصبر.

٤. المصدر، ٢٤٤٩؛ مع اختلاف وإضافة.

٥. المصدر، ٢٤٥٤.

٦. المصدر، ٢٤٦١.

٧. المصدر، ٢٤٧٥.

٨. المصدر، ٢٤٧١.

٩. المصدر، ٢٣٠٤.

١٠. المصدر، ٢٣٠٦.

١١. المصدر، ٢٣٢٩.

١٢. المصدر، ٢٣٣٤.

١٣. المصدر، ٢٣٤٣.

١٤. المصدر، ٢٣٤٩.

١٥. المصدر، ٢٣٥٤.

- ١١٣- الزم الحقّ ينزلك منازل أهل الحقّ يوم لا يقضى إلا بالحقّ.^١
- ١١٤- احتجب عن الغضب بالحلم، وغضّ على الوهم بالفهم.^٢
- ١١٥- ابدأ بالعطيّة لمن لم يسألك، وابدل معروفك لمن طلبه، وإياك أن تردّ السائل.^٣
- ١١٦- انظر إلى الدنيا نظر الزاهد المفارق، ولا تنظر إليها نظر العاشق الوامق.^٤
- ١١٧- اذكر أخاك إذا غاب عنك بالذي تحبّ أن يذكرك به، وإياك وما تكره، ودعّه ممّا تحبّ أن يدعك عنه.^٥
- ١١٨- استقيح من نفسك ما تستقبحه من غيرك، وارض من الناس بما ترضاه لنفسك.^٦
- ١١٩- ارحم من دونك يرحمك من فوقك، وقس سهوه بسهولة، ومعصيته لك بمعصيتك لربّك، وفقره إلى رحمتك بفقرك إلى رحمة ربّك.^٧
- ١٢٠- اجعل نفسك ميزاناً بينك وبين غيرك، واحبب له ما تحبّ لنفسك، وأكره له ما تكره لها،^٨ وأحسّن كما تحبّ أن يحسّن إليك.^٩
- ١٢١- اجعل لكلّ أحد من خدمك عملاً تأخذه به؛ فإنّ ذلك أحرى أن لا يتواكلوا في خدمتك.^{١٠}

[لفظ خطاب الجمع]

- وممّا ورد من حكمه - عليه الصلاة والسلام - في حرف الألف بلفظ خطاب الجمع أربع عشرة كلمة، وهو المورد الثالث منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
- ١٢٢- اتّعظوا بمن كان قبلكم قبل أن يتّعظ بكم من بعدكم.^{١١}
- ١٢٣- اتّقوا الذي إذا قلتُم سمع، وإن أضمرتم علم.^{١٢}
- ١٢٤- اتّقوا دعوة المظلوم؛ فإنّه يسأل الله حقّه، والله سبحانه أكرم من أن يسأل حقاً إلا أجاب.^{١٣}

١. المصدر، ٢٣٦٠.

٢. المصدر، ٢٣٨٦.

٣. المصدر، ٢٣٩٩.

٤. المصدر، ٢٤٢٦.

٥. غرر الحكم ودرر الكلم، ٢٤٣٢.

٦. نهج البلاغة، الحكمة ٢٠٣، مع اختلاف.

٧. المصدر، ٢٣٦٠.

٨. المصدر، ٢٣٧٩.

٩. المصدر، ٢٣٩٣.

١٠. المصدر، ٢٤٢٢.

١١. دستور معالم الحكم، ٥٩.

١٢. المصدر، ٢٤٩٥، فيه: اتّعظوا ممن.

١٣. غرر الحكم ودرر الكلم، ٢٥١٠.

- ١٢٥- اتَّقُوا مَعَاصِيَ الْخُلُوعَاتِ؛ فَإِنَّ الشَّاهِدَ هُوَ الْحَاكِمُ.^١
- ١٢٦- أَسْهِرُوا عَيْونَكُمْ، وَضَمِّرُوا بَطُونَكُمْ، وَخُذُوا مِنْ أَجْسَادِكُمْ تَجُودُوا بِهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ.^٢
- ١٢٧- الزَّمُوا الْأَرْضَ، وَاصْبِرُوا عَلَى الْبَلَاءِ، وَلَا تَحْرُكُوا بِأَيْدِيكُمْ وَهْوَى أَلْسِنَتِكُمْ.^٣
- ١٢٨- افْعَلُوا الْخَيْرَ مَا اسْتَطَعْتُمْ؛ فَخَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ^٤، وَاجْتَنِبُوا الشَّرَّ؛ فَإِنَّ شَرًّا مِنَ الشَّرِّ فَاعِلُهُ.^٥
- ١٢٩- اسْتَصْبِحُوا مِنْ شَعْلَةٍ وَأَعْظَ مَتَّعْظَ، وَاقْبَلُوا نَصِيحَةَ نَاصِحٍ مَتَّقِظَ، وَقِفُوا عِنْدَ مَا أَفَادَكُمْ مِنَ التَّعْلِيمِ.^٦
- ١٣٠- اقْنَعُوا بِالْقَلِيلِ مِنْ دُنْيَاكُمْ لِسَلَامَةِ دِينِكُمْ؛ فَإِنَّ الْمُؤْمِنَ يَقْنَعُهُ الْبَلِغَةُ الْيَسِيرَةُ مِنَ الدُّنْيَا.^٧
- ١٣١- أَقْبِلُوا ذَوِي الْمَرُوءَاتِ عَشْرَاتِهِمْ، فَمَا يَعْتُرُّ مِنْهُمْ عَائِرٌ إِلَّا وَيَدُ اللَّهِ تَرْفَعُهُ.^٨
- ١٣٢- اسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ لَوَاقِحِ الْكِبَرِ كَمَا تَسْتَعِذُونَ بِهِ مِنْ طَوَارِقِ الدَّهْرِ.^٩
- ١٣٣- اسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ سَكْرَةِ الْغِنَى؛ فَإِنَّ لَهُ سَكْرَةَ بَعِيدَةِ الْإِفَاقَةِ.^{١٠}
- ١٣٤- اتَّقُوا غُرُورَ الدُّنْيَا؛ فَإِنَّهَا تَسْتَرْجِعُ أَبَدًا مَا خَدَعْتَهُ مِنَ الْمَحَاسِنِ، وَتَزَعِّجُ الْمَطْمَئِنِّ إِلَيْهَا وَالْقَاطِنِ.^{١١}

١٣٥- اَعْمَلُوا وَأَنْتُمْ فِي أَوْنَةِ الْبَقَاءِ، وَالصَّحْفَ مَنْشُورَةَ، وَالتَّوْبَةَ مَبْسُوطَةَ، وَالْمَدْبِرَ يُدْعَى، وَالْمَسِيءَ يُرْجَى؛ قَبْلَ أَنْ يَجْمَدَ الْعَمَلَ، وَتَنْقَطِعَ الْمَهْلُ، وَتَسُدَّ بَابَ التَّوْبَةِ.^{١٣}

[احذر]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ «احذر» أربعة عشر كلمة، وهو المورد الرابع منه . من ذلك:

١٣٦- احذر الشَّيرِ عِنْدَ إِقْبَالِ الدَّوْلَةِ لِثَلَا يُزِيلَهَا عَنكَ، وَ [عِنْدَ] إِدْبَارِهَا لِثَلَا يَعْينَ عَلَيْكَ.^{١٤}

- | | |
|---------------------------------------|---------------------|
| ١ . المصدر، ٢٥٢٤ . | ٢ . المصدر، ٢٤٩٧ . |
| ٣ . المصدر، ٢٤٩٩ . | ٤ . المصدر، ٢٥٣٢ . |
| ٥ . المصدر، ٢٥٣٣ . | ٦ . المصدر، ٢٥٤٥ . |
| ٧ . المصدر، ٢٥٤٩ . | ٨ . المصدر، ٢٥٥٠ . |
| ٩ . المصدر، ٢٥٥٧ . | ١٠ . المصدر، ٢٥٥٦ . |
| ١١ . المصدر، ٢٥٦٢؛ فيه: ما خدعته به . | ١٢ . ب: أوبة . |
| ١٣ . المصدر، ٢٥٧١؛ فيه: يجمد العمل . | ١٤ . المصدر، ٢٥٩٢ . |

- ١٣٧- احذر الأحمق؛ فإن مداراته تُعنيك، وموافقته ترديك، ومخالفته تؤذيك، ومصاحبته وبأل عليك.^١
- ١٣٨- احذر الغفلة؛ فإنها من فساد الحس.^٢
- ١٣٩- احذر كل عمل إذا سئل عنه عامله استحي منه وأنكره.^٣
- ١٤٠- احذر مصاحبة كل من تفيل^٤ رأيه وتُنكير^٥ عمله؛ فإن الصاحب معتبر بصاحبه.^٦
- ١٤١- احذر مجالسة قرين السوء؛ فإنه يهلك مقارنه، ويُردّي صاحبه.^٧
- ١٤٢- احذر مصاحبة الفساق والفقّار والمجاهرين بمعاصي الله.^٨
- ١٤٣- احذر اللئيم إذا أكرمته، والردل إذا أقدمته، والسفلة إذا رفعته.^٩
- ١٤٤- احذر أن يخذعك الغرور بالحائل اليسير، أو يستزكك السرور بالزائل الحقيق.^{١٠}
- ١٤٥- احذر صولة الكريم إذا جاع، وأشر اللئيم إذا رفع.^{١١}
- ١٤٦- احذر ضياع الأعمار فيما لا يبقى لكم، ففائتها لا يعود.^{١٢}
- ١٤٧- احذر ناراً لجأها عتيد، ولهها شديد، وعذابها أبداً جديد.^{١٣}
- ١٤٨- احذر عدواً نفذ في الصدور خفيّاً، ونفث في الأذان نجياً.^{١٤}
- ١٤٩- احذر أهل النفاق؛ فإنهم الضالون المضلون الزالون المزلون، قلوبهم دويّة، وصفاحهم نقيّة.^{١٥}

[إِيَّاكَ]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ «إِيَّاكَ» ثمانية

وعشرون كلمة، وهو المورد الخامس منه . من ذلك قوله ﷺ:

- | | |
|--|--------------------|
| ١. المصدر، ٢٥٩٣. | ٢. المصدر، ٢٥٨٤. |
| ٣. المصدر، ٢٥٩٠. | ٤. أي: تخطئ وتفتح. |
| ٥. في المصدر: يقبل رأيه وينكر. | ٦. المصدر، ٢٥٩٨. |
| ٧. المصدر، ٢٥٩٩. | ٨. المصدر، ٢٦٠١. |
| ٩. المصدر، ٢٦٠٤. | ١٠. المصدر، ٢٦١٢. |
| ١١. المصدر، ٢٦١٥. | ١٢. المصدر، ٢٦١٨. |
| ١٣. المصدر، ٢٦٢٠؛ فيه لُجْها بدل لُجْها. | ١٤. المصدر، ٢٦٢٣. |
| ١٥. المصدر، ٢٦٢٧. | |

- ١٥٠- إِيَّاكَ وَمَعَاشِرَةَ الْأَشْرَارِ؛ فَإِنَّهُمْ كَالنَّارِ، مَبَاشَرَتَهَا تَحْرُقُ.^١
- ١٥١- إِيَّاكَ أَنْ تَرْضَىٰ عَنِ نَفْسِكَ، فَيَكْثُرُ السَّخَاظُ عَلَيْكَ.^٢
- ١٥٢- إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ؛ فَإِنَّهُ يَزُولُ عَمَّنْ تَظْلَمُهُ وَيَبْقَىٰ عَلَيْكَ.^٣
- ١٥٣- إِيَّاكَ وَمَصَاحِبَةَ الْأَحْمَقِ؛ فَإِنَّهُ يَرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيُضِرُّكَ.^٤
- ١٥٤- إِيَّاكَ وَمَعَاشِرَةَ مَبْتَغِي عِيُوبِ النَّاسِ؛ فَإِنَّهُ لَنْ يَسْلَمَ مَصَاحِبَهُمْ مِنْهُمْ.^٥
- ١٥٥- إِيَّاكَ وَمَصَاحِبَةَ الْكُذَّابِ؛ فَإِنَّهُ يَقْرَبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ، وَيَبْعُدُ عَنْكَ الْقَرِيبَ.^٦
- ١٥٦- إِيَّاكَ وَالتَّسْرِعَ إِلَى الْعُقُوبَةِ؛ فَإِنَّهُ مَمْقَتَةٌ عِنْدَ اللَّهِ.^٧
- ١٥٧- إِيَّاكَ وَاتِّهَاكَ الْمَحَارِمِ؛ فَإِنَّهُ شَيْمَةٌ الْفَسَاقِ وَأُولَى الْفُجُورِ وَالْغَوَايَةِ.^٨
- ١٥٨- إِيَّاكَ وَالْعَجَلَ؛ فَإِنَّهُ مَقْرُونٌ بِالْعَثَارِ.^٩
- ١٥٩- إِيَّاكَ وَالْجَفَاءَ؛ فَإِنَّهُ يُفْسِدُ الْإِنْعَاءَ، وَتُؤَمِّتُ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى النَّاسِ.^{١٠}
- ١٦٠- إِيَّاكَ وَالْغَدْرَ؛ فَإِنَّهُ أَقْبَحُ الْخِيَانَةِ، وَإِنَّ الْعَدُورَ لِمَهَانَ عِنْدَ اللَّهِ بِغَدْرِهِ.^{١١}
- ١٦١- إِيَّاكَ وَالْإِعْجَابَ وَحَبَّ الْإِطْرَاءِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثُقِ فُرُصِ الشَّيْطَانِ.^{١٢}
- ١٦٢- إِيَّاكَ وَالْمَنْعَ بِالْمَعْرُوفِ؛ فَإِنَّ الْإِمْتِنَانَ يَكْدُرُ الْإِحْسَانَ.^{١٣}
- ١٦٣- إِيَّاكَ أَنْ تَذَكَرَ مِنَ الْكَلَامِ مُضْحِكاً وَإِنْ حَكِيمَةً عَنْ غَيْرِكَ.^{١٤}
- ١٦٤- إِيَّاكَ أَنْ تَسْتَكْبِرَ مِنْ مَعْصِيَةِ غَيْرِكَ مَا تَسْتَصْغِرُهُ مِنْ نَفْسِكَ، أَوْ تَسْتَكْثِرَ مِنْ طَاعَتِكَ مَا تَسْتَقَلُّهُ مِنْ غَيْرِكَ.^{١٥}
- ١٦٥- إِيَّاكَ أَنْ تَغْفَلَ مِنْ حَقِّ أَخِيكَ اتِّكَالاً عَلَىٰ وَاجِبِ حَقِّكَ عَلَيْهِ؛ فَإِنَّ لِأَخِيكَ عَلَيْكَ مِنَ الْحَقِّ مِثْلَ الَّذِي لَكَ عَلَيْهِ.^{١٦}

١ . المصدر، ٢٦٤١ .

٢ . المصدر، ٢٦٤٢ .

٣ . المصدر، ٢٦٤٣ وفي «ب» عليك بدل لك .

٤ . المصدر، ٢٦٤٥؛ مع اختلاف .

٥ . المصدر، ٢٦٤٩ .

٦ . المصدر، ٢٦٥٠ .

٧ . المصدر، ٢٦٥٦ .

٨ . المصدر، ٢٦٥٩ .

٩ . المصدر، ٢٦٦٠ .

١٠ . المصدر، ٢٦٦٢ .

١١ . المصدر، ٢٦٦٤ .

١٢ . المصدر، ٢٦٧٢؛ والإطراء: المبالغة في المدح .

١٣ . المصدر، ٢٦٧٣ .

١٤ . المصدر، ٢٦٨٢ .

١٥ . المصدر، ٢٦٨٣ .

١٦ . المصدر، ٢٦٨٦ .

- ١٦٦- إِيَّاكَ وصحبة من أهلك وأغراك؛ فإنه يخذلك ويؤبقتك.^١
- ١٦٧- إِيَّاكَ أَنْ تَتَّبِعَ حَظَّكَ من ربك وزلفتك لديه بحقير حطام الدنيا.^٢
- ١٦٨- إِيَّاكَ والخديعة؛ فإن الخديعة من خُلِقَ للنام.^٣
- ١٦٩- إِيَّاكَ أَنْ تُسِيءَ الظَّنَّ؛ فإن سوء الظن يفسد العبادة ويعظم الوزر.^٤
- ١٧٠- إِيَّاكَ أَنْ تَكُونَ عَلَى النَّاسِ طَاعِناً وَلِنَفْسِكَ مَدَاهِناً، فَتَعَظَّمَ عَلَيْكَ الْحَوْبَةُ وَتُحْرَمَ الْمَثُوبَةُ.^٥
- ١٧١- إِيَّاكَ وَمَلَاسَةَ الشَّرِّ؛ فَإِنَّكَ تُنِيلُهُ نَفْسَكَ قَبْلَ عَدْوِكَ، وَتُهْلِكُ بِهِ دِينَكَ قَبْلَ إِصَالِهِ إِلَى غَيْرِكَ.^٦
- ١٧٢- إِيَّاكَ وَالْغَفْلَةَ وَالْإِغْتِرَارَ بِالْمَهْمَلَةِ؛ فَإِنَّ الْغَفْلَةَ تَفْسِدُ الْأَعْمَالَ، وَالْأَجَالَ تَقْطَعُ الْأَمَالَ.^٧
- ١٧٣- إِيَّاكَ وَكَثْرَةَ الْوَلَهِّ بِالنِّسَاءِ وَالْإِغْتِرَارَ بِلَذَاتِ الدُّنْيَا؛ فَإِنَّ الْوَلَهَّ مَمْتَحَنٌ، وَالْغَرِيَّ بِاللذات مَمْتَهَنٌ.^٨
- ١٧٤- إِيَّاكَ أَنْ تَجْعَلَ مَرْكَبَ لِسَانِكَ فِي غِيْبَةِ إِخْوَانِكَ، أَوْ تَقُولَ مَا يَصِيرُ عَلَيْكَ حِجَّةً، وَفِي الْإِسَاءَةِ إِلَيْكَ عِلَّةً.^٩
- ١٧٥- إِيَّاكَ وَمَا قَلَّ إِنْكَارُهُ وَإِنْ كَثُرَ مِنْكَ اعْتِزَارُهُ، فَمَا كَلَّ قَانِلٌ نَكَراً يُمْكِنُكَ أَنْ تُوسِعَهُ عِذراً.^{١٠}
- ١٧٦- إِيَّاكَ وَكُلَّ عَمَلٍ يَنْفَرُ عَنْكَ حُرّاً، وَيَذَلُّ لَكَ قِدرًا، وَيَجْلِبُ عَلَيْكَ شَرّاً، أَوْ تَحْمِلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَزراً.^{١١}
- ١٧٧- إِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِغَلَطٍ [ة] شَرِيرٍ بِالْخَيْرِ، وَأَنْ تَسْتَوْحِشَ مِنْ غَلْطَةٍ خَيْرٍ بِالشَّرِّ.^{١٢}

[الله]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بألف الاستفتاح سبعة كلمات، وهو المورد السادس؛ من ذلك قوله ﷻ:

- | | |
|-------------------|---------------------------------|
| ١. المصدر، ٢٦٩٢. | ٢. المصدر، ٢٧٠١؛ فيه: تتبع حظك. |
| ٣. المصدر، ٢٧٠٤. | ٤. المصدر، ٢٧٠٩. |
| ٥. المصدر، ٢٧١١. | ٦. المصدر، ٢٧١٣. |
| ٧. المصدر، ٢٧١٧. | ٨. المصدر، ٢٧٢١. |
| ٩. المصدر، ٢٧٢٤. | ١٠. المصدر، ٢٧٢٦. |
| ١١. المصدر، ٢٧٢٧. | ١٢. المصدر، ٢٧٤٩، ٢٧٥٠. |

- ١٧٨- أَلَا وَإِنْ إِعْطَاءَ هَذَا الْمَالِ فِي غَيْرِ حَقِّهِ تَبْذِيرٌ وَإِسْرَافٌ.^١
- ١٧٩- أَلَا وَإِنْ أَخَوْفٌ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ اتِّبَاعَ الْهَوَىٰ وَطُولَ الْأَمَلِ.^٢
- ١٨٠- أَلَا فَمَا يَصْنَعُ بِالْدُنْيَا مَنْ خُلِقَ لِلْآخِرَةِ؟! وَمَا يَصْنَعُ بِالْمَالِ مَنْ عَمَّا قَلِيلٍ يَسْلُبُهُ وَيَبْقَىٰ عَلَيْهِ حِسَابُهُ وَتَبِعَتُهُ؟!^٣
- ١٨١- أَلَا وَإِنَّ اللَّيْبَ مِنْ اسْتِقْبَالِ وَجْهِ الْأَرَاءِ بِفِكْرِ صَائِبٍ وَنَظَرِ فِي الْعَوَاقِبِ.^٤
- ١٨٢- أَلَا وَإِنَّهُ قَدْ أَدْبَرَ مِنَ الدُّنْيَا مَا كَانَ مُقْبِلًا، وَأَقْبَلَ مِنْهَا مَا كَانَ مُدْبِرًا.^٥
- ١٨٣- أَلَا وَإِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ أَبْوَابُ الْحِكْمِ، وَأَنْوَارُ الظُّلْمِ، وَضِيَاءُ الْأُمَمِ.^٦
- ١٨٤- أَلَا لَا يَسْتَحِينُ مَنْ لَا يَعْلَمُ أَنْ يَتَعَلَّمَ؛ فَإِنَّ قِيَمَةَ كُلِّ امْرَأٍ مَا يَعْلَمُ.^٧

[الف الاستفهام]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ الاستفهام سبع كلمات، وهو المورد السابع منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
- ١٨٥- أَيْنَ الَّذِينَ شِيدُوا الْمَمَالِكَ، وَمَهَّدُوا الْمَسَالِكَ، وَأَغَاثُوا الْمَلْهُوفَ، وَقَرَّوْا الضِّيُوفَ؟!^٨
- ١٨٦- أَيْنَ مِنْ سَعَىٰ وَاجْتِهَدَ، وَأَعَدَّ وَاحْتَشَدَ؟!^٩
- ١٨٧- أَيْنَ تَتِيهُونَ، وَمَنْ أَيْنَ تَوْتُونَ، وَأَنْتَىٰ تَوْفِكُونَ، وَعَلَىٰ مَ تَعْمَهُونَ، وَبَيْنَكُمْ عَتْرَةٌ نَبِيَّكُمْ، وَهُمْ أَزْمَةٌ الصَّدَقِ وَالسَّنَةِ الْحَقِّ؟!^{١٠}
- ١٨٨- أَيْنَ الَّذِينَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ هُمُ الرَّاْسَخُونَ فِي الْعِلْمِ دُونَنا؛ كَذِبًا وَبِغْيًا عَلَيْنَا وَحَسَدًا لَنَا، أَنْ رَفَعْنَا اللَّهَ وَوَضَعَهُمْ، وَأَعْطَانَا وَحَرَمَهُمْ، وَأَدْخَلْنَا وَأَخْرَجَهُمْ؟! بِنَا يَسْتَعْطَى الْهَدَىٰ وَيَسْتَجْلَى الْعَمَى لَا بِهِمْ.^{١١}

٢ . المصدر، ٢٧٦٦.

٤ . المصدر، ٢٧٧٨.

٦ . المصدر، ٢٧٨٦.

٨ . المصدر، ٢٨٠٠.

١٠ . المصدر، ٢٨١٩.

١ . المصدر، ٢٧٥٩.

٣ . المصدر، ٢٧٦٨.

٥ . المصدر، ٢٧٨١.

٧ . المصدر، ٢٧٨٧.

٩ . المصدر، ٢٨٠١.

١١ . المصدر، ٢٨٢٦.

١٨٩- أيسرك أن تلقى الله غداً في القيامة وهو عنك راضٍ غير غضبان؟ كن في الدنيا زاهداً،
وفي الآخرة راغباً، وعليك بالتقوى والصدق فهما ملاك الدين، والزم أهل الحق
واعمل عملهم تكن منهم^١.

١٩٠- أيسرك أن تكون من حزب الله الغالين؟ اتق الله سبحانه، وأحسن في كل أمورك؛
﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾^٢.

[أو لستم ترون أهل الدنيا يمسون ويصبحون على أحوال شتى؛ فميت يبكي،
وحي يعزى، وصريع مبتلى، وعائد يعود، وآخر بنفسه يوجد، وطالب الدنيا والموت
يطلبه، وغافل ليس بمغفول عنه، وعلى أثر الماضين ما يمضي الباقون.^٤

[افعل]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه وآله - في حرف الألف على وزن أفعل مئة
وثلاث عشرة كلمة، وهو المورد الثامن منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
١٩١- أعقلكم أطوعكم،^٥ وأعملكم أخوفكم.^٦
١٩٢- أحزمكم أزهلكم،^٧ وأغناكم أقتنعكم.^٨
١٩٣- أغنى الغنى العقل،^٩ وأعظم المصائب الجهل.^{١٠}
١٩٤- أقيح البذل السرف،^{١١} وأدوأ الدواء الصلَف.^{١٢}
١٩٥- أغنى الناس القانع،^{١٣} وأفقرهم الطامع.^{١٤}
١٩٦- أفضل الإيمان الإحسان،^{١٥} وأقيح الشيم العدوان.^{١٦}

١. المصدر، ٢٨٢٧؛ مع اختلاف. ٢. المصدر، ٢٨٢٨.

٣. الروايات الواقعة بين المعقوفتين سقطت أوراقها من نسخة (أ).

٤. المصدر، ٢٨٢٩. ٥. المصدر، ٢٨٣٠.

٦. المصدر، ٢٨٣١. ٧. المصدر، ٢٨٣٢.

٨. المصدر، ٢٨٣٤. ٩. المصدر، ٢٨٤٣.

١٠. المصدر، ٢٨٤٤. ١١. المصدر، ٢٨٥٧.

١٢. المصدر، ٢٨٥٨؛ الصلَف: الأذعاء تكبراً. ١٣. المصدر، ٢٨٦٢.

١٤. المصدر، ٢٨٦٣. ١٥. المصدر، ٢٨٧٠.

- ١٩٧- أفضل الملوك العادل، ١٧ وأسعد الناس العاقل. ١٨
 ١٩٨- أفضل الإيمان الأمانة، ١٩ وأفصح الأعمال الخيانة. ٢٠
 ١٩٩- أمقتُ الناس الغيَابَ ٢١، وأذَلَّ الناس المرتاب. ٢٢
 ٢٠٠- أشرف الشرف العلم، ٢٣ وأفصح السير الظلم. ٢٤
 ٢٠١- أجمل أفعال المقتدر الإينام، ٢٥ وأفصح أفعاله الانتقام. ٢٦
 ٢٠٢- أعظم الوزر منع قبول العذر. ٢٧
 ٢٠٣- أفحش العذر إذاعة الشر. ٢٨
 ٢٠٤- أقيح شيء جور الولاية، ٢٩ وأفزع شيء ظلم القضاة. ٣٠
 ٢٠٥- أعدل الخلق أقضاهم بالحق، ٣١ وأصدق القول ما طابق الحق. ٣٢
 ٢٠٦- أفضل الجود بذل الموجود، ٣٣ وأحسن الصدق الوفاء بالمعهد. ٣٤
 ٢٠٧- أحسن الإحسان مواساة الإخوان. ٣٥
 ٢٠٨- أظهر الناس أعراقاً أحسنهم أخلاقاً. ٣٦
 ٢٠٩- أفضل الغنى ما صين به العرض، ٣٧ وأنفع المال ما قضى به الفرض. ٣٨
 ٢١٠- أسرع شيء عقوبة اليمين الفاجرة. ٣٩
 ٢١١- أصعب المرام طلب ما في أيدي اللئام. ٤٠

١٦. المصدر، ٢٨٧١.
 ١٧. المصدر، ٢٨٧٨.
 ١٨. المصدر، ٢٨٧٧.
 ١٩. المصدر، ٢٩٠٤.
 ٢٠. المصدر، ٢٩٠٦؛ وفي الأخلاق بدل الأعمال.
 ٢١. المصدر، ٢٩٠٩؛ وفي العتاب بدل الغيَاب.
 ٢٢. المصدر، ٢٩١٠.
 ٢٣. المصدر، ٢٩٢٤.
 ٢٤. المصدر، ٢٩٢٥.
 ٢٥. المصدر، ٣٠٠٢؛ وفي ذوي القدرة بدل المقتدر.
 ٢٦. المصدر، ٣٠٠٣؛ وفي أفعال المقتدر بدل أفعاله.
 ٢٧. المصدر، ٣٠٠٤.
 ٢٨. عيون الحكم، ص ١١٩، فيه أقيح بدل أفحش.
 ٢٩. غرر الحكم ودرر الكلم، ٣٠١٠.
 ٣٠. المصدر، ٣٠١١.
 ٣١. المصدر، ١٣١٤.
 ٣٢. المصدر، ١٣١٥.
 ٣٣. المصدر، ١٣١٩.
 ٣٤. المصدر، ١٣٢٠، وفيه أفضل بدل أحسن.
 ٣٥. المصدر، ٣٠٣٢.
 ٣٦. المصدر، ٣٠٣٢.
 ٣٧. المصدر، ٣٠٣٨.
 ٣٨. المصدر، ٣٠٣٩.
 ٣٩. المصدر، ٣٠٤١.
 ٤٠. المصدر، ٣٠٤٤.

- ٢١٢- أشرف الصنائع اصطناع الكرام.^١
 ٢١٣- أملك الناس بسداد الرأي كل مجرب.^٢
 ٢١٤- أجل المعروف ما صنع لأهله.^٣
 ٢١٥- أطيّب المال ما اكتسب من حله.^٤
 ٢١٦- أولى الناس بالأنبياء أعلمهم بما جاؤوا به.^٥
 ٢١٧- أبصر الناس من أبصر عيوبه، وأقلع عن ذنوبه.^٦
 ٢١٨- أولى الناس بالنوال أغناهم عن السؤال.^٧
 ٢١٩- أحقّ الناس بالإسعاف طالب العفو.^٨
 ٢٢٠- أحقّ من ذكرت من لا ينسك.^٩
 ٢٢١- أولى من أحببت من لا يقلاك.^{١٠}
 ٢٢٢- أخسر الناس من رضي بالدنيا عوضاً عن الآخرة.^{١١}
 ٢٢٣- أحقق الناس من ظنّ أنّه أعقل الناس.^{١٢}
 ٢٢٤- أصل الشره الطمع، وثمرته الملامة.^{١٣}
 ٢٢٥- أسّ السلامة من الزلل الفكر قبل الفعل، والروية قبل الكلام.^{١٤}
 ٢٢٦- أفضل الناس من كظم غيظه، وحلم عن قدرة.^{١٥}
 ٢٢٧- أحسن معروف اللئيم منع أذائه.^{١٦}
 ٢٢٨- أقيح أفعال الكريم منع عطائه.^{١٧}

١. المصدر، ٣٠٤٥.	٢. المصدر، ٣٠٤٨، فيه لسداد بدل بسداد.
٣. المصدر، ٣٠٤٩.	٤. المصدر، ٣٠٥٠.
٥. المصدر، ٣٠٥٦.	٦. المصدر، ٣٠٦١.
٧. المصدر، ٣٠٦٢.	٨. المصدر، ٣٠٦٦.
٩. المصدر، ٣٠٧٠.	١٠. المصدر، ٣٠٧١.
١١. المصدر، ٣٠٧٧.	١٢. المصدر، ٣٠٨١.
١٣. المصدر، ٣٠٩٥.	١٤. المصدر، ٣٠٩٨، وفيه أصل بدل أسّ.
١٥. المصدر، ٣١٠٤.	١٦. المصدر، ٣١٠٦، فيه أفضل بدل أحسن.
١٧. المصدر، ٣١٠٧.	

- ٢٢٩- أحسن العلم ما كان مع العمل^١، وأحسن الصمت ما كان عن الزلل^٢.
- ٢٣٠- أفضل المروءة احتمال جنابيات الإخوان^٣.
- ٢٣١- أشرف العلم ما ظهر في الجوارح والأركان^٤، وأوضع ما وقف على اللسان^٥.
- ٢٣٢- أبلغ العظة الاعتبار بمصارع الأموات^٦.
- ٢٣٣- أكبر الأوزار تزكية الأشرار^٧.
- ٢٣٤- أبغض الخلائق إلى الله تعالى المغتاب^٨.
- ٢٣٥- أكثر الصلاح والصواب في صحبة أولي النهى والألباب^٩.
- ٢٣٦- أعظم الذنوب عند الله ذنب أصرَّ عليه عامله^{١٠}.
- ٢٣٧- أول الشهوة طرب، وآخرها عطب^{١١}.
- ٢٣٨- أزرى بنفسه من استشعر الطمع^{١٢}.
- ٢٣٩- أفسد دينه من تعرّى عن الورع^{١٣}.
- ٢٤٠- أجلّ النوال البذل بغير سؤال^{١٤}.
- ٢٤١- أسرع المعاصي عقوبةً أن تبغي من لا يبغي عليك^{١٥}.
- ٢٤٢- أفضل الناس رأياً من لا يستغني عن رأي مشير^{١٦}.
- ٢٤٣- أفضل الجود إيصال الحقوق إلى أهلها^{١٧}.
- ٢٤٤- أقيح البخل منع الأموال عن مستحقّيها^{١٨}.
- ٢٤٥- أشقى الناس من باع دينه بدنيا غيره^{١٩}.

١. المصدر، ٣١٠٨.
٢. المصدر، ٣١٠٩.
٣. المصدر، ٣١١٦.
٤. المصدر، ٣١١٧.
٥. المصدر، ٣١١٨، وفيه أوضع العلم بدل أوضعه.
٦. المصدر، ٣١٢٣.
٧. المصدر، ٣١٢٥.
٨. المصدر، ٣١٢٨.
٩. المصدر، ٣١٢٩.
١٠. المصدر، ٣١٣١.
١١. المصدر، ٣١٣٣.
١٢. المصدر، ٣١٣٦؛ أزرى: تهاون.
١٣. المصدر، ٣١٣٧.
١٤. المصدر، ٣١٤٢، وفيه أحلى بدل أجلّ.
١٥. المصدر، ٣١٤٦.
١٦. المصدر، ٣١٥٢.
١٧. المصدر، ٣١٥٣.
١٨. المصدر، ٣١٥٤؛ فيه مستحقّها بدل مستحقّيها.
١٩. المصدر، ٣١٥٦.

- ٢٤٦- أحق الناس بالرحمة عالمٌ يجري عليه حُكم جاهلٍ، وكريمٌ يستولي عليه لئيمٌ، وبزّ يسلّط عليه فاجر.^١
- ٢٤٧- أكبر الكلفة تَعْنِيكَ فيما لا يَعْنِيكَ.^٢
- ٢٤٨- أكبر العيب أن تَعْيِبَ غيرَكَ بما هو فيكَ.^٣
- ٢٤٩- أعدل السيرة أن تعامل الناس بما تحبّ أن يعاملوك به.^٤
- ٢٥٠- أجور السيرة أن تتصّف من الناس ولا تعاملهم به.^٥
- ٢٥١- أسرع الأشياء عقوبة رجل عاهدته على أمر، وكان من نيتك الوفاء به، ومن نيته الغدر بك.^٦
- ٢٥٢- أخسر الناس من قدر على أن يقول الحقّ ولم يقل.^٧
- ٢٥٣- أعظم الناس رفعة من وضع نفسه.^٨
- ٢٥٤- أكثر الناس ضعة من تعاضم في نفسه.^٩
- ٢٥٥- أقوى الناس من قوي على غضبه بحلمه.^{١٠}
- ٢٥٦- أفضل الجود ما كان عن عسرة.^{١١}
- ٢٥٧- أفضل العبادة الفكر^{١٢}، وأقوى عداد الشدائد الضبر.^{١٣}
- ٢٥٨- أعدل الناس من أنصف من ظلمه.^{١٤}
- ٢٥٩- أجور الناس من ظلم من أنصفه.^{١٥}
- ٢٦٠- أعيب ما يكون الحكيم إذا خاطب سفيهاً.^{١٦}

١. المصدر، ٣١٥٩.

٢. المصدر، ٣١٦٦.

٣. المصدر، ٣١٧٠.

٤. المصدر، ٣١٧٤.

٥. المصدر، ٣١٧٩.

٦. المصدر، ٣١٨٢.

٧. المصدر، ٢٩٠٧.

٨. المصدر، ٣١٨٦.

٩. المصدر، ٣١٩٤.

١٠. المصدر، ٣١٥٩.

١١. المصدر، ٣١٦٧.

١٢. المصدر، ٣١٧١.

١٣. المصدر، ٣١٧٨.

١٤. المصدر، ٣١٨٠.

١٥. المصدر، ٣١٨٥.

١٦. المصدر، ٢٩٠٨؛ فيه عدد بدل عداد.

١٧. المصدر، ٣١٨٧.

- ٢٦١- أعظم الناس وزراً العلماء المفزطون.^١
- ٢٦٢- أشد الناس ندماً عند الموت العلماء الغير العاملين.^٢
- ٢٦٣- أغنى الأغنياء من لم يكن للحرص أسيراً.^٣
- ٢٦٤- أجل الأمراء من لم يكن الهوء عليه أميراً،^٤ وملك نفسه، وبسط منه العدل.
- ٢٦٥- أسوء الناس حالاً من انقطعت مادته وبقيت عادته.^٥
- ٢٦٦- أتعب الناس قلباً من علت همته، وكثرت (شهوته، وزادت) مؤونته، وقلت مقدرته.^٦
- ٢٦٧- أشد من الموت طلب الحاجة من غير أهلها.^٧
- ٢٦٨- أظهر الناس نفاقاً من أمر بالطاعة ولم يعمل بها، ونهى عن المعصية ولم ينته عنها.^٨
- ٢٦٩- أشد الغصص فوت الفرص.^٩
- ٢٧٠- أكرم الأخلاق السخاء، وأعمها نفعاً العدل.^{١٠}
- ٢٧١- أحق من تطيعه من لا تجد منه بداً، ولا تستطيع لأمره رداً.^{١١}
- ٢٧٢- أعقل الناس من كان يعيبه بصيراً، وعن عيب غيره ضريراً.^{١٢}
- ٢٧٣- أقرب العباد إلى الله تعالى أقولهم للحق وإن كان عليه، وأعملهم بالحق وإن كان فيه كرهه.^{١٣}
- ٢٧٤- أبخل الناس من بخل على نفسه بماله، وخلفه لوارثه.^{١٤}
- ٢٧٥- أشجع الناس من غلب الجهل بالعلم.^{١٥}
- ٢٧٦- أهون الأعداء كيداً من أظهر عداوته.^{١٦}

- ١ . المصدر، ٣١٩٧.
- ٢ . المصدر، ٣١٩٨.
- ٣ . المصدر، ٣٢٠١.
- ٤ . المصدر، ٣٢٠٢؛ لم ترد فيه بقية الرواية.
- ٥ . المصدر، ٣٢١٣.
- ٦ . المصدر، ٣٢١٢؛ بدون ما بين الهاليتين.
- ٧ . المصدر، ٣٢١٣.
- ٨ . المصدر، ٣٢١٤.
- ٩ . المصدر، ٣٢١٥.
- ١٠ . المصدر، ٣٢١٩.
- ١١ . المصدر، ٣٣٣١.
- ١٢ . المصدر، ٣٢٣٣؛ والضريير: غير البصير.
- ١٣ . المصدر، ٣٢٤٣.
- ١٤ . المصدر، ٣٢٥٣؛ فيه: خلفه لورثته.
- ١٥ . المصدر، ٣٢٥٧.
- ١٦ . المصدر، ٣٢٥٨؛ فيه: أو هن.

- ٢٧٧- أحسن الملوك حالاً من حسن عيش الناس في عيشه، وعمّ رعيته بعدله.^١
- ٢٧٨- أجهل الناس المغترّ يقول مادح متملّق يحسّن إليه القبيح، ويبغض إليه النصيح.^٢
- ٢٧٩- أعدى عدوّ المرء غضبه وشهوته، فمن ملكهما علت درجته، وبلغ غايته.^٣
- ٢٨٠- أحقّ الناس أن يُحذّر: السلطان الجائر، والعدوّ القادر، والصديق الغادر.^٤
- ٢٨١- أفضل من شاورت ذو التجارب، وشرّ من قارنت ذو المعاييب.^٥
- ٢٨٢- أحسن الناس حالاً في النعم من استدام حاضرها بالشكر، وارتجع فائتها بالصبر.^٦
- ٢٨٣- أحقّ الناس من يَمنع البرّ ويطلب الشكر، ويفعل الشرّ ويتوقّع ثواب الخير.^٧
- ٢٨٤- أقرب ما يكون الفرج عند تضايق الأمر.^٨
- ٢٨٥- أشدّ الناس عمى من عمي عن حبنا وفضلنا، وناصبنا العداوة بلا ذنب سبق منا إليه، إلا أنّا دعواناه إلى الحقّ، ودعاه سوانا إلى الفتنة والدنيا، فأثرها ونصب العداوة لنا.^٩
- أسعدّ الناس من عرف فضلنا، وتقرب إلى الله بنا، وأخلص حبنا، وعمل بما إليه ندبنا، وانتهى عمّا نحن نهينا، فذاك منّا، وهو في دار المقامة معنا.^{١٠}
- ٢٨٦- أبلغ الشكوى ما نطق به ظاهر البلوى.^{١١}
- ٢٨٧- أعقل الناس من لا يتجاوز الصمت في عقوبة الجهال.^{١٢}
- ٢٨٨- أفضل المروّة مواساة الإخوان بالأموال، ومساواتهم في الأحوال.^{١٣}
- ٢٨٩- أشرف الشيم رعاية الودّ، وأحسن الهمم إنجاز الوعد.^{١٤}
- ٢٩٠- أولى العلم بك ما لا يُقبّل عملك إلا به.^{١٥}
- ٢٩١- أوجب العلم عليك ما أنت مسؤول عن العمل به.^{١٦}

١. المصدر، ٣٢٦١.

٢. المصدر، ٣٢٦٢.

٣. المصدر، ٣٢٦٩.

٤. المصدر، ٣٢٧٩.

٥. المصدر، ٣٢٨٣.

٦. المصدر، ٣٢٩٦.

٧. المصدر، ٣٣٠٠.

٨. المصدر، ٣٣١٤.

٩. المصدر، ٣٣٣٥.

١٠. المصدر، ٣٣٦٢.

١١. المصدر، ٣٣٧٢.

١٢. المصدر، ٣٣٨٢.

١٣. المصدر، ٣٣٩٣.

١٤. المصدر، ٣٣٩٧.

١٥. المصدر، ٣٣١٣.

١٦. المصدر، ٣٣٢٨.

١٧. المصدر، ٣٣٣٦.

- ٢٩٢- أحمد العلم عاقبةً ما زاد في عملك في العاجل، وأزلفك في الآجل.^١
- ٢٩٣- أفقر الناس من قتر على نفسه مع الغنى والسعة، وخلفه لغيره.^٢
- ٢٩٤- أنصفَ الناسَ مَنْ أنصف من نفسه من غير حاكم عليه.^٣
- ٢٩٥- أجور الناس من أعدَّ جورَه عدلاً منه.^٤
- ٢٩٦- أعقل الملوك من ساس نفسه للرعيّة بما يسقط عنه حجّتها، وساس الرعيّة بما يثبت به حجّته.^٥
- ٢٩٧- أبلغ ما يستدرّ به الرحمة أن تضمّر بجميع الناس الرحمة.^٦
- ٢٩٨- أفضل حظّ الرجل عقله؛ إن ذلّ أعزّه، وإن سقط رفعه، وإن ضلّ أرشده، وإن تكلم سدّده.^٧
- ٢٩٩- أفضل الفضائل صلة الهاجر، وإيناس النافر، والأخذ بيد العائر.^٨
- ٣٠٠- أظلم الناس من سنّ سنن الجور، ومحا سنن العدل.^٩
- ٣٠١- أحسن الحسنات حبّنا، وأسوء السيئات بغضنا^{١٠}، وأولى الناس بنا من والانا وعادى أعداءنا.^{١١}
- ٣٠٢- أحسن الكلام ما لا تمجّه الأذان، ولا يتعب فهم الأذهان.^{١٢}
- ٣٠٣- أشفق الناس عليك أعونهم لك على نفسك، وأنصحهم لك في دينك.^{١٣}
- ٣٠٤- أحقُّ مَنْ أحببته مَنْ نفعه لك، وضرّه لغيرك.^{١٤}

٢ . المصدر، ٣٣٤٢.

٤ . المصدر، ٣٣٤٦.

٦ . المصدر، ٣٣٥٣؛ وفيه: لجميع.

٨ . المصدر، ٣٣٥٧.

١٠ . المصدر، ٣٣٦٣.

١٢ . المصدر، ٣٣٧١؛ فيه: فهمه الأفهام.

١٤ . المصدر، ٣٣٧٤.

١ . المصدر، ٣٣٣٨.

٣ . المصدر، ٣٣٤٥.

٥ . المصدر، ٣٣٥٠.

٧ . المصدر، ٣٣٥٤.

٩ . المصدر، ٣٣٦٠.

١١ . المصدر، ٣٣٦٤.

١٣ . المصدر، ٣٣٧٣.

[إن]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ «إن» المشددة، وهي تعدّ بتسع وستين كلمة، وهو المورد التاسع منه. من ذلك قوله ﷺ:
- ٣٠٥- إن في الخمول لراحة^١، وفي الشره لوقاحة^٢.
- ٣٠٦- إن النفوس إذا تناسبت انتلفت^٣.
- ٣٠٧- إن ذهاب الذاهبين لعبرة للقوم المتخلفين^٤.
- ٣٠٨- إن القبح في الظلم بقدر الحسن في العدل^٥.
- ٣٠٩- إن الزهد في ولاية الظالم بقدر الرغبة في ولاية العادل^٦.
- ٣١٠- إن حلم الله سبحانه عليك في المعاصي جرأك وبهلكة نفسك أغراك^٧.
- ٣١١- إن أمراً لا تعلم متى يفجأك ينبغي أن تستعد له قبل أن يغشاك^٨.
- ٣١٢- إن أجمل الزي ما خلطك بالناس، وجملك بينهم، وكف عنك ألسنتهم^٩.
- ٣١٣- إن لأنفسكم أثماناً فلا تبيعوها إلا بالجنة^{١٠}.
- ٣١٤- إن كرم الله تعالى لا ينفض حكمته، فلذلك لا يقع الإجابة في كل دعوة^{١١}.
- ٣١٥- إن الدنيا دار خيال ووبال وزوال وانتقال، لا تساوي لذاتها تغيصها، ولا يفى سعودها بنحوسها، ولا يقوم صعودها بهبوطها^{١٢}.
- ٣١٦- إن ولي محمد ﷺ من أطاع الله وإن بعدت لحمته^{١٣}، وإن عدو محمد ﷺ من عصى الله وإن قربت قرابته^{١٤}.
- ٣١٧- إن العدل ميزان الله الذي وضعه للخلق، ونصبه لإقامة الحق، فلا تخالفه في ميزانه، ولا

١. المصدر، ٣٣٧٥.

٢. المصدر، ٣٣٩٣.

٣. المصدر، ٣٤٤٣.

٤. المصدر، ٣٤٤٨؛ تمس: هلك.

٥. المصدر، ٣٤٦٧.

٦. المصدر، ٣٤٦٨.

٧. المصدر، ٣٤٧٠؛ فيه أحسن بدل أجمل.

٨. المصدر، ٣٤٧٨؛ فيه: لا ينفض حكمته.

٩. المصدر، ٣٤٨٠.

١٠. المصدر، ٣٤٥٢.

١١. المصدر، ٣٤٧٥.

١٢. المصدر، ٣٣٩٣.

١٣. المصدر، ٣٤٤٣.

١٤. المصدر، ٣٤٦٧.

١٥. المصدر، ٣٤٧٠؛ فيه أحسن بدل أجمل.

١٦. المصدر، ٣٤٧٨؛ فيه: لا ينفض حكمته.

١٧. المصدر، ٣٤٨٠.

١٨. المصدر، ٣٤٥٢.

تعارضه في سلطانه.^١

٣١٨- إِنْ مِنْ بَاعِ جَنَّةِ الْمَأْوَى بِعَاجِلَةِ الدُّنْيَا تَعَسَّ جَدَّهُ، وَخَسِرْتَ صَفْقَتَهُ.^٢

٣١٩- إِنْ مَجَاهِدَةُ النَّفْسِ لِتَزْمُهَا عَنِ الْمَعَاصِي، وَتَعْصِمُهَا عَنِ الرَّدَى.^٣

٣٢٠- إِنْ أَفْضَلَ النَّاسِ مَنْ حَلِمَ عَنِ قُدْرَةٍ، وَزَهَدَ عَنِ غَنِيَةٍ، وَأَنْصَفَ عَنِ قُوَّةٍ.^٤

٣٢١- إِنْ مَقَابِلَةُ الْمَسَاءَةِ^٥ بِالْإِحْسَانِ وَتَعَمُّدُ الْجَرَائِمِ بِالْغَفْرَانِ لِمَنْ أَحْسَنَ الْفَضَائِلِ وَأَفْضَلَ

الْمَحَامِدِ.^٦

٣٢٢- إِنْ الْمَغْبُونُ مِنْ غَيْبِ عَمْرِهِ، وَالْمَغْبُوطُ مِنْ أَنْفَدِ عَمْرِهِ فِي طَاعَةِ رَبِّهِ.^٧

٣٢٣- إِنْ لِلنَّاسِ عِيوباً فَلَا تَكْشِفُ مَا غَابَ عَنْكَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ سَبَّحَانَهُ يَحْكُمُ^٨ عَلَيْهَا، وَاسْتَرِ الْعُورَةَ

مَا اسْتَطَعْتَ يَسْتِرِ اللَّهُ عَلَيْكَ مَا تَحَبَّ سِتْرُهُ.^٩

٣٢٤- إِنْ الْمَرْءُ عَلَى مَا قَدَّمَ قَادِمًا، وَعَلَى مَا خَلَّفَ نَادِمًا.^{١٠}

٣٢٥- إِنْ عَظِيمُ الْأَجْرِ مَقَارَنُ بَعْظِيمِ الْبَلَاءِ، فَإِذَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا أَبْتَلَاهُمْ^{١١}.

٣٢٦- إِنْ اللَّهُ سَبَّحَانَهُ سَطَوَاتُ وَنَعْمَاتُ، فَإِذَا نَزَلَتْ بِكُمْ فَادْفَعُواهَا بِالْإِدْعَاءِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَدْفَعُ الْبَلَاءَ إِلَّا

الدُّعَاءَ.^{١٢}

٣٢٧- إِنْ مِنْ أَعْطَى مَنْ حَرَمَهُ، وَوَصَلَ مِنْ قَطَعَهُ، وَعَفَا عَمَّنْ ظَلَمَهُ، كَانَ اللَّهُ لَهُ الظَّهِيرِ

وَالنَّصِيرِ.^{١٣}

٣٢٨- إِنْ النَّفْسُ الَّتِي تَطْلُبُ الرِّغَائِبَ الْفَانِيَةَ، لِتَهْلِكَ فِي طَلِبِهَا، وَتَشْقَى فِي مَنْقَلِبِهَا.^{١٤}

٣٢٩- إِنْ السِّبَاعُ هَمَّتْهَا الْعُدْوَانُ عَلَى غَيْرِهَا.^{١٥}

٣٣٠- إِنْ مَا دَحَكَ لِخَادِعٍ لِعَقْلِكَ، غَاشٍ لَكَ فِي نَفْسِكَ، بِكَاذِبِ الْإِطْرَاءِ، وَزُورِ الثَّنَاءِ؛ فَإِنْ

١ . المصدر، ٣٤٦٣.

٢ . المصدر، ٣٤٨٨.

٣ . المصدر، ٣٤٧٧.

٤ . المصدر، ٣٤٩٢.

٥ . المصدر، ٣٥٠٢.

٦ . المصدر، ٣٥٠٥.

٧ . المصدر، ٣٥٠٧.

٨ . المصدر، ٣٥٣٠.

٩ . المصدر، ٣٤١٣.

١٠ . في ب: يحلم، كما في نسخة من غرر الحكم.

١١ . المصدر، ٣٥٠٦.

١٢ . المصدر، ٣٥١٢.

١٣ . المصدر، ٣٥٢٧.

١٤ . المصدر، ٣٥٢٧.

- حرمته نوالك أو منعتة إفضالك، وسمك بكل قبيحة، ونسبك إلى كل فضيحة.^١
- ٣٣١- إن النفس لأثارة بالسوء والفحشاء، فمن ائتمنها خاتنه، ومن استقام إليها أهلكته، ومن رضي عنها أوردته شرّ الموارد.^٢
- ٣٣٢- إن أفضل الأموال ما استرقّ به حرّ، واستحقّ به أجر.^٣
- ٣٣٣- إن قدر السؤال أكثر من قيمة النوال، فلا تستكثروا ما أعطيتموه؛ فإنّه لن يوازي قدر السؤال.^٤
- ٣٣٤- إن الله تعالى فرض في أموال الأغنياء قوت الفقراء، فما جاع فقير إلا بما منع غنيّ، والله سائلهم عن ذلك.^٥
- ٣٣٥- إن النفس لجوهرة نفيسة^٦؛ من صانها رفعها، ومن ابتدلها وضعها.^٧
- ٣٣٦- إن العاقل من نظر في يومه لغده، وسعى في انفكاك نفسه، وعمل بما لا بدّ منه ولا محيص له عنه.^٨
- ٣٣٧- إن الحازم من قيّد نفسه بالمحاسبة، وملكها بالمغالبة، وقتلها بالمجاهدة.^٩
- ٣٣٨- إن للذكر أهلاً أخذوه من الدنيا بدلاً، فلم يشغلهم تجارة ولا بيع عنه، يقطعون به أيام الحياة، ويهتفون به في أذان الغافلين.^{١٠}
- ٣٣٩- إن من رأى عدواناً يعمل به ومنكراً يدعا له فأنكره بقلبه فقد سلم وبرئ، ومن أنكره بلسانه فقد أجر وهو أفضل من صاحبه، ومن أنكره بسيفه ليكون حجّة الله العليا وكلمة الظالمين السفلى؛ فذلك الذي أصاب سبيل الهدى، وقام على الطريق، ونور في قلبه اليقين.^{١١}
- ٣٤٠- إن أفضل الناس عند الله من أحيا قلبه، وأمات شهوته، وأتعب نفسه لصلاح آخرته.^{١٢}

٢. المصدر، ٣٤٩١.

٤. المصدر، ٣٤٩٦.

٦. في المصدر: ثمين.

٨. المصدر، ٣٥٧٠.

١٠. المصدر، ٣٥٧٥.

١٢. المصدر، ٣٥٧٩.

١. المصدر، ٣٦٠٢.

٣. المصدر، ٣٦٠١.

٥. المصدر، ٣٥٦٤.

٧. المصدر، ٣٤٩٤.

٩. المصدر، ٣٥٧٤.

١١. المصدر، ٣٥٧٦.

٣٤١- إِنَّ الْمَرْءَ قَدْ يَسْرَهُ دَرَكُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَفُوتَهُ، وَيَسُوؤُهُ فُوتُ مَا لَمْ يَكُنْ لِيَدْرِكَهُ، فَلْيَكُنْ سُرُورَكَ بَمَا نَلْتِ مِنْ آخِرَتِكَ، وَلْيَكُنْ أَسْفَكَ عَلَى مَا فَاتَكَ مِنْهَا، وَلْيَكُنْ هَمَّكَ لِمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.^١

٣٤٢- إِنَّ أَمَامَكَ عَقِبَةٌ كَثُودٌ؛ الْمَخْفَى فِيهَا أَحْسَنُ حَالاً مِنَ الْمَثْقَلِ، وَالْمَبْطِيُّ عَلَيْهَا أَقْبَحُ أَمْرًا مِنَ الْمَسْرُوعِ، وَإِنْ مَهَيْطَهَا بِكَ لَا مَحَالَةَ عَلَى جَنَّةِ أَوْ نَارِ.^٢

٣٤٣- إِنَّ أَحْسَرَ النَّاسِ صَفْقَةً وَأَخْيَبَهُمْ سَعِيًّا رَجُلٌ أَخْلَقَ بَدَنَهُ فِي آمَالِهِ وَلَمْ يَسَاعِدْهُ الْمَقَادِيرُ عَلَى إِرَادَتِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا بِحَسْرَاتِهِ، وَقَدِمَ عَلَى الْآخِرَةِ بِتَبِعَاتِهِ.^٣

٣٤٤- إِنَّ قَوْمًا عَبَدُوا اللَّهَ سَبْحَانَهُ رَغْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةَ التَّجَارِ، وَقَوْمًا عَبَدُوهُ رَهْبَةً فَتَلَّكَ عِبَادَةَ الْعَبِيدِ، وَقَوْمًا عَبَدُوهُ شُكْرًا فَتَلَّكَ عِبَادَةَ الْأَحْرَارِ.^٤

٣٤٥- إِنَّ مِنْ أَبْغَضِ الْخَلَائِقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى رَجُلًا وَكَلَهُ إِلَى نَفْسِهِ، جَائِرًا عَنِ قَصْدِ السَّبِيلِ، وَسَائِرًا بَغِيرِ دَلِيلِ.^٥

٣٤٦- إِنَّ لِلْقُلُوبِ إِقْبَالَاً وَإِدْبَارًا؛ إِذَا اقْبَلَتْ فَاحْمَلُوهَا عَلَى النَّوَافِلِ، وَإِذَا أُدْبِرَتْ فَاقْتَصِرُوا عَلَى الْفَرَائِضِ.^٦

٣٤٧- إِنَّ الْمَوْتَ لِهَادِمٍ لِدَّاتِكُمْ، وَمَبَاعِدٍ لَطِبَاتِكُمْ، وَمَفْرُقٍ جَمَاعَاتِكُمْ؛ قَدْ أَعْلَقْتُمْ حَبَائِلَهُ، وَقَصَدْتُمْ مَقَاتِلَهُ.^٧

٣٤٨- إِنَّ تَقْوَى اللَّهِ تَعَالَى عِمَارَةُ الدِّينِ وَعِمَادُ الْيَقِينِ، وَإِنَّهَا لِمِفْتَاحِ صِلَاحٍ وَمَصْبَاحِ نَجَاحِ.^٨

٣٤٩- إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى فِي كُلِّ نِعْمَةٍ حَقًّا مِنَ الشُّكْرِ، فَمَنْ أَدَّاهُ زَادَهُ عَنْهَا، وَمَنْ قَصَرَ عَنْهُ خَاطِرٌ بِزَوَالِ نِعْمَتِهِ.^٩

٣٥٠- إِنَّ مَالِكَ لَا يَفِي جَمِيعِ النَّاسِ، فَاخْصَصْ بِهِ أَهْلَ الْحَقِّ.^{١٠}

٢ . المصدر، ٣٥٨٨.

٤ . المصدر، ٣٦٠٤.

٦ . المصدر، ٣٦٣٣.

٨ . المصدر، ٣٦٢٣.

١٠ . المصدر، ٣٦٣٩.

١ . المصدر، ٣٥٨٦.

٣ . المصدر، ٣٥٩٤.

٥ . المصدر، ٣٦٠٦.

٧ . المصدر، ٣٦٠٩.

٩ . المصدر، ٣٥٨٠.

- ٣٥١- إن ليك ونهارك لا يستوعبان حاجتك، فاقسمها بين عملك وراحتك.^١
- ٣٥٢- إن أوقاتك أجزاء عمرك، فلا ينفد لك وقت في غير ما ينجيك.^٢
- ٣٥٣- إن أخاك حقاً من غفر زلتك، وسدّ خلّتك، وقبل عذرك، وستر عورتك، ونفى وجلك، وحقّق أملك.^٣
- ٣٥٤- إن الذي في يديك كان له أهل قبلك، وهو سائر إلى من بعدك، وإنّما أنت جامع لأحد رجلين: إمّا رجل عمل فيما جمعت بطاعة الله فسعد بما شقيت به، أو رجل عمل فيما جمعت بمعصية الله فشقي بما جمعت أيضاً؛ وليس أحد هذين أهلاً أن تؤثره على نفسك، ولا أن تحمل له على ظهرك.^٤
- ٣٥٥- إن العبد بين نعمة وذنوب لا يصلحهما إلا الاستغفار والشكر.^٥
- ٣٥٦- إن الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لا يقربان من أجل، ولا ينقصان من رزق، ولكن يضاعفان الثواب ويعظمان الأجر، وأفضل منهما كلمة عدل عند حاكم جائر.^٦
- ٣٥٧- إن الله سبحانه أمر عباده تخييراً، ونهاهم تحذيراً، وكلف يسيراً، ولم يكلف عسيراً، وأعطى في القليل كثيراً، ولم يرسل الأنبياء لعباً، ولم ينزل الكتب عبثاً، وما خلق السماوات والأرض باطلاً ﴿ذلك ظنّ الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار﴾.^٧
- ٣٥٨- إن العهود قلائد في الأعناق إلى يوم القيامة؛ فمن وصلها وصله الله، ومن نقضها خذله الله، ومن استخفّ بها خاصمته إلى الذي أكدها وأخذ خلقه بحفظها.^٨
- ٣٥٩- إن الطمع والحرص الفقر الظاهر، وإنّ اليأس والقناعة الغنى الظاهر.
- إن من اشتغل نفسه بالمفروض عليه عن المضمون له، ورضي بالمقدور عليه وله، كان أكثر الناس سلامة وعافية وربحاً في غبطة وغنيمة في مسرة.^٩
- ٣٦٠- إن دنياكم هذه لأهون في عيني من عراق خنزير في يد مجذوم، وأحق من ورقة في فم

١. المصدر، ٣٦٤٢.

٢. المصدر، ٣٦٤٦.

٣. المصدر، ٣٦٤٨.

٤. المصدر، ٣٦٤٩.

٥. المصدر، ٣٦٥٥.

١. المصدر، ٣٦٤١.

٢. المصدر، ٣٦٤٥.

٣. المصدر، ٣٦٤٧.

٤. ص ٢٧.

٥. المصدر، ٣٦٥٠.

جرادة. مالعلي ونعيم يفنى ولذّة لا تبقى!^١

إِنَّ الدُّنْيَا كَالْعُورِ: تُعْوِي مِنْ أَطَاعِهَا، وَتُهْلِكُ مِنْ أَجَابِهَا؛ وَأَتَهَا لِسُرْعَةِ الزَّوَالِ، وَشِبْكَهَ الْإِنْتِقَالِ.^٢

٣٦١- إِنَّ الدُّنْيَا دَارٌ أَوْلَاهَا عَنَاءٌ وَأَخْرَاهَا فَنَاءٌ، وَفِي حِلَالِهَا حِسَابٌ وَفِي حَرَامِهَا عِقَابٌ؛ مِنْ اسْتَعْنَى فِيهَا فُتِنَ، وَمِنْ افْتَقَرَ فِيهَا حَزَنٌ.^٣

٣٦٢- إِنَّ الدُّنْيَا تُدْنِي الْأَجَالَ، وَتَبَاعِدُ الْأَمَالَ، وَتَبِيدُ الرِّجَالَ، وَتَغَيِّرُ الْأَحْوَالَ؛ مِنْ غَالِبَهَا غَلَبَتْهَا، وَمِنْ صَارِعَهَا صَرَعَتْهَا، وَمِنْ عَصَاهَا أَطَاعَتْهَا، وَمِنْ تَرَكَهَا أَتَتْهَا.^٤

٣٦٣- إِنَّ الدُّنْيَا لَانْفِي لِصَاحِبٍ، وَلَا تَصْفُو لِشَارِبٍ، نَعِيمِهَا يَنْتَقِلُ وَأَحْوَالُهَا تَبْدَلُ، وَلذَاتُهَا تَفْنَى وَتَبْعَاتُهَا تَبْقَى، فَأَعْرِضْ عَنْهَا قَبْلَ أَنْ تُعْرِضَ عَنْكَ، وَاسْتَبْدِلْ بِهَا قَبْلَ أَنْ تَسْتَبْدِلَ بِكَ.^٥

٣٦٤- إِنَّ الدُّنْيَا مَتْنِيهِ بَصَرُ الْأَعْمَى لَا يَبْصُرُ مَا وَرَاهَا شَيْئاً، وَالبصير ينفذها بصره ويعلم أَنَّ الدار وراءها؛ فالْبصير منها شاخص، والأعمى إليها شاخص، والبصير منها متروّد، والأعمى لها متروّد.^٦

٣٦٥- إِنَّ [الدُّنْيَا] رِجَالاً لَدَيْهِمْ كَنُوزٌ مَذْخُورَةٌ مَذْمُومَةٌ عِنْدَكُمْ مَذْخُورَةٌ، يُكْشَفُ لَهُمُ الدِّينُ كَمَا كُفِّتْ أَعْيُنُكُمْ رَأْسَ قَدْرِهِ، يَلُودُونَ كَالْجِرَادِ فِيهِ لَكُونُ جَابِرَةَ الْبِلَادِ.^٧

٣٦٦- إِنَّ الدَّهْرَ مَوْتَرٌ قَوْسُهُ، لَا يُخْطِئُ سَهَامَتَهُ، وَلَا تَوَسَّى جِرَاحَهُ، يَرْمِي الصَّحِيحَ بِالسَّقَمِ، وَالنَّاجِيَ بِالْعَطَبِ.^٨

٣٦٧- إِنَّ اللَّهَ سَبْحَانَهُ يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ نِيَّةَ الْإِنْسَانِ لِلنَّاسِ جَمِيلَةً كَمَا يَحِبُّ أَنْ يَكُونَ نِيَّةً فِي طَاعَتِهِ قَوِيَّةً غَيْرَ مَدْخُولَةٍ.^٩

٣٦٨- إِنَّ الْعَافِيَةَ فِي الدِّينِ وَالدُّنْيَا لِنِعْمَةٍ جَمِيلَةٍ وَمَوْهَبَةٍ جَزِيلَةٍ.^{١٠}

٢ . المصدر ، ٣٦٦٥ .

٤ . المصدر ، ٣٦٧٤ .

٦ . المصدر ، ٣٦٩٠ .

٨ . المصدر ، ٣٦٩٤ .

١٠ . المصدر ، ٣٧٠٤ .

١ . المصدر ، ٣٦٦٤ .

٣ . المصدر ، ٣٦٧١ .

٥ . المصدر ، ٣٦٨٢ .

٧ . المصدر ، ٣٦٩١ .

٩ . المصدر ، ٣٧٠٣ .

٣٦٩- إِنَّ الله سبحانه أطلع إلى الأرض واختار لنا شيعة ينصروننا، ويفرحون بفرحنا، ويحزنون بحزننا، ويبدلون أنفسهم وأموالهم فينا. أولئك منا وإلينا.^١

[إن - في وفات النبي ﷺ]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف «إن» في وفاة النبي ﷺ:

٣٧٠- إِنَّ الصبر لجميلٌ إِلَّا عنك، وَإِنَّ الجزع لقيحٌ إِلَّا عليك، وَإِنَّ المصائب بك لجليلٌ، وَإِنَّه قبلك وبعدهك لجليلٌ.^٢

[إن]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف في حرف الشرط بلفظة «إن» ثمانية عشر كلمة، وهو المورد العاشر منه. من ذلك قوله ﷺ:

٣٧١- إن أتاكم [الله] بنعمة فاشكروا^٣، وإن أبلاكم بمعصية فاصبروا.^٤

٣٧٢- إن تبدلوا أموالكم في جنب الله فإن الله مسرع الخلف.^٥

٣٧٣- إن صبرت جرى عليك القلم وأنت مأجور، وإن جزعت جرى عليك القلم وأنت مأزور.^٦

٣٧٤- إن كان في الكلام لبلاغة ودثار، ففي الصمت السلامة من العثار.^٧

٣٧٥- إن كان في الغضب الانتصار، ففي الحلم ثواب الأبرار.^٨

٣٧٦- إن كنت حريصاً على طلب المضمون لك فكن حريصاً على أداء المفروض عليك.^٩

٣٧٧- إن لم تكن حليماً فتحلم؛ فإنه قل من تشبه بقوم إلا وأوشك أن يصير منهم.^{١٠}

٣٧٨- إن وقعت بينك وبين عدوك قصة وعقدت بها صلحاً وألبسته بها ذمّة فخط عهدك بالوفاء، وأودع ذمتك بالأمانة، واجعل نفسك جنة بينك وبين ما أعطيت من عهد.^{١١}

٢. المصدر، ٣٤٥٦.

١. المصدر، ٣٧٠٦.

٤. المصدر، ٣٧٠٨؛ فيه: ابتلاكم الله بمعصية.

٣. المصدر، ٣٧٠٧.

٦. المصدر، ٣٧١١.

٥. المصدر، ٣٧١٠.

٨. المصدر، ٣٧١٥.

٧. المصدر، ٣٧١٤؛ ليس فيه: ودثار.

١٠. المصدر، ٣٧٢٦.

٩. المصدر، ٣٧١٧.

١١. المصدر، ٣٧٢٤.

- ٣٧٩- إن استغنى بَطَرٍ وفتن^١، وإن افتقر قنطٍ ووهن^٢، وإن أحسن إليه جحد^٣.
- ٣٨٠- إن اتَّقيت الله وراك^٤.
- ٣٨١- إن مرض أصلح وأناب^٥، وإن صحَّ نسي وعاد وجار على مظالم العباد^٦.
- ٣٨٢- إن كانت الرعايا تشكو قبلي حيف رُعاتها، فأني اليوم أشكو حيف رعيتي؛ كأنني المَقوودُ وهم القادة، والموزعُ وهم الوزعة^٧.
- ٣٨٣- إن كنتم لامحالة متنافسين فتنافسوا في الخصال الرغبية وخلال المجد^٨.
- ٣٨٤- إن كنتم للنجاة طالبين فارفضوا الغفلة واللهو، والزموا الاجتهاد والجد^٩.
- ٣٨٥- إن أطعت الطمع أرداك^{١٠}.
- ٣٨٦- إن سمئْت همَّتكَ لإصلاح الناس فابدأ بنفسك؛ فإن تعاطيك إصلاح غيرك وأنت فاسدٌ أكبر العيب^{١١}.
- ٣٨٧- قيل له عليه الصلاة والسلام: إن أهل الكوفة لا يصلحهم إلا السيف، فقال ﷺ: إن لم يصلحهم إلا فسادي فلا أصلحهم الله^{١٢}.
- ٣٨٨- إن جعلت دينك تبعاً لدينك أهلكت دينك ودينك وكنيت في الآخرة من الخاسرين^{١٣}، وإن جعلت دينك تبعاً لدينك أحرزت دينك ودينك وكنيت في الآخرة من الفائزين^{١٤}.

[انا]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ أنا سبعة كلمات، وهو المورد الحادي عشر منه. من ذلك قوله ﷺ:
- ٣٨٩- أنا قسيم النار وخازن الجنان وصاحب الحوض والأعراف^{١٥}، وليس من أهل البيت إمام

١ . المصدر، ٣٧٣١.

٢ . المصدر، ٣٧٣١.

٣ . المصدر، ٣٧٥٢.

٤ . المصدر، ٣٧٣١؛ فيه: أخلص بدل أصلح.

٥ . المصدر، ٣٧٣٢.

٦ . المصدر، ٣٧٤١.

٧ . المصدر، ٣٧٥٣.

٨ . المصدر، ٣٧٥٨.

٩ . المصدر، ٣٧٥١.

١٠ . المصدر، ٣٧٦٠.

- إلا وهو عارف بأهل ولايته؛ وذلك لقوله تعالى: ﴿ إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ ۝٢ ۙ﴾^٢.
- ٣٩٠- أنا مع رسول الله ﷺ ومع عترتي على الحوض، فليأخذ أحدكم بقولنا، وليعمل بعملنا^٣.
- ٣٩١- إننا لننافس على الحوض، وإننا لنذود عنه أعداءنا، ونسقي منه أوليائنا، فمن شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبداً.^٤
- ٣٩٢- أنا يعسوب المؤمنين، والمال يعسوب الفجار.^٥
- ٣٩٣- أنا وضعت بكلل العرب ونواجم ربيعة ومُضَر.^٦
- ٣٩٤- أنا داعيكم إلى طاعة ربكم، ومرشدكم إلى فرائض دينكم، ودليلكم إلى ما يُنجيكم.^٧
- ٣٩٥- أنا وأهل بيتي أمانٌ لأهل الأرض كما أن النجوم أمانٌ لأهل السماء.^٨
- ٣٩٦- أنا خليفة رسول الله ﷺ [فيكم]، ومقيمكم على حدود دينكم، وداعيكم إلى جنة المأوى.^٩

[إني]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ «إني» ثمانية كلمات، وهو المورد الثاني عشر منه. من ذلك قوله ﷺ:
- ٣٩٧- إني لعلى بينة من ربي، وبصيرة من ديني، ويقين من أمري.^{١٠}
- ٣٩٨- إني محارب ألمي، ومنتظر أجلي.^{١١}
- ٣٩٩- إني لعلى جادة الحق، وإنهم على مزلة الباطل.^{١٢}
- ٤٠٠- إني لعلنى إقامة حجج الله أقاول، وعلى نصره دينه أجاهد وأقاتل.^{١٣}
- ٤٠١- إني كنت إذا سألت رسول الله ﷺ أعطاني، وإذا سكت عن مسألته ابتدأني.^{١٤}
- ٤٠٢- إني لأرفع نفسي أن أنهى الناس عما لست أنتهي عنه، أو أمرهم بما لا أسبقهم إليه

٢. المصدر، ٣٦٠.

٤. المصدر، ٣٦٣.

٦. المصدر، ٣٦٥.

٨. المصدر، ٣٧٠.

١٠. المصدر، ٣٧٢.

١٢. المصدر، ٣٧٦.

١٤. المصدر، ٣٧٩.

١. الرعد: ٧.

٣. المصدر، ٣٦٣.

٥. المصدر، ٣٦٤.

٧. المصدر، ٣٦٩.

٩. المصدر، ٣٧١.

١١. المصدر، ٣٧٤.

١٣. المصدر، ٣٧٧.

- بعملي، أو أَرْضِي عَنْهُمْ بما لا يَرْضَى رَبِّي.^١
- ٤٠٣- إِنِّي طَلَقْتُ الدُّنْيَا ثَلَاثًا لَا رَجْعَةَ لِي فِيهَا، وَأَلْقَيْتُ حَبْلَهَا عَلَى غَارِبِهَا.^٢
- ٤٠٤- إِنِّي إِذَا اسْتَحْكَمْتُ فِي الرَّجُلِ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ احْتَمَلْتُهُ لَهَا وَاعْتَفَرْتُ لَهُ فَقَدَّ مَا سِوَاهَا، وَلَا أَعْتَفِرُ لَهُ فَقَدَّ عَقْلَ وَلَا عَدَمَ دِينٍ؛ لِأَنَّ مَفَارِقَةَ الدِّينِ مَفَارِقَةُ لِلْأَمْنِ، وَلَا تَهْنَأُ حَيَاةٌ مَعَ مَخَافَةٍ، وَعَدَمَ الْعَقْلِ عَدَمَ الْحَيَاةِ، فَلَا تَعَاشِرُوا الْأُمُوتَ.^٣

[إِنْكَ]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ «إِنَّكَ» في خطاب المفرد تسعة كلمات، وهو المورد الثالث عشر منه. من ذلك قوله ﷺ:
- ٤٠٥- إِنْكَ لَنْ تَبْلُغَ أَمْلَكَ وَلَنْ تَعْدُوَ أَجْلَكَ، فَاتَّقِ اللَّهَ وَأَجْمَلْ فِي الطَّلَبِ.^٤
- ٤٠٦- إِنْكَ مَدْرِكُ قِسْمِكَ، وَمُضْمُونُ رِزْقِكَ، وَمُسْتَوْفٍ مَا كُتِبَ لَكَ، فَأَرِحْ نَفْسَكَ مِنْ شِقَاءِ الْحِرْصِ وَمِذْلَةِ الطَّلَبِ، وَاتَّقِ اللَّهَ، وَاخْفِضْ فِي الْمَكْتَسَبِ.^٥
- ٤٠٧- إِنْكَ لَنْ تَدْرِكَ مَا تَحَبَّ مِنْ رَبِّكَ إِلَّا بِالصَّبْرِ عَمَّا تَشْتَهِي.^٦
- ٤٠٨- إِنْكَ إِنْ أَنْصَفْتَ مِنْ نَفْسِكَ أَزْلَفَكَ اللَّهُ.^٧
- ٤٠٩- إِنْكَ إِنْ اجْتَنَبْتَ السَّيِّئَاتِ نِلْتَ رَفِيعَ الدَّرَجَاتِ.^٨
- ٤١٠- إِنْكَ مَخْلُوقٌ لِلْآخِرَةِ فَاعْمَلْ لَهَا، وَلَسْتَ مَخْلُوقًا لِلدُّنْيَا فَازْهَدْ فِيهَا وَأَعْرِضْ عَنْهَا.^٩
- ٤١١- إِنْكَ لَنْ يَغْنِي عَنْكَ [بَعْدَ الْمَوْتِ] إِلَّا صَالِحُ عَمَلٍ قَدَّمْتَهُ، فَتَزَوَّدْ مِنْ صَالِحِ الْعَمَلِ.^{١٠}
- ٤١٢- إِنْكَ إِنْ عَمَلْتَ لِلْآخِرَةِ فَازِ قَدْحِكَ^{١١}، وَإِنْ عَمَلْتَ لِلدُّنْيَا خَسِرْتَ صَفْقَتَكَ.^{١٢}
- ٤١٣- إِنْكَ لَنْ تَحْمِلَ إِلَى الْآخِرَةِ عَمَلًا أَنْفَعَكَ لَكَ مِنَ الصَّبْرِ وَالرِّضَا وَالْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ.^{١٣}

١. المصدر، ٣٧٨٠.

٢. المصدر، ٣٧٨٥.

٣. المصدر، ٣٧٨٩.

٤. المصدر، ٣٨٠٣.

٥. المصدر، ٣٨١٠ و ٣٨١١؛ مع اختلاف.

٦. المصدر، ٣٨١٦.

٧. المصدر، ٣٨١٩.

٨. المصدر، ٣٧٨٢.

٩. المصدر، ٣٧٨٨.

١٠. المصدر، ٣٧٩٤.

١١. المصدر، ٣٨٠٤.

١٢. المصدر، ٣٨١٥.

١٣. المصدر، ٣٨١٧.

[إنكم]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف في خطاب الجمع بلفظ

«إنكم» أربعة عشر كلمة، وهو المورد الرابع عشر، ومن ذلك قوله ﷺ:

٤١٤- إنكم هدف النوائب، وذرية^١ الأسقام.^٢

٤١٥- إنكم مدينون بما قدّمتم، ومرتهنون بما أسلفتم.^٣

٤١٦- إنكم إلى إنفاق ما كسبتم أحوج منكم إلى اكتساب ما تجمعون.^٤

٤١٧- إنكم إلى اكتساب صالح الأعمال أحوج منكم إلى اكتساب الأموال.^٥

٤١٨- إنكم إلى عمارة دار البقاء أحوج منكم إلى عمارة دار الفناء.^٦

٤١٩- إنكم إلى جزاء ما أعطيتم أشد حاجة من السائل إلى ما أخذ منكم.^٧

٤٢٠- إنكم إلى اكتساب الأدب أحوج منكم إلى اكتساب الفضة والذهب.^٨

٤٢١- إنكم إلى العمل بما تعلمون أحوج منكم إلى تعلّم ما لم تكونوا تعلمون.^٩

٤٢٢- إنكم مؤاخذون بأقوالكم فلا تقولوا إلّا خيراً، ومجازون بأعمالكم فلا تفعلوا إلّا برّاً.^{١٠}

٤٢٣- إنكم إن صبرتم على البلاء، وشكرتم في الرخاء، ورضيتم بالقضاء، كان لكم من الله

الرضاء.^{١١}

٤٢٤- إنكم إن رجوتم الله بلغتم آمالكم، وإن رجوتم غير الله خابت آمانيكم وآمالكم.^{١٢}

٤٢٥- إنكم ستعرضون على سبّي والبراءة منّي فسبوني، وإياكم والبراءة منّي.^{١٣}

٤٢٦- إنكم إن أطعتم سورة الغضب أوردتكم نهاية العطب.^{١٤}

٤٢٧- إنكم في زمان القائل [فيه بالحق قليل، واللسان فيه عن الصدق قليل، واللازم فيه]

١. في المصدر: ذرية (حلقه لتعلم الطعن).

٢. المصدر، ٣٨٢٣.

٣. المصدر، ٣٨٢٤.

٤. المصدر، ٣٨٢٧.

٥. المصدر، ٣٨٢٩.

٦. المصدر، ٣٨٣٢.

٧. المصدر، ٣٨٣٣.

٨. المصدر، ٣٨٣٥.

٩. المصدر، ٣٨٣٦.

١٠. المصدر، ٣٨٣٧.

١١. المصدر، ٣٨٤٥.

١٢. المصدر، ٣٨٥٤.

١٣. المصدر، ٣٨٥٨.

١٤. المصدر، ٣٨٥٥.

للحقّ ذليلٌ، أهله معتكفون على العصيان، مصطلحون على الإدهان، فتاهم غارم^١،
وشيوخهم آثم، وعاملهم منافق، وقاريهم مارق، ولا يعظّم صغيرهم كبيرهم، ولا يقول
غنيهم فقيرهم.^٢

[إِنَّمَا]

- ومّا ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ «إنّما» اثنان وعشرون
كلمة، وهو المورد الخامس عشر منه . من ذلك قوله ﷺ :
- ٤٢٨- إنّما الحلمُ كظم الغيظ وملك النفس.^٣
- ٤٢٩- إنّما الحزم طاعة الله ومعصية النفس.^٤
- ٤٣٠- إنّما الورع التطهر عن المعاصي.^٥
- ٤٣١- إنّما المجد أن تعطي في الغرم، وتعفو عن الجرم.^٦
- ٤٣٢- إنّما العاقل من وعظته التجارب، والجاهل من استعبدته المطالب.^٧
- ٤٣٣- إنّما سادة أهل الدنيا والآخرة الجوّاد.^٨
- ٤٣٤- إنّما يحبّك من لا يتملّكك، ويثني عليك من لا يُسمعك.^٩
- ٤٣٥- إنّما سُمّي العدو عدوّاً لأنّه يعدو عليك، فمن داهنك في معايك فهو العدو العادي
عليك.^{١٠}
- ٤٣٦- إنّما سُمّي الصديق صديقاً لأنّه يصدقك في نفسك ومعايك، فمن فعل ذلك فاستنم
إليه؛ فإنّه الصديق.^{١١}

٢ . المصدر، ٣٨٥٧.

٤ . المصدر، ٣٨٦٠.

٦ . المصدر، ٣٨٨٦.

٨ . المصدر، ٣٨٦٩.

١٠ . المصدر، ٣٨٧٦.

١ . في المصدر عارم بدل غارم.

٣ . المصدر، ٣٨٥٩.

٥ . المصدر، ٣٨٧١.

٧ . المصدر، ٣٨٦٣.

٩ . المصدر، ٣٨٧٥.

١١ . المصدر، ٣٨٧٧.

٤٣٧- إنَّما سَمِّيَ الرفيقَ رفيقاً لأنَّه يرفقك على صلاح دينك، فمن أعانك على صلاح دينك فهو الرفيق.^١

٤٣٨- إنَّما الكرم بذل السخاء وإسعاف الطالب.^٢

٤٣٩- إنَّما البصير من سمع ففكَّر، ونظر فأبصر، وانتفع بالعبر.^٣

٤٤٠- إنَّما زهدُ النَّاسِ في طلب العلم كثرةُ ما يرون من قلةِ مَنْ عمل بما علم.^٤

٤٤١- إنَّما الحليم مَنْ إذا أُوذِيَ صبر، وإذا ظلمَ غفر.^٥

٤٤٢- إنَّما الدنيا دار ممرٍّ، والآخرة دار مستقرٍّ، فخذوا من ممرِّكم لمستقرِّكم، ولا تهتكوا أَسْتابكم عند من يعلم أسراركم.^٦

٤٤٣- إنَّما المرء في الدنيا غرض تتصله المنايا، ونهْبٌ تبادره المصائب والحوادث.^٧

٤٤٤- إنَّما السعيد من خاف [العقاب] فأمن، ورجا الثواب فأحسن، واشتاق إلى الجنة فأدلج.^٨

٤٤٥- إنَّما حُضِّ بالمشاورة لأنَّ رأي المشير صِرْفٌ، ورأي المستشار مشوب بالهوى.^٩

٤٤٦- إنَّما سَمِّيت الشبهة شبهةً لأنَّها تشبه الحقَّ، فأما أولياء الله فضياؤهم فيها اليقين ودليلهم سمت الهدى، وأما أعداء الله فدعاهم إليها الضلال ودليلهم العمى.^{١٠}

٤٤٧- إنَّما العالم مَنْ دعاه علمه إلى الورع والتقوى، والزهد عن عالم الفناء، والتولَّه بجنةِ المأوى.^{١١}

٤٤٨- إنَّما الأئمة قوام الله على خلقه وعرفاؤه على عباده. لا يدخل الجنة إلا من عرفهم وعرفوه، ولا يدخل النار إلا من أنكرهم وأنكروه.^{١٢}

٤٤٩- إنَّما سراة النَّاسِ أولوا الأحلام الرغيبية والهمم الشريفة وذووا النبل.^{١٣}

١. المصدر، ٣٨٧٨.

٢. المصدر، ٣٨٩١.

٣. المصدر، ٣٨٩٢.

٤. المصدر، ٣٩٠٣.

٥. المصدر، ٣٩٠٨.

٦. المصدر، ٣٩١٠.

٧. المصدر، ٣٩١٤.

٨. المصدر، ٣٨٨٩، وفيه الرغائب بدل السخاء.

٩. المصدر، ٣٨٩٥.

١٠. المصدر، ٣٨٩٨.

١١. المصدر، ٣٩٠٦.

١٢. المصدر، ٣٩٠٩.

١٣. المصدر، ٣٩١١.

[آفة]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظ «آفة» ستة عشر كلمة، وهو المورد السادس عشر منه. من ذلك قوله ﷺ:
- ٤٥٠- آفة الإيمان الشرك^١، وآفة اليقين الشك^٢.
- ٤٥١- آفة النعم الكفران^٣، وآفة الطاعة العصيان^٤.
- ٤٥٢- آفة الخير قرين السوء^٥، وآفة الاقتدار البغي والعتو^٦.
- ٤٥٣- آفة الشرف الكبير^٧، وآفة الذكاء المكر^٨.
- ٤٥٤- آفة السخاء المن^٩، وآفة الدين سوء الظن^{١٠}.
- ٤٥٥- آفة الكلام الإطالة^{١١}، وآفة العمل البطالة^{١٢}.
- ٤٥٦- آفة العقل الهوى^{١٣}، وآفة النفس الوله بالدنيا^{١٤}.
- ٤٥٧- آفة الملوك سوء السيرة^{١٥}، وآفة الوزراء خبث السريرة^{١٦}.
- ٤٥٨- آفة القضاة الطمع^{١٧}، وآفة العدول قلة الورع^{١٨}.
- ٤٥٩- آفة الشجاع إضاعة الحزم^{١٩}، وآفة القوي استضعاف الخصم^{٢٠}.
- ٤٦٠- آفة الهيبة المزاح^{٢١}، وآفة الطلب عدم النجاح^{٢٢}.
- ٤٦١- آفة الملك ضعف الحماية^{٢٣}، وآفة العهود قلة الرعاية^{٢٤}.

٢. المصدر، ٣٩١٦.

٤. المصدر، ٣٩١٨.

٦. المصدر، ٣٩٧٢.

٨. المصدر، ٣٩٢٠.

١٠. المصدر، ٣٩٢٤.

١٢. المصدر، ٣٩٦٧.

١٤. المصدر، ٣٩٢٦.

١٦. المصدر، ٣٩٢٩.

١٨. المصدر، ٣٩٣٧.

٢٠. المصدر، ٣٩٣٩.

٢٢. المصدر، ٣٩٤٤.

٢٤. المصدر، ٣٩٤٦.

١. المصدر، ٣٩١٥.

٣. المصدر، ٣٩١٧.

٥. المصدر، ٣٩٧١.

٧. المصدر، ٣٩١٩.

٩. المصدر، ٣٩٢٣.

١١. المصدر، ٣٩٦٦.

١٣. المصدر، ٣٩٢٥.

١٥. المصدر، ٣٩٢٨.

١٧. المصدر، ٣٩٣٦.

١٩. المصدر، ٣٩٣٨.

٢١. المصدر، ٣٩٤٣.

٢٣. المصدر، ٣٩٤٥.

٤٦٢- آفة العامة العالم الفاجر^١، وآفة العدل الظالم القادر^٢.

٤٦٣- آفة العمران جور السلطان^٣، وآفة القدرة منع الإحسان^٤.

٤٦٤- آفة الأمانة الخيانة^٥، وآفة الفقهاء عدم الصيانة^٦.

٤٦٥- آفة الجود التبذير^٧، وآفة المعاش سوء التدبير^٨.

[إذا]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الألف بلفظة «إذا» أربعة وخمسون

كلمة، وهو المورد السابع عشر منه. من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:

٤٦٦- إذا صنعت معروفًا فاستره^٩، وإذا صنع إليك معروف فانشره^{١٠}.

٤٦٧- إذا وعدت فأنجز^{١١}، وإذا أعطيت فأوجز^{١٢}.

٤٦٨- إذا عزمت فاستشر^{١٣}، وإذا أمضيت فاستخر^{١٤}.

٤٦٩- إذا جنيت فاعتذر^{١٥}، وإذا جنيت عليك فاغفر^{١٦}.

٤٧٠- إذا أعطيت فاشكر^{١٧}، وإذا ابتليت فاصبر^{١٨}.

٤٧١- إذا رزقت فأوسع^{١٩}، وإذا حرمت فاقنع^{٢٠}، وإذا طعمت فاشبع^{٢١}.

٤٧٢- إذا تأكدت الإخاء سمح الشاء^{٢٢}.

١. المصدر، ٣٩٥٢.

٢. المصدر، ٣٩٥٣.

٣. المصدر، ٣٩٥٤.

٤. المصدر، ٣٩٥٥.

٥. المصدر، ٣٩٦٢.

٦. المصدر، ٣٩٦٣.

٧. المصدر، ٣٩٦٤.

٨. المصدر، ٣٩٦٥.

٩. المصدر، ٣٩٨١.

١٠. المصدر، ٣٩٨٢.

١١. المصدر، ٣٩٨٥.

١٢. المصدر، ٣٩٨٦.

١٣. المصدر، ٣٩٨٧.

١٤. المصدر، ٣٩٨٨.

١٥. المصدر، ٣٩٩٢.

١٦. المصدر، ٣٩٩٢.

١٧. المصدر، ٣٩٩٧.

١٨. المصدر، ٣٩٩٢.

١٩. المصدر، ٣٩٧٥.

٢٠. المصدر، ٤٠٠٢.

٢١. المصدر، ٤٠٠٣.

٢٢. المصدر، ٤٠٠٤؛ وفيه أطمعت بدل طمعت.

٢٣. المصدر، ٤٠٠٣.

٢٤. المصدر، ٤٠٠٤.

٢٥. المصدر، ٤٠٠٤.

٢٦. المصدر، ٤٠٠٤.

٢٧. المصدر، ٤٠٠٤.

٢٨. المصدر، ٤٠٠٤.

٢٩. المصدر، ٤٠٠٤.

٣٠. المصدر، ٤٠٠٤.

- ٤٧٣- إذا آخيت فأكرم الإخاء.^١
- ٤٧٤- إذا تغيّرت نيّة السلطان فسد الزمان.^٢
- ٤٧٥- إذا عقدتم على عزائم خير فامضوها.^٣
- ٤٧٦- إذا غلبت عليكم أهواؤكم أوردتكم موارد الهلكة.^٤
- ٤٧٧- إذا فسدت النيّة وقعت البليّة.^٥
- ٤٧٨- إذا حضرت المنية افتضحت الأمانة.^٦
- ٤٧٩- إذا خفت الخالق فررت إليه^٧، وإذا خفت المخلوق فررت منه.^٨
- ٤٨٠- إذا قلت الطاعات كثرت السيئات.^٩
- ٤٨١- إذا فسد الزمان ساد اللثام.^{١٠}
- ٤٨٢- إذا ظهرت الجنايات ارتفعت البركات.^{١١}
- ٤٨٣- إذا ملك الأراذل هلك الأفاضل.^{١٢}
- ٤٨٤- إذا رأيت الله سبحانه يؤنسك بخلقه ويوحشك عن ذكره فقد أبغضك.^{١٣}
- ٤٨٥- (إذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك البلاء فقد أيقظك)^{١٤}
- إذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك النعم مع المعاصي فهو استدراج لك.^{١٥}
- ٤٨٦- إذا لم يكن ما تريد فأرد ما يكون.^{١٦}
- ٤٨٧- إذا قصرت يدك عن المكافأة فأطل لسانك بالشكر.^{١٧}
- ٤٨٨- إذا رأيت مظلوماً فأعنه على الظالم.^{١٨}

١. المصدر، ٤٠٠٦.	٢. المصدر، ٤٠٠٩.
٣. المصدر، ٤٠١٦.	٤. المصدر، ٤٠٢٠.
٥. المصدر، ٤٠٢١.	٦. المصدر، ٤٠٢٢.
٧. المصدر، ٤٠٢٧.	٨. المصدر، ٤٠٢٨.
٩. المصدر، ٤٠٢٩.	١٠. المصدر، ٤٠٣٦.
١١. المصدر، ٤٠٣٠.	١٢. المصدر، ٤٠٣٣.
١٣. المصدر، ٤٠٤٠.	١٤. المصدر، ٤٠٤٦.
١٥. المصدر، ٤٠٤٧.	١٦. المصدر، ٤٠٥٨.
١٧. المصدر، ٣٠٦٤.	١٨. المصدر، ٤٠٦٨.

- ٤٨٩- إذا أخذت نفسك بطاعة الله أكرمتها، وإن ابتذلها في معاصيه أهنتها.^١
- ٤٩٠- إذا وثقت بمودة أخيك فلا تبال متى لقيته ولقيك.^٢
- ٤٩١- إذا حلّمت عن السفيه غمّمته فزده غمّاً بحلمك عنه.^٣
- ٤٩٢- إذا أمضيت أمراً فامضه بعد الرؤية ومراجعة المشورة إلى أهله، ولا تؤخّر عمل يومٍ إلى غدٍ، وامض لكّل يوم عمله.^٤
- ٤٩٣- إذا نفذ حكمك في نفسك تداعت أنفس الناس إلى عدلك.^٥
- ٤٩٤- إذا رأيت خلقاً سيئاً فتجنّب من نفسك أمثاله.^٦
- ٤٩٥- إذا خفت صعوبة أمرٍ فاصعب له يذللّ لك، وخادع الزمان عن أحداثه يهن عليك.^٧
- ٤٩٦- إذا أخذت القدرة على ظلم الناس فاذكر قدرة الله سبحانه على عقوبتك، وذهاب ما آتيت إليهم عنهم وبقائه عليك.^٨
- ٤٩٧- إذا أراد الله بعبد شراً حبّب إليه المال، وبسط منه الآمال.^٩
- ٤٩٨- إذا أراد الله تعالى صلاح عبد ألهمه الاقتصاد^{١٠} وقلة الكلام وقلة الطعام وقلة المنام.^{١١}
- ٤٩٩- إذا بُني الملك على قواعد العدل ودُعم بدعائم العقل، نصر الله مؤاليه وخذل مُعاديه.^{١٢}
- ٥٠٠- إذا أراد الله سبحانه إزالة نعمة عن عبدٍ كان أول ما تغيّر عنه عقله، وأشدّ شيء عليه فقده.^{١٣}
- ٥٠١- إذا أقبلت الدنيا على عبدٍ كسسته محاسن غيره، وإذا أدبرت عنه سلبته محاسنه.^{١٤}
- ٥٠٢- إذا خفت أمراً فقع فيه؛ فإن شدة توقّيه أشدّ من الوقوع فيه.^{١٥}
- ٥٠٣- إذا زادك السلطان تقرباً فزده إجلالاً.^{١٦}

٢ . المصدر، ٤٠٨٧.

١ . المصدر، ٤٠٨٥.

٤ . المصدر، ٤٠٩٤.

٣ . المصدر، ٤٠٨٨.

٦ . المصدر، ٤٠٩٨؛ مع اختلاف.

٥ . المصدر، ٤٠٩٥.

٨ . المصدر، ٤١٠٩؛ فيه حدّتك بدل أخذتك.

٧ . المصدر، ٤١٠٨.

١٠ . «الاقتصاد» ليس في المصدر و«ب».

٩ . المصدر، ٤١١١.

١٢ . المصدر، ٤١١٨.

١١ . المصدر، ٤١١٧.

١٤ . المصدر، ٤١٢٦.

١٣ . المصدر، ٤١٢٥.

١٦ . المصدر، ٤١٢٩؛ فيه تقريباً بدل تقرباً.

١٥ . المصدر، ٤١٢٨؛ فيه هبت بدل خفت.

٥٠٤- إذا قَدِّمْتَ مالكَ لِأَخْرَجْتِكَ، وَاسْتَخْلَفْتَ اللهُ عَلَيَّ مَا خَلَفْتَهُ مِنْ بَعْدِكَ، سَعِدْتَ بِمَا قَدِّمْتَ، وَأَحْسَنَ اللهُ لَكَ الْخِلَافَةَ عَلَيَّ مِنْ خَلَفْتِ.^١

٥٠٥- إذا مَلَى الْبَطْنَ مِنَ الْمَبَاحِ عَمِي الْقَلْبَ عَنِ الصَّلَاحِ.^٢

٥٠٦- إذا أَرَادَ اللهُ بَعْدِي خَيْرًا أَلْهَمَهُ الْاِقْتِصَادَ وَحَسْنَ التَّدْبِيرِ، وَجَنَّبَهُ سُوءَ التَّدْبِيرِ وَالْإِسْرَافِ.^٣

٥٠٧- إذا أَتَيْتَ الْمُحْنَ فَاقْعِدْ لَهَا؛ فَإِنَّ قِيَامَكَ فِيهَا زِيَادَةٌ لَهَا.^٤

٥٠٨- إذا أَحْسَنْتَ الْقَوْلَ فَأَحْسَنَ الْعَمَلَ؛ لِتَجْمَعَ بِذَلِكَ مَزِيَّةَ اللِّسَانِ وَفُضِيلَةَ الْإِحْسَانِ.^٥

٥٠٩- إذا رَأَيْتَ الْخَيْرَ فَسَارِعْتُمْ إِلَيْهِ، وَرَأَيْتَ الشَّرَّ فَبَاعَدْتُمْ عَنْهُ، وَكُنْتُمْ بِالطَّاعَةِ عَامِلِينَ، وَفِي

الْمَكَارِمِ مُتَنَافِسِينَ، كُنْتُمْ مُحْسِنِينَ فَائِزِينَ.^٦

٥١٠- إذا وَجَدْتَ مِنْ أَهْلِ الْفَاقَةِ مَنْ يَحْمِلُ لَكَ زَادَكَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَيُوفِيكَ بِهِ غَدًا حَيْثُ

تَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَاعْتَمِمْهُ وَحَمَلْهُ إِلَيْهِ، وَأَكْثَرَ مِنْ تَرْوِيدِهِ وَأَنْتَ قَادِرٌ عَلَيْهِ، فَلَعَلَّكَ أَنْ تَطْلُبَهُ

فَلَا تَجِدْهُ.^٧

٥١١- إذا أَنْكَرْتَ مِنْ عَقْلِكَ شَيْئًا فَاقْتَدِرْ بِرَأْيِ عَاقِلٍ يَزِيلُ مَا أَنْكَرْتَهُ.^٨

٥١٢- إذا كَرَّمَ أَصْلَ الرَّجُلِ كَرَمَ مَغْيِبِهِ وَمَحْضَرِهِ.^٩

٥١٣- إذا لَمْ يَنْتَفِعْ الْكِرَامَةُ فَالْإِهَانَةُ أَحْزَمُ، وَإِذَا لَمْ يَنْجِعِ السُّوْطُ فَالسَّيْفُ أَحْسَمُ.^{١٠}

٥١٤- إذا كُنْتَ جَاهِلًا فَتَعَلَّمْ، وَإِذَا سَأَلْتَ عَمَّا لَا تَعْلَمُ فَقُلْ: اللهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ.^{١١}

٥١٥- إذا كَتَبْتَ [كِتَابًا] فَأَعِدْ فِيهِ النَّظَرَ قَبْلَ خْتَمِهِ فَإِنَّمَا تَخْتَمُ عَلَيَّ عَقْلَكَ.^{١٢}

٥١٦- إذا زَادَ عَجَبُكَ بِمَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ فَحَدِّثْ لَكَ أَيْهَةً أَوْ مَخِيلَةً، فَانظُرْ إِلَى عَظِيمِ

مَلِكِ اللهِ وَقَدْرَتِهِ مِمَّا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يَلِينُ مِنْ جَمَاحِكَ، وَيَكْفُ

مِنْ غَرْبِكَ، وَيُفِيءُ إِلَيْكَ مَا عَزَبَ عَنْكَ مِنْ عَقْلِكَ.^{١٣}

١ . المصدر، ٤١٣٦.

٢ . المصدر، ٤١٣٨.

٣ . المصدر، ٤١٤٤.

٤ . المصدر، ٤١٤٥؛ فيه بالطاعات بدل بالطاعة.

٥ . المصدر، ٤١٥٥.

٦ . المصدر، ٤١٥٦.

٧ . المصدر، ٤١٦٣.

٨ . المصدر، ٤١٦٤.

٩ . المصدر، ٤١٦٧.

١٠ . المصدر، ٤١٦٨؛ فيه عَظْمٌ بدل عَظِيمِ.

- ٥١٧- إذا رغبت في صلاح نفسك فعليك بالاقتصاد والقنوع والتعلل.^١
 ٥١٨- إذا زاد علم الرجل زاد أدبه، وتضاعفت خشيته لربه.^٢
 ٥١٩- إذا كانت محاسن الرجل أكثر من مساويه فذلك الكامل، وإن كان متساوي المحاسن والمساوي فذلك المتماسك، وإن زادت مساويه على محاسنه فهو الهالك.^٣

[حرف الباء - الباء الزائدة]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الباء باختلاف موارد استعمالها أربعة وستون كلمة؛ منها بالباء الزائدة، وهي سبعة وعشرون كلمة، وهو المورد الأول منه. من ذلك قوله ﷺ:

- ٥٢٠- بالإفضال يعظم الأقدار^٤، وبالصمت يكثر الوقار.^٥
 ٥٢١- بالحلم يكثر الأنصار^٦، وبالهدى يكثر الاستبصار.^٧
 ٥٢٢- بحسن العشرة تدوم المودة^٨، وبالرفق تتم المروءة.^٩
 ٥٢٣- بالإيمان يُستدل على الصالحات^{١٠}، وبالعدل تضاعف البركات.^{١١}
 ٥٢٤- بالعدل تصلح الرعية^{١٢}، وبالفكر تصلح الروية.^{١٣}
 ٥٢٥- بالتأني تسهل المطالب^{١٤}، وبالصبر تدرك الرغائب.^{١٥}
 ٥٢٦- بالظلم تزول النعم^{١٦}، وبالبغي تجلب النقم.^{١٧}
 ٥٢٧- بالعلم يستقيم المغوج^{١٨}، وبالحق يستظهر المحتج.^{١٩}

- | | |
|---------------------|---------------------|
| ١ . المصدر، ٤١٧٢ . | ٢ . المصدر، ٤١٧٥ . |
| ٣ . المصدر، ٤١٧٥ . | ٤ . المصدر، ٤١٨١ . |
| ٥ . المصدر، ٤١٨٢ . | ٦ . المصدر، ٤١٨٥ . |
| ٧ . المصدر، ٤١٨٦ . | ٨ . المصدر، ٤٢٠٠ . |
| ٩ . المصدر، ٤٢٠١ . | ١٠ . المصدر، ٤٢١٠ . |
| ١١ . المصدر، ٤٢١١ . | ١٢ . المصدر، ٤٢١٥ . |
| ١٣ . المصدر، ٤٢١٦ . | ١٤ . المصدر، ٤٢٢٦ . |
| ١٥ . المصدر، ٤٢٢٧ . | ١٦ . المصدر، ٤٢٣٠ . |
| ١٧ . المصدر، ٤٢٣١ . | ١٨ . المصدر، ٤٢٣٤ . |
| ١٩ . المصدر، ٤٢٣٥ . | |

- ٥٢٨- بالدعاء يُستدفع البلاء^١، وبحسن الأفعال يحسن الشاء^٢.
- ٥٢٩- بالغناء^٣ تختم الدنيا^٤، وبالحرص يكون العناء^٥.
- ٥٣٠- يركوب الأهوال تكتسب الأموال^٦، وبالصدق تترين الأقوال^٧.
- ٥٣١- يلين الجانب تأنس النفوس^٨، وبالإقبال تطرد النحوس^٩.
- ٥٣٢- يعدل المنطق تجب الجلالة^{١٠}، وبالعدول عن الحق تكون الضلالة^{١١}.
- ٥٣٣- بصحة المزاج يوجد لذة الطعم^{١٢}، وبإصابة الرأي يقوى الحزم^{١٣}.
- ٥٣٤- بقدر الهمم تكون الهموم^{١٤}، وبمقدار الفتنة يتضاعف الحزن والغموم^{١٥}.
- ٥٣٥- بحسن الأخلاق تدّر الأرزاق^{١٦}، وبحسن الصحبة يكثر الرفاق^{١٧}.
- بالإحسان يُملك القلوب^{١٨}، وبالسخاء يستر العيوب^{١٩}.
- ٥٣٦- بخفض الجناح تنتظم الأمور^{٢٠}، وبالفجاء يتقص السرور^{٢١}.
- ٥٣٧- بالطاعة تزلف الجنة للمتقين^{٢٢}، وبالمعصية ترصد النار للغاوين^{٢٣}.
- ٥٣٨- بإغاثة الملهوف يكون لك من عذاب الله حصن^{٢٤}.
- ٥٣٩- بعقل الرسول يستدلّ على عقل المرسل^{٢٥}.
- ٥٤٠- بالعقل صلاح كل أمر^{٢٦}، وبالجهل يستثار كل شر^{٢٧}.

١. المصدر، ٤٢٤٠.
٢. المصدر، ٤٢٤١.
٣. في المصدر: بالغناء.
٤. المصدر، ٤٢٤٨.
٥. المصدر، ٤٢٤٩.
٦. المصدر، ٤٢٥٦.
٧. المصدر، ٤٢٥٧.
٨. المصدر، ٤٢٦٦.
٩. المصدر، ٤٢٦٢.
١٠. المصدر، ٤٢٦٥.
١١. المصدر، ٤٢٦٦.
١٢. المصدر، ٤٢٨٩.
١٣. المصدر، ٤٢٩٠.
١٤. المصدر، ٤٢٧٧.
١٥. المصدر، ٤٢٧٨.
١٦. المصدر، ٤٢٨١.
١٧. المصدر، ٤٢٨٢.
١٨. المصدر، ٤٢٩٨.
١٩. المصدر، ٤٢٩٩.
٢٠. المصدر، ٤٣٠٢.
٢١. المصدر، ٤٣٠٣؛ فيه: بالفجاء يتقص؛ وفي ب: بالفجاء يتقص.
٢٢. المصدر، ٤٣٠٤.
٢٣. المصدر، ٤٣٠٥؛ فيه تؤصد بدل ترصد.
٢٤. المصدر، ٤٣١٢.
٢٥. المصدر، ٤٣١٢.
٢٦. المصدر، ٤٣٢٠.
٢٧. المصدر، ٤٣٢١.

- ٥٤١- بالفكر ينجلي غياهب الأمور^١، وبالإيمان يرتقى إلى ذروة السعادة ونهاية الحُبور.^٢
- ٥٤٢- بالرفق تدرك المقاصد^٣، وبالبذل تدرك المحامد.^٤
- ٥٤٣- بتكرار الفكر تسلم العواقب^٥، وبحسن النيات تنجح المطالب.^٦
- ٥٤٤- بالاستبصار يحصل الاعتبار^٧، وبلزوم الحق يوجد الاستظهار.^٨
- ٥٤٥- بالبكاء من خشية الله تمحص الذنوب^٩، وبالرضاء عن النفس تظهر السوآت والعيوب.^{١٠}
- ٥٤٦- ببلوغ الآمال يهون ركوب الأهوال^{١١}، وبالأطماع تذُلُّ رقاب الرجال.^{١٢}

[بادر - بادروا]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الباء بلفظ «بادر» و«بادروا» ثمانى كلمات، وهو المورد الثاني منه. من ذلك قوله ﷺ:
- ٥٤٧- بادر الفرصة قبل أن يكون غصّة^{١٣}، وبادر البرّ؛ فإن أعمال البرّ فرصة.^{١٤}
- ٥٤٨- بادروا قبل قدوم الغائب المنتظر.^{١٥}
- ٥٤٩- بادروا قبل أخذ [ة] العزيز المقدر.^{١٦}
- ٥٥٠- بادروا والأبدان صحيحة، والألسن مطلقة، والتوبة مسموعة، والأعمال مقبولة.^{١٧}
- ٥٥١- بادروا آجالكم بأعمالكم، وابتاعوا ما يبقى لكم بما يزول عنكم.^{١٨}

١. المصدر، ٤٣٢٢.	٢. المصدر، ٤٣٢٣.
٣. المصدر، ٤٣٣٧.	٤. في المصدر: تكثر.
٥. المصدر، ٤٣٣٨.	٦. المصدر، ٤٣٤٨.
٧. المصدر، ٤٣٤٩.	٨. المصدر، ٤٣٥١.
٩. في المصدر: يحصل.	١٠. المصدر، ٤٣٥٢.
١١. المصدر، ٤٣٥٥.	١٢. المصدر، ٤٣٥٦.
١٣. المصدر، ٤٣٥٨.	١٤. المصدر، ٤٣٥٩.
١٥. المصدر، ٤٣٦٢.	١٦. المصدر، ٤٣٦٣.
١٧. المصدر، ٤٣٦٨.	١٨. المصدر، ٤٣٦٩.
١٩. المصدر، ٤٣٧٣.	٢٠. المصدر، ٤٣٧٤.

- ٥٥٢- بادروا الموت وغمراته، ومهدوا له قبل حلوله، وأعدوا له قبل نزوله.^١
- ٥٥٣- بادروا أعمالكم، وسابقوا آجالكم؛ فإنكم مدينون بما أسلفتم، ومجازون بما قدمتم، ومطالبون بما خلفتم.^٢
- ٥٥٤- بادر شبابك قبل هرمك، وصحتك قبل سقمك، وغناك قبل فقرك، وحياتك قبل موتك.^٣

[بِشُوش]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الباء بالباء الثابتة بلفظ «بشوش» تسعة كلمات، وهو المورد الثالث منه. من ذلك قوله صلوات الله وسلامه عليه:
- ٥٥٥- بشوش الرفيق الحرص^٤، وبشوش الاختيار الرضا بالنقص^٥.
- ٥٥٦- بشوش الطعام الحرام^٦، وبشوش القوت أكل مال الأيتام^٧.
- ٥٥٧- بشوش القرين العدو^٨، وبشوش الجار جار السوء^٩.
- ٥٥٨- بشوش الرجل من باع دينه بدنيا غيره^{١٠}، بشوش المنطق الكذب^{١١}.
- ٥٥٩- بشوش الزاد إلى المعاد العدوان على العباد^{١٢}.
- ٥٦٠- بشوش الغريم النوم؛ يُفني قليل العمر، ويفوت كثير الأجر^{١٣}.
- ٥٦١- بشوش السعي التفرقة بين الأليفين^{١٤}.
- ٥٦٢- بشوش القلادة قلادة الدين^{١٥}.

- | | |
|-------------------------|--------------------|
| ١ . المصدر، ٤٣٧٦. | ٢ . المصدر، ٤٣٧٨. |
| ٣ . المصدر، ٤٣٨١ و٤٣٨٢. | ٤ . المصدر، ٤٣٨٥. |
| ٥ . المصدر، ٤٣٨٦. | ٦ . المصدر، ٤٣٨٩. |
| ٧ . المصدر، ٤٣٩٠. | ٨ . المصدر، ٤٣٩٨. |
| ٩ . المصدر، ٤٣٩٩. | ١٠ . المصدر، ٤٤٠٣. |
| ١١ . المصدر، ٤٤١٠. | ١٢ . المصدر، ٤٤١٥. |
| ١٣ . المصدر، ٤٤١٦. | ١٤ . المصدر، ٤٤١٢. |
| ١٥ . المصدر، ٤٤١٣. | |

[حرف الباء باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الباء الثابتة باللفظ المطلق عشرون

كلمة، وهو المورد الرابع منه. من ذلك قوله ﷺ:

- ٥٦٣- بَرَّ الوالدين أكبر فريضة.^١
- ٥٦٤- بُعِد المرء عن الدنية فُتُوَّةً.^٢
- ٥٦٥- بركة المال في الصدقة.^٣
- ٥٦٦- بَرَّ الرجل ذوي رحمه صدقة.^٤
- ٥٦٧- بيان الرجل يبنى عن قوَّة جنانه.^٥
- ٥٦٨- باكروا فالبركة في المباركة.^٦
- ٥٦٩- بذل اليد بالعطية أجمل منقبة وأفضل سجية.^٧
- ٥٧٠- باكر الطاعة تسعد^٨، وبادر الخير ترشد.^٩
- ٥٧١- بكاء العينين من خشية الله تمحص الذنوب.^{١٠}
- ٥٧٢- بذل ماء الوجه في الطلب أعظم من قدر الحاجة وإن عظمت وأنجح فيها الطلب.^{١١}
- ٥٧٣- بذل التحيّة من حسن الأخلاق والسجية.^{١٢}
- ٥٧٤- بذل الوجه إلى اللثام الموت الأكبر.^{١٣}
- ٥٧٥- بشرُّ نفسك إذا صبرت بالنُّجج والظفر.^{١٤}
- ٥٧٦- بَرَّوا آباءكم يبرِّكم أبناؤكم.^{١٥}

١. المصدر، ٤٤٢٣.	٢. المصدر، ٤٤٢٥.
٣. المصدر، ٤٤٢٦.	٤. المصدر، ٤٤٢٧.
٥. المصدر، ٤٤٢٩.	٦. المصدر، ٤٤٤١.
٧. المصدر، ٤٤٤٥.	٨. المصدر، ٤٤٣٠.
٩. المصدر، ٤٤٣١.	١٠. المصدر، ٤٤٣٢؛ فيه: بكاء العبد.
١١. المصدر، ٤٤٤٢.	١٢. المصدر، ٤٤٤٤.
١٣. المصدر، ٤٤٤٦.	١٤. المصدر، ٤٤٤٧.
١٥. المصدر، ٤٤٤٨.	

- ٥٧٧- بِشْرِكٍ أَوَّلَ بَرْكٍ، و وَعَدَكَ أَوَّلَ عَطَانِكَ ١.
- ٥٧٨- بِقَاؤِكُمْ إِلَى فَنَاءٍ، وَفَنَاءُكُمْ إِلَى بَقَاءٍ ٢.
- ٥٧٩- بِنَا اهْتَدَيْتُمْ الظُّلْمَاءَ، وَتَسْتَمْتُمُ الْعَلِيَاءَ ٣.
- ٥٨٠- بِسَطِّ الْيَدِ بِالْعَطَاءِ يَجْزُلُ الْأَجْرَ وَيَضَاعَفُ الْجِزَاءَ ٤.
- ٥٨١- بِشَرِّ الْمُؤْمِنِ فِي وَجْهِهِ، وَحَزْنِهِ فِي قَلْبِهِ، فَهُوَ أَوْسَعُ شَيْءٍ صَدْرًا، وَأَذَلُّ شَيْءٍ نَفْسًا، يَكْرَهُ الرِّفْعَةَ، وَيَشْتَأُ السَّمْعَةَ، طَوِيلُ غَمِّهِ، بَعِيدُ هَمِّهِ، كَثِيرُ صَمْتِهِ، مَشْغُولُ وَقْتِهِ، شَكُورٌ صَبُورٌ، مَعْمُورٌ بِفِكْرَتِهِ، ضَمِينٌ بِخَلَّتِهِ، سَهْلُ الْخَلِيقَةِ، لَيْسَنُ الْعَرِيكَةِ، نَفْسُهُ أَصْلَبُ مِنَ الصَّلْدِ، وَهُوَ أَذَلُّ مِنَ الْعَبْدِ ٥.
- ٥٨٢- وَقَالَ ﷺ فِي وَصْفِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي الْحَرْفِ الْمَذْكُورِ: بَلَّغْ عَنِ رَبِّهِ مُعْذِرًا، وَنَصَحْ لِأُمَّتِهِ مُنْذِرًا، وَدَعَا إِلَى الْجَنَّةِ مَبْشِرًا ٦.

[ح ر ف التاء]

- وَمَا وَرَدَ مِنْ حِكْمِهِ - صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِ - فِي حُرُوفِ التَّاءِ سِتَّةٌ وَعِشْرُونَ كَلِمَةً فِي مَوْرَدٍ وَاحِدٍ؛ مِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ:
- ٥٨٣- تَاجِرُ اللَّهِ تَرِيحٌ ٧، وَتَوَسَّلْ بِالطَّاعَةِ تَنْجِحٌ ٨.
- ٥٨٤- تَعْجِيلُ الْمَعْرُوفِ مَلَائِكَةُ الْمَعْرُوفِ ٩، وَتَضْيِيعُ الْمَعْرُوفِ وَضَعُهُ فِي غَيْرِ عَرُوفٍ ١٠.
- ٥٨٥- تَاجُ الْمَلِكِ الْعَدْلُ ١١.
- ٥٨٦- تَهْوِينُ الذَّنْبِ أَعْظَمُ مِنْ رُكُوبِهِ ١٢.
- ٥٨٧- تَلْوِيحُ زَلَّةِ الْعَاقِلِ لَهُ أَمْضُ عِتَابِهِ ١٣، وَتَرَكَ جَوَابَ السَّفِيهِ أَبْلَغُ جَوَابِهِ ١٤.

١ . المصدر، ٤٤٥٢ .

٢ . المصدر، ٤٤٥٨ .

٣ . المصدر، ٤٤٦٠ .

٤ . المصدر، ٤٤٦٦ .

٥ . المصدر، ٤٤٦٩ .

٦ . المصدر، ٤٤٧٣ .

٧ . المصدر، ٤٤٩٧ .

٨ . المصدر، ٤٤٩٨ .

٩ . المصدر، ٤٤٥٤ .

١٠ . المصدر، ٤٤٥٦ .

١١ . المصدر، ٤٤٥٧ .

١٢ . المصدر، ٤٤٦٢ .

١٣ . المصدر، ٤٤٧٠ .

١٤ . المصدر، ٤٤٩٠ .

- ٥٨٨- تَوْقُوا المعاصي، واحسبوا أنفسكم عنها؛ فَإِنَّ الشقي من أطلق فيها عنانه.^١
- ٥٨٩- تحبَّب إلى الناس بالزهد فيما في أيديهم [تفرغ بالمحبة منهم].^٢
- ٥٩٠- [تحلَّ باليأس ممَّا في أيدي الناس] تسلَّم من غوائلهم، وتحرز المودة منهم.^٣
- ٥٩١- تأمِل الناس نوالك خيرٌ من خوفهم نكالك.^٤
- ٥٩٢- تُعرَف حماقة الرجل بالأشر في النعمة وكثرة الذلِّ في المحنة.^٥
- ٥٩٣- تَذُلُّ الأمور للتقادير حتَّى يكون الحتف في التدبير.^٦
- ٥٩٤- تكاد ضمائر القلوب تطلُّع على سرائر العيوب.^٧
- ٥٩٥- ترك الذنب شديد، وأشدُّ منه ترك الجنة.^٨
- ٥٩٦- تولَّى الأراذل والأحداث الدول دليل انجلاتها^٩ وإدبارها.^{١٠}
- ٥٩٧- تجاوز مع القدرة، وأحسن مع الدولة، تكمل لك السيادة.^{١١}
- ٥٩٨- تعلَّموا العلم تُعرفوا به، واعملوا به تكونوا من أهله.^{١٢}
- ٥٩٩- تجرِّع النُصص؛ فإنِّي لم أرَ جرعة أحلى منها عاقبة ولا ألدَّ مغبةً.^{١٣}
- ٦٠٠- تُبنى الأخوة على التناصح في الله، والتبازل في الله، والتعاون على طاعة الله، والتناهي عن معاصي الله، والتناصر في الله، والإخلاص لله.^{١٤}
- ٦٠١- تخليص النية من الفساد أشدَّ على العاملين من طول الاجتهاد.^{١٥}
- ٦٠٢- تَوْقُوا البرد في آخره، وتلقوه في أوله؛ فَإِنَّه يفعل في الأبدان ما يفعل في الأغصان: آخره يُحرق، وأوله يورق.^{١٦}
- ٦٠٣- توقُّ سخط من لا ينجيك إلا طاعته، ولا يُرديك إلا معصيته، ولا يسعك إلا رحمته؛

١. المصدر، ٤٤٩٩.

٢. المصدر، ٤٥١٠.

٣. المصدر، ٤٥١٧.

٤. المصدر، ٤٥٢١.

٥. المصدر، ٤٥٢٣.

٦. المصدر، ٤٥٢٩.

٧. المصدر، ٤٥٣٢.

٨. المصدر، ٤٥٥١.

٩. المصدر، ٤٤٩٩.

١٠. المصدر، ٤٥٠٧.

١١. المصدر، ٤٥٢٠.

١٢. المصدر، ٤٤٨٦.

١٣. في المصدر: انحلالها.

١٤. المصدر، ٤٥٢٨.

١٥. المصدر، ٤٥٣١.

١٦. المصدر، ٤٥٣٣.

والتجنى إليه، وتوكل عليه.^١

٦٠٤- تخير لنفسك من كل خلقٍ أحسنه؛ فإنه عادة.^٢

٦٠٥- وتجنب من كل خلقٍ أسوأه، وجاهد نفسك على تجنّبه؛ فإن الشرَّ لاجاجة.^٣

٦٠٦- تجاوز عن الزلل، وأقل العثرات، ترفع لك الدرجات.^٤

٦٠٧- تدارك في آخر عمرك ما أضعته في أوله تسعد في منقلبك.^٥

٦٠٨- تعجيل البرِّ زيادة في البرِّ^٦، وتأخير الشرِّ إفادة خير.^٧

٦٠٩- تتبّع العورات من أعظم السيئات.^٨

٦١٠- تواضع الشريف يدعو إلى كرامته^٩، وتكبرُ الدنيّ يؤول إلى إهانته.^{١٠}

[حرف الناء - ثمرة]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الناء باختلاف موارد استعماله ستة وأربعون كلمة؛ منها بلفظ «ثمرة»، وهي ستة عشر كلمة، وهو المورد الأول منه. من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:

٦١١- ثمرة العقل الاستقامة^{١١}، وثمرة الحزم السلامة.^{١٢}

٦١٢- ثمرة العفة الصيانة^{١٣}، وثمرة الدين الأمانة.^{١٤}

٦١٣- ثمرة اللجاج العطب^{١٥}، وثمرة العجز فوت الطلب.^{١٦}

٦١٤- ثمرة المقتنيات الحزن^{١٧}، وثمرة الخوف الأمن.^{١٨}

٢ . المصدر، ٤٥٦٤.

٤ . المصدر، ٤٥٦٦.

٦ . المصدر، ٤٥٦٨.

٨ . المصدر، ٤٥٨٠.

١٠ . المصدر، ٤٥٨٣.

١٢ . المصدر، ٤٥٩٠.

١٤ . المصدر، ٤٥٩٤.

١٦ . المصدر، ٤٥٩٥.

١٨ . المصدر، ٤٥٩١.

١ . المصدر، ٤٥٥٤.

٣ . المصدر، ٤٥٦٥.

٥ . المصدر، ٤٥٧٢.

٧ . المصدر، ٤٥٦٩.

٩ . المصدر، ٤٥٨٢.

١١ . المصدر، ٤٥٨٩.

١٣ . المصدر، ٤٥٩٣.

١٥ . المصدر، ٤٥٩٦.

١٧ . المصدر، ٤٥٩٢.

- ٦١٥- ثمرة العلم العبادة^١، وثمرّة اليقين الزهادة^٢.
 ٦١٦- ثمرة التفریط ملامة^٣، وثمرّة القوت ندامة^٤.
 ٦١٧- ثمرة الوله بالدنيا عظيم المحنة^٥.
 ٦١٨- ثمرة التوبة استدراك فوارط النفس^٦.
 ٦١٩- ثمرة التجربة حسن الاختبار^٧.
 ٦٢٠- ثمرة الأُنس بالله الاستيحاش من الناس^٨.
 ٦٢١- ثمرة الحسد شقاء الدنيا والآخرة^٩.
 ٦٢٢- ثمرة الأخوة حفظ الغيب وإهداء العيب^{١٠}.
 ٦٢٣- ثمرة الدين قوّة اليقين^{١١}، وثمرّة الورع صلاح النفس والدين^{١٢}.
 ٦٢٤- ثمرة الطمع ذلُّ الدنيا وشقاء الآخرة^{١٣}.
 ٦٢٥- ثمرة الكذب المهانة [في الدنيا] والعذاب في الآخرة^{١٤}.
 ٦٢٦- ثمرة المعرفة العُزوف عن دار الفناء^{١٥}، وثمرّة الإيمان الرغبة في دار البقاء^{١٦}.

[ثلاث - ثلاثة]

وممّا ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف التاء بلفظ ثلاث وثلاثة، سبع عشر كلمة، وهو المورد الثاني منه . من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:
 ٦٢٧- ثلاث من كُنَّ فيه كمل إيمانه: العقل والعلم والحلم^{١٧}.

- | | |
|--------------------|--------------------|
| ١ . المصدر، ٤٦٠٠. | ٢ . المصدر، ٤٦٠١. |
| ٣ . المصدر، ٤٦٠٤. | ٤ . المصدر، ٤٦٠٥. |
| ٥ . المصدر، ٤٦١١. | ٦ . المصدر، ٤٦٥٧. |
| ٧ . المصدر، ٤٦١٧. | ٨ . المصدر، ٤٦٢٨. |
| ٩ . المصدر، ٤٦٣٢. | ١٠ . المصدر، ٤٦٣٣. |
| ١١ . المصدر، ٤٦٣٥. | ١٢ . المصدر، ٤٦٣٦. |
| ١٣ . المصدر، ٤٦٣٩. | ١٤ . المصدر، ٤٦٤٠. |
| ١٥ . المصدر، ٤٦٥١. | ١٦ . المصدر، ٤٦٥٢. |
| ١٧ . المصدر، ٤٦٥٨. | |

- ٦٢٨- ثلاث ليس عليهنّ مستزاد: حسن الأدب ومجانبة الريب والكفّ عن المحارم.^١
- ٦٢٩- ثلاث فيهنّ النجاة: لزوم الحقّ، وتجنّب الباطل، وركوب الجِدِّ.^٢
- ٦٣٠- ثلاث لا يُستودعنّ سرّاً: المرأة والنّمَام والأحمق.^٣
- ٦٣١- ثلاث يُمتحن بها عقول الرجال: المال والولاية والمصيبة.^٤
- ٦٣٢- ثلاثة لا يتنصّفون من ثلاثة أبداً: العاقل من الأحمق، والبرّ من الفاجر، والكريم من اللئيم.^٥
- ٦٣٣- ثلاث لا يُستحبيّ منهنّ: خدمة الرجل ضيفه، وقيامه عن مجلسه لأبيه ومعلّميه، وطلب الحقّ وإن قلّ.^٦
- ٦٣٤- ثلاث هُنّ أصلُ^٧ المرّوة: عطاءً من غير مسألة، ووفاء من غير عهد، وجودّ من إقلال.^٨
- ٦٣٥- ثلاث من كنّ فيه استكمل الإيمان: من إذا رضي لم يُخرجه رضاه إلى باطل، وإذا غضب لم يخرجه غضبه عن حقّ، وإذا قدر لم يأخذ ما ليس له.^٩
- ٦٣٦- ثلاث من كنّ فيه فقد رُزق خير الدنيا والآخرة: الرضا بالقضاء، والصبر على البلاء، والشكر في الرخاء.^{١٠}
- ٦٣٧- ثلاث من أعظم البلاء: كثرة العائلة، وغلبة الدين، ودوام المرض.^{١١}
- ٦٣٨- ثلاثة هُنّ زين المؤمن: تقوى الله، وصدق الحديث، وأداء الأمانة.^{١٢}
- ٦٣٩- ثلاثة هُنّ شين الدين: الفجور والغدر والخيانة.^{١٣}
- ٦٤٠- ثلاثة مُهلكة: الجُراة على السلطان، واتّمان الخوّان، وشرب السمّ للتجربة.^{١٤}
- ٦٤١- ثلاثة هُنّ الموبقات: فقر بعد غناء، وذلّ بعد عزّ، وفقد الأحيّة.^{١٥}

١. المصدر، ٤٦٥٩.

٢. المصدر، ٤٦٦٢.

٣. المصدر، ٤٦٦٤.

٤. المصدر، ٤٦٦٦.

٥. المصدر، ٤٦٧٤.

٦. المصدر، ٤٦٦٨.

٧. في المصدر جماعٌ بدل أصل.

٨. المصدر، ٤٦٧٠.

٩. المصدر، ٤٦٧٣.

١٠. المصدر، ٤٦٧٧.

١١. المصدر، ٤٦٨٢.

١٢. المصدر، ٤٦٦١.

١٣. المصدر، ٤٦٦٤.

١٤. المصدر، ٤٦٦٦.

١٥. المصدر، ٤٦٧٠.

٦٤٢- ثلاث تُهددن القوي: فقد الأحبة، والفقر في الغربة، ودوام الشدة.^١

٦٤٣- ثلاث توجين المحبة: حسن الخلق، والرفق، والتواضع.^٢

[حرف التاء باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف التاء باللفظ المطلق ثلاث عشرة

كلمة، وهو المورد الثالث منه. من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:

٦٤٤- ثوب التقي أشرف الملابس.^٣

٦٤٥- ثيابك على غيرك أبقي [لك] منها عليك.^٤

٦٤٦- ثواب عمك أفضل من عمك.^٥

٦٤٧- ثواب الصبر يُذهب مضمض المصيبة.^٦

٦٤٨- ثواب العمل على قدر المشقة فيه.^٧

٦٤٩- ثواب الآخرة يُنسي مشقة الدنيا.^٨

٦٥٠- ثوبوا من الغفلة، وتنبهوا عن الرقدة، وتأهبوا للثقل، وتزودوا للرحلة.^٩

٦٥١- ثروة العاقل في علمه وعمله^{١٠}، وثروة الجاهل في ماله وأمله.^{١١}

٦٥٢- ثقلوا موازينكم بالعمل الصالح.^{١٢}

٦٥٣- ثوب العمل يُخلدك ولا يبلى، ويبقيك ولا يفنى.^{١٣}

٦٥٤- ثابروا على مصالح المؤمنين المتقين.^{١٤}

٦٥٥- ثابروا على اقتناء المكارم، وتحملوا أعباء المغارم، تُحزروا قصبات المغارم.^{١٥}

٦٥٦- ثبات الدولة بإقامة سنن العدل.^{١٦}

١ . المصدر، ٤٦٨٣.

٢ . المصدر، ٤٦٨٦.

٣ . المصدر، ٤٦٨٨.

٤ . المصدر، ٤٦٩٠.

٥ . المصدر، ٤٦٩٧.

٦ . المصدر، ٤٧٠٩ وفيه أمه بدل أصله.

٧ . المصدر، ٤٧٠١.

٨ . المصدر، ٤٧٠٣؛ ثابروا: واظبوا وداوموا.

٩ . المصدر، ٤٧١٢.

١٠ . المصدر، ٤٧١٥.

[حرف الجيم]

وممّا ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الجيم سبع عشر كلمة في مورد واحد . منها قوله ﷺ :

- ٦٥٧- جليس الخير نعمة^١، وجليس الشرّ نعمة^٢.
 ٦٥٨- جُدْ تُسُدْ، واصبر تظفر^٣.
 ٦٥٩- جُودوا بالموجود، وانجزوا الموعود، وأوفوا بالعهود^٤.
 ٦٦٠- جُود الفقير يجلّه، ويخل الغنيّ يذلّه^٥.
 ٦٦١- جار السوء أعظم الضرّاء وأشدّ البلاء^٦.
 ٦٦٢- جاور من تأمن شرّه ولا يغدوك خيره^٧.
 ٦٦٣- جمال الحرّ تجبّب العار^٨.
 ٦٦٤- جالسوا الأخيار، وجانبوا الأشرار^٩.
 ٦٦٥- جمال العالم عمله بعلمه^{١٠}.
 ٦٦٦- جاهد نفسك على طاعة الله مجاهدة العدوّ عدوّه، وغالبا مغالبة الضدّ ضدّه، وأقوى النفس من قوّي على نفسه^{١١}.
 ٦٦٧- جميل النية سبب لبلوغ الأمانة^{١٢}.
 ٦٦٨- جهل المشير هلاك المستشير^{١٣}.
 ٦٦٩- جاز بالحسنة، وتجاوز عن السيئة، ما لم يكن ثلماً في الدين أو وهناً في سلطان الإسلام^{١٤}.

١ . المصدر، ٤٧١٩.
 ٢ . المصدر، ٤٧٢٧.
 ٣ . المصدر، ٤٧٢٤.
 ٤ . المصدر، ٤٧٢٨.
 ٥ . المصدر، ٤٧٣٧.
 ٦ . المصدر، ٤٧٣٤.
 ٧ . المصدر، ٤٧٣٧.
 ٨ . المصدر، ٤٧٤٥.
 ٩ . المصدر، ٤٧٤٦.
 ١٠ . المصدر، ٤٧٥٣.
 ١١ . المصدر، ٤٧٦١.
 ١٢ . المصدر، ٤٧٦٦.
 ١٣ . المصدر، ٤٧٦٧.
 ١٤ . المصدر، ٤٧٨٨.

٦٧٠- جعل الله سبحانه العدل قواماً للأنام، وتنزيهاً من المظالم والآثام، وتسنيةً للإسلام.^١

٦٧١- جاوِر العلماء تستبصر.^٢

٦٧٢- جحود الإحسان يحدو على قبح الامتنان.^٣

٦٧٣- جعل الله سبحانه حقوق عباده مقدّمة على حقوقه، فمن قام بحقوق العباد كان ذلك مؤدياً إلى القيام بحقوق الله.^٤

[حرف الحاء - حُسن]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الحاء، وهي سبعة وثلاثون كلمة منها بلفظ حُسن، وهي ثلاث عشرة كلمة، وهو المورد الأوّل منه. من ذلك قوله صلوات الله عليه:

٦٧٤- حُسن الخُلُق للنفس، وحسن الخُلُق للبدن.^٥

٦٧٥- حُسن العشرة يستديم المودّة.^٦

٦٧٦- حُسن الصحبة يزيد في محبّة القلوب.^٧

٦٧٧- حُسن التدبير يُنمي قليل المال، وسوء التدبير يُفني كثيره.^٨

٦٧٨- حُسن العدل نظام البريّة.^٩

٦٧٩- حُسن السياسة يستديم الرياسة.^{١٠}

٦٨٠- حُسن التقدير مع الكفاف خيرٌ من السعي في الإسراف.^{١١}

٦٨١- حُسن العفاف والرضا بالكفاف من دعائم الإسلام.^{١٢}

٦٨٢- حُسن الخلق خير قرين، والعُجب داءٌ دفين.^{١٣}

٢. المصدر، ٤٨٠١.

٤. المصدر، ٤٧٨٠.

٦. المصدر، ٤٨١١.

٨. المصدر، ٤٨٣٣.

١٠. المصدر، ٤٨٢٠.

١٢. المصدر، ٤٨٣٨.

١. المصدر، ٤٧٨٩.

٣. المصدر، ٤٧٩٨؛ يحدو: يبعث ويسوق.

٥. المصدر، ٤٨٠٨.

٧. المصدر، ٤٨١٢.

٩. المصدر، ٤٨١٩.

١١. المصدر، ٤٨٣٠.

١٣. المصدر، ٤٨٤٠.

- ٦٨٣- حُسْن اليأس أجمل من ذلّ الطلب. ١
 ٦٨٤- حُسْن الصبر طليعة النصر، ٢، وملاك كلّ أمرٍ ٣، وعون على كلّ عسير. ٤
 ٦٨٥- حَسَن العمل خير ذخير، وأفضل عدّة. ٥
 ٦٨٦- حُسْن الأفعال مصداق [حسن] الأقوال. ٦

[حرف الحاء، باللفظ المطلق]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الحاء باللفظ المطلق أربعة وعشرون كلمة، وهو المورد الثاني منه. من ذلك قوله ﷺ:
- ٦٨٧- حَبّ النباهة رأس كلّ بليّة. ٧
 ٦٨٨- حَبّ الدُّنيا رأس الفتن، وأصل المحن. ٨
 ٦٨٩- حَبّ المال يُفسد المآل^٩، ويقوّي الآمال^{١٠}، ويوهن الدين، ويفسد اليقين. ١١
 ٦٩٠- حَبّ الإطراء والمدح من أوثق فرص الشيطان. ١٢
 ٦٩١- حفظ ما في الوعاء بشدّ الوكاء. ١٣
 ٦٩٢- حَبّ الدنيا يفسد العقل، ويصمّ القلب عن سماع الحكمة، ويوجب أليم العقاب. ١٤
 ٦٩٣- حلاوة الدُّنيا يوجب مرارة الآخرة وسوء العقبى. ١٥
 ٦٩٤- حلاوة الشهوة ينغصها عار الفضيحة. ١٦
 ٦٩٥- حَسَبُ الأدب أشرف من حَسَبِ النسب. ١٧

- | | |
|-------------------|-------------------------------------|
| ١. المصدر، ٤٨٥٤. | ٢. المصدر، ٤٨٥٩. |
| ٣. المصدر، ٤٨٦٠. | ٤. المصدر، ٤٨٦١. |
| ٥. المصدر، ٤٨٦٥. | ٦. المصدر، ٤٩٠٩. |
| ٧. المصدر، ٤٨٦٩. | ٨. المصدر، ٤٨٧٠. |
| ٩. المصدر، ٤٨٧٤. | ١٠. المصدر، ٤٨٧٥. |
| ١١. المصدر، ٤٨٧٦. | ١٢. المصدر، ٤٨٧٧. |
| ١٣. المصدر، ٤٩٢٢. | ١٤. المصدر، ٤٨٧٨؛ وفيه بهم بدل بضم. |
| ١٥. المصدر، ٤٨٨١. | ١٦. المصدر، ٤٨٨٥. |
| ١٧. المصدر، ٤٨٩٣. | |

- ٦٩٦- حاسبوا أنفسكم تأمنوا من الله الرَّهْب، وتُدركوا عنده الرَّعْب.^١
- ٦٩٧- حدّ اللسان يقطع الأَجال.^٢
- ٦٩٨- حفظ اللسان وبذل الإحسان من أفضل فضائل الإنسان.^٣
- ٦٩٩- حدّ العقل النظر في العواقب، والرضا بما يجري به القضاء^٤، والانفصال عن الفاني، والاتّصال بالباقي.^٥
- ٧٠٠- حزن القلوب يمحّص الذنوب.^٦
- ٧٠١- حرام على كلّ عقلٍ مغلولٍ بالشهوة أن يتتفع بالحكمة.^٧
- ٧٠٢- حقٌّ يضّرّ خيرٌ من باطلٍ يسرّ.^٨
- ٧٠٣- حقٌّ على العاقل أن يضيف إلى رأيه رأي العقلاء، ويضمّ إلى علمه علوم الحكماء.^٩
- ٧٠٤- حقٌّ على العاقل أن يديم الاسترشاد، ويترك الاستبداد.^{١٠}
- ٧٠٥- حكمة الدني ترفّعه، وجهل الشريف يضّعه.^{١١}
- ٧٠٦- حاسبوا أنفسكم قبل أن تُحاسبوا، وزنوها قبل أن توازنوا.^{١٢}
- ٧٠٧- حديث كلّ مجلسٍ يُطوى مع بساطه.^{١٣}
- ٧٠٨- حقٌّ على المَلِك أن يسوس نفسه قبل جنده.^{١٤}
- ٧٠٩- حاصل المنى الأسف، وثمرته التلف.^{١٥}
- ٧١٠- حلّوا أنفسكم بالعفاف، وتجنّبوا التّبذير والإسراف.^{١٦}

- | | |
|-------------------|---------------------------------|
| ١. المصدر، ٤٨٩٤. | ٢. المصدر، ٤٨٩٧. |
| ٣. المصدر، ٤٨٩٩. | ٤. المصدر، ٤٩٠١. |
| ٥. المصدر، ٤٩٠٥. | ٦. المصدر، ٤٩٤٠. |
| ٧. المصدر، ٤٩٠٢. | ٨. المصدر، ٤٩١٧. |
| ٩. المصدر، ٤٩٢٠. | ١٠. المصدر، ٤٩٢٣؛ وفيه: يستديم. |
| ١١. المصدر، ٤٩٢٧. | ١٢. المصدر، ٤٩٣٣. |
| ١٣. المصدر، ٤٩٣٧. | ١٤. المصدر، ٤٩٤٠. |
| ١٥. المصدر، ٤٩٤٥. | ١٦. المصدر، ٤٩٤٦. |

[حرف الخاء - خير]

- وممّا ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الخاء سنّة وثلاثون كلمة: منها بلفظ «خير» إحدى وعشرون كلمة، وهو المورد الأول. من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:
- ٧١١- خير المواهب العقل^١، وخير السياسات العدل^٢.
- ٧١٢- خير المكارم الإيثار^٣، وخير الاختيار صحبة الأخيار^٤.
- ٧١٣- خير البرّ ما وصل إلى (الأحرار)^٥ وخير الثناء ما جرى على ألسنة الأبرار^٦.
- ٧١٤- خير الدُّنيا حسرةٌ، وشرُّها ندامة^٧.
- ٧١٥- خير الدُّنيا زهيد، وشرُّها عتيدٌ^٨.
- ٧١٦- خير الأمور ما أذى إلى الخلاص^٩، وخير العمل ما صحَّبه الإخلاص^{١٠}.
- ٧١٧- خير البرّ ما وصل إلى المحتاج^{١١}، وخير الأخلاق أبعدها من اللجاج^{١٢}.
- ٧١٨- خير السخاء ما صادف موضع الحاجة^{١٣}.
- ٧١٩- خير من شاورت ذو النُّهى والعلم، وأولوا التجارب والحزم^{١٤}.
- ٧٢٠- خير الناس من إذا غضب حلّم، وإن ظلم غفر، وإن أسيء إليه أحسن^{١٥}.
- ٧٢١- خير الملوك من أمات الجور وأحیی العدل^{١٦}.
- ٧٢٢- خير إخوانك من كثر إغضابه لك في الحقّ^{١٧}.
- ٧٢٣- خير من صحبته من لا يُحوِّجك إلى حاكم بينه وبينك^{١٨}.

٢ . المصدر، ٤٩٤٨.

٤ . المصدر، ٤٩٥٤.

٦ . المصدر، ٤٩٥٦.

٨ . المصدر، ٥٠٠٦.

١٠ . المصدر، ٤٩٧١.

١٢ . المصدر، ٤٩٧٥.

١٤ . المصدر، ٤٩٩٠.

١٦ . المصدر، ٥٠٠٥.

١٨ . المصدر، ٥٠١٢.

١ . المصدر، ٤٩٤٧.

٣ . المصدر، ٤٩٥٣.

٥ . المصدر، ٤٩٥٥.

٧ . المصدر، ٤٩٦٣.

٩ . المصدر، ٤٩٧٠.

١١ . المصدر، ٤٩٧٤.

١٣ . المصدر، ٤٩٧٩.

١٥ . المصدر، ٥٠٠٠.

١٧ . المصدر، ٥٠٠٩.

- ٧٢٤- خير الإخوان أنصحهم، وشرهم أغشهم.^١
 ٧٢٥- خير الإخوان من لم يكن على الدنيا أخوته.^٢
 ٧٢٦- خير العباد من إذا أحسن استبشر، وإذا أساء استغفر.^٣
 ٧٢٧- خير إخوانك من سارع إلى الخير وجذبك إليه، وأمرك بالبرِّ وأعانك عليه.^٤
 ٧٢٨- خير العلم ما أصلحت به رشادك، وشره ما أفسدت به معادك.^٥
 ٧٢٩- خير ما ورثت الآباءُ الأبناءُ الأدب.^٦
 ٧٣٠- خير الأمور ما سهلت مبادئه، وحسنت خواتمه، وحُمدت عواقبه.^٧
 ٧٣١- خير الأمور النمط الأوسط؛ إليه يرجع الغالي، وبه يلحق التالي.^٨

[حرف الخاء باللفظ المطلق]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الخاء باللفظ المطلق ستة عشرة كلمة، وهو المورد الثاني منه. من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام :
- ٧٣٢- خذ بالعدل، وأعطِ بالفضل، تحز المنقبين.^٩
 ٧٣٣- خذ مما لا يبقى لك لما يبقى لك ولا يفارقك.^{١٠}
 ٧٣٤- خذ الحكمة أنى كانت؛ فإنها ضالة كل مؤمن.^{١١}
 ٧٣٥- خذ من نفسك لنفسك، وزود من يومك لغدك، واغتنم عفو الزمان، وانتهر فرصة الإمكان.^{١٢}
 ٧٣٦- خذ من قليل الدنيا ما يكفيك، ودع من كثيرها ما يطغيك.^{١٣}
 ٧٣٧- خذ من الدنيا ما أتاك، وتولَّ عما تولَّى عنك، وإن لم تفعل فأجمل في الطلب.^{١٤}

١. المصدر، ٥٠١٤.	٢. المصدر، ٥٠١٦.
٣. المصدر، ٥٠١٩.	٤. المصدر، ٥٠٢١.
٥. المصدر، ٥٠٢٣.	٦. المصدر، ٥٠٣٦؛ وفيه: ورث.
٧. المصدر، ٥٠٣٢.	٨. المصدر، ٥٠٥٩.
٩. المصدر، ٥٠٣٩.	١٠. المصدر، ٥٠٤١.
١١. المصدر، ٥٠٤٣.	١٢. المصدر، ٥٠٤٦.
١٣. المصدر، ٥٠٤٤.	١٤. المصدر، ٥٠٥٠.

- ٧٣٨- خَلْتَان لَا يَجْتَمَعَان فِي مَوْمن: سوء الخلق، والبخل.^١
- ٧٣٩- خَالَطُوا النَّاسَ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَأَجْسَادِكُمْ، وَزِيلُوهُمْ بِقُلُوبِكُمْ وَأَعْمَالِكُمْ.^٢
- ٧٤٠- خَفَضَ الصَّوْتِ وَغَضَّ البَصْرَ وَمَشَى القَصْدَ من أَمَارَةِ الإِيمَانِ وَحَسَنَ التَّدْبِيرِ.^٣
- ٧٤١- خَمْسَةٌ يَنْبَغِي أَنْ يُهَانُوا: الدَّخَالِ بَيْنَ اثْنَيْنِ وَلَمْ يُدَاخِلْهُ فِي أَمْرِهِمَا، وَالمُتَأَمَّرَ عَلَى صَاحِبِ البَيْتِ فِي بَيْتِهِ، وَالمُتَقَدِّمَ عَلَى مَائِدَةٍ لَمْ يُدْعَ إِلَيْهَا، وَالمَقْبَلِ بِحَدِيثٍ عَلَى غَيْرِ مُسْتَمِعٍ، وَالجَالِسِ فِي المَجَالِسِ الَّتِي لَا يَسْتَحَقُّهَا.^٤
- ٧٤٢- خَمْسٌ يُسْتَقْبَحُنَ مِنْ خَمْسٍ: كَثْرَةُ الفَجْرِ مِنَ العُلَمَاءِ، وَالحِرْصُ فِي الحِكْمَاءِ، وَالبَخْلُ فِي الأَغْنِيَاءِ، وَالقِحَّةُ فِي النِّسَاءِ، وَمِنَ المَشَائِخِ الزَّانَا.^٥
- ٧٤٣- خُلُوصَ الوُدِّ وَالمَوْفَاءَ بِالمُوعَدِ مِنْ حَسَنِ العَهْدِ.^٦
- ٧٤٤- خَابَ رَجَاؤُهُ وَمَطْلَبُهُ مِنْ كَانَتْ الدُّنْيَا أَمَلَهُ وَأَرْبَهُ.^٧
- ٧٤٥- خَذَ مِنْ صَالِحِ العَمَلِ، وَخَالَلَ خَيْرَ خَلِيلٍ؛ فَإِنَّ لِلْمَرْءِ مَا اكْتَسَبَ، وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مَعَ مَنْ أَحَبَّ.^٨
- ٧٤٦- خَدَمَةَ الجَسَدِ إعْطَاؤُهُ مَا يَسْتَدْعِيهِ مِنَ المَلَأَدِ وَالشَّهَوَاتِ وَالمَقْتَنِيَّاتِ، وَفِي ذَلِكَ هَلَاكُ النَفْسِ.^٩
- ٧٤٧- خَالَطُوا النَّاسَ بِمَا يَعْرِفُونَ، وَدَعَوْهُمْ مِمَّا يَنْكُرُونَ، وَلَا تَحْمِلُوهُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَلَيْنَا؛ فَإِنَّ أَمْرَنَا صَعِبٌ مُسْتَعَصِبٌ.^{١٠}

[حرف الدال]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الدال أربعة عشر كلمة في مورد واحد؛ منها قوله عليه الصلاة والسلام:

- | | |
|-------------------|--------------------|
| ١ . المصدر، ٥٠٦٩. | ٢ . المصدر، ٥٠٧١. |
| ٣ . المصدر، ٥٠٧٣. | ٤ . المصدر، ٥٠٧٩. |
| ٥ . المصدر، ٥٠٨٠. | ٦ . المصدر، ٥٠٨٤. |
| ٧ . المصدر، ٥٠٨٦. | ٨ . المصدر، ٥٠٩٦. |
| ٩ . المصدر، ٥٠٩٧. | ١٠ . المصدر، ٥٠٥١. |

- ٧٤٨- دليل غير الرجل عفته^١.
- ٧٤٩- دولة الكريم تُظهر مناقبه^٢، ودولة اللئيم تكشف مساويه ومعاييه^٣.
- ٧٥٠- دولة العاقل كالنسيب تَجَنُّ إلى الوصلة^٤، ودولة الجاهل كالغريب المتحرّك إلى الثقله^٥.
- ٧٥١- دول الأشرار محنُ الأختيار^٦، ودول الفجّار مذلة الأبرار^٧.
- ٧٥٢- دولة الأوغاد مبنية على الجور والفساد^٨.
- ٧٥٣- دلالة حسن الورع عزوف النفس عن مذلة الطمع^٩.
- ٧٥٤- دارِ عدوِّك وأخلص ودودك تحفظ الأخوة وتحرز المودة^{١٠}.
- ٧٥٥- دواء النفس الصوم عن الهوى والحمية عن لذات الدنيا^{١١}.
- ٧٥٦- دع الكلام فيما لا يعينك وفي غير موضعه، فربّ كلمة سلبت نعمة، ولفظة أتت على منهجة^{١٢}.
- ٧٥٧- دع الجدة، وتفكر في الحجة، وتحفظ عن الخطأ، تأمن الزلل^{١٣}.
- ٧٥٨- دع الحسد والكذب والحقد؛ فإنهن ثلاثة تشين الدين وتهلك الرجل^{١٤}.
- ٧٥٩- دع الانتقام؛ فإنّه من أسوء أفعال المقتدر، ولقد أخذ بجوامع الفضل من رفع نفسه عن سوء المجازاة^{١٥}.
- ٧٦٠- دوام العبادة برهان الظفر والسعادة^{١٦}.
- ٧٦١- داواوا الجور بالعدل، وداواوا الفقر بالصدقة والبذل^{١٧}.

١. المصدر، ٥١٠٤.	٢. المصدر، ٥١٠٦.
٣. المصدر، ٥١٠٧.	٤. المصدر، ٥١٠٩.
٥. المصدر، ٥١٠٨.	٦. المصدر، ٥١١٤.
٧. المصدر، ٥١١٥.	٨. المصدر، ٥١١٨.
٩. المصدر، ٥١٢١.	١٠. المصدر، ٥١٣٠؛ فيه لؤدودك.
١١. المصدر، ٥١٥٣.	١٢. المصدر، ٥١٣١.
١٣. المصدر، ٥١٣٦.	١٤. المصدر، ٥١٣٧.
١٥. المصدر، ٥١٣٩.	١٦. المصدر، ٥١٤٧.
١٧. المصدر، ٥١٥٦.	

[حرف الذال]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الذال أربعة عشر كلمة في موردٍ واحدٍ؛ من ذلك قوله ﷺ:

٧٦٢- ذِكر الله شِمة المتقين والفائزين.^١

٧٦٣- ذِكر الله جِلاء الصدور وطمأنينة القلوب.^٢

٧٦٤- ذِكر الله مسرّة كلِّ (متّق، ولذّة كلِّ) موقنٍ.^٣

٧٦٥- ذلُّ الرجال في خِيبة الآمال.^٤

٧٦٦- ذلُّ الدُّنيا عزّ الآخرة.^٥

٧٦٧- ذهاب النظر خيّرٌ من النظر إلى ما يوجب الفتنة.^٦

٧٦٨- ذر الإسراف (مقتصدًا، واذكر في اليوم غدًا).^٧

٧٦٩- ذر السرف)؛ فإنَّ المسرف لا يُحمد جوده، ولا يرحم فقره.^٨

٧٧٠- ذروات الغايات لا ينالها إلا ذوا التهذيب والمجاهدات.^٩

٧٧١- دُد عن شرائع الدين، وخطُ ثغور المسلمين، وأحرز دينك وأمانتك بإنصافك من

نفسك والعمل بالعدل في رعيتك.^{١٠}

٧٧٢- ذلُّوا أنفسكم بترك العادات، وقودوها إلى أفضل الطاعات، وحملوها أعباء المغارم

، وحلّوها بفعل المكارم، وصونها عن دنس المآثم.^{١١}

٧٧٣- ذو الشرف لا يبطره منزلة نالها وإن عظمت، كالجبل الذي لا تزعزعه الرياح؛ والذني

يبطره أدنى منزلة، كالكلأ الذي يُحرّكه مرّ النسيم.^{١٢}

٧٧٤- ذو العيوب يحبّون إشاعة عيوب الناس وإن لم تكن فيهم؛ ليتسع لهم

١ . المصدر، ٥١٦٣ و ٥١٦٤ .

٢ . المصدر، ٥١٧٤؛ والإضافة من «ب» والمصدر .

٣ . المصدر، ٥١٨١ .

٤ . المصدر، ٥١٨٦ .

٥ . المصدر، ٥١٨٨ .

٦ . المصدر، ٥١٩٣ .

٧ . المصدر، ٥١٩٠ .

٨ . المصدر، ٥١٩٩؛ فيه «فعل» بدل «أفضل» .

٩ . المصدر، ٥١٩٧ .

١٠ . المصدر، ٥١٩٧ .

١١ . المصدر، ٥١٩٧ .

العذر في معانيهم^١.

٧٧٥- ذل الرجال في (المطامع، وفناء الأجال في) غرور الآمال^٢.

[حرف الراء]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الراء خمسة وثلاثون كلمة في موارد استعمالها؛ منها بقوله: «رحم الله» أربع كلمات، وهو المورد الأول. من ذلك قوله ﷺ:
- ٧٧٦- رحم الله عبداً راقب ذنبه وخاف ربه^٣.
- ٧٧٧- رحم الله رجلاً رأى حقاً فأعان عليه، ورأى جوراً فردّه بالحقّ على صاحبه^٤.
- ٧٧٨- رحم الله امرأة ألجم نفسه عن معاصي الله بلجامها، وقادها إلى طاعة الله بزمامها^٥.
- ٧٧٩- رحم الله امرأة جعل الصبر مطية حياته، والتقوى عُدّة وفاته^٦.

[رأسن]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الراء بلفظ «رأس» ستة كلمات، وهو المورد الثاني منه. من ذلك قوله ﷺ:
- ٧٨٠- رأس الحكمة لزوم الحقّ وطاعة المحقّ^٧.
- ٧٨١- رأس الإحسان إلى المؤمن^٨.
- ٧٨٢- رأس الآفات الوله باللذات^٩.
- ٧٨٣- رأس العلم التمييز بين الأخلاق، وإظهار محمودها، وقمع مذمومها^{١٠}.
- ٧٨٤- رأس السخاء تعجيل العطاء^{١١}.
- ٧٨٥- رأس الرذائل اصطناع الأراذل^{١٢}.

١ . المصدر، ٥١٩٨؛ مع اختلاف .
 ٢ . المصدر، ٥٢٠٢ وما بين الهلالين من «ب» والمصدر .
 ٣ . المصدر، ٥٢٠٤ .
 ٤ . المصدر، ٥٢١٥ .
 ٥ . المصدر، ٥٢١٨ .
 ٦ . المصدر، ٥٢٠٨ .
 ٧ . المصدر، ٥٢٢٣؛ وفيه لم ترد: وطاعة المحقّ .
 ٨ . المصدر، ٥٢٢٩ .
 ٩ . المصدر، ٥٢٤٤ .
 ١٠ . المصدر، ٥٢٦٧ .
 ١١ . المصدر، ٥٢٥٠ .
 ١٢ . المصدر، ٥٢٥٥ .

[رُبٌّ]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الراء بلفظ «رَبٌّ» أربعة عشر كلمة، وهو المورد الثالث منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

- ٧٨٦- رُبٌّ عادِلٍ جائِرٌ. ^١ رُبٌّ رابِحٍ خاسِرٍ. ^٢
 ٧٨٧- رُبٌّ طرِبٍ يعود كالْحَرْبِ. ^٣
 ٧٨٨- رُبٌّ معرفةٌ أدَّتْ إلى تَضَلِيلٍ. ^٤ رُبٌّ مواصلةٌ أدَّتْ إلى تَنْقِيلٍ. ^٥
 ٧٨٩- رُبٌّ عِلْمٍ أدَّى إلى مَضَلَّتِكَ. ^٦
 ٧٩٠- رُبٌّ مَمْلُوكٌ لا يُسْتَطَاعُ فِرَاقُهُ. ^٧ رُبٌّ فَائِتٌ لا يَدْرِكُ إِحْقَاقَهُ. ^٨
 ٧٩١- رُبٌّ نَاصِحٌ مِنَ الدُّنْيَا عِنْدَكَ مَتَّهِمٌ. ^٩
 ٧٩٢- رُبٌّ أَمْرٍ غَيْرِ مُؤْتَمِرٍ ^{١٠}، وَرُبٌّ زَاجِرٍ غَيْرِ مَزْدَجِرٍ. ^{١١}
 ٧٩٣- رُبٌّ خَيْرٌ وَافَاكَ مِنْ حَيْثُ لا تَرْتَقِبُهُ. ^{١٢}
 ٧٩٤- رُبٌّ شَرٌّ فَاجَاكَ مِنْ حَيْثُ لا تَحْسِبُهُ. ^{١٣}
 ٧٩٥- رَيْبًا أَدْرَكَ العَاجِزَ حَاجَتَهُ. ^{١٤} رَيْبًا أَخْرَسَ البَلِيغَ عَنِ حِجَّتِهِ. ^{١٥}
 ٧٩٦- رَيْبًا أَخْطَأَ البَصِيرَ رَشْدَهُ ^{١٦}، وَرَيْبًا أَصَابَ الأَعْمَى قِصْدَهُ. ^{١٧}
 ٧٩٧- رِبٌّ دَوَاءٌ جَلِبَ دَاءٌ ^{١٨}، وَرِبٌّ دَاءٌ انْقَلَبَ دَوَاءً. ^{١٩}

١. المصدر، ٥٢٧٤.	٢. المصدر، ٥٢٧٥.
٣. المصدر، ٥٢٨١؛ فيه: بالْحَرْبِ.	٤. المصدر، ٥٢٤٩.
٥. المصدر، ٥٢٥٠؛ فيه: إلى تَنْقِيلٍ.	٦. المصدر، ٥٢٥٢.
٧. المصدر، ٥٢٥٣.	٨. المصدر، ٥٢٥٤.
٩. المصدر، ٥٢٥٥.	١٠. المصدر، ٥٢٥٩.
١١. المصدر، ٥٢٦٠.	١٢. المصدر، ٥٢٦٣.
١٣. المصدر، ٥٢٦٤؛ فيه: لا تَحْسِبُهُ.	١٤. المصدر، ٥٢٧٥.
١٥. المصدر، ٥٢٧٦.	١٦. المصدر، ٥٢٦٨.
١٧. المصدر، ٥٢٦٧.	١٨. المصدر، ٥٣٠٥.
١٩. المصدر، ٥٣٠٦.	

[حرف الراء باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الراء باللفظ المطلق أربعة عشر

كلمة، وهو المورد الرابع منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

٧٩٨- رغبتك في زاهدٍ عنك ذلٌّ^١، ورغبتك في المستحيل جهل^٢.

٧٩٩- راکبُ الظلم يدركه البوار^٣.

٨٠٠- راکب اللجاج متعرّضٌ للبلاء^٤.

٨٠١- راکب الظلم يكبُّ به مركبه^٥.

٨٠٢- ردع النفس عن الهوى الجهاد الأكبر^٦.

٨٠٣- رزق كلِّ امرئٍ مقدّرٌ كتقدير أجله^٧.

٨٠٤- رضي بالذلِّ من كشف ضرّه لغيره^٨.

٨٠٥- رحمة الضعفاء تستنزل الرحمة^٩.

٨٠٦- رأي الشيخ أحبّ إليّ من جلد الغلام^{١٠}.

٨٠٧- ركوب الأطماع يقطع رقاب الرجال^{١١}.

٨٠٨- رأي الرجل على قدر تجربته^{١٢}.

٨٠٩- رضا العبد عن نفسه مقرون بسخط ربّه^{١٣}.

٨١٠- روية المتأنّي أفضل من بديهة المتعجّل^{١٤}.

٨١١- رَوْ قِبل الفعل كيلا تعاب بما تفعل^{١٥}.

٢. المصدر، ٥٣٨٤.

٤. المصدر، ٥٣٨٩.

٦. المصدر، ٥٣٩٣.

٨. المصدر، ٥٤١٤.

١٠. المصدر، ٥٤١٧.

١٢. المصدر، ٥٤٢٦.

١٤. المصدر، ٥٤٤٣.

١. المصدر، ٥٣٨٣.

٣. المصدر، ٥٣٨٦.

٥. المصدر، ٥٣٩١.

٧. المصدر، ٥٤٢٣.

٩. المصدر، ٥٤١٥.

١١. المصدر، ٥٤١٩.

١٣. المصدر، ٥٤٤٠.

١٥. المصدر، ٥٤٤٢.

[حرف الزاء]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الزاء أربعة عشر كلمة في مورد واحد . منها قوله ﷺ :

- ٨١٢- زكاة القدرة الإنصاف. ١ زكاة الجمال العفاف. ٢
 ٨١٣- زلة اللسان أنكى من إصابة السنان. ٣
 ٨١٤- زكاة النعم اصطناع المعروف. ٤
 ٨١٥- زيادة الفعل على القول أحسن فضيلة، ونقص الفعل عن القول أقيح رذيلة. ٥
 ٨١٦- زِدْ من طول أملك في قصر أجلك، ولا يغرّنك صحّة جسمك وسلامة أمسك؛ فإنّ مدّة العمر قليلة، وسلامة الجسم مستحيلة. ٦
 ٨١٧- زلة العالم تفسد العوالم. ٧
 ٨١٨- زلة الرأي تأتي على الملّك وتؤذّن بالهلك. ٨
 ٨١٩- زلة العاقل شديدة النكاية، ٩ وزلة العالم كثيرة الجناية. ١٠
 ٨٢٠- زوال الدؤل باصطناع السّفّل. ١١
 ٨٢١- زهد المرء فيما يفنى على قدر يقينه بما يبقى. ١٢
 ٨٢٢- زابلوا أعداء الله، وواصلوا أولياء الله. ١٣
 ٨٢٣- زمان العادل خير الأزمنة، ١٤ وزمان الجائر شرّ الأزمنة. ١٥
 ٨٢٤- زين الإيمان طهارة السرائر وحسنُ العمل في الظواهر. ١٦

- | | |
|--------------------|---|
| ١ . المصدر، ٥٤٤٨. | ٢ . المصدر، ٥٤٤٩. |
| ٣ . المصدر، ٥٤٥١. | ٤ . المصدر، ٥٤٥٧. |
| ٥ . المصدر، ٥٤٥٩. | ٦ . المصدر، ٥٤٦٠. |
| ٧ . المصدر، ٥٤٧٢. | ٨ . المصدر، ٥٤٧٦. |
| ٩ . المصدر، ٥٤٨٢. | ١٠ . المصدر، ٥٤٨٣؛ فيه كبيرة بدل كثيرة. |
| ١١ . المصدر، ٥٤٨٦. | ١٢ . المصدر، ٥٤٨٨. |
| ١٣ . المصدر، ٥٤٩٣. | ١٤ . المصدر، ٥٤٩٥. |
| ١٥ . المصدر، ٥٤٩٦. | ١٦ . المصدر، ٥٥٠٤. |

[حرف السين - سبب]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف السين إحدى وثلاثون كلمة في موارد استعمالها، منها بلفظ سبب سبعة كلمات، وهو المورد الأول منه. من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:

- ١٢٥- سبب المحبة السخاء^١، وسبب الائتلاف الوفاء^٢.
 ١٢٦- سبب تزكية الأخلاق حسن الأدب^٣.
 ١٢٧- سبب الهياج اللجاج^٤.
 ١٢٨- سبب زوال اليسار منع المحتاج^٥.
 ١٢٩- سبب الوقار الحلم^٦، وسبب الخشية العلم^٧.
 ١٣٠- سبب الإخلاص اليقين^٨، وسبب الورع قوة الدين^٩.
 ١٣١- سبب التدمير سوء التدبير^{١٠}.

[حرف السين باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف السين باللفظ المطلق أربع وعشرون كلمة، وهو المورد الثاني منه. من ذلك قوله ﷺ:

- ١٣٢- سنة الكرام ترادف الإنعام^{١١}، وسنة اللئام قبح الكلام^{١٢}.
 ١٣٣- سنة الكرام الوفاء بالعهود^{١٣}، وسنة الجهال الجحود^{١٤}.
 ١٣٤- سلاح المؤمن الدعاء^{١٥}، وسلاح الموقن الصبر على البلاء والشكر في الرخاء^{١٦}.

١. المصدر، ٥٥١٠.	٢. المصدر، ٥٥١١.
٣. المصدر، ٥٥٢٠.	٤. المصدر، ٥٥٢٥.
٥. المصدر، ٥٥٢٦.	٦. المصدر، ٥٥٣٤.
٧. المصدر، ٥٥٣٥.	٨. المصدر، ٥٥٣٨.
٩. المصدر، ٥٥٣٩.	١٠. المصدر، ٥٥٤٩.
١١. المصدر، ٥٥٥٠.	١٢. المصدر، ٥٥٥١.
١٣. المصدر، ٥٥٥٦.	١٤. المصدر، ٥٥٥٧؛ وفيه اللئام بدل الجهال.
١٥. المصدر، ٥٥٥٩.	١٦. المصدر، ٥٥٦٠.

- ٨٣٥- سَرَّكَ أَسِيرَكَ، فَإِنْ أَفْشَيْتَهُ صَرْتَ أَسِيرَهُ.^١
- ٨٣٦- سَنَّةُ الْأَخْيَارِ لَيْنُ الْكَلَامِ وَإِفْشَاءُ السَّلَامِ.^٢
- ٨٣٧- سَوْءُ الظَّنِّ بِالْمَحْسِنِ شَرُّ الْإِثْمِ وَأَقْبَحُ الظُّلْمِ.^٣
- ٨٣٨- سُرُورُ الدُّنْيَا غُرُورٌ، وَمَتَاعُهَا ثُبُورٌ.^٤
- ٨٣٩- سَاعَةٌ ذُلٌّ لَا تَفِي بِعِزَّةِ الدَّهْرِ.^٥
- ٨٤٠- سَاعِدُ أَخَاكَ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَزُلٌّ مَعَهُ حَيْثُ مَا زَالَ.^٦
- ٨٤١- سَوْءُ الْخَلْقِ يُوْحِشُ الْقَرِيبَ وَيَنْفِرُ الْبَعِيدَ.^٧
- ٨٤٢- سَارِعُوا إِلَى الطَّاعَاتِ، وَسَابِقُوا إِلَى فِعْلِ الصَّالِحَاتِ، فَإِنْ قَصُرَتْمْ فَيَاكُمْ أَنْ تَقْصُرُوا عَنْ
أَدَاءِ الْفَرَائِضِ.^٨
- ٨٤٣- سَلْ مَا لَا يَبْدُ لَكَ مِنْ عِلْمِهِ وَلَا تُعْذِرْ فِي جَهْلِهِ.^٩
- ٨٤٤- سَنَّةٌ يُخْتَبَرُ بِهَا عَقُولُ النَّاسِ: الْحِلْمُ عِنْدَ الْغَضَبِ، وَالصَّبْرُ عِنْدَ الرَّهْبِ، وَالْقَصْدُ عِنْدَ
الرَّغْبِ، وَتَقْوَى اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَحَسَنُ الْمَدَارَةِ، وَقَلَّةُ الْمِمَارَةِ.^{١٠}
- ٨٤٥- سَيِّئَةٌ تَسْوُوكُ خَيْرٌ مِنْ حَسَنَةٍ تَعْجَبُكَ.^{١١}
- ٨٤٦- سَوْءُ الْخَلْقِ نَكْدُ الْعَيْشِ وَعَذَابُ النَّفْسِ.^{١٢}
- ٨٤٧- سَمِعَ الْأَذَانَ لَا يَنْفَعُ مَعَ غَفْلَةِ الْقَلْبِ.^{١٣}
- ٨٤٨- سَبِيحٌ أَكْوَلُ حَطُومٍ خَيْرٌ مِنْ وَالٍ ظُلُومٍ غَشُومٍ.^{١٤}
- ٨٤٩- سَوْءُ الْجَوَارِ وَالْإِسَاءَةُ إِلَى الْأَبْرَارِ مِنْ أَعْظَمِ اللَّؤْمِ.^{١٥}
- ٨٥٠- سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي؛ فَإِنِّي (بَطْرِيقُ السَّمَاءِ أَخْبَرُ مِنْكُمْ بِطَرِيقِ الْأَرْضِ).

١ . المصدر، ٥٥٣٠.

٢ . المصدر، ٥٥٦٥.

٣ . المصدر، ٥٥٧٣.

٤ . المصدر، ٥٥٧٦.

٥ . المصدر، ٥٥٨٠؛ فيه: بعز. ٥٥٨٢.

٦ . المصدر، ٥٥٨٢.

٧ . المصدر، ٥٥٩٣.

٨ . المصدر، ٥٦٣٦.

٩ . المصدر، ٥٥٩٥؛ وفيه: عمًا لا يبد. ٥٦٠٨.

١٠ . المصدر، ٥٦١٥.

١١ . المصدر، ٥٦١٥.

١٢ . المصدر، ٥٦٣٩.

١٣ . المصدر، ٥٦١٨.

١٤ . المصدر، ٥٦٢٦.

١٥ . المصدر، ٥٦٢٧.

سلوني قبل أن تفقدوني) فوالله ما في القرآن آيةً إلا وأنا أعلم فيمن نزلت، وأين

نزلت: في سهل أو جبل؛ وإن ربي وهب لي قلباً عقولاً ولساناً ناطقاً^١.

٨٥١- سلوا القلوب عن المودات؛ فإنها شواهد لا تقبل الرشا^٢.

٨٥٢- سَهَرُ العيون بذكر الله فرصة السعداء ونزهة الأولياء^٣.

٨٥٣- سكون النفس إلى الدنيا من أعظم الغرور^٤.

٨٥٤- سكر الغفلة والغرور أبعد إفاقةً من سكر الخمر^٥.

[حرف الشين - شُكْر]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الشين أربعون كلمة في موارد

استعمالاتها؛ منها بلفظ «شكر» أربع كلمات، وهو المورد الأول منه. من ذلك قوله ﷺ:

٨٥٥- شكر من فوقك بصدق الولاء^٦، وشكر نظيرك بحسن الإخاء^٧، وشكر من دونك بسبب

العطاء^٨.

٨٥٦- شكر نعمة سالفة تقضي بتجدد نعم مستأنفة^٩.

٨٥٧- شكر العالم على علمه عمله به وبذله لمستحقه^{١٠}.

٨٥٨- شكرك للساخط عليك يوجب لك منه صلاحاً^{١١}.

[شُرْ]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الشين بلفظ شرّ أربع وعشرون

كلمة، وهو المورد الثاني منه. منها قوله ﷺ:

٨٥٩- شرّ الأفعال ما جلب الآثام^{١٢}، وشرّ الأموال ما أكسب المذام^{١٣}.

١. المصدر، ٥٦٤١.

٢. المصدر، ٥٦٥٠.

٣. المصدر، ٥٦٥٤.

٤. المصدر، ٥٦٥٦.

٥. المصدر، ٥٦٦٧.

٦. المصدر، ٥٦٧٢.

١. المصدر، ٥٦٣٧.

٢. المصدر، ٥٦٤٢.

٣. المصدر، ٥٦٥١.

٤. المصدر، ٥٦٥٥.

٥. المصدر، ٥٦٦٣.

٦. المصدر، ٥٦٦٩.

٧. المصدر، ٥٦٧٣.

- ٨٦٠- وشَرَّ الآراء ما خالف الشريعة. ^١ شَرَّ الأفعال ما هدم الصنعة. ^٢
- ٨٦١- شَرَّ الناس من يظلم الناس. ^٣
- ٨٦٢- شَرَّ الناس من لا يقبل العذر، ولا يقبل الذنب. ^٤
- ٨٦٣- شَرَّ الثناء ما جرى على ألسنة الأشرار. ^٥
- ٨٦٤- شَرَّ الأشرار من لا يستحيي من الناس، ولا يخاف الله سبحانه. ^٦
- ٨٦٥- شَرَّ الناس من سعى بالإخوان، ونسي الإحسان. ^٧
- ٨٦٦- شَرَّ الناس من لا يُرجى خيره، ولا يؤمن شره. ^٨
- ٨٦٧- شَرَّ الناس من كان متتبعاً لعيوب الناس، وعمي عن معائبه. ^٩
- ٨٦٨- شَرَّ المحسنين الممتنَّ بإحسانه. ^{١٠}
- ٨٦٩- شَرَّ الناس من لا يثق بأحدٍ لسوء ظنه، ولا يثق به أحدٌ لسوء فعله. ^{١١}
- ٨٧٠- شَرَّ الناس من يتقيه الناس مخافة شره. ^{١٢}
- ٨٧١- شَرَّ البلاد بلدٌ لا أمن فيه ولا خصب. ^{١٣}
- ٨٧٢- شَرَّ الوزراء من كان للأشرار وزيراً ^{١٤}، وشَرَّ الأمراء من كان الهوى عليه أميراً. ^{١٥}
- ٨٧٣- شَرَّ الإخوان المواصِل عند الرخاء، والمفاصِل عند البلاء. ^{١٦}
- ٨٧٤- شَرَّ القضاة من جارت أفضيته ^{١٧}، وشَرَّ الأمراء من ظلَّم رعيته. ^{١٨}
- ٨٧٥- شَرَّ الروايات ما كان أكثرها إفكاً. ^{١٩}
- ٨٧٦- شَرَّ إخوانك من داهنك في نفسك، وساترك عيبك. ^{٢٠}

٢. المصدر، ٥٦٧٥.

٤. المصدر، ٥٦٨٥.

٦. المصدر، ٥٧١١.

٨. المصدر، ٥٧٣٢.

١٠. المصدر، ٥٧٤٥.

١٢. المصدر، ٥٧٤٩.

١٤. المصدر، ٥٦٩٢.

١٦. المصدر، ٥٧١٤.

١٨. المصدر، ٥٧١٧.

٢٠. المصدر، ٥٧٢٥.

١. المصدر، ٥٦٧٤.

٣. المصدر، ٥٦٧٦.

٥. المصدر، ٥٦٩٨.

٧. المصدر، ٥٧١٣.

٩. المصدر، ٥٧٣٩.

١١. المصدر، ٥٧٤٨.

١٣. المصدر، ٥٦٨٤.

١٥. المصدر، ٥٦٩٣.

١٧. المصدر، ٥٧١٦.

١٩. المصدر، ٥٧١٩.

- ٨٧٧- شرّ الأعداء أبعدهم غوراً، وأخفاهم مكيدة.^١
 ٨٧٨- شرّ الأشرار من يتبعجج بالشر.^٢
 ٨٧٩- شرّ ما صبيح العمر فيه اللعب.^٣
 ٨٨٠- شرّ الناس من لا يعفو عن الزلّة، ولا يستر العورة.^٤

[حرف الشين باللفظ المطلق]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الشين باللفظ المطلق سبعة عشر كلمة وهو المورد الثالث من ذلك؛ منها قوله ﷺ:
- ٨٨١- شاور قبل أن تعزم، وفكر قبل أن تندم.^٥
 ٨٨٢- شرف المؤمن إيمانه، وعزه بطاعته.^٦
 ٨٨٣- شاور في أمورك اللذين يخشون الله ترشد.^٧
 ٨٨٤- شافع المجرم خضوعه بالمعذرة.^٨
 ٨٨٥- شجاعة الرجل على قدر همته، وغيرته على قدر حميته.^٩
 ٨٨٦- شافع المذنب إقراره، وتوبته اعتذاره.^{١٠}
 ٨٨٧- شتان بين عملٍ تذهب لذّته وتبقى تبعته، وبين لذة يذهب مؤونته وتبقى مثوته.^{١١}
 ٨٨٨- شيطان لا يعرف فضلهما إلا من فقدهما: الشباب والعافية.^{١٢}
 ٨٨٩- شيطان لا يبلغ غايتهما: العلم، والعقل.^{١٣}
 ٨٩٠- شيطان لا يعرف قدرهما إلا من سلبهما: الغناء، والقدرة.^{١٤}

١. المصدر، ٥٧٨١.

٢. المصدر، ٥٧٢٧.

٣. المصدر، ٥٧٣٥.

٤. المصدر، ٥٧٢٩.

٥. المصدر، ٥٧٥٩.

٥. المصدر، ٥٧٥٤؛ وفيه تقدم بدل تندم.

٦. المصدر، ٥٧٦٠.

٦. المصدر، ٥٧٥٦.

٧. المصدر، ٥٧٦١.

٧. المصدر، ٥٧٦٣.

٨. المصدر، ٥٧٦٥.

٨. المصدر، ٥٧٦٢.

٩. المصدر، ٥٧٦٥.

٩. المصدر، ٥٧٦٨.

١٠. المصدر، ٥٧٦٥.

١٠. المصدر، ٥٧٦٨.

- ٨٩١- شيطان لا تُسلم عاقبتكما: الظلم، والشر.^١
 ٨٩٢- شيطان لا يوزن ثوابهما: العفو، والعدل.^٢
 ٨٩٣- شيطان لا يوازئهما عمل: حسن الورع، والإحسان إلى المؤمنين.^٣
 ٨٩٤- شرط المصاحبة قلّة المخالفة.^٤
 ٨٩٥- شيم ذوي الأبواب والنهي: الإقبال على دار البقاء، والإعراض عن دار الفناء، والتولّه بجنة المأوى.^٥
 ٨٩٦- شرط الألفة إطراح الكلفة.^٦
 ٨٩٧- شين السخاء السرف.^٧

[حرف الصاد - صلاح]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الصاد خمسة وثلاثون كلمة منها بلفظ «صلاح» وهي ستة كلمات، وهو المورد الأول منه. منها قوله ﷺ:
- ٨٩٨- صلاح الرأي بحسن المستشار.^٨
 ٨٩٩- صلاح الإيمان الورع، وفساده الطمع.^٩
 ٩٠٠- صلاح الرعية العدل.^{١٠}
 ٩٠١- صلاح السرائر برهان صحة الضمائر.^{١١}
 ٩٠٢- صلاح الإنسان في حبس اللسان وبذل الإحسان.^{١٢}
 ٩٠٣- صلاح الدين بحسن اليقين.^{١٣}

- | | |
|-------------------|--------------------------------------|
| ١. المصدر، ٥٧٦٧. | ٢. المصدر، ٥٧٦٩. |
| ٣. المصدر، ٥٧٧١. | ٤. المصدر، ٥٧٨٣. |
| ٥. المصدر، ٥٧٩١. | ٦. المصدر، ٥٧٨٢؛ فيه شرّ بدل شرط. |
| ٧. المصدر، ٥٧٨٥. | ٨. المصدر، ٥٧٩٥؛ فيه: بنصح المستشار. |
| ٩. المصدر، ٥٧٩٨. | ١٠. المصدر، ٥٨٠٤. |
| ١١. المصدر، ٥٨٠٧. | ١٢. المصدر، ٥٨٠٩. |
| ١٣. المصدر، ٥٨١٠. | |

[حرف الصاد باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه - في حرف الصاد باللفظ المطلق،

وهي تسع وعشرون كلمة، وهو المورد الثاني منه. من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:

صحة الدنيا أسقامٌ، ولذاتها آلامٌ.^١

٩٠٤- صحة الضمان من أفضل الذخائر.^٢

٩٠٥- صحة الوذ من كرم العهد.^٣

٩٠٦- صواب الجاهل كالزلة من العاقل.^٤

٩٠٧- صحبة الأخيار تكسب الخير، كالريح إذا مرّت على الطيب حملت طيباً.^٥

٩٠٨- صاحب السلطان كراكب الأسد؛ يُغبط بموقعه، وهو أعرف بموضعه.^٦

٩٠٩- صبرك على المصيبة يخفف الرزية، ويجزل المثوبة.^٧

٩١٠- صيانة المرأة أنعم بحالها، وأدوم لجمالها.^٨

٩١١- صديق الجاهل متعوبٌ منكوبٌ.^٩

٩١٢- صحبة الأشرار تكسب الشرّ، كالريح إذا مرّت بالتن حملته تنناً.^{١٠}

٩١٣- صحبة الأحمق عذاب الروح.^{١١}

٩١٤- صحبة الصديق اللبيب حياة الروح.^{١٢}

٩١٥- صيرّ الدين حصن دولتك، والشكر حرز نعمتك، فكلّ دولة يحوطها الدين لا تُغلب،

وكلّ نعمة يحرزها الشكر لا تُسلب.^{١٣}

٩١٦- صلّ عجلتك بتأنيك، وسطوتك برفقك، وشرك بخيرك، وانصر العقل على الهوى

١. المصدر، ٥٨١١.

٢. المصدر، ٥٨٢١.

٣. المصدر، ٥٨٢٧.

٤. المصدر، ٥٨٢٠.

٥. المصدر، ٥٨٣٩.

٦. المصدر، ٥٨٤٢؛ وفيه الولي بدل الصديق.

٧. المصدر، ٥٨١١.

٨. المصدر، ٥٨١٥.

٩. المصدر، ٥٨٢٦.

١٠. المصدر، ٥٨٢٨.

١١. المصدر، ٥٨٢٩.

١٢. المصدر، ٥٨٤١.

١٣. المصدر، ٥٨٣١.

تملك النهي^١.

- ٩١٧- صنيع المال يزول بزواله^٢.
- ٩١٨- صديق كل امرء عقله، وعدوه جهله^٣.
- ٩١٩- صديقك من نهاك، وعدوك من أغراك^٤.
- ٩٢٠- صن دينك بدينك تربحهما، ولا تصن دينك بدينك فتخسرهما^٥.
- ٩٢١- صمت يكسوك الكرامة خير من قول يكسبك الندامة^٦.
- ٩٢٢- صحبة الأشرار توجب سوء الظن بالأخيار^٧.
- ٩٢٣- صمتك حتى تستنطق أجمل من نطقك حتى تسكت^٨.
- ٩٢٤- صدقة السر تكفر الخطيئة^٩.
- ٩٢٥- صيام القلب عن الفكر في الآثام أفضل من صيام البطن عن الطعام^{١٠}.
- ٩٢٦- صدر العاقل صندوق سره^{١١}.
- ٩٢٧- صبرك على تجرع الغصص يُظفرك بالقرص^{١٢}.
- ٩٢٨- صوم النفس إمساك الحواس الخمس عن المآثم، وخلو القلب عن جميع أسباب الشر^{١٣}.
- ٩٢٩- صوم القلب خير من صيام اللسان، وصوم اللسان خير من صيام البطن^{١٤}.
- ٩٣٠- صابروا أنفسكم على فعل الطاعات، وصونوها عن دنس السيئات، تجدوا حلاوة الإيمان^{١٥}.
- ٩٣١- وسئل - صلوات الله عليه - عن العالم العلوي فقال ﷺ: صور عارية عن المواد، عالية

١. المصدر، ٥٨٤٩.

٢. المصدر، ٥٨٥٣.

٣. المصدر، ٥٨٥٤.

٤. المصدر، ٥٨٥٧.

٥. المصدر، ٥٨٦١.

٦. المصدر، ٥٨٦٦.

٧. المصدر، ٥٨٦٨.

٨. المصدر، ٥٨٧١.

٩. المصدر، ٥٨٤٨.

١٠. المصدر، ٥٨٧٣.

١١. المصدر، ٥٨٧٥.

١٢. المصدر، ٥٨٨٦.

١٣. المصدر، ٥٨٨٩.

١٤. المصدر، ٥٨٩٠.

١٥. المصدر، ٥٨٩١.

عن قوّة الاستعداد، تجلّى لها ربّها^٢ فأشرق، وطالعتها فتلاّت، وألقى في هويّتها مثاله فأظهر عنها أفعاله، وخلق الإنسان ذا نفسٍ ناطقةٍ؛ إن زكّاهما بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر عللها، فإذا اعتدل مزاجها وفارقت الأضداد فقد شارك بها السبع الشداد^٣.

[حرف الضاد]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الضاد ثمانية عشر كلمة في موردٍ واحدٍ؛ منها قوله ﷺ:

٩٣٢- ضرورات الأحوال تحمّل على ركوب الأحوال^٤.

٩٣٣- ضرام الشهوة تبعث على تلف المهجة^٥.

٩٣٤- ضرورة الفقر تبعث على فضيع الأمر^٦.

٩٣٥- ضلال الدليل هلاك المستدل^٧.

٩٣٦- ضياع العقول في طلب الفضول^٨.

٩٣٧- ضرر الفقر أحمد من شرّ الغنى^٩.

٩٣٨- ضياع العمر بين الآمال والمنى^{١٠}.

٩٣٩- ضلّ من اهتدى بغير هدى الله^{١١}.

٩٤٠- ضاع من كان له مطلب^{١٢} غير الله^{١٣}.

٩٤١- ضروب الأمثال تُضرب لأولي النهى والألباب^{١٤}.

٩٤٢- ضادوا الجور بالعدل والهوى بالمعقل^{١٥}.

١. في المصدر: القوّة والاستعداد.

٢. المصدر، ٥٨٨٥.

٣. المصدر، ٥٨٩٣.

٤. المصدر، ٥٨٩٩؛ الضرام: الاشتغال.

٥. المصدر، ٥٨٩٤.

٦. المصدر، ٥٩٠٠.

٧. المصدر، ٥٩٠١.

٨. المصدر، ٥٩٠٤.

٩. المصدر، ٥٩٠٥.

١٠. المصدر، ٥٩٠٦.

١١. في المصدر و«ب»: مقصد.

١٢. المصدر، ٥٩٠٧.

١٣. المصدر، ٥٩٠٨.

١٤. المصدر، ٥٩٢١ و ٥٩٢٢.

- ٩٤٣- ضاؤوا الإساءة بالإحسان.^١
 ٩٤٤- ضاؤوا الغفلة باليقظة، والغاوة بالفطنة.^٢
 ٩٤٥- ضابطٌ نَفْسِهِ عن دواعي اللذات مالك، ومُهْمَلها هالك.^٣
 ٩٤٦- ضبط النفس عند حادثات الغضب يؤمن مواقع العطب.^٤
 ٩٤٧- ضبط النفس عند الرغب والرهب من أفضل الأدب.^٥
 ٩٤٨- ضلال العقل أشدُّ ضلَّةً، وذَلُّ الجهل أعظم ذلَّةً.^٦
 ٩٤٩- ضاؤوا الشهوة مُضادَّةً الضدَّ ضده، وحاربوه محاربة العدوِّ عدوّه.^٧

[حرف الطاء]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الطاء تسعة وعشرون كلمة في موردي استعمالها؛ منها بلفظ «طوبى» خمسة عشر كلمة، وهو المورد الأول منه. من ذلك قوله صلوات الله وسلامه عليه:

- ٩٥٠- طوبى لمن صمت إلا من ذكر الله.^٨
 ٩٥١- طوبى للمنكسرة قلوبهم من أجل الله.^٩
 ٩٥٢- طوبى لمن شغل قلبه بالفكر، ولسانه بالذكر.^{١٠}
 ٩٥٣- طوبى لمن أطاع ناصحاً يهديه، وتجنَّب غاوباً يُرديه.^{١١}
 ٩٥٤- طوبى لمن وُفِّق لطاعته، وبكى على خطيئته.^{١٢}
 ٩٥٥- طوبى لمن كان من نفسه شُغْلٌ شاغَلٌ عن الناس، والناس منه في راحةٍ، وعَمِلَ بطاعة الله سبحانه.^{١٣}

١. المصدر، ٥٩٢٤. ٢. المصدر، ٥٩٢٥ و ٥٩٢٦.

٣. المصدر، ٥٩٣٠. ٤. المصدر، ٥٩٣١.

٥. المصدر، ٥٩٣٢. ٦. المصدر، ٥٩٣٥.

٧. المصدر، ٥٩٣٤. ٨. المصدر، ٥٩٣٦.

٩. المصدر، ٥٩٣٧. ١٠. المصدر، ٥٩٤٢.

١١. المصدر، ٥٩٤٤. ١٢. المصدر، ٥٩٤٦.

١٣. المصدر، ٥٩٥٠؛ لم ترد فيه: والناس منه ... سبحانه.

- ٩٥٦- طوبى لمن قدّم خالصاً، وعمل صالحاً، واكتسب مذخوراً، واجتنب محذوراً^١.
- ٩٥٧- طوبى لمن غلب نفسه ولم تغلبه، وملك هواه ولم تملكه^٢.
- ٩٥٨- طوبى لمن ذكر المعاد فاستكثر من الزاد^٣.
- ٩٥٩- طوبى لمن أحسن إلى العباد، وتزوّد للمعاد^٤.
- ٩٦٠- طوبى لمن ركب الطريقة الغزاة، ولزم المحبّة البيضاء، وتولّه بالآخرة، وأعرض عن الدنيا^٥.
- ٩٦١- طوبى لمن صلحت سريرته، وحسنت علانيته، وعزل عن الناس شرّه^٦.
- ٩٦٢- طوبى لمن لم تقتله قاتلات الغرور^٧.
- ٩٦٣- طوبى لعين هجرت في طاعة ربّها غمضها^٨.
- ٩٦٤- طوبى للزاهدين عن الدنيا الراغبين في الآخرة؛ أولئك اتخذوا الأرض بساطاً، وترابها فراشاً، وماءها طيباً، والقرآن شعاراً، والدعاء ذناراً، وقرضوا الدنيا على منهاج مسيح بن مريم عليه السلام^٩.

[حرف الطاء باللفظ المطلق]

وممّا ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الطاء باللفظ المطلق أربعة عشرة

كلمة، وهو المورد الثاني منه . من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:

٩٦٥- طلاق الدنيا مهر الجنّة^{١٠}.

٩٦٦- طاعة الهوى تفسد العقل^{١١}. طاعة النساء غاية الجهل^{١٢}.

٩٦٧- طاعة الجهول تدلّ على الجهل^{١٣}.

٢ . المصدر، ٥٩٥٢.

٤ . المصدر، ٥٩٥٥.

٦ . المصدر، ٥٩٦٣.

٨ . المصدر، ٥٩٨٢.

١٠ . المصدر، ٥٩٨٩.

١٢ . المصدر، ٥٩٨٤.

١ . المصدر، ٥٩٧٠.

٣ . المصدر، ٥٩٥٤.

٥ . المصدر، ٥٩٧٢.

٧ . المصدر، ٥٩٧٣.

٩ . المصدر، ٦٠٣٥.

١١ . المصدر، ٥٩٨٣.

١٣ . المصدر، ٥٩٨٨.

- ٩٦٨- طالبُ الخير من اللثام محرومٌ. ^١ طالب الدنيا بالدين معاقبٌ مذمومٌ. ^٢
- ٩٦٩- طالب الخير بعمل الشرِّ فاسدُ العقل والحسِّن. ^٣
- ٩٧٠- طاعةٌ دواعي الشرور تفسد عواقب الأمور. ^٤
- ٩٧١- وقال ﷺ في ذكر رسول الله ﷺ: طيب دَوَارِ بَطْنِهِ، قد أحكم مراهمه، وأحمى مواسمه، يضع ذلك حيث الحاجة إليه، من قلوبِ عُمِيٍّ وَأَذَانِ صُمٍّ وَأَلْسِنَةِ بُكْمٍ، وتتبع بدوائه مواضع الغفلة ومواطن الحيرة. ^٥
- ٩٧٢- طول القنوت والسجود ينجي من عذاب النار. ^٦
- ٩٧٣- طعن اللسان أمضٌ من طعن السنان. ^٧
- ٩٧٤- طلب التعاون على إقامة الحقِّ ديانةٌ وأمانةٌ. ^٨
- ٩٧٥- طلب التعاون على نصرة الباطل جنايةٌ وخيانةٌ. ^٩
- ٩٧٦- طاعة الجور توجب الهلك وتأتي على الملك. ^{١٠}

[حرف الظاء]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الظاء أربعة عشر كلمة في مورد واحد؛ من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:
- ٩٧٧- ظلمُ المستشير ظلمٌ وخيانةٌ. ^{١١}
- ٩٧٨- ظنُّ الإنسان ميراث عقله، وفعله أصدق شاهد على أصله. ^{١٢}
- ٩٧٩- ظنُّ العالم أصحُّ من يقين الجاهل. ^{١٣}
- ٩٨٠- ظلمَ الحقُّ من نصر الباطل. ^{١٤}

- ١ . المصدر، ٥٩٩٣.
- ٢ . المصدر، ٥٩٩٤.
- ٣ . المصدر، ٥٩٩٦.
- ٤ . المصدر، ٦٠٠١.
- ٥ . المصدر، ٦٠٣٣؛ فيه: ينتبع بدوائه.
- ٦ . المصدر، ٦٠٠٥.
- ٧ . المصدر، ٦٠١١.
- ٨ . المصدر، ٦٠٣٠.
- ٩ . المصدر، ٦٠٣١.
- ١٠ . المصدر، ٦٠٢٧.
- ١١ . المصدر، ٦٠٣٧.
- ١٢ . المصدر، ٦٠٣٩؛ وفيه: ميزان عقله.
- ١٣ . المصدر، ٦٠٤٠؛ وفيه العاقل بدل العالم.
- ١٤ . المصدر، ٦٠٤١.

- ٩٨١- ظفر الكريم يُرجي^١، وظفر اللثيم يُزدي^٢.
 ٩٨٢- ظفر الكرام عقر وإحسان^٣، وظفر اللثيم تجبّر وطغيان^٤.
 ٩٨٣- ظفر بالشيطان من غلب غضبه^٥.
 ٩٨٤- ظاهر الله سبحانه بالعناد من ظلم العباد^٦.
 ٩٨٥- ظلم المرء في الدنيا عنوان شقائه في الآخرة^٧.
 ٩٨٦- ظلم المعروف من وضعه في غير أهله^٨.
 ٩٨٧- ظلّ الله سبحانه في الآخرة مبدول لمن أطاعه في الدنيا^٩.
 ٩٨٨- ظرف المؤمن نزاهته عن المحارم، ومبادرته إلى المكارم^{١٠}.
 ٩٨٩- ظلامه المظلومين يُمهلهما الله ولا يمهلهما^{١١}.
 ٩٩٠- ظلّ ذوي النهى والألباب أقرب شيء من الصواب^{١٢}.

[حرف العين - عليك]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف العين، وهي ستّة وتسعون كلمة في طرق استعماله؛ السبعة منها بلفظ «عليك» ثلاث وعشرون كلمة، وهو المورد الأول من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:

- ٩٩١- عليك بالمشاورة؛ فإنها نتيجة الحزم^{١٣}.
 ٩٩٢- عليك بالسخاء؛ فإنه ثمرة العقل^{١٤}.
 ٩٩٣- عليك بإخلاص الدعاء؛ فإنه أخلق بالإجابة^{١٥}.

١. المصدر، ٦٠٤٢؛ وفيه ينبغي بدل يرجي.
 ٢. المصدر، ٦٠٤٣.
 ٣. المصدر، ٦٠٤٤.
 ٤. المصدر، ٦٠٤٥.
 ٥. المصدر، ٦٠٤٨.
 ٦. المصدر، ٦٠٦١.
 ٧. المصدر، ٦٠٦٢.
 ٨. المصدر، ٦٠٦٣.
 ٩. المصدر، ٦٠٥٩.
 ١٠. المصدر، ٦٠٧٢.
 ١١. المصدر، ٦٠٧٨.
 ١٢. المصدر، ٦٠٨٥.
 ١٣. المصدر، ٦٠٨٥.
 ١٤. المصدر، ٦٠٨٣.
 ١٥. المصدر، ٦٠٩١.

- ٩٩٤- عليك بالصبر في الضيق والبلاء.^١
- ٩٩٥- عليك بالقنوع، فلا شيء أدفع للفاقة منه.^٢
- ٩٩٦- عليك بالتقوى؛ فإنه أشرف نسب.^٣
- ٩٩٧- عليك بالوفاء؛ فإنه أوقى جنة.^٤
- ٩٩٨- عليك بحفظ كل أمرٍ لا تُعذر بإضاعته.^٥
- ٩٩٩- عليك بالإحسان؛ فإنه أفضل زراعة وأريح بضاعة.^٦
- ١٠٠٠- عليك بالإخلاص؛ فإنه سبب لقبول الأعمال.^٧
- ١٠٠١- عليك بمقارنة ذي العقل والدين؛ فإنه خير الأصحاب.^٨
- ١٠٠٢- عليك بالاستعانة بالهلك، والرغبة فيه في توفيقك، وترك كل شائبة أو لجتك في شبهة، أو أسلمتك إلى ضلالة.^٩
- ١٠٠٣- عليك بمنهج الاستقامة؛ فإنه يكسيك الكرامة، ويكفيك العلامة.^{١٠}
- ١٠٠٤- عليك بإخوان الصفاء؛ فإنهم زينة في الرخاء، وعاون في البلاء.^{١١}
- ١٠٠٥- عليك بترك التبذير والإسراف والتخلُّق بالعدل والإنصاف.^{١٢}
- ١٠٠٦- عليك بالعدل في الصديق والعدو، والقصد في الفقر والغنى.^{١٣}
- ١٠٠٧- عليك بلزوم الحلال، وحسن البر في العيال، وذكر الله في كل حال.^{١٤}
- ١٠٠٨- عليك بطاعة من يأمرك بالدين؛ فإنه يهديك وينجيك.^{١٥}
- ١٠٠٩- عليك بالتقية؛ فإنها شيمة الأفاضل.^{١٦}

١ . المصدر، ٦٠٩٣.	٢ . المصدر، ٦٠٩٥.
٣ . المصدر، ٦٠٩٧.	٤ . المصدر، ٦١٠٦.
٥ . المصدر، ٦١١١.	٦ . المصدر، ٦١١٢.
٧ . المصدر، ٦١١٣.	٨ . المصدر، ٦١١٥.
٩ . المصدر، ٦١٢٠.	١٠ . المصدر، ٦١٢٧؛ فيه يكسبك بدل يكسيك.
١١ . المصدر، ٦١٢٨.	١٢ . المصدر، ٦١٢٣.
١٣ . المصدر، ٦١٣٠.	١٤ . المصدر، ٦١٣١.
١٥ . المصدر، ٦١٤٢.	١٦ . المصدر، ٦١٣٧.

- ١٠١٠- عليك بمواخاة من حذرك ونهاك؛ فإنه ينجدك ويُرشدك.^١
 ١٠١١- عليك بالجِدِّ وإن لم يُساعد الجِدُّ.^٢
 ١٠١٢- عليك بلزوم الصبر؛ فبه يأخذ الحازم، وإليه يؤول الجازع.^٣
 ١٠١٣- عليك بالقصد؛ فإنه أعون شيء على حسن العيش، ولن يهلك امرؤ حتى يؤثر شهوته على دينه.^٤

[عليكم]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف العين بلفظ «عليكم» سبعة كلمات، وهو المورد الثاني منه. من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:
- ١٠١٤- عليكم بأعمال الخير فتبادروها، والآ، يكن غيركم أحقَّ بها منكم.^٥
 ١٠١٥- عليكم بالقصد في المطاعم؛ فإنه أبعد من السرف، وأصح للبدن، وأعون على العبادة.^٦
 ١٠١٦- عليكم بلزوم العفة والأمانة؛ فإنهما أشرف ما أسررتُم، وأحسن ما أعلنتم، وأفضل ما ادخرتم.^٧
 ١٠١٧- عليكم بصنائع الإحسان وحسن البرِّ بذوي الرحم والجيران؛ فإنهما يزيدان في الأعمار، ويعمران الديار.^٨
 ١٠١٨- عليكم (يكتب عند الحاجة في المكاتيب) بقضاء حوائجكم بكرام الأنفس والأصول، لينجح لكم عندهم من غير مظالٍ ولا منٍّ.^٩
 ١٠١٩- عليكم بالإحسان إلى العباد والعدل في البلاد تأمنوا عند قيام الأَشْهاد.^{١١}
 ١٠٢٠- عليكم بطاعة أئمتكم؛ فإنهم الشُّهداء عليكم، والشفعاء لكم عند الله غداً.^{١٢}

١. المصدر، ٦١٤١.

٢. المصدر، ٦١٤٤.

٣. المصدر، ٦١٥١.

٤. المصدر، ٦١٥٦.

٥. المصدر، ٦١٦٨.

٦. ليس في المصدر و متن ب، لكن ذكر في حاشية ب المتعلقة بهذا المكان.

٧. المصدر، ٦١٥٨.

٨. المصدر، ٦١٦٤.

٩. المصدر، ٦١٧٠؛ وفيه: عليكم اليوم.

[على]

- ومما ورد من حكمه ﷺ في حرف العين بلفظ «على» سبعة كلمات، وهو المورد الثالث منه؛ من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:
- ١٠٢١- على الإنصاف ترسخ الموذة.^١
- ١٠٢٢- على قدر قوة الدين يكون خلوص النية.^٢
- ١٠٢٣- على قدر المصيبة تكون المثوبة.^٣
- ١٠٢٤- على قدر النعماء يكون مضمض البلاء.^٤
- ١٠٢٥- على قدر شرف النفس تكون المروءة.^٥
- ١٠٢٦- على المشير الاجتهاد في الرأي، وليس عليه ضمان التّجّح.^٦
- ١٠٢٧- على الإمام أن يُعلم أهل ولايته حدود الإسلام والإيمان.^٧

[عند]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه - في حرف العين بلفظ «عند»، وهي إحدى عشر كلمة، وهو المورد الرابع منه. من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:
- ١٠٢٨- عند انسداد الفرج تبدو مطالع الفرج.^٨
- ١٠٢٩- عند الصدمة الأولى يكون الصبر شأن المبتلا.^٩
- ١٠٣٠- عند تعاقب الشدائد تظهر فضائل الإنسان.^{١٠}
- ١٠٣١- عند نزول الشدائد يجرب جفاظ الإخوان.^{١١}

١ . المصدر، ٦١٩٠. ٢ . المصدر، ٦١٩٢.
 ٣ . المصدر، ٦١٧١. ٤ . المصدر، ٦١٨٥.
 ٥ . المصدر، ٦١٧٧. ٦ . المصدر، ٦١٩٤.
 ٧ . المصدر، ٦١٩٩. ٨ . المصدر، ٦٢٠٠.
 ٩ . المصدر، ٦٢٠٣؛ فيه: يكون صبر النبلاء، وفي ب النبلاء بدل المبتلا.
 ١٠ . المصدر، ٦٢٠٤. ١١ . المصدر، ٦٢٠٥.

- ١٠٣٢- عند تصحيح الضمائر يبدو غلّ السرائر.^١
 ١٠٣٣- عند زوال القدرة يتبين الصديق من العدو.^٢
 ١٠٣٤- عند نزول المصائب وتعاقب النوائب تظهر فضيلة الصبر.^٣
 ١٠٣٥- عند بديهة المقال يختبر (عقول) الرجال.^٤
 ١٠٣٦- عند حضور الشهوات واللذات يتبين ورع الأتقياء.^٥
 ١٠٣٧- عند غلبة الغيظ والغضب يختبر حلم الرجال.^٦
 ١٠٣٨- عند فساد النيّة يرتفع البركة.^٧

[عَوْذ، عَادَة]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف العين بلفظ «عَوْذٌ» و«عادة» خمس كلمات، وهو المورد الخامس منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
- ١٠٣٩- عَوْذُ نَفْسِكَ الْجَمِيلِ؛ فَإِنَّهُ يُجَمِّلُ عَنكَ الْأَحْدُوثَ، وَيُجْزِلُ لَكَ الْمَثُوبَةَ.^٨
 ١٠٤٠- عَوْذُ نَفْسِكَ فَعَلَ الْمَكَارِمَ وَتَحَمَّلَ أَعْيَابَ الْمَغَارِمِ، تَشْرُفُ نَفْسُكَ، وَتُعَمَّرُ آخِرَتُكَ، وَتَكْتَفِرُ حَامِدُوكَ.^٩
 ١٠٤١- عَوْذُ نَفْسِكَ السَّمَاحِ وَتَجَنُّبُ الْإِلْحَاحِ يَلْزِمُكَ الصَّلَاحَ.^{١٠}
 ١٠٤٢- عَادَةُ اللَّثَامِ الْمَكَافَاةُ بِالْقَبِيحِ عَنِ الْإِحْسَانِ.^{١١}
 ١٠٤٣- عَادَةُ اللَّثَامِ وَالْأَغْمَازُ أَذِيَّةُ الْكِرَامِ وَالْأَحْرَارِ وَالْأَخْيَارِ.^{١٢}

١. المصدر، ٦٢١٠.

٢. المصدر، ٦٢١٤.

٣. المصدر، ٦٢٢١.

٤. المصدر، ٦٢٢٥.

٥. المصدر، ٦٢٢٩.

٦. المصدر، ٦٢٣٥.

٧. المصدر، ٦٢٤٦؛ لم ترد فيه: والأخيار.

٨. المصدر، ٦٢١٠.

٩. المصدر، ٦٢١٦.

١٠. المصدر، ٦٢٢٤.

١١. المصدر، ٦٢٢٨.

١٢. المصدر، ٦٢٣٢.

١٣. المصدر، ٦٢٣٨.

[عَجِبْتُ]

- وممّا ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف العين بلفظ «عجبت» إحدى وعشرون كلمة، وهو المورد السادس منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
- ١٠٤٤- عجبت لمن يشكّ في قدرة الله، وهو يرى خلقه^١.
- ١٠٤٥- عجبت لمن أنكر النشأة الأخرى، وهو يرى النشأة الأولى^٢.
- ١٠٤٦- عجبت لعامر دار الفناء وتارك دار البقاء^٣.
- ١٠٤٧- عجبت لمن نسي الموت، وهو يرى من يموت^٤.
- ١٠٤٨- عجبت لمن يحتمي الطعام لأذيته، ولا يحتمي الذنب لأليم عقوبته^٥!
- ١٠٤٩- عجبت لمن يرجو رحمة من فوقه، كيف لا يرحم من دونه^٦!
- ١٠٥٠- عجبت لمن عرف سوء عواقب اللذات كيف لا يعوّف^٧!
- ١٠٥١- عجبت لمن يقنط ومعه النجاة، وهو الاستغفار^٨.
- ١٠٥٢- عجبت لمن علم شدة انتقام الله، وهو مقيم على الإصرار^٩!
- ١٠٥٣- عجبت لمتكبر كان أمس نطفةً، وهو في غدٍ جيفةً^{١٠}!
- ١٠٥٤- عجبت لمن عرف الله، كيف لا يشتدّ خوفه^{١١}!
- ١٠٥٥- عجبت لمن نشد ضالته، وقد أضلّ نفسه فلا يطلبها^{١٢}!
- ١٠٥٦- عجبت لمن ينكر عيوب الناس، ونفسه أكثر شيء معاباً ولا يبصرها^{١٣}!
- ١٠٥٧- عجبت لمن يظلم نفسه كيف ينصف غيره^{١٤}!

٢ . المصدر، ٦٢٥٠.

٤ . المصدر، ٦٢٥٢.

٦ . المصدر، ٦٢٥٥.

٨ . المصدر، ٦٢٥٨.

١٠ . المصدر، ٦٢٦٠.

١٢ . المصدر، ٦٢٦٦.

١٤ . المصدر، ٦٢٦٩.

١ . المصدر، ٦٢٤٨.

٣ . المصدر، ٦٢٥١.

٥ . المصدر، ٦٢٥٤.

٧ . المصدر، ٦٢٥٧.

٩ . المصدر، ٦٢٥٩.

١١ . المصدر، ٦٢٦١.

١٣ . المصدر، ٦٢٦٧.

- ١٠٥٨- عجبت لمن يجهل نفسه كيف يعرف ربه!^١
- ١٠٥٩- عجبت لمن يعلم أن للأعمال جزاءً، كيف لا يُحسِن عمله!^٢
- ١٠٦٠- عجبت لمن عرف أنه منتقل عن دنياه، كيف لا يُحسن التزوّد لأخراه!^٣
- ١٠٦١- عجبت لمن يشتري العبيد بماله فيعتقهم، كيف لا يشتري الأحرار بإحسانه فيستر قهم!^٤
- ١٠٦٢- عجبت لرجل يأتيه أخوه المسلم في حاجة فيمتنع عن قضائها، ولا يرى نفسه للخير أهلاً!^٥
- ١٠٦٣- عجبت للشقي البخيل، يتعجل الفقر الذي منه هرب، ويفوته الغناء الذي إياه طلب؛
 يعيش في الدنيا عيش الفقراء، ويحاسب في الآخرة حساب الأغنياء!^٦
- ١٠٦٤- عجبت لمن يقال: «إن فيه الشر» الذي يعلم أنه فيه كيف يسخط! ولمن يوصف بالخير
 الذي يعلم أنه ليس فيه كيف يرضى!^٧

[حرف العين باللفظ المطلق]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف «العين» باللفظ المطلق اثنان
 وعشرون كلمة وهو المورد السابع منه؛ من ذلك قوله صلوات الله عليه وسلامه:
 عودك إلى الحق - وإن تعبت - خيرٌ من تماديك وراحتك مع لزوم الباطل.^٨
- ١٠٦٥- علم المنافق في لسانه^٩، وعلم المؤمن في عمله.^{١٠}
- ١٠٦٦- علم بلا عمل كقوس بلا وتر، وشجر بلا ثمر.^{١١}
- ١٠٦٧- علم لا ينفع كدواء لا ينجع.^{١٢}
- ١٠٦٨- عزّ القنوع خيرٌ من ذلّ الخضوع.^{١٣}

١. المصدر، ٦٢٧٠.

٢. المصدر، ٦٢٧٥.

٣. المصدر، ٦٢٧٨.

٤. المصدر، ٦٢٨١ و ٦٢٨٢.

٥. المصدر، ٦٢٨٨.

٦. المصدر، ٦٢٨٧؛ لم ترد فيه: تماديك و.

٧. المصدر، ٦٢٨٩.

٨. المصدر، ٦٢٩٠ و ٦٢٩١.

٩. المصدر، ٦٢٩٣.

١٠. المصدر، ٦٢٧٣.

١١. المصدر، ٦٢٧٦.

١٢. المصدر، ٦٢٨٠.

١٣. المصدر، ٦٢٨٩.

١٤. المصدر، ٦٢٩٢.

- ١٠٦٩- علمٌ لا يصلحك ضلالٌ، ومالٌ لا ينفعك وبالٌ.^١
- ١٠٧٠- عداوة العاقل خيرٌ من صداقة الجاهل.^٢
- ١٠٧١- عبد المطامع مسترقٌ لا يجد أبداً العتق.^٣
- ١٠٧٢- عبد الدنيا مؤبد الفتنه والبلاء.^٤
- ١٠٧٣- علموا صبيانكم الصلاة، وخذوهم بها إذا بلغوا الحلم.^٥
- ١٠٧٤- عمارة القلوب في معاشره ذوي العقول.^٦
- ١٠٧٥- عين المحب عميةٌ من معاييب المحبوب، وأذنه صماء عن سماع قبح مساويه.^٧
- ١٠٧٦- عداوة الأقارب أمرٌ من لسع العقارب.^٨
- ١٠٧٧- عاودوا الكر، واستحيوا من الفر؛ فإنه عارٌ في الأعقاب، ونارٌ في يوم الحساب.^٩
- ١٠٧٨- عز اللثيم مذلة، وضلال العقل أشد ضلالة.^{١٠}
- ١٠٧٩- عنوان النبل الإحسان إلى الناس.^{١١}
- ١٠٨٠- عضوا على النواجذ؛ فإنه أنبأ للسيوف عن الهام.^{١٢}
- ١٠٨١- عقوبة الكرام أحسن من عفو اللئام.^{١٣}
- ١٠٨٢- عقوبة العقلاء التلويع^{١٤}، وعقوبة الجهال التصريح.^{١٥}
- ١٠٨٣- عقل المرء نظامه، وأدبه قوامه.^{١٦}
- ١٠٨٤- عود الفرصة بعيدٌ مرامها.^{١٧}
- ١٠٨٥- عاملٌ سائر الناس بالإنصاف، وعامل المؤمنين بالإيثار.^{١٨}

١. المصدر، ٦٢٩٤.
 ٢. المصدر، ٦٢٩٥.
 ٣. المصدر، ٦٢٩٩.
 ٤. المصدر، ٦٣٠٤.
 ٥. المصدر، ٦٣٠٥.
 ٦. المصدر، ٦٣١٣.
 ٧. المصدر، ٦٣١٤؛ ليس فيه: سماع.
 ٨. المصدر، ٦٣١٦.
 ٩. المصدر، ٦٣١٧.
 ١٠. المصدر، ٦٣٢٠؛ فيه: أشد ضلّة.
 ١١. المصدر، ٦٣٢٢.
 ١٢. المصدر، ٦٣٢٣.
 ١٣. المصدر، ٦٣٢٤.
 ١٤. المصدر، ٦٣٢٨.
 ١٥. المصدر، ٦٣٢٩.
 ١٦. المصدر، ٦٣٣٥.
 ١٧. المصدر، ٦٣٤٠.
 ١٨. المصدر، ٦٣٤٢.

[حرف الغين - غاية]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الغين إحدى وثلاثون كلمة في استعمال مورديها، منها بلفظ «غاية» اثنا عشر كلمة، وهو المورد الأول منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

١٠٨٦- غاية الإخلاص الخلاص.^١

١٠٨٧- غاية الدنيا الفناء^٢، وغاية الآخرة البقاء.^٣

١٠٨٨- غاية الحياة الموت.^٤

١٠٨٩- غاية المكارم الإيثار.^٥

١٠٩٠- غاية المعرفة أن يعرف المرء نفسه^٦، غاية العدل أن يعدل المرء في نفسه.^٧

غاية الجود بذل الموجود.^٨

١٠٩١- غاية المجاهدة أن يجاهد المرء نفسه.^٩

١٠٩٢- غاية الجهل تبجح المرء بجهله.^{١٠}

١٠٩٣- غاية الدين: الأمر بالمعروف، والنهي عن المنكر، وإقامة الحدود.^{١١}

١٠٩٤- غاية العقل الاعتراف بالجهل.^{١٢}

١٠٩٥- غاية الإيمان: الموالاتة في الله، والمعاداة في الله، والتبازل في الله، والتواصل في الله

سبحانه.^{١٣}

١ . المصدر، ٦٣٤٨.

٢ . المصدر، ٦٣٥٤.

٣ . المصدر، ٦٣٦٥.

٤ . المصدر، ٦٣٧٢.

٥ . المصدر، ٦٣٧١.

٦ . المصدر، ٦٣٧٥.

١ . المصدر، ٦٣٤٨.

٢ . المصدر، ٦٣٥٣.

٣ . المصدر، ٦٣٦١.

٤ . المصدر، ٦٣٦٨.

٥ . المصدر، ٦٣٧٠.

٦ . المصدر، ٦٣٧٣.

٧ . المصدر، ٦٣٧٨.

[حرف الغين باللفظ المطلق]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الغين المعجمة باللفظ المطلق تسعة عشر كلمة، وهو المورد الثاني منه؛ من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام :
- ١٠٩٦- غنى العاقل بعلمه^١، وغنى الجاهل بما له^٢.
- ١٠٩٧- غرور الأمل يفسد العمل^٣.
- ١٠٩٨- غريزة العقل تحدو على استعمال العدل^٤.
- ١٠٩٩- غرور الغنى يوجب الأشر^٥.
- ١١٠٠- غصّ الطرف من أفضل الورع^٦.
- ١١٠١- غطاء العيوب السخاء والعفاف^٧.
- ١١٠٢- غير ممتنع بالعظاات قلبٌ تعلق بالشهوات^٨.
- ١١٠٣- غاليوا أنفسكم على ترك المعاصي تسهل عليكم معاداتها^٩.
- ١١٠٤- غُرِّي - يا دنيا - من جهل حيلك، وخفي عليه حباثل كيدك^{١٠}.
- ١١٠٥- غَشَّكَ من أرضاك بالباطل، وأغراك بالملاهي والهزل^{١١}.
- ١١٠٦- غَالِبِ الهوى مغالبة الخصم خصمه، وحاربه محاربة العدو عدوه؛ لعلك تملكه^{١٢}.
- ١١٠٧- غرض المحقّ الرشاد^{١٣}، وغرض المبطل الفساد^{١٤}.
- ١١٠٨- غصّ الطرف عن محارم الله أفضل عبادة^{١٥}.
- ١١٠٩- غذاء الدنيا سِمامٌ، وأسبابها رِمامٌ^{١٦}.

١ . المصدر، ٦٣٨١.

٢ . المصدر، ٦٣٩٠.

٣ . المصدر، ٦٣٩٩.

٤ . المصدر، ٦٤٠٤.

٥ . المصدر، ٦٤١٠؛ في ب: مقادتها، وفي المصدر: مقادتها إلى الطاعات.

٦ . المصدر، ٦٤١٣.

٧ . المصدر، ٦٤٢١.

٨ . المصدر، ٦٤٢٤.

٩ . المصدر، ٦٤٢٨.

١٠ . المصدر، ٦٤٢٨.

١١ . المصدر، ٦٤٢٨.

١٢ . المصدر، ٦٤٢٨.

١٣ . المصدر، ٦٤٢٨.

١٤ . المصدر، ٦٤٢٨.

١٥ . المصدر، ٦٤٢٨.

١٦ . المصدر، ٦٤٢٨.

- ١١١٠- غاصَّ الصدقُ في الناس، وخاض^١ الكذب، واستعملت المودة باللسان، (وتشاحنوا) بالقلوب.^٢
- ١١١١- غطّوا معاييكم بالسخاء؛ فإنه ستر العيوب.^٣
- ١١١٢- غارَسَ شجرة الخير تجتنيها أحلى ثمرة.^٤
- ١١١٣- غابِ الشهوة قبل ضراوتها؛ فإنها إن قويت ملكتك واستقادتك، ولم تقدر على مقاومتها.^٥
- ١١١٤- وقال ﷺ في توحيد الله تعالى: غوص الفتن لا يدركه، ويُعدّ الهمم لا يبلغه.^٦

[حرف الفاء - في]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الفاء خمسة وثلاثون كلمة في موردي استعمالها، منها بلفظ «في» إحدى عشر كلمة، وهو المورد الأول منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

- ١١١٥- في الطاعة كنوز الأرباح^٧، وفي العزوف عن الدنيا درك النجاح.^٨
- ١١١٦- في تصاريف الدنيا اعتبارًا، وفي السكون إلى الغفلة اغترارًا.^٩
- ١١١٧- في كلِّ حسنةٍ مثوبة^{١٠}، وفي كلِّ سيئةٍ عقوبة^{١١}.
- ١١١٨- في تصاريف القضاء عبرة لأولي الألباب والنهي.^{١٢}
- ١١١٩- في تصاريف الدنيا تعرف جواهر الرجال.^{١٣}
- ١١٢٠- في الشدة يُعتبر الصديق^{١٤}، وفي الضيق يتبين حُسن مواساة الرفيق.^{١٥}

١. في المصدر: فاض. ٢. المصدر، ٦٤٣٨.

٣. المصدر، ٦٤٤٠. ٤. المصدر، ٦٤٤٢.

٥. المصدر، ٦٤٤٤. ٦. المصدر، ٦٤٣٢.

٧. المصدر، ٦٤٤٧. ٨. المصدر، ٦٤٤٨.

٩. المصدر، ٦٤٥٤. ١٠. المصدر، ٦٤٦٣.

١١. المصدر، ٦٤٦٤. ١٢. المصدر، ٦٤٦٧.

١٣. المصدر، ٦٤٧٠؛ فيه الأحوال بدل الدنيا. ١٤. المصدر، ٦٤٧٢؛ فيه يختبر بدل يعتبر.

١٥. المصدر، ٦٤٧٣.

- ١١٢١- في لزوم الحق تكون السعادة^١، وفي الشكر تكون الزيادة^٢.
 ١١٢٢- في العدل صلاح البرية^٣، وفي الجور هلاك الرعية^٤.
 ١١٢٣- في الانفراد بعبادة الله كنوز الأرباح^٥.
 ١١٢٤- في العدل سعة، ومن ضاق عليه العدل فالجور عليه أضيقت^٦.
 ١١٢٥- في كل شيء يذم السرف إلا في صنائع المعروف والمبالغة في الطاعة^٧.

[حرف الفاء باللفظ المطلق]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الفاء باللفظ المطلق أربعة وعشرون كلمة، وهو المورد الثاني منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
- ١١٢٦- فاعل الخير خير منه^٨، وفاعل الشر شر منه^٩.
 ١١٢٧- فخر المرء بفضله لا بأهله^{١٠}.
 ١١٢٨- فقد البصر أهون من فقد البصيرة^{١١}.
 ١١٢٩- فقد الولد مُحرق الكبد^{١٢}.
 ١١٣٠- فقد الإخوان موهين الجلد^{١٣}.
 ١١٣١- فعل الخير ذخيرة باقية وثمره زاكية^{١٤}.
 ١١٣٢- فاقد الدين متردد في الكفر والضلال^{١٥}.
 ١١٣٣- فساد الأمانة طاعة الخيانة^{١٦}.

١ . المصدر، ٦٤٨٩ .	٢ . المصدر، ٦٤٩٠ .
٣ . المصدر، ٦٤٩١ .	٤ . المصدر، ٦٤٩٢ .
٥ . المصدر، ٦٥٠٤ .	٦ . المصدر، ٦٥٢٢ .
٧ . المصدر، ٦٥٢٧ .	٨ . المصدر، ٦٥٢٨ .
٩ . المصدر، ٦٥٢٩ .	١٠ . المصدر، ٦٥٣٩ .
١١ . المصدر، ٦٥٣٦ .	١٢ . المصدر، ٦٥٤٢ .
١٣ . المصدر، ٦٥٤٣؛ فيه موهي بدل موهن .	١٤ . المصدر، ٦٥٤٥ .
١٥ . المصدر، ٦٥٥٠ .	١٦ . المصدر، ٦٥٥٥ .

- ١١٣٤- فضيلة الإنسان بذل الإحسان. ^١
- ١١٣٥- فضيلة السلطان عمارة البلدان. ^٢
- ١١٣٦- فكرك في الطاعة يدعوك إلى العمل بها ^٣، وفكرك في المعصية يحذوك على الوقوع فيها. ^٤
- ١١٣٧- فكرك يهديك إلى الرشاد، ويحدوك إلى إصلاح المعاد. ^٥
- ١١٣٨- فقدان الرؤساء أهون من رئاسة السفّل. ^٦
- ١١٣٩- فيزواكل الفرار من اللثيم الأحمق. ^٧
- ١١٤٠- فارق من فارق الحق إلى غيره، ودعه وما رضي لنفسه. ^٨
- ١١٤١- فعل الريبة عارٌ، والولوج بالغبية نازٌ. ^٩
- ١١٤٢- فاز بالسعادة من أخلص العبادة. ^{١٠}
- ١١٤٣- فعل المعروف وإغاثة الملهوف وإقراء الضيوف آلة السيادة. ^{١١}
- ١١٤٤- فاقه الكريم أحسن من غنى اللثيم. ^{١٢}
- ١١٤٥- فقد اللثام راحة الأنام. ^{١٣}
- ١١٤٦- فاتقوا الله تقية من سمع فخشع، واقترب فاعترف، ووجل فعمل، وحاذر فبادر. ^{١٤}
- ١١٤٧- فالله الله - عباد الله - في كبر الحمية وفخر الجاهلية؛ فإنه ملاحق الشنآن ومنافخ الشيطان. ^{١٥}
- ١١٤٨- فاز من استصبح بنور الهدى، وخالف دواعي الهوى، وجعل الإيمان عدة معاده، والتقوى ذخره وزاده. ^{١٦}

١. المصدر، ٦٥٦١.

٢. المصدر، ٦٥٦٧.

٣. المصدر، ٦٥٦٩.

٤. المصدر، ٦٥٧٨.

٥. المصدر، ٦٥٨٤.

٦. المصدر، ٦٥٨٦.

٧. المصدر، ٦٥٩٣.

٨. المصدر، ٦٦٠٢.

٩. المصدر، ٦٥٦١.

١٠. المصدر، ٦٥٦٦.

١١. المصدر، ٦٥٤٤.

١٢. المصدر، ٦٥٧٣.

١٣. المصدر، ٦٥٨٠.

١٤. المصدر، ٦٥٨٥.

١٥. المصدر، ٦٥٨٧.

١٦. المصدر، ٦٥٩٤.

١١٤٩- فيا عجباً! وما لي لا أعجبُ من خطايا هذه الأمة على اختلاف حُججها في دياناتها؛ لا يقفون أثر نبي، ولا يقتدون بعمل وصي، ولا يؤمنون بغيب، ولا يعفون عن عيب، يعملون في الشُّبهات، ويسرون في الشهوات، المعروف فيهم ما عرفوا، والمنكر عندهم ما أنكروا، مفزعهم في المعضلات إلى أنفسهم، وتحويلهم في المبهمات على رأيهم، كأنَّ كلاً منهم إمامٌ لنفسه، قد أخذ فيما يرى من غير وثيقَاتِ بَيِّنَاتٍ، ولا أسبابِ محكماتٍ.^١

١١٥٠- فرض الله سبحانه الإيمان تطهيراً للشرك، والصلاة تنزيهاً عن الكبر، والزكاة تسيباً للرزق، والصيام ابتلاءً لإخلاص العباد، والحج تقويةً للدين، والجهاد عزاً للإسلام، والأمر بالمعروف مصلحةً للعوام، والنهي عن المنكر ردعاً للسفهاء، وصلة الأرحام منامةً للعدد، والقصاص حقناً للدماء، وإقامة الحدود إعظاماً للمحارم، وترك شرب الخمر تحصيناً للعقل، ومجانبة السرقة إيجاباً للعفة، وترك الزنا تحصيناً للأنسب، وترك اللواط تكثيراً للنسل، وترك الكذب تشريفاً للصدق، والإسلام أماناً من المخاوف، والأمانة نظاماً للأمة، والطاعة تعظيماً للإمام.^٢

[حرف القاف - قد]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف القاف تعدُّ باثنتين وستين كلمة في موردٍ استعمالها، منها بلفظ «قد»، وهي سبعة عشر كلمة، وهو المورد الأول منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

١١٥١- قد يَزِلَّ الحكيم^٣، وقد يَزْهَقَ الحليم^٤.

١١٥٢- قد يَبْعَدُ القريب^٥، وقد يَلِينُ الصليب^٦.

١١٥٣- قد يَرْزُقُ المحروم^٧، وقد يُنْصِرُ المظلوم^٨.

٢ . المصدر، ٦٦٠٨.

٤ . المصدر، ٦٦١٠.

٦ . المصدر، ٦٦٢١.

٨ . المصدر، ٦٦٤٠.

١ . المصدر، ٦٦٠٧.

٣ . المصدر، ٦٦٠٩.

٥ . المصدر، ٦٦٢٠.

٧ . المصدر، ٦٦٣٩.

- ١١٥٤- قد يزل الرأي الفذ^١.
- ١١٥٥- قد يقول الحكمة غير الحكيم^٢.
- ١١٥٦- قد يتفاضل المتواصلان، ويشتُّ جمع الأثيفين^٣.
- ١١٥٧- قد تورث اللجاجة ما ليس للمرء إليه حاجة^٤.
- ١١٥٨- قد مرَّ من الدنيا ما كان حلواً، وكدر منها ما كان صفوياً^٥.
- ١١٥٩- قد أصبحنا في زمانٍ عَنودٍ ودهرٍ كنودٍ، يعدُّ فيه المحسِن مسيئاً، ويزداد الظالم فيه عتوياً^٦.
- ١١٦٠- قد تواخى الناس على الفجور، وتهاجروا على الدين، وتحابوا على الكذب، وتباغضوا على الصدق^٧.
- ١١٦١- قد يكذب الرجل على نفسه عند شدة البلاء بما لم يفعله^٨.
- ١١٦٢- قد ظهر أهل الشرّ، وبطن أهل الخير، وفاض الكذب، وغاض الصدق^٩.
- ١١٦٣- قد خاضوا بحار الفتن، وأخذوا بالبدع دون السنن، وتوغّلوا في الجهل، واطّرحوا العلم^{١٠}.
- ١١٦٤- قد كثر القبيح حتّى قلّ الحياء منه^{١١}.
- ١١٦٥- قد كثر الكذب حتّى قلّ من يوثق به^{١٢}.
- ١١٦٦- وقال في ذكر رسول الله ﷺ في الحرف المذكور: قد حقّر الدنيا، وأهون علينا^{١٣}،
وعلم أنّ الله سبحانه زواها عنه اختياراً، وبسطها لغيره اختياراً^{١٤}.
- ١١٦٧- وقال أيضاً في الحرف المذكور في وصف المنافقين: قد أعدوا لكلِّ حقٍّ باطلاً، ولكلِّ

١. المصدر، ٦٦٤٧؛ والفذ: الفرد.

٢. المصدر، ٦٦٦١.

٣. المصدر، ٦٦٩٤.

٤. المصدر، ٦٧٠٦.

٥. المصدر، ٦٧٠٧.

٦. المصدر، ٦٧١٠.

٧. المصدر، ٦٧١١.

٨. المصدر، ٦٧٠٥.

٩. المصدر، ٦٦٥٥.

١٠. المصدر، ٦٦٨٠.

١١. المصدر، ٦٧٠٤.

١٢. المصدر، ٦٦٩٣.

١٣. المصدر، ٦٧٠٦.

١٤. المصدر، ٦٧٠٧.

فانم مانلاً، ولكل حري قاتلاً، ولكل باب مفتاحاً، ولكل ليل مصباحاً.^١

[حرف القاف باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف القاف باللفظ المطلق خمسة

وأربعون كلمة، وهو المورد الثاني منه؛ من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:

١١٦٨- قُرنَت الحكمة بالعصمة^٢، وقرنت الهيبة بالخيبة.^٣

١١٦٩- قُرنَ الحياءُ بالحرمان^٤، وقرن الاجتهاد بالوجدان.^٥

١١٧٠- قرن الإكثار بالملل.^٦

١١٧١- قرن القنوع بالغناء^٧، وقرن الحرص بالعناء.^٨

١١٧٢- قَلَمَا تدوم محبة^٩ الملوك والخوان.^{١٠}

١١٧٣- قَلِيلٌ يدوم خيرٌ من كثيرٍ ينقطع.^{١١}

١١٧٤- قَتَلَ الحرصُ (راكبه^{١٢}، وقتل القنوط) صاحبه^{١٣}،

قليل الحق يدفع كثير الباطل، كما أن القليل من النار يحرق كثير الحطب.^{١٤}

١١٧٥- قَلِيلُ الأدب خيرٌ من كثير النسب.^{١٥}

١١٧٦- قَطِيعَةُ الأحمق حزم^{١٦}، وقطيعة الفاجر غنم.^{١٧}

١١٧٧- قَلِيلٌ من الإخوان من ينصف.^{١٨} قَلِيلٌ من الأغنياء من يواسي ويُسعِف.^{١٩}

١. المصدر، ٦٦٩٥؛ فيه وفي ب صباحاً بدل مصباحاً.

٢. المصدر، ٦٧١٢. ٣. المصدر، ٦٧١٣.

٤. المصدر، ٦٧١٤. ٥. المصدر، ٦٧١٥.

٦. المصدر، ٦٧١٦. ٧. المصدر، ٦٧١٨.

٨. المصدر، ٦٧١٩. ٩. في المصدر وب: مودة.

١٠. المصدر، ٦٧٢٥. ١١. المصدر، ٦٧٢٨.

١٢. المصدر، ٦٧٣٠. ١٣. المصدر، ٦٧٣٠.

١٤. المصدر، ٦٧٣٥. ١٥. المصدر، ٦٧٣٤.

١٦. المصدر، ٦٧٣٢. ١٧. المصدر، ٦٧٣٣.

١٨. المصدر، ٦٧٣٨. ١٩. المصدر، ٦٧٣٩.

- ١١٧٨- قلما تنجح حيلة العجول، أو تدوم مودة الملول.^١
- ١١٧٩- قليل يُفتقر إليه خيرٌ من كثيرٍ يستغنى عنه.^٢
- ١١٨٠- قلة الشكر تُزهد في اصطناع المعروف.^٣
- ١١٨١- قلة الأكل من العفاف، وكثرته من الإسراف.^٤
- ١١٨٢- قلة الاسترسال إلى الناس أحزم.^٥
- ١١٨٣- قوم لسانك تسلم.^٦ قدم إحسانك تغنم.^٧
- ١١٨٤- قل من صبر إلا ملك أو قدر أو ظفر.^٨
- ١١٨٥- قلة العفو أقيح العيوب، والتسرع إلى الانتقام أعظم الذنوب.^٩
- ١١٨٦- قلة الكلام يستر العيوب ويقلل الذنوب.^{١٠}
- ١١٨٧- قلة الأكل يمنع كثيراً من اعتلال الجسد.^{١١}
- ١١٨٨- قدموا خيراً تغنموا، وأخلصوا أعمالكم تسعدوا.^{١٢}
- ١١٨٩- قوة سلطان الحجة أعظم من قوة سلطان القدرة.^{١٣}
- ١١٩٠- قليل العلم مع العمل خيرٌ من كثيره بغير عمل.^{١٤}
- ١١٩١- قرين السوء شرّ قرين، وداء اللوم داءٌ دفين.^{١٥}
- ١١٩٢- قطعة الجاهل تعدل صلة العاقل.^{١٦}
- ١١٩٣- قبيح عاقلٍ خيرٌ من حسنٍ جاهلٍ.^{١٧}
- ١١٩٤- قصّر من حرصك، وقف عند المقدور لك من رزقك، تحرز دينك.^{١٨}

- | | |
|-------------------------------------|-------------------------------|
| ١. المصدر، ٦٧٤١. | ٢. المصدر، ٦٧٤٤. |
| ٣. المصدر، ٦٧٤٦. | ٤. المصدر، ٦٧٤٧. |
| ٥. المصدر، ٦٧٤٨. | ٦. المصدر، ٦٧٥٤. |
| ٧. المصدر، ٦٧٥٣. | ٨. المصدر، ٦٧٦٠، ٦٧٦١ و ٦٧٦٢. |
| ٩. المصدر، ٦٧٦٦. | ١٠. المصدر، ٦٧٦٧. |
| ١١. المصدر، ٦٧٦٨؛ فيه: أعالل الجسم. | ١٢. المصدر، ٦٧٧٩. |
| ١٣. المصدر، ٦٧٨١. | ١٤. المصدر، ٦٧٧٢. |
| ١٥. المصدر، ٦٧٨٥. | ١٦. المصدر، ٦٧٨٦. |
| ١٧. المصدر، ٦٧٨٧. | ١٨. المصدر، ٦٧٨٩. |

وقال - صلوات الله عليه - في توحيد الله تعالى:

- ١١٩٥- قريب من الأشياء غير ملابس بعيد منها غير مابين^١.
- ١١٩٦- قَيَّدُوا أَنْفُسَكُمْ بِالمَحَاسِبِ، وَاْمَلِكُوها بِالمَخَالَفَةِ.^٢
- ١١٩٧- قَصَّرُوا الأَمَلَ، وَخَافُوا بِغَتَةِ الأَجَلِ، وَبَادَرُوا صَالِحَ العَمَلِ.^٣
- ١١٩٨- قَاتِلْ هَوَاكَ بِعِلْمِكَ، وَغَضِبْكَ بِحِلْمِكَ.^٤
- ١١٩٩- قَوَامُ العَيْشِ حَسَنُ التَّقْدِيرِ، وَمَلَكَهُ حَسَنُ التَّدْبِيرِ.^٥
- ١٢٠٠- قِضَاءُ اللُّوْازِمِ مِنْ أَفْضَلِ المَكَارِمِ.^٦
- ١٢٠١- قَدَّمُوا بَعْضاً يَكُنْ لَكُمْ، وَلَا تَخَلَّفُوا كُلًّا يَكُونُ عَلَيْكُمْ.^٧
- ١٢٠٢- قَارِبِ أَهْلَ الخَيْرِ تَكُنْ مِنْهُمْ، وَبَايِنِ أَهْلَ الشَّرِّ تَبْ يَنْعَمُ.^٨
- ١٢٠٣- قَصَّرَ الأَمَلَ فَإِنَّ العَمْرَ قَصِيرٌ، وَافْعَلِ الخَيْرَ فَإِنَّ سِيْرَهُ كَثِيرٌ.^٩
- ١٢٠٤- قُوَّةُ الحِلْمِ عِنْدَ الغَضَبِ أَفْضَلُ مِنَ القُوَّةِ (عَلَى) الأَنْتِقَامِ.^{١٠}
- ١٢٠٥- قَدَّمَ الاختِبَارَ فِي اتِّخَاذِ الإِخْوَانِ؛ فَإِنَّ الاختِبَارَ مَعْيَارٌ بَيْنَ الأَخْيَارِ والأَشْرَارِ.^{١١}
- ١٢٠٦- قَبُولُ عَذْرِ المَجْرَمِ مِنْ مَوَاهِبِ الكَرَمِ وَحَسَنِ الشِّيمِ.^{١٢}
- ١٢٠٧- قَوَامُ الدُّنْيَا بِأَرْبَعٍ: عَالِمٌ يَعْمَلُ بِعِلْمِهِ، وَجَاهِلٌ لَا يَسْتَنْكِفُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَغَنِيٌّ يَجُودُ بِمَالِهِ عَلَى الفُقَرَاءِ، وَفَقِيرٌ لَا يَبِيعُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهِ؛ فَإِذَا لَمْ يَعْمَلِ العَالِمُ بِعِلْمِهِ اسْتَنْكَفَ الجَاهِلُ أَنْ يَتَعَلَّمَ، وَإِذَا بَخَلَ الغَنِيُّ بِمَالِهِ بَاعَ الفَقِيرُ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهِ.^{١٣}
- ١٢٠٨- قَصَّرُوا الأَمَلَ، وَبَادَرُوا العَمَلَ، وَخَافُوا الأَجَلَ^{١٤}؛ فَإِنَّهُ لَنْ يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ العَمْرِ مَا يُرْجَى مِنْ رَجْعَةِ الرِّزْقِ؛ لِأَنَّهُ مَا فَاتَ مِنَ الرِّزْقِ يُرْجَى غَدًا زِيَادَتُهُ، وَمَا فَاتَ أَمْسَ مِنْ

١ . المصدر، ٦٧٩٦.
 ٢ . المصدر، ٦٧٩١.
 ٣ . المصدر، ٦٨٠٧.
 ٤ . المصدر، ٦٨٠٤.
 ٥ . المصدر، ٦٨٠٦.
 ٦ . المصدر، ٦٨٠٨.
 ٧ . المصدر، ٦٨١٠.
 ٨ . المصدر، ٦٨١٥.
 ٩ . المصدر، ٦٨١٨.
 ١٠ . المصدر، ٦٧٩٤.
 ١١ . المصدر، ٦٧٩٩.
 ١٢ . المصدر، ٦٨٠٠.
 ١٣ . المصدر، ٦٨٠٥.
 ١٤ . المصدر، ٦٨٠٨.
 ١٥ . المصدر، ٦٨١٥.
 ١٦ . في المصدر: بغتة الأجل.

العمر لم يُرج اليوم رجعتة.^١

١٢٠٩- قلوب الرعية خزائن راعيها، فما أودعها من عدلٍ أو جورٍ وجدته.^٢

[حرف الكاف - كَل]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الكاف تعدد بمئة وثمانية وأربعين

كلمة في مورد استعمالها. التسعة منها بلفظ «كَل»، وتعدد بثمانية عشر كلمة، وهو المورد

الأول منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

١٢١٠- كَل عاقلٍ مغموم^٣، وكَل عارفٍ مهموم^٤.

١٢١١- كَل قانعٍ غني^٥، وكَل متوكلٍ مكفي^٦.

١٢١٢- كَل طامعٍ أسير^٧، وكَل حريصٍ فقير^٨.

١٢١٣- كَل متكبرٍ حقير^٩، وكَل فانٍ يسير^{١٠}.

١٢١٤- كَل عافية إلى بلاء^{١١}، وكَل شقاء إلى رجاء^{١٢}.

١٢١٥- كَل جمع إلى شتات^{١٣}، وكَل متوقّع آت^{١٤}.

١٢١٦- كَل غالبٍ بالشرّ مغلوب^{١٥}، وكَل طالبٍ مطلوب^{١٦}.

١٢١٧- كَل قريبٍ دان^{١٧}، وكَل أرباح الدنيا خسرا^{١٨}.

١٢١٨- كَل جنسٍ يميل إلى جنسه^{١٩}، وكَل امرئٍ يميل (إلى) مثله^{٢٠}.

١ . المصدر، ٦٨٢٤.

٢ . المصدر، ٦٨٢٦.

٣ . المصدر، ٦٨٣٠.

٤ . المصدر، ٦٨٣٢؛ فيه: طامع.

٥ . المصدر، ٦٨٣٧.

٦ . المصدر، ٦٨٤٧.

٧ . المصدر، ٦٨٥١.

٨ . المصدر، ٦٨٥٤.

٩ . المصدر، ٦٨٥٧.

١٠ . المصدر، ٦٨٦٣؛ فيه: كَل شيء.

١١ . المصدر، ٦٨٦٥.

١٢ . المصدر، ٦٨٢٥.

١٣ . المصدر، ٦٨٢٧.

١٤ . المصدر، ٦٨٣١.

١٥ . المصدر، ٦٨٣٣.

١٦ . المصدر، ٦٨٣٨.

١٧ . المصدر، ٦٨٤٨.

١٨ . المصدر، ٦٨٥٢.

١٩ . المصدر، ٦٨٥٣.

٢٠ . المصدر، ٦٨٥٨.

- ١٢١٩- كُلُّ عَزِيزٍ غَيْرِ اللَّهِ ذَلِيلٌ.^١
 ١٢٢٠- كُلُّ دَاءٍ يَدَاوَى إِلَّا سَوْءَ الْخَلْقِ.^٢
 ١٢٢١- كُلُّ بَاطِنٍ عِنْدَ اللَّهِ - جَلَّتِ الْأَوْهَ - ظَاهِرٌ.^٣
 ١٢٢٢- كُلُّ مُؤْنِ الدُّنْيَا خَفِيفَةٌ عَلَى الْقَانِعِ وَالْعَفِيفِ.^٤
 ١٢٢٣- كُلُّ يَحْصِدِ مَا زَرَعَ، وَيُجْزَى بِمَا صَنَعَ.^٥
 ١٢٢٤- كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَى الْعَقْلِ، وَالْعَقْلُ يَحْتَاجُ إِلَى الْأَدَبِ.^٦
 ١٢٢٥- كُلُّ أَحْوَالِ الدُّنْيَا زَلْزَالٌ، وَمَلِكُهَا سَلْبٌ وَانْتِقَالٌ.^٧
 ١٢٢٦- كُلُّ مَوْدَّةٍ مَبْنِيَّةٍ عَلَى غَيْرِ [ذَاتِ] اللَّهِ ضَلَالٌ، وَالاعْتِمَادُ عَلَيْهَا مُحَالٌ.^٨
 ١٢٢٧- كُلُّ حَسَنَةٍ لَا يَرَادُ بِهَا وَجْهَ اللَّهِ فَعَلِيهَا [قَبِيحٌ] الرِّبَاءُ، وَثَمَرُهَا قَبِيحُ الْجَزَاءِ.^٩

[ك م]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الكاف بلفظ «كم»، وتعدّ بستة عشر كلمة، وهو المورد الثاني منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
- ١٢٢٨- كَمٌ مِنْ ذَلِيلٍ أَعَزَّهُ عَقْلُهُ^{١٠}، وَكَمٌ مِنْ عَزِيزٍ أَذَلَّهُ جِهْلُهُ.^{١١}
 ١٢٢٩- كَمٌ مِنْ ذِي ثُرْوَةٍ خَطِيرٍ صَبَّرَهَا الدَّهْرُ فَقِيْرًا حَقِيْرًا.^{١٢}
 ١٢٣٠- كَمٌ مِنْ نِعْمَةٍ يَسْلُبُهَا ظَلَمٌ^{١٣}، وَ(كَمٌ مِنْ)^{١٤} دَمٌ يَسْفِكُهُ فَمٌ.^{١٥}
 ١٢٣١- كَمٌ مِنْ طَالِبٍ خَائِبٍ، وَكَمٌ مِنْ مَرْزُوقٍ غَيْرِ طَالِبٍ.^{١٦}

١ . المصدر، ٦٨٧٨.	٢ . المصدر، ٦٨٨٠.
٣ . المصدر، ٦٨٩٠.	٤ . المصدر، ٦٩٠٤.
٥ . المصدر، ٦٩٠٥.	٦ . المصدر، ٦٩١١.
٧ . المصدر، ٦٩١٦.	٨ . المصدر، ٦٩١٥.
٩ . المصدر، ٦٩١٩.	١٠ . المصدر، ٦٩٢١.
١١ . المصدر، ٦٩٢٢.	١٢ . المصدر، ٦٩٢٤.
١٣ . المصدر، ٦٩٢٧.	١٤ . ليس في المصدر.
١٥ . المصدر، ٦٩٢٨.	١٦ . المصدر، ٦٩٣٦.

- ١٢٣٢- كم من ذي عَزَّةٍ رَدَّتْهُ الدُّنْيَا ذليلاً.^١
- ١٢٣٣- كم من صائم ليس له من صيامه إلا الظماء^٢، وكم من قائم ليس له من قيامه إلا العناء^٣.
- ١٢٣٤- كم من مؤمِّلٍ ما لا يدركه.^٤
- ١٢٣٥- كم من بانٍ ما لا يسكنه.^٥
- ١٢٣٦- كم من شقيٍّ حضر أجله، وهو مخلَّدٌ في الطلب.^٦
- ١٢٣٧- كم من حزينٍ وَقَدَّ به حُزْنُه على سرور الأبد.^٧
- ١٢٣٨- كم من فَرِحَ أفضى به فَرْحُهُ إلى حزنٍ مخلَّدٍ.^٨
- ١٢٣٩- كم من غيظٍ يجرع مخافة ما هو أشدَّ منه.^٩
- ١٢٤٠- كم من عالمٍ فاجرٍ، وعابِدٍ جاهلٍ.^{١٠}
- ١٢٤١- كم من مغبوطٍ بنعمةٍ وهو في الآخرة من الهالكين.^{١١}
- ١٢٤٢- كم من وضعٍ رَفَعَهُ حسن خلقه^{١٢}، وكم من رفيعٍ وضعه قبح خرقه.^{١٣}

[كيف]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الكاف بلفظ «كيف» خمسة عشر

كلمة، وهو المورد الثالث منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

١٢٤٣- كيف يملك الورع من يملكه الطمع؟^{١٤}

١٢٤٤- كيف يصفو فكرة من يستديم الشبع؟^{١٥}

١٢٤٥- كيف يستطيع الخلاص من يغلبه الهواء؟^{١٦}

- | | |
|-----------------------------|--|
| ١. المصدر، ٦٩٥٠. | ٢. المصدر، ٦٩٥٥. |
| ٣. المصدر، ٦٩٥٦. | ٤. المصدر، ٦٩٥٧. |
| ٥. المصدر، ٦٩٥٨. | ٦. المصدر، ٦٩٦٧؛ وفيه مجدٌ بدل مخلَّد. |
| ٧. المصدر، ٦٩٦٤. | ٨. المصدر، ٦٩٦٥. |
| ٩. المصدر، ٦٩٦٨ وفيه: تجرع. | ١٠. المصدر، ٦٩٧٠. |
| ١١. المصدر، ٦٩٧١. | ١٢. المصدر، ٦٩٧٢. |
| ١٣. المصدر، ٦٩٧٣. | ١٤. المصدر، ٦٩٧٤. |
| ١٥. المصدر، ٦٩٧٥. | ١٦. المصدر، ٦٩٧٧. |

- ١٢٤٦- كيف يستطيع صلاح نفسه من لا يقنع بالقليل.^١
 ١٢٤٧- كيف ينجو من الله هاربه؟! وكيف يسلم من الموت طالبه؟!^٢
 ١٢٤٨- كيف يجد لذة العبادة من لا يصوم عن الهوى.^٣
 ١٢٤٩- كيف يصل إلى حقيقة الزهد من لم يمت شهوته.^٤
 ١٢٥٠- كيف يقدر على إعمال الرضا [القلب] المتولّه بالدنيا.^٥
 ١٢٥١- كيف يسلم من عذاب الله تعالى المتسرّع إلى اليمين الفاجرة.^٦
 ١٢٥٢- كيف تبقى على حالتك والدهر في إحالتك.^٧
 ١٢٥٣- كيف يستقيم من لا يستقيم دينه.^٨
 ١٢٥٤- كيف يصلح غيره من لا يصلح نفسه.^٩
 ١٢٥٥- كيف يدعي حب الله من سكن قلبه حب الدنيا.^{١٠}
 ١٢٥٦- كيف يأنس بالله من لا يستوحش من الخلق.^{١١}
 ١٢٥٧- كيف ينتفع بالنصيحة من يلتذ بالفضيحة.^{١٢}

[كفى]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الكاف بلفظ «كفى»، وتعدّ بتسعة عشر كلمة، وهو المورد الرابع منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
- ١٢٥٨- كفى بالعلم رفعة^{١٤}، وكفى بالجهل ضعة^{١٥}.
 ١٢٥٩- كفى بالشئب نذيراً^{١٦}، وكفى بالمشاورة ظهيراً^{١٧}.

١ . المصدر، ٦٩٧٩.	٢ . المصدر، ٦٩٨٠.
٣ . المصدر، ٦٩٨١.	٤ . المصدر، ٦٩٨٥.
٥ . المصدر، ٧٠٠٠.	٦ . المصدر، ٦٩٨٦.
٧ . المصدر، ٦٩٨٨.	٨ . المصدر، ٦٩٨٩.
٩ . المصدر، ٦٩٩٤.	١٠ . المصدر، ٦٩٩٥.
١١ . المصدر، ٧٠٠٢.	١٢ . المصدر، ٧٠٠٣.
١٣ . المصدر، ٧٠٠٨.	١٤ . المصدر، ٧٠١١.
١٥ . المصدر، ٧٠١٢.	١٦ . المصدر، ٧٠١٩.

- ١٢٦٠- كفى بالتواضع شرفاً^{١٨}، وكفى بالتكبر تلعافاً^{١٩}.
- ١٢٦١- كفى بالمرء رذيلةً أن يُعجِبَ بنفسه.^{٢٠}
- ١٢٦٢- كفى بالمرء كَيْساً أن يَعْرِفَ معايته^{٢١}، وأن يَغْلِبَ الهوى ويملك النهي^{٢٢}.
- كفى بالمرء جهلاً أن يرضى عن نفسه.^{٢٣}
- ١٢٦٣- كفى بالمرء منقصةً أن يعظّم نفسه.^{٢٤}
- ١٢٦٤- كفى بالمرء جهلاً ضحكهُ من غير عَجَبٍ.^{٢٥}
- ١٢٦٥- كفى بالمرء سعادةً أن يوثق به في أمور الدين والدنيا.^{٢٦}
- ١٢٦٦- كفى عظةً لذوي الألباب ما جزبوا.^{٢٧}
- ١٢٦٧- كفى مُعتبراً لأولي النهي ما عرفوا.^{٢٨}
- ١٢٦٨- كفى بالعالم جهلاً أن ينافي علمه عمله.^{٢٩}
- ١٢٦٩- كفى بالظلم طارداً للنعمة، وجالياً للنقمة.^{٣٠}
- ١٢٧٠- كفى بالمرء سعادةً أن يَعْرِفَ عمّا يفنى، ويتولّهُ بما يبقى.^{٣١}
- ١٢٧١- كفى بالمرء غفلةً أن يَصْرِفَ همته فيما لا يعنيه.^{٣٢}
- ١٢٧٢- كفاك مؤدّباً لنفسك تجبب ما كرهته من غيرك.^{٣٣}
- ١٢٧٣- كفاك من عقلك ما أبان لك رشدك من غيِّك.^{٣٤}
- ١٢٧٤- كفاك موثقاً على كذبك علمك بأنك كاذب.^{٣٥}
- ١٢٧٥- كفاك في مجاهدة نفسك أن لا تزال أبداً لها مغالباً، وعلى أهويتها محارباً.^{٣٦}

١٨. المصدر، ٧٠٢٣.

٢٠. المصدر، ٧٠٣٨.

٢٢. المصدر، ٧٠٦٩.

٢٤. المصدر، ٧٠٥٠.

٢٦. المصدر، ٧٠٥٨.

٢٨. المصدر، ٧٠٦٠.

٣٠. المصدر، ٧٠٦٥.

٣٢. المصدر، ٧٠٧٤.

٣٤. المصدر، ٧٠٧٨.

٣٦. المصدر، ٧٠٨٠.

١٧. المصدر، ٧٠٢٠.

١٩. المصدر، ٧٠٢٤.

٢١. المصدر، ٧٠٤٠.

٢٣. المصدر، ٧٠٤٩.

٢٥. المصدر، ٧٠٥١.

٢٧. المصدر، ٧٠٥٩.

٢٩. المصدر، ٧٠٦٣.

٣١. المصدر، ٧٠٧٠.

٣٣. المصدر، ٧٠٧٧.

٣٥. المصدر، ٧٠٧٩.

[كثرة...]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الكاف بلفظ «كثرة» يعدّ بسبعة عشر كلمة، وهو المورد الخامس منه؛ من ذلك قوله صلوات الله وسلامه عليه:
- ١٢٧٦- كثرة الكلام تملّ السمع^١، وكثرة الإلحاح توجب المنع^٢.
- ١٢٧٧- كثرة الصمت يكسيك الوقار^٣، وكثرة الهدر يثمر العار^٤.
- ١٢٧٨- كثرة المنّ تكدر الصنيعة^٥.
- ١٢٧٩- كثرة البشر آية البذل^٦، كثرة التعلّل آية البخل^٧.
- ١٢٨٠- كثرة الصواب تنبئ عن وفور العقل^٨، وكثرة الخطأ تُنذر بوفور الجهل^٩.
- ١٢٨١- كثرة الطمع عنوان قلة الورع^{١٠}.
- ١٢٨٢- كثرة حياء الرجل دليل إيمانه^{١١}.
- ١٢٨٣- كثرة العداوة عناء القلوب^{١٢}.
- ١٢٨٤- كثرة الاعتذار يعظم الذنوب^{١٣}.
- ١٢٨٥- كثرة الغضب يُزري بصاحبه، وتبدي معايبه^{١٤}.
- ١٢٨٦- كثرة الدّين يصير الصادق كاذباً، والمُنجز مُخلفاً^{١٥}.
- ١٢٨٧- كثرة العتاب يوزن بالارتباب^{١٦}.
- ١٢٨٨- كثرة اصطناع المعروف تزيد في العمر، وتنتشر الذّكر^{١٧}.
- ١٢٨٩- كثرة الضحك توحش المجلس، وتشين الرئيس^{١٨}.

١. المصدر، ٧٠٨١.

٣. المصدر، ٧٠٨٥؛ فيه: تكسيك.

٥. المصدر، ٧٠٨٧.

٧. المصدر، ٧٠٩٠.

٩. المصدر، ٧٠٩٢.

١١. المصدر، ٧٠٩٧.

١٣. المصدر، ٧١٠٤.

١٥. المصدر، ٧١٠٥.

١٧. المصدر، ٧١١٣.

٢. المصدر، ٧٠٨٢.

٤. المصدر، ٧٠٨٦؛ فيه: تكيب.

٦. المصدر، ٧٠٨٩.

٨. المصدر، ٧٠٩١.

١٠. المصدر، ٧٠٩٥.

١٢. المصدر، ٧١٠٣.

١٤. المصدر، ٧١٠٧.

١٦. المصدر، ٧١١١.

١٨. المصدر، ٧١١٥.

- ١٢٩٠- كثرة الدنيا قلّة، وعزّها ذلّة، وزخارفها مُضِلّة، وموابها فتنة^١.
 ١٢٩١- (كثرة المعارف محنة، وخلطة الناس فتنة^٢).

[كُن]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الكاف بلفظ «كُن»، وتعدّ بإحدى وثلاثين كلمة، وهو المورد السادس؛ منه قوله ﷺ:
- ١٢٩٢- كُن قَنِعاً تَكُن غَنِيّاً^٣، وَكُن مَتَوَكِّلاً تَكُن مَكْفِيّاً^٤.
 ١٢٩٣- كُن رَاضِياً تَكُن مَرَضِيّاً^٥، وَكُن مَوْفِئاً تَكُن قَوِيّاً^٦.
 ١٢٩٤- كُن حُلُو الصبر عند مَرِّ الأمر^٧.
 ١٢٩٥- كُن موجز الوعد موفياً بالنذر^٨.
 ١٢٩٦- كُن في الملاّ وقوراً، وفي الخلاّ ذكوراً^٩.
 ١٢٩٧- كُن في الشدائد صبوراً، وفي الزلازل وقوراً^{١٠}.
 ١٢٩٨- كُن في السراء [عبداً] شكوراً^{١١}، وفي الضراء عبداً صبوراً^{١٢}.
 ١٢٩٩- كُن جواداً بالحقّ، بخيلاً بالباطل^{١٣}.
 ١٣٠٠- كُن في الوحدة أنس منك بقراءة السوء^{١٤}.
 ١٣٠١- كن خفيف المؤونة، كثير المعونة^{١٥}.
 ١٣٠٢- كُن للمظلوم عوناً، وللظالم خصماً، ولهواك غالباً، ولنجاتك طالباً^{١٦}.
 ١٣٠٣- كن للودّ حافظاً، وإن لم تجد محافظاً^{١٧}.

- | | |
|------------------------------|-------------------------------------|
| ١. المصدر، ٧١٢٥. | ٢. المصدر، ٧١٢٤. |
| ٣. المصدر، ٧١٣١. | ٤. المصدر، ٧١٣٢. |
| ٥. المصدر، ٧١٣٣. | ٦. المصدر، ٧١٣٥. |
| ٧. المصدر، ٧١٤٠. | ٨. المصدر، ٧١٤١؛ فيه: منجزاً للوعد. |
| ٩. المصدر، ٧١٤٥. | ١٠. المصدر، ٧١٤٧. |
| ١١. في المصدر: عبداً شكوراً. | ١٢. المصدر، ٧١٤٨. |
| ١٣. المصدر، ٧١٤٩. | ١٤. المصدر، ٧١٥٢. |
| ١٥. الفارات، ج ٢، ص ٨٩٢. | ١٦. غررالحكم، ٧١٥٣ و ٧١٥٤. |
| ١٧. المصدر، ٧١٥٧. | |

- ١٣٠٤- كُن لَيْتاً من غير ضعيفٍ، شديداً من غير عنيفٍ.^١
- ١٣٠٥- كُن جميل العفو إذا قدرتَ، عاملاً بالعدل إذا ملكت.^٢
- ١٣٠٦- كُن في الدنيا ببدنك، وفي الآخرة بقلبك وعملك.^٣
- ١٣٠٧- كُن عاملاً بالخير، ناهياً عن الشرِّ، منكيراً شيمة الغدر.^٤
- ١٣٠٨- كُن في الفتنة كابن لبون: لا ضرع فيحلب، ولا ظهر فيركب.^٥
- ١٣٠٩- كُن حليماً في الغضب، صبوراً في الرهب، مجملاً في الطلب.^٦
- ١٣١٠- كُن مؤاخذاً لنفسك، مغالباً سوء طبعك؛ وإياك أن تحمل ذنوبك على ربك.^٧
- ١٣١١- كن لمن قطعك واصلاً، ولمن سألك مُعطياً، ولمن سكت عن مسألتك مبتدئاً.^٨
- ١٣١٢- كُن بأسرارك بخيلاً، ولا تُذع سراً أودعته؛ فإنَّ الإذاعة خيانة.^٩
- ١٣١٣- كُن حَسَنَ المقال جميل الأفعال؛ فإنَّ مقالَ الرجل برهانُ فضله، وفِعاله عنوان عقله.^{١٠}
- ١٣١٤- كُن بعدوك العاقل أوثق منك بصديقك الجاهل.^{١١}
- ١٣١٥- كُن صَمُوتاً من غير عيٍّ؛ فإنَّ الصمت زينة العالم وسترُ الجاهل.^{١٢}
- ١٣١٦- كُن عفوفاً في قدرتك، جواداً في عُسرتك، مؤثراً مع فافتك، تكمّل لك الفضائل.^{١٣}
- ١٣١٧- كُن على حذرٍ من الكريم إن أهنته، ومن اللئيم إن أكرمته، ومن الخليم إن أخرجته.^{١٤}
- ١٣١٨- كُن كالنحلة: إن أكلتْ أكلتْ طيباً، وإن وضعتْ وضعتْ طيباً، وإن وقعتْ على عودٍ لم تكسره.^{١٥}
- ١٣١٩- كن على حذرٍ من الأحقق إذا صاحبته، ومن الفاجر إذا عاشرتَه، ومن الظالم إذا عاملته.^{١٦}

١. المصدر، ٧١٦٠.

٢. المصدر، ٧١٦٤.

٣. المصدر، ٧١٦٧.

٤. المصدر، ٧١٦٨.

٥. المصدر، ٧١٧٢.

٦. المصدر، ٧١٧٣.

٧. المصدر، ٧١٧٦.

٨. المصدر، ٧١٧٧.

٩. المصدر، ٧١٨٤.

١٠. المصدر، ٧١٨٥.

١١. المصدر، ٧١٨٦؛ فيه إذا بدل إن.

١٢. المصدر، ٧١٨٥.

١٣. المصدر، ٧١٨٥.

١٤. المصدر، ٧١٨٥.

١٥. المصدر، ٧١٨٥.

١٦. المصدر، ٧١٨٥.

- ١٣٢٠- كُنْ أماً بالمعروف وعاملاً به، ولا تكن مَمَّنْ يأمر به وينأى عنه؛ فيئوء بإثمه، ويتعرَّض لمقت ربِّه.^١
- ١٣٢١- كونوا مَمَّنْ عرف فناء الدنيا فزهد عنها، وعلم بقاء الآخرة فعمل لها.^٢
- ١٣٢٢- كونوا من أبناء الآخرة ولا تكونوا من أبناء الدنيا؛ فإنَّ كُلَّ وَلِدٍ مُسْتَحَقٌّ^٣ بِأَمِّهِ يوم القيامة.^٤
- ١٣٢٣- كونوا قوماً صريح بهم فانتبهوا.^٥

[كَلِمَا]

- وممَّا ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله الطاهرين - في حرف الكاف بلفظ «كَلِمَا»، وهي ثمانية كلمات، وهو المورد السابع منه؛ من ذلك قوله صلوات الله عليه:
- ١٣٢٤- كَلِمَا كَثُرَ خِزَانُ الْأَسْرَارِ كَثُرَ ضِيَاعُهَا.^٦
- ١٣٢٥- كَلِمَا حَسُنَتْ نِعْمَةُ الْجَاهِلِ أَزْدَادٌ قَبْحاً فِيهَا.^٧
- ١٣٢٦- كَلِمَا ارْتَفَعَتْ رَتْبَةُ اللَّيْمِ نَقَصَ النَّاسُ عِنْدَهُ، وَالكَرِيمُ ضَدَّ ذَلِكَ.^٨
- ١٣٢٧- كَلِمَا أَخْصَلَتْ عَمَلًا بَلَّغَتْ مِنَ الْآخِرَةِ أَمَلًا.^٩
- ١٣٢٨- كَلِمَا أَزْدَادَ الْمَرْءُ بِالْدُّنْيَا شَغْلًا وَزَادَ بِهَا وَلَهًا، أَوْرَدَتْهُ الْمَسَالِكَ، وَأَوْقَعَتْهُ فِي الْمِهَالِكِ.^{١٠}
- ١٣٢٩- كَلِمَا لَا يَنْفَعُ يَضْرُ، وَالدُّنْيَا مَعَ حَلَاوَتِهَا تَمْرٌ، وَالْفَقْرُ بَعْدَ الْغِنَى بِاللَّهِ لَا يَضُرُّ.^{١١}
- ١٣٣٠- كَلِمَا عَظِمَ قَدْرُ الشَّيْءِ الْمُنَافِسِ عَلَيْهِ عَظِمَتْ الرِّزْيَةُ لِفَقْدِهِ.^{١٢}
- ١٣٣١- كَلِمَا زَادَ عِلْمُ الرَّجُلِ زَادَتْ عِنَايَتُهُ بِنَفْسِهِ، وَبِذَلْ فِي رِيَاضَتِهَا وَصِلَاحِهَا جِهْدُهُ.^{١٣}

٢. المصدر، ٧١٩١.

٤. المصدر، ٧١٩٤.

٦. المصدر، ٧١٩٧.

٨. المصدر، ٧١٩٩.

١٠. المصدر، ٧٢٠٠.

١٢. المصدر، ٧٢٠٣.

١. المصدر، ٧١٨٩.

٣. في المصدر: سيلح.

٥. المصدر، ٧١٩٢.

٧. المصدر، ٧١٩٨.

٩. المصدر، ٧١٩٦.

١١. المصدر، ٧٢٠١.

١٣. المصدر، ٧٢٠٤.

[كما]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الكاف بلفظ «كما»، وتعدّ بستة كلمات، وهو المورد الثامن منه؛ من ذلك قوله عليه الصلاة والسلام:
- ١٣٣٢- كما تدين تدان^١، وكما تعين تعان.^٢
- ١٣٣٣- كما ترحم تُرحم^٣، وكما تتواضع تُعظم.^٤
- ١٣٣٤- كما أن العلم يهدي المرء وينجيّه، كذلك الجهل يُضلُّه ويُردّيه.^٥
- ١٣٣٥- كما أن الشمس والليل لا يجتمعان، كذلك حبّ الله وحبّ الدنيا لا يجتمعان.^٦
- ١٣٣٦- كما أن الجسم والظلّ لا يفترقان، كذلك التوفيق والدين لا يفترقان.^٧

[حرف الكاف باللفظ المطلق]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الكاف باللفظ المطلق، وتعدّ بثمانية عشر كلمة، وهو المورد التاسع منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
- ١٣٣٧- كسب العقل كُفُّ الأذى^٨، وكسب العلم التنزّه عن الدنيا.^٩
- ١٣٣٨- كسب الإيمان لزوم الحقّ ونصح الخلق.^{١٠}
- ١٣٣٩- كمال العلم الحلم، وكمال الحلم كثرة الاحتمال والكظم.^{١١}
- ١٣٤٠- كذب السّفير يولد الفساد، ويفوّت المراد، ويُبطّل الحزم.^{١٢}
- ١٣٤١- كلام العاقل قوت، وجواب الجاهل سكوت.^{١٣}
- ١٣٤٢- كفر النعمة مزيلها، وشكرها مستديمها.^{١٤}
- ١٣٤٣- كرور الأيّام أحلام، ولذاتها آلام، ومواهبها فناء وأسقام.^{١٥}

٢. المصدر، ٧٢٠٩.

١. المصدر، ٧٢٠٨.

٤. المصدر، ٧٢١١.

٣. المصدر، ٧٢١٠.

٦. المصدر، ٧٢١٩.

٥. المصدر، ٧٢١٧.

٨. المصدر، ٧٢٢٠.

٧. المصدر، ٧٢١٨.

١٠. المصدر، ٧٢٢٢.

٩. المصدر، ٧٢٢١؛ فيه: الزهد في الدنيا.

١٢. المصدر، ٧٢٥٩.

١١. المصدر، ٧٢٣١.

١٤. المصدر، ٧٢٢٩.

١٣. المصدر، ٧٢٢٤.

١٥. المصدر، ٧٢٣٠.

- ١٣٤٤- كرور الليل والنهار مَكْمَنُ الآفات وداعي الشتات.^١
 ١٣٤٥- كَذِبٌ من ادعى اليقين بالباقي، وهو مواصَلٌ بالفاني.^٢
 ١٣٤٦- كَفْران الإحسان يوجب الحرمان.^٣
 ١٣٤٧- كلوا الأترج قبل الطعام وبعده.^٤
 ١٣٤٨- كافَلُ النصر الصبر.^٥
 ١٣٤٩- كافل اليتيم والمسكين عند الله من المكرِّمين.^٦
 ١٣٥٠- كاتَمُ السرِّ وفي أمين.^٧
 ١٣٥١- كُلُّ امرئٍ مسؤولٌ عما ملكت يمينه وعياله.^٨
 ١٣٥٢- كَفَّرُوا ذُنُوبَكُمْ وَتَجَبَّوْا إِلَى رَبِّكُمْ بِالصَّدَقَةِ وَصَلَةِ الرَّحِمِ.^٩
 ١٣٥٣- كتاب الرجل عنوان عقله وبرهان فضله.^{١٠}
 ١٣٥٤- كان لي فيما مضى أخٌ في الله، [وكان] يعظَّمُه في عيني صغراً الدُّنيا في عينه، وكان خارجاً عن سلطان بطنه، فلا يشتهي ما لا يجد، ولا يُكثِرُ إذا ما وجد؛ وكان أكثر دهره صائماً، فإن قال بَدُّ القائلين وَتَقَعَّ قليل السائلين، وكان ضعيفاً مستضعفاً، فإن جاء الجدُّ فهو ليثٌ عادٍ وصلُّ وادٍ، لا يدلِّي بحجَّةٍ حتَّى يأتي قاضياً، وكان لا يلوم أحداً على ما يجد العذر في مثله حتَّى يسمع اعتذاره، وكان لا يشكو وجعاً إلا عند بُرثه، وكان يفعل ما يقول، ولا يقول ما لم يفعل، وكان إذا غُلِبَ على الكلام لا يُغلب على السكوت، وكان على أن يسمع أحرص منه على أن يتكلَّم، وكان إذا بدَّه أمران نظر أيُّهما أقرب إلى الهوى فخالفه، فعليكم بهذه الخلائق فالزموها وتنافسوا فيها، فإن لم تستطيعوا فاعلموا أنَّ أخذ القليل خيرٌ من ترك الكثير.^{١١}

١. المصدر، ٧٢٢٥.

٢. المصدر، ٧٢٤٩.

٣. المصدر، ٧٢٤٥.

٤. المصدر، ٧٢٤٨.

٥. المصدر، ٧٢٥١.

٦. المصدر، ٧٢٥٢.

٧. المصدر، ٧٢٥٤.

٨. المصدر، ٧٢٥٨.

٩. المصدر، ٧٢٦٠.

١٠. المصدر، ٧٢٦٤؛ مع اختلاف.

[حرف اللام - لِكَلَّ]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه - في حرف اللام تعدد سبعة وتسعين كلمة في استعمالاتها، السبع منها بلفظ «لكلّ» وتعدّد بسبعة عشر كلمة، وهو المورد الأوّل منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

- ١٣٥٥- لكلّ همّ فرَجٌ^١، ولكلّ ضيقٍ مخرجٌ^٢.
 ١٣٥٦- لكلّ ناجمٍ أفولٌ^٣، ولكلّ داخلٍ دهشةٌ وذهوّلٌ^٤.
 ١٣٥٧- لكلّ غيبةٍ إيابٌ^٥، ولكلّ قولٍ جوابٌ^٦.
 ١٣٥٨- لكلّ دولةٍ بُرْهَةٌ^٧.
 ١٣٥٩- لكلّ إقبالٍ إدبارٌ^٨، ولكلّ مُصابٍ اصطبارٌ^٩.
 ١٣٦٠- لكلّ مقامٍ مقالٌ^{١٠}، ولكلّ أمرٍ مألٌ^{١١}.
 ١٣٦١- لكلّ شيءٍ من الدنيا انقضاءٌ وفناءٌ^{١٢}، ولكلّ شيءٍ من الآخرة خلودٌ وبقاءٌ^{١٣}.
 ١٣٦٢- لكلّ شيءٍ زكاةٌ، وزكاةُ العقل احتمال الجهال^{١٤}.
 ١٣٦٣- لكلّ شيءٍ حيلةٌ، وحيلةُ المنطق الصدق^{١٥}.
 ١٣٦٤- لكلّ شيءٍ فضيلةٌ، وفضيلةُ الكرام اصطناع الرجال^{١٦}.
 ١٣٦٥- لكلّ شيءٍ آفةٌ، وآفةُ الخير قرين السوء^{١٧}.
 ١٣٦٦- لكلّ مُثْنٍ على من أثنى عليه مثوبةٌ من جزاء، أو عارفةٌ من عطاء^{١٨}.

١. المصدر، ٧٢٦٥.	٢. المصدر، ٧٢٦٦.
٣. المصدر، ٧٢٦٩.	٤. المصدر، ٧٢٧٠.
٥. المصدر، ٧٢٧٢.	٦. المصدر، ٧٢٧٣.
٧. المصدر، ٧٢٨٥.	٨. المصدر، ٧٢٨٨.
٩. المصدر، ٧٢٨٩.	١٠. المصدر، ٧٢٩٣.
١١. المصدر، ٧٢٩٤.	١٢. المصدر، ٧٢٩٧.
١٣. المصدر، ٧٢٩٨.	١٤. المصدر، ٧٣٠١.
١٥. المصدر، ٧٢٩٥.	١٦. المصدر، ٧٣٠٢.
١٧. المصدر، ٧٣٠٣.	١٨. المصدر، ٧٣٠٩.

- ١٣٦٧- لكل شيء بذر، وبذر الشر الشره.^١
 ١٣٦٨- لكل ظالم عقوبة لا تعدوه، وصرعة لا تخطوه.^٢
 ١٣٦٩- لكل ظاهر باطن على مثاله؛ فما طاب ظاهره طاب باطنه، وما خبث ظاهره خبث باطنه.^٣
 ١٣٧٠- لكل قادم خيرة فابسطوه بالكلام.^٤
 ١٣٧١- لكل شيء بذر، وبذر العداوة المزاح.^٥

[اللام الزائدة]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف اللام باللام الزائدة، وتعدّ بخمسة وعشرين كلمة، وهو المورد الثاني منه؛ من ذلك قوله ﷺ:
- ١٣٧٢- للعاقل في كل عمل إحسان^٦، وللجاهل في كل حالة خسرا^٧.
 ١٣٧٣- للعادة على كل إنسان سلطان.^٨
 ١٣٧٤- للمتحلي لذة الدنيا غصة.^٩
 ١٣٧٥- للأحمق مع كل قول يمين.^{١٠}
 ١٣٧٦- للرسل الله في كل حكم تبيين.^{١١}
 ١٣٧٧- للمتجزي على المعاصي نقم من عذاب الله تعالى.^{١٢}
 ١٣٧٨- للحازم من عقله عن كل ذنبة زاجر.^{١٣}
 ١٣٧٩- لقد رقت مدرعتي هذه حتى استحيت من راقعها، فقال لي قائل: ألا تنبذها؟ فقلت: اعزب عني فعند الصباح يحمد القوم السرى.^{١٤}

١. المصدر، ٧٣١١.

٢. المصدر، ٧٣١٢.

٣. المصدر، ٧٣١٣.

٤. المصدر، ٧٣١٦.

٥. المصدر، ٧٣٢٩.

٦. المصدر، ٧٣٣٣؛ فيه: للمنحلي.

٧. المصدر، ٧٣٣٧.

٨. المصدر، ٧٣٥٠.

٩. المصدر، ٧٣١٢.

١٠. المصدر، ٧٣١٥.

١١. المصدر، ٧٣٢٨.

١٢. المصدر، ٧٣٢٧.

١٣. المصدر، ٧٣٤٣.

١٤. المصدر، ٧٣٤٥.

- ١٣٨٠- لَأَنَا أَشَدُّ اغْتِبَاطًا بِمَعْرِفَةِ الْكَرِيمِ مِنْ إِسْكَائِي عَلَى الْجَوَاهِرِ النَّفِيسِ الْغَالِيِ الثَّمِينِ.^١
- ١٣٨١- لَدُنْيَاكُمْ عِنْدِي أَهْوَنُ مِنْ عُرَاقِ خَنْزِيرٍ عَلَى يَدِ مَجْذُومٍ.^٢
- ١٣٨٢- لَقَدْ أَتَعْبَكَ مِنْ أَكْرَمِكَ إِنْ كُنْتُ كَرِيمًا، وَلَقَدْ أَرَاكَ مِنْ أَهَانِكَ إِنْ كُنْتُ حَلِيمًا.^٣
- ١٣٨٣- لِيُنْهَكَ عَنِ مَعَانِبِ النَّاسِ مَا تَعْرِفُ مِنْ مَعَانِبِكَ.^٤
- ١٣٨٤- لِأَنَّ تَكُونَ تَابِعًا فِي الْخَيْرِ خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَكُونَ مَتَّبِعًا فِي الشَّرِّ.^٥
- ١٣٨٥- لِلْكَرَامِ فَضِيلَةُ الْمَبَادِرَةِ إِلَى فِعْلِ الْمَعْرُوفِ وَإِسْدَاءِ الصَّنَائِعِ.^٦
- ١٣٨٦- لِلظُّلَمِ مِنَ الرِّجَالِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَظْلَمُ مَنْ فَوْقَهُ بِالْمَعْصِيَةِ، وَمَنْ دُونَهُ بِالغَلْبَةِ، وَيُظَاهِرُ الْقَوْمَ الظُّلْمَةَ.^٧
- ١٣٨٧- لِلْمُؤْمِنِ ثَلَاثُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يَنَاجِي رَبَّهُ، وَسَاعَةٌ يَحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ، وَسَاعَةٌ يُخَلِّي بَيْنَ نَفْسِهِ وَلذَّتْهَا فِيمَا يَجَلُّ وَيَجْمَلُ.^٨
- ١٣٨٨- لِيَكُنِ الشُّكْرُ شَاغِلًا لَكَ عَلَى مَعَاذَتِكَ مِمَّا ابْتَلَى بِهِ غَيْرَكَ.^٩
- ١٣٨٩- لِيَكُنْ أَبْغَضُ النَّاسِ إِلَيْكَ وَأَبْعَدُهُمْ مِنْكَ أَطْلَبُهُمْ لِمَعَانِبِ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا.^{١٠}
- ١٣٩٠- لِيَكُنْ مَوْلَاكَ إِلَى الْحَقِّ؛ فَإِنَّ الْحَقَّ أَقْوَى مُعِينٍ.^{١١}
- ١٣٩١- لِيَكُنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ وَأَحْظَاهُمْ لَدَيْكَ أَكْثَرُهُمْ سَعِيًّا فِي مَنَافِعِ النَّاسِ.^{١٢}
- ١٣٩٢- لِيَكُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَيْكَ: أَعْمَهَا فِي الْعَدْلِ، وَأَقْسَطُهَا بِالْحَقِّ.^{١٣}
- ١٣٩٣- لِيَكُنْ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْكَ الْمَشْفُوقُ النَّاصِحُ.^{١٤}
- ١٣٩٤- لِيَكُنْ مَرْكَبُ الْعَدْلِ، فَمَنْ رَكِبَهُ مَلَكَ.^{١٥}
- ١٣٩٥- لِيَكُنْ مَرْجِعُكَ إِلَى الْحَقِّ؛ فَمَنْ فَارَقَ الْحَقَّ هَلَكَ.^{١٦}

٢ . المصدر، ٧٣٤٧.

١ . المصدر، ٧٣٩٢.

٤ . المصدر، ٧٣٥٩.

٣ . المصدر، ٧٣٥٤.

٦ . المصدر، ٧٣٥٣.

٥ . المصدر، ٧٣٦١.

٨ . المصدر، ٧٣٧٠.

٧ . المصدر، ٧٣٦٨.

١٠ . المصدر، ٧٣٧٨؛ ليس فيه: في الدنيا.

٩ . المصدر، ٧٣٧٢.

١٢ . المصدر، ٧٣٧٧.

١١ . المصدر، ٧٣٨١.

١٤ . المصدر، ٧٣٨٦.

١٣ . المصدر، ٧٣٨٤.

١٦ . المصدر، ٧٣٩٤.

١٥ . المصدر، ٧٣٩٥.

١٣٩٦- لقد أخطأ العاقلُ اللاهي الرشدَ، وأصابه ذو الاجتهاد والجِدَّ.^١
 ١٣٩٧- لقد علَّقَ بنياط الإنسان بَصْعَةً هي أعجب ما فيه، وذلك القلب، وله موادُّ من الحكمة
 وأصدادٌ من خلافها، فإن سنع له الرجاء أذَّه الطمع، وإن هاج به الطمع أهلكه
 الحرص، وإن ملكه اليأس قتله الأسف، وإن عرض له الغضب اشتدَّ به الغيظ، وإن
 أسعده الرضا نسي التحفظ، وإن غاله الخوف شغله الحذر، وإن اتسع له الأمر استلبته
 العزَّة، وإن أصابته مصيبةٌ فضحه الجزع، وإن عصَّته الفاقة شغله البلاء، وإن أجهده
 الجوع قعد به الضعف، وإن أفرط به الشبع كظَّته البطنة؛ فكلُّ تقصيرٍ به مضرٌّ، وكلُّ
 إفراطٍ له مفسدةٌ.^٢

[لن]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه وعلى أولاده الطاهرين - في حرف اللام باللام
 الثابتة بلفظ «لن» ثمانية كلمات، وهو المورد الثالث منه.
 من ذلك قوله ﷺ:

- ١٣٩٨- لن يفوز بالجنة إلا الساعي لها.^٣
 ١٣٩٩- لن ينجو من النار إلا التارك عملها.^٤
 ١٤٠٠- لن يلقى جزاء الشرِّ إلا عامله.^٥
 ١٤٠١- لن يُجدي القولُ حتى يتصل بالفعل.^٦
 ١٤٠٢- لن يتحقَّق الخير حتى يتبرأ من الشرِّ.^٧
 ١٤٠٣- لن يسبقك إلى رزقك طالبٌ^٨، ولن يغلبك على ما قدَّر لك غالبٌ.^٩

١. المصدر، ٧٤٠١.

٢. المصدر، ٧٤٠١.

٣. المصدر، ٧٤٠٤.

٤. المصدر، ٧٤٠٣.

٥. المصدر، ٧٤١٣.

٥. المصدر، ٧٤٠٥.

٦. المصدر، ٧٤٣٧.

٧. المصدر، ٧٤٢٨؛ فيه: ... تتحقَّق... تتبرأ.

٨. المصدر، ٧٤٣٨.

٩.

١٤٠٤- لن تُمسيكوا بعصمة الحقّ حتى تعرفوا الذي نبذه.^١

١٤٠٥- لن يفضّل المرء حتى يغلب شكّه يقينه.^٢

[ليس]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف اللام باللام الثابتة بلفظ «ليس»،
ويعدّ بثلاثة عشر كلمة، وهو المورد الرابع منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

١٤٠٦- ليس لمتوكّلٍ عَناءٌ^٣، وليس لحريصٍ غناءٌ.^٤

١٤٠٧- ليس بحكيم من شكى ضرّه إلى غير رحيم.^٥

١٤٠٨- ليس الخير أن يكثر مالك؛ إنّما الخير أن يكثر علمك، ويعظم حلمك.^٦

١٤٠٩- ليس من العدل القضاء على الثقة بالظنّ.^٧

١٤١٠- ليس لك بأخ من احتجت إلى مداراته.^٨

١٤١١- ليس برفيقي محمودٍ الطريقة من أحوج صاحبه إلى مماراته.^٩

١٤١٢- ليس شيءٌ أفسد للأُمور ولا أبلغ في هلاك الجمهور من الشرّ.^{١٠}

١٤١٣- ليس في الغربة عارٌ؛ إنّما العار في الوطن الافتقار.^{١١}

١٤١٤- ليس للعاقل أن يكون شاخصاً إلا في ثلاث: حُطوة في معادٍ، أو مرمةٌ لمعاشٍ، أو لدّة

في غير مُحَرَّم.^{١٢}

١٤١٥- ليس شيءٌ أعزّ من الكبريت الأحمر إلا ما بقي من عمر المؤمن.^{١٣}

١٤١٦- ليس ثوابٌ عند الله أعظم من ثواب السلطان العادل.^{١٤}

١٤١٧- ليس على وجه الأرض أكرم على الله من النفس المطيعة لأمره.^{١٥}

١ . المصدر، ٧٤٤٢؛ وفيه: «لن تأخذوا بميثاق الكتاب؛ بدل «لن تمسكوا بعصمة الحق».

٢ . المصدر، ٧٤٥٠. ٣ . المصدر، ٧٤٥١.

٤ . المصدر، ٧٤٥٢. ٥ . المصدر، ٧٤٦٧.

٦ . المصدر، ٧٤٩٧. ٧ . المصدر، ٧٥٠٠.

٨ . المصدر، ٧٥٠٣. ٩ . المصدر، ٧٥٠٤.

١٠ . المصدر، ٧٥٠٧. ١١ . المصدر، ٧٥١٧.

١٢ . المصدر، ٧٥٢٤. ١٣ . المصدر، ٧٥٢٥.

١٤ . المصدر، ٧٥٢٦. ١٥ . المصدر، ٧٥٣٠.

١٤١٨- ليس بمؤمنٍ من لم يهتمَّ بإصلاح معاده.^١

[لم]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه وعلى أولاده البررة - في حرف اللام بلفظ «لم» تسعة كلمات، وهو المورد الخامس منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

١٤١٩- لم يَسُد من افتقر إخوانه إلى غيره.^٢

١٤٢٠- لم يوفَّق من بخل على نفسه بخيره، وخلف ماله لغيره.^٣

١٤٢١- لم يعدم النصر من انتصر بالصبر.^٤

١٤٢٢- لم يتصف بالمرؤة من لم يرع ذمة أوليائه، ولم يُنصف أعداءه.^٥

١٤٢٣- لم يذهب من مالك ما وقى عرضك.^٦

١٤٢٤- لم يضع امرؤ ماله في غير حقّه، أو معروفه في غير أهله، إلا حرّمه الله شكرهم، وكان لغيره وُدّهم.^٧

١٤٢٥- لم يحلّل الله سبحانه في الأشياء فيكون فيها كائناً، ولم ينأ عنها فيقال هو (عنها)^٨ بائن.^٩

١٤٢٦- لم يوفَّق من استحسّن القبيح، وأعرض عن قول النصيح.^{١٠}

١٤٢٧- لم يأمركم الله إلا بحسّن، ولم ينهكم إلا عن قبيح.^{١١}

[لو]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه وعلى أولاده المتجيين - في حرف اللام بلفظ «لو» ستة عشرة كلمة، وهو المورد السادس منه. من ذلك قوله ﷺ:

٢ . المصدر، ٧٥٣٤.

٤ . المصدر، ٧٥٣٨.

٦ . المصدر، ٧٥٤٧.

٨ . ما بين الهالين ليس في «ه» والمصدر.

١٠ . المصدر، ٧٥٦٣.

١ . المصدر، ٧٥٣١.

٣ . المصدر، ٧٥٣٥.

٥ . المصدر، ٧٥٤٠.

٧ . المصدر، ٧٥٥٠.

٩ . المصدر، ٧٥٦٢.

١١ . المصدر، ٧٥٦٤.

١٤٢٨- لو شئتُ أنْ أخيرَ كلَّ رجلٍ منكم بمخرجه ومولجه وجميع شأنه لفعلتُ؛ لكنِّي أخاف أنْ تكفروا فيّ برسولِ الله ﷺ، إلَّا أنِّي مفضيه إلى الخاصّة ممّن يؤمّن ذلك منه. وألذّي بعثه بالحقِّ واصطفاه على الخلق، ما نطق إلَّا صادقاً؛ ولقد عهد إليّ بذلك كلّهُ، وبمهلك من يهلك، وبمنجا من ينجو. وما أبقى شيئاً يمرّ على رأسي إلَّا فرّغه في أذني، وأفضى به إليّ.^١

١٤٢٩- لو ضربتُ خيشوم المؤمن [على] أنْ يبغضني ما أبغضني، ولو صببتُ الدنيا بجملتها على المنافق [على] أنْ يُحِبَّنِي ما أحبَّنِي.^٢

١٤٣٠- لو خَلَصَتِ النِّياتُ لزكتِ الأعمال.^٣

١٤٣١- لو أنْ أهل العلم حملوه بحقِّه لأحبَّهم الله تعالى، وملائكته، ولكنَّهم حملوه لطلب الدُّنيا، فمقتهم الله تعالى، وهانوا عليه.^٤

١٤٣٢- لو استوت قدامي من هذه المداحض لغيرتُ أشياء.^٥

١٤٣٣- لو رأيتم الأجل ومسيره لأبغضتم الأمل وغروره.^٦

١٤٣٤- لو صحَّ يقينك لما استبدلتُ الغاني بالباقي، ولا بعث السني بالذني.^٧

١٤٣٥- لو اعتبرتُ بما أضعفَ ممّا مضى من عمرك، لحفظتُ ما بقي.^٨

١٤٣٦- لو كنَّا نأتي ما تأتون: لما قام للدين عمودٌ، ولا اخضر للآيمان عودٌ.^٩

١٤٣٧- لو علم المصلّي ما يغشاه من الرحمة، لما رفع رأسه من السجود.^{١٠}

١٤٣٨- لو تميّزتُ الأشياء، لكان الصدق مع الشجاعة، والكذب مع الجبن.^{١١}

١٤٣٩- لو رخص الله تعالى في الكبر لأحدٍ من الخلق لرخص فيه للأنبياء؛ لكنّه كرهه إليهم التكبّر، ورضي لهم التواضع.^{١٢}

٢ . المصدر، ٧٥٧١.

٤ . المصدر، ٧٥٨١.

٦ . المصدر، ٧٥٨٤.

٨ . المصدر، ٧٥٨٩.

١٠ . المصدر، ٧٥٩٢.

١٢ . المصدر، ٧٦٠٢؛ فيه لأنبيائه بدل للأنبياء..

١ . المصدر، ٧٦٠٦.

٣ . المصدر، ٧٥٧٨.

٥ . المصدر، ٧٥٧٠.

٧ . المصدر، ٧٥٨٨.

٩ . المصدر، ٧٥٩٠.

١١ . المصدر، ٧٥٩٧.

١٤٤٠- لو كانت الدنيا عند الله محمودةً لا اختصَّ بها أوليائه؛ لكنَّه صرف قلوبهم عنها، ومحي

عنهم منها المطامع^١.

١٤٤١- لو أنَّ المروءة لم تشتدَّ مؤونتها وبتقلَّ محملها، ما ترك اللثام للكرام^٢ منها مبيت ليلة؛

ولكنها اشتدَّت مؤونتها، [و تَقَلَّ محملها]، فحادَ عنها اللثام الأغمار، وحملها الكرام

الأبرار^٣.

١٤٤٢- لو جرت الأرزاق بالألباب والعقول، لم تعيش البهائم والحُمقى^٤.

١٤٤٣- لو رأيتم الإحسان شخصاً لرأيتموه شكلاً جميلاً يفوق العالمين^٥.

[اللام باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه - في حرف اللام باللفظ المطلق تسعة

كلمات، وهو المورد السابع منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

١٤٤٤- لسان الجاهل مفتاح حتفه^٦.

١٤٤٥- لسان الصدق خيرٌ من المال يورثه من لا يحمد^٧.

١٤٤٦- لسان المقصّر قصيرٌ^٨.

١٤٤٧- لنا حقٌّ إن أعطينا، ولآ ربكنا أعجاز الإبل وإن طال السرى^٩.

١٤٤٨- لنا على الناس حقُّ الطاعة والولاية، ولهم من الله حسن الجزاء^{١٠}.

١٤٤٩- لسان المرثي جميلٌ، وفي قلبه الداء الدخيل^{١١}.

١٤٥٠- لزوم الكريم على الهوان خيرٌ من صحبة اللثيم على الإحسان^{١٢}.

١. المصدر، ٧٦٠٣.

٢. في المصدر الأغمار بدل للكرام.

٣. المصدر، ٧٦٠٥؛ فيه الأخيار بدل الأبرار.

٤. المصدر، ٧٦٠٧.

٥. المصدر، ٧٦٠١.

٦. المصدر، ٧٦١١.

٧. المصدر، ٧٦١٥.

٨. المصدر، ٧٦٢٧.

٩. المصدر، ٧٦٢٨.

١٠. المصدر، ٧٦٣٢.

١١. المصدر، ٧٦٣٢.

١٢. المصدر، ٧٦٣١.

١٤٥١- لقاء أهل المعروف عمارة القلوب ومستفاد الحكمة^١.

١٤٥٢- لذّة الكرام في الإطعام، ولذّة اللثام في الطعام^٢.

[حرف الميم - مَن]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه وعلى أولاده الأنجيين - في حرف الميم، وتعدّ بثلاثمئة وتسعة وثمانين كلمة في موارد استعمالها الأربعة؛ منها بالميم المفتوحة بلفظة

«مَن»، وتعدّ بمئتين وخمسين كلمة، وهو المورد الأوّل منه. من ذلك قوله ﷺ:

١٤٥٣- من اعتزل سلم^٣، ومن عمل بالحقّ غنم^٤، ومن ركب الباطل ندم^٥.

١٤٥٤- من تفاخر افتقر^٦.

١٤٥٥- من بذل ماله جلّ^٧، ومن بذل عرضه ذلّ^٨.

١٤٥٦- من نصر الحقّ أفلح^٩.

١٤٥٧- من خاف أدلج^{١٠}، ومن احتجّ بالحقّ فليج^{١١}.

١٤٥٨- من قنع بقسمه استراح^{١٢}.

١٤٥٩- من عامل بالرفق غنم^{١٣}، ومن عامل بالعنف ندم^{١٤}.

١٤٦٠- من ظلّم ظلّم^{١٥}، ومن حقّر نفسه عظّم^{١٦}.

١٤٦١- من عقل سمح^{١٧}، ومن عمل بالحقّ ربح^{١٨}.

١٤٦٢- من ظلّم فسد أمره^{١٩}، ومن جار قصر عمره^{٢٠}.

٢ . المصدر، ٧٦٣٨.

٤ . المصدر، ٧٦٥٠.

٦ . المصدر، ٧٦٥٩؛ فيه تفاخر بدل تفاخر.

٨ . المصدر، ٧٦٨١.

١٠ . المصدر، ٧٧٢٦.

١٢ . المصدر، ٧٧٣٧؛ فيه رضي بدل قنع.

١٤ . المصدر، ٧٧٤٢.

١٦ . المصدر، ٧٦٨٩.

١٨ . المصدر، ٧٦٩٤.

٢٠ . المصدر، ٧٧٥٠؛ فيه قسم بدل قصر.

١ . المصدر، ٧٦٣٥.

٣ . المصدر، ٧٦٤٣.

٥ . المصدر، ٧٦٥١.

٧ . المصدر، ٧٦٨٠.

٩ . المصدر، ٧٦٩٩.

١١ . المصدر، ٧٧٢٧.

١٣ . المصدر، ٧٧٤١.

١٥ . المصدر، ٧٦٨٨.

١٧ . المصدر، ٧٦٩٥.

١٩ . المصدر، ٧٧٤٩.

- ١٤٦٣- من طال فكره حسن نظره.^١
 ١٤٦٤- من حسن جواره كثر جيرانه.^٢
 ١٤٦٥- من بصرك عيبك فقد نصحك^٣، ومن مدحك فقد ذبحك^٤.
 ١٤٦٦- من قنع برأيه هلك^٥، ومن استشار العاقل ملك^٦.
 ١٤٦٧- من أنعم قضي حق السيادة^٧، ومن شكر استحق الزيادة^٨.
 ١٤٦٨- من آخى في الله غنم^٩، ومن آخى للدنيا حرم^{١٠}.
 ١٤٦٩- من دخل مداخل السوء أتهم^{١١}.
 ١٤٧٠- من أصلح نفسه ملكها^{١٢}، ومن أهمل نفسه أهلكتها^{١٣}.
 ١٤٧١- من خادع الله خُدِعَ^{١٤}، ومن صارع الحق صُرِعَ^{١٥}.
 ١٤٧٢- من ظلم يتيماً عَقَّ أولاده^{١٦}، ومن ظلم رعيتَه نصر أصداده^{١٧}.
 ١٤٧٣- من أطاع الله جلَّ قدره^{١٨}، ومن عصى الله ذلَّ قدره^{١٩}.
 ١٤٧٤- من توكل على الله كفاه^{٢٠}، ومن اعتصم بالله نجاه^{٢١}.
 ١٤٧٥- من استنصحك فلا تُنصه^{٢٢}، ومن وعظك فلا توحشه^{٢٣}.
 ١٤٧٦- من عرف نفسه تجرد^{٢٤}، ومن عرف الدنيا ترهد^{٢٥}.
 ١٤٧٧- من غدر شأنه غدره^{٢٦}، ومن مكر حاق به مكره^{٢٧}.

١ . المصدر، ٧٧٥٧؛	٢ . المصدر، ٧٧٦٢.
٣ . المصدر، ٧٧٦٥.	٤ . المصدر، ٧٧٦٦.
٥ . المصدر، ٧٧٦٩.	٦ . المصدر، ٧٧٧٠.
٧ . المصدر، ٧٧٤٧.	٨ . المصدر، ٧٧٤٨.
٩ . المصدر، ٧٧٧٦.	١٠ . المصدر، ٧٧٧٧.
١١ . المصدر، ٧٧٧٨.	١٢ . المصدر، ٧٧٨١.
١٣ . المصدر، ٧٧٨٢.	١٤ . المصدر، ٧٨١٢.
١٥ . المصدر، ٧٨١٣.	١٦ . المصدر، ٧٨١٤.
١٧ . المصدر، ٧٨١٥.	١٨ . المصدر، ٧٨٢٠.
١٩ . المصدر، ٧٨٢١.	٢٠ . المصدر، ٧٨٢٥.
٢١ . المصدر، ٧٨٢٦.	٢٢ . المصدر، ٧٨٢٧.
٢٣ . المصدر، ٧٨٢٨.	٢٤ . المصدر، ٧٨٣٠.
٢٥ . المصدر، ٧٨٣١.	٢٦ . المصدر، ٧٨٣٣.

- ١٤٧٨۔ من جار أهلکة جورہ^{٢٨}، ومن ظلم دمر علیہ ظلمہ^{٢٩}۔
 ١٤٧٩۔ من عدل نفذ حکمہ^{٣٠}، ومن ظلم أوبقہ ظلمہ^{٣١}۔
 ١٤٨٠۔ من غیر بشيء بلی بہ^{٣٢}۔
 ١٤٨١۔ من قبض یدہ مخافة الفقر فقد تعجل الفقر^{٣٣}۔
 ١٤٨٢۔ من کثر مناه قل رضاه^{٣٤}۔
 ١٤٨٣۔ من عاند الحق قتله^{٣٥}، ومن تشاغل بالزمان شغله^{٣٦}۔
 ١٤٨٤۔ من تمسک بنا لحق^{٣٧}، ومن تخلف عنا مخرج^{٣٨}۔
 ١٤٨٥۔ من اتبع أمرنا سبق^{٣٩}، ومن ركب غیر سفیتنا غرق^{٤٠}۔
 ١٤٨٦۔ من قلت تجربته خُذع^{٤١}۔
 ١٤٨٧۔ من ضل مشیره ضل تدبیره^{٤٢}، ومن ساء تدبیره تعجل تدمیره^{٤٣}۔
 ١٤٨٨۔ من استهان بالرجال قل^{٤٤}، ومن جهل موضع قدمه زل^{٤٥}۔
 ١٤٨٩۔ من لا دین له لا مروءة له^{٤٦}، ومن لا مروءة له لا همة له^{٤٧}۔
 ١٤٩٠۔ من صبر خفت محتته^{٤٨}، ومن جزع عظمت مصیبتہ^{٤٩}۔
 ١٤٩١۔ من عدل عظم قدره^{٥٠}، ومن ظلم قصر عمره^{٥١}۔
 ١٤٩٢۔ من جارت أقصیته زالت قدرته^{٥٢}۔

٢٧ . المصدر، ٧٨٣٤ .	٢٨ . المصدر، ٧٨٣٥ .
٢٩ . المصدر، ٧٨٣٦ .	٣٠ . المصدر، ٧٨٤٥؛ فيه : نفذ .
٣١ . المصدر، ٧٨٤٦ .	٣٢ . المصدر، ٧٨٥٩ .
٣٣ . المصدر، ٧٨٧٧ .	٣٤ . المصدر، ٧٨٨٦ .
٣٥ . المصدر، ٧٨٨٩ .	٣٦ . المصدر، ٧٨٩٠ .
٣٧ . المصدر، ٧٨٩١ .	٣٨ . المصدر، ٧٨٩٢ .
٣٩ . المصدر، ٧٨٩٣ .	٤٠ . المصدر، ٧٨٩٤ .
٤١ . المصدر، ٧٨٩٩ .	٤٢ . المصدر، ٧٩٠٥؛ فيه : بطل تدبیره .
٤٣ . المصدر، ٧٩٠٦ .	٤٤ . المصدر، ٧٩١٩ .
٤٥ . المصدر، ٧٩٢٠ .	٤٦ . المصدر، ٧٩٣٠ .
٤٧ . المصدر، ٧٩٣١ .	٤٨ . المصدر، ٧٩٣٥ .
٤٩ . المصدر، ٧٩٣٦ .	٥٠ . المصدر، ٧٩٣٩ .
٥١ . المصدر، ٧٩٤٠؛ فيه قسم بدل قصر .	٥٢ . المصدر، ٧٩٤٣ .

- ١٤٩٣- من أظهر عزمه أبطل حزمه ^١.
- ١٤٩٤- من سأل غير الله استحقَّ الحرمان ^٢.
- ١٤٩٥- من رضي بالقضاء طاب عيشه ^٣، ومن تحلَّى بالحلم سكن طَيْشه ^٤.
- ١٤٩٦- من عاقب المذنب أبطل فضله ^٥.
- ١٤٩٧- من نصحك أشفق عليك ^٦، ومن وعظك أحسن إليك ^٧.
- ١٤٩٨- من حسنت سياسته وجب طاعته ^٨.
- ١٤٩٩- من صغرت همته بطلت فضيلته ^٩.
- ١٥٠٠- من غلب عليه الحرص عظمت ذلته ^{١٠}.
- ١٥٠١- من زرع العدوان حصد الخسران ^{١١}.
- ١٥٠٢- من تعزَّز بالله لم يذلَّ سلطاناً ^{١٢}.
- ١٥٠٣- من أحكم التجارب سلم من المعاطب ^{١٣}.
- ١٥٠٤- من استصلح الأضداد بلغ المراد ^{١٤}.
- ١٥٠٥- من ضعفت آراؤه قويت أعداؤه ^{١٥}.
- ١٥٠٦- من خانته وزيره فسد تدبيره ^{١٦}.
- ١٥٠٧- من تجرَّع الغُصص أدرك الفرص ^{١٧}.
- ١٥٠٨- من ظنَّ بك خيراً فصدَّق ظنَّه ^{١٨}.
- ١٥٠٩- من طلب السلامة لزم الاستقامة ^{١٩}.

١. المصدر، ٧٩٨٠؛ فيه: بطل .
٢. المصدر، ٧٩٩٣.
٣. المصدر، ٨٠١١.
٤. المصدر، ٨٠١٢.
٥. المصدر، ٨٠١٦؛ فيه: فسَدَ فضله .
٦. المصدر، ٧٩٢٣.
٧. المصدر، ٧٩٢٤.
٨. المصدر، ٨٠٢٥؛ فيه: وجبت .
٩. المصدر، ٨٠١٩.
١٠. المصدر، ٨٠٢٠.
١١. المصدر، ٨٠٣٣.
١٢. المصدر، ٨٠٣٤.
١٣. المصدر، ٨٠٤٠.
١٤. المصدر، ٨٠٤٣.
١٥. المصدر، ٨٠٤٨.
١٦. المصدر، ٨٠٥٤.
١٧. المصدر، ٨٠٦٢.
١٨. المصدر، ٨٠٦٦.
١٩. المصدر، ٨٠٤١.

- ١٥١٠- من عاند الحقّ لزمه الوهن، وكان الله خصمه^١.
- ١٥١١- من يعطي باليد القصيرة يُعطي باليد الطويلة.^٢
- ١٥١٢- من فعل ما شاء لقي ما ساء.^٣
- ١٥١٣- من أغبى مَنّ باع الله سبحانه بغيره؟^٤
- ١٥١٤- من وجد مورداً عذباً يرتوى منه فلم يفتنمه، يوشك أن يظماً ويطلبه فلا يجده.^٥
- ١٥١٥- من رضي بالمقدور اكتفى بالميسور.^٦
- ١٥١٦- من لزم الاستقامة لم يعدم السلامة.^٧
- ١٥١٧- من غالب فوقه قُهر.^٨
- ١٥١٨- من أشفق على نفسه لم يظلم غيره.^٩
- ١٥١٩- من علم أنّه مؤاخذاً بقوله فليُقصّر القول.^{١٠}
- ١٥٢٠- من كان متواضعاً لم يعدم الشرف^{١١}، ومن كان متكبراً لم يعدم التلف.^{١٢}
- ١٥٢١- من كثر باطله لم يُتَّبِع حَقُّه.^{١٣}
- ١٥٢٢- من كثر نفاقه لم يُعرف وفاقه.^{١٤}
- ١٥٢٣- من أبطأ به عمله لم يُسرِع به نَسبه.^{١٥}
- ١٥٢٤- من وضعه دناءةً أدبه لم يرفعه شرف نسبه.^{١٦}
- ١٥٢٥- من أحبنا بقلبه، وكان معنا بلسانه، وقاتل عدونا بسيفه، فهو معنا في الجنة في درجتنا^{١٧}؛ ومن أحبنا بقلبه، وأعاننا بلسانه، ولم يقاتل معنا بيده، فهو معنا في الجنة دون درجتنا.^{١٨}

١ . المصدر، ٨٠٧٧؛ وليس فيه: وكان الله خصمه . ٢ . المصدر، ٨٠٨١ .

٣ . المصدر، ٨٠٥٢ . ٤ . المصدر، ٨٠٨٣ .

٥ . المصدر، ٨١٠٠ . ٦ . المصدر، ٨٠٩١ .

٧ . المصدر، ٨١١٧ . ٨ . المصدر، ٨١٠٢؛ فيه: مَن فوقه .

٩ . المصدر، ٨١١٩ . ١٠ . المصدر، ٨١٢٤؛ فيه المقال بدل القول .

١١ . المصدر، ٨١٣١ . ١٢ . المصدر، ٨١٣٢ .

١٣ . المصدر، ٨١٣٥ . ١٤ . المصدر، ٨١٣٦ .

١٥ . المصدر، ٨١٤١ . ١٦ . المصدر، ٨١٤٢؛ فيه حسيبه بدل نسبه .

١٧ . المصدر، ٨١٤٦ . ١٨ . المصدر، ٨١٤٧ .

- ١٥٢٦- من شَرَفَتْ نفسه كثرت عواطفه.^١
 ١٥٢٧- مَنْ أعجزته آراؤه غلبته أعداؤه.^٢
 ١٥٢٨- مَنْ جَانَبَ الإخوان على كُلِّ ذَنْبٍ قَلَّ أصدقاؤه.^٣
 ١٥٢٩- من راقبَ العواقب أَمِنَ من المعاطب.^٤
 ١٥٣٠- من لم يُحسن الاستعطاف قوبِلَ بالاستخفاف.^٥
 ١٥٣١- من لم يُحسن الاقتصاد أهلكه الإسراف.^٦
 ١٥٣٢- مَنْ أبان لك في عيبك فهو (ودودك، ومن ساترك عيبك فهو) عدوك.^٧
 ١٥٣٣- من أسرَّ إلى غير ثقةٍ ضَيَّعَ سرّه.^٨
 ١٥٣٤- مَنْ ضَيَّعَ عاقلًا دَلَّ على ضعف عقله^٩، ومن اصطنع جاهلاً بَرَهَنَ على وفور جهله.^{١٠}
 ١٥٣٥- من صَحِبَ الأشرار لم يَسلم.^{١١}
 ١٥٣٦- من عمل^{١٢} بالمعروف شدَّ ظهور المؤمنين^{١٣}.
 ١٥٣٧- من نهى عن المنكر أرغم أنوف الفاسقين.^{١٤}
 ١٥٣٨- من ظلم عباد الله كان الله خصمه دون عباده.^{١٥}
 ١٥٣٩- من كثر شرّه لم يأمنه مُصاحبه.^{١٦}
 ١٥٤٠- من لم يعتبر بغيره لم يستظهر لنفسه.^{١٧}
 ١٥٤١- من بلغ غاية أمله فليتوقَّع حلول أجله.^{١٨}

١. المصدر، ٨١٦٣.
 ٢. المصدر، ٨١٦٥؛ فيه أعجيبته بدل أعجزته.
 ٣. المصدر، ٨١٦٦.
 ٤. المصدر، ٨١٩٨.
 ٥. المصدر، ٨٢٠٥.
 ٦. المصدر، ٨٢٠٦.
 ٧. المصدر، ٨٢١٠ و ٨٢١١.
 ٨. المصدر، ٨٢٣٨.
 ٩. المصدر، ٨٢٤٠.
 ١٠. المصدر، ٨٢٤١.
 ١١. المصدر، ٨٢٤٢.
 ١٢. مطابق لنسخة من المصدر.
 ١٣. المصدر، ٨٢٤٨؛ فيه أمر بدل عمل.
 ١٤. المصدر، ٨٢٤٩.
 ١٥. المصدر، ٨٢٥٠.
 ١٦. المصدر، ٨٢٦٩.
 ١٧. المصدر، ٨٢٧٦.
 ١٨. المصدر، ٨٢٨٨.

- ١٥٤٢- من أَعْظُ بالعِبر ارتدع^١، ومن استدام رياضة نفسه انتفع.^٢
- ١٥٤٣- من كثر تعدّيه كثرت أعاديته.^٣
- ١٥٤٤- من أساء النيّة مُنِع الأمانة.^٤
- ١٥٤٥- من خاف ربّه كفّ عن ظلمه.^٥
- ١٥٤٦- من كتم الإحسان عوقب بالحرمان.^٦
- ١٥٤٧- من زرع خيراً حصد أجراً^٧، ومن اصطنع خُرّاً استفاد شكراً.^٨
- ١٥٤٨- من قبل النصيحة أمن من الفضيحة.^٩
- ١٥٤٩- من جارت ولايته زالت دولته.^{١٠}
- ١٥٥٠- من كثر عدله حُمدت أيامه.^{١١}
- ١٥٥١- من اتّخذ الحقّ لجاماً اتّخذته الناس إماماً.^{١٢}
- ١٥٥٢- من استعان بالنعمة على المعصية فهو الكفور.^{١٣}
- ١٥٥٣- من عامل بالبغي كُوفي به.^{١٤}
- ١٥٥٤- من سلّ سيف العدوان قُتِل به.^{١٥}
- ١٥٥٥- من يطلب العزّ بغير حقّ يذلّ.^{١٦}
- ١٥٥٦- من يطلب الهداية من غير أهلها يضلّ.^{١٧}
- ١٥٥٧- من أمسك عن فضول المقال شهدت بعقله الرجال.^{١٨}
- ١٥٥٨- من قال ما لا ينبغي سمع ما لا يشتهي.^{١٩}

٢ . المصدر، ٨٣٠٥.

٤ . المصدر، ٨٣١١.

٦ . المصدر، ٨٣٣٣.

٨ . المصدر، ٨٣٣٨.

١٠ . المصدر، ٨٣٦٥.

١٢ . المصدر، ٨٥٦٠.

١٤ . المصدر، ٨٤٧٥.

١٦ . المصدر، ٨٥٠٠.

١٨ . المصدر، ٨٥٠٤.

١ . المصدر، ٨٣٠٦.

٣ . المصدر، ٨٣١٠.

٥ . المصدر، ٨٣٣٠.

٧ . المصدر، ٨٣٣٧.

٩ . المصدر، ٨٣٤٤.

١١ . المصدر، ٨٤١٠.

١٣ . المصدر، ٨٤٥٥.

١٥ . المصدر، ٨٤٧٦.

١٧ . المصدر، ٨٥٠١.

١٩ . المصدر، ٨٤١٧.

- ١٥٥٩- من جالس الجُهاال فليستعدُّ للقليل والقال.^١
- ١٥٦٠- من طلب من الدنيا ما يُرضيه كثر تجنّيه، وطال تعدّيه.^٢
- ١٥٦١- من قصّر عن أحكام الحُرّية أعيد إلى الرُوق.^٣
- ١٥٦٢- من سما إلى الرئاسة صبر على مضض السياسة.^٤
- ١٥٦٣- من وأدك لأمرٍ ولّني عند انقضائه.^٥
- ١٥٦٤- من اعترز بغير الحقّ أذله الله بالحقّ.^٦
- ١٥٦٥- من جمع المال ليتنفع به الناس أطاعوه، ومن جمع لنفسه أضاعوه.^٧
- ١٥٦٦- من انتصر بأعداء الله استوجب الخذلان.^٨
- ١٥٦٧- من ظلم نفسه كان لغيره أظلم.^٩
- ١٥٦٨- من صدّق الواشي أفسد الصديق.^{١٠}
- ١٥٦٩- من غاظك بقيق السفه عليك فغظه بحسن الحلم عنه.^{١١}
- ١٥٧٠- من بخل على نفسه كان على غيره أبخل.^{١٢}
- ١٥٧١- من شاور ذوي العقول استضاء بأنوار العقول.^{١٣}
- ١٥٧٢- من أسرع الجواب لم يدرك الصواب.^{١٤}
- ١٥٧٣- من عمل بالحقّ مال إليه الخلق.^{١٥}
- ١٥٧٤- من جاهد على إقامة الحقّ وُفق.^{١٦}
- ١٥٧٥- من عامل الناس بالإساءة كافوه بها.^{١٧}

٢ . المصدر ، ٨٥٢١ .

٤ . المصدر ، ٨٣٣٥ .

٦ . المصدر ، ٨٥٥٨ .

٨ . المصدر ، ٨٥٨٠ .

١٠ . المصدر ، ٨٤٧٩ .

١٢ . المصدر ، ٨٦٢٥ .

١٤ . المصدر ، ٨٦٤٠ .

١٦ . المصدر ، ٨٦٥١ .

١ . المصدر ، ٨٥٠٥ .

٣ . المصدر ، ٨٥٣٠ .

٥ . المصدر ، ٨٥٥٢ .

٧ . المصدر ، ٨٥٧٦ .

٩ . المصدر ، ٨٦٠٦ .

١١ . المصدر ، ٨٦٢٠ .

١٣ . المصدر ، ٨٦٣٤ .

١٥ . المصدر ، ٨٦٤٦ .

١٧ . المصدر ، ٨٦٥٣ .

- ١٥٧٦- من اتخذ الطمع شعاراً جرّعته الخيبة مراراً.^١
 ١٥٧٧- من وجّه رغبته إليك وجبتْ معونته عليك.^٢
 ١٥٧٨- من مدحك بما ليس فيك فهو خليقٌ أن يدّمك بما ليس فيك.^٣
 ١٥٧٩- من أسس أساس الشرِّ أسسه على نفسه.^٤
 ١٥٨٠- من نام عن عدوّه انتهته المكائد.^٥
 ١٥٨١- من نام عن نصرة وليّه انتبه بوطأة عدوّه.^٦
 ١٥٨٢- من كافأ الإحسان بالإساءة فقد برئ من المرورة.^٧
 ١٥٨٣- من غني عن التجارب عمي عن العواقب.^٨
 ١٥٨٤- من أقبل على النصيح أعرض عن القبيح.^٩
 ١٥٨٥- من شكر على غير معروف ذمّ على غير إساءة.^{١٠}
 ١٥٨٦- من غلب هواه على عقله ظهرت عليه الفضائح.^{١١}
 ١٥٨٧- من أعرض عن نصيحة الناصح أحرق بمكيدة الكاشح.^{١٢}
 ١٥٨٨- من تاجرك بالنصح فقد أجزل لك الريح.^{١٣}
 ١٥٨٩- من أطاع إمامه فقد أطاع ربّه.^{١٤}
 ١٥٩٠- من وقرّ عالماً فقد وقرّ ربّه.^{١٥}
 ١٥٩١- من أحسن إلى الناس استدام منهم المحبّة.^{١٦}
 ١٥٩٢- من تكبر في ولايته كثر عند عزله ذلته.^{١٧}

٢ . المصدر، ٨٦٥٧.	١ . المصدر، ٨٦٥٤.
٤ . المصدر، ٨٦٦٧.	٣ . المصدر، ٨٦٥٨.
٦ . المصدر، ٨٦٧٣.	٥ . المصدر، ٨٦٧٢.
٨ . المصدر، ٨٦٨٠.	٧ . المصدر، ٨٦٧٤.
١٠ . المصدر، ٨٦٩٣؛ فيه إحسان بدل معروف.	٩ . المصدر، ٨٦٨٣.
١٢ . المصدر، ٨٦٩٧.	١١ . المصدر، ٨٦٩٨.
١٤ . المصدر، ٨٧٠٥.	١٣ . المصدر، ٨٦٩٩.
١٦ . المصدر، ٨٧١٥.	١٥ . المصدر، ٨٧٠٤.
	١٧ . المصدر، ٨٧١٧.

- ١٥٩٣- من عاقب معتذراً كثرت إساءته.^١
- ١٥٩٤- من أحسن إلى رعيته، نشر الله عليه جناح رحمته، وأدخله في مغفرته.^٢
- ١٥٩٥- من كان ذا حفاظٍ ووفاءٍ لم يعدم حُسن الإخاء.^٣
- ١٥٩٦- من أضمر الشرّ لغيره فقد بدأ به نفسه.^٤
- ١٥٩٧- من كرمت عليه نفسه لم يُهينها بالمعصية.^٥
- ١٥٩٨- من تحلّى بالإنصاف بلغ مراتب الأشراف.^٦
- ١٥٩٩- من اقتنع بالكفاف أدّاه إلى العفاف.^٧
- ١٦٠٠- من لم يُنصِف المظلومَ من الظالم عظمت آثامه.^٨
- ١٦٠١- من جهل اغترّ بنفسه، وكان يومه شرّاً من أمسه.^٩
- ١٦٠٢- من جار [في] ملكه تمنى الناس هلكه.^{١٠}
- ١٦٠٣- من كثرت نعم الله عليه كثرت حوائج الناس إليه، فإن قام فيها بما أوجب الله سبحانه فقد هيأها للدوام، وإن منع ما أوجب الله سبحانه فيها فقد عرضها للزوال.^{١١}
- ١٦٠٤- من سترك في عيبك، وعابك في غيبك، فهو العدو فاحذره.^{١٢}
- ١٦٠٥- من بصرّك عيبك، وحفظك في غيبك، فهو الصديق فاحفظه.^{١٣}
- ١٦٠٦- من أصرّ على ذنبه اجترأ على سخط ربه.^{١٤}
- ١٦٠٧- من زلّ عن محبّة الطريق وقع في حيرة المضيق.^{١٥}
- ١٦٠٨- من سعى بالنسيمة حازبه القريب، ومقته البعيد.^{١٦}

٢ . المصدر، ٨٧٢٤.

١ . المصدر، ٨٧١٩.

٤ . المصدر، ٨٧٢٩.

٣ . المصدر، ٨٧٢٦.

٦ . المصدر، ٨٧٣٤.

٥ . المصدر، ٨٧٣٠.

٨ . المصدر، ٨٧٣٩.

٧ . المصدر، ٨٧٣٥.

١٠ . المصدر، ٨٧٤٢.

٩ . المصدر، ٨٧٤٤.

١٢ . المصدر، ٨٧٤٥.

١١ . المصدر، ٨٧٥٢؛ فيه: عرضها للدوام.

١٤ . المصدر، ٨٧٦٤.

١٣ . المصدر، ٨٧٦٦.

١٦ . المصدر، ٨٧٨١.

١٥ . المصدر، ٨٧٧٤.

- ١٦٠٩- من ضرب يده على فخذه عند مصيبتة فقد أحبط أجره.^١
 ١٦١٠- من عَظُمَ صغار المصائب ابتلاه الله بكبارها.^٢
 ١٦١١- من بذل جُهد طاقته بلغ كنه إرادته.^٣
 ١٦١٢- من تتبّع عورات الناس كشف الله عورته.^٤
 ١٦١٣- من بحث عن أسرار غيره أظهر الله أسراره.^٥
 ١٦١٤- من بلغ غاية ما يُحِبُّ فليتوقّع غاية ما يكره.^٦
 ١٦١٥- من عمي عن زلّته استعظم زلّة غيره.^٧
 ١٦١٦- من حَرَمَ السائل مع القدرة عوقب بالحرمان.^٨
 ١٦١٧- من تلذذ بمعاصي الله أورثه الله تعالى ذللاً.^٩
 ١٦١٨- من كانت همّته ما يدخل في بطنه كانت قيمته ما يخرج منه.^{١٠}
 ١٦١٩- من مكر بالناس ردّ الله مكره في عنقه.^{١١}
 ١٦٢٠- من عرى من الشرّ قلبه: سليم دينه، وصدّق يقينه.^{١٢}
 ١٦٢١- من ساءت ظنونه اعتقد الخيانة بمن لا يخونه.^{١٣}
 ١٦٢٢- من ساء ظنّه بمن لا يخون حَسَنَ ظنّه بما لا يكون.^{١٤}
 ١٦٢٣- من أسرع إلى الناس بما يكرهون قالوا فيه ما لا يعلمون.^{١٥}
 ١٦٢٤- من حسن ظنّه بالناس حاز منهم المحبّة.^{١٦}
 ١٦٢٥- من استسلم للحقّ و[أطاع] المحقّق كان من المحسنين.^{١٧}

٢ . المصدر، ٨٧٩٣.

٤ . المصدر، ٨٧٩٦.

٦ . المصدر، ٨٨٠٦.

٨ . المصدر، ٨٨٠٩.

١٠ . المصدر، ٨٨٣٠.

١٢ . المصدر، ٨٨٣٦.

١٤ . المصدر، ٨٨٣٨.

١٦ . المصدر، ٨٨٤٢.

١ . المصدر، ٨٧٨٣.

٣ . المصدر، ٨٧٨٥.

٥ . المصدر، ٨٧٩٩.

٧ . المصدر، ٨٨٠٤.

٩ . المصدر، ٨٨٢٣.

١١ . المصدر، ٨٨٣٢.

١٣ . المصدر، ٨٨٣٧.

١٥ . المصدر، ٨٨٣٩.

١٧ . المصدر، ٨٨٥١.

- ١٦٦٦- من رضي من الناس بالمسالمة سلم من غوائلهم.^١
- ١٦٦٧- من قصر نظره على أبناء الدنيا عمي عن سبيل الهدى.^٢
- ١٦٦٨- من لم ينزّه نفسه عن دناءة المطامع فقد أذلّ نفسه، وهو في الآخرة أذلّ وأخزى.^٣
- ١٦٦٩- من نسي الله سبحانه: أنساه الله نفسه، وأعمى قلبه.^٤
- ١٦٣٠- من أعظمك لإثارك استقلّك عند إقلالك.^٥
- ١٦٣١- من رغب فيك عند إقبالك زهد عنك عند إديارك.^٦
- ١٦٣٢- من آمن خائفاً من مخافة آمنه الله من عقابه.^٧
- ١٦٣٣- من قبل معروفك فقد أوجب عليك حقّه.^٨
- ١٦٣٤- من غلب عقله شهوته وحلمه غضبه كان جديراً بحسن السيرة.^٩
- ١٦٣٥- من عرض نفسه للتّهم فلا يلومنّ من أساء الظنّ فيه.^{١٠}
- ١٦٣٦- من سرّه الغناء بلا مالٍ والعزّ بلا سلطانٍ والكثرة بلا عشيرةٍ فليخرج من ذلّ معصية الله إلى عزّ طاعته؛ فإنّه واجدٌ ذلك كلّهُ.^{١١}
- ١٦٣٧- من أطال الحديث فيما لا ينبغي فقد عرض نفسه للملامة.^{١٢}
- ١٦٣٨- من زاغ ساءت عنده الحسنة، وحسنت عنده السيئة، وسكير سُكر الضلالة.^{١٣}
- ١٦٣٩- من اعتذر من غير ذنبٍ أوجب على نفسه الذنب.^{١٤}
- ١٦٤٠- من أحبّ أن يكمل إيمانه، فليكن حبّه لله ويفضه لله ورضاه لله وسخطه لله.^{١٥}
- ١٦٤١- من سكن قلبه العلم بالله سكنه الغناء عن خلق الله.^{١٦}

١. المصدر، ٨٨٦٢.

٢. المصدر، ٨٨٧١.

٣. المصدر، ٨٨٧٧.

٤. المصدر، ٨٨٨٢؛ فيه مخوفة بدل مخافة.

٥. المصدر، ٨٨٨٧.

٦. المصدر، ٨٨٩٠.

٧. المصدر، ٨٨٩٣.

٨. المصدر، ٨٨٩٦.

٩. المصدر، ٨٨٩٧.

١٠. المصدر، ٨٨٩٨؛ فيه: ... للثّمة ... الظنّ به.

١١. المصدر، ٨٨٩٩.

١٢. المصدر، ٨٩٠٠.

١٣. المصدر، ٨٩٠٣.

١٤. المصدر، ٨٩٠٤.

١٥. المصدر، ٨٩٠٦.

١٦. المصدر، ٨٩٠٦.

- ١٦٤٢- من جعل الحقَّ مطلبه: لآنَ له الشديد، وقرب عليه البعيد.^١
- ١٦٤٣- من طلب خدمة السلطان بغير أدبٍ خرج من السلامة إلى العطب.^٢
- ١٦٤٤- من أحسن إلى من أساء إليه فقد أخذ بجوامع الفضل.^٣
- ١٦٤٥- من أكثر الفكر فيما تتعلم أتقن علمه وفهمه فيما لم يكن يفهم.^٤
- ١٦٤٦- من أضعف الحقَّ وخذله أهلكه الباطل وقتله.^٥
- ١٦٤٧- من اتخذ أخاً بعد حُسن الاختبار دامت صحبته، وتأكدت مودته.^٦
- ١٦٤٨- من عرف الدنيا لم يحزن [على] ما أصابه.^٧
- ١٦٤٩- من كان له من نفسه زاجرٌ كان عليه من الله حافظاً.^٨
- ١٦٥٠- من عدم الفهم من الله لم يتنفع بموعظة واعظ.^٩
- ١٦٥١- من عرف نفسه فقد انتهى إلى غاية كلِّ معرفةٍ وعلم.^{١٠}
- ١٦٥٢- من لزم المشاورة لم يعدم عند الصواب مادحاً وعند الخطأ عاذراً.^{١١}
- ١٦٥٣- من أثر رضى ربِّ قادرٍ فليتكلم بكلمة عدلٍ عند سلطانٍ جائرٍ.^{١٢}
- ١٦٥٤- من لم يجازِ الإساءة بالإحسان فليس من الكرام.^{١٣}
- ١٦٥٥- من لم يحسن العفو أساء بالانتقام.^{١٤}
- ١٦٥٦- من لم يُنصف المظلوم من الظالم سلب الله قدرته.^{١٥}
- ١٦٥٧- من لم يكن له حياةٌ ولا سخاءٌ فالموت خيرٌ له من الحياة.^{١٦}
- ١٦٥٨- من لم تسكن الرحمة قلبه قلَّ لقاءها له عند حاجته.^{١٧}

٢. المصدر، ٨٩٠٠.

٤. ب: فهمه ما، والمصدر: فهم ما.

٦. المصدر، ٨٩١٠.

٨. المصدر، ٨٩٣٥.

١٠. المصدر، ٨٩٤٥.

١٢. المصدر، ٨٩٥٦.

١٤. المصدر، ٨٩٥٨.

١٦. المصدر، ٨٩٦٦.

١٨. المصدر، ٨٩٧٤.

١. المصدر، ٨٨٩٩.

٣. المصدر، ٨٩٠٥.

٥. المصدر، ٨٩١٧.

٧. المصدر، ٨٩٢١.

٩. المصدر، ٨٩٤٤.

١١. المصدر، ٨٩٤٩.

١٣. المصدر، ٨٩٥٧.

١٥. المصدر، ٨٩٥٩.

١٧. المصدر، ٨٩٦٩.

١٦٥٩- من لم يرض من صديقه إلا بإيثاره على نفسه دام سخطه.^١
 ١٦٦٠- من توكل على الله سبحانه: أضاء له الشبهات، وكفى له المؤنات، وأمن من
 التبعات.^٢

١٦٦١- من رخص لنفسه ذهبت به في مذاهب الظلمة.^٣
 ١٦٦٢- من اتخذ دين الله لهواً ولعباً أدخله الله سبحانه النار مخلداً فيها.^٤
 ١٦٦٣- من عظمت الدنيا في عينه، وكبر موقعها في قلبه: أثرها على الله، وانقطع إليها، وصار
 عبداً لها.^٥

١٦٦٤- من أعطى في الله، وأحب في الله، وأبغض في الله؛ فقد استكمل الإيمان.^٦
 ١٦٦٥- من أحبنا فليعد للبلاء جلباباً^٧، ومن تولانا أهل البيت فليلبس للمحن هاباً.^٨
 ١٦٦٦- من لم يقدم ماله لآخرته وهو ماجور، خلّفه لغيره وهو مأثوم.^٩
 ١٦٦٧- من لم يصحبك معيناً على نفسك فضحبتك إن علمت وبأل عليك.^{١٠}
 ١٦٦٨- من تاجر بك بالنصح كان شريكك في الربح.^{١١}
 ١٦٦٩- من ألح عليه الفقر فليكثر من قول (لا إله إلا الله، و) ^{١٢} لا حول ولا قوة إلا بالله العليّ
 العظيم.^{١٣}

١٦٧٠- من لم يرض وجهه عن مسألتك فأكرم وجهك عن درّه.^{١٤}
 ١٦٧١- من كانت له ثلاث خصال سلمت له الدنيا والآخرة: يأمر بالمعروف ويأمر به، وينهى
 عن المنكر ويتهى عنه، ويحافظ حدود الله جلّ وعلا.^{١٥}
 ١٦٧٢- من لم يتعاهد نفسه في الخلاء فضحته في الملا.^{١٦}

١. المصدر، ٨٩٧٦.	٢. المصدر، ٨٩٨٥.
٣. المصدر، ٩٠٢١.	٤. المصدر، ٩٠٢٩.
٥. المصدر، ٩٠٣٠.	٦. المصدر، ٩٠٣١.
٧. المصدر، ٩٠٣٧.	٨. المصدر، ٩٠٣٨.
٩. المصدر، ٩٠٤٠.	١٠. المصدر، ٩٠٤١.
١١. المصدر، ٩٠٥٣.	١٢. ليس في ب والمصدر.
١٣. المصدر، ٩٠٥٥.	١٤. المصدر، ٩٠٦٨؛ فيه ردّه بدل درّه.
١٥. المصدر، ٩٠٧٦.	١٦. المصدر، ٩٠٨٩؛ فيه علمه بدل نفسه.

- ١٦٧٣- من لم يُحسِن في دولته خُدِل في نكبته.^١
 ١٦٧٤- من شَمِت بزلة غيره شمت غيره بزلة.^٢
 ١٦٧٥- من بخل على المحتاج بما لديه كثر سخط الله عليه.^٣
 ١٦٧٦- من زاده الله كرامةً فحقيق به أن يزيد الناس إكراماً.^٤
 ١٦٧٧- من اهتم برزق غدٍ لم يفلح أبداً.^٥
 ١٦٧٨- من أتبع الإحسان بالإحسان، واحتمل جنائيات الإخوان والجيران، فقد أكمل البر.^٦
 ١٦٧٩- من دفع الشرّ بالخير غلب.^٧
 ١٦٨٠- من استعان بالحلم عليك غلبك وتفضّل عليك.^٨
 ١٦٨١- من نقل إليك نقل عنك.^٩
 ١٦٨٢- من بلغ شتمك فقد شتمك.^{١٠}
 ١٦٨٣- من شهد لك بالباطل شهد عليك بمثله.^{١١}
 ١٦٨٤- من توالى عليه نكبات الزمان ألبسته فضيلة الصبر.^{١٢}
 ١٦٨٥- من كان نفعه في مضرّتك لم يخلُ كلّ حالٍ من عداوتك.^{١٣}
 ١٦٨٦- من استدام قرع الباب و لَجَّ و لَجَّ.^{١٤}
 ١٦٨٧- من أقعدته نكاية الأيام أقامته معونة الكرام.^{١٥}
 ١٦٨٨- من كنت سبباً في بلائه وجب عليك التلطّف في علاج دانه.^{١٦}
 ١٦٨٩- من اعتمد على الرأي والقياس في معرفة الله ضلّ وتشعب عليه الأمور.^{١٧}

٢ . المصدر، ٩١٠٨.

٤ . المصدر، ٩١١٢.

٦ . المصدر، ٩١٢٠.

٨ . المصدر، ٩١٣٢.

١٠ . المصدر، ٩١٣٤.

١٢ . المصدر، ٩١٤٤؛ فيه أكسبته بدل ألبسته.

١٤ . المصدر، ٩١٦٠.

١٦ . المصدر، ٩١٦٦.

١ . المصدر، ٩١٠٧.

٣ . المصدر، ٩١٠٩.

٥ . المصدر، ٩١١٣.

٧ . المصدر، ٩١٢١.

٩ . المصدر، ٩١٣٣.

١١ . المصدر، ٩١٣٥.

١٣ . المصدر، ٩١٥٠.

١٥ . المصدر، ٩١٦٢.

١٧ . المصدر، ٩١٩١.

- ١٦٩٠- من ادعى من العلم غايته فقد أظهر من جهله نهايته.^١
 ١٦٩١- من كف شره فارح خيره.^٢
 ١٦٩٢- من لم يصبر على مريض الحمية طال سقمه.^٣
 ١٦٩٣- من احتاج إليك وجب إسعافه عليك.^٤
 ١٦٩٤- من أورد مناهل الوفاء روي من مشارب الصفاء.^٥
 ١٦٩٥- من غرس في نفسه محبة أنواع الطعام اجتنى ثمار فنون الأسقام.^٦
 ١٦٩٦- من اعتذر فقد استقال وأتاب.^٧
 ١٦٩٧- من فقد أخاً في الله فكأنما فقد أشرف أعضائه.^٨
 ١٦٩٨- من كانت له فكرة فله في كل شيء عبرة.^٩
 ١٦٩٩- من خبث عنصره ساء محضره.^{١٠}
 ١٧٠٠- من كرم محتده حسن مشهده.^{١١}
 ١٧٠١- (من عدل عن واضح المحجة غرق في اللجة).^{١٢}
 ١٧٠٢- من لم يُذِب^{١٣} نفسه في اكتساب العلوم لم يحرز قصبات السبق.^{١٤}
 ١٧٠٣- من لم يُعْده التوفيق لم ينب إلى الحق).^{١٥}

[هين]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف الميم بلفظة «مين» بالميم

المكسورة، وتعد بستة وخمسين كلمة، وهو المورد الثاني؛ من ذلك قوله ﷺ:

- | | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| ١. المصدر، ٩١٩٣. | ٢. المصدر، ٩١٩٨. |
| ٣. المصدر، ٩٢١٠. | ٤. المصدر، ٩٢١٥. |
| ٥. المصدر، ٩١٩٥؛ فيه: من ورد. | ٦. المصدر، ٩٢١٩. |
| ٧. المصدر، ٩٢٢٥؛ ليس فيه: وأتاب. | ٨. المصدر، ٩٢٢٧. |
| ٩. المصدر، ٩٢٣٦. | ١٠. المصدر، ٩٢٣٧. |
| ١١. المصدر، ٩٢٣٨ محتده: أصله. | ١٢. المصدر، ٩٢٤٠. |
| ١٣. «يُذِب» مطابق لبعض نسخ المصدر. | ١٤. المصدر، ٩٢٤٥؛ وفيه: من لم يُدنب. |
| ١٥. المصدر، ٩٢٤٦. | |

- ١٧٠٤- من النعم الصديق الصدوق.^١
 ١٧٠٥- من العقوق إضاعة الحقوق.^٢
 ١٧٠٦- من اللثام تكون القسوة^٣، ومن الكرام تكون الرحمة.^٤
 ١٧٠٧- من صغر الهمة حسدُ الصديق.^٥
 ١٧٠٨- من أعظم المكر تحسين الشر.^٦
 ١٧٠٩- من أقيح المذام مدح اللثام.^٧ من أفحش الظلم ظلم الكرام.^٨
 ١٧١٠- من علامات الخذلان اتئمان الخَوَان.^٩
 ١٧١١- من شرائط الإيمان حسن مصاحبة الإخوان.^{١٠}
 ١٧١٢- من عجز الرأي استناد الخَوَان.^{١١}
 ١٧١٣- من علامة الإقبال اصطناع الرجال^{١٢}، ومن علامة الإديبار مقارنة الأرزال.^{١٣}
 ١٧١٤- من شرف الأعراق كرم الأخلاق.^{١٤}
 ١٧١٥- من أحسن الكرم الإحسان إلى المسيء.^{١٥}
 ١٧١٦- من علامات اللؤم الغدر بالمواثيق.^{١٦}
 ١٧١٧- من علامات الشقاء الإساءة إلى الأخيار.^{١٧}
 ١٧١٨- (من سوء الاختبار صحبة الأشرار^{١٨}. من أقيح اللؤم غيبة الأخيار).^{١٩}
 ١٧١٩- من أشرف أفعال الكرم تغافله عمّا يعلم.^{٢٠}

٢ . المصدر، ٩٢٤٨.	١ . المصدر، ٩٢٤٧.
٤ . المصدر، ٩٢٥٥.	٣ . المصدر، ٩٢٥٣.
٦ . المصدر، ٩٢٦٠.	٥ . المصدر، ٩٢٥٦.
٨ . المصدر، ٩٢٧٢.	٧ . المصدر، ٩٢٦٨.
١٠ . المصدر، ٩٢٨٢.	٩ . المصدر، ٩٢٧٩.
١٢ . المصدر، ٩٢٨٦.	١١ . المصدر، ٩٢٨٣؛ فيه: استفاد الإخوان.
١٤ . المصدر، ٩٢٨٨.	١٣ . المصدر، ٩٢٨٧.
١٦ . المصدر، ٩٢٩٨.	١٥ . المصدر، ٩٢٩١.
١٨ . المصدر، ٩٣٠٨.	١٧ . المصدر، ٩٣٠٧.
٢٠ . المصدر، ٩٣٢١.	١٩ . المصدر، ٩٣١١.

- ١٧٢٠- من أحسن أفعال القادر أن يغضب فيحلم.^١
 ١٧٢١- من أمارات الخير الكف عن الأذى.^٢
 ١٧٢٢- من حقّ الراعي أن يختار لرعيته ما يختاره لنفسه.^٣
 ١٧٢٣- من لوازم العدل التناهي عن الظلم.^٤
 ١٧٢٤- من أفضل الورع أن لا تبدي في خلوتك ما تستحيي من إظهاره في علانيتك.^٥
 ١٧٢٥- من أقبح الكبر تكبر الرجل على ذي رحمه وأبناء جنسه.^٦
 ١٧٢٦- من طبائع الأغمار إتعاب النفوس في الاحتكار.^٧
 ١٧٢٧- من سوء الاختيار مغالبة الأكفأ ومعاداة الرجال.^٨
 ١٧٢٨- من كفارات الذنوب العظام إغائة الملهوف.^٩
 ١٧٢٩- من كمال السعادة السعي في إصلاح الجمهور.^{١٠}
 ١٧٣٠- من الواجب على ذوي الجاه أن يبذله لطلبه.^{١١}
 ١٧٣١- من أمارات الدولة التيقظ لحراسة الأمور.^{١٢}
 ١٧٣٢- من أفضل المعروف إغائة الملهوف.^{١٣}
 ١٧٣٣- من أحسن المكارم بتُّ المعروف.^{١٤}
 ١٧٣٤- من أفضل النصح الإشارة بالصلح.^{١٥}
 ١٧٣٥- من أعود الغنائم دولة الأكارم.^{١٦}
 ١٧٣٦- من سعادة المرء أن يضع معرفه عند أهله.^{١٧}

- | | |
|----------------------------------|-------------------|
| ١. المصدر، ٩٣٢٢. | ٢. المصدر، ٩٣٣٠. |
| ٣. المصدر، ٩٣٣٥. | ٤. المصدر، ٩٣٤٠. |
| ٥. المصدر، ٩٣٤٢. | ٦. المصدر، ٩٣٤٨. |
| ٧. المصدر، ٩٣٤٩. | ٨. المصدر، ٩٣٥٢. |
| ٩. المصدر، ٩٣٥٣. | ١٠. المصدر، ٩٣٦١. |
| ١١. المصدر، ٩٣٦٤؛ فيه: ذو الجاه. | ١٢. المصدر، ٩٣٦٠. |
| ١٣. المصدر، ٩٣٧٢. | ١٤. المصدر، ٩٣٧٣. |
| ١٥. المصدر، ٩٣٧٩. | ١٦. المصدر، ٩٣٨١. |
| ١٧. المصدر، ٩٣٩٢. | |

- ١٧٣٧- من الدین التجاوز عن الجُزْم.^١
- ١٧٣٨- من الغزّة بالله أن يُصيرَ المرء على المعصية ويتمنى المغفرة.^٢
- ١٧٣٩- من علامات الخذلان استحسان القبيح.^٣
- ١٧٤٠- من علامات الإدبار سوء الظنّ بالنصيح.^٤
- ١٧٤١- من تمام المرؤة أن تنسى الحقّ لك وتذكرَ الحقّ عليك.^٥
- ١٧٤٢- من دلائل الدولة قلة الغفلة.^٦
- ١٧٤٣- من كمال الحزم: الاستعداد للنقلة، والتأهّب للرحلة.^٧
- ١٧٤٤- من دلائل الخذلان الاستهانة بحقوق الإخوان.^٨
- ١٧٤٥- من الاقتصاد: سخاءٌ بغير سرفٍ، ومروءةٌ من غير تلفٍ.^٩
- ١٧٤٦- من الحكمة: طاعتك من فوقك، وإجلالك من في طبقتك، وإنصافك من دونك.^{١٠}
- ١٧٤٧- من أفضل الاختيار وأحسن الاستظهار أن تعدل في القضاء وتجربه في العامّة والخاصّة على السواء.^{١١}
- ١٧٤٨- من سوء الاختيار: مغالبة الأكفاء، ومكاشفة الأعداء، ومناوأة من يقدر على الضراء.^{١٢}
- ١٧٤٩- من حسن الاختيار: مقارنة الأخيار، ومفارقة الأشرار.^{١٣}
- ١٧٥٠- من السؤدد الصبر لاستماع شكوى الملهوف.^{١٤}
- ١٧٥١- من أمارات الأحقق كثرة تلوّنه.^{١٥}
- ١٧٥٢- من حقّ اللبيب أن يُعدّ سوء عمله وقبح سيرته [من شقاوة جدّه ونحسه].^{١٦}

٢. المصدر، ٩٤٠٤.

٤. المصدر، ٩٤٠٦.

٦. المصدر، ٩٤١٠.

٨. المصدر، ٩٤١٢.

١٠. المصدر، ٩٤٢٢.

١٢. المصدر، ٩٤٢٩.

١٤. المصدر، ٩٤٤٣.

١٦. المصدر، ٩٣٣٦.

١. المصدر، ٩٤٠٠.

٣. المصدر، ٩٤٠٥.

٥. المصدر، ٩٤٠٩.

٧. المصدر، ٩٤١١.

٩. المصدر، ٩٤١٩.

١١. المصدر، ٩٤٢٨.

١٣. المصدر، ٩٤٣٧.

١٥. المصدر، ٩٤٤٥.

- ١٧٥٣- من علامات حُسن السجّية الصبر على البليّة.^١
 ١٧٥٤- من توفيق الرجل: وضع سرّه عند من يستره، وإحسانه عند من ينشره.^٢
 ١٧٥٥- من أعظم مصائب الأخيار حاجتهم إلى مداراة الأشرار.^٣
 ١٧٥٦- من الحكمة أن لا تُنازع مَنْ فوقك، ولا تستدّل مَنْ دونك، ولا تتعاطى ما ليس في قدرتك، ولا يخالف لسانك قلبك ولا قولك فعلك، ولا تتكلّم فيما لا تعلم، ولا تترك الأمر عند الإقبال وتطلبه عند الإدبار.^٤
 ١٧٥٧- من عزّ النفس لزوم القناعة.^٥

[ما]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى أولاده الطاهرين - في حرف الميم بالميم المفتوحة بلفظة «ما»، أربعة وأربعون كلمةً، وهو المورد الثالث منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

- ١٧٥٨- ما تواضع إلا رفيع^٦، وما تكبر إلا وضيع^٧.
 ١٧٥٩- ما حقر نفسه إلا عاقل^٨، وما نقص نفسه إلا كامل^٩.
 ١٧٦٠- ما سعد من شقي إخوانه^{١٠}، وما عزّ من ذلّ جيرانه^{١١}.
 ١٧٦١- ما شرّ بعدّه الجنّة بشر^{١٢}، وما خيرٌ بعدّه النار بخير^{١٣}.
 ١٧٦٢- ما اكتسب الشكر بمثل بذل المعروف^{١٤}.
 ١٧٦٣- ما كدرت الصنائع بمثل الامتنان^{١٥}.

٢ . المصدر، ٩٤٤٨.

٤ . المصدر، ٩٤٥٠.

٦ . المصدر، ٩٤٦٨.

٨ . المصدر، ٩٤٦٩.

١٠ . المصدر، ٩٤٨٥.

١٢ . المصدر، ٩٤٩٥.

١٤ . المصدر، ٩٥٠٢.

١ . المصدر، ٩٤٤٦.

٣ . المصدر، ٩٤٤٩.

٥ . المصدر، ٩٤٥٢.

٧ . المصدر، ٩٤٦٧.

٩ . المصدر، ٩٤٧٠.

١١ . المصدر، ٩٤٨٦.

١٣ . المصدر، ٩٤٩٦.

١٥ . المصدر، ٩٥٠٤.

- ١٧٦٤- ما عَلِمَ من لم يعمل بعلمه.^١
 ١٧٦٥- ما أَقْرَبَ النِّقْمَةَ مِنَ الظُّلْمِ!^٢
 ١٧٦٦- ما أَقْرَبَ النِّصْرَ مِنَ المَظْلُومِ!^٣
 ١٧٦٧- ما أَحْسَنَ الجُودَ مَعَ الإِعْسَارِ^٤، وما أَقْبَحَ البَخْلَ مَعَ الإِكْتِارِ!^٥
 ١٧٦٨- ما أَحْسَنَ العَفْوَ مَعَ الإِقْتِدَارِ^٦، وما أَقْبَحَ العُقُوبَةَ مَعَ الإِعْتِذَارِ!^٧
 ١٧٦٩- ما عُمِّرَتِ البُلْدَانُ بِمِثْلِ العَدْلِ^٨، وما شَاعَ الذُّكْرُ بِمِثْلِ البِذْلِ^٩، ما أعظم فوز من اقتفى أثر
 النبيين.^{١٠}
 ١٧٧٠- ما أَشَدَّ ضَيْقًا إِلا قَرَّبَ اللهُ فَرَجَهُ.^{١١}
 ١٧٧١- ما أَيْقَنَ باللهِ من لم يَرِعْ عَهودَهُ وذَمَمَهُ.^{١٢}
 ١٧٧٢- ما أَخْلَصَ المُوَدَّةَ من لم يَنْصَحْ.^{١٣}
 ١٧٧٣- ما ظَلَمَ من خَافَ المِصْرِعَ^{١٤}، وما غَدَرَ من أَيْقَنَ المَرْجِعَ.^{١٥}
 ١٧٧٤- ما أعظمَ نِعَمَ اللهُ تَعَالَى فِي الدُّنْيَا، وما أَصْغَرُهَا من نِعَمِ الآخِرَةِ!^{١٦}
 ما ساد من احتاج إخوانه إلى غيره.^{١٧}
 ١٧٧٥- ما أَقْرَبَ الحَيِّ مِنَ المَيِّتِ لِلحَاقِهِ بِهِ!^{١٨} وما أبعد الميِّتِ مِنَ الحَيِّ لِانْقِطَاعِهِ عَنْهُ!^{١٩}
 ١٧٧٦- ما مَزَحَ امرؤٌ مَزْحَةً إِلا مَجَّ مِنْ عَقْلِهِ مَجَّةً.^{٢٠}
 ١٧٧٧- ما أَمِنَ مِنْ عَذَابِ اللهِ تَعَالَى من لم يَأْمَنِ النَّاسَ شَرَّهُ.^{٢١}

٢. المصدر، ٩٥٢٣.

٤. المصدر، ٩٥٣٨.

٦. المصدر، ٩٥٤٠.

٨. المصدر، ٩٥٤٣.

١٠. المصدر، ٩٥٥٧.

١٢. المصدر، ٩٥٧٧.

١٤. المصدر، ٩٥٩٠.

١٦. المصدر، ٩٥٩٤.

١٨. المصدر، ٩٥٩٨.

٢٠. المصدر، ٩٦١٧.

١. المصدر، ٩٥١٢.

٣. المصدر، ٩٥٢٤.

٥. المصدر، ٩٥٣٩.

٧. المصدر، ٩٥٤١.

٩. المصدر، ٩٥٤٩.

١١. المصدر، ٩٥٦٦.

١٣. المصدر، ٩٥٨٠.

١٥. المصدر، ٩٥٩١.

١٧. المصدر، ٩٥٩٥.

١٩. المصدر، ٩٥٩٩.

٢١. المصدر، ٩٦٠٠.

- ١٧٧٨- ما قال [الناس] لشيء طوبى له، إلا وقد خبأ له الدهر يوم سوء.^١
- ١٧٧٩- ما زالت عنكم نعمة ولا غضاضة عيش إلا بذنوب اجترحتوها، وما الله بظلام للعبيد.^٢
- ١٧٨٠- ما أكلته راح، وما أطعمته فاح.^٣
- ١٧٨١- ما لي أراكم أشباحاً بلا أرواح، وأرواحاً بلا فلاح، ونساکاً بلا صلاح، وتجاراً بلا أرباح!^٤
- ١٧٨٢- ما أصدق الإنسان على نفسه! وأي دليل عليه كفعله!^٥
- ١٧٨٣- ما أحسن بالإنسان أن لا يشتهي ما لا ينبغي!^٦
- ١٧٨٤- ما التذُّ أحدٌ من الدنيا لذَّة إلا كانت له يوم القيامة غصَّة.^٧
- ١٧٨٥- ما بالكم تفرحون بيسير من الدنيا تدركونه، ولا يحزنكم الكثير من الآخرة تحزموه!^٨
- ١٧٨٦- ما قصم ظهري إلا رجُلان: عالمٌ منهتك، وجاهلٌ مُتسك؛ هذا يُنفر عن حقِّه بهتكه، وهذا يدعو إلى باطله بنسكه.^٩
- ١٧٨٧- ما رفع الله سبحانه عن المؤمن شيئاً من بلاء الدنيا و[عذاب] الآخرة إلا برضاه بقضائه، وحسن صبره على بلائه.^{١٠}
- ١٧٨٨- ما توسَّل إلي أحدٌ بوسيلةٍ أجلَّ عندي من يد سبقت مني إليه لأرئبها عنده بإتباعها أختها؛ فإنَّ منع الأواخر ينقطع شكر الأوائل.^{١١}
- ١٧٨٩- ما كان الله سبحانه ليفتح [على أحد] باب الشكر، ويُعلِّق عليه باب المزيد.^{١٢}
- ١٧٩٠- ما أحقَّ الإنسان أن تكون له ساعة لا يشغله عنها شاغلٌ يُحاسب فيها نفسه، فينظر فيما اكتسب لها وعليها في ليلاً ونهاراً!^{١٣}
- ١٧٩١- ما ولدتُم فللتراب، وما بنيتُم فللخراب، وما جمعتُم فللذهاب، وما عملتُم ففي كتابٍ

٢. المصدر، ٩٦٢٩.

٤. المصدر، ٩٦٣٥.

٦. المصدر، ٩٦٤٩.

٨. المصدر، ٩٦٥٢.

١٠. المصدر، ٩٦٧١.

١٢. المصدر، ٩٦٢٨.

١. المصدر، ٩٦١٦.

٣. المصدر، ٩٦٣٤. فاح: انتشر.

٥. المصدر، ٩٦٤٥.

٧. المصدر، ٩٦١٨.

٩. المصدر، ٩٦٦٥.

١١. المصدر، ٩٦٧٤؛ وفيه يقطع بدل ينقطع.

١٣. المصدر، ٩٦٨٤.

مَدَحَرَّ لِيَوْمِ الْحِسَابِ.^١

١٧٩٢- ما أودع أحدٌ قلباً سروراً إلا خلق الله من ذلك السرور لطفاً، فإذا نزلت به نائبةً جرى إليها

كالماء في انحداره حتى يطردها كما يُطرد الغريبة من الإبل.^٢

١٧٩٣- ما من عملٍ أحبَّ إلى الله تعالى من صُرِّ يكشفه رجلٌ عن رجلٍ.^٣

١٧٩٤- ما بات لرجلٍ عندي موعدٌ قطَّ - فبات يتململُ في فراشه ليغدو بالظفر بحاجته - أشدُّ

من تمللمي على فراشي: حرصاً على الخروج إليه من دَينِ عدته، وخوفاً من عائق

يوجب الخُلف؛ فإنَّ خلف الوعد ليس من أخلاق الكرام.^٤

١٧٩٥- ما من شيءٍ أُخلبَ لقلب الإنسان من لسان، ولا أُخدع للنفس من شيطانٍ.^٥

١٧٩٦- ما آلَّ جهداً في النصيحة من ذلك على عيبك وحَفِظَ غيبك.^٦

١٧٩٧- ما رَفَعَ امرءٌ كَهَمَّتَه، وما وضعه كَشهوتَه.^٧

١٧٩٨- ما أقيح القطيعة بعد الصلة، والجفاء بعد الإخاء، والعداوة بعد الصفاء، وزوال الألفة بعد

استحكامها.^٨

١٧٩٩- ما أنعم الله على عبدٍ نعمةً فظلم فيها إلا كان حقيقاً أن يزيلها عنه.^٩

١٨٠٠- ما أقرب النعمة من أهل البغي والعدوان.^{١٠}

[حرف الميم باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى أولاده الطاهرين المعصومين -

في حرف الميم باللفظ المطلق يعدُّ بتسعة وثلاثين كلمةً، وهو المورد الرابع منه؛ من ذلك

قوله ﷺ:

١٨٠١- ملاك الدين الورع^{١١}، وملاك الشرِّ الطمع.^{١٢}

٢ . المصدر، ٩٦٩٠.

٤ . المصدر، ٩٦٩٢.

٦ . المصدر، ٩٧٠٤.

٨ . المصدر، ٩٧٠٩.

١٠ . المصدر، ٩٧١٢.

١٢ . المصدر، ٩٧٢٠.

١ . المصدر، ٩٦٨٨.

٣ . المصدر، ٩٦٩١.

٥ . المصدر، ٩٦٩٩؛ فيه أجلب بدل أخلب.

٧ . المصدر، ٩٧٠٧.

٩ . المصدر، ٩٧١٠.

١١ . المصدر، ٩٧١٩.

- ١٨٠٢- ملاك العلم العمل به.^١
 ١٨٠٣- ملاك الإسلام صدق اللسان.^٢
 ١٨٠٤- ملاك الأمور حسن الخواص.^٣
 ١٨٠٥- مع الثروة تظهر المروءة^٤، ومع الإنصاف تدوم الأخوة^٥.
 ١٨٠٦- منازع الحق مخصوم^٦، ومصاحب اللؤم مذموم.^٧
 ١٨٠٧- مرارة الصبر يثمر الظفر.^٨
 ١٨٠٨- مُذيع الفاحشة كفاعله^٩، ومستمع الغيبة كقائلها.^{١٠}
 ١٨٠٩- منع الكريم أحسن من إعطاء اللئيم.^{١١}
 ١٨١٠- مُعادة الكريم أسلم من مصادقة اللئيم.^{١٢}
 ١٨١١- مجالسة الأبرار توجب الشرف^{١٣}، ومصاحبة الأشرار توجب التلف.^{١٤}
 ١٨١٢- معاشره ذوي الفضل حياة القلوب^{١٥}، ومخالطة السُّقُل تُضني اللبوب.^{١٦}
 ١٨١٣- منع خيرك تدعو إلى صحبة غيرك.^{١٧}
 ١٨١٤- مداراة الأحمق من أشدَّ العناء^{١٨}، ومصاحبة الجاهل من أعظم البلاء.^{١٩}
 ١٨١٥- مرارة الدنيا حلاوة الآخرة.^{٢٠}
 ١٨١٦- مؤونات الدنيا أهون من مؤونات الآخرة.^{٢١}
 ١٨١٧- مرارة اليأس خيرٌ من التضرع إلى الناس.^{٢٢}

١. المصدر، ٩٧٢٣.	٢. المصدر، ٩٧٢٧.
٣. المصدر، ٩٧٢٩.	٤. المصدر، ٩٧٣٥.
٥. المصدر، ٩٧٣٦.	٦. المصدر، ٩٧٥٠.
٧. المصدر، ٩٧٥١.	٨. المصدر، ٩٧٥٣.
٩. المصدر، ٩٧٥٩.	١٠. المصدر، ٩٧٦٠.
١١. المصدر، ٩٧٦٣.	١٢. المصدر، ٩٧٦٤.
١٣. المصدر، ٩٧٦٧.	١٤. المصدر، ٩٧٦٨.
١٥. المصدر، ٩٧٦٩.	١٦. المصدر، ٩٧٧٠؛ فيه تضني القلوب.
١٧. المصدر، ٩٧٨٣.	١٨. المصدر، ٩٧٨٧.
١٩. المصدر، ٩٧٨٨.	٢٠. المصدر، ٩٧٩٣.
٢١. المصدر، ٩٧٩٤.	٢٢. المصدر، ٩٧٩٥.

- ١٨١٨- مسرة الكريم في بذل العطاء، ومسرة اللثام في سوء الجزاء.^١
- ١٨١٩- منازعة الملوك تسلب النعم^٢، ومجاهرة الله تعالى بالمعاصي تعجل النقم.^٣
- ١٨٢٠- مثل الدنيا كظلك: إن وقفت وقفت، وإن طلبته بعد.^٤
- ١٨٢١- موت الأخ قص الجناح واليد.^٥
- ١٨٢٢- مودة الأحق كشجرة النار تأكل بعضها بعضاً.^٦
- ١٨٢٣- مودة أبناء الدنيا يزول بأدنى عارض (يعرض).^٧
- ١٨٢٤- مثل الدنيا كمثل الحية: ليت مسها، والسّم القاتل في جوفها، يهوي إليها الغرّ الجاهل، ويحذرها ذو اللب العاقل.^٨
- ١٨٢٥- مغرس الكلام القلب، ومستودع الفكر، ومقرّبه العقل، ومبديه اللسان، وجسمه الحروف، وروحه المعنى، وحليته الإعراب، ونظامه الصواب.^٩
- ١٨٢٦- ماضي يومك فائت، وآتية متهّم، ووقتك مغتنم؛ فبادر فيه فرصة الإمكان، وإياك أن تنق بالزمان!^{١٠}
- ١٨٢٧- مصاحب الأشرار كراكب البحر، إن سلم من الغرق لم يسلم من الفرق.^{١١}
- ١٨٢٨- متى أشفي غيظي إذا غضبت؟ أحين أعجز فيقال لي: «لو صبرت»، أو حين أقدر فيقال لي: لو عفوت!^{١٢}
- ١٨٢٩- مسكين ابن آدم: مكتوم الأجل، مكنون العلل، محفوظ العمل، تولمه البتة، وتنته العرقة، وتقتله الشرقة.^{١٣}
- ١٨٣٠- مجاهدة الأعداء في دولتهم ومناضلتهم مع قدرتهم ترك لأمر الله وتعرض لبلاء الدنيا.^{١٤}

٢. المصدر، ٩٨١٠.

٤. المصدر، ٩٨١٨.

٦. المصدر، ٩٨٢٧.

٨. المصدر، ٩٨٣٤.

١٠. المصدر، ٩٨٤٠.

١٢. المصدر، ٩٨٤٢.

١٤. المصدر، ٩٨٤٧.

١. المصدر، ٩٨٠٧.

٣. المصدر، ٩٨١١.

٥. المصدر، ٩٨٢٣.

٧. المصدر، ٩٨٢٨.

٩. المصدر، ٩٨٣٠.

١١. المصدر، ٩٨٣٥.

١٣. المصدر، ٩٨٤٤.

- ١٨٣١- مجالسة أبناء الدنيا منسأة للإيمان، قائدة إلى طاعة الشيطان.^١
- ١٨٣٢- معالجة الذنوب بالغفران من أخلاق الكرام.^٢
- ١٨٣٣- مودة العوام تنقطع كاتقطاع السحاب، وتنشع كما ينشع السراب.^٣
- ١٨٣٤- موافقة الأصحاب تديم الاصطحاب، والرفق في المطالب يسهل الأسباب.^٤
- ١٨٣٥- مسوّف نفسه بالتوبة من هجوم الأجل على أعظم الخطر.^٥
- ١٨٣٦- مصيبة يرجى أجزها خير من نعمة لا يؤدى شكرها.^٦
- ١٨٣٧- معاشر الناس، إن النساء نواقص الإيمان، نواقص العقول، نواقص الحظوظ؛ أمّا نقصان إيمانهنّ فمعهودهنّ في أيام الحيض عن الصلاة والصوم، وأمّا نقصان حظوظهنّ فمواريثهنّ على نصف ميراث الرجال، وأمّا نقصان عقلمنّ فشهادة امرأتين كشهادة رجل؛ فاتقوا شرار النساء، وكونوا من خيارهنّ على حذر.^٧
- ١٨٣٨- مثل المنافق كالحنظلة؛ أوراقها خضر،^٨ ومذاقها مر.^٩
- ١٨٣٩- مثل المؤمن كالأترجة، طيب طعمها وريحها.^{١٠}

[حرف النون - نعم]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه - في حرف النون تعدّ باثنين وثلاثين كلمة في

موردّيها، منها «نعم» عشر كلمات، وهو المورد الأول منه؛ من ذلك قوله ﷺ:

١٨٤٠- نعم الدليل الحقُّ^{١١}، ونعم الرفيق الرفق.^{١٢}

١٨٤١- نعم الحسبُ حُسن الخلق.^{١٣}

١٨٤٢- نعم الطارد للشكّ اليقين.^{١٤}

٢ . المصدر، ٩٨٧١.

٤ . المصدر، ٩٨٧٣.

٦ . المصدر، ٩٨٥٦؛ فيه: يرجى خيرها.

٨ . في المصدر: الخضرة أوراقها، المرّ مذاقها.

١٠ . المصدر، ٩٨٧٩.

١٢ . المصدر، ٩٨٨١.

١٤ . المصدر، ٩٨٩٣.

١ . المصدر، ٩٨٦٣.

٣ . المصدر، ٩٨٧٢.

٥ . المصدر، ٩٨٧٦.

٧ . المصدر، ٩٨٧٧.

٩ . المصدر، ٩٨٧٨.

١١ . المصدر، ٩٨٨٠.

١٣ . المصدر، ٩٨٨٢.

- ١٨٤٣- نعم النسب حُسن الأدب.^١
 ١٨٤٤- نعم الحاجز عن المعاصي الخوف.^٢
 ١٨٤٥- نعم العبادة السَّهْر.^٣
 ١٨٤٦- نعم صارف الشهوات غَضُّ الأبصار.^٤
 ١٨٤٧- نعم الرفيق الورع، وبس القرين الطمع.^٥
 ١٨٤٨- نعم السلاح الدعاء^٦، ونعم المعونة الصبر على البلاء.^٧
 ١٨٤٩- نعم العبادة السجود والركوع^٨، ونعم عون الدعاء الخشوع.^٩

[حرف النون باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى أولاده الطاهرين - في حرف النون باللفظ المطلق اثنان وعشرون كلمةً، وهو المورد الثاني منه؛ من ذلك قوله عليه صلوات الله وسلامه:

- ١٨٥٠- نال الغنى من رضي بالقضاء.^{١٠}
 ١٨٥١- نفسك أقرب أعدائك إليك.^{١١}
 ١٨٥٢- نَزَّهَ نفسك عن كُلِّ دنيَّةٍ وإن قادتك إلى الرغائب.^{١٢}
 ١٨٥٣- نال الفوزَ الأكبر من ظفر بمعرفة النفس.^{١٣}
 ١٨٥٤- نَكَدَ الدِّينَ الطمع، وصلاحه الورع.^{١٤}
 ١٨٥٥- نحن أقمنا عمود الحقِّ، وهزمتنا جيوش الباطل.^{١٥}

٢ . المصدر، ٩٩١٣.	١ . المصدر، ٩٨٩٥.
٤ . المصدر، ٩٩٢٤.	٣ . المصدر، ٩٩٢٠.
٦ . المصدر، ٩٩٣٨.	٥ . المصدر، ٩٩٣٠.
٨ . المصدر، ٩٩٤٤.	٧ . المصدر، ٩٩٣٩.
١٠ . المصدر، ٩٩٥٠.	٩ . المصدر، ٩٩٤٥.
١٢ . المصدر، ٩٩٦٢.	١١ . المصدر، ٩٩٥٧.
١٤ . المصدر، ٩٩٦٧.	١٣ . المصدر، ٩٩٦٥.
	١٥ . المصدر، ٩٩٦٩.

- ١٨٥٦- نَزَّهُوا أَنْفُسَكُمْ عَنْ طَلْبِ اللَّذَاتِ وَتَبَعَاتِ الشَّهَوَاتِ.^١
- ١٨٥٧- نَدِمَ الْقَلْبُ يُكْفِّرُ الذَّنْبَ وَيَمَحِّصُ الْجَرِيرَةَ.^٢
- ١٨٥٨- نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْمَطَامِعِ الدُّنْيَا، وَالْهَمَمِ الْغَيْرِ الْمَرْضِيَّةِ.^٣
- ١٨٥٩- نِظَامُ الْمَرْوَةِ حَسَنُ الْأَخْوَةِ، وَنِظَامُ الدِّينِ حَسَنُ الْيَقِينِ.^٤
- ١٨٦٠- نِزَمَ اللهُ سَبْحَانَهُ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ تُشْكِرَ إِلَّا مَا أَعَانَ اللهُ عَلَيْهِ، وَذَنُوبُ ابْنِ آدَمَ أَكْثَرَ مِنْ أَنْ تُغْفَرَ إِلَّا مَا عَفَا اللهُ عَنْهَا.^٥
- ١٨٦١- نَحْنُ أَعْوَانُ الْمُنُونِ، وَأَنْفُسُنَا نَصَبُ الْحَتُوفِ، فَمَنْ أَيْنَ نَرْجُو الْبَقَاءَ وَهَذَا اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ لِمَ يَرْفَعُنَا مِنْ شَيْءٍ شَرَفًا إِلَّا أَسْرَعَ الْكُرَّةَ فِي هَدْمِ مَا بَنَيْنَا وَتَفْرِيقِ مَا جَمَعْنَا؟
- ١٨٦٢- نَفْسُكَ عَدُوٌّ مُحَارَبٌ وَضِدٌّ مُوَاتَّبٌ؛ إِنْ غَفَلْتَ عَنْهَا قَتَلَتْكَ.^٦
- ١٨٦٣- نِفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ دَلِّ بِجَدِّهِ فِي نَفْسِهِ.^٨
- ١٨٦٤- نَسِيتُمْ مَا ذُكِّرْتُمْ، وَأَمْتَمْتُمْ مَا حُدِّرْتُمْ، فَتَاءَ عَلَيْكُمْ رَأْيَكُمْ، وَتَشَبَّهَتْ عَلَيْكُمْ أَمْرُكُمْ.^٩
- ١٨٦٥- نِظَامُ الْمَرْوَةِ^{١٠} أَحْتِمَالُ عَثْرَاتِ الْإِخْوَانِ، وَحَسَنُ تَعَاهُدِ الْجِيرَانِ.^{١١}
- ١٨٦٦- نَحْنُ دُعَاةُ الْحَقِّ وَالسَّنَّةِ الصَّادِقِ؛ مَنْ أَطَاعَنَا مَلِكًا، وَمَنْ عَصَانَا هَلَكَ.^{١٢}
- ١٨٦٧- نَحْنُ بَابُ [حِطَّةٍ وَهُوَ بَابُ] السَّلَامِ؛ مَنْ دَخَلَهُ سَلِمَ وَنَجَا، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ هَلَكَ.^{١٣}
- ١٨٦٨- نَحْنُ أَمْنَاءُ اللهِ عَلَى عِبَادِهِ، وَمَقِيمُو الْحَقِّ فِي بِلَادِهِ؛ بِنَا يَنْجُو الْمَوَالِي، وَبِنَا يَهْلِكُ الْمُعَادِي.^{١٤}
- ١٨٦٩- نَحْنُ شَجَرَةُ النُّبُوَّةِ، وَمَحَطُّ الرِّسَالَةِ، وَمَخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةِ، وَبِنَا يَبِيعُ الْحِكْمَ، وَمَعَادِنُ الْعِلْمِ؛ نَاصِرُنَا وَمُحِبِّبُنَا يَنْتَظِرُ الرَّحْمَةَ، وَعَدُوَّنَا وَمُبْغِضُنَا يَنْتَظِرُ السُّطُورَةَ.^{١٥}

١. المصدر، ٩٩٧٠.	٢. المصدر، ٩٩٧٣.
٣. المصدر، ٩٩٧٤.	٤. المصدر، ٩٩٧٦.
٥. المصدر، ٩٩٧٨.	٦. المصدر، ٩٩٨٠.
٧. المصدر، ٩٩٨٤.	٨. المصدر، ٩٩٨٨.
٩. المصدر، ٩٩٩٠.	١٠. في المصدر: الفِئَةِ.
١١. المصدر، ٩٩٩٩.	١٢. المصدر، ١٠٠٠١.
١٣. المصدر، ١٠٠٠٢.	١٤. المصدر، ١٠٠٠٤.
١٥. المصدر، ١٠٠٠٥.	

- ١٨٧٠- نسأل الله سبحانه منازل الشهداء، ومعايشة السعداء، ومرافقة الأنبياء والأبرار.^١
 ١٨٧١- نفوس الأبرار أبداً تآبى أفعال الفجار^٢، ونفوس الأخيار نافرة من نفوس الأشرار.^٣

[حرف الواو]

- ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى أولاده المعصومين - في حرف الواو يعدّ بثلاثين كلمة في موردٍ واحدٍ؛ من ذلك قوله صلوات الله عليه:
- ١٨٧٢- وَغَدَّ الكَرِيمُ نَقْدًا وَتَعَجَّلَ^٤، ووعد اللئيم تسويّفً وتعليلً.^٥
 ١٨٧٣- وَوَلَدُ السُّوءِ يَهْدِمُ الشَّرْفَ، ويشين السلف.^٦
 ١٨٧٤- وَقُرُوا كِبَارَكُمْ يَوْزُكُمْ صَغَارُكُمْ.^٧
 ١٨٧٥- وَفُورُ الدِّينِ وَالْعُرْضُ بِابْتِذَالِ الْمَالِ مُوَهَّبَةٌ سَنِيَّةٌ.^٨
 ١٨٧٦- وَصَوْلُ النَّاسِ مَنْ وَصَلَ مِنْ قِطْعِهِ.^٩
 ١٨٧٧- وَيَلُّ لِمَنْ سَاءَتْ سِيرَتُهُ، وجارت مملكته، وتجبر واعتدى.^{١٠}
 ١٨٧٨- وَيَلُّ لِمَنْ غَلَبَتْ عَلَيْهِ الْعَقْلَةُ؛ فَتَسِي الرِّحْلَةَ، ولم يستعد لها.^{١١}
 ١٨٧٩- وَيَخِ الْمُسْرِيفُ؛ ما أبعدَه عن صلاح نفسه واستدراك أمره.^{١٢}
 ١٨٨٠- وَيَخِ ابْنُ آدَمَ؛ أسير الجوع، ضريع الشبع، غرض الآفات، خليفة الأموات.^{١٣}
 ١٨٨١- وَقُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَنِ الْفِكَاهَاتِ، ومضاحك الحكايات، ومحال الترهات.^{١٤}
 ١٨٨٢- وَقَارِ الشَّيْبَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نِضَارَةِ الشَّبَابِ.^{١٥}
 ١٨٨٣- وَيَلُّ لِلْبَاغِينَ مِنْ أَحْكَمِ الْحَاكِمِينَ وَعَالِمِ ضَمَائِرِ الْمُضْمِرِينَ.^{١٦}

١. المصدر، ١٠٠٠٧.

٢. المصدر، ١٠٠٠٦٣.

٣. المصدر، ١٠٠٠٦٥.

٤. المصدر، ١٠٠٠٨٢.

٥. المصدر، ١٠٠٠٩٠.

٦. المصدر، ١٠٠٠٩٢.

٧. المصدر، ١٠٠٠٩٧.

٨. المصدر، ١٠٠١٠٠.

٩. المصدر، ١٠٠٠٠٧.

١٠. المصدر، ١٠٠٠٠٨؛ فيه الأبرار بدل الأخيار.

١١. المصدر، ١٠٠٠٦٤.

١٢. المصدر، ١٠٠٠٦٩.

١٣. المصدر، ١٠٠٠٨٥.

١٤. المصدر، ١٠٠٠٨٨.

١٥. المصدر، ١٠٠٠٩٦.

١٦. المصدر، ١٠٠٠٩٩.

١٨٨٤-والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ليظهرن عليكم قومٌ يضربون الهام على تأويل القرآن كما بدأكم محمدٌ ﷺ في تنزيله؛ ذلك حكمٌ من الرحمن في آخر الزمان^١.

١٨٨٥-وقوا دينكم بالاستعانة بالله^٢.

١٨٨٦-وقوا أنفسكم من عذاب الله بالمبادرة إلى طاعة الله^٣.

١٨٨٧-وَدُ أبناء الدنيا ينقطع لانقطاع أسبابه^٤. وَدُ أبناء الآخرة يدوم لدوام أسبابه^٥.

١٨٨٨-وزراء السوء أعوان الظلمة، وإخوان الأئمة^٦.

١٨٨٩-وَلَاة الجور شرار الأمة، وأصداد الأئمة^٧.

١٨٩٠-واعجباً أن تكون الخلافة بالصحابة، ولا تكون بالصحابة والقرابة^٨!

١٨٩١-وقود النار يوم القيامة كلٌ غنيٌ بخل بماله على الفقراء، وكلٌ عالمٌ باع الدين بالدنيا^٩.

١٨٩٢-واضعٌ معروفه عند غير مستحقه مضيعٌ له^{١٠}.

١٨٩٣-والله ما منع الأمر أهله وأزاح الحق عن مستحقه إلا كلٌ كافرٍ جاحدٍ ومُنافقٍ مُلحدٍ^{١١}.

١٨٩٤-وَجَهْكَ ماءٌ جامدٌ يقطره السؤال، فانظر عند من تقطره^{١٢}.

١٨٩٥-وجدتُ الحلم والاحتمال أنصر لي من شجعان الرجال^{١٣}.

١٨٩٦-وُصول المرء إلى كلِّ ما يبتغيه -من طيب عيشه، وأمن سره، وسعة رزقه -يحسن نيته

وسعة خلقه^{١٤}.

١٨٩٧-والذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما أسلموا، ولكن استسلموا وأسرّوا الكفر، فلمّا وجدوا

أعواناً عليه أعلنوا ما كانوا أسرّوا، وأظهروا ما كانوا أبطنوا^{١٥}.

١٨٩٨-والله لئن أبيت على حسك السعدان مُسهداً، وأجرّ في الأغلال مُصفداً، أحب إليّ من أن

٢ . المصدر، ١٠١٠٧.

١ . المصدر، ١٠١٠٢.

٤ . المصدر، ١٠١١٧.

٣ . المصدر، ١٠١٠٨.

٦ . المصدر، ١٠١٢١.

٥ . المصدر، ١٠١١٨.

٨ . المصدر، ١٠١٢٣.

٧ . المصدر، ١٠١٢٢.

١٠ . المصدر، ١٠١٢٨.

٩ . المصدر، ١٠١٢٦.

١٢ . المصدر، ١٠١٣٤.

١١ . المصدر، ١٠١٣٢.

١٤ . المصدر، ١٠١٤١.

١٣ . المصدر، ١٠١٣٩.

١٥ . المصدر، ١٠١٤٢.

ألقى الله ورسوله ظالماً لبعض العباد، أو غاصباً لشيء من الحطام؛ وكيف أظلم لنفسٍ تسرع إلى البلاء قفولها، ويطول في الثرى حلولها.^١

١٨٩٩- ولقد علم المستحفظون من أصحاب رسول الله ﷺ أنني لم أردد على الله ولا على رسوله ساعة قط، ولقد بذلت في طاعته ﷺ جهدي، وجاهدت أعداءه بكل طاقتي، ووقيته بنفسي؛ ولقد أفضى عليّ من علمه بما لم يُفَضَّ به إلى أحدٍ غيري. ولقد قبض رسول الله ﷺ وإن رأسه لعلّى صدري، ولقد سألت نفته^٢ في كفي فأمررتها على وجهي، ولقد وليت غسله ﷺ والملائكة أعوانني، فضجت الدار والأفنية؛ ملأ يهبط، وملأ يعرج. وما فارقته سمعي هيئمة منهم، يصلون عليه حتى وازيناه ﷺ في ضريحه، فمن ذا أحق به مني حياً وميتاً؟^٣

١٩٠٠- ولئن فررت من سيوف العاجلة لا تسلموا من سيوف الآخرة، وأنتم لها ميم العرب والسنام الأعظم! فاستحيوا من الفرار؛ فإن فيه أذراع العار، وولوج النار.^٤

١٩٠١- ﴿وسيق الذين اتقوا ربهم إلى الجنة زمراً﴾ قد أمن العقاب، وانقطع العتاب، وزحزحوا عن النار، واطمأنث بهم الدار، ورزوا المثوى والقرار.^٥

١٩٠٢- والذي فلق الحبة وبرأ النسمة: لولا حضور الحاضر، وقيام الحجة بوجود الناصر، وما أخذ الله سبحانه على العلماء أن لا يقاروا على كظة ظالم ولا سغب مظلوم، لألقيت حبلها على غاربها، ولسقيت آخرها بكأس أولها.^٦

[حرف الهاء]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه وعلى أولاده الطيبين الطاهرين المعصومين إلى يوم الدين - في حرف الهاء تعدد عشرون كلمة في مورد واحد. من ذلك قوله عليه صلوات الله تعالى وسلامه:

٢. في المصدر: نفسه.

٤. في المصدر: وايم الله لئن فررتم.

٦. المصدر، ١٠١٤٨.

١. المصدر، ١٠١٤٤.

٣. المصدر، ١٠١٤٥.

٥. المصدر، ١٠١٤٧.

٧. المصدر، ١٠١٤٩.

- ١٩٠٣- هُدِي من أشعر قلبه التقوى.^١
 ١٩٠٤- هُدِي من أذرع [الباس] الصبر واليقين.^٢
 ١٩٠٥- هُدِي من سلّم مقادته إلى الله ورسوله وولي أمره.^٣
 ١٩٠٦- هلك في رَجْلان: مُحَبُّ غالٍ، ومبغضٌ قال.^٤
 ١٩٠٧- هلك من أضلّه الهوى، واستقاده الشيطان إلى سبيل العمى.^٥
 ١٩٠٨- هلك من رضي عن نفسه، ووثق بما تُسوّله له.^٦
 ١٩٠٩- هلك من باع اليقين بالشك، والحقّ بالباطل، والأجلّ بالعاجل.^٧
 ١٩١٠- هلك مَنْ استنم [إلى] الدنيا ومهرها دينه، فهو حيث مال إليها؛ قد اتّخذها همّه ومعبوده.^٨

- ١٩١١- هل ينتظر أهل غضاضة الصّحة إلا نوازل السقم؟^٩
 ١٩١٢- هيهات، لا يُخدع الله عن حنّته، ولا يُنال ما عنده إلا بمرضاته.^{١٠}
 ١٩١٣- هيهات أن ينجو الظالم من أليم عذاب الله وعظيم سطوته.^{١١}
 ١٩١٤- هلك الفرحون بالدنيا يوم القيامة، ونجا المحزونون فيها.^{١٢}
 ١٩١٥- هل تنظر إلا فقيراً يكابد فقراً، أو غنياً بدّل نعم الله سبحانه كُفراً، أو بخيلاً اتّخذ البخل وُفراً، أو متعمّداً كأنّ بأذنه عن سماع الحقّ وقرأ.^{١٣}
 ١٩١٦- همّ المؤمن لأخرته، وكلّ جدّه لمُنقلبه.^{١٤}
 ١٩١٧- هواك أعدى عليك من كلّ عدوّ فاعلمه، وإلا أهلكك.^{١٥}
 ١٩١٨- هب اللّهم لنا رضاءك، وأغننا عن مدّ الأيدي إلى سواك.^{١٦}

١. المصدر، ١٠٠١١.

٢. المصدر، ١٠٠١٦.

٣. المصدر، ١٠٠١٩.

٤. المصدر، ١٠٠٢٦.

٥. المصدر، ١٠٠٢٧.

٦. المصدر، ١٠٠٣٠.

٧. المصدر، ١٠٠٣٤.

٨. المصدر، ١٠٠٣٥.

٩. المصدر، ١٠٠٤٣.

١٠. المصدر، ١٠٠٤٤.

١١. المصدر، ١٠٠٤٨.

١٢. المصدر، ١٠٠٤٩.

١٣. المصدر، ١٠٠٥٠.

١٤. المصدر، ١٠٠٥٨.

١٥. المصدر، ١٠٠٥٧.

١٦. المصدر، ١٠٠٥٨.

١٩١٩- هموم الرجل على قدر همته، وغيرته على قدر حميته^١.

١٩٢٠- وقال ﷺ في حق من أثنى عليه: هجم بهم العلم على حقيقة الإيمان، وباشروا روح اليقين، فانتهلوا^٢ ما استوعر المترفون، وأنسوا بما استوحش منه الجاهلون، وصحبوا الدنيا بأبدان أرواحها معلقة بالملأ الأعلى. أولئك خلفاء الله تعالى في أرضه، والدعاة إلى دينه؛ آه آه شوقاً إلى رؤيتهم^٣.

وله - عليه صلوات الله العلي العظيم - في ذكر الأشتر النخعي: هو سيف الله، لا ينبو عن الضرب، ولا كليل الحد، ولا تستويه بدعة، ولا تتيه به غواية^٤.

١٩٢١- وقال - عليه صلوات الله العلي الكبير - في وصف آل الرسول ﷺ: هم دعائم الإسلام، وولائج الاعتصام. بهم عاد الحق إلى نصابه، وانزاح الباطل عن مقامه، وانقطع لسانه عن منبته. عقلوا الدين عقل وعاية، لا عقل سماع ورواية.

هم موضع سر رسول الله ﷺ، وحماة أمره، وعيبة علمه، ومونل حكمه، وكهوف كنهه، وجبال دينه. هم كرائم الإيمان، وكنوز الرحمن؛ إن قالوا صدقوا، وإن صمتوا لم يسبقوا، هم كنوز الإيمان، ومعادن الإحسان؛ إن حكموا عدلوا، وإن حاجوا خصموا.

هم أساس الدين، وعماد اليقين، إليهم يفيء الغالي، وبهم يلحق التالي. هم مصابيح الظلم، وينابيع الحكم، ومعادن العلم^٥.

[حرف لا]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى أولاده الطيبين الطاهرين المنتجبين المعصومين إلى يوم الدين - في حرف لا، وتعد بمئة وتسعة وتسعين كلمة؛ منها بالنهي، ويعد بإحدى وتسعين كلمة، وهو المورد الأول منه؛ من ذلك قوله عليه صلوات الله وسلامه:

٢. في المصدر: فاستهلوا، وفي نسخة: فاستلوا.

١. المصدر، ١٠٠٥٩.

٤. المصدر، ١٠٠٥٤؛ وفيه تستويه بدل تستويه.

٣. المصدر، ١٠٠٦١.

٥. المصدر، ١٠٠٦٢.

- ١٩٢٢- لا يَحْمَدُ حَامِدًا إِلَّا رَبَّهُ^١، ولا يَخْفُ خَائِفٌ إِلَّا ذَنْبَهُ^٢.
- ١٩٢٣- لا تَأْسُ عَلَى مَا فَاتَ^٣، ولا تَفْرَحُ بِمَا هُوَ آتٍ^٤.
- ١٩٢٤- لا تَقُولَنَّ مَا يَسُوؤُكَ جِوَابَهُ^٥.
- ١٩٢٥- لا تُعِزَّ قَوِيًّا عَلَى ضَعِيفٍ^٦، ولا تُؤْثِرُ دَنِيًّا عَلَى شَرِيفٍ^٧.
- ١٩٢٦- لا تَتَّقَنَّ عَلَى عَهْدِ مَنْ لَا دِينَ لَهُ^٨، ولا تَمْنَحَنَّ وُدَّكَ مَنْ لَا وِفَاءَ لَهُ^٩.
- ١٩٢٧- لا تَغَالِبْ مَنْ لَا تَقْدِرُ عَلَى دَفْعِهِ^{١٠}، ولا تَعُدْ بِمَا تَعْجِزُ عَنِ الْوِفَاءِ بِهِ^{١١}.
- ١٩٢٨- لا تَقْدِمْ عَلَى مَا تَخْشَى الْعِجْزَ عَنْهُ^{١٢}، ولا تَعْمَلْ مَنْ لَا تَقْدِرُ عَلَى الْإِنْصَافِ مِنْهُ^{١٣}.
- ١٩٢٩- لا تَعْدُنْ شَرًّا مَا أُدْرِكْتَ بِهِ خَيْرًا^{١٤}.
- ١٩٣٠- لا تَتَكَلَّمْ بِكُلِّ مَا تَعْلَمُ فَكْفَى بِذَلِكَ جَهْلًا^{١٥}، ولا تُمَسِّكْ عَنِ إِظْهَارِ الْحَقِّ إِذَا وَجَدْتَ لَهُ أَهْلًا^{١٦}.

- ١٩٣١- لا تَرْحُصْ لِنَفْسِكَ فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ^{١٧}.
- ١٩٣٢- لا تَطْمَعْ فِي كُلِّ مَا تَرَى وَتَسْمَعُ، فَكْفَى بِذَلِكَ غَرَّةً^{١٨}.
- ١٩٣٣- لا تَقْطَعْ صَدِيقًا وَإِنْ كَفَرَ^{١٩}، ولا تَأْمَنْ عَدُوًّا وَإِنْ شَكَرَ^{٢٠}.
- ١٩٣٤- لا تَسْتَغْظَمَنَّ النِّوَالَ وَإِنْ عَظِمَ؛ فَإِنَّ قَدْرَ السُّؤَالِ أَعْظَمُ مِنْهُ^{٢١}.
- ١٩٣٥- لا تَرْدَنَّ السَّائِلَ وَإِنْ أَسْرَفَ^{٢٢}.

١٠١٥١ . المصدر،	١٠١٥٠ . المصدر،
١٠١٥٤ . المصدر،	١٠١٥٣ . المصدر،
١٠١٥٩ . المصدر،	١٠١٥٥ . المصدر،
١٠١٦٣ . المصدر،	١٠١٦٠ . المصدر،
١٠١٧٦ . المصدر،	١٠١٦٤ . المصدر،
١٠١٨٢ . المصدر،	١٠١٧٧ . المصدر،
١٠١٨٥ . المصدر،	١٠١٨٤ . المصدر،
١٠١٨٨ . المصدر،	١٠١٨٧ . المصدر،
١٠١٩٤ . المصدر،	١٠١٩٠ . المصدر،
١٠١٩٧ . المصدر،	١٠١٩٦ . المصدر،
١٠٢١٧ . المصدر،	١٠٢٠١ . المصدر،

- ١٩٣٦- لا تعاتب الجاهل فيمقتك، وعاتب العاقل يحيبك.^١
- ١٩٣٧- لا تفعل ما يشين العقل والعرض والاسم.^٢
- ١٩٣٨- لا تضع من رفعة التقوى^٣، ولا ترفع من رفعة الدنيا.^٤
- ١٩٣٩- لا تطيعوا الأذعياء الذين شربتم بصفوكم كدرهم، وخلطتم بصحتكم مرضهم، فأدخلتم في حَقْمكم باطلهم.^٥
- ١٩٤٠- لا تُثِقْ بالصديق قبل الخبرة^٦، ولا تُوقِع بالعدوِّ قبل القدرة.^٧
- ١٩٤١- لا ترم سهماً يعجزك رده.^٨
- ١٩٤٢- لا توحش أمراً يسوؤك فراقه.^٩
- ١٩٤٣- لا تستحي من إعطاء القليل؛ فإن الحرمان أكثر منه.^{١٠}
- ١٩٤٤- لا تُسَيِّئِ اللفظ وإن ضاق عليك الجواب.^{١١}
- ١٩٤٥- لا تصرم أخاك على ازياب، ولا تهجره بعد استعتاب.^{١٢}
- ١٩٤٦- لا تقولن ما يوافق هواك، فإن قلته لهو أو خيلته لغوا فربُّ لهو يوحش منك حزناً، أولغو بجلب عليك شراً.^{١٣}
- ١٩٤٧- لا تظننَّ بكلمةٍ بَدَرَتْ من أحدٍ سوءاً وأنت تجد لها في الخير محملاً.^{١٤}
- ١٩٤٨- لا تبدلنَّ وُدَّك إذا لم تجد له موضعاً.^{١٥}
- ١٩٤٩- لا تستصغرُنَّ عندك الرأي الخطير إذا أتاك به الرجل الحقيق.^{١٦}
- ١٩٥٠- لا تزدريَنَّ العالم وإن كان حقيراً^{١٧}، ولا تعظمنَّ الأحمق وإن كان كبيراً.^{١٨}

١. المصدر، ١٠٢١٥.

٢. المصدر، ١٠٢٢٨.

٣. المصدر، ١٠٢٤٩.

٤. المصدر، ١٠٢٥٨.

٥. المصدر، ١٠٢٦٢.

٦. المصدر، ١٠٢٦٧.

٧. المصدر، ١٠٢٧٠.

٨. المصدر، ١٠٢٧٥.

٩. المصدر، ١٠٢٨٠.

١٠. المصدر، ١٠٢٨١.

١١. المصدر، ١٠٢٨١.

١٢. المصدر، ١٠٢٨١.

١٣. المصدر، ١٠٢٨١.

١٤. المصدر، ١٠٢٨١.

١٥. المصدر، ١٠٢٨١.

١٦. المصدر، ١٠٢٨١.

١٧. المصدر، ١٠٢٨١.

١٨. المصدر، ١٠٢٨١.

- ١٩٥١- لا تُسرِعَنَّ إلى أرفع موضع في المجالس؛ فإنَّ المجلس الَّذي تُرْفَعُ إليه خيرٌ من المجلس الَّذي تُحْطُ عنه.^١
- ١٩٥٢- لا تظلمَنَّ من لا يجد ناصراً إلاَّ الله.^٢
- ١٩٥٣- لا تنافس في مواهب الدُّنيا؛ فإنَّ مواهبها حقيرةٌ.^٣
- ١٩٥٤- لا تسرعَنَّ إلى الغضب، فيتسلَّط عليك بالعادة.^٤
- ١٩٥٥- لا تفرحَنَّ بسقطَةِ غيرك؛ فإنَّك لا تدري ما يُحدث بك الزمان.^٥
- ١٩٥٦- لا تطرُنْ بالظفر؛ فإنَّك لا تأمن ظفر الزمان بك.^٦
- ١٩٥٧- لا تغترَّنْ بالأمن؛ فإنَّك مأخوذٌ من أمانك.^٧
- ١٩٥٨- لا تقاولنَّ إلاَّ مُصِيفاً، ولا تُرشدنَّ إلاَّ مسترشداً.^٨
- ١٩٥٩- لا تغترَّنْ بمجاملة العدوِّ؛ فإنَّه كالماء، وإن أطيل إسخانه بالنار لم يمنع^٩ من إطفائها.^{١٠}
- ١٩٦٠- لا تعودنَّ نفسك الغيبة؛ فإنَّ معتادها عظيم الجرم عند الله تعالى.^{١١}
- ١٩٦١- لا تأمن صديقك حتَّى تختبره، وكن من عدوك على أشدِّ الحذر.^{١٢}
- ١٩٦٢- لا تياس من الزمان إذا منع، ولا تثق به إذا أعطى، وكن منه على أعظم الحذر.^{١٣}
- ١٩٦٣- لا يؤنسك إلاَّ الحقُّ، ولا يوحشك إلاَّ الباطل.^{١٤}
- ١٩٦٤- لا تعرِّض لعدوك وهو مَقْبَلٌ، فإنَّ إقباله يُعينه عليك؛ ولا تعرِّض له وهو مُدْبِرٌ؛ فإنَّ إداره يكفيك أمره.^{١٥}
- ١٩٦٥- لا تجزعوا من قليل ما أكرهكم، فيوقعكم ذلك في كثير ما تكرهون.^{١٦}

- | | |
|-------------------------|------------------------------------|
| ١. المصدر، ١٠٢٨٣. | ٢. المصدر، ١٠٢٨٤. |
| ٣. المصدر، ١٠٢٨٧. | ٤. المصدر، ١٠٢٨٨. |
| ٥. المصدر، ١٠٢٩٠. | ٦. المصدر، ١٠٢٩٢. |
| ٧. المصدر، ١٠٢٩٣. | ٨. المصدر، ١٠٢٩٦. |
| ٩. في المصدر: لا يمتنع. | ١٠. المصدر، ١٠٢٩٨. |
| ١١. المصدر، ١٠٣٠٠. | ١٢. المصدر، ١٠٣٠١. |
| ١٣. المصدر، ١٠٣٠٢. | ١٤. المصدر، ١٠٣٠٣. |
| ١٥. المصدر، ١٠٣٠٦. | ١٦. المصدر، ١٠٣١٤؛ فيه: كثير ممّا. |

- ١٩٦٦- لا يسترقتك الطمع وقد جعلك الله حُرّاً.^١
- ١٩٦٧- لا تندمن على عفوي، ولا تبهجن بعقوبة.^٢
- ١٩٦٨- لا تصحبن أبناء الدنيا؛ فإنك إن أقللت استقلوك، وإن أكثرت حسدوك.^٣
- ١٩٦٩- لا ترغب في خلطة الملوك؛ فإنهم يستكثرون من الكلام رد السلام، ويستقلون من العقاب ضرب الرقاب.
- ١٩٧٠- لا تعجلن إلى تصديق وايش وإن تشبهه بالناصحين؛ فإن الساعي ظالم لمن سعى إليه.^٤
- ١٩٧١- لا تمنعكم رعاية الحق عن إقامة الحد على أحد.^٥
- ١٩٧٢- لا تغالب من يستظهر بالحق؛ فإن مغالب الحق مغلوب.^٦
- ١٩٧٣- لا تقولن ما لا تفعله؛ فإنك لا تخلو في ذلك من عجز يلزمك وذم تكسبه.^٧
- ١٩٧٤- لا تكثرن من اللثيم؛ فإنه إن صحبتك نعمة حسدك، وإن طرقتك نائبة قذفك.^٨
- ١٩٧٥- لا تتخذن عدو صديقك صديقاً فتعاطي صديقك.^٩
- ١٩٧٦- لا تُعاجل الذنب بالعقوبة، واترك بينها موضعاً للطف، تحرز به الأجر والثوبة.^{١٠}
- ١٩٧٧- لا يدعونك ضيق لزمك في عهد الله تعالى إلى النكت؛ فإن صبرك على ضيق ترجو انفراجة وفضل عاقبته خير لك من غدر تخاف تبعته وتحيط لك من الله تعالى لأجله العقوبة.^{١١}
- ١٩٧٨- لا تستشر الكذاب فإنه كالسراب: يقرب إليك البعيد، ويبعد عليك القريب.^{١٢}
- ١٩٧٩- لا تكونن ممن لا ينفعه الموعدة إلا إذا بولغ في إيلامه؛ فإن العاقل يتعظ بالإرب^{١٣}، والبهائم لا تردع إلا بالضرب.^{١٤}

٢. المصدر، ١٠٣١٩.

١. المصدر، ١٠٣١٧.

٤. المصدر، ١٠٣٢٧.

٣. المصدر، ١٠٣٢٢.

٦. المصدر، ١٠٣٣١.

٥. المصدر، ١٠٣٢٨.

٨. المصدر، ١٠٣٤١.

٧. المصدر، ١٠٣٣٩.

١٠. المصدر، ١٠٣٤٣.

٩. المصدر، ١٠٣٤٢؛ فيه: فتعادي.

١٢. المصدر، ١٠٣٥٤.

١١. المصدر، ١٠٣٤٤؛ فيه تخاف بدل تخاب.

١٤. المصدر، ١٠٣٥٢.

١٣. في المصدر: بالأدب.

- ١٩٨٠- لا تُشْرِكَنَّ في مشورتك حريصاً يهون عليك الشرّ، ويزين لك الشره.^١
- ١٩٨١- لا يكبرن عليك ظلم من ظلمك؛ فإنه يسعى في مضرته ونفعك، وما جزء من يسرك أن تسوءه.^٢
- ١٩٨٢- لا يكونن أفضل ما نلت من دنياك بلوغ لذة وشفاء غيظ، وليكن إحياء حق وإمانة باطل.^٣
- ١٩٨٣- لا تُفني عمرك في الملاهي فتخرج من الدنيا بلا أمل.^٤
- ١٩٨٤- لا تصرف عمرك في المعاصي فتقدم على ربك بلا عمل.^٥
- ١٩٨٥- لا تغرنك العاجلة بزور الملاهي؛ فإن اللهو ينقطع، ويلزمك ما اكتسبت من المآثم.^٦
- ١٩٨٦- لا تؤخر إنالة المحتاج إلى غد؛ فإنك لا تدري ما يعرض لك وله في غد.^٧
- ١٩٨٧- لا تضيعن حق أخيك اتكالاً على ما بينك وبينه؛ فليس لك بأخ من أضعت حقه.^٨
- ١٩٨٨- لا تحدت الجهال بما لا يعلمون فيكذبوك به؛ فإن لعلمك عليك حقاً، وحقه عليك؛ بذله لمستحقه، ومنعه من غير أهله.^٩
- ١٩٨٩- لا يكن المحسن والمسيء عندك سواء؛ فإن ذلك يزهد المحسن في الإحسان، ويتابع المسيء إلى الإساءة.^{١٠}
- ١٩٩٠- لا تنقضن سنةً سالحةً عمل بها، واجتمعت الألفة لها، وصلحت الرعية عليها.^{١١}
- ١٩٩١- لا يسوءنك ما يقول الناس فيك؛ فإنه إن كان كما يقولون كان ذنباً عجلت عقوبته، وإن كان على خلاف ما يقولون كانت لك حسنة لم تعملها.^{١٢}
- ١٩٩٢- لا تستكثرن من إخوان الدنيا؛ فإنك إن عجزت عنهم تحولوا أعداء، وإن مثلهم كمثل النار: كثيرا يحرق، وقليلها ينفع.^{١٣}

١. المصدر، ١٠٣٥٣.

٢. المصدر، ١٠٣٦٠.

٣. المصدر، ١٠٣٦١.

٤. المصدر، ١٠٣٦٤.

٥. المصدر، ١٠٣٦٧.

٦. المصدر، ١٠٣٧٧.

٧. المصدر، ١٠٣٨١.

١. المصدر، ١٠٣٥٣.

٢. المصدر، ١٠٣٥٥.

٣. في المصدر: مالك.

٤. المصدر، ١٠٣٦٣.

٥. المصدر، ١٠٣٦٦.

٦. المصدر، ١٠٣٧٥؛ فيه يتابع بدل يتابع.

٧. المصدر، ١٠٣٧٨.

١٩٩٣- لا تحمل همَّ يومك الذي لم يأتك على يومك الذي قد أتاك؛ فإنه إن يكن من عمرك يأتك الله سبحانه فيه برزقك، وإن لم يكن من عمرك فما همُّك بما ليس من أجلك؟!^١

١٩٩٤- لا تصحب من فاته العقل، ولا تصطنع من خاناه الأصل؛ فإن من لا عقل له يضرك من حيث يرى أنه ينفعل، ومن لا أصل له يسيء إلى من يحسن إليه.^٢

١٩٩٥- لا تعب غيرك بما تأتيه، ولا تعاقب على ذنب تُرخص لنفسك فيه.^٣

١٩٩٦- ولا تصغر خدك، وألن جانبك، وتواضع لله الذي رفعك.^٤

١٩٩٧- لا تؤسس مُذنباً؛ فكم عاكفٍ على ذنبه ختم له بالمغفرة، وكم مقبلٍ على عملٍ هو مفسدٌ له ختم له في آخر عمره بالنار.^٥

١٩٩٨- لا تركنوا إلى جهالكم، ولا تنقادوا لأهوائكم؛ فإن الناظر بهذا المنزل على شفا جرفٍ هارٍ.^٦

١٩٩٩- لا تجعل أكبر همك بأهلك وولدك؛ فإنهم إن يكونوا أولياء الله سبحانه فإن الله لا يضيع وليه، وإن يكونوا أعداء الله فما همك بأعداء الله.^٧

٢٠٠٠- لا تفرح بالغناء والرخاء، ولا تغتم بالفقر والبلاء؛ فإن الذهب يجرب بالنار، والمؤمن يجرب بالبلاء.^٨

٢٠٠١- لا تقض نافلة في وقت فريضة، وابدأ بالفريضة، ثم صل ما بدالك.^٩

٢٠٠٢- لا تخلفن وراءك شيئاً من الدنيا؛ فإنك تخلفه لأحدٍ رجلين: إما رجل عمل فيه بطاعة الله فسعد بما شقيت به، وإما رجل عمل [فيه] بمعصية الله فكننت عوناً له على المعصية، وليس أحدٌ هذين حقيقاً أن تؤثره على نفسك.^{١٠}

٢٠٠٣- لا تكن ممن يرجو الآخرة بغير عمل، ويُسوف التوبة بطول الأمل؛ يقول في الدنيا يقول

٢ . المصدر، ١٠٣٨٣.

١ . المصدر، ١٠٣٨٢.

٤ . المصدر، ١٠٣٨٧.

٣ . المصدر، ١٠٣٨٤.

٦ . المصدر، ١٠٣٩٠.

٥ . المصدر، ١٠٣٨٩.

٨ . المصدر، ١٠٣٩٤.

٧ . المصدر، ١٠٣٩٢.

١٠ . المصدر، ١٠٣٩٨.

٩ . المصدر، ١٠٣٩٧.

- الزاهدين، ويعمل فيها بعمل الراغبين^١.
- ٢٠٠٤- لا تلتبس الدنيا بعمل الآخرة، ولا تؤثر العاجلة على الآجلة؛ فإن ذلك شيم المنافقين وسجيّة المارقين^٢.
- ٢٠٠٥- ولا تكن غافلاً عن دينك، حريصاً على دُنياك، مستكثراً ممّالاً يبقى عليك، مستقلاً ممّالاً يبقى لك، فيوردك ذلك العذاب الشديد^٣.
- ٢٠٠٦- لا تلتبس بالسلطان في وقت اضطراب الأمور عليه؛ فإنّ البحر لا يكاد يسلم ٢٠٠٧- راكبه مع سكونه، فكيف مع اختلاف رياحه واضطراب تموجّه^٤!
- ٢٠٠٨- لا تمازحنّ صديقاً فيعاديك، ولا عدوّاً فيُرديك^٥.
- ٢٠٠٩- لا تُكثِرْ العتاب؛ فإنّه يورث الضغينة، ويدعو إلى البغضاء؛ واستعتب لمن رجوت إعتابه^٦.
- ٢٠١٠- لا تزلوا عن الحقّ وأهله؛ فإنّه من استبدل بنا أهل البيت هلك، وفاته الدُنيا والآخرة^٧.
- ٢٠١١- لا تصحب من يحفظ مساويك، وينسى فضائلك ومعاليك^٨.
- ٢٠١٢- لا تخن من اتّمنك وإن خانك، ولا تثنّ عدوك وإن شانك^٩.
- ٢٠١٣- لا تطلبنّ الإخاء عند أهل الجفاء، واطلبه عند أهل الحفاظ والوفاء^{١٠}.
- ٢٠١٤- ولا تنازع السفهاء، ولا تستهزئ^{١١} بالنساء؛ فإنّ ذلك يُزري بالعقلاء^{١٢}.
- ٢٠١٥- لا تحرم المضطّرّ وإن أسرف^{١٣}، ولا تخبّ المحتاج وإن ألحف^{١٤}.
- ٢٠١٦- لا تُشدنّ عليكم فزّة بعدها كزّة، ولا جولة بعدها صولة، وأعطوا السيوف حقوقها، وقصّوا للحرب مصارعها، واذمروا أنفسكم على الطعن (المِدْعسي)^{١٥} والضرب

١. المصدر، ١٠٤٠٤. ٢. المصدر، ١٠٤٠٥؛ وفيه شيمة بدل شيم.

٣. المصدر، ١٠٤٠٧. ٤. المصدر، ١٠٤٠٨.

٥. المصدر، ١٠٤١٠. ٦. المصدر، ١٠٤١٢.

٧. المصدر، ١٠٤١٣. ٨. المصدر، ١٠٤١٩.

٩. المصدر، ١٠٤١٨. ١٠. المصدر، ١٠٤٢١.

١١. ب: تستهزء. ١٢. المصدر، ١٠٤٢٢.

١٣. المصدر، ١٠٤٢٧. ١٤. المصدر، ١٠٤٢٨.

١٥. في المصدر: الدّعسي؛ وسقط من أ.

- الطَّلْحِيّ^١، وأميتوا الأصوات؛ فَإِنَّهُ أطرِد للفشل.^٢
- ٢٠١٧- لا تُشعِرِ قَلْبَكَ الهَمَّ على ما فات، فيشغلك الاستعداد^٣ بما هو آتٍ.^٤
- ٢٠١٨- وممَّا ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى أولاده الطاهرين الطيبين المعصومين - في حرف «لا» بالنفي مئة وثمانية كلمات، وهو المورد الثاني منه. من ذلك قوله صلوات الله عليه وسلامه:
- ٢٠١٩- لا إيمان لَعَدُوِّ^٥، ولا خَلَّةٌ لملوك.^٦
- ٢٠٢٠- لا عبادة كالتفكير^٧، ولا نُصْح كالتحذير.^٨
- ٢٠٢١- لا فقر لعاقلي^٩، ولا غناءً لجاهلي^{١٠}.
- ٢٠٢٢- لا ذخر كالعلم^{١١}، ولا فضيلة كالعلم.^{١٢}
- ٢٠٢٣- لا حَسَب كالأدب^{١٣}، ولا دُؤْل كالطلب.^{١٤}
- ٢٠٢٤- لا زينة كالآداب^{١٥}، ولا ربح كالثواب.^{١٦}
- ٢٠٢٥- لا غناء كالعقل^{١٧}، ولا فقر كالجهل.^{١٨}
- ٢٠٢٦- لا حلم كالصَّفْح^{١٩}، ولا مسبَّة كالشَّحْ.^{٢٠}
- ٢٠٢٧- لا ميراث كالآدب^{٢١}، ولا جمال كالْحِسْب.^{٢٢}
- ٢٠٢٨- لا نزاهة كالْتَوَرُّع^{٢٣}، ولا شرف كالْتَوَاضِع.^{٢٤}

- | | |
|---------------------------|---|
| ١. في المصدر وب: الطلحني. | ٢. المصدر، ١٠٤٣٠. |
| ٣. في ب: على الاستعداد. | ٤. المصدر، ١٠٤٣٤؛ فيه: فيشغلك عما هو آتٍ. |
| ٥. المصدر، ١٠٤٤٢. | ٦. المصدر، ١٠٤٤٣؛ فيه: لملول. |
| ٧. المصدر، ١٠٤٤٧. | ٨. المصدر، ١٠٤٤٨. |
| ٩. المصدر، ١٠٤٤٩. | ١٠. المصدر، ١٠٤٥٠. |
| ١١. المصدر، ١٠٤٥٨. | ١٢. المصدر، ١٠٤٥٩. |
| ١٣. المصدر، ١٠٤٦٢. | ١٤. المصدر، ١٠٤٦٣. |
| ١٥. المصدر، ١٠٤٦٦. | ١٦. المصدر، ١٠٤٦٧. |
| ١٧. المصدر، ١٠٤٧٢. | ١٨. المصدر، ١٠٤٧٣. |
| ١٩. المصدر، ١٠٤٧٤. | ٢٠. المصدر، ١٠٤٧٥. |
| ٢١. المصدر، ١٠٤٨٠. | ٢٢. المصدر، ١٠٤٨١. |
| ٢٣. المصدر، ١٠٤٩٢. | ٢٤. المصدر، ١٠٤٩٣. |

- ٢٠٢٩- لا لذة بتغيبص^١، ولا حياء لحريص^٢.
 ٢٠٣٠- لا حق لمحجوج^٣، ولا رأي للجوج^٤.
 ٢٠٣١- لا إخلاص كالنصح^٥، ولا غربة كالشخ^٦.
 ٢٠٣٢- لا ظفر مع بغي^٧، ولا ورع مع غي^٨.
 ٢٠٣٣- لا عثار مع صبر^٩، ولا ثناء مع كبر^{١٠}.
 ٢٠٣٤- لا حزم مع غرة^{١١}، ولا فطنة مع بطنة^{١٢}.
 ٢٠٣٥- لا معروف مع من^{١٣}، ولا إيمان مع سوء ظن^{١٤}.
 ٢٠٣٦- لا غناء مع إسراف^{١٥}، ولا فاقة مع عفاف^{١٦}.
 ٢٠٣٧- لا يزكو مع الجهل مذهب^{١٧}، ولا يدرك مع الحمق مطلب^{١٨}.
 ٢٠٣٨- لا تجارة كالعمل الصالح^{١٩}، ولا شفيق كالودود الناصح^{٢٠}.
 ٢٠٣٩- لا ورع كتجنب الآثام^{٢١}، ولا زهد كالكف عن الحرام^{٢٢}.
 ٢٠٤٠- لا عبادة كأداء الفرائض^{٢٣}، ولا قرية بالنوافل إذا أضرت بالفرائض^{٢٤}.
 ٢٠٤١- لا وقاية أمنع من السلامة^{٢٥}، ولا سبيل أشرف من الاستقامة^{٢٦}.
 ٢٠٤٢- لا يلقى الحريص مستريحاً^{٢٧}، ولا يوجد الحسود مسروراً^{٢٨}.

١. المصدر، ١٠٤٩٨.	٢. المصدر، ١٠٤٩٩.
٣. المصدر، ١٠٥٠٠.	٤. المصدر، ١٠٥٠١.
٥. المصدر، ١٠٥٠٤.	٦. المصدر، ١٠٥٠٥.
٧. المصدر، ١٠٥٠٨.	٨. المصدر، ١٠٥٠٩.
٩. المصدر، ١٠٥١٩.	١٠. المصدر، ١٠٥٢٠.
١١. المصدر، ١٠٥٢٧.	١٢. المصدر، ١٠٥٢٨.
١٣. المصدر، ١٠٥٣٣.	١٤. المصدر، ١٠٥٣٤.
١٥. المصدر، ١٠٥٣٨.	١٦. المصدر، ١٠٥٣٩.
١٧. المصدر، ١٠٥٤٢.	١٨. المصدر، ١٠٥٤٣.
١٩. المصدر، ١٠٥٤٥.	٢٠. المصدر، ١٠٥٤٦.
٢١. المصدر، ١٠٥٤٨.	٢٢. المصدر، ١٠٥٤٩.
٢٣. المصدر، ١٠٥٥٣.	٢٤. المصدر، ١٠٥٥٤.
٢٥. المصدر، ١٠٥٥٥.	٢٦. المصدر، ١٠٥٥٦.
٢٧. المصدر، ١٠٥٦١؛ وفيه: لا يلقى.	٢٨. المصدر، ١٠٥٦٢.

- ٢٠٤٣- لا يكون الكريم حقوداً^١، ولا يكون المؤمن حسوداً.^٢
 ٢٠٤٤- لا يجتمع الآخرة والدنيا^٣، ولا [يجتمع] الفناء والبقاء.^٤
 ٢٠٤٥- لا يجتمع الحقُّ والباطل^٥، ولا [يجتمع] العنف والرفق.^٦
 ٢٠٤٦- لا أعزَّ من قانع^٧، ولا أذلَّ من طامع^٨.
 ٢٠٤٧- لا أدب لسيء النطق^٩، ولا سُودد لسيء الخلق.^{١٠}
 ٢٠٤٨- لا تحلو مصاحبة غير أريب^{١١}، ولا تصفو الخلَّة مع غير أديب^{١٢}.
 ٢٠٤٩- لا تزكو الصنعة مع غير أصيل^{١٣}، ولا يدوم مع الغدر [صحبة] خليل^{١٤}.
 ٢٠٥٠- لا يؤاد الأشرار إلا أشباههم^{١٥}، ولا يصطنع اللئام إلا أمثالهم.^{١٦}
 ٢٠٥١- لا تُدفع المكاره إلا بالصبر^{١٧}، ولا تحاط النعم إلا بالشكر.^{١٨}
 ٢٠٥٢- لا جُنة أوقى من الأجل^{١٩}، ولا غارَ أخدع من العمل.^{٢٠}
 ٢٠٥٣- لا حسب أرفع من الأدب^{٢١}، ولا نسب أوضع من الغضب.^{٢٢}
 ٢٠٥٤- لا واعظ أبلغ من النُصح^{٢٣}، ولا سؤاة أسوء من الشح.^{٢٤}
 ٢٠٥٥- لا كنز أنفع من العلم^{٢٥}، ولا عزٌّ أرفع من الحلم.^{٢٦}
 ٢٠٥٦- لا وحشة أوحش من العُجب^{٢٧}، ولا سيئة أقيح من الكذب.^{٢٨}

١. المصدر، ١٠٥٦٤.	٢. المصدر، ١٠٥٦٥.
٣. المصدر، ١٠٥٧٥.	٤. المصدر، ١٠٥٧٦.
٥. المصدر، ١٠٥٨٤.	٦. المصدر، ١٠٥٨٥.
٧. المصدر، ١٠٥٩٢.	٨. المصدر، ١٠٥٩٣.
٩. المصدر، ١٠٥٩٦.	١٠. المصدر، ١٠٥٩٧.
١١. المصدر، ١٠٥٩٨.	١٢. المصدر، ١٠٥٩٩.
١٣. المصدر، ١٠٦٠٠.	١٤. المصدر، ١٠٦٠١.
١٥. المصدر، ١٠٦٠٢.	١٦. المصدر، ١٠٦٠٣.
١٧. المصدر، ١٠٦٠٧.	١٨. المصدر، ١٠٦٠٨.
١٩. المصدر، ١٠٦١٣.	٢٠. المصدر، ١٠٦١٤؛ فيه: من الأمل.
٢١. المصدر، ١٠٦١٦.	٢٢. المصدر، ١٠٦١٧.
٢٣. المصدر، ١٠٦٢٢.	٢٤. المصدر، ١٠٦٢٣.
٢٥. المصدر، ١٠٦٣١.	٢٦. المصدر، ١٠٦٣٢.
٢٧. المصدر، ١٠٦٣٣.	٢٨. المصدر، ١٠٦٣٤؛ فيه: لا شيمة.

- ٢٠٥٧- لا حصن أمنع من التقوى^١، ولا دليل أرشد من الهدى^٢.
- ٢٠٥٨- لا عون أفضل من الصبر^٣، ولا خُلُق أقيح من الكبر^٤.
- ٢٠٥٩- لا شفيع أنجح من الاستغفار^٥، ولا وزر أعظم من الإصرار^٦.
- ٢٠٦٠- لا دين لمسوّف توبته^٧، ولا عيش لمن فارق أحبته^٨.
- ٢٠٦١- لا زلة أشدّ من زلة عالم^٩، ولا جور أقطع من جور حاكم^{١٠}.
- ٢٠٦٢- لا عقل لمن يتجاوز حدّه وقدره^{١١}.
- ٢٠٦٣- لا رأي لمن يأخذ العلم من غير أربابه^{١٢}.
- ٢٠٦٤- لا ينفع علمٌ بغير توفيق^{١٣}، ولا ينفع اجتهادٌ بغير تحقيق^{١٤}.
- ٢٠٦٥- لا يدرك العلم براحة الجسم^{١٥}.
- ٢٠٦٦- لا يُخصّم من يَحْتَجّ بالحقّ^{١٦}.
- ٢٠٦٧- لا يشيع المؤمن وأخوه جائع^{١٧}.
- ٢٠٦٨- لا يعزُّ من لجأ إلى الباطل^{١٨}، ولا يفلح من يتبجّح بالردائل^{١٩}.
- ٢٠٦٩- لا خير في العمل إلا مع العلم^{٢٠}، ولا خير في خُلُقٍ لا يزيّنه حلم^{٢١}.
- ٢٠٧٠- لا خير في [حُكْم] جائر^{٢٢}، ولا شيء أحسن من عفو قادر^{٢٣}.
- ٢٠٧١- لا خير في علوم الأفاكين والكذّابين^{٢٤}.

١. المصدر، ١٠٦٤٦.	٢. المصدر، ١٠٦٤٧.
٣. المصدر، ١٠٦٥٢.	٤. المصدر، ١٠٦٥٣.
٥. المصدر، ١٠٦٥٨.	٦. المصدر، ١٠٦٥٩.
٧. المصدر، ١٠٦٦٠.	٨. المصدر، ١٠٦٦١.
٩. المصدر، ١٠٦٧٥.	١٠. المصدر، ١٠٦٧٥.
١١. المصدر، ١٠٦٧٧.	١٢. المصدر، ١٠٦٧٨: لا يؤخذ العلم إلا من أربابه.
١٣. المصدر، ١٠٦٨٠.	١٤. المصدر، ١٠٦٨١.
١٥. المصدر، ١٠٦٨٤.	١٦. المصدر، ١٠٦٨٦.
١٧. المصدر، ١٠٦٩١.	١٨. المصدر، ١٠٧٠٤.
١٩. المصدر، ١٠٧٠٥؛ تبجّح: افتخر.	٢٠. المصدر، ١٠٧٠٨.
٢١. المصدر، ١٠٧٠٩.	٢٢. المصدر، ١٠٧١٢.
٢٣. المصدر، ١٠٧١٣.	٢٤. المصدر، ١٠٧١٥ و١٠٧١٦.

- ٢٠٧٢- لا لذة لصنيعة مَنان^١، ولا يذمُّ أبداً عواقب الإحسان.^٢
- ٢٠٧٣- لا رزية أعظم من دوام سقم الجسد^٣، ولا بليّة أكبر من الحسد.^٤
- ٢٠٧٤- لا غائب أقدم من الموت^٥، ولا خازن أفضل من الصمت.^٦
- ٢٠٧٥- لا يتنصر المظلوم بلا ناصر^٧، ولا يتنصف البرّ من فاجر.^٨
- ٢٠٧٦- لا خير فيمن يهجر أخاه من غير جرم.^٩
- ٢٠٧٧- لا شيء أوجع من الاضطراب إلى مسألة الأعمار.^{١٠}
- ٢٠٧٨- لا تكمل المكارم إلا بالعفاف والايثار.^{١١}
- ٢٠٧٩- لا فخر بالمال إلا مع الجود^{١٢}، ولا عيش أنكد من عيش الحسود والحقود.^{١٣}
- ٢٠٨٠- لا يستحقّ اسم الكرم إلا من بدأ بنواله قبل سؤاله.^{١٤}
- ٢٠٨١- لا يصبر للحقّ إلا من يعرف فضله^{١٥}، ولا يحزّز الأجر إلا من أخلص عمله.^{١٦}
- ٢٠٨٢- لا يسود من لا يحتمل إخوانه^{١٧}، ولا يُحمد إلا من بذل إحسانه.^{١٨}
- ٢٠٨٣- لا وِزر أعظم من التبيّح بالفجور.^{١٩}
- ٢٠٨٤- لا ثواب لمن لا عمل له^{٢٠}، ولا عمل لمن لا نيّة له^{٢١}، ولا نيّة لمن لا علم له^{٢٢}، ولا علم لمن لا بصيرة له^{٢٣}، ولا بصيرة لمن لا اعتبار له^{٢٤}، ولا اعتبار لمن لا ازدجار له، ولا ازدجار لمن لا إقلاع له.^{٢٥}

٢ . المصدر، ١٠٧١٨.

٤ . عيون الحكم والمواعظ، ٥٤٠.

٦ . المصدر، ١٠٧٣٠.

٨ . المصدر، ١٠٧٣٢.

١٠ . المصدر، ١٠٧٤٤.

١٢ . المصدر، ١٠٧٤٦.

١٤ . المصدر، ١٠٧٥١.

١٦ . المصدر، ١٠٧٤٩.

١٨ . المصدر، ١٠٧٥٥.

٢٠ . المصدر، ١٠٧٧٠.

٢٢ . المصدر، ١٠٧٧٢.

٢٤ . المصدر، ١٠٧٧٤.

١ . المصدر، ١٠٧١٧.

٣ . المصدر، ١٠٧٢٦.

٥ . غرر الحكم ودرر الكلم، ١٠٧٢٩.

٧ . المصدر، ١٠٧٣١.

٩ . المصدر، ١٠٧٤١.

١١ . المصدر، ١٠٧٤٥.

١٣ . المصدر، ١٠٧٤٧.

١٥ . المصدر، ١٠٧٤٨.

١٧ . المصدر، ١٠٧٥٤.

١٩ . المصدر، ١٠٧٦٢.

٢١ . المصدر، ١٠٧٧١.

٢٣ . المصدر، ١٠٧٧٣.

٢٥ . المصدر، ١٠٧٧٧.

- ٢٠٨٥- لا ظفر لمن لا صبر له^١، ولا نجاة لمن لا إيمان له^٢.
- ٢٠٨٦- لا يدخل الجنة خبٌ ولا مئانٌ^٣.
- ٢٠٨٧- لا يقوم عزُّ الغضبِ بذلُّ الاعتذار^٤.
- ٢٠٨٨- لا تنفي لذة المعصية بعقاب النار^٥.
- ٢٠٨٩- لا يكمل السؤدد إلا بتحمل الأثقال وإسداء الصنائع^٦.
- ٢٠٩٠- لا يكمل الشرف إلا بالسخاء والتواضع^٧.
- ٢٠٩١- لا يردع الجهول إلا حد الحسام^٨.
- ٢٠٩٢- لا يقوم السفية إلا مرُّ الكلام^٩.
- ٢٠٩٣- لا يُعاب الرجل بأخذ حقّه، وإنما يُعاب بأخذ ما ليس له^{١٠}.
- ٢٠٩٤- لا تخلو الأرض من قائم بالله بحجة: إمّا ظاهراً مشهوراً، وإمّا باطناً مغموراً؛ لئلا يبطل حجج الله وبيّاناته^{١١}.
- ٢٠٩٥- لا يكون الصديق صديقاً حتّى يحفظ أخاه في غيبته ووفاته^{١٢}.
- ٢٠٩٦- لا يأمن مجالس الأشرار غوائل البلاء^{١٣}.
- ٢٠٩٧- لا يحول الصديق الصدوق عن المودة وإن جُفي^{١٤}، ولا يتنقل [الودود] الوفي عن حفاظه وإن قصي^{١٥}.
- ٢٠٩٨- لا يترك الناس شيئاً من دينهم لإصلاح دنياهم إلا فتح الله عليهم ما هو أضرّ منه^{١٦}.
- ٢٠٩٩- لا خير في الصمت عن الحكمة، كما أنه لا خير في السكوت عن الحقّ، وكما أنه لا خير في القول بالباطل^{١٧}.

٢ . المصدر، ١٠٧٨٠.

١ . المصدر، ١٠٧٧٩.

٤ . المصدر، ١٠٧٩٣.

٣ . المصدر، ١٠٧٩٢.

٦ . المصدر، ١٠٨١٤.

٥ . المصدر، ١٠٧٩٤.

٨ . المصدر، ١٠٨١٦.

٧ . المصدر، ١٠٨١٥.

١٠ . المصدر، ١٠٨١٩.

٩ . المصدر، ١٠٨١٧.

١٢ . المصدر، ١٠٨٢١.

١١ . المصدر، ١٠٨٢٠؛ وفيه لله بدل بالله.

١٤ . المصدر، ١٠٨٢٤.

١٣ . المصدر، ١٠٨٢٣؛ وفيه: مُجالس.

١٦ . المصدر، ١٠٨٣١.

١٥ . المصدر، ١٠٨٢٥؛ فيه أقصي بدل قصي.

١٧ . المصدر، ١٠٨٣٦ و ١٠٨٣٧.

- ٢١٠٠- لا عدل أفضل من ردِّ المظالم.^١
- ٢١٠١- لا يستغني المرء إلى حين مفارقة روحه جسده عن صالح العمل.^٢
- ٢١٠٢- لا يؤمن بالمعاد من لا يتحرَّج عن ظلم العباد.^٣
- ٢١٠٣- لا يصدق إيمان عبدٍ حتَّى يكون بما في يد الله أوثق ممَّا في يده.^٤
- ٢١٠٤- لا يكون حازماً من لا يوجد بما في يده، ويؤخَّر عمل يومه إلى غده.^٥
- ٢١٠٥- لا يسعدُ أحدٌ إلَّا بإقامة حدود الله سبحانه وتعالى، ولا يشقى أحدٌ إلَّا بإضاعتهما.^٦
- ٢١٠٦- لا يُدرِك الله - جلَّ جلاله - العيون بمشاهدة العيان، لكن تدركه القلوب بحقائق الإيمان.^٧
- ٢١٠٧- لا إله إلَّا الله عزيمة الإيمان، وفاتحة الإحسان، ومِرْضاة الرحمن، ومدحرة الشيطان.^٨
- ٢١٠٨- لا شيء أعود على الإنسان من حفظ اللسان وبذل الإحسان.^٩
- ٢١٠٩- لا يَعدَم الصبورُ الظفر وإن طال به الزمان.^{١٠}
- ٢١١٠- لا يستقيم قضاء الحوائج إلَّا بثلاث؛ بتصغيرها لتعظُّم، وسترها لتظهر، وتعجيلها لتتهأ.^{١١}
- ٢١١١- لا يُدرِك أحدٌ رفعة الآخرة إلَّا بإخلاص العمل وتقصير الأمل ولزوم التقوى.^{١٢}
- ٢١١٢- لا تقوم حلاوة اللذة بمرارة الآفات^{١٣}، ولا توازي لذَّة المعصية فضوح الآخرة وأليم العقوبات.^{١٤}
- ٢١١٣- لا يصبر على مَرِّ الحقِّ إلَّا مَنْ أيقن بحلاوة عاقبته.^{١٥}
- ٢١١٤- لا يترك العمل بالعلم إلَّا مَنْ شكَّ في الثواب عليه^{١٦}، ولا يعمل بالعلم إلَّا مَنْ أيقن بفضل الأجر فيه.^{١٧}

٢ . المصدر، ١٠٨٤٥.

١ . المصدر، ١٠٨٤١.

٤ . المصدر، ١٠٨٥٠.

٣ . المصدر، ١٠٨٤٦.

٦ . المصدر، ١٠٨٥٣.

٥ . المصدر، ١٠٨٥١.

٨ . المصدر، ١٠٨٥٩.

٧ . المصدر، ١٠٨٥٨.

١٠ . المصدر، ١٠٨٦١.

٩ . المصدر، ١٠٨٦٠.

١٢ . المصدر، ١٠٨٦٤.

١١ . المصدر، ١٠٨٦٣.

١٤ . المصدر، ١٠٨٦٦.

١٣ . المصدر، ١٠٨٦٥.

١٦ . المصدر، ١٠٨٦٩.

١٥ . المصدر، ١٠٨٦٧.

١٧ . المصدر، ١٠٨٧٠.

- ٢١١٥- لا يتحقق المعروف إلا بمقاساة ضدّ المؤلف^١.
- ٢١١٦- لا يصدر عن القلب السليم إلا المعنى المستقيم^٢.
- ٢١١٧- لا يروّس من خلا عن الأدب وصبا إلى اللعب^٣.
- ٢١١٨- لا يتّصف من سفيه قطّ إلا بالحلم عنه^٤، ولا يقابل مسيء قطّ بأفضل من العفو عنه^٥.
- ٢١١٩- لا خير في المعروف إلى غير عروف^٦.
- ٢١٢٠- لا خير في الدنيا إلا لأحد رجلين: رجل أذنب ذنوباً فهو يتداركها بالتوبة، ورجل يجاهد نفسه على طاعة الله سبحانه^٧.
- ٢١٢١- [لا ينجو من الله سبحانه من لا] ينجو الناس من شرّه^٨.
- ٢١٢٢- لا يؤمن الله عذابه من لا يؤمن الناس شرّه^٩.
- ٢١٢٣- لا مرحباً بوجوه لا تُرى إلا عند كل سوء^{١٠}.
- ٢١٢٤- لا ينعف الصنيعة إلا في ذي وفاء وحفيظة^{١١}.
- ٢١٢٥- لا يقاس بأل محمد ﷺ من هذه الأمة أحد، ولا يستوي بهم من جرت نعمتهم عليه أبداً^{١٢}.
- ٢١٢٦- لا نعمة هنا من الأمن^{١٣}، ولا سوءة أقيح من المن^{١٤}.

[حرف اليا - ينبغي]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه وعلى أولاده الطاهرين الطيبين المعصومين - في حرف اليا، وتعدّ بإحدى وستين كلمة في موارد استعمالها الخمسة، منها بلفظ «ينبغي» اثنا عشر كلمة؛ من ذلك قوله صلوات الله عليه:

- | | |
|--------------------------------------|--------------------|
| ١. المصدر، ١٠٨٧٢. | ٢. المصدر، ١٠٨٧٤. |
| ٣. المصدر، ١٠٨٧٥. | ٤. المصدر، ١٠٨٧٩. |
| ٥. المصدر، ١٠٨٨٠. | ٦. المصدر، ١٠٨٨١. |
| ٧. المصدر، ١٠٨٨٥. | ٨. المصدر، ١٠٨٨٦. |
| ٩. المصدر، ١٠٨٨٧؛ فيه جوره بدل شرّه. | ١٠. المصدر، ١٠٨٩٤. |
| ١١. المصدر، ١٠٩٠٠. | ١٢. المصدر، ١٠٩٠٢. |
| ١٣. المصدر، ١٠٩١١. | ١٤. المصدر، ١٠٩١٢. |

- ٢١٢٧- ينبغي للعاقل أن لا يخلو في كلِّ حالٍ من طاعة ربِّه ومجاهدة نفسه.^١
- ٢١٢٨- ينبغي للمؤمن أن يلزم الطاعة، ويلتحف الورع والقناعة.^٢
- ٢١٢٩- ينبغي لمن عرف شرف نفسه أن ينزَّهها عن دناءات الدنيا.^٣
- ٢١٣٠- ينبغي لمن عرف نفسه أن لا يُفارقَه الحزنُ والحذر.^٤
- ٢١٣١- ينبغي لمن عرف سرعة رحلته أن يُحسن التأهَّبَ لنقلته.^٥
- ٢١٣٢- ينبغي لمن عرف الزمان أن لا يؤمِّنَ صروفه والغير.^٦
- ٢١٣٣- ينبغي لمن عرف الأشرار أن يعتزلهم.^٧
- ٢١٣٤- ينبغي أن يكون أفعال الرجل أحسن من أقواله، ولا يكون أقواله أحسن من أفعاله.^٨
- ٢١٣٥- ينبغي أن يتداوى المرء من أدواء الدنيا، كما يتداوى ذو العلة ويحتمي من شهواتها ولذاتها.^٩
- ٢١٣٦- ينبغي للعاقل أن يحترز سكر المال، وسكر القدرة، وسكر العلم، وسكر المدح، وسكر الشباب؛ فإنَّ لكلِّ ذلك رياحاً خبيثة: تسلب العقل، وتستخفِّ الوقار.^{١٠}
- ٢١٣٧- ينبغي للعاقل أن يكثر من صحبة العلماء الأبرار، ويجتنب مقارنة الأشرار والفجَّار.^{١١}
- ٢١٣٨- ينبغي أن يكون التفاخر بعلى الهمم، والوفاء بالذمِّ، والمبالغة في الكرم، لا ببوالى الرمم، ورددائل الشيم.^{١٢}

[يُستدل]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى أولاده الطيبين الطاهرين المنتجبين المعصومين إلى يوم الدين - في حرف الياء بلفظة «يستدل» عشر كلمات، وهو المورد الثاني منه؛ من ذلك قوله صلوات الله عليه وسلامه:

١. المصدر، ١٠٩٢٥.

١. المصدر، ١٠٩٢٢.

٢. المصدر، ١٠٩٣٧.

٣. المصدر، ١٠٩٣٠.

٣. المصدر، ١٠٩٣٨.

٥. المصدر، ١٠٩٣١.

٤. المصدر، ١٠٩٤٣.

٧. المصدر، ١٠٩٤٠.

٥. المصدر، ١٠٩٤٨.

٩. المصدر، ١٠٩٤٥.

٦. المصدر، ١٠٩٥٣.

١١. المصدر، ١٠٩٤٩.

- ٢١٣٩- يستدلّ على إيمان الرجل بالتسليم ولزوم الطاعة.^١
 ٢١٤٠- يستدلّ على عقل الرجل بالتحلّي بالعفة والقناعة.^٢
 ٢١٤١- يستدلّ على عقل كلّ رجل بما يجري على لسانه.^٣
 ٢١٤٢- يستدلّ على الإدبار بأربع: سوء التدبير، وقبح التبذير، وقلة الاعتبار، وكثرة الاغترار.^٤
 ٢١٤٣- يستدلّ على شرّ الرجل بكثرة شرهه وشدّة طمعه.^٥
 ٢١٤٤- يستدلّ على عقل الرجل بحسن مقاله، وعلى طهارة أصله بجميل أفعاله.^٦
 ٢١٤٥- يستدلّ على ثبل الرجل بقلة مقاله، وعلى تفضّله بكثرة احتماله.^٧
 ٢١٤٦- يستدلّ على المحسنين بما يجري لهم على ألسنة الأخيار، من حسن الأفعال وجميل السيرة.^٨
 ٢١٤٧- يستدلّ على إدبار الدول بأربع: تضييع الأصول، والتمسك بالفروع، وتقديم الأراذل، وتأخير الأفاضل.^٩
 ٢١٤٨- يستدلّ على اللثيم بسوء الفعل، وقبح الخلق، وذميم البخل.^{١٠}

[يسير]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى أولاده الطيبين الطاهرين إلى يوم الدين - في حرف الياء بلفظة «يسير»، ثمان كلمات، وهو المورد الثالث منه؛ من ذلك قوله عليه سلام الله وصلواته:

٢١٤٩- يسير الرياء شرك^{١١}، ويسير الغيبة إفك^{١٢}.

٢١٥٠- يسير الطمع يفسد كثير الورع.^{١٣}

٢ . المصدر، ١٠٩٥٦.

٤ . المصدر، ١٠٩٥٨.

٦ . المصدر، ١٠٩٦١.

٨ . المصدر، ١٠٩٦٤.

١٠ . المصدر، ١٠٩٦٧.

١٢ . المصدر، ١٠٩٧٨.

١ . المصدر، ١٠٩٥٥.

٣ . المصدر، ١٠٩٥٧.

٥ . المصدر، ١٠٩٦٠.

٧ . المصدر، ١٠٩٦٢.

٩ . المصدر، ١٠٩٦٥.

١١ . المصدر، ١٠٩٧٦.

١٣ . المصدر، ١٠٩٨١.

- ٢١٥١- يسير الحرص يُحْمَل على كثير الطمع.^١
 ٢١٥٢- يسير المعرفة يوجب فساد العمل.^٢
 ٢١٥٣- يسير الدنيا يكفي، وكثيرها يُردي.^٣
 ٢١٥٤- يسير الحق يدفع كثير الباطل.^٤
 ٢١٥٥- يسير العطاء خيرٌ من التعلُّل بالاعتذار.^٥
 ٢١٥٦- يسير التوبة والاستغفار يمحّص المعاصي والإصرار.^٦

[يا]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله وسلامه عليه وعلى أولاده المستجيبين الطيبين
 الظاهرين المعصومين إلى يوم الدين - في حرف الباء بلفظ النداء عشر كلمات، وهو المورد
 الرابع منه؛ من ذلك قوله عليه صلوات الله وسلامه:

٢١٥٧- يا أهل المعروف والإحسان، لا تَمُنُوا بإحسانكم فإنَّ الإحسان والمعروف يُبطله قبح
 الامتنان.^٧

٢١٥٨- يا عبد الله، لا تعجل بعبأ أحدٍ بذنبه فلعله مغفورٌ، ولا تأمن على نفسك صغير معصية
 فلعلك مُعذَّبٌ عليها.^٨

٢١٥٩- يا بن آدم، إذا رأيت الله سبحانه يتابع عليك نعمةً فاحذره، وحصن النعم بشكرها.^٩
 ٢١٦٠- يا دنيا، إليك عنِّي! أباي تعرّضت أم تشوّقت؟ لا حانَ حينُك. غُرّي غيري؛ لا حاجة لي
 فيك! قد طَلقتك ثلاثاً لا رجعة لي فيك، فعيشك قصيرٌ، وخطرك عسيرٌ، وأملكك
 حقيرٌ، أه من قلة الزاد، وطول الطريق، وبُعد السفر، وعظيم المورد!^{١٠}

٢١٦١- يا عبید الدُّنيا والعاملين لها، إذا كُنتم في النهار تبيعون وتشترون، وفي الليل على

٢. المصدر، ١٠٩٨٣.

١. المصدر، ١٠٩٨٢.

٤. المصدر، ١٠٩٨٩.

٣. المصدر، ١٠٩٨٨.

٦. المصدر، ١٠٩٩٢.

٥. المصدر، ١٠٩٩١.

٨. المصدر، ١٠٩٩٦.

٧. المصدر، ١٠٩٩٥.

١٠. المصدر، ١٠٩٩٨.

٩. المصدر، ١٠٩٩٧.

فراشكم تتقبلون وتنامون، وفيما بين ذلك [عن الآخرة] تغفلون، وبالعمل تسوّفون،
فمتى تُفكِّرون في الإرشاد، وتُقدِّمون الزاد؟ ومتى تهتمّون بأمر المعاد؟!
٢١٦٢- يا أيها الناس، إلى كم توغظون ولا تتعظون؟! وكم [قد] وعظكم الواعظون، وحذركم
المحذرون، وزجركم الزاجرون، وبلغكم العاملون على سبيل النجاة، ودلّكم الأنبياء
والمرسلون، وأقاموا عليكم الحجّة، وأوضحوا لكم المحجّة؛ فبادروا العمل،
واغتموا المهل؛ فإنّ اليومَ عملٌ [ولا حساب]، وغداً الحساب ولا عملٌ، ﴿وسيعلم
الذين ظلموا أيّ متقلبٍ ينقلبون﴾.^٢

٢١٦٣- يا أبا ذرّ، [إن] غضبتَ لله فارحْ من غضبتَ له. إنّ القوم خافوك على دنياهم وخفتهم
على دينك، فاترك في أيديهم ما خافوك عليه، واهرب منهم ما خفتهم عليه، فما
أحوجهم إلى ما منعتمهم، وما أغناك عمّا منعوك! ولو أنّ السماوات والأرض كانتا رتقاً
على عبدٍ ثمّ اتقى الله يجعل الله له منهما مخرجاً، فلا يؤنسك إلا الحقّ، ولا
يوحشك إلا الباطل، فلو رفضت^٣ دنياهم لأحبّوك، ولو قرضت^٤ منها لأمينوك.^٤

٢١٦٤- يا أهل الغرور، ما ألهجكم بدارٍ خيرٍ هازهيد، وشرّها عتيّد، ونعيمها مسلوب، ومسالمتها
محروّب، ومالكها مملوك، وراثتها متروك.^٥

٢١٦٥- يا أيها الناس، إنّه لم يكن لله سبحانه حجّة في أرضه أوكد من نبيّنا صلوات الله عليه
وأله، ولا حكمة أبلى من كتاب القرآن العظيم، ولا مدح الله منكم إلا من اعتصم بحبله
واقنّد بنبيّه، وأنما هلك من هلك عندما عصاه وخالفه وأتبع هواه، فلذلك يقول عزّ
من قائل: ﴿فليحذر الذين يُخالفون عن أمره أن تُصيبهم فتنةٌ أو يُصيبهم عذابٌ أليمٌ﴾.^٦

٢١٦٦- يا أيها الناس، اقبلوا النصيحة من نصيحتكم، وتلقوها بالطاعة من حملها إليكم،
واعلموا أنّ الله سبحانه لم يمدح من القلوب إلا أوعاها للحكمة، ومن الناس إلا
أسرعهم إلى الحقّ إجابةً، واعلموا أنّ الجهاد الأكبر جهاد النفس، فاشتغلوا بجهاد

٢. المصدر، ١١٠٠٠.

١. المصدر، ١٠٩٩٩.

٤. المصدر، ١١٠٠٢.

٣. في المصدر، قبلت.

٦. النور: ٦٣.

٥. المصدر، ١١٠٠٣.

٧. غرر الحكم ودرر الكلم، ١١٠٠٤.

أنفسكم تسعدوا، وارفضوا القيل والقال تسلموا، وأكثروا ذكر الله تغنموا، وكونوا -
عباد الله - إخواناً تسعدوا^١ لديه بالنعيم المقيم^٢.

[حرف الياء، باللفظ المطلق]

ومما ورد من حكمه - صلوات الله عليه وعلى أولاده الطاهرين - في حرف الياء باللفظ
المطلق إحدى وعشرون كلمةً، وهو المورد الخامس منه؛ من ذلك قوله صلوات الله عليه
وسلامه:

٢١٦٧- يبلغ الصادق بصدقه ما لا يبلغه الكاذب باحتياله^٣.

٢١٦٨- يُكرم العالم لعلمه، والكبير لسنته، وذو المعروف لمعرفه، والسلطان لسلطانه^٤.

٢١٦٩- يفاضل الناس بالعلوم والعقول، لا بالأموال والأصول^٥.

٢١٧٠- يحتاج الإمام إلى قلبٍ عقولٍ، ولسانٍ قَولٍ، وجنانٍ على إقامة الحقِّ صُؤلٍ^٦.

٢١٧١- يُستثمر العفو بالإقرار أكثر مما يستثمر بالاعتذار^٧.

٢١٧٢- يُتلى مخالط الناس بقرين السوء ومداجاة العدو^٨.

٢١٧٣- يُمتحن الرجل بفعله لا بقوله^٩.

٢١٧٤- يُنبئ عن قيمة كلِّ امرئٍ عمله^{١٠} وعقله^{١١}.

٢١٧٥- ينام الرجل على الثكل، ولا ينام على الظلم^{١٢}.

٢١٧٦- يُجري القضاء بالمقادير على خلاف الاختيار والتدبير^{١٣}.

٢١٧٧- يعجبني من الرجل أن يعفو عن ظلمه، ويصل من قطعه، ويُعطي من حرمه، ويقابل

الإساءة بالإحسان^{١٤}.

- | | |
|--------------------|---------------------------------|
| ١. ب: تفوزوا. | ٢. المصدر، ١١٠٥. |
| ٣. المصدر، ١١٠٦. | ٤. المصدر، ١١٠٧. |
| ٥. المصدر، ١١٠٩. | ٦. المصدر، ١١٠١٠. |
| ٧. المصدر، ١١٠١٤. | ٨. المصدر، ١١٠١٧. داجاه: داراه. |
| ٩. المصدر، ١١٠٢٦. | ١٠. في المصدر: علمه. |
| ١١. المصدر، ١١٠٢٧. | ١٢. المصدر، ١١٠٢٨. |
| ١٣. المصدر، ١١٠٣٣. | ١٤. المصدر، ١١٠٣٥. |

- ٢١٧٨- يكثر حلف الرجل لأربع: مهانة يعرفها من نفسه، أو ضراعة يجعلها سبيلاً إلى تصديقه، أو عري بمنطقه فيتخذ الأيمان خشواً وصلتهً لكلامه، أو لتهمة قد عُرف بها.^١
- ٢١٧٩- يقبح على الرجل أن يُنكر على [الناس] منكراتٍ، وينهاهم عن ردائل وسيئاتٍ، وإذا خلا بنفسه ارتكبتها، ولا يستنكف عن فعلها.^٢
- ٢١٨٠- يكتسب الصادق بصدقه ثلاثاً: حُسن الثقة به، والمحبة له، والمهابة عنه.^٣
- ٢١٨١- يكتسب الكاذب بكذبه ثلاثاً: سخطَ الله عليه، واستهانة الناس به، ومقتَ الملائكة (له).^٤
- ٢١٨٢- وقال - صلوات الله عليه - في الحرف المذكور في وصف المنافقين :
- يمشون الخفاء، ويدبّون الضراء، قولهم الدواء^٥، (وفعلهم الداء العياء، يتقارضون الشاء، ويتراقبون الجزاء، يتوصلون إلى الطمع باليأس، ويقولون فيشبهون، فيناقفون في المقال.^٦
- ٢١٨٣- يأتي على الناس زمان لا يبقى من القرآن إلا رسمه، ومن الإسلام إلا اسمه، مساجدهم يومئذ عامرة من البني، خالية من الهدى.^٧
- ٢١٨٤- يأتي على الناس زمان لا يقرب فيه إلا الماحل، ولا يستظرف فيه إلا الفاجر، ولا يضعف فيه إلا المنصف، ويمدّون الصدقة غزماً، وصلة الرحم متناً، والعبادة استطالة على الناس، يظهر عليهم الهوى، ويخفي فيهم الهدى.^٨
- ٢١٨٥- يعجبني من الرجل أن يرى عقله زائداً على لسانه، ولا يرى لسانه زائداً على عقله.^٩
- ٢١٨٦- يقبح بالرجل أن يقصر عمله عن علمه، ويعجز فعله عن قوله.^{١٠}
- ٢١٨٧- يطلبك رزقك أشد من طلبك له، فأجمل في الطلب.^{١١}
- تم بعون الله).

١. المصدر، ١١٠٣٦.

٢. المصدر، ١١٠٣٧.

٣. المصدر، ١١٠٣٨.

٤. المصدر، ١١٠٣٩.

٥. المصدر، ١١٠٤٢؛ وفيه: يناقفون....

٦. المصدر، ١١٠٤٥؛ وفيه: بينهم الهدى.

٧. المصدر، ١١٠٥٠.

٨. المصدر، ١١٠٤٧.

٩. المصدر، ١١٠٤٩؛ وفيه في طلبه بدل في الطلب.

١. المصدر، ١١٠٣٦.

٢. المصدر، ١١٠٣٨.

٣. من هنا إلى آخر الكتاب سقط من أ.

٤. المصدر، ١١٠٤٤.

٥. المصدر، ١١٠٤٧.

٦. المصدر، ١١٠٤٩؛ وفيه في طلبه بدل في الطلب.

عُیون الأخبار فی مناقب الأخیار (منتخب)

محمد بن محمد الحسینی البغدادی (م ۴۸۰ق)

تحقیق: محمد هادی خالقی

درآمد

سَماع و حفظ و ضبط حدیث، اخذ و اعطای اجازه روایت، سفر کردن برای آموختن و آموزاندن حدیث، تصنیف در حدیث، مُسند نویسی، مناقب نگاری، محدث پروری، و... هر کدام به تنهایی صفتی شایسته و برجسته برای عالم دینی شمرده می‌شوند و مؤلف عیون الأخبار، جملگی این صفات را با هم داشت و بسی بیشتر!

وی، بزرگی و پاکیزگی تبار، بخشنده‌گی طبع، شجاعت اخلاقی و غنای همراه با زهد را نیز در گنجینه فضایل خود داشت؛ کسی که یوسف بن ایوب زاهد (م ۵۳۵ق)، او را ستوده و درباره‌اش گفته است: «در خاندان علی، فاضل‌تر از او ندیده‌ام»^۱ و ابو سعد

سمعانی (م ۵۶۲ق) درباره او می‌گوید: «او در روزگار خویش، در خاندان علی، فاضل‌ترین بود؛ شناخت کاملی از حدیث داشت و به عقل سرشار و اندیشه استوار شناخته می‌شد»^۱.
به هر حال، اطلاعات ما درباره مصنف عیون الأخبار، آن اندازه هست که وی را از پرده غربت هزار ساله به درآورد و غبار ناشناختگی از کتاب ارجمندش برگیرد.

در شناخت مصنف

نام و نسب و کنیه‌ها و القاب او، تا آن جا که ما یافته‌ایم،^۲ بدین قرار است: الإمام الحافظ المجوّد، المُسند المحدّث، السيد الكبير الأجلّ، کمال الشرف، محمّد بن محمّد بن زید بن علی بن موسی بن جعفر بن الحسین بن علی بن الحسین بن الحسن بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام،^۳ الشریف المرتضی، الهاشمی، ذوالشرفین: العلوی والحسینی، ذوالکُنیتین: ابی المعالی و ابی الحسن، البغدادی السمرقندی،^۴ نقیب النقباء.^۵

۱. همان جا.

۲. منابع خود را پس از این و به ترتیب عصر تألیف، یاد خواهیم کرد.

۳. نسب او را در بالاتر از موسی، ابن جوزی و ابن کثیر و ابن الفوطی و عمر بن محمّد نسفی و فخر الدین رازی آورده‌اند.

۴. در منابع، «نزیل سمرقند» یا «المحدّث بسمرقند» آمده است.

۵. این لقب، در مقدمه نسخه عیون الأخبار به وی نسبت داده شده است. گفتنی است اگرچه نام او را بجز در الشجرة المبارکة، در کتب انساب طالبیان و طبقات نقبای هاشمیان نیافتیم، اما ملقب بودن او به «السید

کهن ترین کتابی که از او یاد کرده است، تاریخ بغداد ابوبکر خطیب (م ۴۶۳ق) است، آن جا که می گوید:

در کتاب یار خویش (صاحبنا) محمد بن محمد بن زید علوی، به خط وی خواندم که...^۱

خطیب، در التطفیل نیز دوبار عیناً با همین عبارت، از وی یاد می کند.^۲

در میان کتاب های تاریخ و تراجم و رجال، قدیم ترین گزارشی که از احوال وی یافته ایم، به قلم عالم معاصر وی، عبدالغافر بن اسماعیل فارسی نیشابوری^۳ است که مستقیماً از وی سماع

«الکبیر» و «الشریف» و فرزندش به «سید السادات» و «سید بغداد» و «من کبار الشرفاء»، گویای آن است که وی، دست کم نقابت علویان را و حدّ اقل در یک شهر یا منطقه به عهده داشته است (ر.ک: سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۱ و ۵۲؛ الوافی بالوفیات، ج ۹، ص ۲۸۹). نقابت او در سمرقند، قطعی است (الشجرة المباركة، ص ۱۷۴).

باز، گفتنی است که اطلاق لفظ «شریف» بر نقیبان بنی هاشم، در دوره عباسیان و از روزگار شریف مرتضی (۳۵۵-۴۳۶ق) و برادرش شریف رضی (۳۵۹-۴۰۶ق) رواج یافت و پیش از این دو، سابقه نداشته است (ر.ک: أنساب الأشراف، تحقیق: محمود الفردوس العظم، ص «ج»).

۱. تاریخ بغداد، ج ۱۱، ص ۲۵۴. خطیب، ذیل نام عمر بن نوح بن خلف البجلي البندار، و در بیان وثاقت وی، از شریف بغدادی، از ابوبکر بزقانی، نقل قولی می آورد.

۲. التطفیل، ص ۸۸ و ۱۰۱. در هر دو مورد، اشعاری از کتاب او نقل شده است.

گفتنی است خطیب بغدادی در کتاب های خویش، اقوال محدثان و حکایات و اشعار را نیز با ذکر سند، روایت می کند.

۳. امام ابوالحسن عبدالغافر بن اسماعیل فارسی نیشابوری (۴۵۱-۵۲۹ق) از نوادگان ابو علی دقاق (م ۴۰۵ یا ۴۱۲ق) و ابوالقاسم عبدالکریم شیرازی (م ۴۶۵ق) بود. از جدّ مادری اش شیرازی و نیز از امام الحرمین جوینی (م ۴۷۸ق) و ... حدیث، تفسیر، فقه و کلام آموخت. در حدیث، المفهم لصحیح مسلم و مجمع الغرائب را تألیف کرد. از آثار دیگر او: السیاق لتاریخ نیشابور را می توان نام برد که تکمله ای است بر کتاب تاریخ نیشابور حاکم نیشابوری (م ۴۰۵ق). (ر.ک: المنتخب من السیاق لتاریخ نیشابور، ص ۴۹۲؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۱۰).

حدیث نموده است. او در کتابش *السیاق لتاریخ نیشابور* می نویسد: سید امام، محمد بن محمد بن زید... فاضل دیندار، ثقه، میهمان نواز، از توانگران روزگار و از بی نیازان نامبردار بود. خداوند، همه گونه نعمتی را، از هر وسیله‌ای و از آب و زمین، در سمرقند، نصیب او ساخته بود. از قدینگی و تجارت و اندوخته نیز آن اندازه داشت که پدو مثل می زدند. با این همه، احادیث بسیاری نوشت و کتاب‌هایی فراهم آورد که من خود، بعضی از آنها را از وی سماع نمودم و پدرم^۱ نیز برخی از آنها را از قلم وی نوشت.

به عنوان «فرستاده» [از سمرقند] به نیشابور وارد شد و در مدرسه «مشطی»^۲ اقامت گزید. محدثان نیشابور، از وی حدیث شنیدند و در هر دو جامع شهر،^۳ مجلس املا [ی حدیث]، برای او برقرار شد و برخی مصنفات وی بر او قرائت گردید. از ابیات معما و لغز، فراوان از برداشت و برای کودکان و نوآموزان می خواند.

به سمرقند بازگشت و در آن جا به سال ۴۸۰ کشته شد. ولادت او به سال ۴۰۵ بود.

روزی در جواب ماکه از او اجازه نقل حدیث خواسته بودیم، این ابیات را از سروده‌های خویش خواند:

أَخْلَايَ أَجَزْتُ لَكُمْ سَمَاعِي

و ما صَنَفْتُ مِنْ كُتُبِ الْحَدِيثِ^۴

۱. امام ابو عبد الله اسماعیل بن عبدالغافر (م ۵۲۵ ق) و پدرش ابوالحسن عبدالغافر بن محمد (م ۵۰۴ ق)، هر دو از محدثان به نام نیشابور بودند. ابو عبد الله، داماد امام قشیری و او نیز داماد ابو علی دقاق بود (المنتخب، ص ۱۴۹ و ۳۶۱؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۱۰).

۲. احتمالاً همان مدرسه «مُشَطِّيَّة» است که [سنوی (م ۷۷۲ ق) در طبقات الشافعية (ج ۲، ص ۵۴۴) یاد کرده است.

۳. جامع حنفیان و جامع شافعیان (ر. ک: مکتب‌ها و فرقه‌های اسلامی، ص ۵۰).

۴. این ابیات، نوعی «اجازه عام حدیثی» شمرده می‌شوند (ر. ک: تدریب الراوی، ج ۲، ص ۳۱).

إِذَا مَا شِئْتُمْ فَآزُوهُ عَنِّي
 كَبِيرُكُمْ وَ ذَوَالسِّنِّ الْحَدِيثِ
 أَجَزْتُ لِكُلِّ ذِي عَقْلِ وَ دِينِ
 يُرِيدُ الْعِلْمَ بِالطَّلَبِ الْحَثِيثِ
 عَلَى شَرْطِ الْإِجَازَةِ فَاحْفَظُوهُ
 عَنِ التَّصْحِيفِ وَالغَلَطِ الْخَبِيثِ
 فَبَأْتِي عَنْ وَقُوعِ السَّهْوِ فِيهِ
 بِرِيءٌ مُعَلَّنٌ كَالْمُسْتَغِيثِ
 عَلَيْكُمْ بِالْأَنَاءَةِ لِكُلِّ خَطْبٍ
 قَلَّ وَقُوعُ سَهْوٍ مِنْ مُرِيثِ
 وَأَوْصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ كِتْمًا
 تَنَالُوا الْفَوْزَ مِنْ رَبِّ مُغِيثِ.^۱

عبدالغافر، همچنين در شرح احوال فرزند مصنف (اطهر بن محمد) اشاره می‌کند که:

پدرش از فاضل‌ترین سادات بود و در نیشابور، سرمایه‌ای از سپرده‌ها و اندوخته‌ها داشت.^۲

گزارشی دیگر از احوال شریف بغدادی، به بیان ابو سعد سمعانی (م ۵۶۲ق) است، بدین وصف:

او در خاندان علی، در روزگار خویش، فاضل‌ترین بود؛ شناخت کاملی از حدیث داشت و به عقل سرشار و اندیشه درست [و فضل فراوان] شناخته می‌شد. از ابن شادان و محمد بن عیسی همدانی و... و این طبقه، حدیث شنید؛ اما شاگرد خاص ابوبکر [احمد بن علی] خطیب [بغدادی] بود. نزد ابوبکر خطیب، حدیث آموخت و خطیب نیز (به گمانم در کتاب «البعلاء»)^۳ از وی روایت می‌کند.

۱. المنتخب، ص ۵۸.

۲. همان، ص ۱۶۶ (نقل آزاد).

۳. در چاپ موجود از کتاب البعلاء، نام وی را نیافتیم؛ اما چنان که گفتیم، خطیب در تاریخ بغداد

بر تصنیف کتاب‌های نیکوی حدیثی توفیق یافت. در سمرقند، ساکن شده بود؛ اما به [زادگاهش] بغداد، سفری داشت و در آن جا املائی حدیث نمود و در اصفهان نیز حدیث گفت و سپس به سمرقند، بازگشت.

خود شنیدم که یوسف بن ایوب زاهد [همدانی (۴۴۰-۵۳۵ق)]، وی را ستود و گفت: «در خاندان علی، فاضل‌تر از او ندیده‌ام».

او بسیار بخشنده بود. همه ساله برای گروهی از عالمان دین [در ماوراء النهر]، پانصد تا هزار دینار می‌فرستاد و می‌گفت: «اینها زکات دارایی من است و چون من در این سرزمین غریبم، شما به هر مستحقّی که می‌شناسید، برسانید و به هر که دادید، دست خطّی هم بدهید که بیاید و از عشر محصول غلّه من نیز سهمی بگیرد». زکات تقدینّه او به ده‌ها هزار دینار می‌رسید.

او نزدیک به چهل روستا از نواحی «کش»^۱ را در تملک شخصی داشت و وکلای او در این روستاها، مرقّه‌تر و متشخص‌تر از بزرگان سمرقند می‌زیستند.

از ابوالمعالی محمد بن نصر خطیب [مدینی]^۲ - که از همراهان و یاران او بود - به همین ترتیب شنیدم و همو برای من گفت که:

﴿ج ۱۱، ص ۲۵۵﴾ والتطفیل (ص ۸۸ و ۱۰۱) از وی، مطالبی نقل کرده و او را «یار خویش (صاحبنا)» خوانده است.

۱. کش، ناحیه‌ای آباد در ماوراءالنهر و در شمال منطقه تاریخی و خوش آب و هوای «سغد». مرکز آن، شهر کوچک «کش» است که بر سر راه سمرقند به نَسف (نخشب) و در جنوب سمرقند قرار گرفته و امروزه آن را «شهر سبز» می‌گویند. ناحیه کش، در قرن پنجم هجری، از توابع سمرقند بوده و یکی از دروازه‌های سمرقند را بدان می‌خوانده‌اند. سمرقند و کش، اکنون جزو خاک جمهوری ازبکستان‌اند (ر.ک: لغت نامه دهخدا؛ فرهنگ فارسی معین؛ ازبکستان، ص ۴۸ و ۶۲).

۲. محمد بن نصر بن منصور (۴۵۴-۵۵۰ق)، از خطبای حنفی سمرقند بود و بجز در محضر شریف بغدادی، نزد ابوالحسن علی بن محمد بزّوی حنفی نیز شاگردی کرد (ر.ک: الجواهر المصنّیة، ج ۲، ص ۵۹۴ و ج ۳، ص ۳۷۸-۳۷۹؛ معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۰۹ ذیل «بَزْدَه»).

شریف، بستان (باغ) بزرگی پدید آورده بود. خاقان ماوراء النهر، خضر [بن ابراهیم] از وی خواست که در آن بستان، از او پذیرایی شود. شریف، به حاجب خاقان گفت: «هیچ راهی ندارد!». حاجب، اصرار ورزید. شریف گفت: «باشد؛ اما من نخواهم آمد و آلات و ادوات فسق و فساد را هم برای او فراهم نخواهم کرد و معصیت خداوند، نخواهم نمود». خاقان بر او خشم گرفت؛ اما چون خواست دستگیرش کند، نزدیکی از وکلایش پنهان گردید تا حدود یک [یا دو] ماه گذشت. در منطقه برای یافتن او جاس زدند؛ اما نتوانستند او را بیابند. سپس خبر از ندامت خاقان دادند تا او بر جان خویش، اطمینان یابد.

خانواده شریف، از او خواستند که از خفا به درآید. پس به سر خانمان خویش برگشت و مدتی به همان شوکت پیشین زیست. روزی خاقان به شیوه گذشته به سراغ وی فرستاد تا در کاری با او مشورت کند؛ اما چون آمد، او را گرفتند و زندانی نمودند. اموال و باغ‌ها و مزارع او هم مصادره گردید. او همچنان صبر پیشه کرد و خدا را سپاس می‌گزارد و می‌گفت: «هر که از اهل بیت باشد، ناگزیر باید به مصیبتی گرفتار آید. من در نعمت زندگی کرده بودم

۱. در این دوره، سلسله‌ای از ترکان مسلمان چگلی بر ماوراء النهر حکومت می‌کردند که از شرق به چین، از جنوب به مرزهای غزنویان، از جنوب غربی به مرزهای سلجوقیان و از غرب به دریای خزر، محدود بودند و «قراخانیان» یا «ایلک خانیان» یا «آل افراسیاب» نامیده می‌شدند. سلاطین این خاندان را «خان» یا «خاقان» می‌گفته‌اند (ر. ک: دایرة المعارف فارسی، ذیل «ایلک» و «ایلک خانیان» و «بغراخان»؛ تاریخ ایران، ج ۴، ص ۱۱۷ و ۱۴۸ و ۱۵۰ و ۱۵۳؛ لغت نامه دهخدا، ذیل «آل افراسیاب»؛ یادداشت مفصل سعید نفیسی بر تاریخ بیهقی، ص ۱۱۶۰ به بعد؛ و یادداشت عباس اقبال بر سیاست نامه، ص ۱۲۰؛ اطلس تاریخ اسلام، ص ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۹۲).

خضیر خان بن ابراهیم، از سلاطین مشهور این سلسله است که مقر حکومتش سمرقند بود و شعرا و شاعرانی چون عمق بخاراویسی (امیرالشعرا دربار وی) و رشیدی سمرقندی (سیدالشعرا دربار او)، چکامه‌هایی در مدحش سروده‌اند (ر. ک: تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۹ و ۵۴۸-۵۳۷). او و همسرش: بیثی زینب، به دانش دوستی و ادیب پروری نامور بوده‌اند (ر. ک: چهار مقاله، ص ۸۳-۸۴).

و همواره نگران آن بودم که مبادا در نسب من به اهل بیت، خدشهای باشد؛ اما چون این واقعه روی داد، شاد شدم و یقین کردم که از همان تبارم».

محمد بن نصر خطیب، همچنین گفت: او از فرزند زادگان زین العابدین علی بن الحسین بود. شنیدم که به او غذا ندادند تا از گرسنگی درگذشت.

ابوالعباس جوهری [طبری] نقل کرد: سید مرتضی [محمد بن محمد شریف بغدادی] را پس از مرگش در خواب دیدم که در بهشت بود و پیش روی او، خوراکی نهاده بودند. به او گفتند: میل نمی‌کنی؟ گفت: «نخواهم خورد، تا فردا که فرزندم بیاید». متعجب شدم. این قضیه، در رمضان سال ۴۹۲ اتفاق افتاد و همان روز، سید ابوالرضا [اطهر بن محمد] کشته شد.

کشته شدن شریف، بعد از سال ۴۷۶ و گفته‌اند به سال ۴۸۰ و به فرمان خاقان خضر بن ابراهیم اتفاق افتاد.

شریف، یک بار از سوی خاقان، به عنوان فرستاده، به بغداد به نزد القائم بأمر الله^۱ اعزام شده بود.^۲

این شرح حال، بر اساس نقل ذهبی از سمعانی در این جا درج گردید؛ چرا که به کتابی از سمعانی که منبع اطلاعات ذهبی بوده است، دست نیافتیم.^۳ با این حال، گزارش مشابهی از احوال

۱. خلیفه عباسی که از ۴۲۲ تا ۴۶۷ خلافت کرد و پس از مرگش، نوه او: المقتدی بالله جانشین او شد و تا ۴۸۷ خلافت نمود. خلافت این دو، ظاهری بود و سلطنت واقعی را آل بویه و سپس سلجوقیان داشتند؛ اما حاکمان اهل سنت در تمام شرق اسلامی در این دوره، مشروعیت خود را از خلیفه عباسی می‌دانستند و یادست کم چنین اظهار می‌نمودند و در خطبه‌ها نام او را مقدم می‌داشتند (تاریخ عرب، ص ۵۹۴-۶۱۲؛ البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۹۸ و ۱۲۸؛ تاریخ تمدن اسلام، ص ۱۱۵ و ۳۲۵).

۲. سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۰ و ۵۱.

۳. این عبارات سمعانی، در الأنساب او یافت نشد و ظاهراً (چنان که ابن القوطی اشاره می‌کند)، مربوط به

مصنّف در دست است که به قلم ابن جوزی (م ۵۹۷ق) و با عباراتی متفاوت از عبارات عبدالغافر فارسی و ابو سعد سمعانی و شامل نکته‌هایی افزون بر آنهاست. بدین ترتیب، می‌توان حدس زد که منشأ این گزارش ابن جوزی، روایت عبدالغافر و سمعانی نبوده است. افزوده‌های ابن جوزی، اینهاست:

ذوالکینیتین: أبوالمعالی و أبوالحسن ...

به سال ۴۰۵ در بغداد به دنیا آمد و در بغداد، رشد یافت ...

قاضی شهر [سمرقند]، بر او حسادت ورزید و نزد خاقان ماوراء النهر گفت که او بُستانی دارد که پادشاهان، مانندش را ندارند ...

یکی از وکلایش حکایت کرد که: خود را [در دوره زندانی بودنش] به او رساندم و گفتم: «آنها دارایی تو را بدون اذن تو، تصرف خواهند کرد. پس آنچه را می‌خواهند، به ایشان بده و خودت را خلاصی بخش». گفت: «چنین نخواهم کرد. تازه زندان و گرسنگی برای من، شیرین شده است. مدت‌ها بود که با خود می‌اندیشیدم هر که از اهل بیت رسول خدا باشد، ناگزیر باید به مصیبتی گرفتار آید: اما من در نعمت و قدرت روزگار گذرانده‌ام...» ...

جسدش را شبانه از قلعه [ی سمرقند]^۱ خارج کردند و پسرش، همین که مطلع شد، آن را به جای دیگری^۲ برد و دفن کرد که

« کتاب دیگر او: المُذَبَّلُ بِالذَّبِيلِ عَلَى تَارِيخِ بَغْدَادِ بَاشْدَكَ ذَهَبِي مِنْ أَنْ نَقَلَ كَرِهَ اسْتِ. بسیاری از منقولات ذهبی از سمعانی در سیر أعلام النبلاء و تاریخ الإسلام، برگرفته از الأنساب نیستند.

۱. سمرقند، در این روزگار، قلعه حکومتی (ارگ) داشته است (ر. ک: بُلدان الخلافة الشرقية، ص ۶۵ ذیل «سمرقند»).

۲. ظاهراً مقصود از «جای دیگر»، همان مقبره «جاگردیزه» باشد که در پانویشت گفتار ابن الفوطی «»

اکنون قبرش در آن جا زیارت می‌شود.^۱

فخرالدین رازی (م ۶۰۶ق)، توضیح می‌دهد که:

از سید اجل، مرتضی، محمد بن محمد بن زید بن علی بن موسی بن جعفر بن حسین آحول، نقیب سمرقند و معروف به «بغدادی»، فرزند ذکوری باقی نماند (انقض عقیبه).^۲

ذهبی (م ۷۴۸ق)، دست کم در هشت اثر از تألیفات خویش، به احوال و آثار و وصف رجال شریف بغدادی (محمد بن محمد بن زید) پرداخته و در هر اثر، به تناسب موضوع کتاب، مطالبی را افزوده یا کاسته است. مفصل‌ترین شرح حال را در سیر اعلام النبلاء نگاشته که با ذکر اساتید و مشایخ و راویان وی آغاز می‌شود و پس از آن، همان گفته‌های سمعانی است (که نقل کردیم). تنها در میانه سخن سمعانی، پس از نقل خلق و خو و اموال و املاک شریف، چنین افزوده است:

حتماً سمعانی مبالغه کرده است. کسی با چنین شوکت، در جایگاه پادشاهی است؛ بلکه چنین کسی شایسته خلافت است.^۳

↔ یاد خواهیم کرد.

۱. المنتظم، ج ۱۶، ص ۲۷۳-۲۷۵.

۲. الشجرة المباركة، ص ۱۷۴. این عبارت فخر رازی، قطعاً درست نیست؛ چراکه فرزند شریف بغدادی (اطهر بن محمد) را یاد نکرده است. هر چند از شرح احوال این فرزند که به قلم عبد الغافر فارسی خواهیم آورد، بر می‌آید که به گمان قوی، فرزندان ذکور او کشته یا پراکنده شده‌اند.

۳. این سخن، از مورّخی مثل ذهبی عجیب می‌نماید؛ چراکه او به خوبی می‌داند: اولاً، پیش از شریف بغدادی، یکی از علویان به نام حسن بن زید (داعی کبیر) در طبرستان، حکومت آغاز کرد و دیگری، یحیی بن عبدالله (ملیک دیلم)، در همین ناحیه و برادرش ادریس در مغرب اقصی امامت و خلافت کردند

سپس حدیثی را به سند خود، از پیامبر اکرم (ص) نقل می‌کند که در سند، میان او و شریف بغدادی، سه تن فاصله‌اند.

او در تاریخ الإسلام، همان روایت سماعانی را از زندگی و مرگ شریف نقل می‌کند، با سه نکتهٔ افزوده:

از تصانیف او، کتاب «فَرَحَةُ الْعَالِمِ»^۱ به ما رسیده است که آن را با اجازهٔ عالی از ابن عساکر، سماع نموده‌ام.

سفارت او از جانب سلطان ماوراء النهر به نزد خلیفه القائم بامر الله، در سال ۴۵۳ بود.

پس از ۴۷۶ و گفته شده است به سال ۴۸۰ به شهادت رسید. او را خاقان خَضِر بن ابراهیم، فرمانروای ماوراء النهر کشت.^۲

وی همچنین خبری را به سند خود از اُسامة بن شریک، دربارهٔ رسول خدا (ص) نقل می‌کند که در سند، میان او و شریف سه تن فاصله‌اند.

همو در تذکرة الحفاظ - که از کتاب‌های مهتمّ رجال اهل سنتّ

﴿ و در تونس نیز عبید الله مهدی فاطمی، خلافت فاطمی را بنیاد نهاد و در ری و یمن نیز ... (ر.ک: تاریخ سیاسی اسلام، ج ۲، ص ۱۲۵-۱۴۱؛ تاریخ تشیع در ایران، ج ۱)؛ ثانیاً پس از شریف بغدادی، در همان ماوراء النهر، سلطان محمد خوارزمشاه، وقتی سر از اطاعت خلیفهٔ بغداد پیچید، با یکی از سادات علوی حسینی، به خلافت بیعت کرد (ر.ک: تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۲، ص ۹۶؛ جامع التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۰)؛ ثالثاً ذهبی خود نوشته است که سید ابوالرضا، پسر شریف بغدادی، که در بزرگواری و شوکت و علم نامبردار بود، در ماوراء النهر، لشکر فراهم آورد و حکومت آغاز کرد و سکه به نام خویش زد و خراج جمع کرد و کارش بالا گرفت... (سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۵۲) و از عبدالغافر فارسی نقل می‌کند که: «کارش به مرتبهٔ پادشاهی رسیده بود» (تاریخ الإسلام، ج ۳۴، ص ۱۱۸)؛ رابعاً نواحی کش در آن روزگار، به خاطر کثرت منابع و معادن و محصولات، از بهشت‌های چهارگانهٔ ربع مسکون شمرده می‌شد (ر.ک: بلدان الخلافة الشرقية، ص ۶۷ و ۵۱۲ ذیل «أبلة» و «کش»؛ اطلاعاتی دربارهٔ ازبکستان، ص ۲۳ و ۶۱).

۱. در مورد این کتاب، به پانویست ما بر گزارش تذکرة الحفاظ نگاه کنید که در زیر می‌آید.

۲. تاریخ الإسلام، ج ۳۲، ص ۳۱۴.

است. - از شریف حسینی بغدادی با عنوان «حافظ شریف معظّم» یاد می‌کند و تنها این نکته را می‌افزاید که:

خطیب مدینی به من گفت: از تصانیف او، کتاب «فرحة المتعلّم»^۱ به ما رسیده است که آن را با اجازه عالی، سماع نموده‌ام.^۲

و در کتاب‌های دیگرش: الإشارة إلى وفيات الأعیان،^۳ المعین فی طبقات المحدثین،^۴ و الإعلام بوفیات الأعلام،^۵ به ذکر نام و القاب و سال وفات او اکتفا نموده و تنها اشاره کرده که وی در ماوراء النهر و شهر بخارا حدیث گفته است؛ اما در کتاب دیگرش: العیون، اضافه کرده است که:

خاقان، او را مظلومانه و در ۷۵ سالگی در ماوراءالنهر کشت.^۶

اگر می‌بینیم که در دول الإسلام ذهبی، شریف بغدادی از درگذشتگان سال ۴۷۹ شمرده شده، به طور قطع، خطای مصحح نسخه است که عنوان «سنة ثمانین و أربعمئة» را کلاً جا

۱. ظاهراً نام دیگر همان «فرحة العالم» باشد که ذهبی در تاریخ الاسلام یاد کرد. خود ذهبی در سیر أعلام النبلاء (ج ۱۴، ص ۵۲)، ابن العماد در شذرات الذهب (ج ۳، ص ۳۶۵)، یافعی در مرآة الجنان (ج ۳، ص ۱۳۲ و ۱۳۳)، اسماعیل پاشا بغدادی در ایضاح المکتون (ج ۲، ستون ۱۸۶) و هدیه العارفین (ج ۲، ستون ۷۵) و عمر رضا کخّالة در معجم المؤلفین (ج ۱۱، ص ۲۱۸) از آن، یاد کرده‌اند، بدون آن که درباره رویت نسخه‌ای از کتاب، سخنی بگویند. از نام کتاب، چنین برمی‌آید که مشتعل بر مطالب متنوع و فکاهه بوده است و اگر هر سه مورد نقل خطیب بغدادی از «کتاب صاحبنا محمد بن محمد بن زید» را از همین کتاب بدانیم، باید گفت کتابی دربرگیرنده حکایات و اشعار بوده است.

۲. تذکرة الحفاظ، ج ۴، ص ۱۲۰۹.

۳. الإشارة، ص ۲۴۳.

۴. المعین، ص ۱۳۹ (ش ۱۵۲۲).

۵. الإعلام، ج ۱، ص ۳۱۷.

۶. العیون، ج ۳، ص ۲۹۹.

انداخته و هیچ‌گونه تذکری هم نداده است.^۱
ابن القَوَطِي (م ۷۲۳ق)، مَوْزَخ دیگری است که به شرح احوال
شریف بغدادی، توجّه نموده است:

مرتضی، [کمال الشرف]، ذوالشرفین، أبوالمعالی محمد بن
محمد... هاشمی بغدادی. ابو سعد سمعانی در کتاب «المذیل»^۲
از او یاد کرده و گفته است: مَلَقَبَ بِهِ «مرتضی» بود و... به سال
۴۷۸ کشته شد و در «ماکرویزة»^۳ دفن گردید که قبرش اکنون
زیارت می‌شود.^۴
به خطّ او خواندم:

فَصَمُّ يَدِ الْمَوْلُودِ سَاعَةً وَضَعَهُ

دليلٌ على الحرص المركب في الحي

۱. دول الإسلام، ج ۲، ص ۱۰.

۲. در میان آثار سمعانی، از کتابی با عنوان «المذیل» یا «الدلیل علی تاریخ بغداد» نام برده شده است؛ اما بر نسخه‌های چاپی یا خطی از آن، دست نیافتیم.

۳. ماکرویزة، احتمالاً تصحیف «جاکردیزه» است. جاکردیزه، مقبره‌ای است در محلهٔ جاکردیزه سمرقند که در آن، قبور علما و بزرگان است (ر.ک: الأنساب، ج ۲، ص ۱۲ ذیل «جاکردیزی»؛ معجم البلدان، ج ۲، ص ۹۵ ذیل «جاکردیزه»). از جمله، قبر سید ابوالرضا، پسر شریف بغدادی، نیز در این مقبره است (القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۹۲).

۴. مجمع الآداب فی معجم الألقاب، ج ۵، ص ۱۸۸ (ش ۴۹۰۲) و ج ۶، ص ۱۵۰.

گفتنی است از آن جا که بر چاپ نجف این کتاب (تحقیق: مصطفی جواد، چهار جلدی، تا اول حرف «ک» و نیز چاپ هند (تحقیق: القاسمی) دسترس نداشتم، نتوانستم دریابم که چرا نسخهٔ مورد استفادهٔ این جانب (چاپ تهران)، این اندازه با یادداشت‌های مرحوم سید عبدالعزیز طباطبایی در معجم أعلام الشيعة (که در پی می‌آید)، متفاوت است.

همچنین به نظر می‌رسد «الحسین» که در این کتاب به عنوان جدّ هشتم شریف بغدادی معرفی شده، باید «الحسن» باشد که همان «حسن افطس»، پسر امام سجّاد علیه السلام است. بماند که برادرش حسین، فرزند ذکوری نداشته است (الشجرة المباركة، ص ۱۷۴).

و في بسطها عند العمات إشارة

ألا فانظروا أني خَرَجْتُ بِلا شَيءٍ^۱

منبع دیگر ما برای شناخت شریف بغدادی، گفته‌های صَفَدی (م ۷۶۴ق) است که تا حدّ زیادی به گزارش‌های سمعانی و ذهبی شبیه است، با تلخیص و با این تفاوت که می‌گوید:

او به سَماع عالی و تصنیف‌های نیکو در حدیث و شعر، توفیق یافت ...

شهادت فرزندش ابوالرضا اطهر بن محمد، سید السادات و سید بغداد، به سال ۴۹۲ بود.^۲

والبته در مورد سید ابوالرضا، صفحه مستقلی نیز نگاشته است.^۳

عبارت‌های یافعی (م ۷۶۸ق) درباره شریف، عیناً همان‌هاست که در العبر آمده بود.^۴

ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴ق)، خلاصه‌ای از روایات تاریخی ذهبی و ابن جوزی به دست می‌دهد و افزونی‌اش، این سه جمله است:

به عقل کامل و فضیلت و جوان‌مردی شناخته می‌شد ...

پادشاه ماوراء النهر، بُستان او را به عاریت خواست تا در آن، تفریح کند ...

چون ابا کرد، پادشاه از او روی برگرداند و بر او خشم گرفت و دستگیرش نمود و او را در قلعه خویش زندانی کرد ...

۱. معجم أعلام الشيعة، ص ۴۲۰ (ش ۵۷۶). مؤلف، مختصر شرح حال شریف بغدادی را، ظاهرآ از چاپ هند کتاب ابن الفوطی با عنوان «تلخیص مجمع الآداب» (ج ۵، ص ۴۹۳ فی حرف الکاف، برقم ۵۵۳) نقل کرده است.

۲. الوافی بالوفیات، ج ۱، ص ۱۴۳.

۳. همان، ج ۹، ص ۲۸۹.

۴. مرآة الجنان، ج ۳، ص ۱۳۲.

از تصانیف او «فرحة المتعلم» با سماع عالی به من رسیده است.^۱
همین جا باید از چند نکته پراکنده که کاتب نسخه موجود عیون
الأخبار، به نام یوسف بن عیسی بن علی، از نزد خویش و یا از راه
روایت راویان نسخه^۲ عرضه می‌دارد، یاد کرد:

تقیب الثُّقباء... محمد بن علی الحسینی البغدادی - رحمه الله و
رضی عنه -^۳

این نسخه با نسخه‌ای که نزد شیخ تقی الدین حسن بن احمد بن
حمزة بن علی سلمی در دهه آخر جمادی اول ۵۶۹ قرائت شده
بود، به قدر طاقث مقابله گردید، طبق روایت مجاز او از
ابوالعباس احمد بن فضل بن محمد بن عبدالله ممیز، به روایت او از
مصنّف شریف.^۴

سیوطی (م ۹۱۱ق)، در طبقه پانزدهم حافظان حدیث، از
شریف، نام می‌برد که تعبیرات او، به نظر، برگرفته از تاریخ
الإسلام ذهبی اند.^۵

ابن العماد حنبلی (م ۱۰۸۹ق) نیز گزارشی مختصر از زندگی
شریف بغدادی ارائه کرده که ظاهراً برگرفته از العبر است.^۶



آنچه تا این جا آوردیم، همه داده‌های تاریخی‌ای است که
تاکنون (بهمین ۱۳۷۹) درباره مؤلف عیون الأخبار، به چشم

۱. البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۱۴۴.

۲. از راویان او، تنها یک تن برای ما شناخته شد: ابوالخیر سلامة بن ابراهیم حدّاد (م ۵۹۴ق). (ر. ک. :
الإشارة، ص ۳۰۹)

۳. صفحه نخست نسخه.

۴. صفحه پایان نسخه.

۵. طبقات الحفاظ، ص ۲۶۵.

۶. شذرات الذهب، ج ۵، ص ۳۴۸.

نگارنده این سطور، آمده است. تنها اطلاعات پراکنده‌ای دربارهٔ مشایخ، روایان، خاندان و آثار او در دست است که ذیل عناوین بعدی به تدوین آنها خواهیم پرداخت.

مشایخ و روایان مصنف

اطلاع یافتن از همهٔ مشایخ و روایان محدثی که در چهار مرکز بزرگ علمی عصر خود (بغداد، اصفهان، نیشابور و ماوراءالنهر) حدیث گفته و شنیده است، آرزوی محال است. در این جا تنها به اخباری که دربارهٔ مشایخ و روایان شریف بغدادی به دست ما رسیده، اکتفا می‌کنیم؛ گرچه می‌دانیم از خلال اسناد متون حدیثی (و حتی از لابه‌لای کتاب خود وی) اطلاعات با ارزش دیگری قابل دستیابی است.

مهم‌ترین مشایخ او عبارت‌اند از:

- (۱) پدرش محمد بن زید،^۱
- (۲) استادش ابوبکر خطیب بغدادی،
- (۳) استاد دیگرش ابوالعباس جعفر بن محمد مستغفری،
- (۴) ابوالقاسم خرفی،
- (۵) ابو عبدالله احمد بن عبدالله محاملی،
- (۶) ابوبکر بزقانی،
- (۷) طلحة بن صقر کنانی،
- (۸) محمد بن عیسی همدانی،

۱. در آغاز عیون الأخبار می‌خوانیم: «حدَّثنا محمد بن زید، قراءةً عليه من أصل كتابه...».

۹) ابو علی حسن بن احمد بن ابراهیم فارسی بغدادی
(ابن شاذان / شاذان).

۱۰) عبدالملک واعظ (ابن بشران)،

۱۱) ابن غیلان،^۱

۱۲) ابو علی واسطی،

۱۳) هناد نَسفی.^۲

برخی راویان او نیز عبارت اند از:

۱) شیخ او ابوبکر خطیب بغدادی،

۲) شیخ دیگرش ابوالعباس جعفر بن محمد مستغفری،

۳) ابوالفتح احمد بن حسین ادیب سمرقندی (دارای اجازه از

وی)،

۴) یوسف بن ایوب همدانی (ابن وَهرة)،

۵) زاهر بن طاهر مستعلی شَحامی،

۶) هبة الله بن سهل سَیدی،

۷) ابو الأسعد هبة الرحمن (ابن القشیری)،

۸) ابوطالب محمد بن عبدالرحمن جیری،

۹) ابوالمعالی محمد بن نصر بن منصور خطیب مدینی،^۳

۱۰) ابو عبدالله إسماعیل بن عبدالغافر فارسی نیشابوری،

۱. مشایخ دوم تا یازدهم وی، از نقل ذهبی در سیر أعلام النبلاء و تذكرة الحفاظ، دانسته شدند.

۲. دو شیخ دوازدهم و سیزدهم، در المنتخب یاد شده‌اند.

۳. راویان اول تا نهم وی، در سیر أعلام النبلاء و تذكرة الحفاظ ذکر شده‌اند.

- (۱۱) ابوالحسن عبد الغافر بن اسماعیل^۱،
 (۱۲) ابو حفص عمر بن محمد بن علی سَرخسی^۲،
 (۱۳) ابوالحسن علی بن محمد کرمانی سمرقندی،
 (۱۴) ابوالحسن علی بن محمد صُکوکوی مَرُوزی سمرقندی،
 (۱۵) ابو حفص عمر بن محمد بن عبد الجلیل خُزاعی
 سمرقندی،
 (۱۶) عبدالملک بن عبدالرحمن کَر مینی سمرقندی^۳،
 (۱۷) ابوالحسن اسماعیل بن صاعد سمرقندی^۴،
 (۱۸) ابوبکر محمد بن عبدالله سُرْحَکَتی^۵،
 (۱۹) ابو علی حسن بن ابی علی خَوْشْتی طخارستانی،
 (۲۰) ابو الفتح احمد بن حسین بن عبد الرحمن فَرابی،
 (۲۱) ابو حفص عمر بن ابی الحارث مِیغَنی^۶.

۱. این دو راوی، مؤلف السیاق و پدر وی هستند (ر.ک: المنتخب، ص ۵۵ و ۵۸). عبدالغافر، بسیاری از راویان او را یاد کرده است (ر.ک: المنتخب، الطبقة الثالثة).
 ۲. طبقات الشافعية الكبرى، ج ۷، ص ۲۵۰ (ش ۹۵۱): «... وسمع بسرخص أبا الحسن محمد بن محمد بن زید العلوی».
 ۳. القند في ذکر علماء سمرقند، ص ۳۸۳ (ش ۶۴۲) و ص ۴۸۹ (ش ۸۵۰) و ص ۵۶۷ (ش ۹۹۶) و ص ۵۶۷ (ش ۹۹۷). چهار راوی اخیر، از این منبع ذکر شدند؛ اما استقصای ما در این کتاب، نام نبوده است.
 ۴. الجواهر المضية في طبقات الحنفية، ج ۱، ص ۴۱۲: «... سمع من أبي الحسن محمد بن محمد بن زید الحسنی نزیل سمرقند». احتمالاً «الحسنی» تصحیف «الحسینی» است.
 ۵. همان، ج ۳، ص ۱۹۱. سُرْحَکَت از روستاهای ناحیه غَرَجستان سمرقند است.
 ۶. منبع ما برای روایت این سه تن از شریف بغدادی، معجم البلدان یا قوت حموی است: ج ۲، ص ۴۰۶ ذیل «خَوْشْت»؛ ج ۴، ص ۲۴۱ ذیل «فَراب»؛ ج ۵، ص ۲۴۴ ذیل «مِیغَن».

مذهب وی

اگرچه تا آن جا که جستجو شد، تصریحی بر مذهب شریف بغدادی نیافتیم، اما گمان می‌کنم دلایل و شواهد کافی بر اهل سنت بودن وی در دست است و بر شافعی بودن او نیز قرائنی چند هست.

دلایل، شواهد و قرائن ما برای «اهل سنت» دانستن او، به قرار زیر است:

۱) استاد و مربی اصلی او، خطیب بغدادی، از بزرگان مذهب شافعی است.^۱

۲) غالب مشایخ او، شافعیان شناخته شده هستند، مانند: ابن شادان و ابوبکر برقانی و ابو عبدالله محاملی.^۲

۳) بیشتر راویان او، شافعیان شناخته شده‌اند، چون: یوسف بن ایوب همدانی، ابن القشیری (هبة الرحمن)، ابو حفص سرخسی، اسماعیل بن عبدالغافر و پسرش عبدالغافر.^۳

۴) شرح احوال و آثار او، در منابع مهم تاریخ و رجال اهل سنت آمده است و تعریض و کنایه و طعنی درباره وابستگی احتمالی

«گفتنی است ابوالفتح فرابی ممکن است همان ابوالفتح احمد بن حسین ادیب سمرقندی باشد که پیش‌تر ذکرش رفت؛ چراکه فراب، از روستاهای سمرقند است. خوست، از روستاهای ناحیه طخارستان بلخ و میمن نیز از روستاهای سمرقند است.

۱. ر.ک: طبقات الشافعیة، ج ۱، ص ۲۰۱.

۲. ر.ک: همان؛ و نیز طبقات الفقهاء الشافعیین، ج ۲، ص ۴۴۱ و ۴۷۰.

۳. ر.ک: احوال این راویان در طبقات الشافعیة الكبرى، طبقات الشافعیة و طبقات الفقهاء الشافعیین.

او به شیعه یا رافضه دیده نمی شود؛ بلکه در این منابع، هیچ گونه قذح یا تضعیف و یا جرح و نقدی درباره وی مشاهده نمی گردد.

۵) در هیچ یک از منابع اصلی تراجم و رجال شیعه تا دوره معاصر، نامی از وی نرفته است.^۱

۶) حضور او در دربارهای سمرقند و بغداد (به عنوان مشاور یا سفیر)، مؤید اهل سنت بودن اوست.

۷) حدیث گفتن او در سال‌های پیش از مرگش در دو جامع نیشابور، مؤید شافعی بودن اوست؛ چرا که در این روزگار (دوره دوم وزارت خواجه نظام الملک طوسی، مؤسس نظامیه نیشابور)، نیشابور، مرکز اصلی فقه و حدیث شافعی در شرق جهان اسلام بود. نظامیه نیشابور، پایگاه ترویج مذهب شافعی شمرده می شد و دو امام بزرگ شافعیان: امام الحرمین عبدالملک جَوَیْنی (م ۴۷۸ق) و ابوالقاسم عبدالکریم قَسْبِری (م ۴۶۵ق) در این شهر، کرسی درس داشتند.

۸) اگر نسبت کتاب عیون الأخبار را به وی بپذیریم، اهل سنت بودن او قطعی خواهد شد؛ چرا که: اولاً بسیاری از احادیث این

۱. تنها دو تن از علمای شیعه از میان معاصران ما: شیخ آقا بزرگ تهرانی در طبقات أعلام الشیعة (ج ۵، ص ۱۴۸) و سید عبدالعزیز طباطبایی در معجم أعلام الشیعة (ص ۴۲۰ و ۱۱۰) وی را در شمار اعلام شیعه آورده‌اند که هیچ مستندی بر ادعای خود، ارائه ننموده‌اند و احتمالاً به صرف «حسینی علوی» بودن او، شیعه‌اش شمرده‌اند (باز هم در این باره سخن خواهیم گفت).
گفتنی است که احتمالاً این عبارت شیخ آقا بزرگ: «تخرَج بالخطیب و روی نسخة الخطب عنه» (طبقات أعلام الشیعة، ج ۵، ص ۱۸۴)، تصحیف همان عبارت سمعانی است که ذهبی در سیر أعلام النبلاء و تاریخ الإسلام آورده است: «تخرَج بالخطیب و سمع عنه الخطیب».

کتاب، در فضیلت و منقبت خلفای سه گانه و صحابه همفکر ایشان است. ثانیاً در مواردی از کتاب، به نقل مؤیداتی از صحیحین می پردازد.^۱ ثالثاً تعابیر او درباره امامان اهل بیت (ع) به شیوه اهل سنت است. رابعاً این که رجال اسناد او غالباً رَویان اهل سنت اند، در همه جای نسخه مشهود است.

خاندان وی

تبار محمد بن محمد شریف بغدادی - چنان که در آغاز این نوشتار گذشت -، به امام علی بن الحسین علیه السلام می رسد و تراجم نگاران و رجالیان همکیش او، در نَسَبش اختلافی نکرده اند. بدین ترتیب، اطلاع یافتن از کلیات احوال اجداد وی تا امامان اهل بیت، با مراجعه به کتب آنساب علویان و آل ابی طالب^۲ مقدور است.

*

۱. همچون: «قال السيد: هذا حديث صحيح أوردته المسلم في كتابه» (نسخه، برگ ۱۰) ویا: «قال السيد: أخرجه البخاري عن...» (نسخه، برگ ۹۶) ویا: «هذا حديث صحيح أخرجه البخاري في كتابه عن...» (نسخه، برگ ۵۶).

۲. منابعی چون: سَر السلسله العلوية، ابو نصر بخاری (م ۳۴۱ق)؛ مقاتل الطالبيين، ابو الفرج اصفهانی (م ۳۵۶ق)؛ عمدة الطالب، ابن مهنا (م ۸۲۸ق)؛ تهذيب الأنساب، ابو الحسن محمد عبيدلى (م ۴۳۵ق) با افزوده های ابن طباطبا (م ۴۴۹ق)؛ الفخري، اسماعيل بن حسين مَروزی (م ۶۱۴ق)؛ المجددي، علی بن محمد علوی عُمری (ق ۵)؛ الشجرة المباركة، فخرالدين رازی (م ۶۰۶ق)؛ لباب الأنساب، ابن فندق بيهقي (م ۵۶۵ق)؛ و...

فخر الدين رازی، در الشجرة المباركة (ص ۱۷۴) شجرة خاندان شريف بغدادی را به روشنی ترسیم کرده و آنها را با عناوين و القاب، شناسانده است.

ابن فندق نیز در لباب الأنساب (ج ۲، ص ۶۲۴ به بعد)، خاندان های سادات و شرفای ماوراء النهر را که غالباً حسینی اند، فهرست و معرفتی کرده است.

از پدر وی (محمد بن زید حسینی)، شرح حالی در هیچ یک از منابع پیش گفته نیافتم؛ جز آن که می‌دانیم:

یک) محدث بوده و فرزندش از او روایت کرده و حدیث شنیده است؛^۱

دو) در حدیث، صاحب تألیف بوده است؛^۲

سه) با علم الهدی سید مرتضی (م ۳۴۶ق)، راوی مشترکی به نام:

ابوالقاسم صاعد بن عمر زملی داشته است؛^۳

چهار) کنیه او نیز «ابوالمعالی» است؛^۴

پنج) تا ذی حجة سال ۴۶۸، در قید حیات بوده و پیش از تألیف

عیون الأخبار، در گذشته است.^۵

✱

درباره فرزند وی (اطهر بن محمد)، عبدالغافر فارسی و ذهبی و

صَفَدی، روایات مشابهی آورده‌اند که در این جا به روایت

عبدالغافر، بسنده می‌کنیم:

۱. به این نکته، در سطور نخست کتاب عیون الأخبار و نیز برگ ۴۱ از نسخه، تصریح شده است.

۲. همان جا. همچنین احتمال اندکی وجود دارد که مؤلف مناقب امیرالمؤمنین علی (شناخته با عنوان: محمد بن علی بن الحسین العلوی الشریف)، همو باشد (ر.ک: طبقات أعلام الشيعة، ج ۵، ص ۵۴). نسخه‌ای از این کتاب، اخیراً به کتابخانه آیه الله مرعشی وارد شده است (ر.ک: فصل نامه میراث شهاب، ش ۲۰، ص ۱۴).

۳. ر.ک: معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۹ ذیل «زَمَلَة»: «أبو القاسم صاعد بن عمر الزملي، شيخ عالم...». گفتنی است این که شیخ آقا بزرگ تهرانی محمد بن زید حسینی را در شمار اعلام شیعه آورده (طبقات أعلام الشيعة، ج ۵، ص ۱۶۵)، شاید ناشی از همین نکته (به اضافه نسب و لقب «حسینی» وی) باشد.

۴. معجم البلدان، ج ۲، ص ۶۹.

۵. به گواهی سطور نخست متن عیون الأخبار که در پی می‌آید و نیز برگ ۴۱ از نسخه که می‌گوید: «قال السيد: وسمعت والدي - رحمه الله - يقول: سمعت بعض شيوخنا...».

سید السادات، ابوالرضا اطهر بن محمد بن محمد، دارای حشمت و دولت و مال و جاه برتر، کنار گذارنده رسم‌ها و عادت‌ها. پدرش از فاضل‌ترین و ثروتمندترین سادات بود.

سماع عالی و تصنیف‌های نیکو در حدیث و شعر و درباره این مسلک سیرّی (النحل السری) ^۱ دارد.

پس از مرگ پدرش، وارد نیشابور شد و سپرده‌ها و اندوخته‌های او را خواست و ستاند و بازگشت. منزلتش هر روز، افزون می‌شد و کارش بالا گرفت، تا آن جا که به مرتبه پادشاهی رسید و در برابر خان [ماوراء النهر] ایستاد و شیطان حکومت، در سرش تخم گذاشت و جوجه بر آورد.

او در شخصیت و رفتار، بزرگی طلب و صریح‌اللهجه بود. همش به تمامی مصروف کسب حکومت بود، تا آن جا که شنیدیم به فرمان وی، سکه به نامش زدند. هزاران نفر از یاران و چاکران و پیروان خویش را سازماندهی کرد و منطقه حکومتش را سامان داد، و خراج گرفت و پخش کرد، تا آن که روزگارش سپری شد و پیمانه عمرش لبریز گردید و آن که دشمنش می‌داشت، بر وی

۱. مقصود عبدالغافر از این تعبیر، بر ما روشن نیست. اگر «النحل السری» را تصحیف و ازگان دیگری ندانیم، این احتمال وجود دارد که سید ابوالرضا، سردهسته جماعت «فتیان» یا «عیاران» در منطقه خود بوده است. این جماعت، مردمانی شجاع و هوشیار و غالباً علوی بودند که رسوم و آداب و تشکیلات خاصی داشتند و در هنگامه‌ها، شورش‌ها و یا در مقابله با امیران ستم پیشه و در احقاق حقوق مردم محروم، خود نمایی می‌کردند. آغاز پیدایش آنان، قرن سوم هجری بود؛ اما در تمام دوره حاکمیت بنی عباس، در سیستان و خراسان و بغداد، ظهور داشتند. عمرو بن لیث (م ۲۶۴ق)، از سرکردگان (سرهنگان) عیاران سیستان بوده که صفات مردانگی و ضعیف‌نوازی، او را به مرتبه شاهی رساند. شمار عیاران در برخی شهرها گاه به هزار تن و بیشتر می‌رسید که یک یا چند سرهنگ داشتند. این جوان مردان، غالباً به «خارجیگری» یا «راهزنی» متهم می‌شدند (برای اطلاع بیشتر درباره «فتیان» و «اهل فتوت»، رک: جستجو در تصوف ایران، ص ۳۲۶ به بعد؛ تاریخ عرب، ص ۶۱۶ و ۶۱۹؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۱، ص ۳۶؛ تاریخ سیستان، ج ۲، مقدمه).

چیره شد و در خون او کوشید و او را از میان به دو نیم کرده، در بازار [سمرقند] آویخت و بر امسال و خدمتکاران او چنگ انداخت و داستانش بر سر زبان‌ها افتاد و از آنان، کسی بر جا نماند.^۱ کشته شدن او، به سال ۴۹۲ بود.^۲

و البته چند نکته متفاوتی را که نجم‌الدین عمر بن محمد نَسَفی (م ۵۳۷ق) درباره وی آورده است، نمی‌توان نا دیده گرفت، آن‌جا که او را در زمره علما و محدثان سمرقند بر می‌شمارد و می‌گوید:

سید اجل، ذوالفخرین، ابوالرضا اطهر بن محمد... در روز چهارم رمضان سال ۴۹۲ به شهادت رسید و در مقبره «جا کردیزه» دفن شد. محمد بن عمر نَسَفی برایم از او روایت کرد و آن حدیث را ابوالرضا در نیشابور، از حافظ ابوبکر محمد بن اسماعیل تغلیسی سماع نموده بود، و او از...^۳

درباره نسبت کتاب به مصنف

تاکنون در هیچ یک از فهرست‌ها، فهرست‌نامه‌ها، کتابشناسی‌ها

۱. این عبارت عبدالغافر (لم یَبْقَ مِنْهُمْ نَافِعٌ نَارِ)، جمله فخر رازی را درباره پدرش (انقرض عقیبه) به یاد ما می‌آورد (ر.ک: الشجرة المباركة، ص ۱۷۴).

۲. المنتخب من السياق، ص ۱۶۶؛ و عیناً در: تاریخ الإسلام، ج ۳۴، ص ۱۱۸؛ و با اندکی اختلاف، در: الوافی بالوفیات، ج ۹، ص ۲۸۹.

شایان ذکر است که نقل صَفَدی درباره او، تا حدی متفاوت با گزارش عبدالغافر و ذهبی است. همچنین این امکان اندک وجود دارد که پاره‌ای عبارات مربوط به «سماع» و «تصنیف»، وصف پدر وی باشد که محققان این کتاب‌ها در تقطیع جملات و نشانه‌گذاری متن، آنها را با اوصاف وی در آمیخته‌اند.

۳. القند فی ذکر علماء سمرقند، ص ۹۲ (ش ۱۱۰). عبارت این منبع (ذوالفخر ابن ابی الرضا)، ظاهراً تصحیفی از جانب ناسخ یا سهوی از محقق محترم باشد.

و یا منابع نسخه شناسی مورد مراجعه، ندیده‌ام که عیون الأخبار فی مناقب الأخبار را به محمد بن محمد بن زید، نسبت داده باشند. این، شاید بدان سبب باشد که بر پیشانی تنها نسخه موجود از آن، نام «أبوالمعالی محمد بن علی الحسینی البغدادی» درج شده است؛ نامی که ذهن فهرست‌نگاران و نسخه‌شناسان را (و حتی ذهن نگارنده این سطور را برای مدّت‌ها) از مؤلف واقعی و نامبردار اثر، دور نگه داشت، بویژه که پای دو قرینه برخلاف در میان بود:

یک) اشتباه فهرست‌نگاران مسلمان، که مؤلف اثر را درگذشته سال ۴۶۸ معرفی کرده‌اند؛

دو) از قضا، عالمی محدّث و مُسنِد، به همین نام: «أبوالمعالی محمد بن علی الهاشمی البغدادی، السید الشریف النقیب» در همین عصر می‌زیسته و به سال ۴۶۸ درگذشته است. نقد این دو قرینه، ضروری است:

درباره مورد اول، باید اشاره کنم که جنورجیو لوی دلا ویدا در فهرست نسخه‌های خطّی عربی - اسلامی کتاب‌خانه واتیکان (محلّ نگهداری نسخه)، بر اساس جملات سطور نخست نسخه، به درستی اشاره کرده که مصنّف، به سال ۴۶۸ قمری، زنده بوده و ملاقاتی داشته است (همان ملاقات مصنّف با محمد بن زید در ذی حجة ۴۶۸ قمری)؛^۱ اما ظاهراً فؤاد سیّد^۲ و عمر رضا

۱. MANOSCRITTI ARABI ISLAMICI DELLA BIBLIOTECA VATICANA, p.231 (No.1461).

عبارت ج. ل. دلا ویدا این است: vissuto intorno al 468 (ملاقات شده در سال ۴۶۸).

کخّالة،^۳ عبارت دلاً ویدارا به درستی در نیافته و مؤلف کتاب را در گذشته سال ۴۶۸ نوشته‌اند که منشأ اشکالات بعدی شده است.

در باره مورد دوم باید توجه دهم به این که محمد بن علی هاشمی بغدادی، پسر عموی امام ابو جعفر عبدالخالق بن عیسی هاشمی بغدادی (امام حنابله و مقتول ۴۷۰ قمری در بغداد)، طبق نقل ابن جوزی و ابن کثیر و ذهبی،^۴ در ربیع اول ۴۶۸، در گذشته است و طبعاً نمی‌توانسته در ذی حجه این سال، سماع حدیث کند. به علاوه، وی ملقب به «حسینی» و «ذوالشرفین» و «مرتضی» نبود و به خاطر حنبلی بودنش، دشوار بتوان کتابی را که مشتمل بر مناقب امامان اهل بیت است و غالب مشایخ مصنف آن شافعی‌اند، به وی نسبت داد. همانند که مشایخ مصنف عیون الأخبار، به وضوح، همان مشایخ محمد بن محمد بن زیدند، نه اساتید محمد بن علی هاشمی.

نگارنده این سطور، پس از تردید در نسبت عیون الأخبار به محمد بن علی هاشمی، در میان رجال و محدثان قرن پنجم هجری به جستجو پرداخت و هر که را لقب «حسینی» و «علوی» و «هاشمی» و نام «محمد» داشت، به دقت بر رسید و پس از

➤ برای ارتباط با کتابخانه بزرگ واتیکان، به پایگاه‌های زیر در شبکه جهانی اطلاع رسانی (ایسترن)

<http://www.vatican.va>

مراجعه شود:

<http://www.anri.com/English/nativity/Vatican.html>

۲. فهرست المخطوطات المصوّرة (الجزء الثاني)، ج ۳، ص ۲۱۸.

۳. معجم المؤلفین، ج ۱۱، ص ۳.

۴. المنتظم، ج ۱۶، ص ۱۷۴؛ البداية والنهاية، ج ۱۲، ص ۱۲۲؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۱۴، ص ۶۶.

یافتن «محمد بن محمد بن زید بن علی علوی حسینی بغدادی» یقین کرد که وی، همان مؤلف مورد نظر است که کاتب نسخه موجود عیون الأخبار (و شاید کاتب یا مالک نسخه پیشین)، با تخفیف نَسَب او، وی را به جدّ دومش نسبت داده است؛ کاری که در قرون گذشته، بسیار متعارف بوده و گاه حتی با نام و نَسَب معاصران خویش چنین می‌کرده‌اند.^۱ به علاوه، مصنف، در اولین حدیث کتاب خویش، از محمد بن زید روایت می‌کند که احتمالاً پدر اوست و کتاب را احتراماً با روایت او آغاز کرده است.

درباره «عیون الأخبار»

عیون الأخبار، یک «مصنّف»^۲ حدیثی است، مشتمل بر چهل مجلس از احادیث نبوی در فضایل: قریش، بنی هاشم، پیامبر (ص)، خاندان پیامبر (آل علی، آل عباس، آل جعفر و آل عقیل)، اهل بیت و بزرگان صحابه (به تعبیر مؤلف: علمای صحابه).

کتاب، با مقدمه‌های کوتاه، مشتمل بر خطبه تحمید و چهار

۱. به عنوان نمونه، در عیون الأخبار، بسیار به نام «ابو علی ابن شادان» یا «الحسن بن شادان» بر می‌خوریم که همان: «ابو علی حسن بن احمد بن ابراهیم بن شادان بزاز فارسی بغدادی (م ۴۲۵ق)»، شیخ روایت مصنف کتاب است.

۲. تصنیف یا مصنف، در حدیث اهل سنت، اصطلاحاً به کتابی حدیثی گفته می‌شود که احادیث آن، دارای سندند؛ اما بر اساس نام راوی (مثل کتاب‌های «مسند»)، مرتب نشده‌اند؛ بلکه ترتیب دیگری (مثلاً موضوعی) دارند (المدخل إلى علوم الحديث، ص ۳۴۲-۳۵۲).

حدیث از رسول خدا در فضیلت خود حضرت و برتری آفرینش ایشان و فضیلت قبیله و اهل بیت وی، آغاز می‌شود. مؤلف، در مقدمه کتاب، خود را «سید» نامیده است و خدا را به خاطر این که او را از ذریهٔ پیامبر و تمسک جویندگان به «سنت» وی قرار داده، سپاس گفته است. نکتهٔ اخیر می‌تواند قرینه‌ای بر اهل سنت بودن او باشد؛ بویژه که در سطور پایانی همین مقدمه توضیح می‌دهد که پس از مناقب قریش و رسول خدا(ص)، به فضایل ابوبکر و عمر و عثمان و علی خواهد پرداخت و سپس به مناقب آل پیامبر که عبارت‌اند از: آل علی و آل عباس و آل جعفر و آل عقیل(!) و پس از آن به مناقب علمای صحابه، یک به یک.

او همچنین یادآوری می‌کند که مجالس چهل گانهٔ کتاب، یادداشت‌های (آمالی) او برای چهل مجلس‌اند و سپس فهرستی از موضوعات مجالس کتاب به دست می‌دهد و اشاره می‌کند که این فهرست را برای سهولت استفاده از کتاب، می‌نگارد. گفتنی است برخی مجالس کتاب وی (از جمله مجلس هشتم)، عناوین مستقلی نیز دارند که می‌تواند مربوط به تدوین قبلی وی (پیش از به هم پیوستن یادداشت‌ها) باشد.

بجز این مقدمه، در هیچ جای دیگر کتاب، عبارتی از مؤلف دیده نمی‌شود، مگر دعا‌های پایان بعضی مجالس و بعضی اصطلاحات در وصف اسناد برخی احادیث.

ما از تمامی کتاب، به ذکر مقدمه و فهرست، و صفحات آغاز و انجام نسخه، و نیز مجلس هشتم آن (مُجْتَنِي نَزْهَةَ الطَّالِبِ فِي فَضْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ) اکتفا می‌کنیم و کار تصحیح و انتشار

دیگر بخش‌های آن را به توفیق الهی و یکی از دفترهای آینده میراث حدیث شیعه وامی‌گذاریم. گرچه از همین اندک نیز می‌توان دریافت که کتاب، چه اندازه ارزشمند و مغتنم است.

درباره نسخه

نسخه موجود از کتاب عیون الأخبار، ظاهراً منحصر به فرد است؛ نسخه‌ای است به خط نسخ ناپخته و کم نقطه، اما خوانا و نسبتاً مرتب، به کتابت یوسف بن عیسی بن علی در چهارم رجب ۶۹۳ قمری،^۱ که با نسخه‌ای که در دهه آخر جمادی اول ۵۶۹ بر شیخ «تقی الدین الحسن بن احمد بن حمزة بن علی السلمي [السلمی]» قرائت شده، مقابله گردیده است. در جای جای نسخه، بلاغ‌ها (عبارت: «بَلَّغَ مَقَابَلَةً»)^۲ و تصحیحات مربوط به مقابله مشاهده می‌شود که تا صفحه پایانی متن، ادامه می‌یابد. قطع صفحات نسخه، ۱۳ × ۱۷/۵ سانتی‌متر و هر صفحه مشتمل بر هفده سطر است. رقم کل صفحات نسخه، ۱۹۶ است (دقیقاً ۹۸ برگ) که صفحه نخست آن، یادداشت کاتب^۲ و صفحه پایانی آن، مشتمل بر هفت بیت از اشعار سعدی (سه بیت عربی و چهار بیت فارسی) است به خط نستعلیق، که قطعاً از افزوده‌های مالکان نسخه در قرون اخیر است.

۱. این تاریخ را نمی‌توان ۷۹۳ خواند، چنان‌که در فهرست نسخه‌های عکسی کتاب خانه آیه الله مرعشی (ش ۱۳۲) آمده است. به علاوه، دلاً ویداً نیز آن را ۶۹۳ خوانده است.

۲. از رجال یاد شده بر پیشانی نسخه، تنها یک تن بر ما شناخته شد: «سلامة بن ابراهیم بن سلامة الحداد الحنبلی (م ۵۹۴هـ)» (الإشارة، ص ۳۰۹). فقط می‌توان افزود که این افراد، سلسله راویان کتاب از مصنف تا شیخ تقی‌الدین‌اند.

یادداشت‌های آغازین و انجامین نسخه

الف - آغاز نسخه

کتاب «عیون الأخبار فی مناقب الأخیار»

جَمَعُ السَّيِّدُ الْعَالِمُ، الْمَرْتَضَى، تَقِيْبُ النَّقْبَاءِ، ذِي الشَّرْفَيْنِ، أَبِي الْعَالِي، مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ الْحُسَيْنِيِّ الْبَغْدَادِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ وَرَضِيَ عَنْهُ - .

روایة الشیخین: المظفر عبدالواحد بن حماد بن محمد بن مندۀ [/ سَيِّدَة] السَّكْرِي وَ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَمِيَّزِ، الْمُؤَدِّي عَنْهُ .

روایة الشیخ الإمام، إمام الحرمین، ناصر السَّنَّةِ، أَبِي بَكْرٍ يَحْيَى بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ أَحْمَدَ السَّلْمَاسِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ وَرَضِيَ عَنْهُ - .

روایة الأَمِينِ الْأَجَلِّ، تَقِي الدِّينِ بْنِ الْحَسَنِ أَحْمَدُ بْنُ حَمْزَةَ بْنِ عَلِيِّ السُّلَمِيِّ [/ السُّلَمِيِّ]، عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدِ الْمَمِيَّزِ، الْمُؤَدِّي إِيَّازَةً وَإِذْنًا .

سَمَاعُ سَلَامَةَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَلَامَةَ الْحَدَّادِ الْحَنْبَلِيِّ .

ب . انجام نسخه

بلغ مقابلةً بنسخة الأم... ۲

آخر الفضائل بحمد الله و عونه، و صلواته على محمد نبيه و آله

۱ . در خاتمه نسخه آمده است: تقي الدين الحسن بن أحمد .

۲ . کلمه اخير که در برش افتاده است، احتمالاً و به قرينه سطور بعدی، همان «الأمين» يا «الأمير» است .

و صَحِّهِ و سَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا .

رابع رجب الفرد، سنة ثلاثة و تسعين و ستمئة .

کتابه یوسف بن عیسی بن علیؑ، قوبلت من نسخة قد قرئت
على الشيخ الأمين [الأمير] تقي الدين الحسن بن أحمد^۱ بن
حمزة بن علي السلمي [السُّلَمي] - أيده الله و رحمه - . بتاريخ
العشر الآخر من جمادى الأولى، سنة تسع و ستين و
خمسئة، قوبلت بها حَسَبَ الطاقاة، بروايته عن أبي العباس
أحمد بن الفضل بن محمد بن عبدالله المميز إجازةً، بروايته عن
المصنّف الشريف، أبي المعالي محمد بن علي الحسينيؑ .

شیوه ما در تصحیح

استنساخ و تصحیح نسخه‌های منحصر به فرد، آسان نیست،
بویژه اگر متن، متعلق به قرون متقدم و خود از زمرة مصادر
باشد؛ چرا که به راحتی نمی‌توان آن را بر متن دیگری عرضه
کرد. عیون الأخبار نیز با قدمتی که دارد و خصوصاً با حضور
گسترده محمد بن محمد بن زید در اسناد احادیث اهل سنت، به
طور قطع از مصنفات مهم حدیث اهل سنت است که تاکنون
ارزش و جایگاه آن، به درستی شناخته نشده است.

کار ما در تصحیح این نسخه، در این مرحله، فراتر از استنساخ و
سعی در ضبط دقیق احادیث و اسناد، نبوده است. بدین ترتیب،
آنچه در پانویس‌ها می‌آید، تنها به قصد فراهم ساختن امکان

۱. در آغاز نسخه آمده بود: تقي الدين بن الحسن أحمد .

تطبیق اسناد و الفاظ احادیث این کتاب با مصادر دیگر اهل سنت، برای خوانندگان اهل تحقیق است و بس! هر خدمتی بیش از این، البته توفیقی افزون‌تر و مجالی گسترده‌تر می‌طلبد. پس به دعای خیر و نقد اهل نظر، چشم دوخته‌ام.

۱. در این راه، به جستجوی حدیث و سند آن در منابع اهل سنت مقدم بر عیون الأخبار، توجه ویژه شده است.

در ارجاعات برخی احادیث که در نرم‌افزارهای موجود حدیث، تاریخ و فقه یافت نشدند، و امداد لطف محقق گرامی، جناب حجة الإسلام علی فاضلی هستم و سپاسگزار ایشان.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ
 وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ
 الْجَمَّةِ الْمَوْجُودِ الصَّادِقِ وَعَلَيْهِ الْوَاسِعِ الَّذِي مَنَّ عَلَيْنَا
 بِعَرَفَتِهِ وَتَوْحِيدِهِ وَجَعَلَنَا مِنْ ذُرِّيَةِ خَاتَمِ أَنْبِيَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ
 وَالرُّوحِ عَيْبِهِ مُحَمَّدٍ مَعْتَزِ الدِّينِ وَمُسْتَكْبِرِ الْكُفْرِ وَمُسَيْدِ الْوَيْدِ
 لِحُتْمِهِ اللَّهُ الشَّرْفِ وَالْحَيَاءِ وَلِخْتَارِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَأَصْطَفَاهُ
 وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ قَرَأَهُ عَلَيْنَا مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ فِي رِوَايَةِ الْحَدِيثِ
 ثَمَانِ وَتِسْعِينَ وَارْتِعَايَهُ أَمَّا الْفَقِيهُ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِسْمَاعِيلَ
 الْبُرَزَانِيُّ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الرَّبِيعِ الْقُرَشِيُّ أَمَّا عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ
 فَصَالٍ أَبُو الْحَسَنِ بْنِ نَصْرٍ مِنْ مَرْجِ الْعَطَّازِيَّةِ عَمَّارُ بْنُ أَبِي الْبَيْطَانِ
 أَبُو الْبَيْطَانِ أَبُو بُوهُرُونَ الْعَبْدِيُّ عَنْ رِيعَةَ السَّعْدِيِّ قَالَ قَالَ
 حَدِيثُهُ دَهَارٌ سَأَلَ اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا لَأَفْضَالِ مَا يَلْدَأُ دُونَ
 فِي النَّاسِ فَلَمَّ سَمِعَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ يَا هُبُوءًا وَأَتَى الْمَسْجِدَ
 فَلَمَّا جَاءَ وَقَفَ الصَّلَاةَ سَأَلَ اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَ عَلِيٌّ يَا بَيْتَ
 أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ فَأَخَذَ بَعْضَادِيهِ وَكَانَ فِي الْمَسْجِدِ مَكَانًا يُسَمَّى
 الصَّفِيَّةَ يَا وَيْلَةَ اللَّهِ أَصِيفَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 بِكُمْ بَدَلًا يَا أَهْلَ الصَّفَةِ أَنْتُمْ الْعُرْبُ يَا تَأْتُونَ الْمَلْدَانَ فَهَلْ سَمِعْتُمْ
 قَالُوا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وما توفيقي إلا بالله، وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه.

الحمد لله الواجب حمده، الصادق وعده، الواسع رفته، الذي من علينا بمعرفته و توحيده، وجعلنا من ذرية خاتم أنبيائه ﷺ وأكرم عبيده، محمد، معز الدين و مشيده، مُدَلِّ الكفر و مبيده، الذي اختصه الله بالشرف و اجتهابه، و اختاره من الخيرة و اصطفاه.

[١] وَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ، قَرَأَهُ عَلَيْهِ مِنْ أَسْأَلِ كِتَابِهِ، فِي ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ ثَمَانٍ وَسِتِّينَ وَأَرْبَعِمِئَةَ، أَنبَأَ الْفَقِيهَ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبَرْزَازِ، أَنبَأَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الزُّبَيْرِ الْقُرَشِيَّ، أَنبَأَ عَلِيَّ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ، أَنبَأَ الْحَسَنُ بْنُ نَصْرِ بْنِ مِزَاحِمِ الْعَطَّارِ، أَنبَأَ عَمَّارَ بْنَ أَبِي الْيَقْظَانَ أَبُو الْيَقْظَانَ،^١ حَدَّثَنَا أَبُو هَارُونَ الْمَعْبُودِيُّ، عَنْ رِبِيعَةَ السَّعْدِيِّ، قَالَ: قَالَ حَدِيثُهُ: دَعَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِبِلَالٍ، فَقَالَ: «يَا بِلَالُ، أَدْنُ فِي النَّاسِ». فَلَمَّا سَمِعَ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، نَاهَبُوا وَأَتَوْا الْمَسْجِدَ؛ فَلَمَّا جَاءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، جَاءَ رَسُولَ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ -، ثُمَّ قَامَ عَلَى بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ، فَأَخَذَ يُعْضِدُ يَدَيْهِ، وَكَانَ فِي الْمَسْجِدِ مَكَانٌ يُسَمَّى «الصُّفَّةَ»، يَأْوِي إِلَيْهِ أَضْيَافُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ فَقَالَ: «بِكُمْ أَبَدًا يَا أَهْلَ الصُّفَّةِ! أَنْتُمْ الْغُرَبَاءُ تَأْتُونَ الْبِلْدَانَ، فَهَلْ تَسْمَعُونَ؟». قَالُوا: سَمِعْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الْخَلْقَ قَسَمَيْنِ، وَجَعَلَنِي فِي خَيْرِهِمَا قَسَمًا، وَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ، وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ﴾، فَأَنَا مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَأَنَا سَيِّدُهُمْ. ثُمَّ قَسَمَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ

١. كذا في النسخة و «أبو اليقظان» كنية لـ «عمار».

قسمين، وجعلني في خيرهما قسماً، وذلك قوله: ﴿وَالسَّنْبِقُونَ أَلْسِنَتُهُمْ * أَوْلَاتِكِ
الْمَقْرَبُونَ﴾، فأنا من السابقين وأنا سيدهم. ثم قَسَمَ هذا القسم قبائل، وجعلني في
خيرها قبيلة، وذلك قوله تعالى: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ
شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾، فأنا أتقى ولد آدم، وقبيلتي خير
القبائل وأكرمها على الله تعالى ولا فخر. ثم قَسَمَ القبائل بيوتاً، وجعل أهل بيتي خيرها
بيتاً وذلك قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا﴾^١.

فصلى الله عليه ما انطبقت الشفاه، ونطقت الألسن في الأفواه، وعلى آله وأزواجه
وأصحابه، المختارين من العباد، المنتجبين من العرب، المهديين من مضر،
المنتخبين من قريش، الذين ذكر الله ﷻ شرفهم في القرآن، وبين فضلهم أبلغ تبيان،
فقال - عز من قائل -: ﴿وَمِثْلَ كَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضَلُّهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي
السَّمَاءِ﴾.

[٢] أخبرنا أبو عمرو عثمان بن محمد بن يوسف العلاف، أنبأ محمد بن عبد الله
الشافعي، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ الْحَسَنِ الْحَرَبِيُّ، حَدَّثَنَا أَبُو نَعِيمٍ، حَدَّثَنَا سَفِيَانُ، عَنْ
زَيْدِ بْنِ أَبِي زِيَادٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ نَوْفَلٍ، عَنِ الْمُطَّلَبِ بْنِ أَبِي وَدَاعَةَ، قَالَ: قَالَ الْعَبَّاسُ
لِلنَّبِيِّ ﷺ وَبَلَغَهُ مَا يَقُولُ النَّاسُ، فَصَعِدَ الْمَنِيرَ، فَحَمَدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: «مَنْ أَنَا؟».
قالوا: أنت رسول الله! قال: «أنا محمد بن عبد الله بن عبد المطلب. إن الله خلق الخلق،
فجعلني من خير خلقه، وجعلهم فرقتين، فجعلني في خير فرقة، وجعلهم قبائل،
فجعلني في خير قبيلة، وجعلهم بيوتاً، فجعلني من خيرهم بيتاً. فأنا خيركم بيتاً و
خيركم نفساً»^٢.

١. أنظر: المعجم الكبير، ج ٣، ص ٥٦؛ مجمع الزوائد، ج ٨، ص ٢١٥؛ كنز العمال، ج ٢، ص ٤٤ (ح ٣٠٥٠).

٢. أنظر: مسند أحمد، ج ٤، ص ١٦٦؛ كتاب السنة، ص ٦١٩؛ الأحاد والمثاني، ج ١، ص ٣١٨ (ح ٤٣٩)؛

المعجم الكبير، ج ٢٠، ص ٢٨٦؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٤١٥ (ح ٣١٩٤٩).

[٣] أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْحَافِظُ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الصَّوَّافُ، حَدَّثَنَا أَبُو عَيْسَى مُوسَى بْنُ عَلِيٍّ الْحَتَلِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ أَبَانَ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَثْمَانَ الْقُرَشِيُّ، حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ شَيْخٍ مِنْ بَنِي سَلُولٍ، حَدَّثَنَا الْأَعْمَشُ، عَنْ حَيْثَمَةَ، عَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ: «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ الْقُرْآنُ، وَالشَّجَرَةُ الطَّيِّبَةُ قَرِيشٌ» وَأَصْلُهَا ثَابِتٌ وَقَفْرُوعُهَا فِي السَّمَاءِ». يَقُولُ الشَّرْفُ الَّذِي سَرَفَهُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْإِسْلَامِ. مَنْ أَحَبَّهُمْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ أَبْغَضَنِي. لَا تُعَجِّلْ لَهُمْ نِقْمَةً وَلَا أَسْتَكْثِرْ لَهُمْ نِعْمَةً، إِلَّا أَنْ اللَّهُ تَعَالَى عَلَّمَ بِمَا فِي قَلْبِي، مِنْ حُبِّي لِقَوْمِي، فَسَرَفَنِي فِيهِمْ، فَقَالَ تَعَالَى: «وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ»^١.

قال السيد حسين بن مخارق، يُكنى أبا جناد، لم يرو هذا الحديث بهذا الإسناد غيره. والله أعلم.

[٤] أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ هَذَا [ابن شاذان / شاذان]، حَدَّثَنَا هَلَالُ بْنُ مُحَمَّدٍ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ سَلْمَانَ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مَكْرَمٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بَكْرِ السَّهْمِيُّ، حَدَّثَنَا يَزِيدُ بْنُ عَوَانَةَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ذَكَوَانَ، حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، وَلَا أَحْسَبُ مُحَمَّدًا إِلَّا قَدْ قَالَ: حَدَّثَنِي بِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، عَنْ ابْنِ عَمْرِو بْنِ دِينَارٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ سَبْعًا وَاخْتَارَ الْعُلْيَا، وَأَسْكَنَ سَمَاوَاتِهِ مَنْ شَاءَ مِنْ خَلْقِهِ، وَاخْتَارَ خَلْقَهُ، وَاخْتَارَ آدَمَ ﷺ، ثُمَّ اخْتَارَ بَنِي آدَمَ، فَاخْتَارَ مِنْهُمْ الْعَرَبَ، ثُمَّ اخْتَارَ مُضَرَ، ثُمَّ اخْتَارَ قُرَيْشًا، ثُمَّ اخْتَارَ بَنِي هَاشِمٍ، فَلَمْ أَزَلْ مُخْتَارًا مِنْ مُخْتَارٍ»^٢.

قال السيد: الحمد لله الذي اختار محمدًا من أعلاها بيتاً وأزكاها منصباً، وأكرمها أرومةً وأطيبها جُرشومةً، واختار له من عشيرته وزرارة، ومن أصرته أنصاراً أصفياء، وجعلهم من بعده أئمةً هادين، وخلفاء مهديين، وجعلنا من ذريته، المتمسكين

١. أنظر: الدر المنثور، ج ٧، ص ٣٨١.

٢. أنظر: المستدرک علی الصحیحین، ج ٤، ص ٧٣؛ معرفة علوم الحديث، ص ١٦٦؛ المعجم الكبير، ج ١٢،

ص ٣٤٨؛ المعجم الأوسط، ج ٦، ص ٢٠٠.

بجبله وسنته، وقد رأيتُ أن أجمع من عيون الأخبار الواردة في فضل السُّرَّةِ الْأَخْيَارِ قريش، إذ كانوا لهذا الشرفِ مَنبِعاً، وللعزَّ من بني هاشم مَحْتَداً وَمَطْلَعاً، ثمَّ أُرِدْتُ ذلك بفضل السادةِ بني هاشم؛ إذ هم كانوا المُنتمِي رسولِ الله مَوْتِلاً وَمَرَجِعاً، ثمَّ بِمَنَاقِبِ رسولِ الله ﷺ السُّنِّيَّةِ، ومآثره البهيَّةِ، وأتبع ذلك بفضل أبي بكر، ثمَّ عمر، ثمَّ عثمان، ثمَّ عليّ - رضي الله عنهم أجمعين -، ثمَّ بِمَنَاقِبِ آلِ رسولِ الله ﷺ، وهم آل عليّ وآل عباس وآل جعفر وآل عقيل، ثمَّ بِمَنَاقِبِ علماء الصحابة رجلاً رجلاً، وأتبع عيون مناقبِ كلِّ مَنْ ذَكَرْتُ عَلَى الْإِنْفِرَادِ، وَأَجْعَلُ ذَلِكَ مِنْ أَمَالِي أَرْبَعِينَ مَجْلِساً، قَدَّرَ مَا أَنْتَهَى إِلَيْهِ عِلْمُهُ، وَأَتَّصَلْتُ بِرِوَايَتِهِ. وَإِلَى اللَّهِ أَرْغَبُ فِي تَسْهِيلِ مَا قَصَدْتُ وَتَيْسِيرِ مَا أَرَدْتُ، إِنَّهُ لِي وَلِي ذَلِكَ وَالْقَادِرُ عَلَيْهِ. وَقَدْ قَدَّمْتُ تَرَاجِمَ مَا أَمْلِيهِ^١ لَيْسَهْلَ عَلَى النَّاطِرِ فِيهِ اسْتِخْرَاجَ مَا يَقْصِدُهُ وَيَنْتَخِبُهُ.

[فهرس الكتاب]

المجلس الأول: ما وُردَ في فضائل قريش وما لهم في العقبى من رَغْدِ العيش.
الثاني: ما وُردَ من شرف العالم في فضل السادةِ بني هاشم. **الثالث:** ذكر مناقب رسول الله السُّنِّيَّةِ ومآثره البهيَّةِ. **الرابع:** ما ورد في رفع درجاتٍ من أكثر عليه من الصلوات. **[الخامس و السادس و السابع:** في فضل الخلفاء الثلاثة على الأفراد]. **الثامن:** مُجْتَنِي نُزْهَةِ الطَّالِبِ فِي فَضْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ. **[التاسع:** في فضائل الخليفَتَيْنِ الْأَوَّلِ وَالثَّانِي. **العاشر:** في فضائل الخلفاء الثلاثة أجمعهم]. **الحادي عشر:** ما ورد من الأخبار والمجمعة في فضائل الأئمة الأربعة. **الثاني عشر:** في من طعن على الأئمة جاهلاً فأورث الخزي عاجلاً وأجلاً. **الثالث عشر:** في بيان فضل آل الرسول وما خصَّوا به

١. مقصوده من «تراجم ما أمليه»، فهرس مجالس الكتاب.

من الشرف و نيل السؤل . الرابع عشر : ما ورد في فضل الطيب ميلادهم ، علي وفاطمة و أولادهم . الخامس عشر : ما نقل عن الرسول في فضل الزهراء البتول . السادس عشر : ما ورد من الفضل السنّي في شأن الحسن بن علي . السابع عشر : ما ورد للحسين الشهيد من الفضل الكبير والثواب العتيد . الثامن عشر : ما ورد في فضل الصفوة السيدين ، ريحانتي الرسول ، الحسن والحسين . التاسع عشر : ما ورد في فضل العباس المنزه عن الأذناس . العشرون : في فضل الطيب مولده ، هو العباس و ولده . الحادي والعشرون : ما خصّ به عبد الله الجبر من الفضل و عظم القدر . الثاني والعشرون : ما خصّ به أولاد العباس من الشرف و السؤدد بين الناس . الثالث والعشرون : ما ورد في فضل سيد الشهداء حمزة عمّ خاتم الأنبياء . الرابع والعشرون : ما ورد من الأخبار في فضل جعفر الطيار . الخامس والعشرون : ما صحّ بالخبر و الدليل في فضل حبّ أولاد عقيل . السادس والعشرون : ما ورد في فضل العشرة المبايعين تحت الشجرة . السابع والعشرون : فيما طهر و استفاض من فضل طلحة الفيّاض . الثامن والعشرون : في فضل حواربي خير الأنام أبي عبد الله الزبير بن العوام . التاسع والعشرون : في فضل الأمن يوم الخوف عبد الرحمن بن عوف . الثلاثون : في فضل المجاب الدعوة ذي الإخلاص ، سيد الرّامة سعد بن أبي وقاص . الحادي والثلاثون : في فضل السالم من الكيد سعيد بن زيد . الثاني والثلاثون : في فضل أبي عبيدة بن الجراح ، الحُرّ العزيمة و الاقتراح . الثالث والثلاثون : في فضل عبد الله بن مسعود ، القريب الوسيلة يوم الورود . الرابع والثلاثون : في فضل عبد الله بن سلام ، الشاهد بصدق الأعلام . الخامس والثلاثون : في فضل المستبشر بموته أهل السماء ، سعد بن معاذ المحكم في الأعداء . السادس والثلاثون : في فضل عائشة أمّ المؤمنين ، حبيبة حبيب ربّ العالمين . السابع والثلاثون : ما ورد في فضل المهاجرين الذين أيد الله بهمّ الدين . الثامن والثلاثون : ما ورد من الأخبار في فضائل الأنصار . التاسع والثلاثون : ما ورد من الفضائل في شرف القبائل . الأربعون : في فضل جماعة من أعلام الدين ، اختصّهم بالشرف خاتم النبيين .

المجلس الثامن

مُجْتَنِي نَزْهَةِ الطَّالِبِ فِي فَضْلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ

[١] أَخْبَرَنَا أَبُو الْقَاسِمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ السَّمْسَارِ وَعَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَدَلِ، قَالَا حَدَّثَنَا حَمْرَةُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الدَّهْقَانَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُنَدَّةَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَكِيرٍ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْبَلْخِيِّ، عَنْ الْفَضْلِ بْنِ عَمْرِو بْنِ الْمَكِّيِّ، عَنْ السَّدِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِقَضِيبٍ مِنْ يَاقُوتَةِ حِمْرَاءَ، الَّتِي غَرَسَهَا اللَّهُ فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ، فَلْيَتَمَسَّكَ بِحَبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ»^١.

[٢] أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْبِرَّازِ، أَنبَأَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الزُّبَيْرِ الْقُرَشِيِّ، أَنبَأَ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ، حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ نَصْرٍ بْنِ مِرْزَاحِمٍ، حَدَّثَنَا أَبِي، حَدَّثَنَا مَنْدَلُ بْنُ عَلِيٍّ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ زِيَادٍ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ بَشِيرِ الْأَنْصَارِيِّ، عَنْ أَبِي الضَّحَّاكِ، قَالَ: لَمَّا سَارَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى خَيْبَرَ، جَعَلَ عَلِيًّا ﷺ عَلَى مَقْدَمَتِهِ، فَلَمَّا سَارُوا، قَالَ: «وَدِدْتُ أَنْ عَلِيًّا قَالَ: مَنْ دَخَلَ النَّخْلَ فَهُوَ آمِنٌ»^٢. قَالَ: فَلَمَّا تَكَلَّمَ بِهَا رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ -، نَادَى بِهَا عَلِيٌّ. قَالَ: فَنَزَلَ جَبْرِئِيلُ ﷺ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَضْحَكُ. قَالَ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ لِعَلِيِّ: «إِنَّ جَبْرِئِيلَ يَزْعُمُ أَنَّهُ يَحِبُّكَ». قَالَ: «وَقَدْ بَلَغْتُ أَنْ يَحِبَّنِي جَبْرِئِيلُ؟». قَالَ: «نَعَمْ، وَمَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ: اللَّهُ - جَلَّ وَعَزَّ - يَحِبُّكَ»^٣.

[٣] أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْبَاقِي بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الطَّحَّانَ، أَنبَأَ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ

١. أنظر: المناقب، ص ٧٦؛ شرح نهج البلاغة، ج ٩، ص ١٦٨؛ ينابيع العروة، ج ١، ص ٣٧٩.

٢. أنظر: المعجم الكبير، ج ٨، ص ٣٠١ مع اختلاف يسير في الألفاظ.

٣. أنظر: الإصابة، ج ٧، ص ١٩٠ (١٠١٥٨)؛ أسد الغابة، ج ٣، ص ٣٤ و ج ٥، ص ٢٣٢؛ كنز العمال، ج ١١،

ص ٦٢١؛ مفتاح النجاة في مناقب آل العباء، ص ٥٩.

الصَّوَّافِ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْوَلِيدِ بْنِ النُّعْمَانَ، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ بَشْرِ الْكُوفِيِّ، حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ يَزِيدَ، عَنْ حَمْزَةَ الزِّيَّاتِ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ - لِعَلِيِّ: «يَا عَلِيُّ، قُلْ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لِي عِنْدَكَ عَهْدًا، وَاجْعَلْ لِي فِي صُدُورِ الْمُسْلِمِينَ مَوَدَّةً»، فَأَنْزَلَ اللَّهُ: «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ اللَّهُ رِزْقًا وَسَعَةً. أَنْزَلْتُ فِي عَلِيِّ ﷺ»^١.

[٤] أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْفَارَسِيِّ، أَنبَأَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الزُّبَيْرِ الْقُرَشِيِّ، أَنبَأَ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ فَضَّالٍ، أَنبَأَ الْحُسَيْنَ بْنَ نَصْرِ بْنِ مَزَاحِمٍ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا صَبَّاحُ الْمُرِّي، عَنِ الْحَارِثِ بْنِ حَصِيرَةَ، عَنْ أَبِي صَادِقٍ، عَنْ رِبِيعَةَ بْنِ نَاجِدٍ، عَنْ عَلِيِّ ﷺ، قَالَ: «دَعَانِي رَسُولُ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ -، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ، إِنَّ فِيكَ مِنْ عَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ ﷺ مَثَلًا، أَحَبَّهُ النَّصَارَى، حَتَّى أَنْزَلُوهُ بِالْمَنْزِلِ الَّذِي لَيْسَ بِهِ، وَأَبْغَضْتَهُ الْيَهُودُ، حَتَّى بَهَتُوا أُمَّهُ»^٢. قَالَ: «فَقَالَ الْمَنَافِقُونَ: مَا يَرْضَا مَا يَرْفَعُهُ، حَتَّى يَجْعَلَهُ كَعَيْسَى بْنِ مَرْيَمَ مَثَلًا». قَالَ: وَكَانَ عَلِيُّ يَقُولُ: «يَهْلِكُ فِيَّ رَجُلَانِ: مُحِبٌّ مُطْرٍ يَطْرِينِي بِمَا لَيْسَ فِيَّ، وَمُبْغِضٌ مُفْتَرٍ يَحْمَلُهُ شَنَّانِي عَلَى أَنْ يَبْهَتَنِي»^٣.

[٥] أَخْبَرَنَا أَبُو عَلِيٍّ بْنُ شَادَانَ، أَنبَأَ أَبُو عَمْرٍو عُثْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ السَّمَاكُ، حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ سَلَامٍ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ مُوسَى، حَدَّثَنَا أَبُو إِسْرَائِيلَ، عَنِ الْحَكَمِ، عَنْ أَبِي سَلْمَانَ الْمُؤَدَّنِ، عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، أَنَّ عَلِيًّا ﷺ لَسَأَلَ النَّاسَ: «مَنْ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: "مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ، فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ. اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُ"؟». فَقَامَ سِتَّةَ عَشَرَ، فَشْهَدُوا. قَالَ: وَكُنْتُ أَنَا فِي مَنْ كُنْتُمْ»^٤.

١. أنظر: نظم دُزَرِ السَّمَطِينِ، ص ٨٥؛ الدرر المثلور، ج ٤، ص ٢٨٧.
٢. أنظر: مُسْنَدُ أَحْمَدَ، ج ١، ص ١٦٠؛ السنن الكبرى، ج ٥، ص ١٣٧؛ مسند أبي يعلى، ج ١، ص ٤٠٧؛ كتاب السنة، ص ٤٦٣؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٦٢٣ (ح ٣٣٠٣٢).
٣. أنظر: مسند أبي يعلى، ج ١، ص ٤٠٦ (ح ٥٣٤)؛ جزء الحميري، ص ١٩؛ ينابيع المودة، ج ٢، ص ١٨٣ (ح ٥٢٦)؛ كنز العمال، ج ١٣، ص ١٢٥ (ح ٣٦٣٩٩).
٤. أنظر: مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١٠٦؛ المعجم الكبير، ج ٥، ص ١٧١ و ١٧٥.

قال أبو إسرائيل: فبلغني أنه دعا عليه، فذهب بَصْرَه.

[٦] أخبرنا الحسن بن أحمد بن إبراهيم البرّاز، أنبا عبد الله بن جعفر بن دُرستويّة النحوي، حدّثنا يعقوب بن سفيان، حدّثنا أبو عليّ أحمد بن المفضّل، حدّثنا جعفر الأحمر، عن ابن أبي رافع، حدّثنا عبد الله بن عبد الرحمن، عن أبيه، عن عمّار بن ياسر وأبي أيوب الأنصاري، قالوا: قال رسول الله ﷺ: «حَقُّ عليّ على كلّ مسلمٍ، حقُّ الوالد على ولده»^١.

[٧] أخبرنا القاضي أبو العلاء محمّد بن عليّ بن يعقوب، أنبا أبو الحسن عليّ بن محمّد بن إبراهيم الرياحي بواسط، حدّثنا صالح بن محمّد بن أبي مقاتل القيرواني، حدّثنا محمّد بن تسنيم الرّاق، عن رقية بن مصقلة، عن أبيه، عن جدّه، عن عمر بن الخطّاب رضي الله عنه قال: سمعت رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - يقول: «لو أنّ السماوات السبع وضعت في كفة، ووضع إيمان عليّ في كفة، لَرَجِحَ إيمان عليّ»^٢.

[٨] أخبرنا أبو عليّ بن شادان، أنبا أحمد بن إبراهيم بن جعفر الزعفراني، حدّثنا إسحاق بن محمّد بن هارون بن عيسى بن بُريه الهاشمي، حدّثني جدّي، حدّثنا عبید الله بن موسى، حدّثنا أبو عثمان الأزدي، عن أبي راشد، عن أبي الحمراء، قال: كُنّا عند النبي ﷺ، فقال رسول الله: «مَنْ سَرَّهْ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى آدَمَ فِي عِلْمِهِ، وَنُوحَ فِي فَهْمِهِ، وَإِبْرَاهِيمَ فِي حِلْمِهِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ»^٣.

[٩] أخبرنا أبو نصر أحمد بن محمّد بن يوسف المدعوّ بجرجان، أنبا أبو بكر

١. أنظر: المناقب، ص ٣٢١ (ح ٣٢٧)؛ جواهر المطالب، ج ١، ص ٩١.

٢. أنظر: المناقب، ص ١٣١ (ح ١٤٦)؛ جواهر المطالب، ج ١، ص ٢٦٨؛ ينابيع المودة، ج ٢، ص ١٨٨ (ح ٥٤٧)؛ كنز العمال، ج ١١، ص ٦١٧ (ح ٣٢٩٩٣).

٣. أنظر: المناقب، ص ٨٣ (ح ٧٠) و ص ٣١ (ح ٣٠٩)؛ مقتل الحسين، ج ١، ص ٤٤؛ زين الفتى، ج ١، ص ١٢٤؛ شواهد التنزيل، ج ١، ص ١٠٠-١٠٣؛ ترجمة الإمام عليّ من تاريخ دمشق، ج ٢، ص ٢٨٠ (ح ٨١١)؛ فرائد السمطين، ج ١، ص ١٠٠ (ح ١١٣)؛ الرياض النضرة، ج ٢، ص ١٧٢؛ ذخائر العقبى، ص ١٦٨.

أحمد بن إبراهيم الإسماعيلي، حدّثنا أبو الحسن أحمد بن الحسن الصوفي، حدّثنا محمد بن أحمد بن زيد المزاري بالبصرة، حدّثنا عمرو بن عاصم، حدّثنا الطيب بن سليمان، عن حاجب بن القعقاع الدارمي، حدّثنا عبد الجبار بن العباس، عن جعفر بن عقبة، عن قيس بن سعد، عن أبيه، أنه سمع عليّاً عليه السلام يقول: «أصابني يوم أُخِذَ ستّة عشر ضربة سقطت إلى الأرض منها، فأتاني رجلٌ حَسَنَ الهيئة، حسن الوجه، طيبَ الريح، فأخذ بضبعي، فأقمني. ثم قال: "أقيل عليهم؛ فإنك في طاعة الله وطاعة رسوله، وهما عنك راضيان"». ^١ قال عليّ: «فأتيتُ النبيَّ صلى الله عليه وآله، فأخبرته، فقال: "يا عليّ، أما تعرف الرجل؟". قلت: لا والله! ولكنّه شبيهه بِدحية الكلبي. قال: "أقر الله عينك! ذلك جبرئيل عليه السلام"». ^٢

[١٠] أخبرنا القاضي أبو العلاء محمد بن عليّ بن يعقوب، أنبأ أبو بكر أحمد بن إبراهيم بن الحسن البرّاز، حدّثنا ابن أبي الأزهر، حدّثني العباس بن البكار بالبصرة، حدّثنا خالد بن طليق الخُزاعي، عن أبيه، عن جدّه، قال: وجّه رسول الله - صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ - عليّاً إلى عمران بن الحُصَيْن الخُزاعي، يعودُه عنهُ؛ فلَمَّا قام من عنده، أتبعه جابر بَصْرَه، إلى أن غاب. فقيل له: إننا لَنَرَاكَ أتبعْتَ بصرك عليّاً. قال: نعم. سمعتُ رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «النظر إلى عليّ عبادة»، ^٣ فأحببتُ أن أستكثر من النظر إليه.

[١١] أخبرنا أبو القاسم طلحة بن عليّ بن الصقر الكناني، حدّثنا أحمد بن عثمان، حدّثنا محمد بن عثمان بن أبي شيبة، عن زيد بن وهب، عن حذيفة، قال: إن ناساً تذاكروا، فقالوا: ما نزلت آية في القرآن: «يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا»، إلا كان لعلّي محضها ولبابها. ^٤

١. أنظر: أسد الغابة، ج ٤، ص ١٢٠ مع اختلاف في الألفاظ.

٢. أنظر: وسيلة المآل، ص ١٤٨؛ مرآة المؤمنين، ص ٤٨.

٣. أنظر: المناقب، ص ٣٦١ - ٣٦٢؛ مناقب الإمام عليّ بن أبي طالب، ص ٢٠٨؛ أخبار القضاة، ج ٢، ص ١٢٣؛ مجمع الزوائد، ج ٩، ص ١١٩؛ المعجم الكبير، ج ١٠، ص ٧٧ (ح ١٠٠٠٦) و ج ١٨، ص ١١٠ (ح ٢٠٧).

٤. أنظر: شواهد التنزيل، ج ١، ص ٦٣؛ دُرُّ بحر المناقب، ص ٧٩.

[١٢] أَخْبَرَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ الْفَارَسِيِّ، أَنبَأَ أَبُو عَمْرٍو بْنِ السَّمَاكِ، حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ سَلَامٍ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يُونُسَ، حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرِ بْنُ عِيَّاشَ، عَنْ نَصِيرٍ، عَنْ سَلْمَانَ الْأَحْمَسِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، قَالَ: «وَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ آيَةٌ إِلَّا عَلِمْتُ فِي مَنْ نَزَلَتْ، وَأَيْنَ نَزَلَتْ، وَعَلَى مَنْ نَزَلَتْ. إِنَّ رَبِّي ﷻ وَهَبَ لِي قَلْبًا عَقُولًا، وَلِسَانًا نَاطِقًا»^١.

[١٣] أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْفَارَسِيِّ، أَنبَأَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخُلْدِيِّ، أَنبَأَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّلَّالَ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحُسَيْنِ التَّغْلِبِيِّ، حَدَّثَنَا شُعَيْبُ بْنُ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ، عَنْ هَبِيرَةَ بْنِ يَرِيمَ، أَنَّ عَلِيًّا عليه السلام لَمَّا تَوَفَّى، قَامَ الْحَسَنُ، فَصَعَدَ الْمَنْبِرَ، ثُمَّ قَالَ: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّهُ قَدْ قُبِضَ اللَّيْلَةَ رَجُلٌ لَمْ تَسْبِقْهُ الْأَوْلُونَ، وَلَا يَدْرِكُهُ الْآخِرُونَ. كَانَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَبْعَثُهُ الْمَبْعُوثَ، فَيَكْتَفِيهِ جَبْرِئِيلُ عليه السلام عَنْ يَمِينِهِ، وَمِيكَائِيلُ عَنْ يَسَارِهِ، حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ ﷻ، وَمَا تَرَكَ إِلَّا سَبْعِمِئَةَ دَرَاهِمٍ فَضَلْتُ مِنْ عَطَائِهِ، أَرَادَ أَنْ يَبْتَاعَ بِهَا خَادِمًا. وَلَقَدْ قُبِضَ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي عُرِجَ فِيهَا بَعِيسَى بْنُ مَرِيَمَ عليها السلام»^٢.

مَنَابِعُ وَ مَأْخِذُ

الأحَادِ وَالْمَنَاقِبِ، ابْنُ أَبِي عَاصِمٍ (م ٢٧٨ق)، تَحْقِيقٌ: بِاسْمِ فَيْصَلِ الْجَوَابِرَةِ، رِيَاضُ: دَارُ الرَّايَةِ، ١٩٩١م.
أَخْبَارُ الْقَضَاةِ، مُحَمَّدُ بْنُ خَلْفِ بْنِ حَيَّانَ الْوَكَيْعِ (م ٣٠٦ق)، بَيْرُوتُ: عَالَمُ الْكُتُبِ.
أَزْبِكِسْتَانُ، دَاوُدُ جَرْمِي، تَهْرَانُ: دَفْتَرُ مَطَالَعَاتِ سِيَاسِي وَ بَيْنَ الْعَمَلِيِّ وَ زَارَاتِ أُمُورِ خَارِجِهِ، ١٣٧٥ش.
أَسَدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ، ابْنُ الْأَثِيرِ الْجَزْرِيِّ (م ٦٣٠ق)، تَحْقِيقٌ: عَلِيُّ مُحَمَّدٌ مَعْوُضٌ وَ عَادِلُ أَحْمَدُ عَبْدِ الْمَوْجُودِ، بَيْرُوتُ: دَارُ الْكُتُبِ الْعِلْمِيَّةِ، ١٤١٥ق.

١. أَنْظَرُ: كُنْزُ الْعَمَالِ، ج ١٣، ص ١٢٨ (ح ٣٦٤٠٤).

٢. الْمَصْنُفُ، ج ٦، ص ٣٧٤ (٣٢١٠١)؛ الذَّرِيَّةُ الطَّاهِرَةُ، ص ١١٤؛ تَارِيخُ مَدِينَةِ دِمَشْقَ، ج ٤٢، ص ٥٨٠ و ٥٨١.

- الإشارة إلى وفيات الأعيان، شمس الدين محمد الذهبي (م ۷۴۸ق)، تحقيق: إبراهيم صالح، بيروت: دار ابن الأثير، ۱۹۹۱م.
- الإصابة في تمييز الصحابة، ابن حجر العسقلاني (م ۸۵۲ق)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و علي محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
- اطلاعاتی درباره ازیگستان، فرهاد صمصامی مهاجر، تهران: مؤسسه مطالعات و پژوهش های بازرگانی، ۱۳۷۳ش.
- اطلس تاریخ اسلام، حسین مونس، ترجمه: آذرتاش آذرنوش، تهران: سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، ۱۳۶۵ش.
- الإحلام بوفیات الأعلام، الذهبي (م ۷۴۸ق)، تحقيق: مصطفى بن علي عوض، بيروت: مؤسسة الكتب الثقافية، ۱۴۱۳ق.
- الأنساب، السمعاني (م ۵۶۲ق)، تحقيق: عبد الله البارودي، بيروت: دار الجنان، ۱۹۸۸م.
- أنساب الأشراف، البلاذري (م ۲۷۹ق)، تحقيق: محمود الفردوس العظم، دمشق: دار البيضة العربية، ۱۹۹۷م.
- إيضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون، إسماعيل باشا البغدادي (م ۱۳۳۹ق)، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۹۲م.
- البخلاء، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي (م ۴۶۳ق)، تحقيق: أحمد مطلوب و آخرون، بغداد: مكتبة العاني، ۱۹۶۴م.
- البدایة والنهاية، ابن كثير الدمشقي (م ۷۷۴ق)، تحقيق: أحمد عبد الوهاب فتیح، قاهره: دار الحديث، ۱۹۹۲م.
- بلدان الخلافة الشرقية، گای لسترنج، ترجمه: بشیر فرانسيس و كوركيس عواد، بغداد: مكتبة الرابطة، ۱۹۵۴م.
- تاريخ ادبيات در ايران، ذبيح الله صفا، تهران: فردوسی، ۱۳۶۸ش.
- تاريخ الإسلام، الذهبي (م ۷۴۸ق)، تحقيق: عمر عبد السلام تدمري، بيروت: دار الكتاب العربي، ۱۹۹۴م.
- تاريخ ايران پژوهش دانشگاه كمبریج (ج ۴)، به كوشش: ریچارد نلسون فرای، ترجمه: حسن انوشه، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
- تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي (م ۴۶۳ق)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۹۷م.

تاريخ يهقي، ابوالفضل محمّد بهيقي (م ٤٧٠ق)، تصحيح: سعيد نفيسي، تهران: كتاب خانة سنائي، ١٣١٩ش.

تاريخ تشيع در ايران، رسول جعفريان، قم: انصاريان، ١٣٧٥ش.

تاريخ تمدن اسلام، جرجي زيدان، ترجمه: علي جواهر كلام، تهران: امير كبير، ١٣٧٩.

تاريخ جهانگشا، علاء الدين عطا تليک جويوني (م ٤٧٨ق)، تصحيح: محمّد قزويني، تهران: بامداد.

تاريخ سياسي اسلام، حسن ابراهيم حسن، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، تهران: جاويدان، ١٣٧٦ش.

تاريخ سيستان، مؤلفان نامعلوم (قرن ٥ تا ٨)، تصحيح: محمّدتقي بهار (ملك الشعرا)، تهران: پديده، ١٣٦٦ش.

تاريخ هوب، فيليب خليل جتي، ترجمه: ابوالقاسم پاينده، تهران: آگاه، ١٣٦٦ش.

تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر الدمشقي (م ٥٧١ق)، تحقيق: علي شيري، بيروت: دار الفكر، ١٤١٥ق.

تاريخ نيشابور المنتخب من السياق، عبد الغافر بن اسماعيل الفارسي (م ٥٢٩ق)، انتخاب: ابراهيم بن محمّد الصريفي (م ٦٤١ق)، تحقيق: محمّد كاظم المحمودي، قم: جماعة المدرسين، ١٤٠٣ق.

تدريب الراوي، السيوطي (م ٩١١ق)، تحقيق: أحمد عمر هاشم، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٩٨٩م.

تذكرة الحفاظ، الذهبي (م ٧٤٨ق)، تصحيح: جماعة من المحققين في دائرة المعارف العثمانية، حيدرآباد: وزارة المعارف للحكومة العالية الهندية، ١٩٥٨م، سوم.

ترجمة الإمام علي بن أبي طالب من تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر (م ٥٧٣ق)، تحقيق: محمّد باقر المحمودي، بيروت: دار التعارف للمطبوعات، ١٩٧٥م.

التفليل، الخطيب البغدادي (م ٤٦٣ق)، تحقيق: عبد الله عبد الرحيم عسيلان، جدّه: دار المدني، ١٩٨٦م.

جامع التواريخ، رشيد الدين فضل الله همداني (م ٧١٨ق)، تصحيح: محمّد روشن، تهران: البرز، ١٣٧٣ش.

جزء الجيمي، علي بن محمّد الحميري (م ٣٢٣ق)، تحقيق: زبير عليزي، رياض: حديث أكاديمي - دار الطحاوي، ١٤١٣ق.

جستجو در تصرف ايران، عبدالحسين زرّين كوب، تهران: اميركبير، ١٣٦٩ش.

الجواهر المضئية في طبقات الحنفيّة، عبد القادر القرشي (م ٧٧٥ق)، تحقيق: عبد الفتاح محمّد الخلو، قاهره: هجر للطباعة والنشر والإعلان، ١٩٩٣م.

جواهر المطالب في مناقب الإمام علي بن أبي طالب، ابن الدمشقي الباعوني (م ٨٧١ق)، تحقيق: محمّد باقر المحمودي، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ١٤١٦ق.

- چهار مقاله، نظامی عروضی سمرقندی (ق ٦)، تصحيح: محمد قزوينی، تهران: طهوری، ١٣٣٨ ش.
- دائرة المعارف فارسی (ج ١)، زیر نظر: غلامحسین مصاحب، تهران: فرانکلین، ١٣٤٥ ش.
- دُو بحر المناقب، علی بن ابراهیم (درویش برهان) (ق ١٠)، نسخه خطی کتاب خانۀ فاضلی خوانسار و نسخه عکسی مرکز احیای میراث اسلامی قم به شماره ١٩١.
- الدّر المتثور في التفسیر المأثور، السيوطي (م ٩١١ق)، بيروت: دار الفكر، ١٩٩٣ م.
- دول الإسلام، الذهبي، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٩٨٥ م.
- ذخائر العقبي، أبو العباس أحمد الطبري (م ٦٩٤ق)، تحقيق: أكرم البوشي، جدّه: مكتبة الصحابة، ١٤١٥ ق.
- الذرية الطاهرة، الدولابي (م ٣١٠ق)، تحقيق: السيد محمد جواد الحسيني الجلالی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤٠٧ ق.
- الرياض النضرة، أبو العباس أحمد الطبري (م ٦٩٤ق)، تحقيق: عبد المجيد طعمة حلبي، بيروت: دار المعرفة، ١٩٩٧ م.
- زين الفتي في تفسير سورة اهل آتى، العاصمي (٣٧٨...ق)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ١٣٧٦ ش.
- السنن الكبرى، أحمد بن الحسين البيهقي (م ٤٥٨ق)، تحقيق: محمد عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٤ ق.
- الشجرة المباركة في أنساب الطالبيه، [منسوب به] فخرالدين الرازي (م ٦٠٦ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ١٤٠٩ ق.
- سياست نامه، نظام الملك طوسي (م ٤٨٥ق)، تصحيح: عباس اقبال آشتياني، تهران.
- سير أعلام النبلاء، الذهبي (٧٤٨ق)، تحقيق: عمر بن غرامة العمري، بيروت: دار الفكر، ١٩٩٧ م.
- شذرات الذهب، ابن العماد الحنبلي (م ١٠٨٩ق)، تحقيق: محمود الأرنؤوط، دمشق: دار ابن كثير.
- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد (٦٥٦ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٣٨٧ ق.
- شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، الحاكم الحسكاني (ق ٥)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ١٤١١ ق.
- طبقات أعلام الشيعة (القرن الخامس)، آقا بزرك الطهراني (م ١٣٨٩ق)، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٩٧١ م.
- طبقات الحفاظ، السيوطي (م ٩١١ق)، تحقيق: علي محمد عمر، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، ١٤١٦ ق.

- طبقات الشافعية، جمال الدين عبد الرحيم الإسنوي (م ٧٧٢ق)، تحقيق: عبد الله الجبوري، رياض: دار العلوم، ١٩٨١م.
- طبقات الشافعية الكبرى، تاج الدين السبكي (م ٧٧١ق)، تحقيق: عبد الفتاح الحلو ومحمود الطناحي، قاهره: مَجْر للطباعة والنشر والإعلان.
- طبقات الفقهاء الشافعيين، ابن كثير الدمشقي (م ٧٧٤ق)، تحقيق: أحمد عمر هاشم، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية، ١٩٩٣م.
- الخير في خير من غير، الذهبي (م ٧٤٨ق)، تحقيق: صلاح الدين المنجد، كويت: وزارة الإعلام، ١٩٨٤م.
- فوائد السمعطين، إبراهيم بن محمد الجويني (م ٧٣٠ق)، تحقيق: محمد باقر المحمودي، بيروت: مؤسسة المحمودي، ١٣٩٨ق.
- فرهنگ فارسی، محمد معين، تهران: اميركبير.
- فهرست المخطوطات المصوّرة (الجزء الثاني، القسم الثالث)، فؤاد سيد، قاهره: معهد المخطوطات العربية، ١٩٧٠م.
- فهرست نسخه‌های عکسی کتاب خانۀ آية الله مرعشي، محمدعلي حائري، قم: كتاب خانۀ آية الله مرعشي، ١٣٧٠ش.
- الفتد في ذكر علماء سمرقند، نجم الدين عمر بن محمد النسفي (م ٥٣٧ق)، تحقيق: يوسف الهادي، تهران: دفتر نشر ميراث مكتوب (آينه ميراث)، ١٣٧٩ش.
- كتاب السنة، ابن أبي عاصم الشيباني (م ٢٨٧ق)، تحقيق: محمد ناصرالدين الألباني، بيروت: المكتب الإسلامي، ١٩٩٣م.
- كنز العمال، علي المتقي الهندي (م ٩٧٥ق)، تحقيق: صفوة السقا، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٩٨٩م.
- لباب الأنساب والألقاب والأهقاب، ابن فندق البيهقي (م ٥٦٥ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ١٤١٠ق.
- لغت نامه، علي اكبر دهخدا وديگران، تهران: دانشگاه تهران، ١٣٧٣ش.
- مجمع الآداب في معجم الألقاب، عبد الرزاق بن أحمد ابن القوطي الشيباني (م ٧٢٣ق)، تحقيق: محمد كاظم المحمودي، تهران: وزارت فرهنگ وارشاد اسلامي، ١٣٧٤ش.
- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، ابن حجر الهيثمي (م ٨٠٧ق)، تحقيق: عبد الله محمد الدرويش، بيروت: دار الفكر، ١٤١٢ق.
- المدخل إلى علوم الحديث، علي إبراهيم الحشيش، قاهره: مكتبة الإيمان، ١٩٩٧م.

- مرآة الجنان، اليافعي (م ٦٧٨ق)، قاهره: دار الكتاب الإسلامي، ١٩٩٣م.
- مرآة المؤمنین فی مناقب آل سید المرسلین، المولوی ولیّ اللہ اللکھنوی (م ١٢٧٠ق)، نسخه عکسی کتاب خانة آية الله مرعشی قم به شماره ٨٨٩.
- المستدرک علی الصحیحین، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النیشابوری (م ٤٠٥ق)، تحقیق: مصطفی عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیة، ١٩٩٠م.
- مُسْتَدْرِیْ یَعْلَى، أبو یعلیٰ الموصلي (م ٣٠٧ق)، تحقیق: حسین سلیم أسد، دمشق: دار الثقافة العربیة، ١٩٩٢م.
- مسند أحمد، أحمد بن حنبل الشیبانی (م ٢٤١ق)، تحقیق: عبد الله محمد الدرویش، بیروت: دار الفکر، ١٤١٤ق.
- المصنّف، ابن أبي شیبة (م ٢٣٥ق)، تحقیق: محمد عبد السلام شاهین، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- معجم أهلام الشيعة، السيد عبد العزيز الطباطبائي، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤١٧ق.
- المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبراني (م ٣٦٠ق)، تحقیق: طارق بن عوض الله وعبد الحسن الحسيني، قاهره: دار الحرمين، ١٤١٥ق.
- معجم البلدان، ياقوت الحموي (م ٦٢٦ق)، بیروت: دار صادر، ١٩٧٩م.
- المعجم الكبير، الطبراني (م ٣٦٠ق)، تحقیق: حمدي عبد الصمد السلفي، بیروت: دار إحياء التراث العربي، ١٩٨٥م.
- معجم المؤلفين، عمر رضا كخالة، بیروت: دار إحياء التراث العربي (١٥ج).
- معرفة علوم الحديث، الحاكم النیشابوری (م ٤٠٥ق)، بیروت: دار الآفاق الجديدة، ١٩٨٠م.
- المعین فی طبقات المحدثين، الذهبي (م ٧٤٨ق)، تحقیق: همام عبد الرحيم سعيد، أمّان: دار الفرقان، ١٩٨٤م.
- مفتاح النجاة فی مناقب آل العباء، ميرزا معتمد خان محمد بن رستم بن قباد الحارثي البَدخشي (تأليف: ١١٢٦ق)، نسخه خطی کتاب خانة آية الله مرعشی قم به شماره های ٤٨٤٢ و ٥٠٠٤.
- مقتل الحسين، الموقف بن أحمد المكي الخوارزمي (م ٥٦٨ق)، تحقیق: محمد السماوي، قم: مكتبة المفيد.
- مکتبها و فرقه های اسلامي در سده های میانه، ویلفرد مادلونگ، ترجمه: جواد قاسمی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامي، ١٣٧٥ش.
- مناقب الإمام علي بن أبي طالب، أبو الحسن علي بن محمد ابن المغازلي (م ٤٨٣ق)، تحقیق: محمد باقر البهبودي، تهران: دار الکتب الإسلامية، ١٤٠٢ق.

المناقب، الخوارزمي (م ۵۶۸ق)، تحقیق: مالک المحمودي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۱ق.
 المنتخب من السياق، أبو الحسن عبد الغافر بن إسماعيل الفارسي (م ۵۲۹ق)، انتخاب: إبراهيم بن محمد
 الصريفي (م ۶۴۱ق)، تحقیق: محمد أحمد عبد العزيز، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۸۹م.
 المنتظم، عبد الرحمن ابن الجوزي (م ۵۹۷ق)، تحقیق: محمد عبد القادر عطا وآخرون، بيروت: دار الكتب
 العلمية، ۱۴۱۲ق.

میراث شهاب (فصل نامه کتاب خانه آیه الله مرعشی)، ش ۲۰، قم: کتاب خانه آیه الله مرعشی.
 نظم دُرِّ السمطين، جمال الدين محمد بن يوسف الزرندي الحنفي (م ۷۵۰ق)، نجف: مكتبة الإمام أمير
 المؤمنين العامة، ۱۳۷۷ق.

الواهي بالوفيات، الصَّفدي (م ۷۴۹ق)، تحقیق: هلموت ريتز، آلمان (ويسبادن): دار النشر فرانزشتاينر،
 ۱۳۸۱ق.

وسيلة المآل في هد مناقب الآل، باكثير أحمد بن الفضل الحضرمي المكي (م ۱۰۴۷ق)، نسخه عكسي كتاب
 خانه آیه الله مرعشی قم به شماره ۲۵.

هدية العارفين (أسماء المؤلفين و آثار المصنفين من كشف الظنون)، إسماعيل باشا البغدادي (م
 ۱۳۳۹ق)، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۹۹۲ق.

يتابع المودة لذوي القربى، سليمان بن إبراهيم القندوزي (م ۱۲۹۴ق)، تحقیق: علي جمال أشرف
 الحسيني، تهران: دار الأسوة، ۱۴۱۶ق.

*MANOSCRITTI ARABI ISLAMICI DELLA BIBLIOTECA VATICANA, GIORGIO LEVI
 DELLA VIDA, VATICAN, 1935.*

* در این کتاب نامه، به جهت اختصار، جز در موارد التباس، به یادکرد شهرت مؤلفان، اکتفا گردید.
 همچنین از آنجاکه در غالب آثار چاپی دهه های گذشته و یا چاپ مکرر آنها تصریح به نوبت چاپ
 نشده و یا بی دقتی هایی در این زمینه صورت گرفته است، بجز در موارد ضرورت، به ذکر تاریخ نشر،
 بسنده شد. خ.

سلوة الشيعة (تاج الأشعار)

أبو الحسن عليّ بن أحمد الفنجرديّ النيسابوريّ (٥١٣ق)

تحقيق: محمّد رضا انصاريّ قمّي

تمهيد

اجتمع لأمير المؤمنين عليّ بن أبي طالب عليه السلام من صفات الكمال، ومحمود الشمانل والخلال، وسناء الحسب وباذخ الشرف، ما لم يتهيأ لغيره من أفاذا الرجال. قال عبد الحميد بن أبي الحديد المدائنيّ في مقدمة شرحه على نهج البلاغة:

ما أقول في رجل تُمرى إليه كلّ فضيلة، وتنتهي إليه كلّ فرقة، وتتجاذه كلّ طائفة، فهو رئيس الفضائل وينوعها، وأبو عذرها، وسابق مضارها، ومجلّي حليتها، كلّ من بزغ فيها بعده فمنه أخذ، وله اقتفى، وعلى مثاله احتذى^١.

فهو الإمام في العلم الإلهيّ والفقّه، وتفسير القرآن، وعلم

١. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، تحقيق: محمّد أبو الفضل إبراهيم، دار احياء الكتب العربية، ج ١،

الطريقة والحقيقة، وعلم النحو والعربية، والأمير في الشجاعة والقوة، والسخاء والجدود، والحلم والصفح، والجهاد في سبيل الله، والمقدم في الفصاحة وسجاجة الأخلاق، وبشر الوجه، وطلاقة المحيّا والتبسم، كما أنه سيّد الزهّاد وبدل الأبدال وإمام العابدين والمتّقين، وبرغم كلّ ذلك فهو صاحب الرأى والتدبير والسياسة، وقيادة الجيوش وإدارة الحروب. وفوق كلّ ذلك فهو أوّل الناس إسلاماً، وأقدمهم إيماناً، وأخلصهم في ذات الله، وأوفاهم لرسول الله ﷺ، لم تقم الدعوة الإسلامية إلاّ بحدّ سيفه، فهو أخو الرسول ﷺ، وزوج ابنته البتول، وأب ولده ونسله الكرام، ووصيّيه بعده على الأناس؛ فعليه صلوات المصلّين، وتحياتهم إلى يوم الدين.

ومن خصائصه ﷺ البلاغة والفصاحة، قال ابن أبي الحديد المدائني:

وأما الفصاحة فهو ﷺ إمام الفصحاء. وسيّد البلغاء. وفي كلامه قيل: دون كلام الخالق وفوق كلام المخلوقين، ومنه تعلّم الناس الخطابة والكتابة. قال عبد الحميد بن يحيى: حفظتُ سبعين خطبة من خطب الأ صلح، ففاضت ثمّ فاضت. وقال ابن نباتة: حفظت من الخطابة كنزاً لا يزيد الإلتحاق إلاّ سعةً وكثرةً، حفظت مئة فصل من مواظ عليّ بن أبي طالب. ولما قال محفّن بن أبي محفّن لعاوية: جئتك من عند أعبي الناس! قال له: «ويحك كيف يكون أعبي الناس! فوالله ما سنّ الفصاحة لقريش غيره»... فهو لا يُجارى في الفصاحة، ولا يبارى في البلاغة، وحسبك أنه لم يدون لأحد من فصحاء الصحابة العُشر ولا نصف العُشر ممّا دَوّن له.^١

ويعُدُّ الشعر من فنون البلاغة والفصاحة، إلى جانب الخطابة والكلام القصير في الحِكم والأمثال والآداب، والرسائل والكتب والمواعظ. وقد نُسبَ لأمير المؤمنين عليه السلام من فنون البلاغة الشيء الكثير، وقد تكفل الشريف الرضي عليه السلام (المتوفى سنة ٤٠٦ هـ) ببعض ذلك، فجمع في درّته اليتيمة نهج البلاغة عيون خطبه وكلماته القصار ورسائله صلوات الله عليه، وقد أحسن وأجاد وأفاد، فللّه درّه وعليه أجره. وقد استدرّك آخرون على نهجه فجمعوا أضعاف ما جمعه الشريف، كما بُذلت جهود جبارة لشرح تراثه الخالد، وعُدَّ شرح ابن أبي الحديد المدائني (المتوفى سنة ٥٦٥ هـ) من أوسع الشروح وأشهرها.

أما الشعر المنسوب إليه عليه السلام فهناك مجاميع متعدّدة من المتقدّمين والمتأخّرين جمعوا فيها ما نسب إليه عليه السلام من الشعر، وفيها الشعر الجيّد والرديء، والصحيح والمنحول، والقويّ والضعيف، والحسن والركيك. هذا فضلاً عن الاختلاف في عدد الأبيات والمصارع والكلمات، لكن برغم ذلك يستشهد به الكلّ، ويحاول أن يعثر في أبياتها على ضالّته، وينقّس بها عمّا يدور في خلدّه وبين جنباته، فشعر عليّ عليه السلام كخطبه ورسائله وكلماته فيه أنفاس عليّ عليه السلام ومشاعره وأحاسيسه وآلامه وأفراحه. وهو كنز لا يقدر بثمن.

ومن أوائل من أقدم على جمع ما صحّت له نسبته من أشعاره عليه السلام هو الذي وصفته المصادر بأنّه شيخ الأفاضل، وبقية المشايخ، الأديب الأريب، وأعجوبة زمانه وآية أقرانه، وشيخ الصناعة، والممطي غوارب البراعة، الإمام أبو الحسن عليّ بن أحمد

الفنجردي النيسابوري الخراساني . ورد مدحه وذكر فضائله ونبوغه في شتى العلوم في مصادر عديدة؛ فقد ترجم له السمعاني في الأشاب، وياقوت الحموي في معجم الأدباء والبيهقي في الوشاح وعبد الغافر الفارسي في تاريخ نيسابور و معاصره الشيخ الفئال النيسابوري في روضة الواعظين وابن شهر آشوب المازندراني في معالم العلماء والسيوطي في بغية الوعاة والأفندي في رياض العلماء، والخوانساري في روضات الجنات والصدر في تأسيس الشيعة والأميني في الغدير وغيرهم . وإليك ترجمة قصيرة لحياته كما هي مذكورة في المصادر السابقة .

المؤلف

ولد الشيخ الفنجردي سنة ٤٣٣هـ ، بـ «فَنج كَزْد (= پنجگرد)» من قرى نيسابور، وقرأ أصول اللغة على يعقوب بن أحمد الأديب (المتوفى سنة ٤٧٤هـ)، وسمع الحديث من القاضي الناصحي (المتوفى سنة ٤٧٩هـ)، عاش ثمانين سنة، كان عفيفاً خفيفاً ظريف المجاورة، قاضياً للحقوق، محمود الأحوال، أصابته علةٌ أزمنتها ومنعته من الخروج، وطعن في السن، توفي ليلة الجمعة ١٣ من رمضان سنة ٥١٣هـ (أو ٥٠٣ أو ٥١٢هـ)، وصلوا عليه في الجامع القديم ودفن بالحيرة في مقبرة نوح . عدُّ الميداني (المتوفى سنة ٥١٨هـ) من تلامذته، وقد ألّف كتابه السامي في الأشامي بترغيبٍ منه، وأثنى عليه في مقدمته وأطراه .

يُعدُّ الفنجردي أول من جمع أشعار أمير المؤمنين ﷺ في مثنى بيت، وسمّى كتابه بتاج الأشعار أو سلوة الشيعة، وقد صار كتابه هذا

مصدراً لمن سعى في جمع شتات الأشعار المنسوبة إليه ﷺ،
وأول من نقل عنه الشيخ قطب الدين الكيّدري البيهقي
النيسابوري (المتوفى حدود سنة ٥٧٤ هـ) حيث أدرج أشعار
السلوة في كتابه المسمى بـ"أنوار العقول من أشعار وصي الرسول ﷺ".

يقول الفنجكردى في مقدمة سلوة الشيعة إنه جمع مثني بيت من
أشعار أمير المؤمنين ﷺ في الحكمة والموعظة والفخر
والسماحة والشجاعة والتذكير والتبصير، وإنه اختار هذا العدد
من بين الأبيات الكثيرة المنسوبة إليه ﷺ.

ثم يذكر مصادر كتابه وهي:

١. ألسنة العلماء الكبار.

٢. مودعات الدفاتر.

٣. أبيات أوردها ابن إسحاق في المغازي.

أما سيرة ابن إسحاق المسمى بـ"كتاب السير والمغازي" فإنه كان قد جمع
مواده - أو لعله كان قد صنفه أو جزءاً منه - قبل أن يغادر المدينة
المنورة إلى الكوفة والحيرة، وعند ما نزل بالكوفة ثم بغداد - في
ركاب المنصور - حدث عنه كوفيون وبغداديون كثيرون، وأمره
المنصور بملازمة ابنه المهدي، فسافر معه إلى الري وخراسان
وحدث بهما، ثم أكمل تدوين سيرته بأمر المنصور، لكنه حينما
عرضها عليه طلب إليه القيام بتعديلات (والأصح تحريفات)
فيها. فحذف منها ما لم يكن يوافق هوى المنصور المعادي
للعلوين وأهل البيت عموماً والشيعة خصوصاً، وقد انتشرت
سيرة ابن إسحاق بثلاث روايات، قيل إن رواية يونس بن بكير

(المتوفى ١٩٩ هـ) تمثل الشكل الأول لها، أي قبل الحذف والتعديل والتحريف، وتمثل رواية زياد بن عبد الله البكائي (المتوفى ١٨٣ هـ) العهد الكوفي، وتمثل رواية محمد بن مسلمة الحراني (المتوفى ١٩١ هـ) العهد البغدادي. أما نسخ الرواية الثالثة فلم تصل إلينا، وأما الشكل الأول والثاني فلم يبق منهما إلا قطع صغيرة تفيد الباحثين للمقارنة بينهما وبين سيرة ابن هشام، لملاحظة مدى التحريف والتعديل. أما رواية البكائي فلم تصلنا بشكلها الأصلي، بل قام عبد الملك بن هشام الحميري البصري (المتوفى ٢١٣ هـ) بالتلاعب بها وتحريف نصوص رواياتها وسمى عمله بالتهذيب (!)، وقد أقر ابن هشام بجريمته هذه حيث يقول في مقدمة تهذيبه:

... تارك بعض ما ذكره ابن إسحاق في هذا الكتاب... وأشعاراً لم أر أحداً من أهل العلم بالشعر يعرفها، وأشياء بعضها يشنع الحديث به، وبعض يسوء بعض الناس ذكره...^١

وهكذا أفقدنا ابن هشام بجريمته جانباً هاماً من السيرة. ومما حذف ابن هشام من سيرة ابن إسحاق مجموعة من الأشعار والأرجاز لأمر المؤمنين عليه السلام. يقول الفنجركردى:

منها [من الأبيات التي وقع عليها اختياري] أبيات أوردتها محمد بن إسحاق بن يسار في مغازيه، وهو الثقة فيما يحكيه، الأمين على ما ينصّه وما يرويه.^٢

والشاهد على تلاعب ابن هشام وحذفه لأشعاره عليه السلام أن في القطعة

١. سيرة ابن إسحاق.

٢. مقدمة سلوة الشيعة.

الصغيرة الموجودة من نسخة سيرة ابن إسحاق برواية يونس بن بكير في مكتبة جامعة القرويين والمكتبة الظاهرية والتي طبعت لأول مرة في الرباط بتحقيق محمد حميد الله عام ١٩٧٦م، ثم طبعت ثانية عام ١٩٧٨م، بتحقيق سهيل زكار، توجد في هذه النسخة قصيدة دالية من ١٤ بيتاً لأمير المؤمنين عليه السلام يرثى بها والده شيخ الأباطح - عليه السلام -، والقصيدة محذوفة من سيرة ابن هشام المطبوعة، والطريف أن ابن هشام لم ينقل بيتاً واحداً ولا جزءاً لعلِّي عليه السلام إلا جزءاً واحداً في الجزء الثاني، ص ١٤٣ ويصرح بأنه تمثل به» برغم شهرة فصاحته وبلاغته ومشاركته في الحروب والغزوات التي ما كانت تنفك عادة عن التفاخر والتبارز بالشعر والرجز!

نسخ الديوان

تتوفر عدة نسخ لهذا الديوان وإليك مواصفاتها:

١) نسخة مكتبة مدرسة سبهاالار بالرقم (٣١٣) وهي نسخة ناقصة من أولها، وتحتوي على ١٣٨ بيت شعر، جاء في آخرها: «تمت كتابة سلوة الشيعة غزوة شعبان ٧٣٥ على يدي... محمد بن يوسف بن عقيل». والنسخة ناقصة من آخرها بمقدار عشرة أبيات.^١

٢) نسخة جامعة طهران، بالرقم ٢٢٠٣، مذكورة في فهرستها (ج ٩، ص ٨٨٤).

١. فهرست كتاب خانة مدرسة عالي سبهاالار، ج ٢، ص ٤٤٧ و ٥، ص ١١٦.

٣) نسخة في «مكتبة مجلس الشورى الإسلامي». وقد اعتمدنا في تحقيقنا على هذه النسخة لكمالها وصحتها وقدمها قياساً ببقية النسخ، وهي الرسالة الرابعة في مجموعة برقم ٧٠٩٩، والمجموعة من مخطوطات بدايات القرن الثامن، كتبت بخط نسخي وعلى هوامشها تصحيحات وتوضيحات كثيرة، النسخة في ١٨٩ ورق، بمقياس ١٦ × ٢٤ سم، والرسالة فيها من صفحة ٢٤٨ لغاية ٢٥٨، وكتبها محمد شاه بن محمد ناعمري مريباني، وكتبها بأمر من حسام الدين حسين بن علي الصغناقي أواسط شهر جمادى الأولى، سنة ٧١٦هـ، في المدرسة الطاهرية (فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، ج ٢٥، ص ١٠٨-١٠٩).
 ٤) و نسخة في قزوین، في مكتبة العلامة الزرآبادي، كتبت في سنة ٨٩٧ (تراثنا، الرقم ٧ و ٨، ص ٢٨).

ثم إنني قد جعلتُ آيات هذه النسخة هي الأصل، وتعميماً للفائدة فقد راجعتُ الديوان المطبوع المنسوب لأمير المؤمنين عليه السلام وذكرت في الهامش اختلاف بعض الكلمات أو الآيات، وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّ تَعَمَّ بِالْخَيْرِ

قال الشيخ الإمام أبو الحسن علي بن أحمد الفَنَجَكَزْدِي:

أَمَّا بَعْدُ؛ حَمْدُ اللَّهِ عَزَّ اسْمُهُ عَلَى تَمَامِ نِعْمَتِهِ، وَالصَّلَاةُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ شَفِيعُ أُمَّتِهِ، فَإِنَّ هَذَا مِثْلًا لِبَيْتِ فِي الْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ، وَالْفَخْرِ وَالسَّمَاخَةِ، وَالشُّجَاعَةِ، وَالتَّذْكَيرِ وَالتَّبْصِيرِ، وَقَعَ عَلَيْهَا اخْتِيَارِي، مِنْ الْأَشْعَارِ الْمَنْسُوبَةِ إِلَى إِمَامِ الْمُتَّقِينَ وَأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام، الْمَأْخُودَةِ مِنَ أَلْسِنَةِ الْعُلَمَاءِ الْأَكْبَارِ، الْمُلْتَقَطَةِ مِنْ مُوَدَّعَاتِ الدَّفَاتِرِ، مِنْهَا آيَاتٌ أوردَهَا مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ^١ بْنِ يَسَارَ^٢ فِي مَغَازِيهِ - وَهُوَ الثَّقَّةُ فِيمَا

١. مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ يَسَارَ بْنِ خِيَارَ مَوْلَى قَيْسِ بْنِ مَخْرَمَةَ بْنِ عَبْدِ مَنْفٍ، وَلَدَ بِالْمَدِينَةِ حِوَالِي عَامِ ٨٥هـ، وَبِهَا نَشَأَ، أَدْرَكَ بَعْضَ الصَّحَابَةِ، لَكِنْ أَكْثَرَ سَمَاعِهِ مِنْ أَبْنَاءِ الصَّحَابَةِ وَأَبِيهِ وَجَمَاعَةٍ مِنَ التَّابِعِينَ، نَازَعَ مَالِكَ بْنَ أُنْسٍ وَهَشَامَ بْنَ عُرْوَةَ وَاتَّهَمَهُمَا بِالزُّنْدَقَةِ وَالْكَذِبِ، لَكِنَّ الظَّاهِرَ أَنَّهُ لَمْ يَتَّهَمُ إِلَّا لِنُشْرِهِ الْحَقَائِقَ التَّارِيخِيَّةَ حَوْلَ الْخِلَافَةِ بِمَا يَخَالِفُ مَعَ هَوَى الْعُثْمَانِيَّةِ وَالزُّبَيْرِيَّةِ، وَأَخِيرًا نُسِبَ إِلَى التَّشْيِيعِ، وَهِيَ نِسْبَةٌ كَانَتْ تَنْسَبُ إِلَى كُلِّ مَنْ يَعْمَلُ فِي مَجَالِ سِيرَةِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله، وَقَدِيمًا وَذَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ لَوْ لَمْ يَنْشَغَلْ أَحَدٌ بِالسِّيَرَةِ لَمَا فِيهَا مِنْ تَقْدِيمِ لِبْنِي هَاشِمٍ عَلَى بَنِي أُمِيَّةٍ وَبَنِي مَرْوَانَ وَأَسْلَافِهِمْ مِنْ غَاصِبِي الْخِلَافَةِ. غَادَرَ ابْنَ إِسْحَاقَ الْمَدِينَةَ إِلَى الْكُوفَةِ ثُمَّ إِلَى بَغْدَادٍ ثُمَّ رَافَقَ الْمَهْدِيَّ الْعَبَّاسِيَّ إِلَى الرِّيِّ وَخِرَاسَانَ وَحَدَّثَ فِي هَذِهِ الْعَدْنَ وَتَقَلَّتْ عَنْهُ رَوَايَاتُ السِّيَرَةِ، وَأَخِيرًا تَوَفَّى سَنَةَ ١٥١هـ عَلَى أَصْحَاحِ الرِّوَايَاتِ. وَلَمْ تَصِلْنَا النُّسخَةَ الْأَصْلِيَّةَ مِنْ مَغَازِيهِ، بَلْ وَصَلْنَا نُسْخَتَهَا الْمَعْدَلَةَ وَالْمَهْدَبَةَ عَلَى يَدِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ هَشَامِ الْمَشْهُورِ بِ«سِيَرَةِ ابْنِ هَشَامٍ».

يحكيه ، الأمينُ على ما ينصُّه ويرويه - فإن ارتاب في صحتها فاضلٌ؛ فدَعَهُ وما يُريبه ،
ولكَ مِنَ الحَدِيثِ طَيِّبِهِ ، وَسَمِيَّتِهِ بِسُلْوةِ الشَّيْخَةِ ، وَاللَّهِ المَعِينُ عَلَى نَسْخِهَا وَنَقْلِهَا ، المَوْفِقُ
لِفَهْمِهَا وَحِفْظِهَا .

* * *

فَتَبَدَأَ بِمَا سَارَ مَسِيرَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ ، وَأَنْشَدَهُ أَوَّلَ الوَفْضِ فِي البَدْوِ وَالْحَضَرِ :
رَضِيْتُ بِمَا قَسَمَ اللهُ لِي وَفَوَضْتُ أَمْرِي إِلَى خَالِقِي
لَقَدْ أَحْسَنَ اللهُ فِيمَا مَضَى كَذَلِكَ يَحْسِنُ فِيمَا بَقِيَ

* * *

مَحَمَّدُ النَّبِيِّ أَخِي وَصَهْرِي وَحَمْرَةُ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ عَمِّي
وَجَعْفَرُ الَّذِي يُضْحِي وَيُمْسِي يَطِيرُ مَعَ المَلَانِكَةِ ابْنُ أُمِّي
وَبِنْتُ مُحَمَّدٍ سَكْنِي وَعُزْسِي مَسْوَطٌ لِحَمَاهَا بَدْمِي وَلِحَمِي
وَسِبْطَا أَحْمَدٍ نَجْلَايِ مِنْهَا فَأَيْكُمْ لَهُ سَهْمٌ كَسَهْمِي !
سَبَقْتَكُمْ إِلَى الإِسْلَامِ طَرّاً غُلَاماً مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِي
فَأَوْجَبَ لِي وَلَايَتَهُ عَلَيْكُمْ رَسُولُ اللهِ يَوْمَ غَدِيرِ خُمِّ
/ ٢٤٩ / وَأَوْصَانِي النَّبِيِّ عَلَى اخْتِيَارِ لِأَمْتِهِ رِضَى مِنْهُ بِحُكْمِي
فَمَنْ هَذَا لَوْ فَخِرُ كَفَخْرِي وَمَنْ هَذَا لَوْ يَوْمُ كَيْومِي ؟
أَلَا مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ بِهَذَا وَإِلَّا فَلْيُؤْمِنْتَ كَمَا بَغَمِّ
فَوَيْلٌ لِمَنْ وَيْلٌ ثُمَّ وَيْلٌ لِمَجَاهِدِ طَاعَتِي مِنْ غَيْرِ جُزْمِ

* * *

لَقَدْ نَقَلَ الصَّخْرَ مِنْ قُلَلِ الجِبَالِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ مَنْزِلِ الرِّجَالِ

يقولُ الناس لي في الكسب عازٌّ فَمَلْتُ: العازُّ في ذلِّ السؤالِ

ما أختنَ الدنيا وإقبالها إذا أطاعَ اللهُ مَنْ نالها
فاخذرَ زوالَ الفضلِ يا جابراً وأعطِ مِنْ دُنْيَاكَ مَنْ سألها
مَنْ لَمْ يوايسِ الناسَ مِنْ فضله عَرَّضَ للإدبارِ إقبالها
فإنَّ ذا العرشِ جزيلُ العطا يُضعِفُ بالحِجَّةِ أمثالها

إذا كُنْتَ في نعمةٍ فازعها فإنَّ المعاصي تُزيلُ النعمَ
وَكنْ مُوسراً شئتَ أمْ مُعسراً فما تَقَطَّعَ العيشَ إلا بهمَ
حلاوةَ دُنْيَاكَ مَنْسومةً فلا تاكلِ الشَّهْدَ إلا بِسَمِ
إذا تَمَّ أمرٌ دنا نَقْصُهُ توقَّعْ زوالاً إذا قيلَ: تَمَّ

النَّاسُ مِنْ جَهَةِ الأمثالِ^١ أكفأ أبـوهـمُ آدمُ والأُمُّ حـوَاءُ
فإنَّ يَكُنْ لَهُمْ في أصلهم شرفٌ يُفـاخـرونَ به فالطينُ والماءُ
ما الفخرُ إلا لأهلِ العِلْمِ إنَّهُمْ عـلى الهدى لِمَنْ استهدى أدلاءُ
وقيمةُ المرءِ ما قد كانَ يُحسِنه والجاهلونَ لأهلِ العِلْمِ أعداءُ

صنَّ النَّفْسَ واخملها على ما يزينها تَعِشْ سـالِماً، والقولُ فيكَ جميلُ
فإنَّ ضاقَ رزقُ اليومِ فاصبرِ إلى غدِ عَسَى نَكَبَاتُ الدَّهْرِ عَنكَ تزولُ
فلا تـرينُ النَّاسَ إلا تَجْمُلُأ نـبا يـك دـهـرٌ أو جـفـاك خـليـلُ

١. في هامش المخطوط: «التمثال» وفي أول الديوان أيضاً: «التمثال».

فَلَا خَيْرَ فِي وُدِّ امْرِيٍّ مُتَلَوِّنٍ إِذَا الرِّيحُ مَالَتْ مَا لَكَ حَيْثُ تَمِيلُ
جَوَادٌ إِذَا اسْتَعْنَيْتَ عَنْ أَخْذِ مَالِهِ وَعِنْدَ احْتِمَالِ الْفَقْرِ عَنْكَ بَخِيلُ
فَمَا أَكْثَرَ الإِخْوَانَ حِينَ تَعُدُّهُمْ وَلَكِنَّهُمْ فِي النَّايِبَاتِ قَلِيلُ

* * *

نَفْسِي عَلَى زَفْرَاتِهَا مَحْبُوسَةٌ يَا لَيْتَهَا خَرَجَتْ مَعَ الزَّفَرَاتِ
لَا خَيْرَ بَعْدَكَ فِي الْحَيَاةِ وَإِنَّمَا أَبْكِي مَخَافَةَ أَنْ تَطْوَلَ حَيَاتِي

* * *

٢٥٠/ قَدْ شَابَ رَأْسِي وَرَأْسَ الْجِرْصِ لَمْ يَشِبْ
إِنَّ الْحَرِيصَ عَلَى الدُّنْيَا لَفِي تَعَبٍ
مَالِي أَرَانِي إِذَا مَا زُمْتُ مَرْتَبَةً
فَلَيْتُهَا، طَمَحَتْ عَيْنِي إِلَى رُتَبِ
بِاللَّهِ رَبِّكَ كَمْ بَيْتٍ مَرَرْتُ بِهِ
قَدْ كَانَ يَغْمُرُ بِاللَّذَاتِ وَالطَّرَبِ
طَارَتْ عُقَابُ الْمَنَايَا فِي جَوَانِيهِ
فَصَارَ مِنْ بَعْدِهَا لِلْوَيْلِ وَالْخَرَبِ
أَحْبَسْ عِنَانَكَ لَا يَجْمَعُ بِهِ طَلَبُ
فَلَا وَرَبِّكَ مَا الْأَرْزَاقُ بِالطَّلَبِ

* * *

وَمُنْذِرْتِي مِنْ نُحُوسِ الْقِرَانِ وَمَا هُوَ مِنْ شَرِّهِ كَائِنُ
ذَنُوبِي أَخَافُ فَأَمَّا الْقِرَانُ فَلَيْتُنِي مِنْ شَرِّهِ أَمْنُ

* * *

فَلَا تَجْزَعُ فَإِنَّ أَعْسَرَ يَوْمًا فَتَقْدُ أَيَسَّرْتَ فِي دَهْرٍ طَوِيلٍ
 فَلَا تَيَأَسُ فَإِنَّ الْيَأْسَ كُفْرٌ لَعَلَّ اللَّهَ يُغْنِي عَن قَلِيلٍ
 فَلَا تَظُنُّنَّ بَرِّكَ ظَنٌّ سَوْءٌ فَإِنَّ اللَّهَ أَوْلَى بِالْجَمِيلِ
 رَأَيْتُ الْعُسْرَ يَتَّبِعُهُ يَسَارٌ وَقَوْلَ اللَّهِ أَصْدَقُ كُلِّ قَبِيلٍ

* * *

إِنَّمَا الدُّنْيَا بِلَاءٌ لَيْسَ لِلدُّنْيَا ثُبُوتٌ
 إِنَّمَا الدُّنْيَا كَبِيتٍ نَسَجْتَهُ الْعَنْكَبُوتُ
 وَلَعَمْرِي عَن قَلِيلٍ كَلَّ مَنْ فِيهَا يَمُوتُ
 إِنَّمَا يَكْفِيكَ مِنْهَا أَيُّهَا الطَّالِبُ قُوْتُ
 كَلَّ مَنْ فِيهَا لَعَمْرِي عَن قَلِيلٍ سَيَفُوتُ

* * *

اللَّيْلُ دَاجٍ وَالْكَبَاشُ تَنْتَطِحُ نَطَاحِ أَسَدٍ مَا أَرَاهَا تَضْطَلِحُ
 فَمَنْ نَجَا بِرَأْسِهِ فَقَدْ رِبِحَ مِنْهَا قِيَامٌ، ثُمَّ مِنْهَا مُنْتَبِحُ^١

* * *

الْمَوْتُ لَا وَالِدَآ يُنْقِي وَلَا وَكْدَا هَذَا السَّبِيلُ، إِلَى أَنْ لَا تَرَى أَحَدَا
 كَانَ النَّبِيُّ وَلَمْ يَخْلُدْ لِأَمْتِهِ لَوْ خَلَدَ اللَّهُ خَلْقًا بَعْدَهُ^٢ خَلَدَا
 لِلْمَوْتِ^٣ فِيهَا سَهَامٌ غَيْرُ خَاطِئَةٍ مَنْ فَاتَهُ الْيَوْمَ سَهْمٌ لَمْ يَفْتَهُ غَدَا

* * *

١. في هامش النسخة: أي ألقاه على وجهه، فانبطح.

٢. في ديوان الإمام عليؑ: قَبْلَهُ.

٣. في ديوان الإمام عليؑ: فِينَا.

بإظهار ما أتحفئته لشديد
إليك ومالي في الرجاء نديد
/ ٢٥١ / وليس على حكم الإله جليد
لموت البرايا قائد وبريد

وإن حساني منك يا بنت أحمد
أضر عني الحُمى لديك وأشتكي
ولكن لأمر الله تعمر تانياً
وفي هذه الحُمى دليل بأنها

* * *

قبر الحبيب فلم يرد جوابي!
أملت^٢ بغدي خلة الأحاب؟
وأنا زهين جنادل وثراب
وشغلت^٤ عن أهلي وعن أترابي!
عني وعنكم خلة الأحاب

مالي وقفت على القبور مسلماً
أحبيب، مالك لا تجيب منادياً
قال الحبيب: وليس^٣ لي بجوابكم
أكل التراب محاسني فسنيتكم
فعلیکم مني السلام تقطعت

* * *

واسترر وغط على ذنوبه
وللزمان على خطوبه
وكل الظلوم إلى حسيبه

أليس أحاك على عيوبه
واضرب على ظلم السفیه
ودع العتاب تكروماً^٥

* * *

يكران من سبت جديد إلى سبت
وقل لاجتماع الشملي: لا بد من شت

ألم تر أن الدهر يوم و ليلة
فقل لجديد الثوب: لا بد من بلى

١. في ديوان الإمام علي ؑ: نرد جوابنا.

٢. في ديوان الإمام علي ؑ: أنسيت.

٣. في ديوان الإمام علي ؑ: وكيف.

٤. في ديوان الإمام علي ؑ: وحجت.

٥. في ديوان الإمام علي ؑ: ودع الجواب تفضلاً.

إِنَّ الَّذِينَ بَنُوا فِطَالَ بِنَاؤُهُمْ وَاسْتَمْتَعُوا بِالْأَهْلِ وَالْأَوْلَادِ
جَزَتْ الرِّيحُ عَلَى مَحَلِّ دِيَارِهِمْ فَكَأَنَّهُمْ كَانُوا عَلَى مِينَعَادِ

* * *

إِضْبِرْ عَلَى تَعَبِ الْإِدْلَاجِ^١ وَالسَّهْرِ وَلِلرَّوَّاحِ عَلَى الْحَاجَاتِ وَالْبَكْرِ
لَا تَصْجِرَنَّ وَلَا يُفْجِرْكَ مَطْلَبُهَا فَالنُّجْحُ يَثْلُفُ بَيْنَ الْعَجْزِ وَالصُّجْرِ
إِنِّي وَجَدْتُ وَفِي الْأَيَّامِ تَجْرِبَةً لِلصَّبْرِ عَاقِبَةٌ مَحْمُودَةُ الْأَنْسْرِ
وَقُلِّ مَنَ جَدُّ فِي أَمْرِ يُطَالِبُهُ فَاسْتَصْحَبَ الصَّبْرُ إِلَّا فَازًا بِالظَّفْرِ
يَا طَالِبَ الصُّفُوفِ فِي الدُّنْيَا بِلَا كَدَرٍ طَلَبْتَ مَعْدُومَةً فَايْتَسَّ عَنِ الظَّفْرِ
وَاعْلَمْ بِأَنَّكَ مَا عُمِرْتَ مُنْتَحَنٌ بِالْخَيْرِ وَالشَّرِّ، وَالْمَيْسُورِ وَالْعُسْرِ
أَتَى تَنَالًا بِهَا نَفْعًا بِلَا ضَرَرٍ! وَإِنَّمَا خُلِقْتَ لِلنَّفْعِ وَالضَّرَرِ
فِي الْجُبْنِ عَازٍ، وَفِي الْإِقْدَامِ مَكْرَمَةٌ وَمَنْ يَفْرُ قَلَنْ يَنْجُو مِنَ الْقَدْرِ

* * *

٢٥٢ / إِضْبِرْ قَلِيلًا فَبَعْدَ الْعُسْرِ تَيْسِيرٌ وَكُلُّ أَمْرٍ آتٍ وَقْتُ وَتَدْبِيرٌ
وَاللَّمْهَمِ فِي حَالَاتِنَا نَظَرٌ وَفَوْقَ تَقْدِيرِنَا اللَّهُ تَقْدِيرٌ

* * *

جَمِيعَ فَوَائِدِ الدُّنْيَا غُرُورٌ وَلَا يَبْقَى لِمَسْرُورٍ سُورُورٌ
وَقُلِّ^٢ لِلشَّامِتِينَ بِنَا: أَفِيئُوا فَإِنَّ نَوَائِبَ الدُّنْيَا تَدُورُ

* * *

١ . الإدلاج: السير في الليل .

٢ . في الديوان: فقل .

فلو كانت الدنيا تُنالُ بظنّةٍ ١
ولكنّما الأرزاقُ حظٌّ وقِسْمَةٌ
وفضلي وَعَقْلِي، نِلْتُ أعلى المَرَاتِبِ
بِفَضْلِ مَلِكٍ لا بِحِيلَةٍ طَالِبِ

* * *

أنا الذي سَمَّيتني أُمِّي حيدرة
عَبْلُ الذَّرَاعَيْنِ شَدِيدِ القَصْرَةِ ٢
رسالٌ ٢ أَجَامٍ وليتُ قَنُورَةَ
أَكِيلِكُمْ بالسَّيْفِ كَيْلِ السَّنْدَرَةِ
أضربُ بالسَّيْفِ رِقَابَ الكَفَرَةِ ٣

* * *

تَكَثَّرَ مِنَ الإِخْوَانِ ما اسطَعتُ إنَّهُم
فَمَا بِكَ كَثِيرِ أَلْفِ خَيْلٍ وَصَاحِبِ
عَمَادٌ إِذَا اسْتَنَجَدْتَهُم، وَظُهُورُ
وإنَّ عَدُوًّا واحِداً لَكثيرُ

* * *

أَتَمُّ النَّاسِ أَعْرَفُهُمْ بِنَقْصِهِ
فَدَانِ عَلَيَّ السَّلَامَةُ مَنْ تُدَانِي
فأبْتَعُهُم لَشَهْوَتِهِ وَجِزْصِهِ
وَمَنْ لَمْ تَرْضَ صَحْبَتَهُ فَأَقْصِهِ ٥
وَخَلَّ الفَخْصَ ما اسْتَغْنَيْتَ عَنْهُ
فَكَمْ مُسْتَجَلِبٍ عَطْباً بِفَحْصِهِ

* * *

دَعِ الجِرْصَ عَلَيَّ الدُّنْيَا
وَفِي العَيْشِ فَلَا تَطْمَعُ

١. في الديوان: بظنّة.

٢. كذا في الأصل، وفي الديوان: صرغام.

٣. في الديوان: القصورّة.

٤. في الديوان:

كليت غابات كربه المنظره
أضربكم ضرباً يُبينُ الفقره
أضربُ بالسَّيْفِ رِقَابَ الكَفَرَةِ

عَبْلُ الذَّرَاعَيْنِ شَدِيدِ القَصُورَةِ
أَكِيلِكُمْ بالسَّيْفِ كَيْلِ السَّنْدَرَةِ
وَأَتَرَكَ القَرْنَ بِسَقَاعِ جِزْرِهِ

٥. أي أبعد.

ولا تَجْمَعُ مِنَ الْمَالِ فلا تَذْرِي لِمَنْ تَجْمَعُ
فَلا تَذْرِي أَفِي أَرْضِ لك، أم في غيرها تُضْرَعُ
وَإِنَّ^٢ الرِّزْقَ مَقْسُومٌ وكذُّ^٣ المرءِ لا يَنْتَفَعُ
فَقِيْرٌ كُلُّ ذِي حَرَصٍ^٤ غَنِيٌّ كُلُّ مَنْ يَنْفَعُ

* * *

لو كان بِالْحَيْلِ الْغِنَى، لوجدتني بِسُجُومِ أَقْطَارِ السَّمَاءِ تَعْلُقِي
لَكِنَّ مَنْ رُزِقَ الْحِجَى حَرَمَ الْغِنَى^٥ ضِدَانٍ مَفْتَرِقَانِ أَيَّ تَفْرِقِي

* * *

قَوْمِي إِذَا اشْتَبَكَ الْقَنَا جَعَلُوا الصُّدُورَ لَهَا مَسَالِكَ^٦
الْأَلْبَسِينَ قُلُوبَهُمْ فَو قِ الدُّرُوعِ لِإِدْفَعِ ذَلِكَ^٧

* * *

أَشْدُّ^٨ حَيَازِمَكَ لِلْمَوْتِ فَإِنَّ الْمَوْتَ لَأَقِيكَ
وَلَا تَجْزَعُ مِنَ الْمَوْتِ إِذَا حَلَّ بِوَادِيكَ^٩

* * *

١. في الديوان: ولا.

٢. في الديوان: فَإِنَّ.

٣. في الديوان: سوء.

٤. في الديوان: فقيرٌ كلُّ من يطمع.

٥. في الديوان: لكن مَنْ رُزِقَ الْغِنَى حَرَمَ الْحِجَى.

٦. في الديوان: مسالك.

٧. في الديوان:

فوق الصُّدُورِ لِأَجْلِ ذَلِكَ

الْأَلْبَسُونَ دُرُوعَهُمْ

٨. والظاهر كونُ «أشد» خارجةً عن البيت؛ فهي إما من علي عليه السلام أو من الراوي أو من أحد الشراح في بيان ما

هو مقدَّرٌ في «حيازيمك». راجع: الكامل للمبرِّد، ص ٩٣٢؛ العمدة لابن رشيقي، ج ١، ص ١٤١.

٩. في الديوان أربعة أبياتٍ أخرى بعد هذين البيتين وهي:

مَنْ لَمْ يَكُنْ جِدُّهُ مُسَاعِدَهُ فَخْتَفَهُ أَنْ يَجِدَ فِي الْحَرَكَه
فَقُلْ لِمَنْ حَالُهُ مَوِيَّةٌ لَا تَعْرِضُنْ بِالْجِرَاكِ لِئَلْهَلَكَهَا!

* * *

يَا مَنْ بِدُنْيَاكَ اشْتَغَلُ / ٢٥٣ / وَغَرَّةُ طُغُولِ الْأَمَلِ
الْمَوْتُ يَأْتِي بِغَتَّةٍ وَالْقَبْرِ صُنْدُوقُ الْعَمَلِ

* * *

أُرِيدُ حَبَاءَهُ، وَيُرِيدُ قَتْلِي عَذِيرَكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادِ!

* * *

صَيْدُ الْمُلُوكِ أَرَانَبٌ وَتَعَالَبُ وَإِذَا رَكِبْتُ فَصَيْدِي الْأَبْطَالُ!

* * *

أَخَافُ وَأَرْجُو عَفْوَهُ وَعِقَابَهُ وَأَعْلَمُ حَقًّا أَنَّهُ حَكَمٌ أَعْدَلُ
فَإِنْ يَكُ عَفْوٌ، فَهُوَ مِنْهُ تَفَضُّلٌ وَإِنْ يَكُ تَعْدِيْبٌ، فَبَائِي لَهُ أَهْلُ

* * *

دَعِ ذِكْرَهُنَّ فَمَا لَهُنَّ وَفَاءُ رِيْحُ الصَّبَا وَعُهُودُهُنَّ سَوَاءُ
يَكْسِرُنَّ قَلْبَكَ ثُمَّ لَا يَجْبِرُنَّهُ وَقُلُوبُهُنَّ مِنَ الدَّوَاءِ خَلَاءُ

* * *

ة يَوْمُ الرُّوحِ بِكَيْفِيكَ
كَذَلِكَ الدَّهْرُ يُبْكِيكَ
وَإِنْ كَانُوا صَعَالِيكَ
ة، لِلصَّفِيِّ مَسْتَارِيكَ

﴿ فَإِنَّ الدَّرَجَ وَالْبَيْضَ
كَمَا أَضْحَكَكَ الدَّهْرَ
فَقَدْ أَعْرَفُ أَقْوَاماً
مَارِعِ إِلَى التَّجَدِّدِ

١. في هامش المخطوط: التمثال، وفي أول الديوان أيضاً: «التمثال».

فَبِإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً وَإِنْ تَكُنِ الأَرزَاقُ قِسْمًا مَقْدَرًا^١
 وَإِنْ تَكُنِ الأُمُوالُ لِتَلْتَرِكَ جَمْعُهَا وَإِنْ تَكُنِ الأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشِثَتْ
 فَدَارُ ثَوَابِ اللهِ أَعْلَى وَأَنْسَبَلُ فَكَيْفَ حِرْصُ المَرءِ فِي الكَسْبِ أَجْمَلُ
 فَما بِالْ مَتْرُوكٍ بِهِ الحُرُّ يَبْحَلُ فَكَيْفَ مُتْرُوكُهُ مُنْتَحَدَتْ النِّسَمُ
 فَكَيْفَ امْرِي فِي اللهِ بِالسَّيْفِ أَفْضَلُ

* * *

كَيْفِيَّةُ النِّفْسِ^٢ لَيْسَ المَرءُ يُذَرِكُهَا فَكَيْفَ كَيْفِيَّةُ الجَبَّارِ فِي القِدَمِ!
 هُوَ الَّذِي أَنْشَأَ الأَشْيَاءَ مُبْتَدِعًا فَكَيْفَ يُذَرِكُكَ مُنْتَحَدَتْ النِّسَمُ

* * *

فَمَنْ يَحْمِدُ الدُّنْيَا بِشَيْءٍ^٣ يَسْرُهُ فَسَوْفَ - لَعَمْرِي - عَنِ قَلِيلٍ يَلُومُهَا
 إِذَا أَقْبَلَتْ كَانَتْ عَلَى المَرءِ فِتْنَةً^٤ وَإِنْ أَذْبَرَتْ كَانَتْ كَثِيرًا هَمُومُهَا

* * *

لَا تُوَدِّعِ السُّرُّ إِلَّا عِنْدَ ذِي كَرَمٍ وَالسُّرُّ عِنْدَ كِرَامِ النَّاسِ مَكْتُومٌ
 / ٢٥٤ / وَالسُّرُّ عِنْدِي فِي بَيْتٍ لَهُ عَلَقٌ قَدْ ضَاعَ مِفْتَاحُهُ، وَالبَابُ^٥ مَخْتُومٌ

* * *

كَمْ مِنْ أَدِيبٍ فَطِنٍ عَالِمٍ مُسْتَكْمِلِ العَقْلِ مُقَلِّ عَدِيمٍ
 وَمِنْ جَهُولٍ مُكْثِرٍ مَالَهُ «ذَلِكَ تَقْدِيرُ العَزِيزِ العَلِيمِ»

* * *

١. في الديوان: وإن تكن الأرزاق حظًا وقسمةً.

٢. في الديوان: المرء.

٣. في الديوان: لعيش.

٤. في الديوان: خسرةً.

٥. في الديوان: والبيت.

إِذَا اجْتَمَعَتْ عَلَيَّاءُ مَعْدِي وَمَذْجِي
مُسْلَمَةٌ أَكْفَالُ خَيْلِي فِي الْوَعَا
بِمَعْرَكَةٍ يَوْمًا فَبَاتِي أَمِيرَهَا
وَمَكْلُومَةٌ لَبَّاتُهَا وَنُحُورُهَا
حَرَامٌ عَلَيَّ أَرْمَاحِنَا طَغَنُ مُذْبِرِ
وَتَنْدُقُ مِنْهَا فِي الصُّدُورِ صُدُورُهَا

* * *

إِنَّ الَّذِينَ شَرُوا دُنْيَا بَآخِرَةٍ
بَاعُوا كَرِيمًا جَدِيدًا بَاقِيًا حَسَنًا
لَمْ يَزْبَحُوا بِاتِّخَاذِ الْبَيْعِ، بَلْ حَسِرُوا
بِدَارِسِ طَامِسِ، يَا بَشِ مَا اتَّجَرُوا

* * *

لَا تَخْضَعَنَّ لِمَخْلُوقٍ عَلَى طَمَعٍ
وَاسْتَرْزِقِي اللَّهَ مِمَّا فِي خَزَائِنِهِ
فَإِنَّ ذَلِكَ نَقْصٌ^١ مِنْكَ فِي الدِّينِ
فَإِنَّ ذَلِكَ بَيِّنَ الْكَافِ وَالنُّونِ
مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالدُّنْيَا إِذَا اجْتَمَعَا
لَا بَارَكَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا بِلَا دِينِ^٢

* * *

هُوَ الْأَمْرُ^٣ تَعِشْ فِي رَاحَةٍ
تَطْلُبُ الرَّاحَةَ فِي دَارِ الْعَنَا
قَلِّمًا^٤ هَوْنَتْ إِلَّا سَيِّهُونَ
خَابَ مَنْ يَطْلُبُ شَيْئًا لَا يَكُونُ^٥

١. في الديوان: وَهَنَّ.

٢. في الديوان بعد البيتين الأولتين:

إِنَّ الَّذِي أَنْتَ تَرْجُوهُ وَتَأْمَلُهُ
مَا أَحْسَنَ الْجُودَ فِي الدُّنْيَا وَفِي الدِّينِ
مَا أَحْسَنَ الدِّينَ وَالدُّنْيَا إِذَا اجْتَمَعَا
لَوْ كَانَ بِاللُّبِّ يَزِدَادُ اللَّيْبُ غَنَى
لَكِنَّمَا الرُّزْقُ بِالْمِيزَانِ مِنْ حِكْمِ

٣. في الديوان: الْأَمْرُ.

٤. في الديوان: كَلَّ مَا.

٥. بيت ثانٍ لم يرد ذكره في الأصل، وهو مذكور في الديوان:

إِنَّمَا الْعُرَّةُ شُهُولٌ وَحَزُونٌ

لَيْسَ أَمْرُ الْعُرَّةِ سَهْلًا كَلَّةً

إذا هبَّت رياحك فَاغْتَنِمَهَا فَعُقْبِي كَلَّ خَافِقَةَ^١ سُكُونِ
فلا^٢ تَغْفَلْ عَنِ الْإِحْسَانِ فِيهَا فلا^٣ تَدْرِي السُّكُونِ مَتَى يَكُونُ

* * *

لِنِعْمِ الْيَوْمِ يَوْمِ السَّنْبِتِ حَقًّا لِصَبْدِي إِنْ أَرَدْتُ بِلَا امْتِرَاءِ
وَفِي الْأَحَدِ الْبِنَاءِ لَأَنَّ فِيهِ تَسْبَدَى اللَّهُ فِي خَلْقِ السَّمَاءِ
وَفِي الْإِثْنَيْنِ إِنْ سَافَرْتَ فِيهِ سَتَنْظَفُرُ بِالنَّجَاحِ وَإِلْتِرَاءِ
وَمَنْ يُرِدِ الْحِجَامَةَ فَالْثَلَاثَا فَفِي سَاعَاتِهِ سَفَكَ الدَّمَاءِ^٤
وَإِنْ شَرِبَ امْرُؤٌ يَوْمًا دَوَاءً فَنِعْمَ الْيَوْمِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ
وَفِي يَوْمِ الْحَمِيسِ قَضَاءُ حَاجِ^٥ فَفِيهِ اللَّهُ يَأْذَنُ بِاللَّدْعَاءِ
وَفِي الْجُمُعَاتِ تَزْوِيجٌ وَعُزْزٌ وَلَكِذَاتِ الرِّجَالِ مَعَ النِّسَاءِ
وَهَذَا الْعِلْمُ لَا يَغْلَمُهُ إِلَّا نَبِيِّي أَوْ وَصِيِّ الْأَنْبِيَاءِ

* * *

٢٥٥ / إذا اشْتَمَلَتْ عَلَى الْيَأْسِ الْقُلُوبُ

وَضَاقَ لِمَا بِهِ الصُّدْرُ الرَّجِيْبُ

وَأَوْطَأَتْ الْمَكَارَهُ وَاطْمَأَنَّتْ^٦

وَأُزْسَتْ فِي أَمَاكِنِهَا الْقُلُوبُ^٧

١. أي الاضطراب .

٢. في الديوان : ولا .

٣. في الديوان : فما .

٤. في الديوان : ففي ساعاتها حرقُ الدماء .

٥. جمع حاجة .

٦. في الديوان : اشْتَقَرَّتْ .

٧. في الديوان : الحُطُوبُ .

وَلَمْ يُرَ ١ لَانْكَشَافِ الضَّرِّ وَجَّةً ٢
 وَلَا أَغْنَى بِسَحِيلَتِهِ الْأَرِيْبُ
 أَتَاكَ عَلَى قَنَوطٍ ٣ مِنْكَ غَوْتُ
 بِمَنْ بِهِ اللَّطِيفُ الْمُسْتَجِيبُ
 وَكُلُّ الْحَادِثَاتِ إِذَا تَنَاهَتْ
 فَـمَوْضُوعٌ بِهَا فَرَجٌ قَرِيبُ

* * *

إِنْ عَصَّكَ الدَّهْرُ فَانْتَظِرْ فَرَجًا ٤
 أَوْ مَسَّكَ الضَّرُّ وَإِثْلَيْتَ ٥ بِهِ
 رَبُّ مُعَافَى شَكَاتِ قَلْبِهِ
 وَمُشْتَكٍ مَا يَنَامُ مِنْ سَهْرِهِ ٦
 وَأَخْرَجُ ٧ فِي عَشَاءٍ لَيْلَتَهُ
 دَبَّ إِلَيْهِ الْبَلَاءُ فِي سَحَرِ [هـ]
 مَنْ صَحِبَ ٨ الدَّهْرَ دَمَّ صُحْبَتَهُ
 وَنَالَ مِنْ صَفْوِهِ وَمِنْ كَدَرِ [هـ]

* * *

يَا عَمْرُؤُ، قَدْ لَاقَيْتَ فَارِسَ بُهْمَةٍ ٩
 عِنْدَ اللَّقَاءِ مَعَاوِدَ الْإِقْدَامِ

١. في الديوان: تر.

٢. في الديوان: وجهاً.

٣. في الأصل قنوت.

٤. في الديوان: نازل.

٥. في الديوان: أو ثلّيت.

٦. في الديوان:

وَمُثْبَلِي مَا يَنَامُ مِنْ حَذْرِهِ

كَمِ مِنْ مُعَانٍ عَلَى تَهْوُورِهِ

٧. في الديوان: أمن.

٨. في الديوان: من مارس.

٩. في الديوان: همّة.

يَدْعُوا^١ إِلَى دِينِ الْإِلَهِ وَنَصْرِهِ
بِمُهْتَدٍ عَضْبٍ دَقِيقٍ^٢ حَدُّهُ
وَمُحَمَّدٌ فَيُنَاكَأَنَّ جَبِينَهُ
وَاللَّهُ نَاصِرٌ دِينَهُ وَنَبِيَّهُ
شَهِدَتْ قَرِيشٌ وَالْقَبَائِلُ^٤ كُلَّهَا
وَأِلَى الْهُدَى وَشَرَائِعِ الْإِسْلَامِ
ذِي رَوْقٍ يُبْرِي^٣ الْفِقَارَ صُنَامِ
شَمْسٌ تَجَلَّتْ مِنْ خِلَالِ غَمَامِ
وَمَعِينٌ كُلُّ مَوْحِدٍ مِقْدَامِ
أَنْ لَيْسَ فِيهَا مَنْ يَقُومُ مَقَامِي

* * *

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَبْلَى رَسُولَهُ
وَقَدْ أَنْزَلَ الْكُفَّارَ دَارَ مَذَلَّةٍ
وَحَكَمَ فِيهِمْ يَوْمَ بَدْرٍ رَسُولَهُ
بِأَيْدِيهِمْ بِيضَ خِيفَافٍ قَوَاطِعِ
فَكَمْ غَادَرُوا مِنْ نَاشِئِ ذِي حَمِيَّةٍ
نَوَاطِحُ تَبْكِي عُثْبَةَ الْغَيِّ وَابْنَةَ
بَلَاءٍ عَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ وَذِي فَضْلِ
فَلَاقُوا هَوَانًا مِنْ إِسَارٍ وَمِنْ قَتْلِ
وَقَوْمًا كُفَمَاةً نَعْلَهُمْ أَحْسَنَ النَّعْلِ
وَقَدْ حَادَثُوهَا بِالْجَلَاءِ وَبِالصَّقْلِ
صَرِيعًا، وَمِنْ ذِي نَجْدَةٍ مِنْهُمْ كَهْلٍ
وَشَيْبَةً تَبْكِيهِ وَتَبْكِي أَبَا جَهْلٍ

* * *

٢٥٧ / لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ خَلِيلِينَ فُرْقَةٍ
وَإِنْ اِفْتَقَادِي فِاطِمًا بَعْدَ أَحْمَدِ
وَكُلُّ الْأَذَى دُونَ اللَّحْمَاتِ قَلِيلٌ
دَلِيلٌ عَلَيَّ أَنْ لَا يَدُومَ خَلِيلٌ

* * *

بُنَيَّ إِذَا مَا جَاشَتْ التُّرُكُ فَانْتَظِرْ
وَلَايَةَ مُهْدِيٍّ يَقُومُ وَيَسْغِدُ

١. ورد في الديوان بيت بعد البيت الأول وهي :

من آل هاشم من سناء باهن

٢. في الديوان : رقيق .

٣. في الديوان : يفرى .

٤. في الديوان : البراهم .

وَبِوَيْعٍ مِنْهُمْ مَنْ يَحْجُرُ وَيَعْدِلُ
فَبِالْحَقِّ يَأْتِيكُمْ وَبِالْحَقِّ يَعْمَلُ
فَلَا تَخْذِلُوهُ يَا بَنِي وَعَجَلُوا

وَذَلَّ مَلُوكَ الْعَدْلِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ
فَتَمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْحَقُّ مِنْكُمْ
سَمِيَّ نَبِيِّ اللَّهِ، نَفْسِي فِدَاءُهُ

* * *

وَلَيْسَ يَشْرِكُهُ فِي مُلْكِهِ أَحَدٌ
وَالْمُؤْمِنِينَ سَيَجْزِيهِمْ كَمَا وَعَدُوا^١
فَهَلْ عَسَى أَنْ يَرَى فِي غَيْبِهَا رَشْدٌ
نَصْرًا، وَيَمْتَلِ لِلْكَفَّارِ إِذْ عَنَدُوا^٢
فَيَمَنُ تَضَمَّنَ مِنْ إِخْوَانِنَا أَحَدٌ^٣
وَلِلصَّفَانِحِ نَارٌ بَيْنَنَا تَقْدُ
فَجِيبٌ زَوْجَتِهِ إِذَا أُخْبِرَتْ قَدَدُ^٤
ثُمَّ^٥ الْأَنْوَفِ وَحَيْثُ الْفَرْعُ وَالْعَدْدُ
تَحْتَ الْعَجَاجِ أَيْبًا وَهُوَ مَجْتَهِدٌ
فَحَامِلٌ قِطْعَةً مِنْهُمْ وَمُفْتَقَدٌ^٦

اللَّهُ حَيٌّ، قَدِيمٌ، قَادِرٌ، صَمَدٌ
هُوَ الَّذِي عَرَفَ الْكَفَّارَ مَنَزَلَهُمْ
فَإِنْ تَكُنْ دَوْلَةٌ كَانَتْ لِنَاعِظَةٍ
وَيَنْصُرُ اللَّهُ مَنْ وَالَاهُ إِنْ لَهُ
فَإِنْ نَطَقْتُمْ بِفَخْرٍ لَا أَبَا لَكُمْ
فَإِنْ طَلَحَ غَادِرُ نَاهُ مُنْجِدًا
وَالْمَرْءُ عِثْمَانُ أُرْدَتْهُ أَسِنَّتُنَا
كَانُوا^٥ الذُّوَانِبَ مِنْ فِهْرِ وَأَكْرَمَهَا
وَأَحْمَدُ الْخَيْرُ قَدْ أودَى عَلَى عَجَلٍ
فَطَلَّتِ الطَّيْرُ وَالضَّبْعَانُ تَرْكِبَهُ

١ . في الديوان : والمؤمنون سيجبرهم بما وعدوا .

٢ . في الديوان : نصرًا يمتل بالكفار إن عدوا .

٣ . في الديوان : للخذ .

٤ . في الديوان : فجيب زوجته إذ أخبرت قدد .

٥ . ورد في الديوان بيت قبل هذا البيت وهو :

فسي تسعة ولواء بسين أظهرهم

٦ . في الديوان : حيث .

٧ . هذا البيت والذي قبله مفقودتان في الديوان ، كما وردت ستة أبيات في الديوان مفقودة في أصلنا .

لم يتكلموا عن حياض الموت إذ وردوا

لهم جنانٌ من الفردوس طيبةٌ وليسَ يَعروهُمُ^١ حَرٌّ ولا صَرَد
 صلّى الإله عليهم كُلّما ذُكروا فَرُبَّ مَشهدٍ صدقِ قَبْلَه شَهِدوا
 قومٌ وَقَوا لرسولِ الله واحتَسَبوا بيضُ المعارفِ^٢ مِنْهم حَمزةُ الأسد
 ليسوا كقتلي من الكفار أدخلهم نازَ الجَحيمِ على أبوابها الرّصد

* * *

٢٥٨ / حَرُّص بنيك على الآداب في الصِغَر
 كَئِما تَقَرَّ بهم عَينُك في الكِبر
 فإِنما^٣ مَثَلُ الآدابِ تَجْمَعُها
 في عُنفوانِ الصبا، كالنَّقشِ في الحجرِ
 هي الكَنوزُ التي تَنمو ذَخائِرها
 ولا يُخافُ عليها حَدَثُ الغَيرِ
 إنَّ الأديبَ إذا زَلَّتْ بِهِ قَدَمُ
 يهوى عَلى^٤ فَرُشِ الدَّيباجِ والسُّررِ
 النَّاسِ اثْنانِ: ذو عِلْمٍ ومُنْتَمِعٌ
 وَاِع، وسائِر [هم] كالقُوطِ^٥ والعَكرِ

* * *

لا تَجزَعَنَّ مِنَ الهَزالِ فَرُبّما ذُبِحَ السَّمينُ وَعُوفِيَ المَهزولُ

١. في الديوان: لا يعترهم بها.

٢. في الديوان: شُمُ العرائين.

٣. في الديوان: وإتما.

٤. في الديوان: إلى.

٥. في الديوان: كاللغور.

وَاجْعَلْ فَوَادِكَ لِلتَّوَاضِعِ مَنَزِلًا
وَإِذَا وَلَيْتَ أُمُورَ قَوْمٍ لَيْلَةً
وَإِذَا حَمَلْتَ إِلَى الْقُبُورِ جَنَازَةً
يَا صَاحِبَ الْقَبْرِ الْمُتَّقِي سَطْحَهُ
وَإِنَّ التَّوَاضِعَ بِالشَّرِيفِ جَمِيلٌ
فَاغْلَمْ بِأَنَّكَ عَنْهُمْ مَسْؤُولٌ
فَاغْلَمْ بِأَنَّكَ بَعْدَهَا مَحْمُولٌ
وَلَعَلَّهُ مِنْ تَخْتِهِ مَقُولٌ!

* * *

أَفِيكَ بِنَفْسِي أَبِهَا الْمُضْطَفَى الَّذِي
وَمَنْ كَانَ لِي مُذْكَنْتُ طِفْلاً وَيَافِعاً
وَمَنْ جَدُّهُ جَدِّي، وَمَنْ عَمَّهُ عَمِّي^٣
وَمَنْ حِينَ آخَى بَيْنَ مَنْ كَانَ حَاضِراً
لَكَ الْفَضْلُ مَا بِي^٥ مَا حَيِّبْتُ لَشَاكِرٍ
هَدَانَا بِهِ الرَّخْمُ مِنْ غُمَّةِ الْجَهْلِ^١
وَأَنْعَسَنِي بِالنُّهْلِ مِنْهُ وَبِالْعَلِّ^٢
وَمَنْ نَجَلَهُ نَجَلِي، وَمَنْ بَثَّتْهُ أَهْلِي
دَعَانِي^٤ وَأَخَانِي وَبَيَّنَّ مِنْ فَضْلِي
لِإِتِمَامِ مَا أَوْلَيْتَ يَا خَاتَمَ الرُّسُلِ

* * *

٢٥٩ / رَأَيْتُ الْمَشْرِكِينَ بَعَوْا عَلَيْنَا
وَقَالُوا: نَحْنُ أَكْثَرُ إِذْ نَقَرْنَا
فَإِنْ تَبَغُّوا وَتَفْتَحُوا عَلَيْنَا^٧
وَلَجُّوا فِي الْعَوَابَةِ وَالضَّلَالِ
عَلَاةِ الْجَمْعِ^٦ بِالْأَسْلِ الطَّوَالِ
بِحَمْزَةٍ وَهُوَ فِي الْعَرَفِ الْعَوَالِي

١ . ورد في الديوان بعد البيت الأول بيت مفقود في الأصل وهو :

لمن أنتمي فيه إلى الفرع والأصل

وأفديك حوباني وما قدر مهجتي

٢ . في الديوان :

وأنعسني بالعل منه وبالنهل

وَمَنْ صَمَّنِي مُذْكَنْتُ طِفْلاً وَيَافِعاً

٣ . في الديوان : أبي .

٤ . في الديوان : هنالك .

٥ . في الديوان : إني .

٦ . في الديوان : غداة الرُّوع .

٧ . في الديوان : فَإِنْ يَبَغُّوا وَيَفْتَحُوا عَلَيْنَا .

وقد أودى بعثته يوم بدر^١ وقد أبلى وجاهد غير آل^١
وقد غادرت كنبهم قتيلاً^٢ بحمد الله طلحة في المحال^٢
فخره^٥ لوجهه ورفعته^٦ عنه رقيق الحد حودث بالصقال^٧

* * *

ما اغتاض باذل وجهه بسؤاله عوصاً، ولو نال المنى بسؤال^٨
وإذا السؤال مع النوال وزنته رجع السؤال وخف كل نوال^٩
وإذا ابتليت بذل وجهك سائلاً فابذله للمتكرم المفضل^٩
إن الكريم إذا حباك بموعدي أعطاكه سلساً بغير مطال^٩

* * *

تغيرت المودة والإخاء وقل الصدق وانقطع الرجاء^٩
وأسلمني الزمان إلى صديقي كثير العذر ليس له وفاء^٩
ورب أخ وفيت له وفي ولكن لا يدوم ولا ثراء^{١٠}

١. أي غير مقصر.

٢. ورد في الديوان قبل هذا البيت بيت من الشعر منسوب له عليه السلام وهو:

وقد فلتت خيلهم يتذر وأتبت الهزيمة بالرجال

٣. في الديوان: جهاراً.

٤. في الديوان: الضلال، وفي هامش الديوان أنه في نسخة منه: «المحال».

٥. في الديوان: قتل، وفي هامش الديوان أنه في نسخة منه: «فخر».

٦. في الديوان: فرغت.

٧. في الديوان ورد بعد هذا بيت لم يرد ذكره في الأصل وهو:

كأن الميخ خالطه إذا ما تظن كالعقبة في الظلال

٨. في الأصل: بسؤاله.

٩. في الديوان: دعاء.

١٠. في الديوان:

يُدِيمُونَ المودّة ما رَأَوْنِي وَيَنْبِقِي الوُدُّ ما بَقِيَ اللِّقَاءُ^١
 سَيُغْنِينِي الَّذِي أَغْنَاءَ عَنِّي فلا فَقَرَ يَدُومٌ ولا نِزَاءُ
 وكلُّ^٢ جِراحَةٍ فلها دِواءٌ وَخُلِقَ السُّوءُ^٣ ليس لها دِواءُ
 وليس بِدائِمٍ أبداً نَعِيمٌ كذاكَ البُؤْسُ ليس له بقاءُ^٤

* * *

أَفاظُمُ هالِكِ السَّيفِ غَيْرِ ذَمِيمِ فَالَسْتُ بِرَعْدِيدٍ ولا بِمُؤَلِّمِ^٥
 لَعَمْرِي لَعَدَأُ عَذْرَتِي فِي كُفْرِ أَحْمَدِ وطِيعَةِ رَبِّ بِالْعِبَادِ عَلِيمِ^٦

* * *

تَمَّ بِحَمْدِ اللهِ وَحُسْنِ تَوْفِيقِهِ .

ولكن لا يدوم له وفاء
 وأعداء إذا نزل البلاء

وعاقبني بما فيه اكتفاء

ولا يصفو مع الفسقى الإخاء

ففي نفسي التكرّم والحياة
 بدا لهم من الناس الجفاء

﴿ ورب أخ وفيئ له بحق
 أخلاء إذا استغنيت عنهم

١ . في الديوان :

وإن عُيِّتُ عن أحدِ قلاني

٢ . في الديوان بيت قبل هذا البيت . وهو :

وكلُّ مودّةٍ لله تصفو

٣ . في الديوان : وسوء الخلق .

٤ . في الديوان :

إذا انكرت عهداً من جميم

إذا ما رأس أهل البيت ولى

٥ . في الديوان : بلثيم .

٦ . وردت ستة أبيات أخرى في الديوان مفقودة في أصلنا .

شرح و

ترجمه حديث

الحاشية على كتاب من لا يحضره الفقيه

بهاء الدين محمد بن الحسين العاملي، الشيخ البهائي (١٠٣٠ق)

الحاشية على كتاب من لا يحضره الفقيه

بهاء الدين محمد بن الحسين العاملي، الشيخ البهائي (١٠٣٠ ق)

تحقيق: فارس حسون كريم

ترجمة المؤلف

اسمه و نسبه الشريف

الشيخ بهاء الدين أبو الفضائل محمد بن الحسين بن عبد

١. تجد ترجمته أيضاً في: نقد الرجال، ص ٣٠٣، الرقم ٢٦٠؛ كشف الظنون، ج ١، ص ٧٢٠؛ ريحانة الأبناء، ج ١، ص ٢٠٧، الرقم ٣٢؛ روضة المتقين، ج ١٤، ص ٤٣٣-٤٣٦؛ أمل الأمل، ج ١، ص ١٥٥، الرقم ١٥٨؛ جامع الرواة، ج ٢، ص ١٠٠؛ رياض العلماء، ج ٢، ص ١١٠، ج ٥، ص ٨٨-٩٧؛ لؤلؤة البحرين، ص ١٦، الرقم ٥؛ روضات الجنات، ج ٧، ص ٥٦، الرقم ٥٩٩؛ تكملة أمل الأمل، ص ٤٤٧، الرقم ٤٤٠؛ الكنى والألقاب، ج ٢، ص ٨٩؛ الفوائد الرضوية، ص ٥٠٢؛ هدية الأحاب، ص ١٠٩؛ مرآة المعارف، ج ١، ص ٢٠٤، الرقم ٦٩؛ هدية العارفين، ج ٢، ص ٢٧٣؛ أعيان الشيعة، ج ٩، ص ٢٣٤؛ خلاصة الأثر، ج ٣، ص ٤٤٠؛ ريحانة الأدب، ج ٣، ص ٣٢٠؛ تنقيح المقال، ج ٣، ص ١٠٧؛ مصفى المقال، ص ٤٠٣؛ الغدير، ج ١١، ص ٣٢١، الرقم ٨١؛ الذريعة، ج ١، ص ٨٥ و ١١٠ و ١١٣؛ ٤٢٥؛ الأعلام (للزركلي)، ج ٦، ص ١٠٢؛ فلاسفة الشيعة، ص ٤٤٦-٤٦٥؛ معجم المؤلفين، ج ٩، ص ٢٤٢؛ قصص العلماء، ص ٢٣٣؛ معجم رجال الحديث، ج ١٦، ص ١٠، الرقم ١٠٥٧٠.

وانظر أيضاً ما كتبه المحققون الأفاضل: «أكبر الإيراني القومي، أبو جعفر الكمي، علي الخراساني، علي المروريد، ماجد الغرباوي، محمد بحر العلوم، محمد الحسون، مهدي الخراسان، مهدي الرجائي، هادي القيسي» في مقدمات الكتب التي حققوها للمؤلف ❁

الصمد بن محمد بن علي بن الحسن (الحسين) بن محمد بن صالح الحارثي الهمداني العاملي الجبعي ... ينتهي نسبه إلى الحارث بن عبد الله الأعرور الهمداني الذي كان من أصحاب أمير المؤمنين علي عليه السلام المخلصين له .

ويلتقي نسبه الشريف مع نسب الشيخ تقي الدين إبراهيم بن علي الكفعمي صاحب: المصباح، والبلد الأمين، ومحاسبة النفس وغيرها، وذلك أنّ الشيخ البهائي حفيد أخ الشيخ الكفعمي .

ولادته

وُلد ببعلبك في لبنان يوم الأربعاء ٢٧ ذي الحجة من سنة ٩٥٣ هـ .
ق - ١٥٤٧ م .

وقد قيل في ولادته عليه السلام أقوال أخرى؛ منها: أنه وُلد بقزوین في إيران، وفي يوم الخميس ١٧ محرّم سنة ٩٤٨ أو ٩٤٩ أو ٩٥١ هـ .
ق، إلا أنّ المرجح هو ما أثبتناه أولاً .

والده

الشيخ عزّ الدين الحسين بن عبد الصمد الحارثي الهمداني العاملي، كان عالماً، ماهراً، محققاً، مدققاً، متبحراً، جامعاً، أديباً، مُنشئاً، شاعراً، عظيم الشأن، جليل القدر، من تلاميذ الشهيد الثاني، له مؤلفات؛ منها: كتاب الأربعين حديثاً، رسالة في الردّ على أهل الوسواس، حاشية الإرشاد، مناظرة مع بعض فضلاء حلب في الإمامة سنة ٩٥١ هـ . ق، وغيرها .

زوجته

الشيخة بنت الشيخ علي المنشار العاملي، كانت عالمة، فاضلة، فقيهة، كان في جهازها يوم زفت للشيخ البهائي عدة كتب تامة في فنون العلوم، وكان أبوها شيخ الإسلام بإصفهان أيام السلطان شاه طهماسب الصفوي، وكان قد جاء من الهند في سفره الذي سافره بكتب كثيرة، ولم يكن له غير هذه البنت، ولما مات انتقل كل ما كان عنده من الكتب والأموال والعقار إليها.

عقبه

قيل: أعقب بنتاً واحدة فقط، وقيل: إنه كان عقيماً.

قبس من حياته العلمية

قال الشيخ عبد الله نعمة في كتابه فلاسفة الشيعة: امتاز بشخصية علمية، ومكانة رائعة في جميع ميادين العلم، وبلغ من شأنه العلمي لدى الناس حدّاً يكاد يُلحقه في عداد الشخصيات الأسطورية، وقد نسب الناس إليه غرائب وعجائب وأساطير كثيرة تعبر تعبيراً واضحاً عن أثر البهائي العلمي ونفوذه البالغ على أفكار الناس.^١

من أسفاره

لقد سافر إلى العديد من البلدان نذكر ذلك بصورة مجملة:
١- سافر إلى الحرمين الشريفين لأداء الحج.

١. فلاسفة الشيعة، ص ٤٥٥.

- ٢- سافر إلى مصر، والتقى بالشيخ البكري.
 - ٣- سافر إلى القدس الشريف، والتقى بالشيخ المقدسي الشافعي.
 - ٤- سافر إلى دمشق، والتقى بالحافظ حسين الكربلائي القزويني، والتقى أيضاً بالحسن البوريني.
 - ٥- سافر إلى حلب، والتقى بالشيخ عمر الفرضي.
 - ٦- سافر إلى كرك نوح، واجتمع بالشيخ حسن بن الشهيد الثاني.
 - ٧- سافر إلى العراق لزيارة العتبات المقدسة.
- إضافة إلى تنقله بين مدن إيران التي كان مقيماً فيها، فتنقل بين إصفهان ومشهد وهرات وقزوین وتبريز.

أقوال العلماء في حقّه:

- ١- المجلسي الأول: «كان شيخ الطائفة في زمانه، جليل القدر، عظيم الشأن، كثير الحفظ، ما رأيت بكثرة علومه، ووفور فضله، وعلو مرتبته أحداً»^١.
- ٢- الحرّ العاملي: «حاله في الفقه والعلم والفضل، والتحقيق والتدقيق، وجلالة القدر، وعظم الشأن، وحسن التصنيف، ورشاقة العبارة، وجمع المحاسن من أن يذكر، وفضائله أكثر من أن تحصر، وكان ماهراً متبحراً، جامعاً كاملاً، شاعراً أديباً منشئاً، عديم النظير في زمانه، في الفقه والحديث والمعاني والبيان والرياضيات»^٢.

١. أعيان الشيعة، ج ٩/ ترجمة الشيخ البهائي.

٢. أمل الأمل، ج ٢، ص ١٨١.

٣- مصطفى التفرشي: «جليل القدر، عظيم المنزلة، رفيع الشأن، كثير الحفظ، ما رأيت بكثرة علومه، ووفرة فضله، وعلو رتبته في كل فنون الإسلام كمن له فن واحد»^١.

٤- الأميني: «بهاء الملة والدين، وأستاذ الأساتذة والمجتهدين، وفي شهرته الطائفة صبيته الطائر في التزلج من العلوم، ومكانته الراسية من الفضل والدين، غني عن تسطير ألفاظ الثناء عليه، وسرد جمل الإطراء له، فقد عرفه من عرفه، ذلك الفقيه المحقق، والحكيم المتأله، والعارف البارع، والمؤلف المبدع، والباحث المكثر المجيد، والأديب الشاعر، والضليع من الفنون بأسرها، فهو أحد نوابغ الأمة الإسلامية، والأوحد من عباقرتها الأمثال»^٢.

شيوخه:

- ١- الشيخ أحمد الكجائي الكيلاني المعروف بـ«بير أحمد».
- ٢- القاضي المولى أفضل القائي.
- ٣- الشيخ حسين بن عبد الصمد - والده -، المتوفى سنة ٩٨٤هـ. ق.
- ٤- المولى عبد الله بن الحسين اليزدي الشهابادي، المتوفى سنة ٩٨١هـ. ق.
- ٥- الشيخ عبد العالي الكركي، المتوفى سنة ٩٩٣هـ. ق.

١. نقد الرجال، ص ٣٠٣.

٢. الغدير، ج ١١، ص ٢٤٩.

- ٦- المولى عليّ المذهب المدرّس .
- ٧- الشيخ عمر العرضي .
- ٨- محمّد باقر بن زين العابدين اليزدي ، المتوفّى حدود سنة ١٠٥٦ هـ . ق .
- ٩- محمّد بن محمّد بن أبي الحسن عليّ بن محمّد البكري ، المتوفّى سنة ٩٩٣ هـ . ق .
- ١٠- الشيخ محمّد بن محمّد بن محمّد بن أبي اللطيف المقدسي الشافعي ، المتوفّى سنة ٩٩٣ هـ . ق .
- ١١- عماد الدين محمود النطاسي الشيرازي . وغيرهم .

تلاميذه:

- ١- إبراهيم بن فخر الدين العاملي البازوري .
- ٢- ظهير الدين إبراهيم الهمداني ، المتوفّى سنة ١٠٢٥ هـ . ق .
- ٣- الشيخ جواد بن سعد ، المعروف بالفاضل الجواد البغدادي .
- ٤- الشيخ حسن عليّ بن مولانا عبد الله الشوشترى .
- ٥- السيّد حسين بن السيّد حيدر بن قمر الحسيني الكركي ، المتوفّى سنة ١٠٧٦ هـ . ق . .
- ٦- المولى خليل بن الغازي القزويني .
- ٧- السيّد الميرزا رفيع الدين النائيني .
- ٨- الشيخ زين الدين بن الشيخ محمّد بن الشيخ حسن بن الشهيد الثاني .
- ٩- سلطان العلماء ، المتوفّى سنة ١٠٦٤ هـ . ق .

- ١٠- صدر المتألهين الشيرازي.
- ١١- الشيخ زين الدين علي بن سليمان بن درويش بن حاتم
القدمي البحراني.
- ١٢- المولى مظفر الدين علي.
- ١٣- السيد ماجد البحراني.
- ١٤- المولى محسن الفيض الكاشاني، المتوفى سنة ١٠٩١ هـ. ق.
- ١٥- المولى محمد تقى المجلسي الأول، المتوفى سنة
١٠٧٠ هـ. ق.
- ١٦- المولى شريف الدين محمد الروي دشتي.
- ١٧- المولى محمد صالح بن أحمد المازندراني.
- ١٨- الشيخ محمد بن علي العاملي التبنيني.
- ١٩- الشيخ محمد القرشي صاحب «نظام الأقوال».
- ٢٠- الشيخ محمود بن حسام الدين الجزائري.
وغيرهم.

مؤلفاته:

- ١- إنبات الثوار الإلهية.
- ٢- الاثنا عشرية، في الحج.
- ٣- الاثنا عشرية، في الزكاة.
- ٤- الاثنا عشرية، في الصلاة اليومية، فرغ منه سنة ١٠١٢ هـ. ق،
طبع بتحقيق الشيخ محمد الحسون في مجلة تراثنا العدد ١٢ أولاً،
ثم طبع ثانياً مستقلاً وصدر عن مكتبة آية الله العظمى المرعشي
النجفي سنة ١٤٠٩ هـ. ق. في قم.

- ٥- الاتنا عشرية، في الصوم، فرغ منه سنة ١٠١٩ هـ. ق، طبع بتحقيق الشيخ علي المروريد في مجلة تراثنا العدد ١١.
- ٦- الاتنا عشرية، في الطهارة.
- ٧- الأربعون حديثاً، طبع بتحقيق الأستاذ أبي جعفر الكعبي، وصدر عن مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين في قم المقدسة.
- ٨- أسرار البلاغة.
- ٩- بحر الحساب.
- ١٠- التحفة الحاتمية، في الاسطرلاب.
- ١١- تشريح الأفلاك، في الهيئة.
- ١٢- تضاريس الأرض.
- ١٣- تهذيب البيان.
- ١٤- تهذيب النحو.
- ١٥- توضيح المقاصد، فيما اتفق في أيام السنة.
- ١٦- جهة القبلة، طبع بتحقيق الشيخ هادي القبيسي في مجلة تراثنا العدد ٤٣- ٤٤ سنة ١٤١٦ هـ. ق، وطبع ثانية في مجلة ميقات الحج العدد ١٣ سنة ١٤٢١ هـ.
- ١٧- جوابات بعض الناس.
- ١٨- جوابات المسائل الجزائرية البحرانية.
- ١٩- الجوهر الفرد.
- ٢٠- حاشية إرشاد الأذهان للعلامة الحلي.
- ٢١- حاشية تفسير البيضاوي.
- ٢٢- حاشية تفسير الكشاف للزمخشري.

- ٢٣ - حاشية خلاصة الأقوال للعلامة الحلبي .
- ٢٤ - حاشية الذكري للشهيد الأول .
- ٢٥ - حاشية رجال النجاشي .
- ٢٦ - حاشية فهرست الشيخ منتجب الدين .
- ٢٧ - حاشية الكافي للكليني .
- ٢٨ - حاشية مختلف الشيعة للعلامة الحلبي .
- ٢٩ - حاشية المطول للتفتازاني .
- ٣٠ - حاشية معالم العلماء لابن شهر آشوب .
- ٣١ - حاشية من لا يحضره الفقيه للصدوق - هذا الكتاب - .
- ٣٢ - الحبل المتين في إحكام أحكام الدين .
- ٣٣ - حديقة السالكين .
- ٣٤ - الحديقة الهلالية، وهي شرح دعاء الهلال من الصحيفة السجادية،
 طبع بتحقيق السيد علي الخراساني، وصدر عن مؤسسة
 آل البيت عليه السلام لإحياء التراث - قم سنة ١٤١٠ هـ - .
- ٣٥ - حلّ الحروف القرآنية .
- ٣٦ - حواشي الزبدة .
- ٣٧ - خلاصة الحساب، مختصر كتابه عليه السلام بحر الحساب المتقدم .
- ٣٨ - دراية الحديث .
- ٣٩ - رسالة في تحريم ذبائح أهل الكتاب .
- ٤٠ - رسالة في مقتل الإمام الحسين عليه السلام .
- ٤١ - رسالة في الموارث، تعرف بـ الفرائض البهائية .
- ٤٢ - رسالة وجيزة في الجبر والمقابلة .
- ٤٣ - رياض الأرواح، منظومة .

- ٤٤- زبدة الأصول.
- ٤٥- سفر الحجاز.
- ٤٦- شرح الجفیني، في الهيئة.
- ٤٧- شرح دعاء الصباح.
- ٤٨- شرح الشافية.
- ٤٩- شرح الفرائض النصيرية.
- ٥٠- الصراط المستقیم.
- ٥١- العروة الوثقى، تفسير سورة الحمد، طبع بتحقیق: أكبر الإيراني القمي، نشر دار القرآن الكريم، قم ١٤١٢ هـ.
- ٥٢- عين الحياة، في التفسير.
- ٥٣- الفوائد الرجالية.
- ٥٤- الفوائد الصمدية، في النحو.
- ٥٥- الفوز والأمان في مدح صاحب الزمان عليه السلام.
- ٥٦- الكشكول.
- ٥٧- لغز الزبدة.
- ٥٨- المخلاة.
- ٥٩- مشرق الشمسين وإكسير السعادتین، طبع بتحقیق السيد مهدي الرجائي، وصدر عن مجمع البحوث الإسلامية، مشهد ١٤١٤ هـ.
- ٦٠- مفتاح الفلاح، طبع مراراً.
- ٦١- المخلص، في الهيئة.
- ٦٢- هداية العوام، رسالة عملیة في الفقه.
- ٦٣- الوجيزة في الدراية، طبع بتحقیق الشيخ ماجد الغرباوي في مجلة تراننا العدد ٣٢-٣٣، سنة ١٤١٣ هـ.

٦٤- وحدة الوجود.

وغيرها.

إضافة إلى مؤلفات عديدة أخرى بالفارسيّة، مثل: جوابات الشاه عباس الصفويّ، الجامع العباسي، خالدار نامه، جهان نما، شير و شكر «مثنوي»، گربه و موش «مثنوي»، نان و حلوا «مثنوي»، نان و خرما «مثنوي».

والمثنوي في الأدب الفارسي عبارة عن أرجوزة شعريّة.

وفاته ومرقده

توفّي بإصفهان في «١٢ أو ١٨» شوّال من سنة ١٠٣٠هـ / ١٦٢١م أو ١٠٣١هـ / ١٦٢٢م، ثمّ نُقل جسده الشريف إلى مشهد الإمام عليّ بن موسى الرضا عليه السلام عملاً بوصيته، ودفن بها في داره قريباً من الحضرة المشرفّة.

قال المجلسيّ الأوّل: «تشرّف بالصلاة عليه في جميع الطلبة والفضلاء وكثير من الناس يقربون خمسين ألفاً».

وقال أيضاً: «كان عمره بضعاً وثمانين سنة إمّا واحداً أو اثنين، فإني سألته عن عمره عليه السلام، فقال: ثمانون أو أنقص بواحدة، ثمّ توفّي بعده بستين»^١.

حول الكتاب

المتن: كتاب من لا يحضره الفقيه

١. أعيان الشيعة، ج ٩/ ترجمة الشيخ البهائي.

هو أحد المجاميع الحديثية الأربعة القديمة المسماة بـ«الأصول الأربعة» للشيعة، المعتمد عليها عندهم، ألفه الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي المعروف بـ«الصدوق»، المتوفى سنة ٣٨١ هـ بلغ الكتاب من الأهمية أن كتبه عدد من العلماء بخطهم؛ مثل والد الشيخ الطريحي.

قال في الذريعة، ج ٢٢، ص ٢٣٣: وإحصاء المجلدات والأبواب والأحاديث المسانيد والمراسيل على ما هو المنقول عن خطأ شيخنا البهائي، هكذا صورته:

أبوابه	أحاديثه	المسانيد	المراسيل	
٨٧	١٦١٨	٧٧٧	٨٤١	المجلد الأول
٢٢٨	١٦٦٧	١٠٩٤	٥٧٣	المجلد الثاني
١٧٣	١٨١٠	١٢٩٥	٥١٥	المجلد الثالث
١٧٨	٩٠٣	٧٧٧	١٢٦	المجلد الرابع
٦٦٦	٥٩٩٨	٣٩٤٣	٢٠٥٥	المجموع

انتهى^١.

أقول: إن ما ذكره البهائي عليه السلام في مقدمة حاشيته هذه يختلف عما مرّ ذكره في الذريعة عن البهائي أيضاً؛ فقد ذكر أن مجموع أحاديث كتاب من لا يحضره الفقيه ٥٩٦٣؛ المسند منها ٤٩١٣، والمرسل بلغ ٢٠٥٠.

١. الذريعة، ج ٦، ص ٢٢٣، وج ٢٢، ص ٢٣٢ (الرقم ٦٨٤).

الحاشية

قال الشيخ الطهراني في الذريعة (ج ٦، ص ٧):

هي ما يكتب في أطراف الكتب من الزيادات والإلحاقات والشروح، من الحشو بمعنى الزائد، أو من الحاشية بمعنى الطرف من باب تسمية الحالّ باسم المحلّ، وقد ذكرنا في (ج ٤، ص ٢٢٢) أن لا فرق بين التعليقة، والحاشية غير ما تداول في الألسن من أنّ التعليقة تختصّ بالعلوم العقلية، والحاشية لغيرها، كأنهم ما أحبوا تسمية تعليقاتهم الفلسفية بالحاشية؛ لما يترأى منها من معنى الحشو....

ويرجع تاريخ تعليق الحواشي على الكتب في الإسلام إلى عهد انتشار الكتب نفسها، فإنّ من قرأ شيئاً من العلوم وكان عارفاً بالكتابة لم يفته هذا النوع من التصنيف؛ لأنّ إبداء الرأي طبيعي لكلّ فرد يمكنه ذلك.

لقد كانت كتابة الحواشي قبل القرن العاشر منحصرة لكشف بعض الغوامض من المسائل، وشرح بعض العبارات المعقّدة. وتمتاز عن الحواشي بعد هذا التاريخ بكونها أوضح من المتون التي علّقت عليها للتوضيح.

وأما في العهد الصفوي القاجاري فنرى الحواشي قد ازدادت عدداً، وزادت عباراتها إغلافاً وتعقيداً، بحيث لا تقلّ في ذلك عن المتن الذي علّقت عليه، وكلّما تقدّم في هذا العصر نرى هذا الأثر يشتدّ ويتّضح أكثر من ذي قبل، والحواشي في ذلك التاريخ على ثلاثة أقسام:

١- الحواشي على الكتب الأدبية...

٢- الحواشي على الكتب الدينية...

٣- الحواشي على العلوم العقلية...

وعلى أيّ فإنا نرى أنّ الكتب بضميمة الحواشي تخرج عمّا كانت

عليه سابقاً ، ويعدّ مجموعته تأليفاً جديداً للمحشّي ؛ لأنّه ألف بعضه إمضاءً وبعضه الآخر إبداءً ، كما هو الحال في أكثر التصنيفات المستقلّة أيضاً حيث يجمع المؤلف فيها بين جملة من المطالب التي تعرّض لها غيره من قبل ، وبين ما يبدعه هو نفسه . غاية الأمر أنّ المحشّي لا يتعب نفسه إلّا في كتابة ما أبدعه في الهامش فقط ، ولهذا فقد كثر عدد الحواشي بحيث خرجت عن حدّ الإحصاء . ولجميع هذه الأقسام أهمّيّتها التاريخية للبحث عن التطوّر العقلي للمجتمع الذي ولدت فيه هذه الأفكار ...

حاشية البهائي

حاشية مهمّة جدّاً ومختصرة ، حوت تحقيقات جيّدة ، بلغ فيها البهائي عليه السلام إلى أحكام منزوحات البئر من كتاب الطهارة ، أي إلى ص ٢١ من المجلّد الأوّل من كتاب من لا يحضره الفقيه .

قال الشيخ الطهراني :

عبّر عنه الشيخ الحرّ في المقدّمة الثانية من تحرير الوسائل بالشرح . وعبّر بالشرح أيضاً في تكملة نقد الرجال . وقد يعبّر عنه بالتعليقات لقوله عليه السلام في ديباجته : « هذا ما لم يعق عنه عوائق الزمان ، ولم تصدّ عن تحريره علائق الدهر الخوان ، من تعليقات حسان كأنهّن اللؤلؤ والمرجان ، يكشف عن كتاب من لا يحضره الفقيه نقابها » رأيت نسخة عصر المؤلف في خزنة شيخنا الشيرازي كان عليها تملك الشيخ يحيى بن عيسى النجفي في ١٠٤٨ هـ ، وهي إلى أواسط منزوحات البئر ، ورأيت في النجف نسخة أخرى بخط الشيخ محمّد بن عليّ الجزائري في ١٠٩٨ هـ ، عليها صورة إجازة العلامة المجلسي للمحدّث الجزائري عند السيّد مصطفى بن أبي القاسم بن أحمد بن الحسين بن السيّد عبد الكريم الجزائري التستري النجفي^١ .

١ . الذريعة ، ج ٦ ، ص ٢٢٤ (الرقم ١٢٦٠) . وذكرها ثانية في ج ١٤ ، ص ٩٤ . وذكر هذه الحاشية أيضاً السيّد إعجاز حسين الكنتوري في كشف الحجب والأستار ، ص ١٩٠ (الرقم ٩٨٢) وقال : لم تتمّ .

النسخ المعتمدة، ومنهج التحقيق

اعتمدت في عملي على النسختين المخطوطتين التاليتين :

١- مصوّرة النسخة المخطوطة المحفوظة في مركز إحياء التراث الإسلامي بالرقم ٢٩٥، ذُكرت في فهرس المركز للمصوّرات (ج ١، ص ٣٤٩)، وهي مصوّرة عن النسخة الرقم «١٧٦٩» المحفوظة في مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي رحمته في قم المقدّسة، والمذكورة في فهرس المكتبة (ج ٥، ص ١٥٠) كتبت النسخة في «٤٢» صفحة بخطّ النسخ، بقياس: ١٥×٢٠/٥ سم، وحوّت كلّ صفحة ٢١ سطراً. كاتبها عبد اللطيف بن نعمة الله بن فرج الله بن سلمان بن محمّد بن الحارث المنصوري في المشهد الغرويّ (النجف الأشرف).

ورمزت لها بالحرف «ع».

٢- مصوّرة النسخة المخطوطة في المجموعة الرقم «٧٤٦٦» الكتاب الثاني - المحفوظة في مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي رحمته في قم المقدّسة، والمذكورة في فهرس المكتبة (ج ١٩، ص ٢٦٥)، كتبت في «٣٠» صفحة بخطّ النسخ، بقياس ١٨/٥×٢٥/٥ سم، وحوّت كلّ صفحة ٢١ سطراً، كاتبها محمّد حسين بن منصور السبزواري سنة ١٠٧٥ هـ. ق. في المشهد المقدّس الرضويّ.

ورمزت لها بالحرف «ش».

وذُكرت النسختان في التراث العربي في خزّانة مخطوطات مكتبة

آية الله العظمى المرعشي النجفي رحمته (ج ٢، ص ٣٦٤).

أمّا منهج عملي في هذه الحاشية القيّمة فهو كالتالي :

- ١- أثبت في أعلى الصفحة متن كتاب من لا يحضره الفقيه الذي تناوله المحسني رحمته الله بالشرح والتوضيح .
 - ٢- استنسخت النسخة «ع» وعرضت عليها النسخة «ش»، وأثبت نصاً ملفقاً متقناً قدر الوسع والإمكان .
 - ٣- ما وجد في إحدى النسختين حصرته بين [] دون الإشارة إليه .
 - ٤- أشرت لمواضع الاختلاف بين النسختين في الهامش .
 - ٥- ما أضفته من المصادر حصرته بين [] مع الإشارة إلى المصدر .
 - ٦- الآيات الشريفة أعربتها وفق القرآن الكريم .
 - ٧- الأحاديث الشريفة أرجعتها إلى مصادرها .
 - ٨- أقوال وفتاوى العلماء أرجعتها إلى مؤلفاتهم .
- وأخيراً أحمده وأشكره رحمته الله أن وفقني لتحقيق هذه الرسالة الشريفة سائلاً منه تعالى أن يزيد عليّ في مننه، إنه نعم المعطي ونعم المجيب .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ابن خزيمة بدأ الكلام وأصح حديثه يقع به اللام حمده سبحانه على آية المستفيض السام
 وعبادة المعازاة العظام والصلوة والتمسك على سبيل السلام والله المظهر برهان
 وآثاماً ونجد قال أهل المبادئ الكثر بها الذين انعم الله عليهم هذا ما اتفقوا
 تقر به عيون الزمان ورتبه شجره يوصل إلى الدهر الحزان من تعلقات حسان كان اللؤلؤ
 والمرجان تنكشف عن حجابها كما ينكشف القمر نقاباً ومبطن عن حجابها والشمس
 بالحرارة والدين وظنون البقون انصافاً عن كل شيء شوب ولا تتداولها إلا الذي كفي وان
 تنزل على باب صلاح ما يولدها وترجع كما سدها وأجره على أسود ما وقع فلا والله قال قد
 لعده حه ان الله يتنازل وتعالى وانزلنا السور وما نزلنا الا في ليلة القدر ان
 يراد بالسور أي من الآيات وأما السور فان السور في اللغة يطلق على ما علا ولذلك يتون
 السقف سما وان يراد بها الفلك على معنى ان المطر ينزل منه إلى السحاب ومن السور إلى الارض ولا
 السحاب من اعم الطبيعة اذ لم يقموا على انعمه من سجدت المطر يحل ان كلف النفس
 الجودوس لما ذلك لا يمكن ان يكون المراد بانزال المائى السحابه حصل من اسباب سماوية
 تصعد من ارض الارض إلى الجبال تربطه فتتحركها ما مطر المطر لاوه جعد بن ابراهيم
 وقد امكننا الخلق في عين المطر في مشرق الشمس من وجهي ارباب الخلق في نبعج اليه
 واعلم ان قد اخترت بعض الاطراف في هذا الكتاب على ما عليه قد سار سوره كما نحن نعلم ان
 بالمياه وطهره وجمع الحجج بالعلم بعد الجرم واورث ان الكرم الاستعداد ولا مله في
 مهبط على ما ظهر به ليس في الآيات اشعار بظهور شي من المياه اصلاً وايضاً تنفر عليك
 على تلك الآيات كون جميع المياه غير مستقيم اذ التدرج في التقيده العميق في سائر الاحوال بان
 التقيح وان اكد على العلم على نظر الياومي بالتمهيد في غير اسماءه واما على ذلك
 القادر ومنه ان تعالي ان اظهر الماء المائل من الريق الى ما كلفه ان تقي في ساقنا
 ولاحقنا وبالجملة فتمت كما ورد من هذا الايراد في تحريك في مقترحاتكم بحسب

والله اعلم
بالتواب

منزمت

سلامة عليهم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الجموع من غير الكلام والحسن حيث ينتفع به الملم سبحانه على الاستيفان للمسام ونهاية الحقايق العظام العظمة
والسلام على سيد الامم والامام المظهر من عرش الازداس والامام وحبك لماناقل الغبار المشهور بها الذين افاض على الله
بنيها ما لم يعن من غيره وعراب الزمان والصدقة من غيره ملائق الدهر للقران من تعليلات حسان كاشف اللذكري والبرهان
نكش عن كل شيء لا يخفى الغيب زناها وتقطيع من ضماها سبحانه والقصص كالمعجزان الذين وصلات اليتيم ان يمتنونه من
كل ضرة عني ولا يذرها الا الاذكري وان تتواظفنا اباها فاسدها وتردح كاسدها ولم كرم الله وانه توفيقا لاله
فوقه قدس من الله تعالى وتعالى يقول وانزلنا من السماء مطهرا الى القرية وهو مطهروا كرم يحجز ان يراى الشيا وهدى
الانبياء وانا في الصحايف ان السماء مطلق للفرع على لعملا وذلك ليعين السقف حارة وان يراىها انك على معنى ان المعنى
منها للسحاب من الصحايف الى الارض والالقاء الى الارض على الطير يعني اذ يمتدح اهلها عن من يبصدها للطير بها تاثر كمن الغريب
ولن يمان ذلك لا يمكن ان يكون المراد بانزال الماء من السماء يحصل من سباب ممتدح من الماء في الارض الملقى من امعاء رطبة
فتنفذ بها ما ينزل كما قاله والله اعلم بما تروى الامور وقد اهلنا الكلام في معنى الطهور في شرق الشمس حول بيتنا المثلج
اليتروا له واهلنا من بعض النافذين وهذا الكار على من يراى حديث الله وحده بانك عنونا ابا المياه وطهرها والجمع
باللام يعني المعهود واذ انزلنا من السماء ماء فادله في معنى اهلها كل ما ظهره باليشق اذ ان الثانية اشعار بطير يتر
سوى من الملهل لسلوا ايضا تغربل على تلك الالبار كوجيع الملهل من السماء غيرتيم لوانك انما اقتيد العزم ساق لتق الاليات
وتجيز القوم من كون الازداسي نزل الياوي الى التهادي وقوله سبحانه وانا اولاد طيبين ليدرون من ان اذله في الازد
من السماء ليدرون ما لك الكبر الذي في سياتها واحتها والجلية فنتقله من هو وهدى ان الازد من عليك فيخرج كما انك عجب
هذه الازد كرامهم واسب طرد ورجلها الرضى بل يجر الكافية تجر كلام المولى في انزلها انزلها ان يثبت مجمع
الانبياء لكونه طيبين او لها ان الما كظهره وتبينها ان الما كظهره ان هذا الازد على الازد كل من الالبار لثلاث على كل حا

من الطيبين

اوسية آره وهو بقدر على غير المظنار وعلى سبوع ذلك الغسل واذا غسلت المرء الما وسفره وطلق اوتن شل اعترا الما بارة
وقد اسئل الشيخ في المطب هذا الخبر على ان الوقت تحت الحبر والمطر بترجي زجرى الا تراس من مستطال تيبه ما من عليه
بعض الاصحاب بان هذا الحديث يفر عن فاقه ما دعاه وانما وجهه في الجليل الماين كلام الشيخ على ما صلنا من ان الشيخ قد مر انما
المطرا الاستوعاب بعينه من غير طرح كان كالارغام في وقتين والعزارة فيج الباء الى انك ثم قوله عليه السلام كان غسل المرء
الماء المار به لغت الا كغنتها الما الما كما قاله الحماة في شرحه من انهم في ان الغنت ال زوعان ترقى وارتقه بل يتفق في هذا ما
حتى حصل القيام على المظنار بالسبب في الزمان اجزى وهذا يظهر ان دليل قاصر من فاقه ما دعاه من حدس هو وانما وجهه في الجليل الماين
وواجب انما هو رسول الشيخ من عان موسى الما الما في سئل ابو عبد الله السلام من اجل ما وقع في بعض البرق ان يترج فما
ولا هو لما كانت هذه الامور كثره فانما هي على حقيقتها كما ان الله عز وجل لا يترك الاكتساب ما جده من عمل على حقا وفيه
الاكتساب بالانتر وبما ما احفظه اوصت باليسر وفي قوله الشيخ من على ان يعبد من غير موسى عليه السلام ان سأل من هو الذي
ارحمته فوقيت في غير من عمل ان يوشا سهاه ان يترج منها ولا ليرة ثم يوشا وقد تقدم اليك ذلك مسجلا في قوله

نور

قد سمعوا رسال علي جعلته من موسى بن جعفر السلام في راجحة سنة فاصغرته الى الرضا بن محمد فان
في الرضا بن عثمان في المعلوم ولها وجه صحيح في نقلها في بعض النسخ على الاثنان جازوسه ورواه
بوجه في رواية الاصل في راجحة الاخرين في قوله فان كان له الحق للاصلاح لا من الاثر في
ما بين والمعا والجماعات وكثرة باه حصة اي سئل واما غير من بين ما بين اليك
يترج وعلم عليه السلام ما بين تلكين الى ايهما من يترج في عدم اجرا التلكين بل ايد
من الزيادة عليها تترج قدس هو وسأل يعقوب بن عثيم في الخبر ابا
عثيم نعم العاين المهلة في فتح المثل الماستر هذا كما وجد
ما كثره في الملة للحق والهدى في العالم على ما علم
الله المظفر وكثير القاصدين
مضوء السور في
الشيء الملة
الترج

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أبهى خبر^١ يُبتدأ به الكلام، وأحسن حديث يفتح به المرام، حمد الله سبحانه على آلائه المستفيضة الجسام، ونعمائه المتواترة العظام.

والصلاة والسلام على سيد الأنام وآله المطهرين من الأذناس والآثام.

وبعد، قال أقل العباد محمد المشتهر ببهاء الدين العاملي عفا الله عنه^٣: هذا ما لم تعق عن تقريره عوائق الزمان، ولم تصدّ عن تحريره علائق الدهر الخوان، من تعليقات حسان، كأنهنّ اللؤلؤ والمرجان، تكشف عن [خبايا] كتاب من لا يحضره الفقيه نقابها، وتميط عن خفاياه حجابها، وأتمس منكم - يا إخوان الدين وخلان اليقين - أن تصونوها عن كل غبي غوي، ولا تبدلوها إلا إلى ذكي زكي، وأن تمنوا علينا بإصلاح فاسدها، وترويح كاسدها، وأجركم على الله، وما توفيقى إلا بالله.

١. في «ش»: بصر.

٢. في «ش»: عن.

٣. في «ش»: فإن أقل العباد المشتهر... عفا الله عنه يقول...

باب المياه وطورها ونجاستها

قال الشيخ السعيد الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ مصنّف هذا الكتاب رحمة الله عليه :

«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾^١، ويقول عزّ وجلّ: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ﴾^٢، ويقول عزّ وجلّ: ﴿وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لِيُطَهِّرَكُمْ بِهِ﴾^٣.

فأصل الماء كلّهُ من السماء، وهو طهور كلّهُ، وماء البحر طهور، وماء البئر طهور. قالاً قدس الله روحه: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾ - إلى قوله: - وهو طهور كلّهُ.

[أقول:] يجوز أن يراد بالسماء في هذه الآيات وأمثالها السحاب؛ فإنّ السماء في اللغة تطلق على ما علا، ولذلك^٤ يسمّون السقف سماء، وأن يراد بها الفلك على معنى أنّ المطر ينزل منه إلى السحاب، ومن السحاب إلى الأرض، ولا التفات إلى ما زعمه الطبيعيّون إذ لم يقيموا على ما زعموه من سبب حدوث المطر برهاناً تركز النفس إليه، ولو سلّمنا ذلك لأمكن أن يكون المراد بانزال الماء من السماء أنّه حصل من أسباب سماوية تصعد من أعماق الأرض إلى الجوّ أجزاء بخاريّة مرطّبة^٥ فتتعدّد سحاباً ما طراً كما قالوه، والله أعلم بحقائق الأمور.

١. سورة الفرقان، الآية ٤٨.

٢. سورة المؤمنون، الآية ١٨.

٣. سورة الأنفال، الآية ١١.

٤. في «ش»: قوله. وكذا في الموارد الآتية.

٥. في «ش»: وكذلك.

٦. في «ع»: بطيّة.

وقد أطنبنا الكلام في معنى الطهور في مشرق الشمسين^١ وحواشينا على المختف فليرجع إليه [من أراد].

واعلم أنه قد اعترض بعض الناظرين في هذا الكتاب على مؤلفه - قدس الله روحه - ب:

أتك عنون^٢ الباب بالمياه وطهرها، والجمع المحلى باللام يفيد العموم، وأوردت الآيات الكريمة للاستشهاد، ولا دلالة في شيء منها على [أن] كل ماء طهور، بل ليس في الآية الثانية إشعار بطهورية^٣ شيء من المياه أصلاً.

وأيضاً، فتفريعك على تلك الآيات كون جميع المياه [من السماء] غير مستقيم؛ إذ النكرة إنما تفيد العموم في سياق النفي لا الإثبات. وتوجيه التفريع وإن أمكن في الآية الوسطى نظراً إلى ما يؤمن إليه التهديد في قوله سبحانه: ﴿وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِيَ لَقَادِرُونَ﴾^٤ من أنه تعالى إن أذهب الماء النازل من السماء لم يبق لنا ماء، لكنه لا يتمشى^٥ في سابقتها ولاحقها.

وبالجملة فغفلتك عن ورود هذين الإيرادين عليك في مفتتح كتابك أمر عجيب. هذا خلاصة كلامهم.

وقال والدي^٦ حال قراءتي عليه هذا الكتاب في توجيه كلام المؤلف طاب ثراه: إنه أراد أن يثبت بمجموع الآيات الثلاث مطلبين: أولهما أن الماء كله طهور، وثانيهما أن الماء كله من السماء.

وهذا لا يتوقف على دلالة كل من الآيات الثلاث على كل واحد من المطلبين، بل يكفي دلالة بعضها على أحدهما، والبعض الآخر على الآخر، وحيث إنه - سبحانه

١. مشرق الشمسين، ص ٣٧١ وما بعدها.

٢. في «ع»: عنونت عنوان.

٣. في «ع»: بطهور.

٤. سورة المؤمنون، الآية ١٨.

٥. في «ش»: لا يتمشى.

وتعالى - في مقام الامتنان علينا بخلق الماء ، فلو كان بعضه ينزل^١ من السماء ، والبعض الآخر ينبع من الأرض ، لكان الامتنان بإنزاله من فوق رؤوسنا وإنباعه من تحت أقدامنا أتمّ من الامتنان بالأول فقط ، مع أنّ الانتفاع بالثاني أكثر ؛ فإنّ المدار على الأنهار والآبار والعيون ، فلا يليق الإغماض عنها بالكلية والاقتصار على الامتنان بما هو دونها .
وبهذا يندفع الإيرادان عنه طاب ثراه .

وكذا يندفع عن الشيخ^٢ ما أورده^٣ بعضهم من فساد تعريفه^٤ في التهذيب^٥ طهارة جميع المياه وطهوريتها ، سواء نزلت من السماء أو نبعت من الأرض^٥ على قوله تعالى : ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا﴾^٦ .

١ - وقال الصادق جعفر بن محمد^٧ : «كُلُّ ماءٍ طاهرٍ إلّا ما علمت أنّه قدر»^٧ .

قال قدس الله روحه : وقال الصادق جعفر بن محمد^٨ : كَلَّ ماء طاهر حتّى تعلم أنّه قدر^٨ .

[أقول:] هذا الحديث كتابه من مراسيل المؤلف^٩ ، وهي كثيرة في هذا الكتاب تزيد على ثلث الأحاديث الموردة فيه ، وينبغي أن لا يقصر الاعتماد عليها من^٩ الاعتماد على مسانيد من حيث تشريكه بين النوعين ؛ من كونه^{١٠} ممّا يفتي به ، ويحكم

١ . في «ش» : منزل .

٢ . في «ش» : ما أورد .

٣ . في «ش» : تفرّيعه .

٤ . تهذيب الأحكام ، ج ١ ، ص ٢١٤ ، ب ١٠ .

٥ . في «ش» : سواء نزل من السماء أو نبع من الأرض .

٦ . سورة الفرقان ، الآية ٤٨ .

٧ . القدر : الوسخ . وهنا بمعنى : النجس .

٨ . مدارك الأحكام ، ج ١ ، ص ٤٨ .

٩ . في «ش» : عن .

١٠ . في «ش» : في كونهما .

بصحة، ويعتقد أنه حجة بينه وبين الله سبحانه، بل ذهب جماعة من الأصوليين إلى ترجيح مراسيل العدل على مسانيد؛ محتجين بأن قول العدل: «قال رسول الله ﷺ كذا» يشعر بإذعانه بمضمون الخبر، بخلاف ما لو قال: «حدّثني فلان عن فلان أنه قال ﷺ كذا». وقد جعل أصحابنا - قدس الله أرواحهم - مراسيل محمد بن أبي عمير كمسانيد في الاعتماد عليها؛ لما علموا من عادته أنه لا يرسل إلا عن ثقة، فجعل مراسيل المؤلف - طاب ثراه - كمراسيله نظراً إلى ما قدره في صدر الكتاب، جارٍ على نهج الصواب، وقد عدّنا ما اشتمل عليه هذا الكتاب من المراسيل فبلغت ألفين وخمسين حديثاً، وأمّا مسانيد ثلاثه آلاف وتسعمئة وثلاثة عشر حديثاً، فجميع الأحاديث المودعة فيه خمسة آلاف وتسعمئة وثلاثة وستون حديثاً، فنسأل الله سبحانه التوفيق لإبراز كنوز حقائقها، وإحراز رموز دقائقها، إنه سميع مجيد.

ومضمون هذا الحديث مروى في الكافي^١: عن محمد بن يحيى وغيره، عن محمد بن أحمد، عن الحسن بن الحسين^٢ اللؤلؤي، بإسناده قال: قال أبو عبد الله ﷺ: «الماء [كله] ظهور حتى تعلم أنه قدر».

والشيخ رواه في التهذيب^٣ عن الكليني بهذا الطريق وعن غيره بطريقتين آخرين^٤. ثمّ العلم في قوله ﷺ: «حتى تعلم أنه قدر» محمول عند بعض الأصحاب كأبي الصلاح على الظنّ، فإنه اكتفى به في الحكم بالنجاسة سواء استند إلى سبب شرعي

١. في «ش»: وفقنا الله سبحانه لإبراز.

٢. الكافي، ج ٣، ص ١ (ح ٢)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٣٤ (ذح ٥)، و ص ١٤٢ (ح ٢).

٣. كذا في الكافي والتهذيب، وفي «ش، ح»: الحسين بن الحسن.

وذكر السيد الخوئي ﷺ: «الحسن بن الحسين اللؤلؤي» في معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ٣٠٨ (الرقم ٢٧٨٤). وذكر أيضاً «الحسين بن الحسن اللؤلؤي» في ج ٥، ٢١٩ (الرقم ٣٣٦٢)، وأشار لوقوع التحريف في اسمه.

٤. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٥ (ح ٢)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٣٤ (ذح ٥).

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٥ (ح ٣)، و ص ٢١٦ (ح ٤)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٣٤ (ح ٥).

كإخبار المالك وشهادة عدلين أم لا. وعند بعضهم كابن البراج^١ على العلم القطعي، فإنه لا يعتبر ظنّ النجاسة وإن استند إلى سبب شرعي، وعند آخرين كالعلامة^٢ على ما يعمّ القطع والظنّ المستند إلى سبب شرعي لا مطلق الظنّ، وأنت خيرير بأنّ فهم هذا التعميم من الرواية بعيد بخلاف الأولين.

٢- وقال ﷺ: «الماء يطهّر ولا يطهّر».

قال قدس الله روحه: وقال ﷺ: «الماء يطهّر ولا يطهّر».

[أقول]: ربّما يشكل حكمه ﷺ بأنّ الماء لا يطهّر فإنّ القليل يطهر بالجاري وبالكثر من الراكد، فلعله ﷺ أراد أنّ الماء يطهّر غيره ولا يطهّره غيره.

فإن قلت: هذا [أيضاً] على إطلاقه غير مستقيم فإنّ البئر تطهر بالنزح وهو غير الماء. قلت: مطهّر ماء البئر في الحقيقة ليس هو النزح، وإنّما هو الماء النابع منها شيئاً فشيئاً وقت إخراج الماء المنزوح، فالإطلاق مستقيم.

فإن قلت: الماء النجس يطهر بالاستحالة ملحاً؛ إذ ليس أدون من الكلب إذا استحال ملحاً، فقد طهّر الماء غيره.

قلت: المراد أنّ الماء يطهّر غيره من الأجسام ولا يطهّره غيره منها، على أنّه يمكن أن يقال: [إنّ الماء] إذا استحال ملحاً فقد عُدّ، فلم يبق هناك ماء مطهّر لغيره.

فإن قلت: الماء النجس إذا شربه حيوان مأكول اللحم وصار بولاً فقد طهّره جوف الحيوان، فقد طهّر الماء غيره من الأجسام من دون انعدام.

قلت: كون المطهّر له جوف الحيوان ممنوع، وإنّما يطهّره استحالته بولاً على وتيرة استحالته ملحاً.

١. المهذب، ج ١، ص ٢٠ و ٣٠.

٢. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٨٠؛ قواعد الأحكام، ج ١، ص ١٨٩.

فإن قلت: الماء القليل النجس لو كان كزراً بالمضاف^١ ولم يسلبه الإطلاق طهر عند جمع^٢ من الأصحاب^٣، فقد طهر الماء جسم مغاير له.

قلت: يمكن أن يقال بعد مماشاتهم في طهارته بالإتمام أن المطهر هنا مجموع الماء البالغ كزراً [لا] المضاف.

وقد روي هذا الحديث في الكافي^٤، عن علي بن إبراهيم، عن أبيه، عن النوفلي، عن السكوني، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: «قال رسول الله صلى الله عليه وآله: الماء يطهر ولا يطهر». ورواه في التهذيب^٥ من الكافي.

فمتى وجدت ماء ولم تعلم فيه نجاسة فتوضأ منه واشرب، وإن وجدت فيه ما ينجسه فلا تتوضأ منه ولا تشرب، إلا في حال الاضطرار فتشرب منه، ولا تتوضأ منه وتيمم إلا أن يكون الماء كزراً فلا بأس بأن تتوضأ منه وتشرب؛ وقع فيه شيء أو لم يقع. قال قدس الله روحه: فمتى وجدت ماء ولم تعلم فيه نجاسة فتوضأ منه واشرب.

[أقول]: كلامه هذا متفرع على ما تضمنه الحديث الأول، فكان الأولى تأخيره عن تاليه. وقد أورد أعز أعظم السادات الأعلام سلمه الله تعالى^٦ [أن] التفرع عليهما معاً،

١. في «ش»: بمضاف.

٢. في «ش»: جماعة.

٣. رسائل الشريف المرتضى، المجموعة الثانية، ص ٣٦١؛ المراسم في الفقه الإمامي، ٣٦؛ المهذب، ج ١، ص ٢٣؛ السرائر، ج ١، ص ٦٣ وكذا قاله الشافعي في الأم، ج ١، ص ٥.

٤. الكافي، ج ٣، ص ١ (ح ١).

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٥ (ح ١)؛ عنه وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٣٤ (ح ٢) وعن الكافي وروي في المحاسن (للبرقي) ج ٢، ص ٣٩٦ (ح ٤)؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٢٣؛ المهذب البارع، ج ١، ص ١١٦.

٦. مراده: المعلم الثالث الفيلسوف المحدث الفقيه السيد محمد باقر الإسترآبادي المشتهر بـ «داماده»، كان بين الداماد والبهائي -رحمهما الله- من الصداقة والتأخي ما لم يكن بين عالمين في آن واحد، توفي سنة ١٠٤١ هـ. أنظر ترجمته في أعيان الشيعة، ج ٩، ص ١٨٩.

بل على الثاني وحده جيد؛ إذ جواز الوضوء به إنما يتفرع على كونه مطهراً، وهو إنما استفيد من الثاني. وأما الأول فإثباته دل على كونه طاهراً وهو لا يستلزم طهوريته؛ ألا ترى أن الماء المنفصل عن الأعضاء في غسل الجنابة طاهر بالاتفاق، غير مطهر عند المؤلف^١ والشيخين^٢ قدس الله أسرارهم.

وهو كلام جيد متين، إلا أن تفرع قول المؤلف طاب ثراه: «فمتى وجدت ماء ولم تعلم فيه نجاسة» مع قوله: «وإن وجدت [فيه] ما ينجسه» إلى آخره، على الحديث الأول أنسب كما لا يخفى.

وأما قوله أدام الله إقباله: إن الطهورية إنما استفيدت من الثاني [لا من الأول]، ففيه: إن الآيات الكريمة قد أفادتها قبله، اللهم إلا أن يقال: إن التفرع على الكتاب والسنة معاً أولى، تأمل [فيه] فإن مجال البحث واسع.

وقوله: «إلا في حال الاضطرار» يمكن أن يكون استثناء من النهي عن مجموع الأمرين [معاً]، أي إنهما معاً منهي عنهما في كل الأحوال إلا في حال الاضطرار؛ فإن النهي عن الأول فقط، ويجوز أن يجعل استثناء من الثاني.

وأما قوله: «إلا أن يكون الماء كراً» فإما أن يجعل^٣ استثناء من حصر الشرب في حال الاضطرار، أو من قوله: «فلا تتوضأ منه» إلى آخره، ولا يخفى عليك أن المراد ما ينجسه بالفعل ليستقيم^٤ قوله: «فلا تتوضأ منه ولا تشرب»، وحينئذ يصير في قوله:

«وللداماد حاشية على الفقيه ينقل عنها تلميذه وصهره على بنته السيد الأمير الحسيني العلوي الموسوي في كتابه فضائل السادات. انظر: الذريعة، ج ٦، ص ٢٢٣ (الرقم ١٣٥١)، و ج ١٦، ص ٢٥٨ - ٢٥٩.

١. المقنع، ص ١٧ و ١٨ و ٤١. وقال في الهداية، ص ٦٧: لا بأس بالوضوء من فضل الحائض والجنب.

٢. المقنعة، ص ٦٤، تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٢ (ح ١٧ - ٢٠)، الاستبصار، ج ١، ص ١٧ (ح ٣ - ٦).

٣. في «ش»: يكون.

٤. في «ش»: حتى يستقيم.

«إلا أن يكون الماء كزاً» نوع حزازة، فتأمل^١.

ولا بد من^٢ تخصيص الماء في قوله: «فإن وجدت ماء»^٣ بالراكد ليصح الحصر في قوله: «إلا أن يكون الماء كزاً»، اللهم إلا أن يشترط^٤ الكزية^٥ في الجاري، كما هو مذهب العلامة^٥ طاب ثراه، لكن كلام الذكري^٦ يعطي عدم اشتراطها عند قدمائنا^٧.

ما لم يتغير ريح الماء، فإن تغير فلا تشربه^٨، ولا تقوضاً منه.

قال قدس الله روحه: «ما لم يتغير ريح الماء».

[أقول:] هذا قيد لأول الشقين، وظاهره أنه قيد للتعميم، وفيه ما لا يخفى^٩، وقد اقتصر^{١٠} على تغير الريح ولم يذكر أخويه كما هو المشهور، وقد يعتذر له بلزومهما له، وهو إن تم في الطعم لم يتم في اللون، والمراد التغير بالنجاسة لا بالمتنجس كالمسك النجس، ولا برائحة النجاسة الخارجة كالحيفة المجاورة. وهذا استفاد من كلامه بخلاف الأول، ويمكن أن يحمل التغير في كلامه على [ما

١. لا يصح كلامه هكذا: «إن وجدت في الماء ما ينجسه فلا تتوضأ منه ولا تشرب إلا أن يكون كزاً» وفساده ظاهر، فقولنا: «نوع حزازة» رعاية الأدب، وفي الأمر بالتأمل إشارة إلى هذا. منه^{١١}.

٢. في «ش»: في.

٣. في «ش»: الماء.

٤. في «ش»: نفي الكزية.

٥. في «ش»: العلماء.

انظر: تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٧، عنه ذكرى الشيعة، ج ١، ص ٧٩.

٦. ذكرى الشيعة، ج ١، ص ٧٩.

٧. في «ش»: عنده ثانياً.

٨. في بعض نسخ كتاب من لا يحضره الفقيه: فلا تشرب منه.

وإن هذا النهي لم يقتصر فقط على تغير الريح، وإنما تغير اللون والطعم أيضاً بمنزله. كما روى المحقق في المعبر، (ج ١، ص ٤٠) نقلاً عن العامة بروايتهم عن النبي^{١٢}، قال: خلق الماء طهوراً لا ينجسه شيء إلا ما غير لونه أو طعمه أو ريحه. أنظر أيضاً: سنن ابن ماجه، ج ١، ص ١٧٤ (ح ٥٢١).

٩. إذ على تقدير عدم وقوع نجاسة فيه لا يضير تغير ريحه من نفسه. منه^{١٣}.

يشمل [تغير الماء من نفسه كالماء الآجن^١ من غير أن تقع فيه نجاسة، ولا يستبعد ذلك كثيراً فقد ورد فيه روايات. كما رواه الشيخ^٢ في الصحيح؛ عن الصادق عليه السلام أنه قال: «الماء الآجن يتوضأ منه إلا أن تجد غيره^٣» إلى آخره.^٤

والكز ما يكون ثلاثة أشبار طولاً، في عرض ثلاثة أشبار، في عمق ثلاثة أشبار
قال قدس الله روحه: والكز ما يكون ثلاثة أشبار... إلى آخره.

[أقول:] هذا أحد التقديرات، وهو مذهب القميين^٥، وقد أطنبنا الكلام في تحقيق^٦ الكز في الجبل المتين^٧ بما لا مزيد عليه. واعلم أن الشيخ في التهذيب^٨ أورد رواية الثلاثة [في الثلاثة] عن المفيد، عن أحمد بن محمد بن الحسن، عن أبيه، عن محمد بن يحيى^٩، عن أحمد بن محمد، عن البرقي، عن عبد الله بن سنان، عن إسماعيل بن جابر^{١٠}، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الماء الذي لا ينجسه شيء. قال: «كز».

١. الماء الآجن: أي المتغير لونه وطعمه. (مجمع البحرين، ج ٦، ص ١٩٧ - أجن).
٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٧ (ح ٩)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٢ (ح ٣)؛ المعتمد، ج ١، ص ٣٨؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٣؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٠٣ (ح ٢).
٣. في تهذيب الأحكام: إلا أن يجد ماءً غيره.
٤. وردت هذه الفقرة في «ش» بعد شرحه عليه السلام الفقرة الأولى: إن الله تبارك وتعالى يقول: «وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا».
٥. فتاوى علي بن بابويه - والد الصدوق رحمهما الله -، ص ١٩، مطبوع في «رسالتان مجموعتان».
٦. وذكره الصدوق أيضاً في الأمالي، ص ٥١٤؛ المقنع، ص ٣١.
٧. في «ش»: مساحة.
٨. الجبل المتين، ص ٣٧٤ - ٣٨٥. وهما رسالتان شريفتان: الأولى في تحقيق مقدار الكز، والثانية في تحقيق الكز.
٩. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٢ (ح ٥٤)؛ الكافي، ج ٣ (ح ٧)، عنهما وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٦٠ (ح ٧).
١٠. زاد في الوسائل: عن محمد بن أحمد بن يحيى.
١١. هو: إسماعيل بن جابر الجعفي الكوفي، من أصحاب الإمام الباقر والصادق والكاظم عليهم السلام، اختلف في

قلت: وما الكز؟ قال: «ثلاثة أشبار في ثلاثة أشبار».

وقد أطبق علماؤنا من زمن العلامة - طاب ثراه - إلى زماننا هذا على صحة هذه الرواية^١، حتى انتهت النوبة إلى بعض الفضلاء المعاصرين فحكموا بضعفها، وإن العلامة ومن تأخر عنه مخطئون في القول بصحتها، واحتجوا على ذلك بأن الشيخ رواها في موضع^٢ آخر من التهذيب^٣، عن المفيد، عن أحمد بن محمد، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد [عن محمد بن خالد، عن محمد بن سنان، عن إسماعيل بن جابر [عن الصادق^٤]]، وملاحظة طبقات الرواة تقتضي أن المتوسط في الرواية الأولى بين البرقي وإسماعيل بن جابر [هو محمد بن سنان لا عبد الله؛ فإن الطرفين قبل وبعد متحدان. ورواية البرقي لعبد الله متفية قطعاً؛ لأنه من أصحاب الصادق^٥]]، والبرقي لتأخره [بكثير] لا يروي [إلا] عنهم من دون واسطة، فروايته هذه إنما هي عن محمد؛ لأنهما في طبقة واحدة من أصحاب الرضا^٦.

ومن هذا يظهر أن إبدال الشيخ^٧ محمداً بعبد الله توهم فاحش، ومنه نشأ توهم صحتها.

هذا ملخص كلامهم كما في كتاب منتقى الجمال^٨ وغيره.

وربما أيده بعضهم بأن وجود الواسطة في الرواية الأولى بين ابن سنان وبين

١. نسبه، فنسب تارة إلى جعفي، وأخرى إلى خثعم، وهو من أصحاب الأصول والكتب.

تجد ترجمته في: رجال النجاشي، ص ٣٢، (الرقم ٧١)؛ رجال الشيخ، ص ١٠٥ (الرقم ١٨) و ص ١٤٧ (الرقم ٩٣) و ص ٣٤٣ (الرقم ١٣)؛ الفهرست، ٥٣ (الرقم ٤٩)، رجال العلامة الحلبي، ص ٨ (الرقم ٢).

١. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٨٣ - ١٨٤. إلا أن العلامة قال في منتهى المطلب، ج ١، ص ٣٨ - بعد نقله الرواية -: وهي مدفوعة بمخالفة الأصحاب لها إلا ابن بابويه... ولعله تعويل على هذه الرواية، وهي قاصرة عن إفادة مطلوبه.

٢. في «ش»: مواضع.

٣. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٧ (ح ٤٠).

٤. في «ش»: بتأخره.

٥. منتقى الجمال، ج ١، ص ٥١.

الصادق عليه السلام يدل على أنه محمد لا عبد الله؛ لأن زمان محمد متأخر عن زمانه عليه السلام بكثير، فتخلل الوسطة إنما يليق به. وأما عبد الله فهو من أصحابه عليه السلام فأخذه عنه يكون بالمشافهة لا بالوسطة.

وأقول: [إن] الذي يقتضيه النظر أن الوهم في هذا المقام إنما هو من هؤلاء لا من العلامة ومن وافقه، ولا من شيخ الطائفة نور الله مرقدته؛ فإن إدراك البرقي زمان عبد الله بن سنان الذي هو من أصحاب الصادق عليه السلام ليس أمراً مستنكراً، فإنه روى عن أمة^١ من أصحابه عليه السلام بغير واسطة؛ كروايته عن ثعلبة بن ميمون حديث الاستمئاء باليد^٢، وعن زرعة حديث صلاة الأسير في باب صلاة الخوف^٣، وعن داود بن أبي يزيد حديث من قتل أسداً في الحرم^٤، وهؤلاء كلهم من أصحاب الصادق عليه السلام، فكيف لا ينكر روايته عنهم بلا واسطة وتنكر روايته عن عبد الله بن سنان!!

وأما ما أيدوا به كلامهم فإنما يتأيد به لو لم توجد الوسطة بين عبد الله وبين الإمام عليه السلام في شيء من الأحاديث، لكنها كثيرة؛ كتوسط عمر بن يزيد^٥ في دعاء آخر سجدة من نافلة المغرب^٦، وتوسط حفص الأعور في تكبيرات الافتتاح^٧، وقد يتوسط شخص واحد بين كل من الرجلين وبينه عليه السلام كإسحاق بن عمار فإنه متوسط بين

١. في «ش»: كثير.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١٠، ص ٦٤ (ح ٢٣٤)؛ الاستبصار، ج ٤، ص ٢٢٦ (ح ٨٤٧)؛ عنهما وسائل الشيعة، ج ٢٨، ص ٣٦٣ (ح ٣).

٣. الكافي، ج ٣، ص ٤٥٧ (ح ٤)؛ تهذيب الأحكام، ج ٣، ص ١٧٥ (ح ٣٩١)، و ص ٢٩٩ (ح ٩١٠)؛ عنه وسائل الشيعة، ج ٨، ص ٤٤٨ (ح ٢).

٤. الكافي، ج ٤، ص ٢٣٧ (ح ٢٦)؛ تهذيب الأحكام، ج ٥، ص ٣٦٦ (ح ١٢٧٥)؛ الاستبصار، ج ٢، ص ٢٠٨ (ح ٧١٢)؛ عنه وسائل الشيعة، ج ١٣، ص ٧٩ (ح ١).

٥. في «ع»: عمرو بن أبي يزيد.

٦. تهذيب الأحكام، ج ٢، ص ١١٥ (ح ١٩٩)، عنه وسائل الشيعة، ج ٧، ص ٣٩٤ (ح ٣).

٧. تهذيب الأحكام، ج ٢، ص ٦٧ (ح ٢٤٣)، عنه وسائل الشيعة، ج ٦، ص ٢٠ (ح ١).

محمد وبينه عليه السلام في سجدة الشكر^١، وكذا بين عبد الله وبينه عليه السلام في طواف الوداع^٢. وقد وجدنا ما يدل على لقاء البرقي إسماعيل بن جابر في باب تطهير المياه من النجاسات من التهذيب^٣؛ و [هو] ما رواه الشيخ؛ عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أبي عبد الله البرقي، عن إسماعيل الجعفي، قال: رأيت أبا عبد الله عليه السلام يصلي والدم يسيل من ساقه.

فإن قلت: [لعل] إسماعيل المذكور في هذا السند هو إسماعيل بن عبد الرحمن؛ فإنه جعفي أيضاً فكيف حكمت بأنه ابن جابر؟ قلت: إن إسماعيل بن عبد الرحمن مات في أيام الصادق عليه السلام كما نص عليه علماء الرجال^٤، ورواية البرقي - وهو من أصحاب الرضا عليه السلام - عن مات في زمن الصادق عليه السلام مستنكرة. وأما روايته عن بقي إلى زمن^٥ الكاظم عليه السلام كثعلبة وزرعة وداوود وأمثالهم فلا استنكار^٦ فيها.

ومن هذا القبيل روايته عن عبد الله بن سنان؛ فإن عبد الله كان خازناً للرشيدي، فلا تستنكر رواية البرقي له.

ولا أظنك بعد ما تلونا^٧ عليك في ريب من أن نسبة الوهم إلى شيخ الطائفة في توسط^٨ عبد الله بن سنان [بين] البرقي وإسماعيل بن جابر [وهم]، وإن الحكم بخطأ

١. علل الشرائع، ص ٥٦ (ح ٢)، عنه وسائل الشيعة، ج ٧، ص ١٢ (ح ٤).

٢. تهذيب الأحكام، ج ٥، ص ٢٥٣ (ح ٨٥٦)؛ عنه وسائل الشيعة، ج ١٣، ص ٢٩٩ (ح ٣).

٣. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٥٦ (ح ٣٠)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٧٦، ح ٦؛ عنهما وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٣٤ (ح ٣).

٤. رجال الطوسي، ص ١٤٧ (الرقم ٨٤).

٥. في «ش»: زمان.

٦. في «ش»: استنكار.

٧. في «ش»: تلوته.

٨. في «ع»: توسط.

العلامة ومن تأخر عنه في وصف^١ تلك الرواية بالصحة خطأ، والله أعلم بحقائق الأمور.
فإن قلت: قد سلمنا سلامة هذه الرواية من^٢ طعن أولئك الطاعنين في صحتها بما
قررت، لكن يتوجه الطعن فيها من جهة أخرى؛ وهي قول النجاشي^٣: «إن البرقي
ضعيف في الحديث»، وقول الغضائري^٤: «إنه يروي عن الضعفاء ويعتمد المراسيل»،
فكيف حكم العلامة وسائر المتأخرين عنه بصحتها؟

قلت: أما كلام الغضائري فلا يستلزم القدح في توثيقه، وإلا لزم القدح في كثير من
[الثقات؛ لأن روايتهم عن غير الثقات أكثر من] أن يحصى.

وأما قول النجاشي: إنه ضعيف في الحديث، فيحتمل أمرين: الأول: أن يكون من
قبيل قولنا: فلان ضعيف في النحو، إذا كان لا يعرف منه إلا القليل.

الثاني: أن يكون المراد بتضعيف الحديث^٥ روايته الحديث عن الضعفاء،
واعتماده على^٦ المراسيل، ومع قيام الاحتمال يسقط الاستدلال، مع أن الشيخ [قد] حكم
بتوثيقه في كتاب الرجال^٧، ووافقه العلامة في الخلاصة^٨ بعد نقله كلام الغضائري والنجاشي.

والحاصل: إن كلام النجاشي والغضائري ليس فيه تصريح [بجرح] الرجل، وكلام
الشيخ والعلامة نص في توثيقه، فكيف تعدل عن النص الصريح من المقال وتركن

١. في «ش»: ومن تأخر عنه ووصف.

٢. في «ش»: عن.

٣. رجال النجاشي، ص ٧٦ (الرقم ١٨٢). إلا أن كلامه فيه هكذا: وكان ثقة في نفسه، يروي عن الضعفاء،
واعتمد المراسيل.

٤. نقل قوله في خلاصة الأقوال العلامة الحلبي، ص ٦٣ (الرقم ٧) هكذا: طعن عليه القمّيون، وليس الطعن
فيه وإنما الطعن فيمن يروي عنه، فإنه كان لا يبالي عمن يأخذ.

٥. في «ش»: أن يكون مراده بتضعيف حديثه.

٦. في «ش»: عن.

٧. رجال الطوسي، ص ٣٩٨ (الرقم ٨ - أصحاب الجواد عليه السلام)، وذكره تارة أخرى في ص ٤١٠ (الرقم ١٦ -
أصحاب الهادي عليه السلام)، وأما توثيقه له فقد جاء في الفهرست، ص ٦٢ (الرقم ٦٥).

٨. خلاصة الأقوال، ص ٦٣ (الرقم ٧).

إلى ما يتطرق إليه الاحتمال؟ وهلاك علمنا في هذا المقام بقوله ﷺ: «دع ما يريك إلى ما لا يريك»^١. وبعض الناظرين في كلام العلامة - طاب ثراه - اعترض عليه بأنّ توثيقه للبرقي مخالف لما قرّره في كتبه الأصولية من تقديم قول الجارح [على قول المعدل عند التعارض^٢، كيف والجارح] هنا متعدّد والمعدّل منفرد؟!^٣

ولا أظنك تمترى في أنّ كلام هذا المعترض غير وارد على العلامة عند التأمل فيما تلوناه^٤ عليك من ترجيح النصّ على الاحتمال، والله أعلم بحقيقة الحال.

ولنعدّ^٥ إلى الكلام في متن الحديث، فنقول: قد طعن^٦ المحقّق فيه بخلوّه عن تقدير البعد الثالث، ودفعه بعضهم^٧ بدلالة سوق الكلام على المرام، ومثله كثير في المحاورات، بل قد يسكت البلغاء عن ذكر ثالث الثلاثة من غير ذكر ما يدلّ عليه.

ومنه قول الشاعر^٨:

كَانَتْ حَنِيفَةً أَثْلَاثًا فَتَلَّتْهُمْ
مِنْ الْعَبِيدِ وَتَلَّتْ مِنْ مَوَالِيهَا

وقد عدّ بعضهم من ذلك قوله ﷺ: [لَمَّا عَدَّ مَلَأَ الدُّنْيَا]: «حَبَّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ

١. روي عن النبي ﷺ، أنظر: كنز الفوائد، ج ١، ص ٣٥١؛ غوالي اللثالي، ج ١، ص ٣٩٤ (ح ٤٠)؛ بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٥٩ (ذح ٧)، و ص ٢٦٠ (ح ١٦)، و ج ٧٧، ص ١٧١.

وروي أيضاً عن عبد الله بن جعفر، انظر: الغارات، ص ١٣٥؛ شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، ج ٦، ص ٢١٦؛ بحار الأنوار، ج ٣٣، ص ٥٣٨.

ورود أيضاً مرسلأ في: النهاية، ابن الأثير، ج ٢، ص ٢٨٦؛ بحار الأنوار، ج ٦٧، ص ٣٤٩، و ج ٧٤، ص ٢١٤، و ج ٨٣، ص ٢٧٠.

٢. نهاية الأصول، ص ١٥٠ (مخطوط)، البحث السادس: في أحكام التزكية والجرح.

٣. في «ش»: تلوته.

٤. في «ش»: ولنرجع.

٥. في «ش»: أطلق.

٦. المعتبر، ص ٤٦. وذكر البهائي ﷺ مثل كلامه هذا أيضاً في الجبل المتين، ص ١٠٨.

٧. أنظر: روض الجنان، ص ١٤٠؛ ذخيرة المعاد، ص ١٢٢.

٨. هو جرير الخطفي، انظر ديوانه (ص ٤٩٨)؛ وقد قاله ضمن قصيدة يهجو فيها بني حنيفة. وفيه: «صَارَتْ» بدل «كانت».

ثلاث: الطيب، والنساء، وقرّة عيني في الصلاة»^١.

فإن الصلاة ليست من [لذة] الدنيا، فهو ﷺ لما عدّد^٢ من ملاذ الدنيا اثنين عزفت نفسه المقدّسة عن ذكر الثالثة فكأنّه يقول: مالي ولتعداد ملاذ الدنيا؟ قرّة عيني في الصلاة.

قالوا: والثانية: استثنائية.

هذا وقد أورد شيخنا الشهيد الثاني في شرح الإرشاد مثل هذا الطعن على الرواية [المشهورة] المشتملة على زيادة النصف، وهي رواية أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله ﷺ عن الكرّ من الماء كم يكون قدره؟

قال: «إذا كان [الماء] ثلاثة أشبار ونصفاً في مثله ثلاثة أشبار ونصف في عمقه من الأرض فذلك الكرّ من الماء»^٣.

قال ﷺ: إن قدر العمق مسكوت عنه في هذه الرواية. انتهى^٤.

وقد وجّهتها في الحبل المتين^٥ على وجه تسلّم^٦ من هذا الطعن، وهو إعادة الضمير في قوله ﷺ: «في مثله» إلى ما دلّ عليه قوله ﷺ: «ثلاثة أشبار ونصفاً» أي في مثل ذلك المقدار.

وكذا الضمير في قوله ﷺ: «في عمقه» أي: في عمق ذلك المقدار، ولنا في كلامه

١. الخصال، ص ١٦٥ (ح ٢١٧ و ٢١٨)؛ بحار الأنوار، ج ٧٦، ص ١٤١ (ح ٨)، ج ٨٢، ص ٢١١ (ح ٢٢ و ٢٣)، ج ١٠٣، ص ٢١٨ (ح ٧).

٢. في «ش»: عدّ.

٣. الكافي، ج ٣، ص ٣ (ح ٥)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٢ (ح ١١٦)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٠ (ح ١٤)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٦٦ (ح ٦).

٤. روض الجنان، ص ١٤٠.

٥. الحبل المتين، ص ١٠٨.

٦. المراد: تسلّم فيه.

- قدس الله روحه - مناقشة أخرى بعد الإغماض عن هذا التوجيه؛ وهي أن^١ المسكوت عنه في تلك الرواية إنما هو العرض، وأما العمق فمبين؛ لأن قوله ﷺ: «في عمقه من الأرض» إما حال «من مثله» أو نعت لـ «ثلاثة أشبار» الذي هو بدل «من مثله»، ولولا الحمل على هذا لصار قوله ﷺ: «في عمقه من الأرض» كلاماً متهافتاً، وحاشا مثلهم ﷺ عن التلغظ بمثله.

واعلم أن الرواية التي عول عليها جمهور المتأخرين في مساحة الكرّ هي هذه الرواية، وقد بيّنا في الجبل المتين^٢ أنها في غاية الضعف لوجود شتى، ولم أظفر في تقدير الكرّ بالمساحة برواية صحيحة بعد صحيحة^٣ القميين؛ أعني صحيحة إسماعيل بن جابر السابقة، [الآ صحيحته] الأخرى: قال: قلت لأبي عبد الله ﷺ: الماء الذي لا ينجسه شيء؟

قال: «ذراعان عمقه في ذراع وشبر سعتة»^٤.

وحيث إنهم قدروا الذراع بشبرين فهذه الرواية صريحة في أن الكرّ ستة وثلاثون شبراً، والجمع بين هاتين الصحيحتين ورواية أبي بصير المنجبرة بالشهرة ليس إلا بحمل الزائد على رواية القميين على الاستحباب، فأعلى مراتبه [حينئذ] ما يقرب من مئة شبر كما هو قول ابن الجنيد^٥، ونحن وإن لم نظفر بمستنده لكن حديث: «من

١. في «ش»: «إنما».

٢. الجبل المتين، ص ١٠٨.

٣. في «ش»: «رواية».

٤. قال الشيخ الحرّ العاملي ﷺ: المراد بالسعة: كل واحد من الطول والعرض، ففيه اعتبار أربعة أشبار في العمق، وثلاثة في الطول، وثلاثة في العرض...

٥. المقنع، ص ٣١؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١ (ح ١١٤)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٠ (ح ١)؛ وسائل الشريعة، ج ١، ص ١٦٤ (ح ١)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ١٨ (ضمن ح ١٠).

٦. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٨٣.

بلغه ثواب من الله تعالى على عمل^١ يقتضي حصول الثواب به، ولعلّ تحديده ﷺ إنّما هو لأعلى^٢ المراتب.

وأما ما ذهب إليه القطب الراوندي^٣ من أنّ الكزّ ما بلغ مجموع أبعاده الثلاثة عشرة أشبار ونصفاً من غير اعتبار الضرب، فهو يوجب تفاوتاً فاحشاً بين الأفراد التي يصدق عليها هذا التحديد، بل يقتضي [اتّصاف] الأقلّ بالكزّيّة دون الأكثر، وهذا أمر شنيع لا يقبله العقل.

بيان ذلك: إنّ هذا التحديد كما يصدق على المذهب المشهور يصدق على ما نقص عنه بكثير، كما لو كان الطول تسعة أشبار والعرض شبراً واحداً والعمق نصف شبر مثلاً، بل مع صدقه على هذا لا يصدق على الكزّ عند القميين، وهذا من أغرب الغرائب، وظنّي أنّ الراوندي ﷺ إنّما أراد أنّ الكزّ ما لو كانت أبعاده الثلاثة متساوية، وكان مجموعها عشرة أشبار ونصفاً، لا ما فهمه الفقهاء - رضي الله عنهم - من كلامه، وحينئذ [يندفع عنه تلك التشنيعات، و] ينطبق تحديده على المذهب المشهور [والله أعلم بحقائق الأمور].

١. هذا الخبر من الأخبار المشهورة، وراه الخاصة والعامة بأسانيد وألفاظ مختلفة، انظر: المحاسن للبرقي، ج ١، ص ٩٣ (ح ١ و ٢)؛ الكافي، ج ٢، ص ٨٧ (ح ١ و ٢)؛ ثواب الأعمال، ص ١٦٠ (ح ١)؛ تاريخ بغداد، ج ٨، ص ٢٩٦؛ جامع بيان العلم، ج ١، ص ٢٢؛ إقبال الأعمال، ص ١١٦؛ مجمع الزوائد، ج ١، ص ١٤٩؛ عدة الداعي، ص ٢٠؛ المطالب العالية، ج ٣، ص ١١١ و ١١٩؛ كنز العمال، ج ١٠، ص ٢٦٢ (ح ١٣١٧)، و ج ١٥، ص ٧٩١ (ح ٤٣١٣٢)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٦٣ و ٨٠ (ح ١) و ص ٨١ (ح ٣ و ٤) و ص ٨٢ (ح ٨ و ٩)، و ج ٣٠، ص ٢٤٦؛ بحار الأنوار، ج ٢، ص ٢٥٦ (ح ٤ - ١)؛ عوالم العلوم، ج ٣، ص ٥٧٦ (ح ١ - ٣) و ص ٥٧٧ (ح ٤).

٢. في «ع»: على.

٣. نقله عنه في مختلف الشيعة، ج ١٠، ص ١٨٤.

وبالوزن ألف ومثنا رطل بالمدني.

قال قدس الله روحه: وبالوزن ألف ومثنا رطل بالمدني.

[أقول:] الرواية المتضمنة لتقدير الكرز بالأرطال صحيحة ابن أبي عمير، [عن بعض

أصحابه]، عن الصادق عليه السلام أنه قال: «[الكرز] ألف ومثنا رطل^١».

وليس في هذه الرواية إشعار بكون الأرطال مدنية أو عراقية، لكن المؤلف - طاب

ثراه - حملها على المدنية، ووافقها المرتضى عليه السلام^٢، وحملها الشيخان^٣ على [العراقية]، ووافقهما المتأخرون^٥.

وقد يحتج للمؤلف - طاب ثراه - والسيد [المرتضى عليه السلام] تارة بالاحتياط وأخرى

بأن الظاهر أنه عليه السلام أجاب بما هو عرف بلده.

ورد بأن الاحتياط^٦ في الانتقال إلى التيمم بملاقة النجاسة ذلك المقدار، وبأن

الإجابة على عرف بلد السائل ممكنة أيضاً، ولعله عراقي كما أن ابن أبي عمير كذلك، وجعله من أصحابه يؤيد ذلك.

وقد يحتج للشيخين وأتباعهما بأن الحمل على العراقية هو المناسب للتقدير

بالأشبار^٧ لزيادة المدنية زيادة فاحشة.

١. زاد في «ع»: بالعراقي.

٢. الكافي، ج ٣، ص ٣ (ح ٦)؛ المقنع، ص ٣١؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١ (ح ١١٣)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٠ (ح ١٥)؛ المعبر، ص ٤٧؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٦٧ (ح ١)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ١٨ (ذ ح ١٠).

٣. رسائل الشريف المرتضى، المجموعة الثالثة، ص ٢٢.

٤. المقنعة، ص ٦٤؛ المبسوط، ج ١، ص ٦. وفي «ش»: الشيخ.

٥. المهذب (لابن البراج)، ج ١، ص ٢١؛ الوسيلة (لابن حمزة)، ص ٧٣؛ السرائر، ابن إدريس، ج ١، ص ٦٠.

٦. في «ش»: بأنه لا احتياط.

٧. في «ش»: بالاشتهار.

وبأنَّ صحِيحةَ مُحَمَّد بنِ مسلم، عن الصادق عليه السلام «أَنَّ الكَرَّ ستمئة رطل»^١ يقتضي ذلك؛ لإرادة أرتال [مكَّة] التي هي ضعف أرتال العراق، وأصحاب ابن أبي عمير لا ينحصر^٢ في العراقيين، واحتمال إرادة الشيعة الإماميين قائم.

وقد استدَلَّ العلامة في المختلف^٣ على اعتبار العراقيَّة بأصالة طهارة الماء، خرج ما^٤ نقص عن العراقيَّة بالإجماع، فبقي الباقي، فكأنَّه - طاب ثراه - لم يعتد بقول [القطب] الراوندي: «إِنَّ الكَرَّ ما بلغ مجموع أبعاده الثلاثة عشرة أشبار ونصفاً»^٥. ونحن وجَّهنا كلامه عليه السلام في الحبل المتين^٦ بما لا يخرج به عن كلام المتأخِّرين، وقد يعارض استدلال العلامة بما دلَّ على^٧ مفهوم الشرط في صحِيحة مُحَمَّد بنِ مسلم من قول الصادق عليه السلام: «إِذَا بَلَغَ الماءُ قَدْرَ كَرٍّ^٨ لَمْ يَنْجَسْهُ شَيْءٌ»^٩ فلا بدَّ في الحكم بعدم الانفعال من العلم الشرعيِّ بحصول الشرط، فتدبَّر.

و ممَّا يقضي منه العجب أنَّ الكَرَّ عند المؤلِّف - طاب ثراه - بحسب المساحة يقارب نصفه [عند الشيخين وأتباعهما]، فكيف يستقيم تقديره وزناً بالأرطال المدنيَّة التي كلُّ منها رطل ونصف بالعراقي؟ هذا في غاية الغرابة!!

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٤، (ح ١٣٠٨)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١١، (ح ١٧)؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٨٥؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٦٨ (ح ٣).

٢. في «ع»: لا تنحصر.

٣. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٨٥.

٤. في «ع»: عمًا.

٥. نقله عنه في مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٨٤.

٦. الحبل المتين، ص ١٠٨.

٧. في «ع»: عليه.

٨. في «ش»: إذا بلغ كترًا.

٩. الكافي، ج ٣، ص ٢؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٩، ح ١٠٧ و ٢٢٦ (ح ٦٥١)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٦، ح ١، و ص ٢٠، ح ٤٥؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٥٨، (ح ١).

٣٠- وقال الصادق عليه السلام: إذا كان الماء قدر قلتين لم ينجسه شيء.

قال قدس الله روحه: وقال الصادق عليه السلام: إذا كان الماء قدر قلتين^١ لم ينجسه [شيء].

[أقول:] المراد شيء من النجاسات الغير المغيرة لأحد أو صافه، فالعموم

مختص^٢ بالإجماع، وقد استفادوا من مفهوم الشرط في هذه الرواية وفي صحيحتي^٣

محمد بن مسلم^٤ ومعاوية بن عمار^٥ من قوله عليه السلام: «إذا كان الماء قدر كز لم ينجسه شيء»

نجاسة ما دون ذلك بكل ما يلاقيه من النجاسات.

وفي استفادة ذلك منهما نظر؛ لأنهما [إنما] يفيدانه [ذلك] لو كانت الموجبة

المدلول عليها بمفهومنا^٦ كلية كما أن السالبة المدلول عليها بمنطوقها كذلك، لكن

يخالف نكرتي^٧ المنطوق والمفهوم في الوقوع في سياق النفي والإثبات يعطي كون

قضية المفهوم جزئية، فلا دلالة في شيء من الحديثين على ما استفادوه^٨ من انفعال ما

دون النصاب بكل ما يلاقيه من النجاسات، فلا بد من ضم مقدمة أخرى هي انعقاد

الإجماع على عدم الفصل بين نجاسته [ونجاسته]، لكن إثبات هذا الإجماع مشكل،

كيف والشيخ يفرق بين ما يدركه الطرف من الدم و [بين] ما لا يدركه، اللهم إلا أن

يدعي الإجماع فيما عدا ذلك.

١. في «ع»: كز.

٢. في «ش»: مختص.

٣. في «ش»: صحيحة.

٤. الكافي، ج ٣، ص ٢ (ح ٢)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٩ (ح ١٠٧) و ص ٢٢٦ (ح ٦٥١)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٦ (ح ١) و ص ٢٠ (ح ٤٥)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٥٨ (ح ١).

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٠ (ح ١٠٩)، الاستبصار، ج ١، ص ٦ (ح ٢)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٥٨ (ح ٢).

٦. في «ش»: عليهما بمفهوميهما.

٧. في «ش»: نكرية.

٨. في «ش»: استفادة.

وقد استدلَّ بمنطوق الحديثين على طهارة القليل من الماء المتنجس ببلوغه النصاب، كما هو مذهب المرتضى^١ وابن البرّاج^٢ وابن إدريس^٣؛ لتعلّق عدم التنجس^٤ على بلوغ النصاب، وفيه نظر ظاهر؛ إذ المتبادر من الماء هو الطاهر .
وأيضاً فقد دلّ الحديث على عدم قبول النجاسة الطارئة، لا زوال النجاسة الكائنة، فتأمل .

والقلّتان جرّتان

قال قدس الله روحه: والقلّتان جرّتان .

[أقول:] في نهاية ابن الأثير^٥: القلّة: الحُبّ العظيم، والجمع قلال، ثم قال: سُميت قلّة لأنها تُقلّ: أي تُرفع وتُحمل . وفي كلام بعض اللغويين^٦ إطلاق القلّة على مطلق الحِبّ عظيماً كان أو صغيراً . والمؤلف - قدس الله روحه - أطلق الجرّتين من غير تقييد بالعظم، ولعلّ من اعتبر زيادة النصف في الأبعاد الثلاثة يقيدهما^٧ به .

ولا بأس بالوضوء والغسل من الجنابة والاستياك بماء الورد .

قال قدس الله روحه: ويجوز الوضوء، والغسل من الجنابة، والاستياك بماء الورد .
[أقول:] المراد بالاستياك بماء الورد جعل شيء منه في الفم حال السواك فالباء

١ . رسائل الشريف المرتضى، المجموعة الثانية، ص ٣٦١ .

٢ . المهذب، ج ١، ص ٢٣ .

٣ . السرائر، ج ١، ص ٦٣ .

٤ . في «ش»: لتعليق عدم التنجيس .

٥ . النهاية لابن أنير، ج ٤، ص ١٠٤ - مادة قلل .

٦ . القاموس المحيط، ج ٤، ص ٤٠؛ لسان العرب، ج ١١، ص ٥٦٥، كلاهما في مادة قلل .

٧ . في «ع»: يفسدهما .

للمصاحبة، وأراد^١ بتجويز ذلك أنه كما يتحصّل المضمضة المستحبّة بالماء المطلق تحصل به، فلو نذر المضمضة في الوضوء برئت ذمته بالمضمضة به، ثمّ جواز الطهارة بماء الورد لا تعرف القائل به من علمائنا إلاّ المؤلف طاب ثراه. وقد طوّل الشيخ في التهذيب^٢ ذيل الكلام في إبطال هذا المذهب، والمشهور أنّ مستنده رواية محمّد بن عيسى، عن يونس، عن أبي الحسن عليه السلام، قال: قلت له: الرجل يغتسل بماء الورد ويتوضأ^٣ به للصلاة. قال: «لابأس [به]»^٤.

قال الشيخ عليه السلام: هذا خبر شاذّ شديد الشذوذ وإن تكرر في الكتب والأصول، فإنّما أصله يونس، عن أبي الحسن عليه السلام، ولم يروه غيره^٥، وقد أجمعت العصابة على ترك العمل بظاهره، إلى آخر كلامه طاب ثراه.

ولعلّه أراد انعقاد الإجماع في زمانه وما قرب منه لا في زمان المؤلف وما قبله؛ إذ من جملة شروط الاجتهاد الاطلاع على المسائل الإجماعية لئلاّ يفتي بخلافها، وكيف يظنّ بالمؤلف - طاب ثراه - عدم اطلاعه على هذا الإجماع حتى أفتى بخلافه؟! وكلام الذكرى^٦ يعطي سبق الإجماع على زمانه، وهو كما ترى.

وأما قول العلامة في المختلف^٧: «ذهب علماؤنا أجمع - إلاّ الشيخ محمّد بن بابويه - إلى أنّه لا يجوز رفع الحدث بالماء المضاف» فلعلّه أراد به المعنى الذي ذكرناه،

١. في «ش»: والمراد.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٩؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٣.

٣. في «ع»: ويغتسل.

٤. في المصادر: بذلك.

٥. الكافي، ج ٣، ص ٧٣ (ح ١٢)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٨ (ح ٦٢٧)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٤

(ح ٢٧)؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٢٧؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠٤ (ح ١).

٦. في قوله: «ولم يروه غيره» نظر؛ لأنّ الظاهر أنّ الشيخ لم يطلع على جميع كتب الأصول الأربعمئة، فكانه أراد أنّه لم يظفر في رواية يغير يونس، فتدبّر منه عليه السلام.

٧. ذكرى الشيعة، ج ١، ص ٧١.

٨. مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٢٦.

فلاستثناء في كلامه منقطع كما إذا قلنا: جاء القوم إلا زيداً، وأردنا بالقوم عمرواً وبكراً وخالداً؛ فإن الاستثناء في مثل هذا الكلام منقطع قطعاً، وقد أطنب المتأخرون^١ في ردّ ما ذهب إليه المؤلف طاب ثراه.

أما أولاً: فبالطعن في تلك الرواية بأن [في] طريقها سهل بن زياد^٢، وحاله معلوم، ورواها محمد بن عيسى، عن يونس، والكلام فيما يرويه عنه مشهور^٣.

وأما ثانياً: فلامتثانه تعالى بقوله: ﴿وَيُنزِلُ عَلَيْكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ مَاءً لِّيُطَهِّرَ كُفُوبَكُمْ بِهِ﴾^٤ فلو كان المضاف مطهراً لم يحسن الاقتصار في مقام الامتنان على أحد القسمين.

وأما ثالثاً: فلقوله تعالى: ﴿فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا﴾^٥ والماء حقيقة في المطلق فقد أوجب سبحانه التيمم عند فقده، ولو كان المضاف مطهراً لم يكن الأمر كذلك.

وأما رابعاً: فلما رواه أبو بصير من نهي الصادق عليه السلام عن الوضوء باللبن وقوله: «إنما هو الماء والصعيد»^٦، والتقريب ظاهر.

١. جواهر الفقه، ص ٨، (المسألة ٥)؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٢٦؛ تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٣١.
 وممن خالف مذهب المؤلف عليه السلام أيضاً: المفيد في المقنعة، ص ٦٤، الشيخ الطوسي في المبسوط، ج ١، ص ٥، سلاّر في العراسم، ص ٣٤، ابن البرّاج في المهذب، ج ١، ص ٢٤، ابن إدريس في السرائر، ج ١، ص ٥٩، المحقّق في المختصر النافع، ص ٣، والمعتبر، ج ١، ص ٣٨.
 وانظر رياض المسائل، ٦٢ وما بعدها.

٢. هو: أبو سعيد سهل بن زياد الأدمي الرازي.

٣. تجد ترجمته في: رجال النجاشي، ١٨٥ (الرقم ٤٩٠)؛ الفهرست، الطوسي، ص ١٤٢ (الرقم ٣٣٩).

٤. وقد أطنب الكلام فيه السيّد الخوئي في معجم رجال الحديث، ج ٨، ص ٣٣٧ (الرقم ٥٦٢٩).

٥. أنظر: رجال النجاشي، ٣٣٣ (الرقم ٨٩٦)؛ الاستبصار، ج ٣، ص ١٥٦ (ذيل ح ٥٦٨).

٦. سورة الأنفال، الآية ١١.

٧. سورة النساء، الآية ٤٣ وسورة المائدة، الآية ٦.

٨. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ١٨٨ (ح ٥٤٠)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٤ (ح ٢٦)؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٢٦؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠١ (ح ١)، وج ٣، ص ٣٥١ (ح ٦).

وأقول: إن لمن يروم الانتصار للمؤلف أن يقول: كيف حكمتم بأن الحديث الذي هو مستنده في هذا الحكم هو هذا الحديث الذي ذكرتموه؟ ولعله استنبطه من أحاديث أخر^١ لا يرتاب في صحتها، بل الأمر كذلك [كما قرره] في ديباجة الكتاب^٢ من أن جميع ما أورد فيه فهو حاكم بصحته، وأنه حجة بينه وبين ربه^٣. وكل ماء اعتصر من الأجسام أو اختلط بها فأصله من السماء، فلا اقتصار في الآية الكريمة على أحد القسمين، والآية الثانية مخصصة بالأحاديث المستنبط منها هذا الحكم، ورواية أبي بصير ضعيفة [لأنها] لا تنهض بالمعارضة.

هذا غاية ما يمكن أن يقال من جانب المؤلف قدس الله روحه، ولا يظن من تجويزه الطهارة بماء الورد تجويزه الطهارة بكل [ماء] مضاف، كما توهمه عبارات بعض الأصحاب^٤؛ فإن مذهبه تخصيص ذلك بماء الورد وحده. وأما باقي المياه المضافة فهو يوافق الأصحاب في عدم جواز الطهارة بشيء منها^٥.

والماء الذي تسخنه الشمس لا تتوضأ به، ولا تغتسل به من الجنابة، ولا تعجن به؛ لأنه يورث البرص.

قال قدس الله روحه: والماء الذي تسخنه الشمس لا تتوضأ به، ولا تغتسل به من الجنابة، ولا تعجن به؛ لأنه يورث البرص.

[أقول:] روى الشيخ في التهذيب^٦ هذا المضمون؛ عن إسماعيل بن أبي زياد، عن

١. في «ش»: الأحاديث الأخر.

٢. من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ٣.

٣. في «ش»: الله.

٤. مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٢٦.

٥. على سبيل المثال فإنه لم يجوز التوضؤ باللين، انظر: من لا يحضره الفقيه، ج ١، ص ١٥ - وسيأتي شرحه -.

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٧٩ (ح ١١٧٧)، عنه وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠٧ (ذح ٢) وعن علل

الصادق عليه السلام، قال: «قال رسول الله ﷺ: الماء الذي تسخنه الشمس لا تتوضؤوا به، ولا تغتسلوا به، ولا تعجنوا به؛ فإنه يورث البرص».

وروي فيه^١ أيضاً عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن أبي الحسن عليه السلام، قال: «دخل رسول الله ﷺ على عائشة وقد وضعت قُمَّمَهَا^٢ في الشمس، فقال: يا حميراء، ما هذا؟ فقالت: أغسل رأسي وجسدي».

فقال: لا تعودِي فإنه يورث البرص».

وهذان الحديثان ضعيفان على^٣ مصطلح المتأخرين؛ للسكوني^٤ في طريق الأول، وإبراهيم بن عبد الحميد ودرست في الثاني، وهما واقفَيان.

لكنَّ إيراد المؤلف - طاب ثراه - النهي المذكور يعطي أنه ظفر بمستنده في الكتب التي يعتمد عليها ويحكم بصحتها. والظاهر أنه أراد النهي التنزيهي لا التحريمي وفاقاً لباقي الأصحاب، وهم إنما حملوه على التنزيهي لما روي عن الصادق عليه السلام بطريق ضعيف أيضاً أنه قال: «لا بأس أن يتوضأ بالماء الذي يوضع في الشمس»^٥ فظاهر ثاني

١. الشرائع، ص ٢٨١ (ح ٢).

٢. ورواه أيضاً في الكافي، ج ٣، ص ١٥ (ح ٥) عنه وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠٧ (ح ٢).

٣. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٦٦ (ح ١١١٣) بإسناده إلى محمد بن عيسى العبيدي، عن درست، عن إبراهيم بن عبد الحميد؛ الاستبصار، ج ١، ص ٣٠ (ح ٧٩).

٤. ورواه الصدوق عليه السلام في المفتح، ص ٢٢؛ عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج ٢، ص ٨٢ (ح ١٨)؛ علل الشرائع، ص ٢٨١ (ح ١)، عنه بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٣٠ (ح ٩).

٥. وأخرجه في وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠٧ (ح ١) عن المصادر أعلاه.

٦. في «ش»: قممقتها.

٧. في «ش»: في.

٨. المراد به: إسماعيل بن أبي زياد. أنظر ترجمته في رجال النجاشي، ص ٢٦ (الرقم ٤٧).

٩. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٦٦ (ح ١١١٤)، عنه منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٥ ووسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠٨ (ح ٣).

الخبرين عدم الفرق بين ما كان في الآنية وغيرها، ولا بين كونها منطبعة أو لا، ولا بين الطهارة وغيرها من الاستعمالات، ولا بين ما قصد تسخينه أو لا.

وخص جماعة من المتأخرين^٢ الكراهة بما كان في الآنية، ولعل وجهه ذكر القمقم في رواية إبراهيم بن عبد الحميد، وللشيخ^٣ قول بالتخصيص بما قصد تسخينه، ووافقه بعض الأصحاب^٤، وكأنه نظر إلى ظاهر هذه الرواية [من] أن عائشة قصدت ذلك بوضع القمقم في الشمس.

وخص العلامة في النهاية^٥ الآنية المنطبعة^٦ غير الذهب والفضة وبالبلاد الحارة؛ قال طاب ثراه: لأن الشمس الحارة إذا أثرت في تلك الأواني استخرجت منها زهومة^٧ تعلق الماء ومنها يتولد المحذور. انتهى كلامه.

ولم أظفر بمأخذ التخصيص بالمنطبع، و [القمقم] لا يختص به، كما يستفاد من كلام ابن الأثير في النهاية^٨ حيث قال: القمقم ما يسخن فيه الماء [من نحاس] وغيره.

بقي في هذا المقام مباحث:

الأول: ظاهر النهي في قوله ﷺ: «لا تعودى»، وقوله ﷺ: «لا تتوضؤوا، ولا تغتسلوا ولا تعجنوا [به]» يقتضي التحريم، كما هو المذهب المنصور في

١. في «ش»: أم.

٢. المختصر النافع، ص ٤؛ شرائع الإسلام، ج ١، ص ١٢؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٤؛ غايه المراد، ج ١، ص ٧٧؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ٢٢.

٣. الخلاف، ج ١، ص ٥٤.

٤. ابن إدريس في السرائر، ج ١، ص ٩٥، ويحيى بن سعيد الحلبي في الجامع للشرائع، ص ٢٠ ونقل عنهم الفاضل الهندي في كشف اللثام، ج ١، ص ٣٠٣.

٥. نهاية الأحكام، ج ١، ص ٢٢٦. ونقله عنه في مدارك الأحكام، ج ١، ص ١١٧.

٦. في «ش»: بالمنطبعة.

٧. الزهومة: ريح لحم سمين متفنن. أو دسومة.

٨. النهاية، ج ٤، ص ١١٠ - قمقم.

الأصول، ولو تنزلنا^١ عن ذلك وقلنا باشتراكه بين التحريم والكراهة و مجازيته^٢ في التحريم، فتعليه^٣ بأن ذلك يورث البرص قرينة كون النهي للتحريم؛ لوجوب اجتناب الضرر المظنون.

الأتري أن الطبيب الحاذق لو نهى شخصاً عن أكل شيء وقال: «إنه يورث ضرراً عظيماً» لوجب عليه اجتنابه. فكيف بالنهي الصادر عنه^٤!

ولا يخفى أن كلام المؤلف - طاب ثراه - يعطي بظاهره التحريم أيضاً، لكن المتأخرين^٥ عنه حملوا النهي في الروايتين على الكراهة^٦، فإن انعقد على ذلك إجماع كما نقل [عن] الشيخ^٥ - طاب ثراه - فلا كلام، وإلا فالتحريم غير بعيد.

[و] أما ما روي عن الصادق^٧ أنه قال: «لا بأس أن يتوضأ بالماء الذي يوضع في الشمس^٧» فهو خبر مرسل ضعيف جداً لا يعارض ذينك الخبرين المشهورين، مع أن المعلل مقدم على غير المعلل، كما تقرّر في الأصول^٨، على أن مجرد الوضع لا يستلزم السخونة.

وأما ما ذكره جماعة من متأخري الأصحاب قدس الله أرواحهم^٩ من أن نهيه^{١٠} في ذينك الخبرين للإرشاد من قبيل قوله تعالى: ﴿وَأَشْهَدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ﴾^{١٠} والعلة التي

١. في «ش»: نزلنا.

٢. في «ش»: أو مجازيته.

٣. منتهى المطالب، ج ١، ٢٤-٢٥؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ٢٢؛ مدارك الأحكام، ج ١، ص ١١٦.

٤. في «ش»: الكراهية.

٥. الخلاف، ج ١، ص ٥٤.

٦. في «ش»: بأن.

٧. في «ع»: بالشمس.

٨. مبادئ الوصول إلى علم الأصول، ص ٢١٩؛ معالم الدين، ص ٣٧٣.

٩. كتب في حاشية «ع»: كالشيخ عليّ قدس الله روحه - نسخة - . انظر مجمع الفائدة والبرهان، ج ١،

ص ٢٩٢.

١٠. سورة البقرة، الآية ٢٨٢.

ذكرها [رسول الله ﷺ] راجعة إلى مصلحة دنيوية لا دينية، وحصول البرص من [استعمال] ذلك الماء ليس مقطوعاً [به] ولا مظنوناً، ففيه نظر.

أما أولاً: فلما تلوناه عليك من^١ حمل النهي على حقيقته أو مجازه.

وأما ثانياً، فلأنّ تحريم الفعل في الشريعة المقدّسة لمصلحة دنيوية أكثر من أن يحصى، ولا منافاة بين المصلحتين.

وأما ثالثاً: فلأنّ حكمهم - قدس الله أرواحهم - بکراهة استعمال ذلك الماء إنماتم إذا كان في اجتنابه مصلحة دينية، ولولاها لم يكن مجتنبه مثاباً.

وأما رابعاً: فلأنّ الضرر الذي جعله ﷺ علة للنهي لو لم يكن مظنوناً لكان متساوي الطرفين، فكان احتمال [حصول] البرص وعدمه متساويين، وهذا أمر مشترك بين المسخّن وغيره، فلا بدّ من رجحان حصوله في المسخّن ليتوجّه النهي والتعليل في الحديثين، فتأمل. وليكن تعويلك في^٢ عدم التحريم على الإجماع إذا ثبت، والله أعلم.

البحث الثاني: هل يختص الكراهة أو التحريم بالأمر الثلاثة - أعني: الوضوء والغسل والعجن^٣ - أم يعمّ سائر الاستعمالات المقترضية لمباشرته [كعصر] الثوب المغسول، وغسل اليدين به بعد الطعام، والاستنجاء [به]، ونحو ذلك، كلّ محتمل، ولعلّ العموم أرجح؛ إذ الظاهر عود الضمير في قوله ﷺ [في الحديثين] «فإنه يورث البرص» إلى الماء نفسه لا إلى غسل الرأس والجسد به في حديث عائشة، ولا إلى كلّ واحد من الأمور [الثلاثة] في حديث إسماعيل؛ إذ العود^٤ إلى الصريح أولى من المأوّل، فتدبر.

١. في «ش»: في .

٢. في «ش»: على .

٣. في «ش»: والعجين .

٤. في «ش»: والعود .

البحث الثالث: النهي عن الوضوء والغسل بهذا الماء إن كان للتحريم فلا ريب في بطلانها، وإن كان للكراهة فالمتأخرون على صحتها، ومعنى كراهتهما كونهما أقل ثواباً مما لو وقعا بغير المسخن، كما ذكره المتأخرون في كراهة الصلاة في الحمام^١ والصوم المندوب^٢ في السفر^٣، وذكروا^٤ أن المكروه بهذا المعنى خلاف المكروه المتعارف بين الأصوليين.

وقد ذكرت في زبدة الأصول^٥ أنه إما مندرج في المندوب؛ ليصدق حده عليه، كالصوم المندوب في السفر، أو في المكروه بالمعنى المتعارف على نوع من التجوز برجوع الكراهة^٦ إلى أمر خارج، فكراهة الصلاة في السواد مثلاً راجعة^٧ إلى أن لبس [السواد] فيها مكروه لأن نفس الصلاة في السواد مكروهة، وقس^٨ عليه الوضوء بالمسخن؛ فإن النهي عن اتخاذه للوضوء واختياره على غير المسخن لا عن نفس الوضوء، فإن وجوبه أو استحبابه ينافي الكراهة بالمعنى المتعارف لتباين^٩ الأحكام [الخمسة].

وفي كلام بعض الأصحاب أنه متى كانت العبادة التي هي أقل ثواباً مكروهة لزم [أن] كون التصدق بدرهم واحد وقراءة آيتين مثلاً مكروهاً؛ لأنه أقل ثواباً من التصدق بدرهمين وقراءة ثلاث آيات، ولزم [أيضاً] إطلاق المكروه على العبادة الواجبة

١. شرائع الإسلام، ج ١، ص ٨٦؛ ذكرى الشيعة، ج ٣، ص ٩١؛ مسالك الأفهام، ج ١، ص ١٧٤.

٢. في «ع»: المنذور.

٣. شرائع الإسلام، ج ١، ص ٢٤١؛ غاية المراد، ج ١، ص ٣٣٠.

٤. في «ش»: والصوم المندوب في السفر دون المكروه بالمعنى المتعارف بين الأصوليين، وقد ذكرت في زبدة الأصول أنه مندرج في المندوب وذكروا.

٥. زبدة الأصول، ص ٤٢ - مخطوط - .

٦. في «ش»: خلاف المكروه المتعارف إلا على نوع من التأويل برجوع الكراهة.

٧. في «ش»: راجع .

٨. في «ش»: وفسر .

٩. في «ش»: بالمعنى المذكور في بيان.

كالصلاة والحجّ مثلاً إذا اشتملت على بعض السنن دون بعض، وهو أمر مستنكر لاستلزامه كون [جميع] صلوات^١ أهل الإسلام إلا ما ندر مكروهة.^٢ هذا كلام^٣، وللتأمل فيه مجال.

البحث الرابع: إذا زالت سخونة عن هذا الماء المشتمس [فهل] تبقى^٤ كراهة استعماله أم لا؟ كلّ محتمل. والعلامة^٥ - طاب ثراه - رجّح بقاءها؛ مستدلاً بصدق المسخّن عليه. ووافقه شيخنا الشيخ عليّ - أعلى الله قدره - وشيخنا الشهيد الثاني^٦ طاب ثراه؛ مستدلاً باستصحاب الكراهة، وبعدم اشتراط بقاء المعنى في صدق المشتقّ حقيقة عنده^٧ كما تقرّر في الأصول، فيصدق عليه أنّه مسخّن. وفي الدليلين نظر؛ لأنّ من يجعل العلة سخونة الماء [بالفعل] لا يوافق على الاستصحاب، ولفظ المسخّن ليس في الحديث وإنّما فيه: [الماء] الذي تسخّنه الشمس بصيغة المضارع، وهو هنا للحال.

فإن قلت: لعلّ الموجود في نسخة: «الماء الذي تسخّن بالشمس» بصيغة الماضي.

١. في «ش»: صلاة.

٢. قال الآخوند الخراساني في كفاية الأصول، (ص ١٦٤ - ١٦٥) بعد كلام في القسم الثاني من النواهي: هذا مراد من قال: إنّ الكراهة في العبادة بمعنى أنّها تكون أقلّ ثواباً، ولا يرد عليه بلزوم اتّصاف العبادة التي تكون أقلّ ثواباً من الأخرى بالكراهة ولزوم اتّصاف ما لا يزيد فيه ولا منقصة بالاستصحاب؛ لأنّه أكثر ثواباً ممّا فيه المنقصة؛ لما عرفت من أنّ المراد من كونه أقلّ ثواباً إنّما هو بقياسه إلى نفس الطبيعة المتشخّصة بما لا يحدث معه مزية لها، ولا منقصة من المشخصات، وكذا كونه أكثر ثواباً... وقال مثله الكرابسي في منهاج الأصول، ج ٢، ص ١٦٦ - ١٦٧.

٣. في «ع»: كلامه.

٤. في «ش»: تنفي.

٥. تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ١٣؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٥.

٦. مسالك الأفهام، ج ١، ص ٢٢.

٧. في «ش»: عندنا. أنظر: تمهيد القواعد، ص ٨٤.

[قلت: لو وجدته بصيغة الماضي] لم يحتاج إلى التشبُّث بعدم اشتراط بقاء المعنى^١، وأيضاً فقد ذكر جماعة من الأصوليين أنَّ موضع النزاع إنَّما هو إذا لم يطرأ على المحلِّ وصف وجودي يناقض الأوَّل كما ذكرته في الزبدة^٢، وإن طرأ فالإطلاق^٣ مجاز اتِّفاقاً؛ كإطلاق القائم على القاعد، والكافر على المسلم، والأبيض على ما هو أسود، والظاهر أنَّ البرودة وصف وجودي كالحرارة.

البحث الخامس: أنَّ النهي في خبر إسماعيل بن أبي زياد عن الاغتسال بهذا الماء مطلق غير مقيّد بغسل الجنابة، بل شامل لسائر الأغسال الواجبة والمندوبة. وكذا قول عائشة: «أغسل رأسي وجسدي». بل إطلاق هذا أكثر كما لا يخفى، فتقييد المؤلف - قدس الله روحه - الغسل بغسل الجنابة محلٌّ تأمل.

فإن قلت: لعلَّه لم يظفر بحديث يتضمَّن النهي عن مطلق الغسل، أو أنَّه ظفر به ولكن^٤ حمل المطلق على المقيّد.

قلت: أمَّا عدم اطلاعه - طاب ثراه - على الحديث المطلق مع اطلاع المتأخِّرين عن عصره عليه ففي غاية البعد.

وأما حمل^٥ المطلق على المقيّد ففيه أنَّ جماعة من الأصوليين كالعلامة في النهاية^٦ نقلوا الإجماع على أنَّه إذا كان المطلق والمقيّد منفيين^٧ - نحو: لا تعتق في الظهار المكاتب،

١. ذكر في غاية البادي، (ص ٢٣- ٢٤) اختلاف الأصوليين في أنَّه هل يشترط بقاء المعنى المشتق منه للذات في إطلاق الاسم المشتق عليها أم لا؟ فقال قوم: نعم، وقال قوم: لا، وقال آخرون: إن أمكن بقاؤه فنعم، وإلَّا فلا.

٢. زبدة الأصول، ص ٢٧- ٢٨ - مخطوط - .

٣. في «ع»: فإنَّ إطلاق.

٤. في «ش»: لكنَّه.

٥. في «ش»: حمَّله.

٦. نهاية الأحكام، ج ٢، ص ٨٥.

٧. في «ع»: متعيّنين.

لا يجزي إعتاق المكاتب - لا يحمل المطلق على المقيد، بل يبقى على إطلاقه.
والأولى أن يقال: إن الحديث المتضمن للإطلاق وإن وصل إليه، لكنّه لم يصل
[إليه] على وجه يعتمد عليه ويفتي به ويحكم بصحته.
وأما الحديث المقيد فلما وجده على الشرط الذي شرطه^١ في ديباجة الكتاب
أفتى بمضمونه وضرب عن المطلق صفحاً لا أنه حملة على المقيد، وللمتكلف أن
يحمل غسل الجنابة في كلامه على التمثيل، والله الهادي إلى سواء السبيل.

ولا بأس بأن يتوضأ الرجل بالماء الحميم الحار.

قال قدس الله روحه: ولا بأس أن يتوضأ الرجل بالماء الحميم الحار.

[أقول:] المراد بنفي البأس عدم الكراهة، أي ليس المسخن بالنار كالمسخن
بالشمس^٢ في الكراهة، وأراد بالرجل الشخص، والحميم كما قال^٣ جمع من
[المعربين^٤]: «هو الماء المتناهي في الحرارة» فكان الأولى تأخير الحميم عن الحار.
لكنّه ذكر جماعة من [اللغويين^٥ أنه الماء الحار، وأنه يطلق على الماء البارد أيضاً فهو

١. في «ش»: شرط.

٢. في «ش»: أي ليس كالماء المسخن بالشمس.

٣. في «ع»: قاله.

٤. قال الشيخ الطوسي^٥ في تفسير التبيان، ج ٤، ص ١٦٨: قال الضحاك: الحميم: هو الماء الذي أحمي حتى انتهى غليانه.

وقال الطبرسي^٦ في تفسيره مجمع البيان، ج ٤، ص ٨٣ في تفسير قوله تعالى: ﴿لَهُمْ شَرَابٌ مِّنْ حَمِيمٍ﴾ - سورة الأنعام، الآية ٧٠: أي: ماء مغلي حار.

وقال الطريحي في مجمع البحرين، ج ٦، ص ٥٠: الحميم: الماء الحار الشديد الحرارة، يسقى منه أهل النار أو يصب على أبدانهم.

٥. السجستاني في الأضداد، ص ١٥٢ (الرقم ٢٦٧)، الأنباري في الأضداد، ص ١٣٨ (الرقم ٨٢)؛ أبو الطيب الحلبي في الأضداد في كلام العرب، ج ١، ص ٢٠٨؛ الصاغاني في الأضداد، ص ٢٢٨ (الرقم ٤٤٤)؛ ابن منظور في لسان العرب: ج ١٢، ص ١٥٤، الفيروزآبادي في القاموس المحيط، ج ٤، ص ١٠٠.

من الأضداد. وعلى هذا يكون الوصف بالحارّ للتخصيص. ويمكن أن يكون مراده - طاب ثراه - بالماء الحميم: ماء العيون الحارّة التي يشمّ منها رائحة الكبريت^١. وعلى هذا لا يبعد أن يراد بنفي البأس عدم التحريم، دفعاً لما يظهر من بعض الروايات؛ كقوله ﷺ: «إنها من فيح^٢ جهنم»^٣.

ولا يُفسد الماء إلا ما كانت له نفس سائلة.

وكلّ ما وقع في الماء ممّا ليس له دمٌ فلا بأس باستعماله والوضوء منه؛ مات فيه أو لم يمّت.

قال: ولا يفسد الماء إلا ما^٤ كانت له نفس سائلة - إلى قوله -: [مات] أو لم يمّت. [أقول:] المراد [به] أنه لا ينجس شيء من الحيوانات الماء بموته فيه أو وقوعه فيه ميتاً إلا ذو النفس السائلة، والحصر^٥ إضافي، وينبغي^٦ أن يستثنى من ذلك ميت الإنسان المغسّل والمقتول بالسبب الذي اغتسل له، والمراد بما ليس له دم أصلاً كالزنابير والجراد ونحوها^٧. فهذه الجملة ليست مسوقة للتأكيد المحض، بل هي مؤسّسة. فإن قلت: إن ما لا دم له أصلاً يصدق عليه أنه ليس له نفس سائلة فأين التأسيس؟

١. أنظر: لسان العرب، ج ١٢، ص ١٥٤ - حمم.

٢. في بعض المصادر: فوح. يقال: فاحت القدر تفيح: غلث. الصحاح، الجوهري، ج ١، ص ٣٩٣ - فوح -.

٣. المحاسن، البرقي، ج ٢، ص ٤٠٧ (ح ٤٩)؛ الكافي، ج ٦، ص ٣٨٩ (ح ١)؛ تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ١٠١ (ح ٤٤١)؛ وسائل الشريعة، ج ١، ص ٢٢١ (ح ٢ و ٣)؛ بحار الأنوار، ج ٨، ص ٣١٥ (ح ٩٣)، ج ٦٦، ص ٤٨٠ (ح ٢ و ٤).

وسياتي شرح الحديث في أواخر هذه الرسالة الشريفة.

٤. في «ش»: إذا.

٥. في «ش»: فالقصر.

٦. زاد في «ع»: كلمة غير مقروءة.

٧. في «ش»: ونحوهما.

قلت: رجوع القيد إلى النفي توجيه^١ كما هو مبين في محله، ولا يخفى ما في العبارة من الحزازة؛ فإن الجملة المصدرية بالفاء خبر المبتدأ، والضمير فيها للماء.

فإن كان معك إناءان فوق في أحدهما ما ينجس الماء، ولم تعلم في أيهما وقع، فأهرقهما جميعاً وتيمّم.

قال^٢: فإن كان معك إناءان - إلى قوله: - فتيمّم.

[أورد:] روى ذلك عمار الساباطي، عن أبي عبد الله^٣ أنه سئل عن رجل معه إناءان فيهما ماء، وقع في أحدهما قدر لا يدري أيهما هو، وليس يقدر على ماءٍ غيره؟ قال: «يهرقهما ويتيمّم»^٤.

واحتج العلامة^٥ على وجوب اجتنابهما بأنه مقدّمة الواجب - أعني اجتناب النجس - فيجب، وللکلام فيه مجال.

وذهب بعض العامة^٦ إلى الوضوء بما اقترن^٧ من ذينك الماءين بقريئة فيها نوع دلالة على أنه الطاهر. ولم يعمل به أصحابنا لثبوت النهي عن استعمال كلّ منهما، فالقريئة التي لا تثمر اليقين غير كافية في الخروج عن النهي الثابت.

ثمّ الظاهر من كلام المؤلف - طاب ثراه - أنّ مذهبه وجوب الإهراق، كما يظهر من الرواية، ولعلّه أمر تعبدّي لا ليصدق عدم وجود الماء؛ إذ المشتبه بالنجس كالمعدوم. والشيخان^٨ يوافقانه في وجوب الإهراق، وابن إدريس^٩ وأكثر

١. في «ش»: رجوع النفي إلى القيد يوجه.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٨ (ح ٧١٢) و ص ٤٠٧ (ح ١٢٨١)؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ١٧٥؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٤٩؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٥٥ (ح ١٤) و ص ١٦٩ (ب ١٢ ح ١).

٣. منتهى المطلب، ج ١، ص ١٧٦.

٤. المغني، ج ١، ص ٧٨-٧٩، المجموع، ج ١، ص ١٨٠-١٨١.

٥. في «ع»: اقترن.

٦. المفيد في المقنعة، ص ٦٩، والطوسي في النهاية، ص ٦.

٧. السرائر، ج ١، ص ٨٥.

المتأخرين^١ على عدم وجوبه، وحملوا الأمر به على الإباحة من قبيل قوله تعالى: ﴿وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا﴾^٢ [وهو] كما ترى.

ولا يجوز الوضوء بأحدهما و تطهير الأعضاء بالآخر ثم الوضوء به إذا كان نادراً للوضوء، وصلى [الصلاة] الواحدة مرتين بكل من الوضوءين مرة لثبوت النهي [عنه] والأمر بالتيمم.

أما لو كان ماء أحدهما مضافاً واشتبهها [توضاً] بهما^٣ للقدرة على مقدّمة الواجب، والجزم في النية إنما يجب مع إمكانه، ولو أهرق أحدهما لم يبعد وجوب الوضوء بالآخر ثم التيمم.

ولو أن ميزابين سالا ميزاب بول وميزاب ماء فاختلطا ثم أصاب ثوبك منه لم يكن به بأس.

قال قدس الله سره: ولو أن ميزابين سالا؛ ميزاب بول، و ميزاب ماء، فاختلطا ثم أصاب ثوبك منه لم يكن به بأس.

[أقول]: لعل المراد بالماء ماء المطر، كما تضمّنت ذلك صحيحة هشام بن الحكم، عن الصادق عليه السلام، في ميزابين سالا؛ أحدهما بول، والآخر ماء المطر، فاختلطا فأصاب ثوب الرجل، لم يضره ذلك^٤.

١. المعتبر، ج ١٠، ص ١٠٤، مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٤٩.

٢. سورة المائدة، الآية ٢.

٣. زاد في «ع»: معاً.

قال الشيخ الطوسي عليه السلام في المبسوط، ج ١، ص ٨: إذا كان معه إناءان أحدهما مطلق، والآخر مستعمل في الطهارة الكبرى، أو مضاف كماء الورد واشتبهها، استعمل كل واحد منهما منفرداً.

وقال السيد العاملي في مدارك الأحكام، ج ١، ص ١٠٩: وأما المشته بالمضاف فقد قطع الأصحاب بوجوب الطهارة بكل واحد منهما.

٤. الكافي، ج ٣، ص ١٢ (ح ١)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١١ (ح ١٢٩٥)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٥ (ح ٤).

لكن في رواية أخرى، عنه عليه السلام: «میزاب ماء»^١ من دون تقييد بالمطر، وربما حمل المطلق على المقيد. ثم إطلاق الرواية وكلام المؤلف يشمل ما إذا كانت إصابته^٢ الثوب حال نزول المطر وعدمه، لكن التقييد بحال نزوله هو الأظهر.

٢- وسأل هشام بن سالم أبا عبد الله عليه السلام عن السطح يبال عليه فتصيبه السماء، فيكيف، فيصيب الثوب؟ فقال: «لا بأس به، ما أصابه من الماء أكثر منه»^٣.

قال قدس الله سره: وسأل هشام بن سالم [أبا عبد الله عليه السلام]، إلى آخره].

[أقول: [السماء: المطر، [ويقال: [وَكَفَّ البَيْتَ - بالفتح - وكفأ و كيفاً: إذا تقاطر الماء من سقفه فيه، وقد يجعل إسناد الراوي الوكف إلى المطر أو السطح مجازاً، والضمير المنصوب في قوله عليه السلام: «ما أصابه» يعود إما إلى البول المدلول عليه بقول الراوي: «يبال عليه»، أو [إلى] الثوب. والأول أولى ليوافق مرجع المجرور. وأما العود إلى السطح فبعيد.

وهذا الحديث أول الأحاديث الصحيحة على الرائيين^٤ التي تضمنت مشيخة المؤلف^٥ ذكر سندها. وهشام بن سالم من [خواصن] أصحاب الصادق والكاظم عليهما السلام [ثقة ثقة]، وللمؤلف إليه^٦ طريقتان أحدهما صحيح بغير مربة^٧، والآخر حسن

١. الكافي، ج ٣، ص ١٢ (ح ٢)؛ تهذيب الأحكام، ج ١ ص ٤١١ (ح ١٢٩٦)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٤ (ح ٦).

٢. في «ش»: إصابة.

٣. نقله عنه في وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٤ (ح ١).

٤. كذا في «ع»، «ش»، ولعل الصحيح: الطريقتين.

٥. من لا يحضره الفقيه، ج ٤، ص ٤٢٤-٤٢٥.

٦. في «ش»: أيضاً.

٧. قال الصدوق عليه السلام: رواه عن أبي، ومحمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد - رضي الله عنهما -، عن سعد بن عبد الله، وعبد الله بن جعفر الحميري، جميعاً، عن يعقوب بن يزيد، والحسن بن ظريف، وأيوب بن نوح، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم.

لاشتماله على إبراهيم بن هاشم، وهو غير مصرّح بتوثيقه في كتب الرجال، إلا أن مدحه متظافر، حتى أن والدي - طاب ثراه - كان يقول: إني أستحي أن أخرج حديثه من سلك الصحاح! وقد أطنبنا الكلام في توضيح حاله^٢ في حواشينا على خلاصة الأقوال^٣.

هذا ولا يخفى أن عطف إصابة السماء^٤ بالفاء التعقيبية يدل على أنها [وقعت] قبل جفاف البول، فلو وقعت بعد جفافه بغير الشمس عند الأكثر^٥ وبها عند المحقق^٦ لانتفى البأس بطريق أولى. وقد استدل بعض علمائنا^٧ بهذا الحديث على أن ماء^٨ المطر كالجاري، وللبحث فيه مجال.

ثم تعليقه [بشيء] بالأكثرية [يعطي أنه إذا ورد على النجاسة [ماء] أكثر منها طهرها [وهو] كما ترى، وقد يخص الماء بماء المطر والنجاسة بالبول وقوفاً مع النص. وربّما حمل الحديث على أن الوكف [به] كان حال تقاطر المطر، وهو غير بعيد، إلا أن التعليل لا يساعده [، فتأمل].

٥- وسئل عليه السلام عن طين المطر يصيب فيه البول والعذرة والدّم، فقال: «طين المطر

لا ينجس».^٩

١. في «ش»: أطنبت.

٢. في «ش»: حالهم.

٣. خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال، تأليف العلامة الحلبي، المتوفى سنة ٧٢٦هـ، ألفه سنة ٦٩٣هـ. (الذريعة، ج ٧، ص ٢١٤، الرقم ١٠٤٠).

٤. في «ش»: الماء.

٥. كحصول الجفاف مثلاً بالريح المزبل لعين النجاسة. انظر: الخلاف، ج ١، ص ٢١٨ مسألة ١٨٦، عنه ذكرى الشيعة، ج ١، ص ١٢٨.

٦. شرائع الإسلام، ج ١، ص ٥٥.

٧. المعبر، ج ١، ص ٤٣؛ مدارك الأحكام، ج ٢، ص ٣٧٥.

٨. في «ع»: هذا.

٩. نقله عنه في وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٧ (ح ٧).

قال قدس الله سره: وسئل عليه السلام عن طين المطر... لا ينجس^١.
 [أقول:] لفظ ينجس [في قوله عليه السلام: طين المطر لا ينجس]، روي^٢ بالتشديد على
 التعدية، وبالتخفيف على اللزوم، وكيف كان فإطلاق نفي^٣ التنجيس أو التنجيس بعد
 مخالطة^٤ ما ذكر مشكل، والحمل على إصابته^٥ الثوب حال نزول المطر غير بعيد.
 وأمّا العمل بالإطلاق وجعل [طين] المطر كماء الاستنجاء ففي غاية البعد، ولم
 ينقل عن^٦ أحد من أصحابنا. وقد ذكر^٧ أنه يستحب إزالته عن الثوب إذا أصابه بعد
 ثلاثة أيام من انقطاع المطر لغلبة الظن بعدم سلامته من النجاسة، ولما رواه الشيخ في
 التهذيب^٨ عن الكاظم عليه السلام أنه قال في طين المطر: «لابأس به أن يصيب الثوب ثلاثة أيام^٩،
 إلا أن يُعلم أنه قد^{١٠} نجسه شيء بعد المطر. فإن أصابه بعد ثلاثة أيام فاغسله».

٦- وسأل علي بن جعفر أخاه موسى بن جعفر عليه السلام عن البيت يبال على ظهره،
 ويغتسل من الجنابة، ثم يصيبه المطر، أيؤخذ من مائه فيتوضأ به للصلاة؟ فقال: «إذا
 جرى فلا بأس»^{١١}.

١. نقله عنه في وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٧ (ح ٧).

٢. في «ش»: يروي.

٣. في «ش»: عدم.

٤. في «ش»: محافظة.

٥. في «ش»: إصابة.

٦. في «ش»: من.

٧. في «ش»: ذكر.

٨. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٦٧ (٧٨٣).

وروي في الكافي، ج ٣، ص ١٣ (ح ٤)؛ مستطرفات السرائر، ج ١٠٩ (ح ٦١)؛ وسائل الشيعة، ج ١،

ص ١٤٧ (ح ٦)، وج ٣، ص ٥٢٢ (ح ١)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ١٢ (ح ٣) و ص ١٢٥ (ح ٤).

٩. زاد في «ع»: فاغسله.

١٠. في «ع»: قدر.

١١. مسائل علي بن جعفر، ص ٢٠٤ (ح ٤٣٣)؛ قرب الإسناد، ص ١٧٧ (ح ٦٥٤)؛ تهذيب الأحكام، ج ١

قال قدس الله سره: وسأل علي بن جعفر أخاه موسى بن جعفر عليه السلام عن البيت ... إلى آخره .

[أقول:] يحتمل أن يكون ذكر علي بن جعفر عليه السلام غسل الجنابة يريد به [ما] إذا كان بدن المغتسل نجساً بمنى ونحوه، ويمكن أن يجعل ذكره له لتحقيق أن الماء الذي يغتسل [به] من الجنابة إذا خالطه^١ ماء المطر هل يجوز الوضوء به؟ وذلك لأن الرواية عن الصادق عليه السلام في غسالة الغسل مختلفة .

فقد روى الفضيل بن يسار عنه عليه السلام في الجنب يغتسل فيتنضح من الماء^٢ في الإناء، فقال: «لا بأس» ﴿مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^٣ .

وروى ابن سنان عنه عليه السلام في الماء الذي يُغسل به الثوب، أو يغتسل به الرجل من الجنابة، أنه قال: «لا يجوز أن يتوضأ منه»^٤ .

فأراد عليه السلام أن يستعلم من أخيه عليه السلام ما هو الحق في ذلك، ولعله إنما سأله عن المخالط لماء^٥ المطر؛ لأنه عالم بأن غير المخالط لا يجوز الوضوء به .

فيتأكد^٦ بهذا ما ذهب إليه المؤلف والشيخان^٨ من عدم جواز رفع الحدث بماء

﴿ ج ١، ص ٤١١ (ح ١٢٩٧)؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٩؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٥ (ح ٢)، بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ١١ (ح ١) .

١ . في «ش»: خالط .

٢ . في بعض المصادر: الأرض .

٣ . سورة الحج، الآية ٧٨ .

٤ . الكافي، ج ٣، ص ١٣ (ح ٧)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨٦ (ح ٢٢٤ و ٢٢٥)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢١١ (ح ١) و ص ٢١٢ (ح ٥) .

٥ . تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢١ (ح ٦٣٠)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٧ (ح ٧١)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢١٥ (ح ١٣) .

٦ . في «ع»: بماء .

٧ . في «ش»: فتأيد .

٨ . المقنعة، ص ٦٤؛ المبسوط، ج ١، ص ١١ .

الغسل الرفع للحدث، وستسمع عن قريب في هذه المسألة كلاماً مشبعاً إن شاء الله تعالى.

والمستتر في قوله عليه عليه السلام: «إذا جرى» يحتمل أن يعود إلى المطر، والمراد إذا كثرت بحيث جرى من الميزاب، لا إذا كان قليلاً ضعيفاً. ويحتمل أن يعود إلى ذلك الماء المأخوذ لقربه.

٧- وسأله عن الرجل يمر في ماء المطر وقد صب فيه خمر، فأصاب ثوبه، هل يصلي فيه قبل أن يغسله؟ فقال: «لا يغسل ثوبه ولا رجله، ويصلي فيه ولا بأس به»^٢.

قال قدس الله سره: وسأله عن الرجل يمر في ماء^٣ المطر... [إلى آخره]

[أقول: هذا الحديث يتناول بإطلاقه ما إذا كان المرور [به] حال نزول المطر أو بعد انقطاعه، وأما^٤ إذا كان ذلك الماء بعد انقطاع المطر كراً أو أقل فظاهره مؤيد لما نقل عن المؤلف - طاب ثراه - من القول بطهارة الخمر، والحق حملة على حال نزول المطر أو على الكثرة؛ فإن نجاسة الخمر مما لا ينبغي التوقف فيها، كيف وقد نقل^٥ السيد المرتضى^٦ [والشيخ^٧ قدس الله سرهما الإجماع على نجاسته، بل قال المرتضى رضي الله عنه: لا خلاف^٨ بين المسلمين في نجاسة الخمر إلا ما يحكى عن شاذ لا اعتبار بقولهم. هذا كلامه.

١. في «ع»: والمراد أكثره.

٢. قرب الاستناد، ص ١٩١ (ح ٧١٩)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٨ (ح ١٣٢١)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٥ (ذخ ٢)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ١١ (ح ١) و ص ٩٦ (ح ٤).

٣. في «ع»: بماء.

٤. في «ش»: وما.

٥. في «ش»: ادعى.

٦. المسائل الناصريات (ضمن الجوامع الفقهية)، ص ٢١٧، مسألة ١٦.

٧. المبسوط، ج ١، ص ٣٦.

٨. في «ع»: أنه لا خلاف.

فإن قلت: [كيف] يدّعي هذان النحريران الإجماع على نجاسته مع أن المؤلف وابن أبي عقيل^١ - طاب ثراهما - قائلان بطهارته، وهما من أعلام علمائنا؟ قلت: لعلهما أرادا إجماع أهل عصرهما^٢ وهذان الشيخان متقدمان^٣ عليهما، مع أن خلاف معلوم النسب لا يقدح في تحقق الإجماع عندنا، على أن المؤلف - نور الله مرقدته - لم يصرح بطهارة الخمر وإنما حكم بجواز الصلاة في ثوب أصابه الخمر، وهذا لا يستلزم الحكم بطهارته، فلعله عنده معفو عنه في الصلاة ككثير من النجاسات. ومما يدل على أنه قائل بنجاسته ما يأتي في هذا الكتاب عن قريب من حكمه بنزح^٤ جميع ماء البثر للخمر، حيث قال: «وإن وقع فيها بغير أو ثور، أو صب فيها خمر، نزع الماء كله».

والشيخ في التهذيب^٥ نقل الإجماع على أن الرجس في الآية الكريمة - أعني قوله تعالى: ﴿إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ﴾^٦ - بمعنى النجس، فيكون خبراً عن الخمر وحده، وخبر المتعاطفات الثلاثة محذوفاً، وهذا هو الراجح عند كثير من المفسرين^٧؛ وقد رجحه البيضاوي حيث قدمه على الوجه [الأخر]، وهو جعله خبراً عن مبتدأ محذوف تقديره: «تعاطي الخمر والميسر»^٨.

وستسمع عن قريب في هذا المقام كلاماً مبسوطاً فانتظروه.

١. نقل عنهما في مختلف الشيعة، ج ١، ص ٤٦٩.

٢. أصحاب المذاهب الأربعة على نجاسة الخمر. منه ﷺ.

٣. في «ش»: مقدمان.

٤. في «ع»: من نزح. وفي «ش»: «ماء جميع» بدل «جميع ماء».

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٧٨.

٦. سورة المائدة، الآية ٩٠.

٧. منهم الطبرسي في مجمع البيان، ج ٣، ص ٤١٠.

٨. أنوار التنزيل، ج ٢، ص ٣٦٢.

٨- وسأل عمار الساباطي^١ أبا عبد الله^{عليه السلام} عن القيء يصيب الثوب فلا يغسل، فقال:

«لا بأس به».

قال قدس الله سره: وسأل عمار الساباطي أبا عبد الله^{عليه السلام} عن القيء يصيب الثوب... إلى آخره.

[أقول:] هذا الحديث رواه الشيخ في التهذيب^١، وهو من الموثقات، وعمار الساباطي وإن كان فطحياً إلا أنه ثقة جليل [القدر] من أصحاب الصادق والكاظم^{عليهما السلام}، وحديثه يجري مجرى الصحيح في الوثوق به.

وقد ذكر الشيخ في العدة^٢ أن الطائفة لم تزل تعمل بما يرويه عمار الساباطي.

وقول الكاظم^{عليه السلام}: «إني استوهبت عماراً من ربي فوهبه لي»^٣ مشهور، وسؤاله من الصادق^{عليه السلام} أن يعلمه الاسم الأعظم، وقوله^{عليه السلام}: «إنك لا تقوى على ذلك»^٤، وإظهار

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٣٣ (ح ١٣٤٠). ونقله في وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٨٩ (ح ٢) عن كتاب من لا يحضره الفقيه.

وروى مثله في: الكافي، ج ٣، ص ٤٠٦ (ح ١٣)؛ تهذيب الأحكام، ج ٢، ص ٣٥٨ (ح ١٤٨٤)؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٨٨ (ح ١).

٢. ذكر الشيخ^{عليه السلام} وجوب العمل برواية سائر فرق الشيعة إذا كان الراوي موثقاً به ومتحزباً في روايته، ولم يكن على خلافها رواية من العدل الثقة، ولم يعرف من الطائفة العمل بخلافها، وقال: ولأجل ما قلناه عملت الطائفة بأخبار الفطحية... وأخبار الواقعة... انتهى.

انظر العدة في أصول الفقه، ج ١، ص ١٥٠، ودلالة هذا الكلام على توثيق عمار الساباطي - الذي هو من رؤساء الفطحية - ظاهرة.

وقال الشيخ أيضاً في تهذيب الأحكام، ج ٧، ص ١٠١ (ذح ٤٣٥): وهو - أي عمار بن موسى الساباطي - واحد قد ضعفه جماعة من أهل النقل، وذكروا أن ما ينفرد بنقله لا يعمل به؛ لأنه كان فطحياً، غير أننا لا نطعن عليه بهذه الطريقة؛ لأنه وإن كان كذلك فهو ثقة في النقل لا يطعن عليه فيه.

٣. رجال الكشي، ص ٢٥٣ (ح ٤٧١) و ص ٤٠٦ (ح ٧٦٣) و ص ٥٠٤ (ح ٩٢٨). وسيأتي الحديث في آخر هذه الرسالة الشريفة.

٤. رجال الكشي، ص ٢٥٣ (ح ٤٧١)؛ بحار الأنوار، ج ٢٧، ص ٢٧ (ح ٨).

وما تضمّنه هذا الحديث من نفي البأس عن ثوبٍ أصابه القيء يدلّ على طهارته، وهو مذهب أكثر علمائنا^٢.

ونقل الشيخ في المبسوط^٣ عن بعض أصحابنا القول بنجاسته، [وربّما استدلّ لهم بأنّه كذا] وأكثر العامّة على نجاسته لرواية روهها عن النبي ﷺ^٤، ولم تثبت عندنا.

٩- وقال رسول الله ﷺ: «كلّ شيء يجتزر فسؤره حلال، ولعابه حلال»^٥.

قال قدّس سره: وقال النبي ﷺ: «كلّ شيء يجتزر فسؤره حلال، ولعابه حلال».

[أقول:] يجتزر - بالجيم والتاء المثناة الفوقانيّة وآخره راء مشدّدة - : أي يخرج ما أكله من جوفه إلى فمه فيمضغه مرّة أخرى، كما يفعله البعير والشاة، ومصدره الاجترار، ويقال له بالفارسيّة: «نُشخار»^٦، ويراد بالحلال الواقع خبراً عن السؤور الطاهر أو حلال الأكل، ويلزم منه طهارة سؤره.

وأما الحلال الواقع خبراً عن اللعاب فالأظهر أن يراد به المعنى الأوّل؛ لأنّ اللعاب من الفضلات، وقد حكموا بتحريم فضلات الحيوان، ولم يستثنوا إلاّ لعاب فم الزوجة والبنث لورود الرواية بإباحته فيهما^٧.

١. في «ع»: وقد يدلّ.

٢. منهم العلامة في مختلف الشيعة، ج ١، ص ٤٦٠، منتهى المطلب، ج ٣، ص ٢٣٧.

٣. المبسوط، ج ١، ص ٣٨.

٤. وهو ما رواه عمّار بن ياسر من أنّ النبي ﷺ قال: إنّما تغسل الثياب من البول والمنيّ والقيء والدم. انظر: المهذب، الشيرازي، ج ١، ص ٤٧، بدائع الصنائع، ج ١، ص ٦٠.

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٨ (ح ٦٥٨)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٣٢ (ح ٥)؛ وج ٣، ص ٤١٤ (ح ٤).

٦. كذا في «ع»، ش. وتكتب اليوم: نوشخور، نوشخوار، نوشخور.

٧. في «ع»: لورود الرخصة (الرواية) فيهما.

١٠ - وأتى أهل البادية رسول الله ﷺ فقالوا: يا رسول الله، إن حياضنا هذه تردنا السباع، والكلاب، والبهائم؟ فقال لهم ﷺ: لها ما أخذت أفواهما ولكم سائر ذلك^١.
قال قدس سره: وأتى أهل البادية رسول الله ﷺ [...] إلى آخره.]
[أقول:] كان من عادة سكان البادية حفر الحياض ليجتمع^٢ فيها ماء المطر؛ لشربهم ولرعي^٣ مواشيتهم، ومن المعلوم أن مياه أمثال تلك الحال تزيد على الكثر غالباً فلا يضرب شرب^٤ الكلاب منها. وعطف البهائم على السباع والكلاب من عطف العام على الخاص؛ لأن البهيمة في اللغة^٥ ذات القوائم الأربع، ولفظ «سائر» معناه البقية^٦.
ومنه قول النبي ﷺ لغيلان^٧ لما أسلم على أزيد من أربع: «أمسك أربعاً^٨ وفارق سائرهن^٩»، وقول العامة: «جاء سائر الناس» ويريدون جميعهم لحسن نص على ذلك صاحب كتاب درة القواص^{١٠}.

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٤ (ح ١٣٠٧)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٦٦ (ح ١٠).
٢. في «ش»: ليستجمع.
٣. في «ع»: وسقي.
٤. في «ش»: بشرب.
٥. القاموس المحيط، ج ٤، ص ٨٢، (بهم).
٦. في «ع»: ولفظة «سائر» بمعنى البقية.
٧. هو: غيلان بن سلمة الثقفي. ذكره في الكامل في التاريخ، ج ٣، ص ٧٨؛ وترجمه الزركلي في الأعلام، ج ٥، ص ١٢٤.
٨. في بعض المصادر: اختر أربعاً منهن.
٩. الموطأ، ج ٢، ص ٥٨٦، ح ٧٦؛ مسند أحمد بن حنبل، ج ٢، ص ٨٣؛ سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٦٢٨ (ح ١٩٥٣)؛ الجامع الصحيح، الترمذي، ج ٣، ص ٤٣٥ (ح ١١٢٨)؛ المستدرک على الصحيحين؛ ج ٢، ص ١٩٢؛ تلخيص الحبير، ج ٣، ص ١٦٨ (ح ١٥٢٧)؛ عوالي اللئالي، ج ١، ص ٢٢٨ (ح ١٢٣)، مستدرک الوسائل، ج ١٤، ص ٤٢٨ (ح ٣).
١٠. درة القواص، ص ٤، وفيه: قدم سائر الحاج.

وإن شرب من الماء دابّةً، أو حمارًا، أو بغلًا: أو شاةً، أو بعيرًا، فلا بأس باستعماله والوضوء منه. فإن وقع وزغٌ في إناء فيه ماء أُهريق ذلك الماء.

قال قدس الله سره: وإن شرب من الماء [دابّة] - إلى قوله: - فإن وقع وزغ أُهريق ذلك الماء.

[أقول]: أراد بالدابّة إما الفرس أو المعنى اللغوي الخاص وهو المركوب [من] الحيوانات^١، فيكون عطف [الأربعة^٢ عليه من عطف] الخاص على العام. أمّا إرادة [المعنى] اللغوي العام فدخل الكلب وأخويه بأباها. والوزغ جمع وزغة، وهي سام أبرص، وتعليق الإهراق على الوقوع يشعر بعدم الفرق عنده بين موت الوزغة في الماء وخر وجهها حيّة. والمتأخرون^٣ قيّدوا كراهة^٤ استعماله بموتها فيه، ولا يخفى أن إهراقه ليس لتنجيسه بها؛ إذ لا يقبل^٥ وقد مرّ عن قريب قوله: «كلّما وقع في الماء ممّا ليس له دم فلا بأس باستعماله والوضوء منه؛ مات فيه أو لم يمّت»، بل إنّما هو لمظنة سمّيها [كما] قاله العلامة - طاب ثراه - في التذكرة^٦.

وإن ولغ فيه كلبٌ أو شرب منه أُهريق الماء وغسل الإناء ثلاث مرّات: مرّة بالتراب، ومرّتين بالماء، ثمّ يجفّف.

١. في «ش»: الحيوان.

٢. كذا، والأصوب: الخمسة.

٣. شرائع الإسلام، ج ١، ص ١٤، تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٦٢.

٤. في «ش»: كراهية.

٥. في «ش»: لتنجيسه بها ولا شربها.

٦. التذكرة، ج ١، ص ٤٤.

قال قدس سره: وإن وقع^١ [فيه كلب] - إلى قوله: - ثم يجف^٢.

[أقول]: كلامه - طاب ثراه - يشعر بأن وجوب التعفير عنده غير مشروط بالولوج، وصحيفة أبي العباس^٣ شاهدة [له]، لكن جمهور الأصحاب^٤ شرطوه [به]، وجعلوا نجاسة الإناء بما عدا الولوج كسائر النجاسات^٥، وكذلك لا دلالة في كلامه على تقديم التعفير على الماء أو تأخيره عنه، وكذلك كلام المرتضى في الانتصار^٦، والشيخ في الخلاف^٧، لكن أكثر الأصحاب على تقديمه^٨. وصحيفة أبي العباس صريحة فيه، والمفيد^٩ على توسيطه، ولم نظفر في كتب الحديث بما يدل عليه.

ثم إطلاق المؤلف [الماء] شامل للقليل والكثير، وظاهره وجوب التعفير والتعدّد فيهما، وإطلاق تلك الصحيفة مساعدته، وظاهر كلامه يعطي مزج التراب بالماء

١. كذا في «ع»، «ش»، «و»، «ص»، «ح» - كما في كتاب من لا يحضره الفقيه - . وولغ الكلب في الإناء أي: شرب ما فيه بأطراف لسانه، أو أدخل فيه لسانه وحركه.

٢. زاد في «ع»: «إلى آخره». وهو خطأ.

٣. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٥ (ح ٦٤٦)؛ الانتصار، ج ١، ص ١٩ (ح ٢)؛ الخلاف، ج ١، ص ١٧٦؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٤٩٥؛ مدارك الأحكام، ج ٢، ص ٣٩٠؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٢٦ (ح ٤)، وج ٣، ص ٤١٣ (ح ١).

و روايته عن الصادق عليه السلام هكذا:

قال: سألت عن فضل الهزة والشاة والبقرة والإبل والحمار والخيل والغال والوحش والسباع فلم أترك شيئاً إلا سألت عنه، فقال: لا بأس، حتى انتهيت إلى الكلب، فقال: رجس نجس لا تتوضأ بفضله، واصب ذلك الماء، واغسله بالتراب أول مرة، ثم بالماء.

٤. المقنعة، ص ٦٥؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٤٩٦.

٥. المقنعة، ٦٨؛ المبسوط، ج ١، ص ١٤؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٤٩٦ و ٤٩٨.

٦. الانتصار، ص ٩.

٧. الخلاف، ج ١، ص ١٧٨ مسألة ١٣٣.

٨. السرائر، ج ١، ص ٩١؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٤٩٥.

٩. المقنعة، ص ٦٥ و ٦٨.

ليصدق اسم الغسل، وهو مختار الراوندي، وابن إدريس^١، والعلامة في المنتهى^٢، نظراً إلى أنّ الغسل [إجراء المانع على الشيء].

وقال شيخنا الشيخ عليّ - أعلى الله قدره - في شرح القواعد^٣: إنّه خيال ضعيف؛ لأنّ الغسل [حقيقة إجراء الماء، فالمجاز لازم على تقديره^٤، مع أنّ الأمر بغسله بالتراب، والممزوج ليس تراباً. واعترض عليه بعض الأصحاب من المعاصرين^٥ بأنّ الغسل وإن كان حقيقة في إجراء الماء إلا أنّ الحمل [على] أقرب المجازات إلى الحقيقة أولى، فلا بدّ من المزج [وقد أجبنا عنه في الحبل المتين^٦ بما حاصله أنّ المزج] يستلزم تجويزين في قوله ﷺ في تلك الصحيحة: «اغسله بالتراب»، وعدمه إنّما يستلزم تجوّزاً واحداً فهو أولى، وما ذكره - طاب ثراه - من تجفيف الإناء لم يوجبه أكثر المتأخّرين^٧، وظاهر المفيد^٨ وجوبه، ولا ريب أنّه أحوط.

وأما الماء الآجن فيجب التنزّه عنه إلا أن يكون لا يوجد غيره، ولا بأس بالوضوء بما يشرب منه السننور، ولا بأس بشربه.

١١- وقال الصادق ﷺ: «إنّي لا أمتنع من طعام طعم منه السننور ولا من شراب شرب منه^٩.

١. السرائر، ج ١، ص ٩١.

٢. منتهى المطلب، ج ٣، ص ٣٣٩.

٣. جامع المقاصد، ج ١، ص ١٩٤.

٤. في جامع المقاصد: على كلّ تقدير.

٥. مدارك الأحكام، ج ٢، ص ٣٩٢.

٦. الحبل المتين، ص ٩٨.

٧. المعتبر، ج ١، ص ٤٥٨.

٨. المقنعة، ص ٦٥.

٩. وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٢٨ و ٢٢٩ (ح ٧).

قال قدس الله سره: وأما الماء الآجن فيجب التنزّه عنه إلا أن يكون لا يوجد غيره - إلى قوله: - ولا من شراب شرب منه.

[أقول:]: روى الشيخ^١ في الحسن عن الحلبي، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه قال في الماء الآجن يتوضأ منه إلا أن يجد ماء غيره فيتنزّه عنه. والآجن: الماء المتغيّر الطعم واللون. كذا في الصحاح^٢، والقاموس^٣ ونهاية ابن الأثير^٤. وأما متغيّر الريح [وحده] أو مع أحدهما فلم أجد في كلام اللغويين ما يدلّ على إطلاق الآجن عليه. واستثناؤه عليه [السلام] وجود غيره ربّما يشعر بأن الأمر بالتنزّه عنه للاستحباب، والظاهر أن الوجوب في كلام المؤلف بهذا المعنى، ولعلّ المراد بالتنزّه عنه التنزّه عن الوضوء والغسل به لا عن مطلق استعماله، كإزالة النجاسة والشرب والتبرّد مع أن إرادة الإطلاق محتملة أيضاً. ولفظه «يكون» في كلامه مستغنى عنها، ولو تركها لكان أولى، ولفظة ما في قوله عليه السلام: «بما شرب منه السنور» تجعل مبنية على أنها موصولة أو موصوفة، والأولى [كونها] معربة، وطعم - بكسر العين - أي: ذاق، وقد يطلق على مطلق الأكل، وتخصيصه الوضوء بالذكر لعلّه لموافقة صحيحة أبي الصباح، عن الصادق عليه السلام في الوضوء بفضل السنور^٥، وإلا فلا فرق بين الوضوء وغيره من الاستعمالات.

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٧ (ح ٦٢٦)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٢ (ح ٣)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٣٨ (ح ٢)، ورواه في الكافي، ج ٣، ص ٤ (ح ٦).

٢. الصحاح، ج ٥، ص ٢٠٦٧ - أجن -.

٣. القاموس، ج ٤، ص ١٩٥ - أجن -.

٤. النهاية، ج ١، ص ٢٦٠ - أجن -.

٥. عن أبي الصباح عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: كان عليّ عليه السلام يقول: لا تدع فضل السنور أن تتوضأ منه، إنما هي سبع.

أنظر: تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٧ (ح ٦٥٣)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٢٨ (ح ٤).

ولا يجوز الوضوء بسؤر اليهودي، والنصراني، وولد الزنا، والمشرك، وكل من خالف الإسلام، وأشدّ من ذلك سؤر الناصب.

قال قدس الله سره: ولا يجوز الوضوء بسؤر اليهودي، والنصراني... [إلى آخره].
 [أقول:] ظاهر كلامه أن أسار هؤلاء نجسة، وإن أمكن البحث بأنّ منع الوضوء لا يستلزم النجاسة، والأصحاب - رضوان الله عليهم - اتفقوا على نجاسة من عدا اليهودي والنصراني^١ من أنواع الكفار، والأكثر على نجاسة الجميع^٢.
 وأمّا ولد الزنا [فأكثر المتأخرين^٣ على كراهة] سورة، ولكن في الروايات [ما يشعر] بنجاسته، كما رواه ابن أبي يعفور، عن الصادق عليه السلام أنه قال: «لا تغتسل من البثر الذي تجتمع فيه غسالة الحمام؛ فإنّ فيها غسالة ولد الزنا والناصب لنا أهل البيت وهو شرهم»^٤، واستعمال النهي في مجازة وحقيقته بعيد، وكما [رواه] حمزة بن أحمد، عن الكاظم عليه السلام، قال: سألته أو سأله غيري عن الحمام، فقال: «ادخله بمئزر، و غصّ بصرك، ولا تغتسل من البثر الذي يجتمع^٥ فيه ماء الحمام فإنّه يسيل فيها ما يغتسل به الجنب، وولد الزنا، والناصب لنا أهل البيت»^٦.

١. في «ش»: اليهود والنصارى.

٢. الهداية، الصدوق، ص ٦٨؛ المبسوط، ج ١، ص ١٤؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٣ و ٢٢٤؛ السرائر، ج ١، ص ١٧٩.

٣. جامع المقاصد، ج ١، ص ١٢٥.

٤. الكافي، ج ٣، ص ١٤ (ح ١)؛ علل الشرائع، ص ٢٩٢ (ح ١)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢١٩ (ح ٤) و ص ٢٢٠ (ح ٥)؛ بحار الأنوار، ج ٧٦، ص ٧٢ (ح ٥)، و ج ٨٠، ص ٣٦ (ح ٦) و ص ٣٨، و ج ٨١، ص ٤٧ (ح ١٤).

٥. في «ع»: البثر التي يجتمع فيها.

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٧٣ (ح ١١٤٣)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢١٨ - ٢١٩ (ح ١)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٣٨.

وماء الحمام سبيله سبيل الماء الجاري إذا كانت له مادة.

قال قدس الله سره: وماء الحمام سبيله سبيل [الماء] الجاري إذا كانت له مادة.

[أقول:] المراد بماء الحمام ما في حياضه الصغار مما هو دون الكرّ، وقد تضمّن كلامه - طاب ثراه - حكيمين: كونه كالجاري، واشترطه بالمادة. أمّا الأول فيدلّ عليه ما رواه الشيخ^٢ في الصحيح، عن داود بن سرحان، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: ما تقول في ماء الحمام؟

قال: «هو بمنزلة الماء الجاري».

وأما الثاني فيدلّ عليه ما رواه أيضاً، عن بكر بن حبيب، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «ماء الحمام لا بأس به إذا كانت له مادة»^٣.

وقد ذكرنا في الجبل المتين^٤ أنّ بكر بن حبيب وإن كان مجهول الحال إلا أنّ جمهور الأصحاب تلقّوا روايته هذه بالقبول، فلعلّ الضعف ينجر بذلك، وما تضمّنه باسْتِطْرَاقُ المادة الظاهر أنّه لا خلاف فيه بين الأصحاب^٥ إلا من ابن أبي عقيل بناءً على أصله، لكن ما سيأتي من كلام المؤلف - طاب ثراه - من جواز إدخال الرجل يده القذرة^٦ ماء الحمام إذا فقد ما يغترف [به] ينافي اشتراطها عنده، وستسمع الكلام فيه. ولا يخفى أنّ إطلاق المادة في هذا الحديث يشمل ما إذا كانت دون الكرّ، وأكثر

١. في «ش»: كان.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٧٨ (ح ١١١٧٠)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٨ (ح ٣٦٧).

٣. الكافي، ج ٣، ص ١٤ (ح ٢)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٧٨ (ح ١١٦٨)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٩، (ح ٣٧٠).

٤. الجبل المتين، ص ١١٥.

٥. في «ع»: وما تضمّنته من اشتراط.

٦. النهاية، الطوسي، ص ٥؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٦.

٧. في «ش»: إدخال اليد القذرة.

المتأخرين^١ على اشتراط كونها كزاً فصاعداً، والمحقق^٢ لم يشترطه، وهو الظاهر من إطلاق المؤلف طاب ثراه وجعله^٣ بمنزلة^٤ الجاري يقارب التصريح بعدم اشتراطها إلا إذا اشترطنا^٥ الكزّية في الجاري، كما هو مذهب العلامة^٥ طاب ثراه. وأما من عداه من المتأخرين فحيث لم [يشترطوا فيه الكزّية، ينبغي أن لا] يشترطوها فيما ورد النص الصريح^٦ بأنه بمنزلة الجاري^٧؛ فإنّ تنزيله^٨ [له] بتلك المنزلة أخرج عن حكم القليل، فلا يلزم من الحكم بانفعال القليل بالملاقاة الحكم بانفعاله بها، فكما خرج ماء الاستنجاء وماء المطر عن هذا الحكم بنصّ خاصّ فالظاهر خروج هذا أيضاً. والأظهر عدم اشتراط الكزّية وإن كان الأحوط اشتراطها. وأما تساوي السطحين في العلوّ والانخفاض ففيه كلام مبسوط يطلب من تعليقاتنا على الإرشاد^٩.

١٢- وقال الصادق^{عليه السلام} في الماء الذي تبول فيه الدوابّ، وتلغ فيه الكلاب، ويغتسل فيه الجنب: «إنّه إذا كان قدر كزٍّ لم ينجسه شيء».

قال^{عليه السلام}: وقال الصادق^{عليه السلام} في الماء [الذي] تبول فيه الدوابّ... إلى آخره.
[أقول: ما دلّ عليه هذا الحديث بمفهومه من انفعال القليل بالنجاسة هو المذهب

١. جامع المقاصد، ج ١، ص ١١٢.

٢. المعتمد، ج ١، ص ٩٢.

٣. في «ع»: وجعله له بمنزلة.

٤. في «ع»: شرطنا.

٥. منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٨.

٦. في «ع»: الصحيح.

٧. في «ش»: بمنزلته. انظر: تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٧٨ (ح ١١٧٠)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٨ (ح ١).

٨. هو كتاب إرشاد الأذهان إلى أحكام الإيمان، تأليف العلامة جمال الدين أبي منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبي، المتوفى سنة ٧٢٦ هـ. ق.

المشهور، بل كاد يكون إجماعاً؛ بناءً على عدم قدح خروج معلوم النسب كابن أبي عقيل [في الإجماع] وقد أوردت في كتاب مشرق الشمسين^١ و [كتاب] الجبل المتين^٢ ما يستدل به له وعليه من الروايات.

وهذا الحديث الذي أورده المؤلف - طاب ثراه - رواه محمد بن مسلم، عنه عليه السلام، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الماء الذي تبول فيه الدواب، وتلغ فيه الكلاب، ويغتسل فيه الجنب؟ قال: «إذا كان الماء قدر كرز لم ينجسه شيء»^٣.

والمؤلف أسقط لفظة «الماء»، فكأنه أراد نقل الحديث بالمعنى، أو أن الحديث الذي وصل إليه لم يكن فيه ذكر الماء.

[ثم] في دلالة مفهوم الشرط على نجاسة ما دون الكرز بأي نجاسة لاقتة كما فهمه الأصحاب بحث؛ لأن منطوقه وإن كان نكرة [في سياق النفي، لكن مفهومه نكرة] في سياق الإثبات، فإنما يدل على العموم. وقد يستدل عليه بأن يضم إلى الحديث عدم القائل بالفصل؛ فإن الأصحاب لم يقل أحد منهم بتنجيس القليل ببعض النجاسات دون بعض، والقول به خرق الإجماع، وفي هذا الكلام نظر.

الأتري أن الشيخ - طاب ثراه - فرق بين الدم الذي لا يدركه الطرف وما يدركه، فينجس القليل بالثاني^٤ دون الأول.

وسيجيء في كلام المؤلف - طاب ثراه - ما يدل على أن مذهبه أن الميتة إنما تنجس القليل إذا تفسخت فيه لا إذا لم تفسخ، فكيف يقال بعد هذا: إنه لا قائل من الأصحاب بالفرق بين نجاسته ونجاسته؟!

١. مشرق الشمسين، ص ٣٧٩.

٢. الجبل المتين، ص ١٠٧.

٣. الكافي، ج ٣، ص ٢ (٢)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٩ (١٠٧) و ص ٢٢٦ (ح ٦٥١)؛ الاستبصار، ج ١،

ص ٦، (ح ١) و ص ٢٠ (ح ٤٥)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٥٨، باب ٩.

٤. في «ش»: «فنجس بالثاني».

١٣- وقال الصادق عليه السلام: «كان بنو إسرائيل إذا أصاب أحدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاريض، وقد وسع الله ﷻ عليكم بأوسع ما بين السماء والأرض، وجعل لكم الماء طهوراً، فانظروا كيف تكونون»^١.

فإن دخلت حيةً في حبّ ماء وخرجت منه صبّ من الماء ثلاث أكفّ، واستعمل الباقي، وقليله وكثيره بمنزلة واحدة^٢.

قال قدس الله سره: وقال الصادق عليه السلام: كان بنو إسرائيل ... إلى آخره.

[أقول:]: روى الشيخ [في التهذيب^٣] هذا الحديث في الصحيح عن داود بن فرقد عنه عليه السلام [وفي الشرطيّة الواقعة فيه خبراً إشكال مشهور؛ لأنّ المراد أنّ أحدهم كان إذا أصابه قطرة بول كما هو مفاد الشرطيّة، وتأويل أحدهم بكلّ واحد منهم لا يدفع الإشكال، بل يزيده. ويمكن أن يقال: إنّ أحداً وإن أضيف هنا فهو كالمعرفة بلام العهد الذهني في أنّه كالنكرة، فلا يبعد أن يعامل معاملتها في إرجاع الجميع إليه، كما في قوله تعالى: ﴿فَمَا مِنْكُمْ مِّنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَنِيزِينَ﴾^٤]

وفي بعض النسخ: بأوسع ممّا بين السماء والأرض؛ وفي بعضها: بأوسع ما بين السماء والأرض، بإسقاط لفظة «من» وإضافة لفظة «أوسع»، والكلام يؤوّل إلى تشبيه [كلام] معقول بمحسوس، وفيه نوع دلالة على عدم موازاة محدّب الأرض لمقعر

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٥٦ (ح ١٠٦٤) وسائل الشيعة، ج ١، ص ٣٥٠ (ح ٩٢٨).

٢. أي في عدم التنزّه بعد الصبّ، أو في أصل الصبّ.

٣. روى الشيخ الطوسي في تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٣٨ (ح ٦٩٠). بإسناده عن هارون بن حمزة الغنوي، عن أبي عبد الله عليه السلام، قال: سألته عن الفأرة والعقرب وأشباه ذلك يقع في الماء فيخرج حياً هل يشرب من ذلك الماء ويتوضأ منه؟ قال: يسكب منه ثلاث مّرات، وقليله وكثيره بمنزلة واحدة، ثمّ يشرب منه، ويتوضأ منه... عنه بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٧١.

٤. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٥٦ (ح ١٠٦٤).

٥. سورة الحافّة، الآية ٤٧.

السماء، وعلى الأولى منصوبة لعدمها، والكلام خالٍ عن الأمرين معاً، إلا أنّ المبالغة فيه أشدّ، فتدبّر.

وعلى الثانية مجرورة؛ لوجود الإضافة.

واعلم أنّ العلامة^١ - طاب ثراه - استدَلَّ بهذا الحديث على عدم جواز الاستنجاء من البول بغير الماء من الأحجار [وغيرها] بقوله طاب ثراه: وتخصيصه^٢ بالماء يدلُّ على نفي الطهوريّة عن غيره خصوصاً عقيب ذكر النعمة^٣ بالتخفيف، فلو كان البول يزول بغيره لكان التخصيص به منافياً للمراد. انتهى كلامه.

ولنا في استدلاله - طاب ثراه - مناقشة أوردناها في كتاب مشرق الشمسيين^٤، حاصلها: أنّ للخصم أن يقول: إنّ قرص بني إسرائيل لحومهم إنّما كان من بول يصيب أبدانهم [من خارج، لا أنّ استنجاءهم من البول كان بقرض لحومهم، كيف وذلك يؤدي إلى انقراض أبدانهم] وهلاكهم في مدّة يسيرة! ولو كانوا مكلفين بذلك لنقل كما نقل غيره من تكليفاتهم.

ولا بأس بأن يستقى الماء بحبل اتّخذ من شعر الخنزير.

قال قدس الله سره: ولا بأس أن يستقى الماء بحبل اتّخذ من شعر الخنزير^٥.

[أقول:] قد يجعل كلامه هذا^٦ دليلاً على أنّ مذهبه - طاب ثراه - كمذهب

١. انتهى المطلب، ج ١، ص ٢٥٩.

٢. في «ش»: أنّ تخصّيصه.

٣. في «ش»: النعم.

٤. مشرق الشمسيين، ص ٤١٢.

٥. زاد في «ش»: إلى آخره.

٦. في «ع»: قد جعل هذا.

المرتضى عليه السلام من عدم نجاسة ما لا تحلّه الحياة من نجس العين، وقد يقال: إنّه لم يصرّح بطهارة ذلك الماء، فلعلّه أراد الاستسقاء للطين، أو لسقي الزرع، أو الدابة، ونحو ذلك.

والشيخ روى في التهذيب بطريق ظاهره الصحّة، عن زرارة، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحبل يكون من شعر الخنزير يستقى به الماء من البئر، أيتوضأ من ذلك الماء؟ قال: «لا بأس»^٢.

وحمل طاب ثراه [هذا] الحديث على عدم وصول الشعر إلى الماء، وهو بعيد، ويمكن^٣ أن تجعل الإشارة في قول الراوي: «ذلك الماء» إلى الماء الذي [في البئر لا الماء الذي] استقى، ويكون في الحديث دلالة على عدم نجاسة البئر بملاقة^٤ النجاسة، أو على عدم نجاسة شعر الخنزير كما يقوله المرتضى عليه السلام^٥، ويكون ذلك من قبيل ما رواه الشيخ في كتاب الأطعمة من التهذيب^٦، عن الحسن^٧ بن زرارة أنّه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن شعر الخنزير يعمل حبلأ يستقى به من البئر التي يشرب منها ويتوضأ منها، فقال: «لا بأس».

إذ مراد السائل ليس إلا السؤال عن الماء الذي في البئر بعد الاستسقاء بذلك

١. المسائل الناصريّات (ضمن الجوامع الفقهيّة) ص ١٤٧، مسألة ١٩؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٤٧٢.
٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٠٩ (ح ١٢٨٩).
٣. في «ش»: ولك.
٤. في «ش»: عدم نجاسته بملاقة.
٥. المسائل الناصريّات (ضمن الجوامع الفقهيّة) ج ١٤٧، مسألة ١٩.
٦. تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ٧٥ (ح ٣٢٠).
- وروي في: الكافي، ج ٦، ص ٢٠٨ (ح ٣)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤٠٩ (ح ١٢٨٩)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧١، ح ٣.
٧. في التهذيب: الحسين، وقد ترجم السيّد الخوئي عليه السلام «الحسن بن زرارة» في معجم رجال الحديث، ج ٤، ص ٣٢٩ (الرقم ٢٨٢١)، وترجم أيضاً «الحسين بن زرارة» في ج ٥، ص ٢٣٦ (الرقم ٣٤٠٠). وهما ابنا زرارة بن أعين الشيباني، وكلاهما من أصحاب الصادق عليه السلام.

الحبل، حيث جعل جملي الشرب والوضوء صلة للموصول الذي هو نعت للبئر.
 وحيث انجز الكلام إلى قول المرتضى عليه السلام بعدم نجاسة ما لا تحلّه الحياة من نجس العين، فأنا أذكر حكاية تنازعتني نفسي في ذكرها، وهي: إن سلطان زماننا - خلّد الله ملكه، وأجرى في بحار التأييد فلكه -، عرض له يوماً وهو في مصيدة خنزير عظيم الجثة، طويل السنّ الخارج، فضربه بالسيف ضربة نصّفه بها [نصفين]، ثم أمر بقلع سنّه والإتيان بها إليه، فوجد مكتوباً عليها لفظ الجلالة بخطّ بيّن مثبت ناتئ^١ عنها، فحصل له ولنا ولمن حضر المصيدة من العسكر المنصور نهاية التعجّب؛ فإنّ ذلك من أغرب الغرائب! ولما أرايتها - أدام الله نصره وتأييده - قال لي: كيف يجتمع هذا مع نجاسة الخنزير؟

فعرضت لديه أنّ السيّد المرتضى قائل بطهارة ما لا تحلّه الحياة من نجس العين، ووجود هذا الخطّ على هذا السنّ ربّما يؤيد كلامه طاب ثراه؛ فإنّ السنّ ممّا لا تحلّه الحياة.

وكان بعض الأطباء حاضراً في المجلس^٢ الأشرف فقال لي: قد صرح الشيخ [الرئيس] في القاتون بأنّ بعض العظام لها حسّ^٣، وإنّ السنّ من جملة تلك العظام، فيكون ممّا تحلّه الحياة البتّة.

فقلت له: كلام ابن سينا غير رائج عندنا بعد ما نقله علماؤنا - قدّس الله أسرارهم - عن أنّمتنا^٤ من أنّ السنّ ممّا لا تحلّه الحياة، وأنها كالظفر والشعر والقرن، فحرّك رأسه ولوى عنقه مشمئزاً^٥ ممّا نقلته؛ استعظاماً لابن سينا غاية الاستعظام، فأردت

١. التثوء: خروج الشيء من موضعه من غير بينونة، وهو ناتئ. (المحيط في اللغة، ج ٩، ص ٤٦٦ - نأ.)

٢. في «ش»: المسجد.

٣. في «ش»: حياة.

٤. أنّمتهم - خ ل -.

٥. كذا استظهرناها، وفي «ع» و«ش»: مشتمراً، والاشتمار: المضي والنفوذ، لسان العرب، ج ٤، ص ٤٢٩

- شمرة -.

كسر سَوْرَة^١ استعظامه فقلت له: إن لي مع ابن سينا في هذا المقام بحث لا مخلص [له] منه، وهو أنه [قد] ناقض نفسه في هذا الكلام الذي نقلته أنت عنه؛ لأنه ذكر في بحث^٢ أمراض الأسنان من القانون^٣ أنها من جملة العظام التي لها حَسٌّ. وقال في بحث تشريح الأسنان^٤: ليس لشيء من العظام حَسٌّ ألبتة إلا الأسنان. وظاهر أن تلك العبارة موجبة جزئية فيثبت الحَسُّ للبعض، وتلك سالبة كلية تنفيه عن الكل^٥، وهل هذا إلا عين التناقض، فطأطأ رأسه، وقال [لي]: أراجع القانون. فقلت: راجعه ألف مرّة.

وقد خرجنا بهذه الحكاية عمّا نحن بصدده، ولا حول ولا قوة إلا بالله.

١٤- وسئل الصادق عليه السلام عن جلد الخنزير يجعل دلوأ يستقى به الماء، فقال: «لابأس

به»^٦.

١٥- وسئل الصادق عليه السلام عن جلود الميتة يجعل فيها اللبن والماء والسمن ما ترى

فيه؟ فقال: «لابأس بأن تجعل فيها ما شئت من ماء أو لبن أو سمن، وتتوضأ منه وتشرب، ولكن لا تصلي فيها»^٧.

ولا بأس بالوضوء بفضل الجنب والحائض ما لم يوجد غيره،

١. سُورَة الخمر وغيرها: حدّتها... وسورة السلطان: سطوته واعتداؤه... وسورة المجد: أثره وعلامته وارتقاعه... والسورة: الوبة، وقد سرت إليه أي وثبت إليه؛ ويقال: إن لغضبه لسورة، وهو سوار، أي: وثاب معزّيد. لسان العرب، ج ٤، ص ٣٨٤-٣٨٥-سور..

٢. في «ش»: بعض.

٣. القانون في الطب، ج ٢، ص ١٨٤.

٤. القانون، ج ١، ص ٢٨.

٥. في «ع»: موجبة جزئية تثبت للبعض، وهذه سالبة كلية منفية عن الكل.

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٣ (ح ١٣٠١)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧٥ (ح ١٦٦).

٧. وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٦٣ (ح ٥).

قال قدس الله سره: وسئل الصادق عليه السلام عن جلد الخنزير - إلى قوله -: ولكن لا تصلي فيها.

[أقول: نقله - طاب ثراه - لهذا الحديث صريح في أن مذهبه العمل به كما قرره في ديباجة الكتاب، ولم ينقل عنه أحد من الأصحاب القول بطهارة جلد الخنزير، فيقتضي^١ حمله على ما ذكرناه في شعر الخنزير من أن الاستسقاء لسقي الزرع والدواب ونحوها^٢، ولو حملناه على مطلق الاستعمال ليدخل فيه الشرب والطهارة فلا بد من الحمل [على] أن ذلك الدلو مما يسع كراً، إلا أن نقول بمقالة ابن أبي عقيل من عدم نجاسة القليل بدون التغير بالنجاسة^٣.

والحديث الثاني من تجويز الوضوء والشرب مما يجعل في جلود الميتة صريح في طهارتها، وأن المؤلف قائل بذلك، لكن المشهور أنه لم يذهب إلى طهارتها من علمائنا^٤ إلا ابن الجنيد^٥ فقط، لكنه شرط أن تكون من غير نجس العين، وأن تكون مدبوغة. وهذا الحديث خال عنهما.

وقد روى الشيخ في التهذيب^٦ ما تضمنه لكن يفيد الدباغة؛ عن الحسين بن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام في جلد شاة ميتة^٧ يدبغ، فيصب فيه اللبن أو الماء، فأشرب منه، وأتوضأ^٨ قال: «نعم»، وقال: «يدبغ ويتفع [به]»، ولكن لا يصلني [فيه].

١. في «ش»: فينبغي.

٢. في «ش»: ونحوهما.

٣. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٧٦.

٤. في «ش»: صريح في طهارتها، ولا قائل بها من علمائنا.

٥. مختلف الشيعة، ج ١، ص ٥٠١.

٦. تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ٧٨ (ح ٣٣٢). وروي في: مختلف الشيعة، ج ١، ص ٥٠١؛ وسائل الشيعة، ج ٢٤، ص ١٨٦ (ح ٧).

٧. في «ش»: في جلدة ميتة.

٨. زاد في «ش»: منه.

وقد يقال: إن ترك التعرّض للدباغة فيما نحن فيه لما هو معلوم من أنّ تلك الأشياء لا توضع في الجلود إلّا بعد دباغها، وربّما حملت الجلود في هذين الحديثين على جلود ما لانفس له كالصّب وحيوان الماء، وهذا الحمل وإن كان بعيداً إلّا أنّه لا مندوحة لنا [عنه]، نظراً إلى الإجماع على نجاسة الميتة من ذي النفس^١، والله أعلم بحقائق الأمور.

فإن توضأ رجل من الماء المتغيّر، أو اغتسل، أو غسل ثوبه، فعليه إعادة الوضوء والغسل والصلاة، وغسل الثوب وكلّ أنية صبّ فيها ذلك الماء.

قال قدس الله روحه: فإن توضأ رجل من الماء المتغيّر - إلى قوله - : وكلّ أنية صبّ فيها ذلك الماء.

[أقول: هذا التفريع ليس في محلّه [وإن كان في أكثر النسخ]، والأولى إبدال الفاء بالواو، وأراد «غسل الثوب» تطهيره من النجاسة، و«المتغيّر» المتغيّر بها لا مطلق التغيّر، سواء كان بها أو بما يسلبه الإطلاق؛ لعدم استقامة ذلك في^٢ غسل الأنية من ماء كلّ من الثلاثة. وقوله: «غسل الثوب» ينبغي أن يقرأ بالرفع عطفاً على الإعادة، لا بالجرّ عطفاً على الصلاة؛ إذ ليس مراده إعادة غسل الأنية. وظاهر كلامه يعطي إعادة الصلاة في الوقت وخارجه، وإنّ إطلاق الإعادة على [ما يشمل] القضاء دائر على السنة الفقهاء [وسيّما القدماء]، وأمّا تخصيصها بالفعل الثانوي في الوقت فاصطلاح جماعة من الأصوليين^٣.

١. مختلف الشيعة، ج ١، ص ٥٠١.

٢. في «ش»: على.

٣. انظر: الذريعة إلى أصول الشيعة، ج ١، ص ١١٦-١١٨؛ العدة في أصول الفقه، ج ١، ص ٢٠٩؛ نهاية الأصول، ص ٨. مخطوط -؛ مفاتيح الأصول، ص ٢٩٧.

فإن دخل رجل الحمام ولم يكن عنده ما يغرف به ويدها قدرتان ضرب يده في الماء وقال: بسم الله، وهذا مما قال الله ﷻ: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾^١، وكذلك الجنب إذا انتهى إلى الماء القليل في الطريق ولم يكن معه إناء يغرف به ويدها قدرتان يفعل مثل ذلك^٢.

قال ﷻ: فإن دخل رجل الحمام - إلى قوله: - يفعل مثل ذلك.

[أقول:] هذا ما ذكرناه قبيل^٣ هذا من أن ما يأتي من كلامه - طاب ثراه - ينافي اشتراطه^٤ المادّة في ماء الحمام، وأنه معها كالجاري، والتعليل بنفي الحرج ينادي بذلك، ويمكن دفع^٥ التنافي بأن يراد بالماء ما في الحياض الصغار القليلة المادّة^٦ فيؤول إلى مذهب ابن أبي عقيل^٧، ويكون المؤلف قد زاد عليه اشتراط الضرورة، لكن الحكم بنجاسة القليل في حال الاختيار دون الاضطرار مشكل جداً، وما يُظنّ من وروده فيما رواه الشيخ في التهذيب^٨ عن عليّ بن جعفر [أنه سأل أخاه موسى بن جعفر ﷻ عن اليهودي والنصراني يدخل يده في الماء أيتوضأ منه للصلاة؟ قال: «لا، إلا أن يضطرّ إليه». فالماء فيه محمول على الكثير.

فإن قلت: عليّ بن جعفر ﷻ فقيه لا يسأل عن مثل ذلك.

١. سورة الحج، الآية ٧٨.

٢. روى في الكافي، ج ٣، ص ٤ (ح ٢) بإسناده إلى محمد بن الميسر، قال: سألت أبا عبد الله ﷻ عن الرجل الجنب ينتهي إلى الماء القليل في الطريق ويريد أن يغتسل منه وليس معه إناء يغرف به ويدها قدرتان؟ قال: «يضع يده ويتوضأ ثم يغتسل؛ هذا مما قال الله ﷻ: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ﴾».

٣. في «ش»: قبل.

٤. في «ش»: اشتراط.

٥. في «ع»: رفع.

٦. في «ش»: العديمة الماء.

٧. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٧٦.

٨. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٣ (ح ٦٤٠).

وروي في مسائل عليّ بن جعفر، ص ١٧٠ (ح ٢٩٠)؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٢١ (ح ٩).

قلت: يمكن أن يكون سؤاله عن كراهة الوضوء بذلك الماء، والسؤال عن أمثال ذلك غير بعيد، فأجابه عليه السلام بزوال الكراهة حال الاضطرار، أو قد يحمل الاضطرار على حال التقيّة^١؛ فإنّ العامّة^٢ قائلون بطهارة أهل الكتاب، ثمّ الطريق في قوله طاب ثراه: «وكذلك^٣ الجنب إذا انتهى إلى الماء في الطريق» الظاهر أنّ المراد به السفر فيكون عنده شرطاً في غير ماء الحمّام.

١٦- وسئل عليه السلام: «أيتوضأ من فضل وضوء جماعة المسلمين أحبّ إليك أو يتوضأ من ركو أبيض مخمر؟ فقال: «لا، بل من فضل وضوء جماعة المسلمين، فإنّ أحبّ دينكم إلى الله الحنيفيّة السمحة السهلة»^٥.

قال عليه السلام: وسئل عليه السلام: «أيتوضأ من فضل [وضوء] جماعة المسلمين... [إلى آخره].»

[أقول: قد يفسر الركو [بالركوة]، وهي [الزورق] الصغير، أو المطهرة المتخذة من الجلد. وفي القاموس^٦: الركو: الحوض الكبير. والأول أنسب بالبياض، وتخميم الشيء تغطيته، والمراد ب«فضل وضوء المسلمين» ما يبقى في الإناء ونحوه بعد وضوئهم منه، وحمله على غسالة وضوئهم بقريته قوله فيما بعد: «والماء الذي يتوضأ به الرجل في شيء نظيف فلا بأس بأن يأخذه غيره فيتوضأ به» [بعيد]. والحنيفيّة المستقيمة المائلة عن الباطل إلى الحقّ، وهي هنا صفة محذوف، والتقدير: الطريقة

١. في «ش»: حال الاضطرار، أي حال التقيّة.

٢. التفسير الكبير، ج ١٦، ص ٢٤؛ تفسير القرآن العظيم، ج ٢، ص ٣٦٠.

٣. في «ش»: وكذا.

٤. في بعض نسخ الفقيه: وسئل الصادق عليه السلام.

٥. وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢١٠ (ح ٣).

٦. ج ٤، ص ٣٣٦. وفيه: المَرْكُو.

الحنيفية، وفيه نوع تشنيع على أصحاب الوسواس المتحرزين^١ عن مساورة الناس، والسمة [التي] لا تضييق فيها، والسهلة ما ليس فيها مشقة [وشدة]، وفي كلامه ﷺ إشارة إلى قول النبي ﷺ: «بُعثت بالحنيفية السمحة السهلة»^٢.

فإن اجتمع مسلمٌ مع ذميٍّ في الحمام اغتسل المسلم من الحوض قبل الذمي ولا يجوز التطهير^٣ بغسالة الحمام؛ لأنه يجتمع فيه غسالة اليهودي والمجوسي والنصراني والمبغض لآل محمد وهو أشترهم.

قال: ﷺ: فإن اجتمع مسلم مع ذميٍّ في الحمام اغتسل المسلم من الحوض قبل الذمي.

[أقود:] إن أراد تقدّم^٤ المسلم وجوباً فالمراد بالحوض الصغير العديم المادّة الذي دون الكر، وإن أراد تقدّمه^٥ استحباباً فالمراد به ذو المادّة أو ما حوى كراً فصاعداً.

وقد روى الشيخ^٦ في الصحيح عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى [بن جعفر] أنه سأل عن النصراني يغتسل [مع المسلم] في الحمام، قال: «إذا علم أنه نصراني اغتسل بغير ماء الحمام، إلا أن يغتسل وحده على الحوض فيغسله ثم يغتسل».

١. في «ش»: المحترزين.

٢. الكافي، ج ٥، ص ٤٩٤؛ النهاية، ابن الأثير، ج ١، ص ٤٥١، وج ٢، ص ٢٨٠؛ بحار الأنوار، ج ٢٢، ص ٢٦٤ (ح ٣)، وج ٦٧، ص ١٣٦، وج ٦٨، ص ٣١٩ و ٣٤٦، وج ٦٩، ص ٤٢، وج ٧٢، ص ٢٣٤، وج ٨٢، ص ٢٣٣ و ٢٩٨، وج ٣٤٣، ٩٠ (ح ٢).

٣. في بعض نسخ الفقيه: التطهر.

٤. في «ش»: تقديم.

٥. في «ش»: تقديمه.

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٣ (ح ٦٤٠). وروى في: مسائل علي بن جعفر، ص ١٧١ (ح ٢٩١)؛ وسائل الشريعة، ج ٣، ص ٤٢١ (ح ٩).

وهذا الحديث قد يجعل مستند المؤلف - طاب ثراه - في تقديم المسلم في الاغتسال، لكنك خبير بأن المستتران^١ [في قوله: «فيغسله ثم يغتسل» راجعان إلى المسلم، وتكليفه بغسل الحوض يشعر باغتسال النصراني أولاً، فالمستتر والبارز] في قوله ﷺ: «إلا أن يغتسل وحده» يعودان^٢ إليه، والمراد أنه يغتسل قبل المسلم ثم يغسل المسلم الحوض بإطلاق المادة باغتسال النصراني منه؛ إذ النصراني غير مقيد بن بارسال المادة. وعلى هذا يكون الحديث دالاً على نقيض كلام المؤلف^٣ طاب ثراه، ونحن قد بسطنا الكلام في [هذا] الحديث في كتاب مشرق الشمسين^٤، فارجع إليه.

١٧- وسئل أبو الحسن موسى بن جعفر ﷺ عن مجتمع الماء في الحمام من غسالة الناس يصيب الثوب منه، فقال: «لا بأس به»^٥.

قال ﷺ: وسئل أبو الحسن موسى بن جعفر ﷺ عن مجتمع الماء في الحمام - إلى قوله: - لا بأس^٦.

[أقول:] إضافة المجتمع بصيغة اسم الفاعل إلى الماء [من قبيل جرد قطيعه، ولفظة «من» في قوله: «من غسالة الناس»] بيانية أو ابتدائية. وفي قوله: «يصيب الثوب منه» تبعيضية، والجازر والمجرور فاعل الفعل أعني «يصيب». فإن قلت: وقوع الجازر والمجرور مسنداً شائع بين النحاة دائر على ألسنتهم، وأما وقوعه مسنداً إليه فأمر مستنكر^٧ غير معروف بينهم فكيف جوزته؟

١. في «ش»: الظاهر.

٢. في «ش»: يعود.

٣. في «ش»: المصنف.

٤. مشرق الشمسين، ص ٤٢٢-٤٢٣.

٥. الكافي، ج ٣، ص ١٥ (ح ٤)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٣٧٩، ح ١١٧٦؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢١٣ (ح ٩).

٦. في «ع»: فتوضوا به.

٧. في «ش»: مسنداً إليه فمستنكر.

قلت: هذا وإن لم يذكره في كتبهم صريحاً لكنّه يستنبط من توسيعهم^١ دائرة التأويل فيما يروونه، وقد أول بعض المحققين^٢ من التبعية مع مجرورها ببعض وجعله مسنداً إليه في قوله تعالى: ﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ ءَامَنَّا بِاللَّهِ وَبِالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾^٣ فجعل «من الناس» مبتدأ بتأويل بعض الناس و«من يقول» خبراً^٤.

[فإن] قلت: [إنما] ارتكبوا ذلك لضرورة دعوتهم إليه، وهي^٥ أنهم لو عكسوا وسلكوا على المنوال المشهور بين النحاة لكان الكلام عربياً^٦ عن الفائدة؛ إذ من المعلوم أن الذي يقول كذا وكذا من الناس.

قلت: ونحن أيضاً دعنا الضرورة إلى ما ارتكبناه؛ لأننا إذا جعلنا فاعل «يصيب» في كلامه عائداً إلى المجتمع خلت لفظة «منه» عن الفائدة، وكانت حقيقة بالإسقاط^٧، بخلاف ما إذا كانت هي الفاعل بتأويل بعضه، وهذا في غاية الظهور.

ولا يخفى أن كلامه - طاب ثراه - في غسالة الحمام صريح في أنها عنده طاهرة، ولكن لا يجوز الطهارة بها. وفي رسالة أبيه إليه: «إياك أن تغتسل في غسالة الحمام»، ولم يصرح بنجاستها. والعلامة في المنتهى^٨ على طهارتها. والحديث الذي [نحن] في شرحه صريح في ذلك، وقد رواه الشيخ في التهذيب^٩ بطريق فيه [ضعف و] إرسال.

١. في «ش»: توسعتهم.

٢. النهر المأذ من البحر المحيط، أبو حيان، ج ١، ص ٥٠.

٣. سورة البقرة، الآية ٨.

٤. في «ع»: مسنداً إليه.

٥. في «ع»: وهو.

٦. في «ش»: لصار عربياً.

٧. في «ش»: وكانت بالإسقاط أولى.

٨. منتهى المطلب، ج ١، ص ١٤٧.

٩. تهذيب الأحكام، ص ٣٧٣ (ح ١١٤٣) بإسناده عن محمد بن علي بن محبوب، عن عده من أصحابنا، عن محمد بن عبد الحميد، عن حمزة بن أحمد، عن أبي الحسن الأول عليه السلام، قال: سألته أو سأله غيري عن

ومما يستدلّ به على طهارة غسالة ماء الحَمَام^١ ما رواه^٢ - طاب ثراه - في الصحيح عن محمد بن مسلم، قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: الحَمَامُ يَغْتَسِلُ فِيهِ^٣ الجنب وغيره، أغتسل من مائه؟

قال: «نعم، لا بأس أن يغتسل منه^٤ الجنب، فلقد اغتسلت فيه، ثم جئت فغسلت رجلي، وما غسلتهما إلاّ ممّا لزق فيهما من التراب» فإنّ قوله عليه السلام: «وما غسلتهما» إلى آخره صريح في طهارتهما^٥.

والظاهر أنّ سؤال محمد بن مسلم عن مائه الذي له مادّة أو الذي بلغ الكرّ لا مائه المجتمع من الغسالات^٦ فلا ينافي ما دلّ على عدم جواز الطهارة بها كما [قد] يظنّ.

﴿الحَمَامُ﴾ قال: «أدخله بمززر، وغَضَّ بصرك، ولا تغتسل من البئر التي يجتمع فيها ماء الحَمَامِ؛ فإنّه يسيل فيها ما يغتسل به الجنب وولد الزنا والناصب لنا أهل البيت وهو شرهم».

وضعه به حمزة بن أحمد؛ لأنّه مجهول الحال، أنظر في ترجمته: رجال الطوسي، ص ٣٧٤؛ تنقيح المقال، ج ١، ص ٣٧٢.

وإرساله به «عدّة من أصحابنا».

وروى أيضاً في ج ١، ص ٣٧٩ (ح ١١٧٦) بإسناده عن أحمد بن محمد، عن أبي يحيى الواسطي، عن بعض أصحابنا، عن أبي الحسن الماضي عليه السلام، قال: سئل عن مجتمع الماء في الحَمَامِ من غسالة الناس يصيب الثوب قال: «لا بأس».

وضعه به «أبي يحيى الواسطي» وهو سهيل بن زياد، أمّه بنت أبي جعفر الأحول مؤمن الطاق، اختلف في تضعفه وتوثيقه، وقيل: لم يكن كلّ الثبت في الحديث. أنظر ترجمته في: رجال النجاشي، ص ١٩٢؛ رجال الطوسي، ص ٤٧٦؛ فهرست الطوسي، ص ٨٠ و ١٨٦.

وإرساله به «بعض أصحابنا».

١. في «ش»: ومما يدلّ على طهارة غسالة الحَمَامِ.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ٣٧٨ (ح ١١٧٢)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ١٤٨ (ح ٢).

٣. في «ع»: به.

٤. في «ع»: فيه.

٥. في «ش»: طهارتها.

٦. في «ش»: الذي له مادّة والذي... الغسالات.

ولا بأس بالوضوء بالماء المستعمل، وكان النبي ﷺ إذا تَوَضَّأ أخذ الناس ما يسقط من وضوئه فيتوضَّؤوا به^١. والماء الذي يتوضَّأ به الرجل في شيء نظيف فلا بأس أن يأخذه غيره فيتوضَّأ به.

قال: ولا بأس بالوضوء بالماء المستعمل .

[أقول:] هذا إلى قوله: «فلا تتوضَّأ به» كَلَمَة من كلام المؤلف طاب ثراه، وكثيراً ما يشبهه على الناظرين في هذا الكتاب كلامه بعبارة الحديث، ونحن نبيِّن ذلك في مواضع الاشتباه إن شاء الله تعالى. وكان والدي - نور الله مرقده - يفصل بين الكلامين برقم بالحمرة، وقد سلك هذا المنوال في كل ما كتبه بخطه من كتب الحديث التي يقع فيها هذا الاشتباه، فلا ينبغي إهمال ذلك سيما في هذا الكتاب؛ فإن مواضع الالتباس أكثر^٢ كما يظهر ذلك لمن تصفَّحه.

والمراد بكلامه «بالماء المستعمل»^٣ الماء القليل الذي شرب منه، أو ما غسلت اليد ونحوها فيه من غير النجاسة، أو اغتسل به^٤ من غير الحدث الأكبر، لا المستعمل في الوضوء وإن كان طاهراً مطهراً بالإجماع^٥، وكلام المؤلف مضمون الحديث [الذي] رواه الشيخ في التهذيب^٦ عن عبد الله بن سنان، عن الصادق عليه السلام، قال: «لا بأس أن يتوضَّأ بالماء المستعمل».

وأما قوله: «وكان النبي ﷺ ... [إلى آخره]» فهو لفظ الحديث المروي في التهذيب

١. انظر صحيح البخاري، ج ١، ٥٩.

٢. في «ع»: مواضع الاشتباه فيها أكثر.

٣. في «ش»: والمراد في كلامه بالمستعمل.

٤. في «ش»: فيه.

٥. تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٣٤؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ١٢٨ و ١٢٨، مستند الشيعة، ج ١، ص ٩٩.

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢١ (ح ٦٣٠)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٧ (ح ٧١)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢١٥ (ح ١٣).

عن زرارة^١.

وكذا «وأما الماء الذي يتوضأ به في شيء نظيف» إلى آخره فإنه لفظ الحديث المروي عن عبد الله بن سنان، عن الصادق عليه السلام، ولا فرق بينهما، إلا أن الوضوء في كلام المؤلف ظاهر أ الوضوء المتعارف.

وأما في ذلك الحديث فالظاهر أن المراد به غير المتعارف؛ كاستحباب الوضوء قبل الطعام^٢ وبعده؛ لأن الحديث هكذا: «وأما الذي يتوضأ به الرجل [ويغسل به وجهه ويده في شيء نظيف فلا بأس أن يأخذه غيره فيتوضأ به]؛ فإن قوله عليه السلام: [«فيغسل وجهه ويده» ربما يؤيد إرادة غير المتعارف وإن أمكن الحمل على المتعارف.

فأما الماء الذي يغسل به الثوب، أو يغتسل به من الجنابة، أو تزال به نجاسة، فلا يتوضأ به.

قال قدس سره: فأما الماء الذي يغسل به الثوب، أو يغتسل به من الجنابة، أو تزال به نجاسة، فلا يتوضأ به.

[أقول:] أراد^٣ بغسل الثوب غسله من النجاسة، فقوله: «[أو] تزال [به] نجاسة» من عطف العام على الخاص^٤، أو يراد إزالتها عن البدن. وقد دلّ كلامه - طاب ثراه - على عدم جواز الوضوء بشيئين: المستعمل في إزالة النجاسة، والمغتسل به من الجنابة، فهاهنا^٥ بحثان:

الأول: في غسالة الخبث سوى ماء الاستنجاء، وقد اختلف علماؤنا في نجاستها

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢١ (ح ٦٣١).

٢. في «ع»: القيام.

٣. في «ش»: المراد.

٤. في «ع»: الخاص على العام.

٥. في «ع»: فهنا.

مع عدم التغير^١، وأقوالهم فيها متشعبة، والشيخ في المبسوط^٢ على نجاستها^٣ مطلقاً، ووافقه المحقق^٤ والعلامة^٥، وفرق في الخلاف^٦ بين ماء الغسلة الأولى والثانية، والسيد المرتضى^٧ في جواب المسائل الناصرية^٨ على النجاسة^٩، ووافقه ابن إدريس^٩، وكلام المؤلف - طاب ثراه - لا يدل على شيء من هذه المذاهب، وربما جعلت تسويته بينها وبين ما يغتسل به من الجنابة قرينة على قوله بطهارتها، وهو كما ترى.

الثاني: المستعمل في رفع الحدث الأكبر، وقد أجمعوا على طهارته^{١٠} وعلى جواز إزالة الخبث به^{١١}، واختلفوا في جواز رفع الحدث به ثانياً، فالمؤلف وأبوه - طاب ثراهما - على عدمه، ووافقهما الشيخان^{١٢}.

والظاهر أن مستند المؤلف هنا ما رواه ابن سنان، عن الصادق^{١٣} أنه قال: «الماء الذي يُغسل به الثوب، أو يغتسل به الرجل من الجنابة، لا يجوز أن يتوضأ منه^{١٤}».

١. تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٣٥.

٢. المبسوط، ج ١، ص ١١، عنه تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٣٦.

٣. في «ش»: عدم نجاستها.

٤. المختصر النافع، ص ٢٨؛ شرائع الإسلام، ج ١، ص ١٦.

٥. مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٣٧.

٦. الخلاف، ج ١، ص ١٧٩ مسألة ١٣٥، عنه تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٣٦.

٧. ص ٦٧ المسألة الأولى.

٨. في «ع»: الطهارة.

٩. السرائر، ج ١، ص ٦١.

١٠. مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٣٣.

١١. في «ش»: النجاسة.

١٢. المقنعة، ص ٦٤؛ المبسوط، ج ١، ص ١١؛ الخلاف، ج ١، ص ١٧٩ - ١٨٠، مسألة ١٣٥.

١٣. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢١ (ح ٦٣٠)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٧ (ح ٧١)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢١٥ (ح ١٣).

والمرتضى^١ وابن إدريس^٢ وأكثر المتأخرين^٣ على الجواز؛ لضعف تلك الرواية، واستدلوا برواية الفضيل بن يسار الصحيحة، عن الصادق عليه السلام قال: في الرجل الجنب يغتسل فينتضح من الماء في الإبناء. فقال: لا بأس **﴿مَا جَعَلَ عَلَيْنَكُمْ فِي الَّذِينَ مِنْ حَرْجٍ﴾**^٤،^٥ وفي دلالتها على مرادهم نظر.

واعلم أنه لو ارتمس الجنب في الماء القليل صحَّ غسله ألبتة، وبطل غسل من بعده منه عند المؤلف؛ لصدق الاغتسال [به]، وما يظن من أنه اغتسل فيه لا به فيصح وهم.

١٨- وسئل الصادق عليه السلام عن ماء شربت منه دجاجة، فقال: «إن كان في منقارها قدر لم تتوضأ منه ولم تشرب، وإن لم تعلم في منقارها قدرأ توضأ منه واشرب»^٦.

وكل ما أكل لحمه فلا بأس بالوضوء والشرب من ماء شرب منه.

ولا بأس بالوضوء من ماء شرب منه باز أو صقر^٧ أو عقاب ما لم يُر في منقاره دم، فإن رئي في منقاره دم لم يتوضأ منه ولم يشرب.

قال عليه السلام: ولا بأس بالوضوء من ماء شرب منه باز أو صقر أو عقاب ... إلى آخره.

[أقول:] روى الشيخ^٨ مضمون هذا الكلام عن عمار [بن موسى]، عن الصادق عليه السلام،

١. المسائل الناصريات، ص ١٧ المسألة السادسة؛ رسائل الشريف المرتضى، ج ٣، ص ٢٢.

٢. السرائر، ج ١، ص ٦١.

٣. جامع المقاصد، ج ١، ص ١٢٧.

٤. سورة الحج، الآية ٧٨.

٥. الكافي، ج ٣، ص ١٣ (ح ٧)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨٦ (ح ٢٢٤ و ٢٢٥)؛ الخلاف، ج ١، ص ١٨٠؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢١١ (ح ١) و ص ٢١٢ (ح ٥).

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٨٤ (ح ٨٣٢)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٥ (ح ٦٤)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٣١ (ح ٣).

٧. الباز: ضرب من الصقور. والصفور: كل طائر يصيد ما خلا النسر والعقاب.

٨. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٨ (ح ٦٦٠) و ص ٢٨٤ (ضمن ح ٨٣٢)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٥ (ح ٦٤).

وروي في: الكافي، ج ٣، ص ٩ (ح ٥)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٣٠ (ح ٢) و ص ٢٣١ (ح ٤)، و ج ٣، ص ٥٢٧ (ح ٢).

وقد ذكرنا فيما سبق أن عماراً وإن كان فطحياً، إلا أن الشيخ قال: إن الطائفة تعمل بما ترويه الفطحية^١. ثم الدم في الرؤية^٢ وكلام المؤلف^٣ وإن كان مطلقاً إلا أنهم حملوه على ما إذا علمنا أنه نجس لا إذا لم نعلم ذلك؛ لاحتمال أن يكون دم غير ذي النفس مثلاً. وبعضهم قيد رؤية الدم بحال الشرب لا قبله ولو بلحظة، وفيه: إننا إذا رأينا قبل الشرب مثلاً فالاستصحاب يقتضي بقاءه إلى أن نظن^٤ زواله.

فإن رعف رجل فامتخط فصار ذلك الدم قطراً صغيراً فأصاب إناءه ولم يستبن ذلك في الماء فلا بأس بالوضوء منه، وإن كان شيء بين فيه لم يجز الوضوء منه. والدجاجة والطيور وأشباههما إذا وطئ شيء منها العذرة ثم دخل الماء فلا يجوز الوضوء منه، إلا أن يكون الماء كراً.

قال^٥: فإن رعف رجل فامتخط^٥ فصار [ذلك] الدم قطراً صغيراً... إلى آخره.

[أقول:]: لعل مستند هذا الحكم صحيحة علي بن جعفر، عن أخيه موسى [بن جعفر] عليه السلام، قال: سألته عن رجل امتخط^٧ فصار الدم قطعاً [صغاراً]، فأصاب إناءه، هل يصلح^٨ الوضوء منه؟

فقال: «إن لم يكن شيء يستبين في الماء فلا بأس، وإن كان شيئاً بيناً فلا تتوضأ

١. تقدّم مثل هذا الكلام في شرح الحديث الثامن.

٢. كذا الأصوب، وفي «ع»، «ش»: الرواية.

٣. في «ش»: المصنّف.

٤. في «ش»: أنه إذا رأينا... يظنّ.

٥. في «ع»: أو امتخط.

٦. في «ع»: قطعاً.

٧. في المصادر: رعف فامتخط.

٨. في «ش»: يصحّ.

منه^١، والشيخ^٢ موافق للمؤلف - طاب ثراه - في هذا الحكم، وتبعهما المحقق^٣، وفي المختلف^٤ إنه ليس في هذه الرواية تصريح بإصابة الدم الماء، فلعله أراد: أصاب خارج الإبناء، وفيه: أن علي بن جعفر من الفقهاء الأجلاء فلا يسأل عن نجاسة الماء بإصابة الدم^٥ خارج الإبناء. ويمكن أن يقال: لعله شك في أن الإصابة هل كانت خارج الإبناء أو داخله فسأل [عن حكم] هذا الشك لصيرورة الماء كالمشتب، ومثل هذا مما يسأل عنه. وقد يجعل هذا الحديث مؤيداً لابن أبي عقيل بأن مراده^٦ باستبانة الدم في الماء تغيره به، وهو كما ترى.

فإن سقط في رواية ماء فارة أو جرداً أو صعوة^٦ مية فتفسخ فيها لم يجز شربه ولا الوضوء منه، وإن كان غير متفسخ فلا بأس بشربه والوضوء منه، وتطرح المية إذا خرجت طرية وكذلك الجرة، وجب الماء والقربة، وأشبه ذلك من أوعية الماء.

قال قدس الله سره: فإن سقط في رواية ماء فارة، أو جرد، أو صعوة مية، فتفسخ فيها... إلى آخره.

[أقول: كلامه هذا مضمون ما رواه الشيخ^٧ في التهذيب عن زرارة، عن أبي جعفر^٨

-
١. مسائل علي بن جعفر، ص ١١٩ (ح ٦٤)؛ الكافي، ج ٣، ص ٧٤ (ح ١٦)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٢ (ح ١٢٩٩)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٣ (ح ٥٧)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٥٠ (ح ١).
 ٢. النهاية، ج ١، ص ٢١١؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٩ - ٣٠. وانظر: تهذيب الأحكام، ص ٢٥٧ - ٢٥٨ و ص ٤١٢ - ٤١٣ (ح ١٨).
 ٣. المعتمد، ج ١، ص ٥٠.
 ٤. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٨٢.
 ٥. في «ش»: ليس في هذه الرواية إلا التصريح بإصابة الدم.
 ٦. الصعوة: طائر من صغار العاصفير أحمر الرأس. «مجمع البحرين»، ج ١، ص ٢٦٢ - صعو - هـ.
 ٧. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٢ (ح ١٢٩٨)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٧ (ح ٧)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٣٩ (ح ٨).

قال: قلت له: راوية من ماء سقطت فيها فأرة، أو جرد، أو صعوة ميتة.

قال: «إذا^١ تفسّخ فيها فلا تشرب من مائها، ولا تتوضأ^٢ منه، وإن كان غير متفسّخ فاشرب منه وتوضأ^٣، واطرح الميتة إذا أخرجتها طرية، وكذلك الجرّة وحبّ الماء والقربة وأشباه ذلك من أوعية الماء».

قال: وقال أبو جعفر^٤: «إذا كان الماء أكثر من راوية لم ينجسه شيء، تفسّخ فيه أو لم يتفسّخ، إلا أن تجيء ريح تغلب على ريح الماء».

وفي طريق هذا الحديث عليّ بن حديد^٥. ولا يخفى أنّ ظاهر هذا الحديث أنّ الماء القليل لا ينجس^٥ بميتة ذي النفس إلا إذا^٦ تفسّخ فيه، وهذا ما^٧ لم نظفر بقائل به من الأصحاب إلا المؤلف طاب ثراه، وقد يحمل ماء الأوعية المذكورة على الكثرة، وهو غير مستقيم؛ لأنّ التفسّخ لا عبرة به، بل العبرة بالتغيّر، وإليه الإشارة بقوله^٨: «إذا كان الماء أكثر من راوية».

فإن وقعت فأرة أو غيرها من الدوابّ في بئر ماء فماتت فعجن من مائها، فلا بأس بأكل ذلك الخبز إذا أصابته النار.

١٩- وقال الصادق^٩: «أكلت النّار ما فيه».

فإن وقعت فأرة في خابية فيها سمن، أو زيت، أو عسل وكان جامداً أخذت الفأرة مع ما حولها، واستعمل الباقي وأكل، وكذلك إذا وقعت في الدقيق وأشباهه.

١. في «ش»: إن.

٢. في المصادر: ولا تتوضأ، وصّها.

٣. في «ش»: وتوضأ منه.

٤. هو: عليّ بن حديد بن حكيم المدائني الأزدي الساباطي، عُذ من أصحاب الرضا والحوادث^{١٠}. تجد ترجمته في معجم رجال الحديث، ج ١١، ص ٣٠٢ (رقم ٧٩٨٠).

٥. في «ش»: أنّ الماء القليل ينجس.

٦. في «ش»: أن.

٧. في «ش»: ممّا.

قال: فإن وقعت فأرة أو غيرها من الدواب، في بثر ماء فماتت فعجن من مائها - إلى قوله: - أكلت النار ما فيه .

[أقول:] ظاهره أنّ المراد [غيرها من ذي النفس، وقد ورد بمضمون] ما رواه الشيخ^١، عن عبد الله بن الزبير، عن أبي عبد الله عليه السلام [أنه سأله] عن البثر يقع فيها الفأرة، أو غيرها من الدواب فتموت، فيعجن من مائها، أيؤكل ذلك الخبز؟ فقال: «إذا أصابته النار فلا بأس بأكله».

وروى أيضاً^٢ عن زرارة، عن أبي عبد الله عليه السلام [في] عججن [عجن] وخبز ثم علم أنّ الماء كان فيه ميتة؟ قال: «لا بأس أكلت النار ما فيه».

والشيخ^٣ في التهذيب^٤ موافق للمؤلف^٥ - طاب ثراهما - في العمل بمضمون هذين الـ حديثين، لكن [الحديث] الأول ضعيف، والثاني وإن [كان] صحيحاً إلا أنه ليس صريحاً في [أن] تلك الميتة من ذي النفس أو لا، فيجوز أن يكون من قبيل العقرب والخفساء، ويكون قوله عليه السلام: «أكلت النار ما فيه» أي: ما فيه من السم أو القذارة. وأيضاً فهو معارض بصحيفة ابن أبي عمير، عن بعض أصحابه، قال: وما أظنه إلا حفص^٦ بن البختری، قال: قيل لأبي عبد الله عليه السلام [في] العجين يعجن في^٧ الماء النجس،

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٣ (ح ١٣٠٣)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٩ (ح ٧٤)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧٥، ح ١٧.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٤ (ح ١٣٠٤)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٩ (ح ٧٥)، وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧٥ (ح ١٨). وفيها: عن محمد بن أبي عمير، عن رواه، عن أبي عبد الله عليه السلام.

٣. انظر أيضاً النهاية، ص ٨.

٤. في «ع»: الرواية.

٥. في «ش»: للمصنّف.

٦. في المصادر: عن بعض أصحابنا - وما أحسبه إلا عن حفص.

٧. في المصادر: من.

كيف يصنع به؟ قال: «يباع مَمَّنْ يستحل الميتة»^١.
ولو كان يطهر بالخبز لم يعلل عليه السلام إلى هذا الجواب.

فإن وقعت الفأرة في دهن غير جامد فلا بأس أن يستصيح به، فإن وقعت فأرة في جبٍ دهن فأخرجت منه قبل أن تموت فلا بأس بأن يدهن منه ويباع من مسلم.
قال: فإن وقعت الفأرة في دهن غير جامد - إلى قوله: - ويباع من مسلم.

[أقول: المراد وقوعها في غير الجامد بعد الموت، و«يستصيح» إما مبني للمفعول أو الفاعل بصيغة المخاطب، والأول أنسب بقوله: «يدهن ويباع»، والثاني أنسب بلفظ الحديث، و[هو] ما رواه الشيخ^٢ في الصحيح؛ عن زرارة، عن أبي جعفر عليه السلام، قال: «إذا وقعت الفأرة في السمن فماتت، فإن كان جامداً فألقها وما يليها^٣ وكل ما بقي، وإن كان ذائباً فلا تأكله واستصيح [به]، والزيت مثل ذلك».

والظاهر أن جواز الاستصباح ليس مختصاً بالمالك فيجوز بيعه لمن يستصيح به بشرط إعلامه بالحال، وقوله عليه السلام: «فاستصيح به» لا يدل على التخصيص بالمالك. هذا حكم الفأرة إذا ماتت، وأما إذا خرجت حية فظاهر كلام المؤلف^٤ - طاب ثراه - والحديث الوارد في ذلك - هو ما رواه الشيخ في التهذيب^٥ عن علي بن جعفر، عن أخيه

١. في المصادر: أكل الميتة.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٤ (ح ١٣٠٥)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٩ (ح ٧٦)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٤٢ (ح ١).

٣. تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ٨٥ (ح ٣٦٠)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠٦ (ح ١).

٤. في «ش»: وما بينها.

٥. في «ش»: المصنف.

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٩ (ح ١٣٢٦).

وروي في: قرب الإسناد، ص ٢٦١ (ح ١٠٣٤)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٣ (ح ٥٨) و ص ٢٤ (ح ٦١)؛ وسائل

موسى عليه السلام قال: سألته عن فأرة وقعت في حب دهن فأخرجت قبل أن تموت أبيضه من مسلم؟ قال: «ويدهن به» - طهارة ما شربه^١.

ويؤيده ما رواه الشيخ في التهذيب^٢ عن سعيد الأعرج في الصحيح، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الفأرة تقع في السمن والزيت، ثم تخرج [منه] حية؟ فقال: «لا بأس». فإن فيه عليه السلام «بلا» النافية للجنس نص في الطهارة.

ويمكن أن يقال: لا صراحة في هذين الحديثين بالطهارة؛ لاحتمال إرادة نفي البأس عن التدهن به والبيع من مسلم، لا عن أكله وملاقاته في الصلاة مثلاً، ولأن الشيخ روى عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى عليه السلام روايتين صحيحتين [تدلان] على نجاسة الفأرة:

فالأولى^٣: قال: سألته عن الفأرة الرطبة قد وقعت في الماء تمشي على الشياب أ يصلّي فيها؟ قال: «اغسل ما رأيت من أثرها»، وما لم تره فانضحه بالماء».

والثانية^٤: قال: سألته عن الفأرة والكلب إذا أكل من الخبز أو شماه، أيوكل؟ قال:

١. الشيعة، ج ١، ص ٢٣٨ (ح ١) و ج ١٧، ص ١٠٠ (ح ٥) و ص ١٠١ (ح ٦)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٥٨ (ح ١٠) و ج ١٠٣، ص ٧١ (ح ٦).

١. في «ش»: ما بشرته.

٢. تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ٨٦ (ح ٣٦٢).

وروي في الكافي، ج ٦، ص ٢٦١ (ح ٤)؛ وسائل الشيعة، ج ٢٤، ص ١٩٨ (ح ١).

٣. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٦١ (ح ٧٦١)، و ج ٢، ص ٣٦٦ (ح ١٥٢٢).

وروي في قرب الإسناد، ص ١٩٢ (ح ٧٢٢)؛ الكافي، ج ٣، ص ٦٠ (ح ٣)؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٤٦٠

(ح ٢)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٥٩ (ح ١٦) و ص ١٢٢ (ح ١).

٤. في «ع»: بها.

٥. في «ش»: قال: «ما رأيت من أثرها فاغسله».

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٩، ح ٦٦٣.

وروي في: قرب الإسناد، ص ٢٧٤ (ح ١٠٨٩)؛ دعائم الإسلام، ج ١، ص ١٢٢؛ وسائل الشيعة، ج ٣،

ص ٤٦٥ (ح ١)، و ج ٢٤، ص ١٩٨ (ح ٢)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٥٦ (ح ٦).

«يطرح ما شمّاه ويؤكل ما بقي».

ومضمون هذا الحديث يذكره المؤلف - طاب ثراه - عن قريب، ولعلّه ﷺ ذكر حكم الشمّ مقتصرأ عليه؛ لأنه يعلم منه حكم الأكل بالألوية، وقد يحتمل الأمر بالغسل في الأولى^١ على الاستحباب، ويجعل الأمر بالنضح مساعداً، إلا أن قول الشيخ في التهذيب^٢ بعد نقل هذا الحديث: وفي رواية أبي قتادة، عن علي بن جعفر: «والكلب مثل ذلك» ممّا يضعف به هذا الحمل.

وأما الطرح في الثانية فلا يمكن حمله على الاستحباب؛ لذكر الكلب، فهي دالة على نجاسة الفأرة، اللهم إلا أن يقال: [إنّ] سؤال علي بن جعفر عن خبز شارك الكلب^٣ في أكله أو شمّه الفأرة، فلعلّ الطرح لمشاركته لها، لكنّه لا يخلو من بُعد، فدلالة الخبرين على نجاسة الفأرة هو الظاهر منهما، [وحينئذ] فيمكن حمل سؤاله في الحديث الذي نقلناه في أول البحث^٤ إنّما وقع بيعه مع أنّه متنجس بالفأرة فأجابه ﷺ بجواز ذلك، وحينئذ لا مخالفة بين أحاديثه الثلاثة أصلاً.

٢٠ - وسئل الصادق ﷺ عن بئر استقي منها فتوضّى به وغسل به الثياب. وعجن به، ثمّ علم أنّه كان فيها ميتة؟ فقال: «لا بأس، ولا يغسل الثوب منه، ولا تعاد منه الصلاة»^٥.

والفأرة والكلب إذا أكلا من الخبز أو شمّاه فإنّه يترك ما شمّاه ويؤكل ما بقي.

١. في «ع»: وقد يحتمل الأمر بالأولى.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٦٢؛ وسائل الشريعة، ج ٣، ص ٤٦٠ (ح ٣).

٣. في «ش»: عن مشاركة الكلب.

٤. في «ش»: المبحث.

٥. الكافي، ج ٣، ص ٧ (ح ١٢)، تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٣٤ (ح ٦٧٧)، الاستبصار، ج ١، ص ٣٢

(ح ٨٥)؛ وسائل الشريعة، ج ١، ص ١٧١ (ح ٥).

ولا بأس بالوضوء من الحياض التي يبالي فيها إذا غلب لون الماء البول، وإن غلب لون البول الماء فلا يتوضأ منها.

قال: ﷺ: وسئل الصادق ﷺ عن بشر استقي^١ منها... [إلى آخره].

[أقول: استقي بالبناء للمفعول، وكذا الأفعال الستة بعده، وضمير «به» يعود إلى ما دلّ عليه الاستسقاء، ولفظة «منه» في قوله ﷺ: «ولا يغسل منه الثوب، ولا تعاد منه الصلاة» تعليلية، ومجيئها للتعليل شائع في كلامهم، وعدّوا منه قوله تعالى: «مِمَّا خَطِيئَتِهِمْ أُغْرِقُوا فَأَدْخَلُوا نَارًا»^٢، وقول الفرزدق في مدح^٣ علي بن الحسين ﷺ:

يُغْضِي حَيَاءً وَيُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ فَمَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَبْتَسِمُ^٤

وهذا الحديث من الأحاديث الدالة على عدم نجاسة البثر بمجرد ملاقة^٥ النجاسة، وهي كثيرة [وقد أوردناها في الحبل المتين^٦، وتكلّمنا فيه^٧ بما لا مزيد عليه، وبعض القائلين بالنجاسة حمل الميتة في هذا الحديث على ميتة غير ذي النفس^٨، وإطلاقها] في الحديث لا يساعده [كما لا يخفى].

ولا يجوز التوضؤ باللبن؛ لأنّ الوضوء إنّما هو بالماء أو الصعيد.

قال: ﷺ: ولا يجوز التوضؤ باللبن... [إلى آخره].

١. في «ش»: استسقي.

٢. سورة نوح، الآية ٢٥.

٣. في «ش»: وقول الفرزدق يمدح.

٤. ديوان الفرزدق، ج ٢، ص ١٧٩.

٥. في «ع»: البثر بملاقة.

٦. الحبل المتين، ص ٩٩-١٠٢.

٧. في «ع»: فيها.

٨. الخلاف، ج ١، ص ١٨٨.

[أقول:] قد ورد بهذا المضمون حديث مشتمل على ما يشعر بهذا التعليل، وهو ما رواه أبو بصير عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يكون معه اللبن، أيتوضأ منه للصلاة؟ قال: «لا، إنما هو الماء والصعيد»^١.

وأما ما مرَّ عن قريب من تجويز المؤلف - طاب ثراه - الوضوء والغسل بماء الورد فالحصر [في قوله عليه السلام: إنما هو الماء والصعيد] وإن كان ينافيه بحسب الظاهر كما ينافيه^٢ الحديث الذي أوردناه هناك؛ عن يونس، عن الكاظم عليه السلام، قال: قلت له: الرجل يغتسل بماء الورد ويتوضأ به للصلاة؟ قال: «لا بأس»^٣.

لكن الشيخ في التهذيب^٤ دفع^٥ التنافي بين الحديثين بوجهين وإن كانا لا يخلوان من بعد^٦:

فالأول: أن يراد بالوضوء بماء الورد للصلاة التطيب به؛ إذ استعمال ذي الرائحة الطيبة [في الصلاة] سنة.

والثاني: أن يراد بماء الورد ما وقع فيه الورد؛ لأنَّ المجاور يضاف إلى مجاوره؛ كماء الحب، وماء القربة.

وبهذا الأخير يمكن دفع^٧ التنافي عن كلام المؤلف أيضاً، لكنَّه في غاية البعد.

أما الوجه الأول فلا يتمشى في كلامه كما لا يخفى، وربما يعتذر له - طاب ثراه -

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ١٨٨ (ح ٥٤٠)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٤ (ح ٢٦)، وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠١ (ح ١).

٢. في «ش»: ينافي.

٣. الكافي، ج ٣، ص ٧٣ (ح ١٢)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٨ (ح ٦٢٧)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٤ (ح ٢٧)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠٤ (ح ١).

٤. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢١٩.

٥. في «ش»: رفع.

٦. في «ش»: بتوجيهين وإن كان لا يخلو من بعد.

٧. في «ع»: رفع.

بأن ماء الورد صورته النوعية كصورة الماء المطلق، حتى أن من يراه قبل شمه يحكم بأنه ماء، فإطلاق الماء عليه غير بعيد، سيما إن كان منقطع الرائحة، فلعله أدرجه في الماء في قوله ﷺ: «إنما هو الماء والتراب».

وأما اللبن وأمثاله فليس بهذه المثابة، فلا تعجب من تجويزه الوضوء به وعدم تجويزه باللبن.

ولا بأس بالتوضؤ بالنبيد؛ لأن النبي ﷺ قد توضأ به، وكان ذلك ماء قد نبذت فيه تمرات، وكان صافياً فوقها فتوضأ به، فإذا غير التمر لون الماء لم يجز الوضوء به، والنبيد الذي يتوضأ وأحل شربه هو الذي ينبذ بالغداة ويشرب بالعشي، أو ينبذ بالعشي ويشرب بالغداة.

قال قدس سره: ولا بأس بالتوضؤ بالنبيد - إلى قوله: - ويشرب بالغداة.

[أقول:] النبيد ما ينبذ فيه الشيء، أي يلقي فيه، وما ذكره المؤلف - طاب ثراه - روى مثله [الشيخ] في التهذيب^١؛ عن الكلبي النسابة، أنه سأل أبا عبد الله ﷺ عن النبيد؟ فقال: «حلال».

فقال: «إننا نبذوه فنطرح فيه العكر، وما سوى ذلك، فقال: شه^٢ [شه] تلك الخمرة المنتنة».

قال: قلت: جعلت فداك، فأَيّ نبيد تعني؟

فقال: «إن أهل المدينة شكوا إلى رسول الله ﷺ تغير الماء، وفساد طبائعهم، فأمرهم^٣ أن ينبذوا، فكان الرجل [يأمر] خادمه أن ينبذ له، فيعمد إلى كف من تمر

١. الكافي، ج ١، ص ٢٨٣ (ح ٦) و ج ٦، ص ٤١٦ (ح ٣)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٢٠ (ح ٦٢٩)؛

الاستبصار، ج ١، ص ١٦ (ح ٢٩)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٠٣ (ح ٢).

٢. شه: كلمة استفذار واستقباح. (مجمع البحرين، ج ٦، ص ٣٥١).

٣. في «ش»: فأمروا.

فيقذف به في الشَّنْ^١، فمَنهُ شُرْبُهُ، ومنه طهوره».

فقلت: وكم كان عدد التمر [الذي] في الكَفِّ؟ فقال: «ما حمل الكَفِّ».

فقلت: واحدة أو اثنتين؟ فقال: «ربما كانت واحدة، وربما كانت ثنتين^٢».

قلت: وكم كان يسع الشَّنْ؟ فقال: «ما بين الأربعين إلى الثمانين، إلى [ما] فوق ذلك».

فقلت: بأيّ الأرتال؟ فقال: «بأرتال مكيال العراق».

وأراد المؤلف بقوله: «وكان صافياً فوقها» أنه لم يتغيّر لونه بلون التمر بحيث

يخرج عن الإطلاق، وقوله: «هو الذي ينبذ بالغداة ويشرب بالعشي» احترازاً عما إذا بقي التمر في الماء مدّة لاحتمال [صيرورته] بطول مكث التمر فيه خمرأً.

فإن^٣ اغتسل الرجل في وَهْدَةٍ وخشي أن يرجع ما ينصبُّ عنه إلى الماء الذي يغتسل منه أخذ كَفًّا وصَبَّه أمامه، وكَفًّا عن يمينه، وكَفًّا عن يساره، وكَفًّا من خلفه، واغتسل منه^٤.

قال قدس سره: فإن اغتسل الرجل في وَهْدَةٍ.

[أقول:] الوَهْدَةُ - بفتح الواو وإسكان الهاء - المنخفض من الأرض. وقد روى

الشيخ في التهذيب^٥ هذا المضمون عن محمد بن ميسر^٦، عن أبي عبد الله عليه السلام أنه سُئِلَ عن

١. الشَّنْ: القربة الخلق. (الصحيح، ج ٥، ص ٢١٤٦).

٢. في «ش»: ربما كانت واحدة أو ثنتين.

٣. في «ش»: وإذا.

٤. أخرجه عنه في بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ١٤١.

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٧ (ح ١٣١٨)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٢٨ (ح ٧٢)؛ وسائل الشريعة، ج ١، ص

٢١٧ (ح ٢)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ١٤٢.

٦. في «ش»: محمد بن أبي عمير. وهو: محمد بن ميسر بن عبدالعزيز الخُعمي، يتبع الرُّطَبي، كوفي (رجال

النجاشي، ص ٣٦٨، الرقم ٩٩٧).

الجنب ينتهي إلى الماء القليل، والماء في وَهْدَة، فإن هو اغتسل رجع غسله في الماء، كيف يصنع؟

قال: «ينضح بكف بين يديه، وكفاً من خلفه، وكفاً عن يمينه، وكفاً عن شماله، ويغتسل».

وهذا الحديث من الأحاديث المعضلة؛ فإن مع نضح الأَكْف الأربعة [في الجهات الأربعة من رجوع الغسالة إلى الماء غير ظاهر، والمقوم فيه وجهان مشهوران: الأول: أن المراد من رَش الأرض^١ التي يغتسل عليها ليكون ذريعة إلى انضمام الأجزاء^٢، فينفذ الماء المنفصل عن الأعضاء في أعماقها قبل وصوله إلى الماء الذي يغترف منه. والثاني: أن المراد ترطيب الجسد^٣ بالأكف الأربعة^٤] ليجري ماء الغسل عليه بسرعة، [ويكمل الغسل قبل وصول الغسالة إلى ذلك الماء.

واعترض على الأول: بأن رَش الأرض بالماء قبل الغسل يوجب سرعة [جريان غسالته إلى الماء، فيحصل نقيض ما هو المطلوب^٥.

وعلى الثاني: بأن سرعة جريان [ماء] الغسل على البدن مقتضى لسرعة [تلاحق] أجزاء الغسالة وتواصلها، وهو يعين على سرعة الوصول إلى الماء، وهو نقيض المطلوب أيضاً.

و أنا أوردت في كتاب مشرق الشمسين^٦ ما يمكن أن يتفصّل^٧ به عن ورود هذين

١. كذا الأصوب، وفي «ع»: من الأرض.

٢. في مشرق الشمسين: ليكون تشرّبها للماء أسرع.

٣. زاد في مشرق الشمسين: بل جوانبه.

٤. في «ع»: بالأكف الأربعة ليجري بالأكف الأربعة.

٥. أي من الرَش.

٦. مشرق الشمسين، ص ٤٠٦-٤٠٩.

٧. أفصى: تخلص من خير أو شر، كتفصّل. (القاموس المحيط: ج ٤، ص ٣٧٤-فصى.)

الاعتراضين، فارجع [إليه].

فإن انتضح على ثياب الرجل، أو على بدنه، من الماء الذي يستنجى به فلا بأس بذلك.

فإن ترشش من يده في الإناء، أو انصب في الأرض فوق في الإناء فلا بأس به، وكذلك في الاغتسال من الجنابة.

وإن وقعت ميعة في ماء جار فلا بأس بالوضوء من الجانب الذي ليس فيه الميعة. قال قدس سره: فإن انتضح على ثياب الرجل - إلى قوله - وكذلك [في] الاغتسال من الجنابة.

[أقول]: ظاهر كلامه - طاب ثراه - يعطي أن ماء الاستنجاء عنده طاهر لا أنه عفو، كما نقل عن بعض الأصحاب^١، ولعلّ المستند ما رواه الشيخ^٢ في الصحيح؛ عن عبد الكريم بن عتبة، قال: سألت أبا عبد الله^{عليه السلام} عن الرجل يقع ثوبه على الماء الذي يستنجى به، أينجس^٣ ذلك ثوبه؟ قال: «لا».

وما رواه^٤ في الصحيح أيضاً؛ عن محمد بن النعمان، عن أبي عبد الله^{عليه السلام}، قال: قلت له: أستنجي ثم يقع ثوبي فيه وأنا جنب؟ فقال: «لا بأس».

وأراد بقوله: «فإن ترشش من يده في الإناء» إلى آخره، أن الماء الذي يسقط من يد المستنجي في الإناء الذي يستنجي منه أو على الأرض ثم ينزو إليه لا ينجس ما فيه من

١. شرائع الإسلام، ج ١، ص ١٣.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨٦ (ح ٢٢٨).

وروي في: علل الشرائع، ص ٢٨٧ (ح ١)؛ وسائل الشيعة، ص ٢٢٢ (ح ٥).

٣. في «ش»: الذي يستنجي لم ينجس.

٤. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٨٦ (ح ٢٢٧)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٢٣ (ح ٤).

الماء، وهكذا الماء الذي يسقط من يدي المغتسل^١ من الجنابة في الإناء أو على الأرض، ثم ينزو إلى الإناء فإنه لا ينجس ما فيه، والغرض الردّ على [بعض] المخالفين^٢ القائلين بنجاسة [غسالة] غسل الجنابة.

وأما ما يأتي من قوله: «وإن اغتسل الجنب فنزا الماء من الأرض فوقه في الإناء^٣، أو سال من يديه^٤ في الإناء فلا بأس به»، فليس تكراراً لهذا الكلام كما قد يظن؛ لأنّ المراد إن سقط شيء يسير من ذلك الماء في ماء الإناء^٥ الذي يغتسل به لا يمنع من إكمال الغسل به. [نعم، لو كان شيئاً كثير الغسالة والمغتسل في وهدة لمنع من إكمال الغسل به].

٢١- وسئل الصادق عليه السلام عن الماء الساكن تكون فيه الجيفة، قال: «يتوضأ من الجانب الآخر، ولا يتوضأ من جانب الجيفة»^٦.

٢٢- وسئل عليه السلام عن غدير فيه جيفة، فقال: «إن كان الماء قاهراً لها لا توجد الريح منه فتوضأ واغتسل»^٧.

ومن أجنب في سفره فلم يجد إلا الثلج فلا بأس بأن يغتسل به، ولا بأس بأن يتوضأ به أيضاً يدلك به جلده.

ولا بأس أن يغرف الجنب الماء من الحبّ بيده.

١. في «ش»: في الإناء الذي يستنجي به، وكذا الماء الذي يسقط من يد المغتسل.

٢. بدائع الصنائع، ج ١، ص ٦٦.

٣. في «ش»: الماء.

٤. في «ع»: يده.

٥. في «ش»: لأنّ المراد سقوط شيء من ذلك الماء في الإناء.

٦. وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٦١ (ح ٩).

٧. وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤١ (ح ١٣).

وإن اغتسل الجنب فنزاً^١ الماء من الأرض فوقع في الإناء، أو سال من بدنه في الإناء فلا بأس به.

ولا بأس بأن يغتسل الرجل والمرأة من إناء واحد، ولكن تغتسل بفضله ولا يغتسل بفضله.

قال قدس سره: وسئل الصادق عليه السلام عن الماء الساكن - إلى قوله - فتوضأ واغتسل .

[أقول:] ظاهر هذين الحديثين يساعد مذهب ابن أبي عقيل أن المراد بذلك الجلد بالثلج^٢ بإمراره [عليه] إلى أن يذوب منه ما يحصل به مسمى الغسل .

وروى معاوية بن شريح^٣ [قال]: سألت رجل أبا عبد الله عليه السلام وأنا عنده [قال]: يصيبنا الدَّمَقُ^٤ والثلج ونريد أن نتوضأ فلا نجد إلا ماءً جامداً، فكيف أتوضأ؟ أدلك به جلدي؟ قال: «نعم» .

وقال المرتضى^٥ عليه السلام: إذا لم يجد إلا الثلج ضرب بيده وتيمم بنداوته .

ويؤيده ما رواه^٦ محمد بن مسلم^٧ في الصحيح؛ عن أبي عبد الله عليه السلام في الرجل يجنب في السفر فلا يجد إلا الثلج أو ماءً جامداً .

١. نزا: وثب .

٢. في «ع»: أن المراد سقوط شيء من ذلك الماء في الإناء .

٣. تهذيب الأحكام، ج ١، ١٩١ (ح ٥٥٢)؛ الاستبصار، ج ١، ١٥٧ (ح ٥٤٣)؛ مستطرفات السرائر، ص ١٠٨ (ح ٥٧)؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٣٥٧ (ح ٢) .

٤. الدمق: ريح وثلج . (مجمع البحرين، ج ٥، ص ١٦٣ - دمع) .

٥. نقله عنه في: السرائر، ج ١، ص ١٣٨؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٤٢٣؛ وقال مثله في المراسم في الفقه الإمامي، ص ٥٣ .

٦. في «ش»: «لما» بدل «ويؤيده ما رواه» .

٧. المحاسن، البرقي، ج ٢، ١٢٢ (ح ١٣٦ - باختلاف)؛ الكافي، ج ٣، ص ٦٧ (ح ١)؛ تهذيب الأحكام، ج ١،

١٩١ (ح ٥٥٣)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٥٨ (ح ٥٥٤)؛ مستطرفات السرائر، ج ١، ص ١٠٧، ح ٥٤؛ مختلف

الشيعة، ج ١، ص ٤٢٤؛ وسائل الشيعة، ج ٣، ص ٣٥٥ (ح ٩) و ص ٣٩١ (ح ٢) .

قال: «هو بمنزلة الضرورة يتيمّم، والأولى^١ أن لا يعود إلى هذه الأرض التي توبق^٢

دينه».

لكنّ الشيخ^٣ حمل التيمّم على التيمّم بالتراب. وقد أشبعنا^٤ الكلام في هذا المقام في حواشينا على المختلف. وتقديم الرجل على المرأة في الغسل محمول على الاستحباب، ومعلوم أنّ المراد بالفضلة ما يبقى في الإبقاء بعد الغسل.

وأكبر ما يقع في البئر الإنسان فيموت فيها فينزح منها سبعون دلوأ، وأصغر ما يقع فيها الصعوبة فينزح منها دلو واحد، وفيما بين الإنسان والصعوبة على قدر ما يقع فيها، فإن وقع فيها فأرة ولم تنفسخ ينزح منها دلو واحد، وإذا انفسخت فسبع دلاء، وإن وقع فيها حمار ينزح منها كراً من ماء.

قال قدس الله سره: وأكبر ما يقع في [البئر] الإنسان - إلى قوله: - على قدر ما يقع فيها. [أقول:] لفظ «أكبر» مضبوطة في بعض النسخ بالياء المثناة وهو خطأ، والصحيح أنّها بالياء الموحدة، وستسمع الكلام فيه.

وما ذكره [المؤلف - طاب ثراه - من نزح السبعين، رواه الشيخ^٥ في] الموثق عن عمّار الساباطي - في حديث طويل - أنه سأل أبا عبد الله عليه السلام عن رجل ذبح طيراً فوق بدمه في البئر؟ فقال: «ينزح منها دلاء، هذا إذا كان ذكياً فهو هكذا، وما سوى ذلك ممّا يقع في بئر الماء [فيموت فيه] فأكثره الإنسان ينزح منها سبعون دلوأ، وأقلّه العصفور

١. في المصادر: ولا أرى.

٢. توبق: تهلك؛ يقال: وبق يبق وبوقاً؛ إذا هلك، أي: تهلكه وتضيّعه. (مجمع البحرين، ج ٥، ص ٢٤٣ - وبق)

٣. النهاية، ص ٤٧.

٤. في «ش»: استوفينا.

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٣٤ (ح ٦٧٨)؛ المعبر، ج ١، ص ٦٢؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٩٤ (ح ٢).

ينزح منها دلو واحد، وما سوى ذلك في ما بين هذين^١. وإطلاق الإنسان في كلام المؤلف وفي هذا الحديث يشمل: الذكر والأنثى، والصغير والكبير، والمسلم والكافر، وخصّ ابن إدريس^٢ نزح السبعين بالمسلم، وأوجب نزح جميع الماء بموت الكافر. والظاهر أنّ كلامه فيما [إذا] وقع ميتاً؛ فإنّه قال في الردّ عليه: إنّ نجاسة الكافر حيّاً^٣ إنّما هي بسبب اعتقاده، وهو منتف بعد الموت^٤.

ولنا في كلام الثلاثة^٥ كلام أوردناه في الجبل المتين^٦، وذكرنا هناك كلاماً مبسوطاً في شرح هذا الحديث، وبه يتّضح كلام المؤلف طاب ثراه.

ولفظه «أكثر» في [هذا] الحديث بالثاء المثناة للنقل ومقابلة الأقل، وأما^٧ في كلام المؤلف - طاب ثراه - فبالباء الموحدة، ومن^٨ اعترض عليه بأنّ الثور أكبر من آدمي ففيه نوع من الثورية!

والذي نقلناه أنّ قوله ﷺ: «فأكثره» أنّ الإنسان^٩ يراد به أنّ نصابه العددي [في النزح أكثر من النصاب العددي]^{١٠} في سائر الحيوانات، وهو كذلك؛ فإنّ النزح العددي لغير الإنسان من الحيوانات دونة نزح الكرز، أو جميع الماء للحمار أو البعير ليس عددياً، فالمقابلة بالأصغر تنادي على أنّها^{١١} بالباء - كما قلنا -، لكن [لا] بالمعنى الذي فهمه

١. في «ش»: وما سوى ذلك ممّا يقع بين هذين.

٢. السرائر، ج ١، ص ٧٣ و ٨٢.

٣. في «ع»: إنّ نجاسته حيّاً.

٤. العلامة في مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٩٥.

٥. في «ع»: العلامة.

٦. الجبل المتين، ص ١١٨ - ١٢٤.

٧. في «ش»: وما.

٨. في «ش»: وما.

٩. في «ش»: فإنّ أكثر الإنسان.

١٠. في «ش»: من.

١١. في «ع»: أنّه.

ذلك [المعترض]، بل بمعنى أن أكبر الحيوانات التي تقع في البئر ممّاله نزع عددي هو الإنسان. ثمّ كلامه - طاب ثراه - كعبارة الحديث، وأراد أن فيما إذا وقع حيّاً ثمّ مات، والظاهر أنه لا فرق في المسلم بين سقوطه حيّاً ثمّ مات^١، وبين سقوطه ميتاً قبل إتمام تغسيله.

أما الكافر فقد فرّق شيخنا المحقّق الشيخ عليّ^٢ بين سقوطه ميتاً وحيّاً ثمّ يموت، وتبعه على ذلك شيخنا الشهيد الثاني^٣ فأوجب نزع الجميع في الثاني واكتفيا بالسبعين في الأوّل، وإطلاق الحديث لا يساعدهما^٤.

وإن وقع فيها كلب نزع منها ثلاثون دلوّاً إلى أربعين دلوّاً، وإن وقع فيها سنّور نزع منها سبعة دلاء، وإن وقع فيها دجاجة أو حمامة نزع منها سبعة دلاء.

قال قدّس سرّه: وإن وقع فيها كلب - إلى قوله: - وإن وقع [فيها] دجاجة.

[أقول:] المشهور أن حكم الكلب والسنّور في النزع واحد، ففي بعض الروايات الضعيفة^٥ أنه ينزح لكلّ منهما ثلاثون أو أربعون. وأمّا الروايات الصحيحة؛ ففي بعضها: أنه ينزح لكلّ منهما خمس دلاء^٦ وفي بعضها: دلاء، من دون^٧ تعيين عددها^٨.

١. في «ع»: موته.

٢. جامع المقاصد، ج ١، ص ١٤٠.

٣. مسالك الأفهام، ج ١، ص ١٦.

٤. في «ش»: وإطلاق الأحاديث لا يساعده.

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٣٥ (ح ٦٨٠) و ص ٢٣٦ (ح ٦٨١) و ص ٢٣٨ (ح ٦٩٠)؛ الاستبصار، ج ١،

ص ٣٦ (ح ٩٧ و ٩٨)؛ المعتمد، ج ١، ص ٦٦؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٨٣ (ح ٣ و ٤).

٦. الكافي ج ٣، ص ٥ (ح ٣)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٣٣ (ح ٦٧٥) و ص ٢٣٧ (ح ٦٨٤)؛ الاستبصار،

ج ١، ص ٣٧ (ح ١٠٢)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٨٤ (ح ٧).

٧. في «ش»: غير.

٨. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٣٦ (ح ٦٨٢) و ص ٢٣٧ (ح ٦٨٥ و ٦٨٦)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٣٦ (ح ٩٩)

و ص ٣٧ (ح ١٠٠ و ١٠١)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٨٢ (ح ٢) و ص ١٨٣ (ح ٥)، و ص ١٨٤ (ح ٦).

وينزح السبع^١ للدجاجة والحمامة. رواه سماعة^٢ عن الصادق^٣.

والأصح الاكتفاء بالخمس؛ كما دلّت عليه صحيحة أبي أسامة^٤، عن أبي عبد الله^٥ في الفأرة والسّور والدجاجة والكلب والطير. قال: «إذا لم يتفسخ، أو يتغيّر طعم الماء، فإنه^٦ يكفيك خمس دلاء، وإن تغيّر الماء فخذ منه حتى تذهب الريح». ولا يخفى أنّه كان ينبغي للمؤلف - طاب ثراه - أن يعطف الدجاجة والحمامة على السّور؛ لاتحاد الكلّ في السبع، وكأته وجدهما^٧ في حديث منفرد عن حديث السّور فأفردهما عنه. والدجاجة مثلثة الدال، يطلق على الذكر والأنثى، فلا فرق بينها وبين الديك في النزح.

وإن وقع فيها بعيرٌ أو ثورٌ أو صبّ فيها خمر نزع الماء كلّهُ.

قال^٨: وإن وقع فيها بعيرٌ أو ثورٌ... إلى آخره.

[أقول: البعير يطلق على الذكر والأنثى والصغير والكبير [وأما الثور فيختصّ في الذكر الكبير]. ومما يدلّ على اشتراك الثلاثة في نزح جميع الماء صحيحة الحلبي^٩ عن أبي عبد الله^{١٠} [أنّه قال]: «فإن مات فيها بعير أو صبّ فيها خمر فلتنزع»، والنزح في هذه الرواية [وإن كان مجملًا لكنّه يبيّن لما تضمّنته صحيحة عبد الله بن سنان

١. في «ش»: ونزح السبعين.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٣٦ (ح ٦٨١)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٣٦ (ح ٩٨)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٨٣ (ح ٤)، وفيهم بلفظ: الطير.

٣. الكافي، ج ٣، ص ٥ (ح ٣)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٣٣ (ح ٦٧٥) و ص ٢٣٧ (ح ٦٨٤)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٣٧ (ح ١٠٢)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٨٤ (ح ٧).

٤. في «ش»: فإنك.

٥. في «ع»: وكأته لَمَّا وجدهما.

٦. الكافي، ج ٣، ص ٦ (ح ٧)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٠ (ح ٦٩٤)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٣٤ (ح ٩٢)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٨٠ (ح ٦).

المروية في التهذيب^١ عنه عليه السلام أنه قال: «إن مات فيها ثور، أو نحوه، أو صبَّ فيها [نرح الماء كله]».

ويستفاد من قوله عليه السلام: «أو نحوه» إلحاق البقرة بالثور، فقول شيخنا الشهيد الثاني - قدس الله روحه - في شرح الشرائع^٢ وغيره^٣: «إنه لم يرد في البقرة نص^٤، فينبغي إلحاقها بما لا نص فيه» غريب.

واعلم أن المتأخرين^٥ من علمائنا - قدس الله أرواحهم - أطلقوا نرح الجميع لوقوع الخمر، ولم يفرقوا بين قليله وكثيره، والمؤلف عليه السلام لم يفرق بينهما في هذا الكتاب، لكنه فرَّق في كتاب المقنع^٦، فجعل للقطرة من الخمر عشرين دلوأ. وقد روى ذلك زرارة^٧ عن الصادق عليه السلام ولا منافاة بين هذه وبين صحيحة عبد الله بن سنان السابقة [للتغيير] فيها -: «يصب الخمر»، وهو يشعر بالكثرة؛ إذ لا يطلق الصب على وقوع القطرة^٨ والقطرتين على شيء.

وأما ما ذكره العلامة^٩ - طاب ثراه - من منع^{١٠} دلالة الانصباب على الكثير أن

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤١ (ح ٦٩٥).

وروي في: الاستبصار، ج ١، ص ٣٤ (ح ٩٣)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧٩ (ح ١).

٢. مسالك الأفهام، ج ١، ص ١٦.

٣. المعتمد، ج ١، ص ٦٠.

٤. في «ع»: نص عجيب.

٥. مسالك الأفهام، ج ١، ص ١٥؛ جامع المقاصد، ج ١، ص ١٣٨.

٦. المقنع، ص ٣٤.

٧. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤١ (ح ٦٩٧)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٣٥ (ح ٩٦)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧٩ (ح ٣).

٨. في «ش»: الكثرة.

٩. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٩٦.

١٠. في «ش»: وما ذكر العلامة طاب ثراه من نفي.

مفهومه الوقوع لذي الأجزاء^١ على الاتصال، فمحلّ كلام.

هذا، ولا يخفى أنّ حكم المؤثف - طاب ثراه - بنزح جميع الماء لانصباب الخمر يعطي بظاهره القول بنجاسته.

فإن [قلت: لعلّ حكمه بنزح الجميع ليس بنجاسة الخمر، بل ليتحقّق خلوّ الماء الذي يشرب من ذلك البئر من الأجزاء الخمرية].

قلت: هذا [كلامك] يقتضي تجويزه الوضوء والغسل [وإزالة النجاسة] بماء ذلك البئر بعد انصباب الخمر فيه، والظاهر أنّه لا يقول به، وحكمه في المقنع^٢ بنزح عشرين لقطرة من الخمر ينادي بأنّ النزح عنده ليس لتحقيق^٣ خلوّ الماء عن الأجزاء الخمرية، فتأمل.

وأنا إلى الآن لم أجد له تصريحاً بطهارة الخمر.

وأما ما ذكره بعض الأصحاب^٤ من أنّ قوله بصحة الصلاة في ثوب أصابه الخمر صريح في طهارته عنده ففيه ما^٥ لا يخفى؛ إذ تجويزه الصلاة فيما أصابه لا يستلزم قوله بطهارته ككثير من النجاسات، وقد سبق^٦ كلامه^٧ في هذا المقام [فتذكره، ومن أراد الإحاطة بأطراف الكلام في هذا المقام] فليرجع إلى ما حرّره^٨ في [كتاب] مشرق الشمسين^٩، والله وليّ التوفيق.

١. في «ع»: الصب على الكثرة؛ لأنّ مفهومه وقوع ذي الأجزاء.

٢. المقنع، ص ٣٤.

٣. في «ع»: ليتحقّق.

٤. انظر: تذكرة الفقهاء، ج ١، ص ٦٤؛ ذكرى الشيعة، ج ١، ص ١١٤؛ كشف اللثام، ج ١، ص ٣٩٤؛ مستند الشيعة، ج ١، ص ١٩١.

٥. في «ش»: فيه ممّا.

٦. في الحديث السابع. والكلمة غير مقروءة في «ع».

٧. في «ش»: كلامنا.

٨. في «ش»: حرّره.

٩. مشرق الشمسين، ص ٤٣٧-٤٣٨.

وإن قطر فيها قطرات من دم استقي منها دلاء، وإن بال فيها رجلٌ استقي منها أربعون دلواً، وإن بال فيها صبيٌّ قد أكل الطعام استقي منها ثلاث دلاء، وإن كان رضيعاً استقي منها دلو واحد.

قال قدس سره: وإن قطر فيها قطرات من دم استقي^١ منها دلاء.

[أقول: هنا مباحث:

[البحث] الأول: لما كان [الجمع] من جموع القلّة فالقطرات [تحمل] على الثلاثة فما فوقها إلى العشرة، ويكون غرضه بيان حكم الدم القليل؛ كدم الرعاف وذبح الحمامة^٢.

وأما حكم الدم الكثير كدم ذبح الشاة فسيذكره^٣ فيما بعد، والدلاء إن حملت على حقيقتها من جمع الكثرة فعدم وقوف حقائقه على حدٍّ يعمل به وأصالة براءة الذمة ممّا^٤ فوق أولها يقتضي الاكتفاء به، وإلا فبالأول مجازاته الثمانية وإن كان آخرها أولها^٥.

البحث الثاني: [الظاهر] أنّ مأخذ كلام المؤلف - طاب ثراه - حديث محمد بن إسماعيل بن بزيع، وهو حديث صحيح مشهور؛ رواه الشيخ في التهذيب^٦، قال: كتبت إلى رجل أسأله أن يسأل الرضا^٧ عن البثر تكون في المنزل للوضوء^٧ فتقطر فيها قطرات من دم أو بول، أو يسقط فيها شيء من عذرة كالبعرة ونحوها، ما الذي يطهرها

١. في «ش»: استقي.

٢. في «ش»: الحمام.

٣. في «ش»: فسندكره.

٤. في «ش»: فما.

٥. في «ع»: أولها.

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٤ (٧٠٥). وروي في: الكافي، ج ٣، ص ٥ (ح ١)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٤٤

(ح ١٢٤)؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٨٠؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧٦ (ح ٢١).

٧. في «ش»: تكون للمنزل للوضوء.

حتى يحلّ الوضوء منها^١؟ فوقّع ﷺ [في كتابه] بخطه: «ينزح منها دلاء».

والشيخ^٢ - نور الله مرقده - فسر الدلاء في هذا الحديث بالعشرة، واستدل [بها] على نزوحها. وبهذه الرواية قال - طاب ثراه -: ووجه الاستدلال من هذا^٣ الخبر هو أنه ﷺ قال: «ينزح منها دلاء» وأكثر عدد يضاف إلى هذا الجمع عشرة، فيجب أن نأخذ به ونصير إليه؛ إذ لا دليل على ما دونه. انتهى كلامه.

و [يرد] عليه إيراد مشهور تلقاه المتأخرون^٤ بالقبول، وهو أن الأخذ بالمتيقن [كما] اقتضى الحمل على [أكثر عدد يضاف إلى هذا الجمع - أي العشرة - لا] أقل ما يضاف إليه - أعني الثلاثة - فكيف حكمت [بأنه لا دليل] على ما دون العشرة؟

ونحن أجبنا عن هذا الإيراد في الجبل المتين^٥ بما حاصله: أن مراد الشيخ [أن هذا الجمع] لما كان جمع كثرة، فينبغي أن يكون مميزاً لأكثر عدد مضاف إلى [هذا] الجمع وهو العشرة، التي هي أقرب جموع القلة إلى جمع الكثرة؛ ترجيحاً لأقرب المجازات إلى الحقيقة.

البحث الثالث: قد اعترض المحقق في المعتبر^٦ على كلام الشيخ بأن هذا الجمع لم يصف إلى عددٍ ولم يقع مميزاً لشيء ليطمئن ما قاله ﷺ. ألا ترى أنه لا يعلم [من] قول القائل: «عندي دراهم» أنه لم^٧ يخبر [عن زيادة] عن عشرة؟

وقد تصدّى العلامة في المنتهى^٨ للجواب عن هذا الاعتراض، بأن الإضافة هنا

١. زيادة في المصادر: للصلاة. وفيها: فوقّع ﷺ بخطه في كتابي.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٥.

٣. في «ش»: ووجه الاستدلال بالخبر.

٤. المعتبر، ج ١، ص ٦٦؛ منتهى المطلب، ج ١، ص ٨٠-٨١.

٥. الجبل المتين، ص ١٢٢.

٦. المعتبر، ج ١، ص ٦٦.

٧. في «ع»: لا.

٨. المنتهى، ج ١، ص ٨١.

مقدّرة، وإلا لزم تأخير البيان عن وقت الحاجة، ولا بدّ من إضمار عدد يضاف إليه تقديرًا، فيحمل على العشرة التي هي أقلّ ما يصلح إضافته إلى هذا الجمع؛ أخذًا بالمتيقّن، وحوالة إلى أصالة براءة الذمّة^١.

واعترض شيخنا الشهيد الثاني^٢ - طاب ثراه - في شرح الإرشاد على هذا الكلام بأنّه لا يلزم من عدم تقدير الإضافة هنا تأخير البيان عن وقت الحاجة، وإنّما يلزم ذلك لو لم يكن [له] معنى بدون هذا التقدير، والحال أنّ له معنى كسائر أمثاله من صيغ الجموع، ولو سلّم وجوب التقدير لم يتعيّن [العشرة].

وفي قوله: «إنّ أقلّ ما يصلح إضافته إلى هذا الجمع عشرة» منع، وإنّما أقلّه ثلاثة، فيحمل عليه لأصالة البراءة من الزائد. انتهى كلامه زيد إكرامه، وهو كلام متين.

إلا أنّ قوله: «ولو سلّم وجوب التقدير لم يتعيّن العشرة» محلّ كلام؛ لرجحان أقرب المجازات إلى الحقيقة، كما [ذكرناه في] دفع الإيراد المشهور على كلام الشيخ^٣ - طاب ثراه -.

البحث الرابع: قد ذكرت في الحبل المتين^٤ أنّ الظاهر أنّ لفظ الأقلّ في كلام العلامة - طاب ثراه - من سهو القلم؛ إذ المقصود في غاية الظهور.

وأشرنا هناك أيضاً إلى أنّ حوالة على أصالة البراءة سهو ثانٍ؛ لاستلزامه نقيض مقصوده.

ونقول هنا: إنّه يمكننا تقدير كلامه على وجه ينحصر به السهو في سهو القلم فقط، وتحصل براءة ذمّته من السهو في الحوالة على براءة [الذمّة] بأن يقال: [إنّ]

١. في المنتهى: وحوالة على الأصل من براءة الذمّة.

٢. نقله عنه المؤلف في الحبل المتين، ص ١٢٢. وانظر: روض الجنان، ص ١٤٦.

٣. زيادة في «ع، ش، علي».

٤. الحبل المتين، ص ١٢٢-١٢٣.

مراده ﷺ أن ما يمكن إضماره في هذا الحديث ممّا يصلح^١ إضافته إلى الجمع ثمانية ثامنها العشرة المتيقّن دخول ما تحتها من السبعة فيها، فتعيّن إضمارها والأخذ بها؛ لأنّ إضمار أيّ واحد من السبعة التي تحتها يوجب [خروج] ما فوقه مع إمكان [أن] يكون هو المقدر في كلامه ﷺ.

ولمّا كان كلامه هذا في معرض^٢ أن يورد عليه: أن العدد المقدر [كما] جاز أن يكون مفرداً [جاز] أن يكون مركباً متضمناً لعطف ما يصلح^٣ أن يضاف إلى الجمع من أحد الثمانية؛ كالثلاثة والخمسة والعشرة وغيرها، فما وجه إضمار المفرد؟ فأجاب بأنّ تلك المركبات كلّ منها عدد كثير يزيد على المئة، والأصل براءة الذمّة من التكليف به.

فهذا معنى قوله - طاب ثراه -: أخذاً بالمتيقّن وحوالةً على أصالة براءة الذمّة، فتدبر.

البحث الخامس: ذكر شيخنا الشهيد الثاني ﷺ في الروضة^٤ أن المروي في الدم القليل دلاء يسيرة. ثمّ قال: وفسّرت بالعشر؛ لأنّه أكثر عدد يضاف إلى هذا الجمع، ولأنّه أقلّ جمع الكثرة، وفيهما نظر. انتهى.

وكتب في الحاشية:

القائل بأنّ العشرة أكثر عدد يضاف إلى هذا الجمع الشيخ في التهذيب^٥. وهو يدلّ على أنّه جمع قلّة، وفي الأمرين نظر.

١. في «ش»: يصحّ.

٢. في «ع»: كلامه هذا مفروض.

٣. في «ش»: ما يصحّ.

٤. الروضة البهية، ج ١، ص ٣٩ - ٤٠.

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٥.

أما الجمع فظاهر أنه جمع كثرة، كما هو معلوم من القواعد العربية^١.

وأما الحمل على أكثره على تقدير تسليمه فمنعه ظاهر؛ لأن إطلاق الحكم بالجمع محمول على الاجتزاء بأقله، كما هو معلوم من حال الشارع^٢ في جميع أبواب الفقه، فحملة على الاجتزاء بالثلاثة أولى. والقائل بأنه جمع كثرة والاجتزاء بال عشرة العلامة في المنتهى^٣ والمختلف^٤. وقد أصاب في الجمع دون مدلوله، فإن أقل جمع [الكثرة] أحد عشر بلا خلاف، فحملة على العشرة التي أكثر جمع القلّة ليس بسديد، ومع ذلك فالحق أن [الفرق] بين الجمعين اصطلاح خاصّ ياباه العرف، والحكم الشرعيّ منوط به، كما يُعلم ذلك من أبواب الأقارير والوصايا [وغيرها] وبذلك يظهر وجه [النظر في] القولين، بل فسادهما [رأساً].

انتهى كلامه زيد إكرامه.

وفيه نظر من جهات متعدّدة^٥ يظهر بعضها ممّا تلوناه عليك قبيل هذا.

ثم [إن] قوله: «إن المرويّ في الدم دلاء يسيرة» صريح في الحصر، كما قاله في نحو: الشجاع زيد.

والخبر المشهور الذي هو المعركة العظمى بين الأعاظم - وهو الذي فسّر الشيخ الدلاء فيه بالعشرة مستدلّاً بما عرفته - إنّما هو خبر محمد بن إسماعيل الذي مرّ ذكره، وهو خال عن وصف الدلاء باليسيرة.

نعم، ورد وصفها بما^٦ في أخبار أخرى^٧ وليس البحث فيها، ولو كانت في ذلك

١. انظر: أوضح المسالك، ج ٤، ص ٣٠٧.

٢. في «ع»: الشارح.

٣. منتهى المطلب، ج ١، ص ٨٠.

٤. مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢١٥.

٥. في «ش»: عديدة.

٦. في «ش»: لها.

٧. قرب الإسناد، ص ١٧٩ (ح ٦٦٣)؛ الكافي، ج ٣، ص ٦ (ح ٨)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٦ (ح ٧٠٩)

الخبر موصوفة باليسيرة لكان الوصف قرينة على بقاء الجمع على حقيقته والاكتفاء بأقله - أعني الأحد عشر - على أنه يمكن حمل المطلق في هذا الخبر على المقيد في تلك الأخبار؛ لاشتراك الكل في النزح من الدم.

ثم ما ذكره - طاب ثراه - في آخر كلامه من إباء العرف بين جمعي القلة والكثرة محلّ كلام. وتجويز حمل كلام الرضا عليه على خلاف القانون العربي مستنكر، وسيما إذا كان الملقن إليه مثل محمّد بن إسماعيل بن بزيع، فتدبر. والفرق بين الإقرار والوصية وما نحن فيه ظاهر.

البحث السادس: قال العلامة - طاب ثراه - في المختلف^٢ بعدما نقل الحديث الذي فيه الكلام:

يمكن أن يحتج به^٣ من وجه آخر، وهو أن يقال: إن هذا جمع كثرة، وأقله ما زاد على العشرة بواحد، فيحمل عليه عملاً بالبراءة الأصلية. انتهى.

وقد ظنّ شيخنا الشهيد الثاني - طاب ثراه - [أنّ] غرض العلامة عليه السلام من هذا الكلام [الاستدلال على] الاكتفاء بالعشرة، فاعترض بأنّ هذا الدليل لا ينطبق على الدعوى لاستلزامه وجوب أحد عشر، والمدعى الاكتفاء بعشرة. ثمّ إنّه - طاب ثراه - أظهر في آخر كلامه التعجّب من أمثال هذه الأمور.

وقد تصدّيت في الحبل المتين^٤ للذبّ عن العلامة بأنّ غرضه عليه السلام بقوله: «ويمكن أن

«و ص ٤٠٩ (ح ١٢٨٨)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٤٤ (ح ١٢٣)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٩٣ (ح ١)؛

بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٢٣ (ح ١).

ويأتي الحديث في آخر هذه الرسالة الشريفة.

١. في «ع»: الكثيرة والقليلة.

٢. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٩٩.

٣. أي: بالحديث، وفي مختلف الشيعة: له.

٤. الحبل المتين، ص ١٢٣.

يحتج بالحديث من وجه آخر « تغيير الاحتجاج على نزع العشرة إلى الاحتجاج على^١ نزع أحد عشر، فالتقدير نزع منها دلاء أحد عشر، وهو احتجاج متين لا يحتاج [فيه] إلى إخراج هذا الجمع عن حقيقته، والعلامة أرفع شأنًا وأعلى مرتبة من أن يظن [به] ما ظنّه شيخنا طاب ثراه، [وحينئذ] ينعكس التعجب.

فإن وقع في البثر زبيل^٢ من عذرة رطبة أو يابسة، أو زبيل من سرقين فلا بأس بالوضوء منها، ولا ينزح منها شيء، هذا إذا كانت في زبيل ولم ينزل منه شيء في البثر. قال: «فإن وقع في البثر زبيل^٣ من عذرة... إلى آخره.

[أقود:] الزَّبِيل - بفتح الزاي وتشديد الباء -، وقد يقال: زنبيل - بالنون -، وحينئذ لا بدّ من فتح الزاي، والسَّرقين - بكسر السين - معرّب سركين - بفتحها - .
والشيخ^٤ روى هذا المضمون في الصحيح، عن عليّ بن جعفر، عن أخيه موسى عليه السلام، قال: سألته عن بثر وقع فيها زنبيل من عذرة رطبة أو يابسة، أو زنبيل من سرقين، أ يصلح الوضوء منها؟ قال: «لا بأس».

ولعلّ المؤلف - طاب ثراه - أخذ كلامه من [هذا] الحديث، وإنّما أضاف إليه قوله: «ولا ينزح منها شيء» للإشعار بأنّ هذا هو مراده عليه السلام بقوله: «لا بأس»؛ لثلاث يتوهم أنّ المراد لا بأس بالوضوء منها بعد النزع. وهذا الحديث من جملة ما استدلّ به العلامة في المختلف^٥ على عدم نجاسة البثر بالملاقاة. وهو مبنيّ على أنّ المراد من العذرة فضلة

١. في «ع»: عن.

٢. الزبيل والزنبيل: جراب؛ وقيل: وعاء يحمل فيه. (لسان العرب، ج ١١، ص ٣٠٠).

٣. في «ش»: زنبيل.

٤. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٦ (ح ١٧٠٩)، الاستبصار، ج ١، ص ٤٢ (ح ١١٨).

وروي في: قرب الإسناد، ص ١٨٠ (ح ٦٦٤)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧٢ (ح ٨) و ص ١٩٢ (ح ٦)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٢٣ (ح ١).

٥. مختلف الشيعة، ج ١، ص ١٨٧.

الإنسان، كما هو المتبادر، وعليه مبنى كلام المؤلف^١ طاب ثراه.

وأما ذكره بعض الذاهبين^٢ إلى نجاسة البثر بالملاقة من حمل العذرة والسرقين على ما إذا كانا من مأكول اللحم أو غير ذي النفس، وهو كما ترى، وكيف يسأل علي بن جعفر وهو من أعظم الفقهاء عن مثل ذلك؟! ولا يخفى ورود مثل هذا على المؤلف - طاب ثراه - إن كان مأخذ كلامه هذا الحديث؛ إذ مع عدم وصول شيء مما في الزبيل^٣ إلى الماء لا مجال للسؤال.

ومتى وقعت في البثر عذرة استقي^٤ منها عشرة دلاء، فإن ذابت فيها استقي منها أربعون دلواً إلى خمسين دلواً.

والبثر إذا كان إلى جانبها كنيف فإن كانت الأرض صلابة فينبغي أن يكون بينهما خمسة أذرع، وإن كانت رخوة فسبعة أذرع.

قال^٥: ومتى وقع في البثر عذرة استقي منها عشرة دلاء، فإن ذابت فيها استقي منها أربعون دلواً إلى خمسين دلواً.

[أقول: حيث إن الآبار مختلفة في الصغر والكبر، وضيق المنابع وسعتها، وقلة الواقع وكثرته، فالنزع من الأربعين إلى الخمسين على حسب حال البثر وما يقع فيها من العذرة.

واستدل العلامة^٦ في المختلف^٥ من جانب المؤلف بما رواه أبو بصير^٦، قال: سألت

١. في «ش»: المصنّف.

٢. المبسوط، ج ١، ص ١١؛ النهاية، ص ٦؛ المقنعة، ص ٦٦؛ المراسم، ص ٣٤؛ السرائر، ج ١، ص ٦٩.

٣. في «ش»: الزبيل.

٤. في «ش»: استقي. وكذا في الموضع الآتي.

٥. مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٠٩.

٦. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٤ (ح ٧٠٢)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٤١ (ح ١١٦)؛ انتهى المطلب، ج ١،

أبا عبد الله عليه السلام عن العذرة تقع في البئر، فقال: «ينزح منها عشر دلاء، فإن ذابت فأربعون أو خمسون»، وفي هذا الاستدلال نظر. والشيخ في التهذيب^١ استدلل بهذه الرواية على وجوب الخمسين.

واعترض عليه بأن إيجاب الأكثر عيناً ينافي تخييره عليه السلام بينه وبين الأقل.

وقد أجبنا عنه في حواشي المختلف بأن لفظة «أو» تجيء كثيراً في الكلام البليغ بمعنى بل الإضرائية، كما هو المشهور بين النحاة.

قال السيد المرتضى عليه السلام في قوله تعالى: «إِنِّي مَأْتِيَةٌ أَلْفٌ أَوْ يَزِيدُونَ»^٢: [إِنْ] أَوْ للإضراب. وكذا في قوله تعالى: «كَلِمَةٍ أَلْبَصَرٍ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ»^٣ وَإِنَّ المعنى: بل يزيدون، وبل هو أقرب^٥.

ولما كانت لفظة «أو» في قوله عليه السلام: «أو خمسون» يحتمل أن تكون للإضراب عن الأربعين إلى الخمسين لم تحصل براءة الذمة بيقين إلا بالخمسين، فلذلك أوجبها الشيخ طاب ثراه، وأن يكون هذا هو مراد العلامة عليه السلام حيث قال في المختلف^٤ في توجيه كلام الشيخ: يمكن أن يقال: إيجاب أحدهما يستلزم إيجاب الأكثر؛ لأنه مع الأقل غير متيقن للبراءة، وإنما يعلم خروجه^٧ عن العهدة بفعل الأكثر. انتهى كلامه أعلى الله مقامه.

والاعتراض عليه بأن كلامه هذا خال عن الاستقامة لبقاء الاعتراض بحاله مندفع

﴿ص ٨٢؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٩١ (ح ١).﴾

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٣ - ٢٤٤.

٢. كذا الأصوب، وفي «ع، ش»: الشيخ الرضي. انظر الأمالي للمرتضى، ج ٢، ص ٥٦.

٣. سورة الصافات، الآية ١٤٧.

٤. سورة النحل، الآية ٧٧.

٥. أمالي المرتضى، ج ١، ص ٣٨٩.

٦. مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٠٩.

٧. في «ع»: وأنه يعلم الخروج.

بما ذكرناه، وإن كان حملُ كلامه - طاب ثراه - على ذلك لا يخلو من تكلف، ويمكن حمل كلامه على معنى آخر، وهو أن مقدار النزع مختلف في القلّة والكثرة بحسب اختلاف النجاسة قلّة وكثرة كما في الدم، فيمكن أن يكون الأربعون لذوبانها إذا كانت قليلة، والخمسون إذا كانت كثيرة، ولَمَّا لم يكن للقلّة حدّ معروف لم تعلم براءة الذمّة إلا بنزع الخمسين.

٢٣- وقال الرضا عليه السلام: «ليس يكره من قرب ولا بعد بئرٌ يغتسل منها ويتوضأ، ما لم يتغيّر الماء»^٢.

٢٤- وروي عن أبي بصير أنّه قال: «نزلنا في دار فيها بئر إلى جنبها بالوعة، ليس بينهما إلا نحو من ذراعين، فامتنعوا من الوضوء منها، فشقّ ذلك عليهم، فدخلنا على أبي عبدالله عليه السلام فأخبرناه، فقال: توضؤوا منها، فإنّ لتلك بالوعة مجاري تصبّ في واد ينصبّ في البحر»^٣.

قال عليه السلام: وقال الرضا عليه السلام: ليس يكره من قرب ولا بعد [بئر] يتوضأ منها ويغتسل، ما لم يتغيّر الماء.

[أقول:] المراد أنّه ليس مدار [كراهة] استعمال ماء البئر على قربها من الكنيف أو بعدها عنه، إنّما المدار على تغيّرها بوصول شيء منها إليه.

وقوله عليه السلام: «يتوضأ منها ويغتسل» بالبناء للمفعول، وهو المنقول، والضمير المجرور يعود إلى البئر في كلام الراوي.

ولمّا كان الكلام السابق في البئر اكتفى المؤلف - طاب ثراه - بذلك عن ذكر كلام

١. زاد في وسائل الشيعة: يعني قريبة من الكنيف.

٢. وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤١ (ح ١٤).

٣. وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٩٩ (ح ٤).

الراوي، والشيخ روى في التهذيب^١ عن محمد بن القاسم، عنه عليه السلام، في البئر يكون بينها وبين الكنيف خمسة أذرع أو أقل أو أكثر، يُتوضأ منها؟ قال: «نعم، ليس يكره من قرب ولا بعد، يُتوضأ منها ويُغتسل»، وبعض الناظرين في هذا الكتاب ظن أن لفظ «البئر» ساقط من النسخة^٢ فألحقه هكذا: «ليس يكره من قرب ولا بعد بئر يتوضأ منها ويغتسل».

ومتى وقع في البئر شيء فتغير ريح الماء وجب أن ينزح الماء كله، وإن كان كثيراً وصعب نزحه فالواجب أن يتكأرى^٣ عليه أربعة رجال يستقون منها على التراوح من الغدوة إلى الليل.

قال عليه السلام: ومتى وقع في البئر شيء فتغير ريح الماء... [إلى آخره].

[أقول:] التراوح مأخوذ من الراحة، أي اثنان ينزحان واثنان يستريحان، والغدوة^٤ - بالضم - ما بين صلاة الفجر وطلوع الشمس، ولعله - طاب ثراه - أراد بها هنا طلوع الفجر، وتخصيصه بالرجال يعطي بظاهره عدم إجزاء النساء. وقد استفاد ذلك من الرواية^٥؛ فإنها بلفظ القوم، وهم الرجال، لعطف النساء عليهم في [قوله تعالى: ﴿لَا يَسْخَرُ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ﴾^٦ ووجوب نزح كل الماء للتغير مذهب المؤلف وأبيه طاب ثراهما.

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١١ (ح ١٢٩٤).

وروي في: الكافي، ج ٣، ص ٨ (ح ٤)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٤٦ (ح ١٢٩)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧١ (ح ٤) و ص ٢٠٠ (ح ٧).

٢. في «ش»: من الكتاب لنسخة.

٣. في بعض نسخ الفقيه: أن يتعاون.

٤. في «ع»: والغداة.

٥. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٨٤ (ح ٨٣٢)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٩٦ (ح ١).

٦. سورة الحجرات، الآية ١١.

وقال المفيد^١ وأتباعه^٢: ينزح حتى يزول التغير، ولم يوجبوا نزح الجميع. وصحيفة^٣ الحلبي^٤ وحسنة^٥ ابن بزيع^٦ شاهدتان لهم، وقد بسطنا الكلام في بحث التراوح في الجبل المتين^٧، فمن أراد فليرجع إليه.

وأما ماء الحمّات فإن النبي ﷺ إنما نهى أن يستشفى بها ولم ينه عن التوضؤ بها، وهي المياه الحارّة التي تكون في الجبال يشمُّ منها رائحة الكبريت^٨.

٢٥- وقال ﷺ: «إنّها من فيح جهنّم»^٩.

وإن قطر خمر أو نبيذ في عجين فقد فسد، فلا بأس ببيعه من اليهود والنصارى بعد أن يبيّن لهم، والفقاع مثل ذلك.

قلا: [وأما ماء الحمّات [إلى قوله: والفقاع مثل ذلك]

[أقول: الحمّات جمع حُمّة - بضمّ المهملة -، والفَيْح - بفتح الفاء وإسكان الياء

١. المقنعة، ص ٦٦.

٢. الكافي في الفقه، ص ١٣٠، المهذب، ج ١، ص ٢١.

٣. في «ع»: وحسنة.

٤. الكافي، ج ٣، ص ٦ (٧)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٠ (ح ٦٩٤)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٣٤ (ح ٩٢)، وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٨٠ (ح ٦).

٥. في «ع»: وصحيفة.

٦. الكافي، ج ٣، ص ٥ (ح ١)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٤ (ح ٧٠٥)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٤٤ (ح ١٢٤)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٧٦ (ح ٢١).

٧. الجبل المتين، ص ١٢٣.

٨. وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٢٠ (ح ١).

وروي مثله في: المحاسن، البرقي، ج ٢، ص ٤٠٧ (ح ٤٩)؛ الكافي، ج ٦، ص ٣٨٩ (ح ١)؛ تهذيب الأحكام، ج ٩، ص ١٠١ (ح ٤٤١)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٢١ (ح ٣).

٩. وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٢١ (ح ٢)، وفيه: «فوح». وقد تقدّم هذا الحديث في حاشية قوله: «ولا بأس بأن يتوضأ الرجل بالماء الحميم الحار».

المثناة [التحتانية] وآخره حاء مهملة -: الرائحة المنتشرة .

وأراد بالبئذ الخمر المتخذ من التمر، فهو من عطف الخاص على العام. والمراد بالتبيين لهم إعلامهم بأن بيعه إنما هو لوقوع الخمر فيه لا لوقوع شيء آخر كالبول مثلاً؛ ليرغبوا في شرائه ولا يمتنعوا منه .

وقوله: «والفقاع مثل ذلك» أي: يباع العجين الذي سقط فيه لليهود والنصارى، ويحتمل أن يراد بالتشبيه^١ أنه يباع لأهل الخلاف؛ لأنهم يقولون بطهارته ويستحلونه .

٢٦- وسأل عمارين موسى الساباطي أبا عبدالله عليه السلام عن الرجل يجد في إنائه فأرة، وقد توضأ من ذلك الإناء مراراً، أو اغتسل منه، أو غسل ثيابه، وقد كانت الفأرة منسلخة؟ فقال: «إن كان رآها في الإناء قبل أن يغتسل أو يتوضأ أو يغسل ثيابه، ثم فعل ذلك بعد ما رآها في الإناء، فعليه أن يغسل ثيابه، ويغسل كل ما أصابه ذلك الماء، ويعيد الوضوء والصلاة، وإن كان إنمّا رآها بعدما فرغ من ذلك وفعله فلا يمَس من الماء شيئاً وليس عليه شيء؛ لأنه لا يعلم متى سقطت فيه. ثم قال: لعله أن يكون إنمّا سقطت فيه تلك الساعة التي رآها»^٢.

قال عليه السلام: وسأل عمار بن موسى الساباطي -إلى قوله -: الساعة التي رآها^٣.

[أقول: هذا الحديث موثوق، كما يظهر من مشيخة الكتاب، وعمار الساباطي تقدم الكلام فيه، وأن الصادق عليه السلام قال: «استوهبته من ربي فوهبه لي»^٤. وفي هذا الحديث دلالة ظاهرة على تقديم الأصل على الظاهر. والماء في قوله عليه السلام: «فلا يمَس من الماء

١. في «ع»: بالمشبه .

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٨ (ح ١٣٢٢)، و ص ٤١٩ (ح ١٣٢٣)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٤٢ (ح ١).

٣. كذا الأصوب، وفي «ع، ش»: أجزاءه [ذلك].

٤. تقدم تخريجه في شرح الحديث الثامن .

شيثاً» يمكن أن يراد به ذلك الماء بعد رؤية الفأرة فيه، وأن يراد أنه لا يعيد وضوءه [ولا غسله]، ولا غسل ثيابه. والبارز في «لعلّه» والمستتر في «يكون» للشأن، والمصدر للسؤال من أن المصدرية خبر «لعل»، وجملة الخبر خبر «يكون»، والتقدير: لعل الشأن كون سقوطها منحصرأ في تلك الساعة التي سماها.

٢٧- وسأل علي بن جعفر أخاه موسى بن جعفر عليه السلام عن الرجل الجنب هل يجزيه عن غسل الجنابة أن يقوم في المطر حتى يغسل رأسه وجسده، وهو يقدر على ماء سوى ذلك؟ فقال: «إذا غسله اغتساله بالماء أجزأه ذلك»^١.

٢٨- وروى إسحاق بن عمار، عن أبي عبد الله عليه السلام، أن أبا جعفر عليه السلام كان يقول: «لابأس بسؤر الفأرة إذا شربت من الإناء، أن يُشرب منه أو يتوضأ منه»^٢.
والوزغة إذا وقعت في البئر نزع منها ثلاث دلاء.

قال عليه السلام: وسأل علي بن جعفر أخاه موسى بن جعفر - إلى قوله: - أجزأه ذلك^٣.

[أقول:] الحديث الأول رواه الشيخ في التهذيب، وهو صحيح على الرايين، ولفظة «ما» في قوله: «وهو يقدر على ماء سوى ذلك» [إما معربة أو مبنية، أي: وهو يقدر على ماء غير المطر، أو على غسل سوى ذلك] الغسل^٤، «فإذا غسله اغتساله بالماء» مفعول مطلق أي: مثل اغتساله بالماء.

١. قرب الإسناد، ج ١٨٢ (ح ٦٧٢)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ١٤٩ (ح ٤٢٤)؛ الاستبصار، ج ١، ص ١٢٥ (ح ٤٢٥)؛ مسائل علي بن جعفر، ص ١٨٣ (ح ٣٥٤)، وسائل الشيعة، ج ٢، ص ٢٣١ (ح ١٠)، بحار الأنوار، ج ٨١، ص ٤٢.

٢. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٩ (ح ١٣٢٣)، الاستبصار، ج ١، ص ٢٦ (ح ٦٥)، وسائل الشيعة، ج ١، ص ٢٣٩ (ح ٢).

٣. كذا الأصوب، وفي «ع، ش»: ثم يتوضأ.

٤. ذكر المؤلف نحو قوله هذا في الحبل المتين، ص ٤٠، عنه ملاذ الأخيار، ج ١، ص ٥٣٦.

وقد استدَلَّ الشيخ في المبسوط^١ بهذا الحديث على أَنَّ الوقوف تحت المجرى والمطر الغزير يجري مجرى الارتماس في سقوط الترتيب .

واعترض عليه بعض الأصحاب^٢ بأنَّ هذا الحديث قاصر عن إفادة ما ادَّعاه^٣. وأنا وجهت في العجل المتين^٤ كلام الشيخ بما حاصله: أنَّ مراد الشيخ ﷺ أنَّ ماء المطر إذا استوعب البدن من غير تراخ طويل كان كالارتماس، وفي تقييده بالغزارة نوع إيحاء إلى ذلك. ثمَّ قوله ﷺ: «إن كان يغسله اغتساله بالماء» المراد به اغتسالاً كإغتساله بالماء، كما قاله النحاة في: «ضربت ضرب الأمير»، وحيث إنَّ الاغتسال نوعان: ترتيبي وارتماسي، فمقتضى الحديث أنَّه متى حصل بالقيام تحت المطر ما يشبه أيَّ النوعين أجزأ، وبهذا يظهر أنَّ دليل [الشيخ غير]^٥ قاصر عن إفادة مدَّعاه .

وإذا ذبح رجل طيراً مثل دجاجة أو حمامة فوقع بدمه في البئر نزع منها دلاء.

قال ﷺ: وإذا ذبح رجل طيراً مثل دجاجة أو حمامة... إلى آخره .

[أقول:]روى الشيخ^٦ عن عمّار بن موسى الساباطي، قال: سُئِلَ أبو عبد الله ﷺ عن رجل ذبح طيراً فوقع بدمه في البئر؟ قال: «ينزع منها دلاء» .

ولمَّا كانت الدلاء جمع كثرة فإن حمل على حقيقته فأصالة براءة الذمّة من الزائد تقتضي الاكتفاء بأحد عشر^٧، وإن حمل على مجازة فهي تقتضي الاكتفاء بثلاثة، وسيّما

١ . المبسوط، ج ١، ص ٢٩.

٢ . السرائر، ج ١، ص ١٢١، المعتبر، ج ١، ص ١٨٥.

٣ . في «ع»: قاصر عمّا ادَّعاه .

٤ . العجل المتين، ص ٤١.

٥ . أضفناه لاقتضاء السياق .

٦ . تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٣٤ (ح ٦٧٨)؛ وسائل الشريعة، ج ١، ص ١٩٤ (ح ٢).

٧ . كتب في هامش «ع»: في نسخة: بعشر .

مع ملاحظة الوصف باليسيرة، فيما رواه الشيخ^١ عن علي بن جعفر، عن أخيه موسى^٢، قال: سألت عن رجل ذبح دجاجة، أو حمامة فوقعت في بئر، هل يصلح أن يتوضأ منها؟ قال: ينزح منها دلاء يسيرة، ثم يتوضأ. وقد تقدّم البحث في ذلك مبسوطاً.

٢٩- وسأل علي بن جعفر أخاه موسى بن جعفر^٣ عن رجل ذبح شاة فاضطربت فوقعت في بئر ماء وأوداجها تشخب دماً، هل يتوضأ من تلك البئر؟ قال: «ينزح منها ما بين ثلاثين دلواً إلى أربعين دلواً، ثم يتوضأ منها»^٤.

قال^٥: وسأل علي بن جعفر أخاه موسى بن جعفر^٦ عن رجل ذبح شاة فاضطربت... إلى آخره.

[أقول:] الودجان عرقان في الرقبة يكتنفان الحلقوم^٣، وأحدهما ودج - بفتحين -، وفي إطلاق صيغة الجمع على الاثنين خلاف مشهور، والذي رجحته في زبدة الأصول^٤ أنه مجاز وإن حجب الأخوين في قوله تعالى: «فَإِنْ كَانَ لَهُ رِجْوَةٌ»^٥ للإجماع لا من الآية.

١. تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٦ (٧٠٩) و ص ٤٠٩ (١٢٨٨)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٤٤ (١٢٣).
وروي في: قرب الإسناد، ص ١٧٩ (٦٦٣)؛ الكافي، ج ٣، ص ٦ (٨)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٩٣ (ح ١)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٢٣ (ح ١).

وقد تقدّم الإشارة إلى هذا الحديث في شرح قوله: «وإن قطر فيها قطرات من دم استقي منها دلاء».
٢. قرب الإسناد، ص ١٧٩ (٦٦٢)؛ الكافي، ج ٣، ص ٦ (٨)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٢٤٦ (٧٠٩) و ص ٤٠٩ (١٢٨٨)؛ الاستبصار، ج ١، ص ٤٤ (١٢٣)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٩٣ (ح ١)؛ بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٢٣ (ح ١).

٣. في «ش»: يكتنفان في الحلقوم.

٤. زبدة الأصول، ص ١٠٠.

٥. سورة النساء، الآية ١١.

وتشخب - بالشين والخاء المعجمتين، وآخره باء موخدة - أي: تسيل، ودماً تمييز، ويُنزف بالبناء للمجهول أي: ينزح. وقوله ﷺ: «ما بين ثلاثين إلى أربعين» صريح في عدم إجزاء الثلاثين، بل لا بد من الزيادة عليها.

٣٠- وسأل يعقوب بن عثيم أبا عبد الله ﷺ فقال له: بئر ماء في مائها ريح يخرج منها قطع جلود؟ فقال: «ليس بشيء؛ لأنّ الوزغ ربّما طرح جلده، إنّما يكفيك من ذلك دلو واحد»^١.

قال ﷺ: وسأل يعقوب بن عثيم... إلى آخر الباب.

[أقول:] عثيم بضمّ العين المهملة وفتح الشاء المثناة [وإسكان الياء، وهذا الرجل...^٢].

وهذا آخر ما وجد من خطّه ﷺ. والحمد لله ربّ العالمين، والصلاة والسلام على محمّد وآله الطاهرين^٣.

١. الكافي، ج ٣، ص ٦ (ح ٩)؛ تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٤١٩ (ح ١٣٢٥)؛ وسائل الشيعة، ج ١، ص ١٨٩ (ح ٩).

٢. في «ع» كلمة غير مقروءة.

٣. في «ش»: هذا ممّا وجدته ممّا كتبه بهاء الملة والحقّ والدين العامليّ عامله الله بلطفه.

المنابع والمآخذ

- ١- القرآن الكريم.
- ٢- الاستبصار، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، قم: دارالكتب الإسلامية، ١٣٩٠ هـ. ق.
- ٣- الأضداد، محمد بن القاسم الأنباري، نشر المكتبة العصرية - صيدا، بيروت ١٤٠٧ هـ. ق.
- ٤- الأضداد، أبو حاتم سهل بن محمد السجستاني، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ٥- الأضداد، أبو الفضائل الحسن بن محمد بن الحسن الحنفي الصغاني، بيروت: دار الكتب العلمية.
- ٦- الأضداد في كلام العرب، أبو الطيب عبد الواحد بن علي الحلبي، دمشق: المجمع العلمي العربي، ١٣٨٢ هـ. ق.
- ٧- الأهلآم، خير الدين الزركلي، بيروت: دارالعلم للملآين، ١٩٨٤ م.
- ٨- أعيان الشيعة، محسن الأمين العاملي، بيروت: دارالتعارف للمطبوعات، بيروت ١٤٠٣ هـ. ق.
- ٩- إقبال الأهلآم، رضي الدين علي بن موسى بن طاووس، تحقيق و نشر: مؤسسة الأهلآم للمطبوعات، بيروت ١٤١٧ هـ. ق.
- ١٠- الأم، محمد بن إدريس الشافعي، بيروت: دار المعرفة، ١٣٩٣ هـ. ق.
- ١١- الأهلآم، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (المعروف بالصدوق)، بيروت: مؤسسة الأهلآم للمطبوعات، ١٤٠٠ هـ. ق.
- ١٢- الأهلآم = غرر الفوائد ودرر القلائد، علي بن الحسين الموسوي (المعروف بالشريف المرتضى)، بيروت: دار الكتاب العربي، ١٣٨٧ هـ. ق.
- ١٣- أمل الأمل، محمد بن الحسن الحر العاملي، بغداد: مكتبة الأندلس.
- ١٤- الانتصار، علي بن الحسين الموسوي (المعروف بالشريف المرتضى)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية ١٣٩١ هـ. ق.
- ١٥- أنوار التنزيل، أبو سعيد عبد الله بن محمد الشيرازي البيضاوي، بيروت: دارالفكر، ١٤١٦ هـ. ق.

- ١٦- أوضح المسالك إلى آفة ابن مالك، عبد الله بن يوسف بن هشام الأنصاري، بيروت: دارالجيل، ١٣٩٩ هـ. ق.
- ١٧- بحار الأتوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، محمد باقر المجلسي، بيروت: مؤسسة الوفاء، ١٤٠٣ هـ. ق.
- ١٨- بدائع الصنائع في ترتيب الشرائع، أبو بكر علاء الدين بن مسعود الكاساني الحنفي (الملقب بملك العلماء)، بيروت: دارالكتب العلمية ١٤٠٦ هـ. ق.
- ١٩- تاريخ بغداد، أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي، مكة المكرمة: دار الباز للنشر والتوزيع.
- ٢٠- البيان، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، قم: دارالكتب العلمية.
- ٢١- تذكرة الفقهاء، الحسن بن يوسف بن المطهر (المعروف بالعلامة الحلي)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ١٤١٤ هـ. ق.
- ٢٢- التراث العربي في خزانة مخطوطات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي ١٤١٤ هـ. ق.
- ٢٣- تفسير القرآن العظيم، أبو الفداء إسماعيل بن كثير الدمشقي، بيروت: دارالمعرفة ١٤٠٦ هـ. ق.
- ٢٤- التفسير الكبير، محمد بن عمر الفخر الرازي.
- ٢٥- تكملة أمل الأمل، حسن الصدر، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٦ هـ. ق.
- ٢٦- تلخيص الحبير في تخريج أحاديث الرائي الكبير، ابن حجر العسقلاني، بيروت: دار المعرفة.
- ٢٧- تهذيب القواعد، زين الدين بن علي العاملي (المعروف بالشهيد الثاني)، قم: مكتب الاعلام الإسلامي، ١٤١٦ هـ. ق.
- ٢٨- تنقيح المقال في علم الرجال، عبد الله المامقاني، طهران، طبعة حجرية.
- ٢٩- تهذيب الأحكام، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (المشهور بالشيخ الطوسي)، طهران: دارالكتب الإسلامية.
- ٣٠- ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (المشهور بالشيخ الصدوق)، طهران: مكتبة الصدوق و قم: مكتبة المرعشي النجفي.
- ٣١- جامع بيان العلم وفضله، يوسف بن عبد البر النمري القرطبي، بيروت: دارالكتب العلمية.

- ٣٢- **جامع الرواة**، محمد بن عليّ الأردبيلي، بيروت: دار الأضواء ١٤٠٣ هـ. ق.
- ٣٣- **الجامع الصحيح**، أبو عيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- ٣٤- **الجامع للشرائع**، يحيى بن سعيد الحلبي، قم: مؤسسة سيّد الشهداء العلميّة ١٤٠٥ هـ. ق.
- ٣٥- **جامع المقاصد في شرح القواعد**، عليّ بن الحسين الكركي (المحقق الثاني)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث قم: ١٤٠٨ هـ. ق.
- ٣٦- **جواهر الفقه**، عبد العزيز بن البرّاج الطرابلسي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين ١٤١١ هـ. ق.
- ٣٧- **الجيل المتين**، بهاء الدين محمد بن الحسين بن عبد الصمد الحارثي العاملي (البهائي)، قم: مكتبة بصيرتي.
- ٣٨- **الخصال**، محمد بن عليّ بن بابويه (الشيخ الصدوق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، ١٤٠٣ هـ. ق.
- ٣٩- **خلاصة الأثر في أعيان القرن الحادي عشر**، محمد المحبّي، بيروت: دار صادر.
- ٤٠- **خلاصة الأتوال = رجال العلامة الحلبي**، حسن بن يوسف بن المطهر الحلبي (العلامة الحلبي)، تحقيق و نشر: مؤسسة الفقاهة ١٤١٧ هـ. ق.
- ٤١- **الخلافة**، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، ١٤٠٧ هـ.
- ٤٢- **درة الغواص في أوامر الخواص**، قاسم بن عليّ الحريري، القاهرة: دار نهضة مصر.
- ٤٣- **دهائم الإسلام**، أبو حنيفة النعمان التميمي المغربي، مصر: دار المعارف، ١٣٨٩ هـ. ق.
- ٤٤- **ديوان جرير الخطفي**، جرير بن عطية، بيروت: دار بيروت، ١٤٠٦ هـ. ق.
- ٤٥- **ديوان الفرزدق**، همام بن غالب بن صعصعة، بيروت: دار صادر.
- ٤٦- **ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد**، محمد باقر السبزواري، قم: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث.
- ٤٧- **الذريعة إلى أصول الشيعة**، عليّ بن الحسين الموسوي (السيد المرتضى)، طهران: جامعة طهران، ١٣٦٣ هـ. ش.
- ٤٨- **الذريعة إلى تصانيف الشيعة**، آقا بزرگ الطهراني، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣ هـ. ق.

- ٤٩- ذكرى الشيعة في أحكام الشريعة، محمد بن مكي العاملي (الشهيد الأول)، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤١٩ هـ ق.
- ٥٠- رجال الطوسي، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، النجف الأشرف: المكتبة الحيدرية، ١٣٨١ هـ ق.
- ٥١- رجال الكشي = اختيار معرفة الرجال، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، مشهد: جامعة مشهد، ١٣٤٨ هـ ش.
- ٥٢- رجال النجاشي، أبو العباس أحمد بن علي النجاشي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين ١٤٠٧ هـ ق.
- ٥٣- رسائل الشريف المرتضى، علي بن الحسين الموسوي (السيد المرتضى)، قم: دار القرآن الكريم ١٤٠٥ هـ ق.
- ٥٤- روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان، زين الدين بن علي العاملي (الشهيد الثاني)، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.
- ٥٥- روضات الجنات، الميرزا محمد باقر الموسوي الخوانساري، قم: مكتبة إسماعيليان، ١٣٩٠ هـ ق.
- ٥٦- الروضة البهية، زين الدين بن علي العاملي (الشهيد الثاني)، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٣ هـ ق.
- ٥٧- روضة المتقين، المولى محمد تقي المجلسي، قم: بنياد فرهنگ اسلامي ١٤٠٦ هـ ق.
- ٥٨- رياض العلماء وحياض الفضلاء، الميرزا عبد الله أفندي الأصبهاني، مكتبة آية الله المرعشي النجفي ١٤٠١ هـ ق.
- ٥٩- رياض المسائل، علي الطباطبائي، بيروت: دار الهادي ١٤١٢ هـ ق.
- ٦٠- ريحانة الأدب، محمد علي التبريزي (المعروف بالمدرس)، شركة طبع الكتب، ١٣٣٥ هـ ش.
- ٦١- ريحانة الأئمة وزهرة الحياة الدنيا، شهاب الدين أحمد بن محمد الخفاجي، طبع مطبعة عيسى البابي الحلبي وشركاه- ١٣٨٦ هـ ق.
- ٦٢- زبدة الأصول، بهاء الدين محمد بن الحسين بن عبد الصمد الحارثي العاملي، مصور عن مخطوط محفوظ في مكتبة مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
- ٦٣- السرائر، محمد بن منصور بن أحمد بن إدريس الحلبي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة

المدرّسين، ١٤١٠ هـ. ق.

٦٤- سنن ابن ماجة، أبو عبد الله محمد بن يزيد القزويني، بيروت: دار الفكر.

٦٥- شرايع الإسلام، أبو القاسم نجم الدين جعفر بن الحسن، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ١٤١٥ هـ. ق.

٦٦- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد المعتزلي، بيروت: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات، ١٤١٩ هـ. ق.

٦٧- الصحاح، إسماعيل بن حماد الجوهري، بيروت: دار العلم للملايين ١٤٠٤ هـ. ق.

٦٨- صحيح البخاري، إسماعيل بن إبراهيم الجعفي، بيروت: دار إحياء التراث العربي.

٦٩- هذة الداهي، أحمد بن محمد بن فهد الحلبي، تحقيق: فارس حسون كريم، قم: مؤسسة المعارف

الإسلامية، ١٤٢١ هـ. ق.

٧٠- العدة في أصول الفقه، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، تحقيق و نشر: محمدرضا الأنصاري

القمي، قم، ١٤١٧ هـ. ق.

٧١- علل الشرائع، أبو جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، قم: مكتبة الداوري.

٧٢- عوالم العلوم، عبد الله بن نور الله البحراني، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام المهدي عليه السلام، قم.

٧٣- هيون أخبار الرضا عليه السلام، أبو جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، طهران: مكتبة العالم.

٧٤- الغارات، ابن هلال الثقفي، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٧ هـ. ق.

٧٥- غاية البادي في شرح المبادي، محمد بن علي بن محمد الجرجاني الغروي، نقلنا عنه بالواسطة.

٧٦- غاية المراد، ومعه حاشية الإرشاد (لشهاد الثاني)، محمد بن مكّي العاملي (الشهيد الأول)، قم: مركز

الأبحاث والدراسات الإسلامية، ١٤١٤ هـ. ق.

٧٧- الغدير في الكتاب والسنة والأدب، عبد الحسين بن أحمد (العلامة الأميني)، تحقيق و نشر: مركز

الغدير للدراسات الإسلامية، قم، ١٤١٦ هـ. ق.

٧٨- فوائد اللثالي، محمد بن علي بن إبراهيم الأحساني (المعروف بابن أبي جمهور)، قم: مطبعة سيّد

الشهداء، ١٤٠٣ هـ. ق.

٧٩- فتاوى علي بن بابويه القمي (والد الصدوق)، جمع وإعداد: عبد الرحيم البروجردي، مطبوع في

ورسلتان مجموعتان، قم، ١٤٠٦ هـ. ق.

٨٠- فلاسفة الشيعة، عبد الله نعمة، بيروت: دار الفكر اللبناني ١٩٨٧ م.

- ٨١- فهرس النسخ المصوّرة لمركز إحياء التراث الإسلامي، قم: مركز إحياء التراث الإسلامي، ١٤١٩ هـ. ق.
- ٨٢- فهرس مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٣٩٥ هـ. ق.
- ٨٣- الفهرست، أبو جعفر محمّد بن الحسن (الشيخ الطوسي)، تحقيق ونشر: الفقاهة، قم، ١٤١٧ هـ. ق.
- ٨٤- الفوائد الرضوية، عباس القمي.
- ٨٥- القاموس المحیط، مجد الدين محمّد الفيروز آبادي، القاهرة، مؤسسة الحلبي.
- ٨٦- القانون في الطب، أبو علي الحسين بن علي بن سينا، بيروت: دار صادر.
- ٨٧- قرب الأستاذ، أبو العباس عبد الله بن جعفر الحميري، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤١٣ هـ. ق.
- ٨٨- قصص العلماء، الميرزا محمّد التنكابني، من المنشورات العلمية الإسلامية.
- ٨٩- قواعد الأحكام، الحسن بن يوسف بن المطهر الأسدي (العلامة الحلبي)، تحقيق ونشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، ١٤١٣ هـ. ق.
- ٩٠- الكافي، أبو جعفر محمّد بن يعقوب الكليني، طهران: دار الكتب الإسلامية، ١٣٨٨ هـ. ق.
- ٩١- الكافي في الفقه، أبو الصلاح الحلبي، إصفهان: مكتبة الامام أمير المؤمنين عليّ (ع)، ١٤٠٣ هـ. ق.
- ٩٢- الكامل في التاريخ، محمّد بن محمّد بن عبد الكريم الشيباني (المعروف بابن الأثير)، بيروت: دار صادر، ١٣٨٥ هـ. ق.
- ٩٣- كشف الحجب والأستار، إعجاز حسين الكنتوري، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٩ هـ. ق.
- ٩٤- كشف الظنون، مصطفي بن عبد الله (الشهير بحاجي خليفة)، بيروت: مكتبة المثنى.
- ٩٥- كشف اللثام عن قواعد الأحكام، بهاء الدين محمّد بن الحسن الإصفهاني (المعروف بالفاضل الهندي)، تحقيق ونشر مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرّسين، قم، ١٤١٦ هـ. ق.
- ٩٦- كفاية الأصول، محمّد كاظم الخراساني (الآخوند)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ١٤٠٩ هـ. ق.
- ٩٧- الكنى والألقاب، عباس القمي، قم: مكتبة بيدار، ١٣٥٨ هـ. ق.
- ٩٨- كنز العمال في سنن الأفعال والأقوال، علاء الدين عليّ المتقي بن حسام الدين الهندي، بيروت: مؤسسة

الرسالة، ١٤٠٥ هـ. ق.

٩٩- كثر الفوائد، محمد بن علي بن عثمان الكراجكي الطرابلسي، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٥ هـ. ق.

١٠٠- لسان العرب، جمال الدين محمد بن مكرم بن منظور المصري، قم: أدب الحوزة ١٤٠٥ هـ. ق.

١٠١- لؤلؤة البحرين، يوسف البحراني، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث.

١٠٢- مبادئ الوصول إلى علم الأصول، الحسن بن يوسف بن المطهر (العلامة الحلبي)، طهران.

١٠٣- الميسوط، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، طهران: المكتبة الرضوية لإحياء الآثار الجعفرية.

١٠٤- مجمع البحرين، فخر الدين محمد بن علي الطريحي، طهران: المكتبة المرتضوية، ١٣٩٥ هـ. ق.

١٠٥- مجمع البيان في تفسير القرآن، أبو علي الفضل بن الحسن الطبرسي، بيروت: مؤسسة الأعلمي

للمطبوعات، ١٤١٥ هـ. ق.

١٠٦- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد، نور الدين علي بن أبي بكر الهيثمي، بيروت: دار الكتاب العربي،

١٤٠٢ هـ. ق.

١٠٧- مجمع الفائدة والبرهان، المولى أحمد الأردبيلي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة

المدرسين.

١٠٨- المجموع، نقلنا عنه بالواسطة.

١٠٩- المحاسن، أبو جعفر أحمد بن محمد بن خالد البرقي، قم: المجمع العالمي لأهل البيت عليهم السلام،

١٤١٣ هـ. ق.

١١٠- المحيط في اللغة، صاحب إسماعيل بن عباد، بيروت: عالم الكتب، ١٤١٤ هـ. ق.

١١١- المختصر النافع، جعفر بن الحسن (المحقق الحلبي)، قم: مؤسسة المطبوعات الدينية، ١٣٦٨ هـ. ش.

١١٢- مختلف الشيعة، الحسن بن يوسف بن المطهر (العلامة الحلبي)، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي

التابعة لجماعة المدرسين، قم ١٤١٢ هـ. ق.

١١٣- مدارك الأحكام، محمد بن علي الموسوي العاملي، تحقيق و نشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث،

مشهد، ١٤١٠ هـ. ق.

١١٤- المراسم في الفقه الإمامي، حمزة بن عبد العزيز الديلمي، قم: مكتبة الحرمين، ١٤٠٤ هـ. ق.

١١٥- مرآة المعارف، محمد حرز الدين، قم: مكتبة سعيد بن جبير ١٩٩٢ م.

- ١١٦- مسائل علي بن جعفر، تحقيق: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم ١٤٠٩ هـ. ق.
- ١١٧- المسائل الناصريات، (المطبوع ضمن الجوامع الفقهية)، علي بن الحسين الموسوي (الشريف المرتضى)، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٤ هـ. ق، وكذا طبعة مركز البحوث والدراسات العلمية، طهران، ١٤١٧ هـ. ق.
- ١١٨- مسالك الأنعام، زين الدين بن علي العاملي (الشهيد الثاني)، تحقيق ونشر: مؤسسة المعارف الإسلامية، قم ١٤١٣ هـ. ق.
- ١١٩- المستدرك على الصحيحين، أبو عبد الله محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري، بيروت: نشر دار المعرفة.
- ١٢٠- مستدرك الوسائل، ميرزا حسين النوري الطبرسي، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، ١٤٠٧ هـ. ق.
- ١٢١- مستطرفات السرائر، محمد بن أحمد بن إدريس الحلبي، تحقيق ونشر: مدرسة الإمام المهدي، قم، ١٤٠٨ هـ. ق.
- ١٢٢- مستند الشيعة في أحكام الشريعة، المولى أحمد بن محمد مهدي الزاقي، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ١٤١٥ هـ. ق.
- ١٢٣- المستد، أحمد بن حنبل، بيروت: دار الفكر.
- ١٢٤- مشرق الشمسين وإكسير السعادتين، بهاء الدين محمد بن الحسين العاملي، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ١٤١٤ هـ. ق.
- ١٢٥- مصفى المقال، آقا بزرگ الطهراني، إيران: المطبعة الحكومية ١٣٧٨ هـ. ق.
- ١٢٦- المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية، ابن حجر العسقلاني، بيروت: دار المعرفة.
- ١٢٧- معالم الدين وملاذ المجتهدين، أبو منصور جمال الدين الحسن بن زين الدين العاملي، قم: مكتبة الداوري.
- ١٢٨- المعبر في شرح المختصر، جعفر بن الحسن (المحقق الحلبي)، قم: مؤسسة سيّد الشهداء، ١٣٦٤ هـ. ش.
- ١٢٩- معجم رجال الحديث، أبو القاسم الموسوي الخوئي، قم: مدينة العلم، ١٤٠٣ هـ. ق.

- ١٣٠- معجم المؤلفين، عمر رضا كخالة، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- ١٣١- المثني، موفق الدين وشمس الدين ابنا قدامة، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٤ هـ. ق.
- ١٣٢- مفاتيح الأصول، محمد الطباطبائي، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
- ١٣٣- المقنع، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تحقيق و نشر: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام، قم، ١٤١٥ هـ. ق.
- ١٣٤- المعقنة، محمد بن محمد بن النعمان (المفيد)، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤١٠ هـ. ق.
- ١٣٥- ملاذ الأخيار في فهم تهذيب الأخبار، محمد باقر المجلسي، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٦ هـ. ق.
- ١٣٦- كتاب من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
- ١٣٧- متقى الجمان، جمال الدين الحسن بن زين الدين العاملي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين ١٣٦٢ هـ. ش.
- ١٣٨- منتهى المطلب في تحقيق المذهب، الحسن بن يوسف بن علي بن المطهر (العلامة الحلبي)، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية، ١٤١٢ هـ. ق.
- ١٣٩- منهاج الأصول، محمد إبراهيم الكرباسي، بيروت: دار البلاغة ١٤١١ هـ. ق.
- ١٤٠- المهذب، عبد العزيز بن البراج الطرابلسي، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤٠٦ هـ. ق.
- ١٤١- المهذب، الشيرازي، نقلنا عنه بالواسطة.
- ١٤٢- المهذب البارح في شرح المختصر النافع، أحمد بن محمد بن فهد الحلبي، تحقيق و نشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم، ١٤٠٧ هـ. ق.
- ١٤٣- الموطأ، مالك بن أنس، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
- ١٤٤- نقد الرجال، التفرشي، نشر مكتبة الرسول المصطفى. قم.
- ١٤٥- النهاية، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي، نشر دار الكتاب العربي، بيروت ١٤٠٠ هـ. ق.

- ١٤٦- النهاية في غريب الحديث والأثر، ابن الأثير المبارك بن محمد الجزري، نشر المكتبة الإسلامية-مصر.
- ١٤٧- نهاية الأحكام في معرفة الأحكام، العلامة الحلبي الحسن بن يوسف بن المطهر، نشر دار الأضواء- بيروت ١٤٠٦ هـ. ق.
- ١٤٨- نهاية الأصول، العلامة الحلبي الحسن بن يوسف بن المطهر، مخطوط.
- ١٤٩- النهر الماد من البحر المحيط، أبو حيان الأندلسي، بيروت: دار الجيل بيروت ١٤١٦ هـ. ق.
- ١٥٠- الهداية، محمد بن علي بن بابويه القمي (الشيخ الصدوق)، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام، قم، ١٤١٨ هـ. ق.
- ١٥١- هدية الأحياء، عباس القمي، طهران: مكتبة الصدوق، ١٣٦٢ هـ. ش.
- ١٥٢- هدية العارفين، إسماعيل باشا البغدادي، بيروت: دار الفكر، ١٤٠٢ هـ. ق.
- ١٥٣- وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، محمد بن الحسن الحرّ العاملي، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، قم، ١٤٠٨ هـ. ق.
- ١٥٤- الوسيلة إلى نيل الفضيلة، محمد بن علي الطوسي (ابن حمزة)، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٨ هـ. ق.

علوم حديث

فوائد في الدراية

شهيد ثاني زين الدين بن عليّ عاملي (٩٦٦ق)

رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا عليه السلام

محمد هاشم بن زين العابدين چهارسوقى (١٣١٨ق)

فوائد في الدراية

شهيد ثاني زين الدين بن عليّ عاملي (٩٦٦ق)

تحقيق: علي صدرايي خويي

درآمد

شهيد ثاني، زين الدين بن عليّ عاملي (م ٩٦٦ق)، با وسعت اطلاعاتي كه داشته و تبخري كه در علوم مختلف كسب نموده بوده، آثارش پس از خودش جايگاه ويژه‌اي در مكتب شيعي براي خود باز نموده است. در فقه شيعه، هر مجتهدی خود را مديون شرح اللمعة و المسالك شهيد می‌داند. در آداب تعليم و تربيت، منية المرید شهيد، براي طالبان علم و معرفت، راهگشاست و در اخلاق، التنبهات العلية و كشف الريبهی شهيد، راهنمای سالک طريق هدايت است.

در حديث شناسی نيز كتاب الدرایهی شهيد و شرح آن (الرعاية)، از بدو تأليف، مورد مراجعه و استفاده حديث پژوهان بوده است. اگر چه در علم رجال، كتاب مستقلي از شهيد به ثبت نرسیده، ولی تعليقات شهيد بر الرجال علامة حلی، علی رغم حجم اندكش مورد استناد و استفاده علمای رجال در اثبات وثاقت يا ضعف راويان است. اخيراً نيز اثر رجالی ديگري از

دانشمندی شیعی به نام ابن عذاقه (که در قرن دهم هجری می‌زیسته و معاصر شهید بوده)، شناسایی گردیده است که در آن، نظریات رجالی شهید نیز مندرج است و امید است با انتشار آن، دیدگاه‌های رجالی شهید هم در دسترس محققان قرار گیرد.

فوائد في الدراية

رساله‌ای که در این جا تقدیم اهل نظر می‌گردد، اثر مستقلاً از شهید نیست که او خود، عهده‌دار تدوین و تنظیم آن شده باشد؛ بلکه پس از شهید، با توجه به اهمیت یادداشت‌های او، دیگران آن را تدوین و تنظیم نموده‌اند.

حکایت این رساله چنین است که شهید، در برگ‌های آغازین نسخه‌ی الدرایه‌ی خود، مطالبی در رجال و درایه به صورت پراکنده، یادداشت نموده است و دانشمندی، آن را از روی خطّ وی، تحریر و تنظیم نموده و نام آن را فوائد في الدراية گذاشته است.

محتوای رساله

مطالب این مجموعه، در چند محور است؛ شهید ثانی در اغلب آنها مطلبی را از کتابی از اهل سنت، نقل می‌کند و گاه، خود نیز اظهار نظر کوتاهی می‌نماید. مطالب و سرفصل‌های مندرج در فوائد، عبارت‌اند از:

۱- برتری و فضیلت موالیان بر اعراب که در این زمینه، شهید از کتاب مقدمه ابن الصلاح، حکایت تاریخی‌ای را که بین زُهری و عبدالملک بن مروان، اتفاق افتاده و مضمون آن، برتری موالیان بر اعراب، در علم و فضیلت در سرزمین‌های عربی آن عصر

است، نقل نموده است.

۲- مطلبی درباره وضع و جعل حدیث از کتاب الخلاصة في علم الحدیث شرف الدین طیبی که مضمون آن، این است که گدایان، برای رونق کار خود، در بازارها احادیثی را جعل می‌کنند و برای مردم با اسانید صحیح می‌خوانند. شاهد تاریخی در این زمینه در یکی از «فایده»ها نقل شده که طبق آن، در جلسه‌ای که احمد بن حنبل و یحیی بن معین حضور داشته‌اند، متکذبان از آنها احادیث جعلی نقل نموده‌اند.

۳- نقل چند مطلب از الأربین ابن حجر عسقلانی (الإمتاع بالأربین المتباینة بشرط السماع)، بدین ترتیب:

(الف) حدیث «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» و سند آن؛

(ب) شعر زُهَير بن صُرَد در مدح پیامبر ﷺ؛

(ج) حدیث عبد الله بن مسعود درباره جسارت ابوجهل به پیامبر ﷺ و نفرین پیامبر ﷺ؛

(د) حدیث «من حفظ علی أمتی أربعین حدیثاً...» و تضعیف سند آن توسط ابن حجر که پس از آن، شهید، اظهار نظر می‌کند که طریق حدیث در میان خاصه نیز ضعیف است.

هدف از انتشار این رساله

اما مقصود از انتشار فوائد، اموری است، از جمله این که نظریات شهید، ولو درباره یک حدیث یا یک شخصیت رجالی، ارزش و اعتبار خاصی دارد و این اثر، حاوی چند اظهار نظر از شهید در این مورد است. دیگر آن که نام این رساله در کتابشناسی‌ها و فهرست نامه‌ها درج شده و محققانی که در کتابشناسی‌ها نام آن را ملاحظه می‌کنند، شاید درباره اهمیت آن، دچار زیاده روی

و افراط شوند که طبعاً با چاپ آن، به راحتی به ارزش و اعتبار آن واقف می‌شوند. به علاوه، دستیابی محققان به نسخه‌های خطی، امری مشکل است و چاپ آن، دسترسی به متن را تسهیل می‌نماید.

نسخه‌های رساله

تاکنون دو نسخه از این رساله شناسایی شده که هر دو به خط محمد تقی بن محمد حسین شهرستانی، به فاصله چند روز، تحریر شده‌اند، با این خصوصیات:

۱. نسخه شماره ۹۱۳۶ کتابخانه مجلس شورای اسلامی. این نسخه تاکنون فهرست نشده و رساله حاضر، رساله ششم این مجموعه و دارای هفت برگ است و تحریر آن، در روز پنجشنبه پانزدهم ربیع الثانی ۱۰۸۷ پایان یافته است.
۲. نسخه شماره ۳۰۷۲ کتابخانه دانشگاه تهران که رساله دوم مجموعه یاد شده است و تحریر آن در پنجم ربیع الثانی ۱۰۸۷، پایان یافته است.^۱

شیوه تصحیح

تصحیح این رساله از روی نسخه کتابخانه مجلس انجام شده است که عکس آن، با عنایت دوست گرامی و دانشمند، شیخ رضا مختاری، در اختیار بنده قرار گرفت، همچنین به مصادر ذکر شده در متن، مراجعه شده و اختلافات متن و مصادر، در حاشیه‌ها تذکر داده شده است.

۱. فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، ج ۱۱، ص ۲۰۱۶؛ الذریعة، ج ۱۶،

جنت النعيم انما في تعدد اسما فيه فهو يوم يربى
 وروى عن الصحاح في كتابه في الزهر قال القوم طردوا اللذذ من مولاه فقال
 من ان غنمته يا زهر قلت من كذب قال في غلاتها ليسوز اهلها قلت
 طائر ان سراج انما من الله من الربوب قال قلت من الواو قال
 ولم يدرى قلت انما في قوله يا زهر قال ان الله يذري الواليد في البيق
 ان سوزوا فلهذا سوزوا هذا الذين قال قلت طاروكوس من كبرياء
 فمن العريب ام من الموالي قال قلت من الويوق قال لم سادوم قلت بما
 سادوم يعني قال يا زهر قلت من يسوز اهل مصر قال قلت يربى
 الويسبيث قال من العريب ام من الموالي قال قلت من الوالي قال من
 يسوز اهل الشام قال قلت كل من قال من العريب ام من الموالي قال
 قلت من الموالي بنو منى قلت من موالي من هذا من قال قلت يسوز
 الخنزير قلت يسوزون عذبان قال من العريب ام من الموالي قلت
 من الموالي قال قلت يسوزوا هذا موالي ان قال قلت الصحاح من ركبا
 قال من العريب ام من الموالي قال قلت من الموالي قال في سويلان
 المصحف قال قلت لمن سوا الحسن قال قلت نعم العريب ام من الموالي
 قال قلت من الموالي قال قلت نعم يسوزوا الكوفه قال قلت ابراهيم
 الصفي قال من العريب ام من الموالي قال قلت من العريب قال ايديان والحرك

فوجت عن ذوالله يسوزوه الموالي على العريب حتى يخطب له على
 المنابر والعريب يحتمها قال قلت يا امير المؤمنين انما هو امر الله
 ودينه من صفة سارا ووجهه من صفة كقط من كتاب التلاوة حتى في علم
 الحديث الشيخ مشرف الدين الطبري قال في الكشاف قال قسم الربوبية
 وانقسام الواصلين وشموعهم من السوال بالكلية يقدون
 والاسواق والماساجيد فيصفونهم بلا سوا الله من الاعمال والاصل
 احاديث باسما يندمج في حفظها فيذكره من الوصوفات بلان
 الاسانيد قال جعفر بن محمد الطيالسي صل احمد بن جبريل يروي
 في عهد الربها في فقام بيننا يدورها حتى فاشترانا له فخرنا بعد
 بن جبريل ويحيى بن معين قال احمد بن محمد الرضائي حدثنا محمد بن
 قاسم بن النسي قال قال لسهال بن جابر الابرار والركم من قال لا
 الا الله خلق بكل كلمة منها اطار برشقان من ذهبه ريشه
 موطن واخذ فوقفه من نحو عشرين وروى عنه اهل الحديث في
 ينظر الى يروي يحيى بن بكير الاهد قال احمد بن محمد بن ابي
 ماسعد بالاهن السهلي قال قلت لهما جميعا حتى في في فقال يحيى
 ان تعال يا ستورا ابو العيينه فقال لم يحيى من مواليك بهذا
 فقال احمد ماسعد اهدا فقط في جميعه سوا الله على الصلوات

اخبرنا ابو الحسن محمد بن طاهر بن محمد بن عبيد الله بن ابي ابراهيم
 ابو الفتح عبد الرحمن بن محمد بن عبد الجبار بن محمد بن ابي
 ابي اسحاق الاسفهانى بن ابي بكر بن ابي عمير بن ابي اسحاق بن ابي
 خطيب بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن
 حماد بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن
 بعد ان ذكر هذا الحديث الضعيف في فضائل الامام علي عليه السلام
 حديث ضعيف وان كثرت طرقه استوفى مقال شيخنا
 الاسلام الشهاب ابن المصنف محمد بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق بن
 الحديث اقول وكما انه ضعيف من جانب طريقه صحيح
 ولا يتردد كذا من جانبنا وجملة ما وثقت عليه من جانبنا
 ثلاث طرق الاولى ذكرها شيخنا الشهيد رحمه الله في
 اربعينته وابتداء السنو ثلثا فانطوى الى السيد
 رضوان الله الراوندى باقى سنوه الى ان هذا المصنف رحمه الله
 جعله في حاشيته رحمه رجال مشهورين اليعربى ومنهم من
 لم يسمع الا بحال غير بشى من المخرج والمعدى والثالثة
 رواه الشهيد رحمه الله ايضا مشهورة باسناد المشهور
 الى الصنف لابي ابن بابويه رحمه الله وابن بابويه

وهو مشهور الى شيخنا حقيق عليه السلام وهو مع ذلك غير بعيد
 من هذا الوجه لانه من ضمن الاحاديث الاربعة عشر
 بما ذكره في لانه قال في ان عليا عليه السلام قال اخبرنا
 رسول الله صلى الله عليه وسلم ما هن لفظه الاحاديث
 فقال ان يومن بالله ورسوله الى اخرها الخبر وقال في
 آخره فخذ الاربعة عشر حديثا من اركانها
 وضمها على من اسمى وفل الجنة والثالثة ذكرها
 الشيخ الجليل ابو سعيد محمد بن محمد بن الحسين رحمه
 الدنيا بورا في اربعينته عن اربعين شيخا وفي سنوه
 ايضا مما جعلها اسمى ما نقل من ضعف شيخنا الهروي
 زين الملة والدين الشهيد الثماني قدس سره

علم ظهر ورايته والحمد لله
 وحده والصلوة على
 خير خلقه محمد وآله
 اجمعين
 ابن المصنف
 سنة

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

[الفائدة الاولى: كلام ابن صلاح نقلاً عن الزهري في تقدم الموالي على الأعراب]

بخط الشهيد الثاني رحمه الله على ظهر درايته: روى ابن الصلاح^١ في كتابه عن الزهري قال: قدمتُ على عبد الملك بن مروان فقال: من أين قدمت يا زهري؟ قلت: من مكة. قال: فمن خلّفت بها يسود أهلها؟ قلت عطا ابن أبي رباح. قال: فمن العرب أم من الموالي؟ قال، قلت: من الموالي. قال: وبم سادهم؟ قلت: بالديانة والرواية. قال: إن أهل الديانة والرواية لينبئني أن يسودوا.

فمن يسود أهل اليمن؟ قال، قلت: طاووس بن كيسان. قال: فمن العرب أم من الموالي؟ قال، قلت: من الموالي. قال: بم سادهم؟ قلت: بما سادهم به عطا. قال: إنّه لينبئني. فمن يسود أهل مصر؟ قال، قلت: يزيد بن أبي حبيب. قال: فمن العرب أم من الموالي؟ قال، قلت: من الموالي. قال: فمن يسود أهل الشام؟ قال، قلت: مكحول. قال: فمن العرب أم من الموالي؟ قال، قلت: من الموالي، عبد نويي أعتقه^٢ امرأة من هذيل.

قال: فمن يسود أهل الجزيرة؟ قلت: ميمون مهران^٣. قال: فمن العرب أم من الموالي؟ [قال]^٤ قلت: من الموالي. قال: فمن يسود أهل خراسان؟ قال، قلت: الضحاك بن مزاحم. قال: فمن العرب أم من الموالي؟ قال، قلت: من الموالي. قال: فمن يسود أهل

١. تقي الدين عمرو عثمان بن الصلاح عبدالرحمن بن موسى الشافعي الشهرزوري المشتهر بابن الصلاح (المولود سنة ٥٧٧ والمتوفى سنة ٦٤٣ ق)، من أعيان العلماء في النصف الأول من القرن السابع. راجع لأحواله: وفيات الأعيان، ابن خلكان، ج ٣، ص ٣٤٣، تذكرة الحفاظ، الذهبي، ج ٤، ص ١٤٣٠، طبقات الشافعية الكبرى، السبكي، ج ٥، ص ١٣٧، وأما كتابه الذي نقل عند الشهيد الثاني، هو كتابه المعروف بـ«مقدمة ابن الصلاح». وقد طبع مراراً.

٢. في المصدر: «أعتقته».

٣. في المصدر: «ميمون بن مهران».

٤. أضفناها من المصدر.

البصرة؟ قال، قلت: الحسن بن أبي الحسن. قال: فمن العرب أم من الموالي؟ قال، قلت: من الموالي.

قال: ويلك! فمن تسود^١ أهل الكوفة. قال، قلت: إبراهيم النخعي. قال: فمن العرب أم من الموالي؟ قال، قلت: من العرب. قال ويلك يا زهري فرجت عني والله، ليسودن^٢ الموالي على العرب حتى يخطب لها على المنابر والعرب تحتها. قال، قلت: يا أمير المؤمنين، إنما هو أمر الله ودينه، من حفظه ساد، ومن ضيعه سقط^٣.

[الفائدة الثانية: كلام الطيبي في المكذّبين الواضعين للحديث]

من كتاب الخلاصة في علم الحديث للشيخ شرف الدين الطيبي شارح الكشاف^٤ قال في قسم الموضوع وأقسام الواضعين:

ومنهم قوم من السوّال والمكذّبين يقفون في الأسواق والمساجد فيضعون على رسول الله ﷺ أحاديث بأسانيد صحيحة قد حفظوها فيذكرون الموضوعات بتلك الأسانيد.

قال جعفر بن محمد الطيالسي: صَلَّى أحمد بن حنبل ويحيى بن معين في مسجد الرصافة فقام بين أيديهما قاصّ، فقال:

حدثنا أحمد بن حنبل ويحيى بن معين قالوا: حدثنا عبد الرزاق، حدثنا معمر، عن قتادة، عن أنس قال: قال رسول الله ﷺ:

١. في المصدر: «يسود».
٢. في المصدر: «لتسودن».
٣. مقدمة ابن الصلاح، ص ٦٧٠-٦٧١ «النوع الرابع والستون معرفة الموالي من الرواة والعلماء... رويناه عن الزهري، قال: قدمت على عبد الملك بن مروان». والزهري هو أبو بكر محمد بن مسلم بن عبيد الله بن عبد الله بن شهاب الزهري القرشي المدني (المتوفى سنة ١٢٤ق).
٤. شرف الدين حسين بن عبد الله بن محمد الطيبي (المتوفى سنة ٧٤٣ق)، من أعلام القرن الثامن من آثاره شرح الكشاف للزمخشري. في أربعة مجلدات والخلاصة في أصول الحديث. ر.ك لأحواله: الدرر الكامنة، ابن حجر العسقلاني، ج ٢، ص ١٥٦؛ البدر الطالع، الشوكاني، ج ١، ص ٢٢٩؛ شذرات الذهب، ابن العماد، ج ٦، ص ١٣٧؛ الأعلام، ج ٢، ص ٢٨٠؛ كشف الظنون، ج ١، ص ٧١٩.

من قال لا إله إلا الله يخلق بكل^١ كلمة منها طائر، متقاره من ذهب وريشه مرجان، وأخذ في قصته^٢ من نحو عشرين ورقة.

فجعل أحمد بن حنبل ينظر إلى يحيى ويحيى ينظر إلى أحمد فقال: أنت حدثته^٣ بهذا؟ فقال: والله ما سمعت به إلا هذه الساعة. قال: فسكتنا جميعاً حتى فرغ.

فقال يحيى بيده أن تعال، فجاء [متوهماً لنوال يجيزه^٤] فقال له يحيى: من حدثك بهذا؟ فقال: أحمد [بن حنبل ويحيى بن معين، فقال: أنا ابن معين وهذا أحمد بن حنبل]^٥ ماسمعنا بهذا قط في حديث رسول الله ﷺ! فإن كان ولا بد لك من الكذب فعلى غيرنا.

فقال له: أنت يحيى بن معين؟ قال: نعم. قال: لم أزل أسمع أن يحيى بن معين أحق وما علمته إلا هذه الساعة! قال له يحيى: وكيف علمت أنني أحق؟ قال: كأنه ليس في الدنيا يحيى بن معين وأحمد بن حنبل غيركما! كتبت عن سبعة عشر أحمد بن حنبل غير هذا! قال: فوضع أحمد بن حنبل كفه على وجهه وقال: دعه يقوم. فقام كالمستهزئ بهما^٦.

بخطه أيضاً على ظهر درايته:

الحمد لله، هذه فوائد نقلتها من أربعين^٧ الحافظ شهاب الدين بن حجر^٨:

١. في المصدر: «من كل كلمة».
٢. في المصدر: «في قصة من عشرين ورقة».
٣. في المصدر: «حدثته».
٤. ما بين المعقوفتين لا يوجد في المصدر.
٥. ما بين المعقوفتين لا يوجد في الأصل وأضفناه من المصدر.
٦. الخلاصة في أصول الحديث، ص ٧٧.
٧. الأربعين لابن حجر العسقلاني، اسمه «الإمتاع بالأربعين المتباينة [بشرط] السماع»، وطبع الكتاب مرتين، الأولى في بولاق القاهرة والثانية في قطر، واختلاف كثير بين الطبعتين، ولهذا رمزنا لطبعة القاهرة «طبعة ألف» ولطبعة قطر «طبعة ب»، وذكرنا خصوصية الطبعتين في المصادر.
٨. شهاب الدين أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد بن محمد بن علي بن محمود بن أحمد بن حجر الكنتاني العسقلاني الشافعي (المتولد سنة ٧٧٣- المتوفى سنة ٨٥٢ق) راجع لأحواله: الضوء اللامع لأهل القرن التاسع، السخاوي، ج ٢، ص ٣٦؛ شذرات الذهب، ابن العماد الحنبلي، ج ٧، ص ٢٧٠؛ الأعلام، الزركلي،

[الفائدة الثالثة: نقل كلام ابن حجر في حديث: إنما الأعمال بالنيات]

قال في حديث: «إنما الأعمال بالنيات»:

هذا حديث صحيح رواه البخاري ومسلم والترمذي من طريق عبد الوهاب^١ هذا بهذا الإسناد.

ورواه البخاري ومسلم والباقون من طرق عشرة ينتهي إلى يحيى بن سعيد الأنصاري، وقد قيل: أنه رواه عنه أكثر من مثني نفس.

وحكى عن أبي إسماعيل الهروي أنه كتبه من سبعة طرق عن يحيى بن سعيد.

قال ابن حجر:

وقد اشتهر بين المحدثين أن يحيى بن سعيد تفرّد به عن شيخه محمد بن إبراهيم، وأنّ محمداً تفرّد به عن عمر، وإنّ عمر تفرّد به عن النبي ﷺ. ومع ذلك فقد وقع لنا من سعيد^٢ أبي سعيد الخدري وأبي هريرة وعليّ بن أبي طالب وأنس بلفظه، ومن حديث جمع من الصحابة بمعناه، ومن طريق أبي جحيفة [السوائي]^٣ وغيره عن عمر ومن طريق موسى بن عقبة عن نافع مولى ابن عمر عن علقمة. ومن حديث محمد بن عمرو وموسى بن محمد بن إبراهيم.

ولكن في أسانيد هذه الطرق مقال والكلام عليه يطول جداً.^٤

-
- ﴿ج ١، ص ١٧٨: البدر الطالع في محاسن من بعد القرن التاسع، ج ١، ص ٨٧ وحسن المحاضرة، السيوطي، ج ١، ص ٣٦٣. وقد كتب الدكتور شاكر محمود عبد المنعم رسالة مستقلة في حياته وسمّاها: «ابن حجر العسقلاني ودراسة مصنفاته ومنهجه، وموارد في كتاب الإصابة» وهي رسالة دكتوراه لجامعة بغداد.
١. كتب الشهيد هاهنا حاشية وهي: «عنى به ما ذكره في إسناده عن عبد الوهاب بن عبد المجيد الشافعي، قال سمعت يحيى بن سعيد الأنصاري يقول: سمعت محمد بن إبراهيم التيمي يقول: سمعت علقمة بن وقاص يقول: سمعت عمر بن الخطاب يقول: سمعت رسول الله صلعم الحديث» بنخه.
٢. كذا في الأصل، ولكن في المصدر: «وقع لنا من حديث أبي سعيد».
٣. ما بين المعقوفتين أثبتناه من المصدر طبعه «ب».
٤. الإمتاع بالأربعين المتباينة [بشرط] السماع، طبعه «الف» ص ٢٧-٢٨، وطبعه «ب» ص ٣٥-٣٧.

[الفائدة الرابعة: خبر زهير بن صُرد في مديحة النبي ﷺ]

و قال في حرف الزاي^١:

عن زهير بن صُرد أخبرني أبو العباس أحمد بن محمد بن أحمد بن الخراط الإسكندراني أنبأنا: الإمام أبو العباس أحمد بن [أبي الحسين]^٢ بن عبد العزيز بن المصفي، أنبأنا: أبو البركات هبة الله بن أحمد بن زوين^٣، أنبأنا: أبو القاسم عبد الرحمن بن مكِّي بن موقا، أنبأنا: أبو عبد الله محمد [بن أحمد]^٤ بن إبراهيم بن الخطاب، أنبأنا: أبو الحسين^٥ علي بن بقا المصري، أنبأنا: أبو عبد الله محمد بن الحسين التيمي^٦ التنوخي، أنبأنا: أبو جعفر أحمد بن إسماعيل بن عاصم بن القاسم، أنبأنا: عبيد الله بن رُمَاحس بن خالد بن حبيب بن قيس الجُشَمي من رماده على بريدن^٧ من الرملة في شهر ربيع الآخر سنة ثمانين و مئتين [أنبأنا: أبو عمرو زياد بن طارق و كان قد أتى عليه عشرون و مئة سنة^٨] أنبأنا: زهير بن صُرد أبو جُروَل الجشمي - و كان [سيد]^٩ قومه - و كان يكنى أيضاً أبا صُرد.

قال: لما كان يوم حنين أسرنا رسول الله ﷺ، فبينما هو يميز^{١٠} بين الرجال والنساء

١. رتب ابن حجر أربعته بترتيب حروف المعجم للراوي عن النبي ﷺ، ففي حرف الزاي من طبعة «ألف» الذي هو الحديث الثاني والعشرون من الأربعين، ورد الحديث كما نقل الشهيد الثاني رحمه الله، و أما في طبعة «ب» ورد في الباب حديثاً عن زيد بن ثابت مغايراً كلاً سنداً و متناً لطبعة «ألف» و لا يوجد الحديث الذي نقله الشهيد في هذه الطبعة أصلاً. فالمقصود من المصدر في هذا القسم إنما هو طبعة «ألف» من الكتاب.
٢. في المصدر: «الحسن».
٣. في المصدر: «ذوين».
٤. ما بين المعقوفتين لا يوجد في المصدر.
٥. في المصدر: «أبو الحسن».
٦. في المصدر: «اليمني».
٧. في المصدر: «بريد».
٨. ما بين المعقوفتين لا يوجد في المصدر.
٩. ما بين المعقوفتين أضفناه المصدر.
١٠. في المصدر: «يهر».

وَتَبَيْتُ حَتَّى قَعَدْتُ بَيْن يَدَيْهِ . فَجَعَلْتُ أَذْكَرَهُ حَيْثُ نَشَأُ^١ وَ شَبُّهُ فِي هَوَازِنَ . وَ حَيْثُ أَرْضَعُوهُ . فَأَنْشَأْتُ أَقُولُ :

امْنُنْ عَلَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ فِي كَرَمٍ
 امْنُنْ عَلَى بَيْضَةٍ قَدْ عَاقَهَا قَدْرٌ
 ابْقَتْ لَنَا الْحَرْبَ هُمَاتًا^٢ عَلَى حَزَنِ
 إِنْ لَمْ تَدَارِكْهُمْ نِعْمَاءُ تَنْشُرُهَا
 امْنُنْ عَلَى نِسْوَةٍ قَدْ كُنْتَ تَرْضَعُهَا
 يَا خَيْرَ مَنْ مَرَّحَتْ كُمْتَ الْجِيَادِ بِهِ
 لَا تَجْمَلُنَا كَمَنْ سَأَلَتْ نَعَامَتَهُ
 إِنَّا نَسُوْمُلُ عَفْوًا مِنْكَ تَلْبِسُهُ
 إِنَّا لَنَشْكُرُ لِلنِّعْمَاءِ إِذْ كُفِرَتْ
 فَأَلْبِيسُ الْعَفْوَ مَنْ قَدْ كُنْتَ تَرْضَعُهُ
 وَاعْفُ عَنَّا اللَّهُ أَنْتَ^٣ وَاهِبُهُ

فإِنَّكَ المرء نرجوه و نستظِرُّ
 مُفْرَقٌ^٤ شملها في دهرها غَيْرُ
 على قلوبهم الفمَاء و الفمُرُ
 يا ارجع الناس حلماً حين تُختيرُ^٥
 واذ تزينك ما تأتي وما تذرُ^٥
 عند الهياج إذا ما استوقد الشررُ
 واستبق منا فإبنا معشر زهُرُ
 هذا^٦ البرية إذ تعفو و تنتصرُ
 وعندنا بعد هذا اليوم مُدْخِرُ
 من أمهاتك إنَّ العفو مُنتظَرُ^٧
 يومَ القيامة إذ يُهدى لك الظفر

فقال رسول الله ﷺ: «ما كان لي ولبي عبد المطلب فهو لكم»^٩ وقال الأنصار: «ما كان

١ . في المصدر: «شاء» .

٢ . في المصدر: «مفراً» .

٣ . في المصدر: «تهتأ على حزن» .

٤ . في المصدر: «يُحْتَبِرُ» .

٥ . في المصدر:

إذ فوك يملؤه من محضها الدررُ
 واذ يَسْرِينَا ما تأتي وما تُذَرُ

امْنُنْ عَلَى نِسْوَةٍ قَدْ كُنْتَ تَرْضَعُهَا
 إِذْ أَنْتَ طِفْلٌ صَغِيرٌ كُنْتَ تَرْضَعُهَا

٦ . في المصدر: «هادي البرية» .

٧ . في المصدر: «منتصر» .

٨ . في المصدر: «عفا الله عمن أنت راهبه» .

٩ . أخرجه الطبراني في: المعجم الكبير، الرقم ٥٣٠٣ و ٥٣٠٤ و ٥٣٠٥، وقال: «حديث حسن» .

لنا فهو لله و لرسوله» .

فرد المسلمون ماكان في أيديهم من الذراري والأموال .

قال الحافظ ابن حجر :

هذا حديث غريب من هذا الوجه ، رواه الطبراني و أبو سعيد بن الأعرابي في معجميهما ، عن عبيد الله بن رُماحس . وقد وقع لنا عالياً جداً في المعجم الصغير^١ للطبراني ، أمليته في العشرة العشارية .

و رواه أبو الحسين بن قانع في معجم الصحابة عن عبيد الله بن علي الخواص ، عن عبيد الله بن رماحس ، فوقع لنا بدلاً عالياً .

ولهذا [الحديث شاهد]^٢ من رواية ابن إسحاق في المغازي قال : حدثني عمرو بن شعيب^٣ ، عن أبيه ، عن جده قال : لما كان يوم حنين [يوم هوازن]^٤ ، فذكر القصة و سياقه أتم .

و «رماحس» بضم الراء و تخفيف الميم و كسر الحاء المهملة و آخره سين مهملة .

و «صرد» بضم [الصاد]^٥ المهملة و فتح الراء الخفيفة .

«الجشمي» بضم الجيم و فتح الشين المعجمة نسبتة إلى جشم بن بكر بن هوازن .

و «البيضة» الجماعة .

و «الهاثف» جمع هاتف .

و «الغماء» من الغم .

و «الغمر» الشدائد جمع غمرة بفتح المعجمة .

و «المحض» بالحاء المهملة الساكنة و الضاد المعجمة الخالص .

١ . المعجم الصغير ، ج ١ ، ص ٢٣٦ - ٢٣٧ .

٢ . ما بين المعقوفتين لا يوجد في المصدر .

٣ . كتب الشهيد في الحاشية : «هو عمرو بن شعيب حر بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن العاص» بخطه ❦ .

٤ . ما بين المعقوفتين لا يوجد في المصدر .

٥ . ما بين المعقوفتين أضفناه من المصدر .

و«الدرر» [بكسر أوله] جمع درة .

و «الکمت» جمع کمت .

و «الجياد» الخيل .

و «شالت نعماته» يقال لمن مات . و «شالت» أي ارتفعت .

و «النعامه» باطن القدم مأخوذ من ارتفاع قوائم الدابة إذا ماتت .^١

[الفائدة الخامسة: خبر عبدالله بن مسعود في دعا النبي ﷺ على أبو جهل و...]

و من باب العين^٢ عن عبدالله بن مسعود:

أخبرني أبو الحسن محمد الحسن^٣ بن عليّ الصوفي بقرائه تي عليه بمصر، أنبأنا: الحافظ أبو الفتح محمد بن محمد بن محمد بن أحمد بن سيد الناس^٤ اليمري، أنبأنا: محمد بن عثمان بن سلامة، أنبأنا: الحسن بن عليّ بن الحسين بن الحسن بن البرّ، أنبأنا: جدي، أنبأنا: أبو القاسم عليّ بن محمد بن أبي الملا [أنبأنا: أبو محمد عبد الرحمن بن عثمان بن أبي نصر، أنبأنا: خيمته بن سليمان، أنبأنا: هلال بن العلاء]^٥.

نبأنا: سعيد بن عبد الملك - هو الحراني -، أنبأنا: محمد بن سلمة [عن أبي عبد الرحيم]^٦ عن زيد بن أبي أنيسة، عن أبي إسحاق، عن عمرو بن ميمون، عن عبد الله بن مسعود قال: كنا مع رسول الله ﷺ في المسجد الحرام و رُفقه من المشركين جلوس، و رسول الله ﷺ قائم يصليّ وقد نُجِزَت قبل ذلك جَزُورٌ و بقی فَرُئُها^٧ و قَدَّرُها، فقال أبو جهل: ألا رجلٌ يقوم إلى هذا القَدْر فيلقيه على محمدٍ؟، و نبيّ الله ﷺ ساجد^٨، إذ انبعث أشقاها،

١ . الإمتاع بالأربعين المتباينة [بشرط] السماع، طبعة ألف ص ٥٦-٥٩.

٢ . لم يوجد هذا الحديث في باب العين من طبعة «ب» و يوجد فيه حديثاً عن عبدالله بن عباس، مغاير لما في طبعة «ألف» سنداً و متناً، و ما نقله الشهيد^٩، مطابق لما في طبعة «ألف».

٣ . في المصدر: «محمد بن الحسن».

٤ . في المصدر: «سيد النحاس».

٥ . ما بين المعقوفتين أضفناه من المصدر .

٦ . ما بين المعقوفتين لا يوجد في المصدر .

٧ . في المصدر: «مرئها» .

٨ . في المصدر: «ساجدأ» .

فأتاه عليه .

قال: فهبنا أن نرفعه [عنه]^١ حتى جاءت فاطمة فرفعت عنه، فقام فسمعتة و هو قائم يقول: «اللهم اشدد وطانك على مشركي، اللهم سنينا^٢ كسني يوسف، اللهم عليك بابي الحكم بن هشام - و هو أبو جهل - و عتبة بن ربيعة و شيبه بن الربيعة والوليد بن عتبة و عقبة بن أبي معيط^٣ و أمية بن خلف و رجل آخر» .

قال ابن مسعود: فرأيتهم من العام المقبل صرعى في الطوى . «طوى بدر» يعني: القلب^٤ .

[الفائدة السادسة: كلام ابن حجر في حديث من حفظ على أمتي ...]

وقال في خاتمة الأحاديث^٥:

قرأت على مريم بنت أحمد بن محمد بن إبراهيم الأُسديّة أن علي بن عمر الوائلي أخبرهم، أنبأنا: أبو القاسم عبد الرحمن بن مكي، أنبأنا: جدي لأمتي الحافظ أبو طاهر أحمد بن محمد بن أحمد بن إبراهيم السلفي^٦ قال في خطبة كتاب الأربعين له: أمّا بعد، فإنّ نقرأ من العلماء لَمّا رأوا و رَووا قول أظهر منسئل و أظهر مرسل: «من حفظ على أمتي أربعين حديثاً [من أمر دينها]^٧ بعثه الله يوم القيامة

١. ما بين المعقوفتين أضفناه من المصدر .

٢. في الأصل: «سنيًا»، و ما أثبتناه من المصدر .

٣. في المصدر: «عتبة بن أبي معيط» .

٤. الإمتاع بالأربعين المتبينة [بشرط] السماع طبعه «ألف» ص ٦٦-٦٧ .

٥. و لا توجد هذه الخاتمة في طبعه «ب» و توجد في طبعه «ألف» .

٦. أبو طاهر أحمد بن محمد بن أحمد بن محمد بن إبراهيم السلفي الإصفهاني، ولد سنة ٤٧٥ و توفي سنة ٥٧٦ ق، من آثاره:

كتاب الوجيز في ذكر المجاز والمجيز؛ المشيخة البغدادية؛ معجم اصفهان، معجم السفر، كتاب الأربعين البلدانية و الأربعين الذي ذكره ابن حجر هو هذا الكتاب، و المؤلف سماه «الأربعين المستغني بما فيه عن المعين» و اشتهر بالأربعين البلدانية .

٧. ما بين المعقوفتين أضفناه من الأربعين للسلفي .

فقيهاً، من طرقٍ وتمعنوا بها وعلّوا عليها وعرفوا صحتها وركنوا إليها....
خَرَجَ كُلُّ مِنْهُمْ لِنَفْسِهِ أَرْبَعِينَ، حَتَّى قَالَ إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَبْدِ الْغَافِرِ الْفَارِسِيِّ: «اجْتَمَعَ عِنْدِي
مِنَ الْأَرْبَعِينَ مَا يَنْفَعُ عَلَى السَّبْعِينَ»^١.

قال السلفي: وقد استفتيت شيخنا الإمام أبا الحسن عليّ بن محمد الكيا الطبري^٢ في
رجل وصّى بثلاث ماله للعلماء والفقهاء هل يدخل كَتَبَةُ الْحَدِيثِ فِي وَصِيَّتِهِ؟
فكُتِبَ عَلَيْهِ بِحَطِّهِ تَحْتَ السُّؤَالِ: نَعَمْ وَكَيْفَ لَا وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ
أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا» [الحديث]^٣.

قال السلفي: وقد أخبرنا بالحديث المذكور أبو نصر الفضل بن عليّ بن أحمد، أنبأنا: أبو
سعيد محمد بن عليّ بن عمرو بن مهدي. أنبأنا أبو بكر محمد بن عبدالله بن إبراهيم
الشافعي، أنبأنا أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي الدنيا، أنبأنا الفضل بن غانم،
أنبأنا: عبد الملك بن هارون بن عنترة، عن أبيه، عن أبيه، عن جده، عن أبي
الدرداء^٤ قال: قال رسول الله ﷺ: «مَنْ حَفِظَ عَلَيَّ أُمَّتِي أَرْبَعِينَ حَدِيثًا بَعَثَهُ اللَّهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَقِيهَا وَكُنْتُ لَهُ شَهِيدًا»^٥.

هذا حديث مشهور له طرق كثيرة وهو غريب من هذا الوجه، تفرد به عبد الملك [بن
هارون]^٦ [أخرجه ابن حبان في كتاب الضعفاء له من طريق عبد الملك بن هارون]^٧ هذا،
واتهمه به. فقال: لا يحلّ كتب حديثه إلا للاعتبار، وضغفه غيره، وباقي رجاله ثقات،
ولم يخرج هذا المعنى أحد من الأئمة في الأئمة المشهورة، لا المخرّجة على الأبواب،
ولا المرتبة على المسانيد، إلا أنّ أبا يعلى رواه في مسنده عن عمرو بن الحصين العقيلي،

١. الأربعين البلدانية، ص ٣٨٣.

٢. نقل الشهيد كلام السلفي من كتاب الإمتاع، وفيه كما نقل الشهيد، ولكن ابن حجر، لخص كلام السلفي
وفي أربعين السلفي إضافة وهي:

«المعروف بالكيا ببغداد سنة خمس وتسعين وأربعمئة أو قبلها أو بعدها بقليل؛ لكلام جرى بين الفقهاء
في المدرسة النظامية التي هو مَدْرَسُهَا؛ اقتضى الاستفتاء ويجد المستفتي فيه الشفاء، ما يقول الإمام - وقلقه
الله - في رجل وصّى... الأربعين البلدانية، ص ٣٣.

٣. الأربعين البلدانية، ص ٣٥.

٤. المصدر.

٥. هذا كلام ابن حجر.

٦. ما بين المعقوفتين أضفناه من المصدر.

٧. ما بين المعقوفتين لا يوجد في المصدر.

عن محمد بن عبد الله بن علاثة، عن خصيف، عن مجاهد و عن أبي هريرة و خصيف و ابن علاثة صدوقان فيهما مقال، والآفة فيه من عمرو بن الحصين؛ فقد كذّبه أحمد و ابن معين و غيرهما.

و رواه الحسن بن سفيان في أربعينه عن علي بن حجر عن إسحاق بن نجيح^١ عن ابن جريح عن عطا عن ابن عباس به، ورجاله ثقات إلا إسحاق فقد اتهمه بالوضع ابن معين و ابن أبي شيبة و القلاس^٢ و غيرهم، لكن تابعه عليه عن ابن جريح جماعة منهم: حميد بن مدرك و خالد بن يزيد العمري و أبو البخترى و هب بن وهب القاضي، و روى عن بقية بن الوليد و معمر أيضاً.

فأمّا رواية حميد بن مدرك فأخرجها الحافظ أبو بكر الجوزقي في أربعينه، و حميد مجهول.

و أمّا رواية خالد بن يزيد فرواها ابن عدي في الكامل في ترجمته و ضعفه، و أنهم جماعة.

و أمّا رواية أبي البخترى فرواها ابن عدي أيضاً في ترجمته بإبدال ابن عباس بأبي هريرة، و أبو البخترى أجمعوا على تكذيبه.

و أمّا رواية بقية بن الوليد فرواها المظفر بن إلياس السعدي^٣ في أربعينه من طريقه، و «بقية» صدوق مشهور بالتدليس عن الضعفاء، فإن كان محفوظاً عنه فكأنه سمعه من إنسان ضعيف عن ابن جريح [فأسقط الضعيف و دلّسه].

و أمّا رواية معمر فرويناها في الأربعين للإمام^٤ أبي المعالي إسماعيل بن الحسن الحسيني، قال، أنبأنا: أبو الحسن محمد بن أحمد المقرئ - المعروف بابن بُشْت - عن عبد المؤمن بن خلف الحافظ النسفي، عن إسحاق بن إبراهيم، عن عبد الرزاق، عن معمر، عن ابن جريح و ابن بُشْت تكلموا في صحة سماعه عن عبد المؤمن بن خلف. و ذكر الحافظ أبو صالح المؤذن أنه سقط اسم شيخه الذي حدثه عن عبد المؤمن بن خلف على كاتب الطبقة.

١. في المصدر: «إسحاق بن بخيت».

٢. في المصدر: «الفلّاس».

٣. في المصدر: «السعدي».

٤. ما بين المعرفتين أضفناه من المصدر.

قلت: الذي عندي في هذا إنه دخل عليه إسناد في إسناد، وإلا فمعمراً غير معروف بالرواية عن ابن جريح.

وعبد الرزاق معروف بالرواية عنهما جميعاً، وللحديث طريق غير هذه:

منها: ما أخرجه الجوزقي من طريق زيد بن الخريش، عن عبد الله بن خراش، عن عمه العوام بن خوشب،^٢ عن إبراهيم التيمي، عن أنس بن مالك به و عبد الله بن خراش و زيد بن الخريش، ذكرهما ابن حبان في الثقات وقال: في كل منهما «ربما أخطأ».

قلت: أخطأ ابن حبان في توثيق عبد الله بن خراش، فقد اتفق الأئمة على تضعيفه واتهمه بعضهم.

ومنها: ما رواه أبوذر الهروي في كتاب الجامع له، عن شافع^٣ بن محمد بن أبي عوانه، عن يعقوب بن إسحاق المسقلاني، عن حميد بن زنجويه، عن يحيى بن عبد الله بن بكير، عن مالك عن نافع، عن ابن عمر قال ابن عبد البر: من روى هذا عن مالك فقد أخطأ عليه، وأضاف ما ليس من روايته إليه.

قلت: ليس في روايته من ينظر في حاله إلا يعقوب بن إسحاق، فقد ذكر مسلمة بن قاسم أنه لقيه والناس يختلفون فيه، فبعضهم يوثقه وبعضهم يضعفه، والظاهر أنه دخل عليه حديث في حديث.

و منها: ما أخرجه الحافظ أبو بكر الآجري في كتاب الأربعة له عن محمد بن مخلد، عن جعفر بن محمد الخندقي، عن محمد بن إبراهيم السائح، عن عبد المجيد بن عبد العزيز بن أبي رواد، عن أبيه عن عطا، عن ابن عباس، عن^٤ معاذ بن جبل، وليس في روايته من ينظر في حاله إلا السائح فإنه غير معروف.

وعندي أن هذه الطريق أجود طرق هذا المتن مع ضعفها.

وروى أيضاً من طرق ضعيفة عن علي بن أبي طالب و سلمان، و عبد الله بن عمرو وابن العاص و أبي سعيد الخدري، و أبي أمامة الباهلي و جابر سمرة و جابر عبد الله^٥ و نيرة، ولا يصح منها شيء.

قال أبو علي سعيد بن السكن الحافظ: ليس يروى هذا الحديث عن النبي ﷺ من طريق

١. في المصدر: «فعمرو».

٢. في المصدر: «حوشب».

٣. في المصدر: «شافعي».

٤. في المصدر: «ومعاذ بن جبل».

٥. في المصدر: «جابر بن سمرة و جابر بن عبد الله».

ثبت^١.

وقال الدار قطني: لا يثبت في طرقة شيء.

وقال البيهقي: أسانيد كلها ضعيفة.

وقال ابن عساکر: أسانيد كلها فيها مقال، ليس فيها للتصحيح مجال.

وقال ابن عبد القادر الرهاوي: طرقة كلها ضعاف؛ إذ لا يخلو طريق منها أن يكون فيها مجهول لا يُعرف أو معروف مضعف.

وقال الحافظ رشيد الدين العطار و زكي الدين المنذري نحو ذلك.

فاتقائ هؤلاء الأئمة على تضعيفه أولى من إشارة السلفي إلى صحته.

قال المنذري: لعل السلفي كان يرى أن مطلق الأحاديث الضعيفة إذا انضم بعضها إلى بعض أحدث^٢ قوة.

قلت: لكن تلك القوة لا يخرج^٣ هذا الحديث عن مرتبة الضعف. والضعيف يتفاوت، فإذا كثرت طرق حديث رجح على حديث فرد، فيكون الضعيف^٤ الذي ضعفه ناشئ عن سوء حفظ رواته، إذا كثرت طرقة، ارتقى إلى مرتبة الحسن. فالذي^٥ ضعفه ناشئ عن تهمة أو جهالة إذا كثرت طرقة ارتقى عن مرتبة المرود المنكر الذي لا يجوز العمل به بحال إلى رتبة الضعيف الذي يجوز العمل به في فضائل الأعمال.

وعلى ذلك نحمل^٦ ما أخبرنا به أبو الحسن محمد بن علي بن محمد بن عقيل، أنبأنا: أبو الفرج عبد الرحمن بن محمد بن عبد الحميد بن عبد الهادي، أنبأنا: شيخ الإسلام أبو زكريا يحيى بن شرف النووي في خطبة كتاب الأربعين له قال:

وقد اتفق العلماء على جواز العمل بالحديث الضعيف في فضائل الأعمال.

وقال بعد أن ذكر هذا الحديث: اتفق الحفاظ على أنه حديث ضعيف وإن كثرت طرقة^٧.

١. في المصدر: «يثبت».

٢. في المصدر: «أخذت».

٣. في المصدر: «لا تخرج».

٤. في المصدر: «فكون الضعف».

٥. في المصدر: «والذي».

٦. في المصدر: «يحمل».

٧. الإمتاع بالأربعين المتباينة [بشرط] السماع، طبعة «ألف»، ص ٨٩ - ٩٠.

انتهى مقال شيخ الإسلام الشهاب ابن حجر على طرق هذا الحديث .

أقول: وكما أنه ضعيف من جانبهم بجميع طرقه، فكذا من جانبنا^١.

وجملة ما وقفت عليه له من جانبنا ثلاث طرق:

الأولى: ذكرها شيخنا الشهيد^٢ في أربعينه^٢، وابتداء السند ثقات فاضلون إلى السيد فضل الله الراوندي، وباقي سنده إلى الرضا^٣ مجهول، وجملته خمسة رجال، منهم من لا يُعرف، ومنهم من لم ينصّ الأصحاب فيه بشيء من الجرح والتعديل .

والثانية: رواه الشهيد^٤ أيضاً مفردة بإسناده المشهور إلى الصدوق ابن بابويه، وكلهم ثقات. وابن بابويه أرسله إلى الصادق^٥ وهو مع ذلك غريب من هذا الوجه؛

١. اعلم أنه عقد العلامة المجلسي باباً مختصاً لهذا الحديث في كتاب بحار الأنوار، كتاب العلم باب العشرين «من حفظ أربعين حديثاً» وأورد فيه عشرة أحاديث، وقال في آخره: «بيان هذا المضمون مشهور مستفيض بين الخاصّة والعامة بل قيل: إنّه متواتر». بحار الأنوار، ج ٢، ص ١٥٦.

٢. ذكر الشهيد الأول^٦ في أوّل أربعينه سنده إلى الحديث هكذا:

«فمنها ما أخبرني به شيخي الإمام السعيد المرتضى، العلامة المحقق، فقيه أهل البيت^٧ عميد العلّة والدين أبو عبد الله عبد المطلب بن أبي الفوارس محمد بن فخر الدين عليّ بن الأعرج الحسيني في سنة إحدى وخمسين وسبعمئة عن خاله جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبي عن والده عن شمس الدين فخار بن معد الموسوي، عن عز الدين أبي الحارث محمد بن الحسن الحسيني، عن أبي المكارم حمزة بن عليّ بن زهرة الحسيني، عن أبي علي الحسن بن طارق بن الحسن الحلبي، عن السيد الإمام أبي الرضا الراوندي، عن السكري، عن سعيد بن أبي سعيد العيّار، عن الشيخ أبي الحسن الحافظ التميمي، عن أبي الحسن عليّ بن محمد بن مهربية القزويني، عن داود بن سليمان القزويني الغازي، عن الإمام أبي الحسن عليّ بن موسى الرضا صلوات الله عليه». الأربعون حديثاً، الشهيد الأوّل، ص ١٢-١٣ مع التلخيص.

٣. أورد الحديث الشيخ الصدوق في الخصال في أبواب الأربعين وما فوقه، ص ٥٤٣. ونقله المجلسي من الخصال في البحار، ج ٢، ص ١٥٧، ولكنّه ليس في سنده إرسال قال الصدوق:

«حدّثنا عليّ بن أحمد بن موسى الدقاق والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب، ومحمد بن أحمد السنائي رضي الله عنهم، قالوا: حدّثني محمد بن أبي عبدالله الأسدي الكوفي أبو الحسين، قال:

لأنه حصص الأحاديث الأربعين بما ذكره فيه؛ لأنه قال فيه أن علياً عليه السلام قال: أخبرنا رسول الله ما هذه الأحاديث، فقال: أن يؤمن بالله وحده... إلى آخر الخبر. وقال في آخره: فهذه الأربعون حديثاً من استقام عليها وحفظها عني من أمتي دخل الجنة.

والثالثة: ذكرها الشيخ الجليل أبو سعيد محمد بن أحمد بن الحسين النيسابوري في أربعين عن أربعين شيخاً^١، وفي سنده أيضاً مجاهيل.

انتهى ما نقل من خط شيخنا المبرور زين الملة والدين الشهيد الثاني عليه السلام على ظهر درايته، والحمد لله وحده، والصلاة على خير خلقه محمد وآله أجمعين^٢.

١. حدثنا موسى بن عمران النخعي، عن عمه الحسين ابن يزيد، عن إسماعيل بن الفضل الهاشمي وإسماعيل بن أبي زياد جميعاً، عن جعفر بن محمد، عن أبيه محمد بن علي، عن أبيه علي بن الحسين، عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام قال: إن رسول الله... .

٢. الأربعين عن الأربعين في فضائل علي أمير المؤمنين عليه السلام: شيخ المفيد الحافظ أبي محمد عبدالرحمن بن أحمد بن حسين النيسابوري الخزازي، ص ٨٧، ذكر في خاتمة كتابه و سنده هكذا:

«ما أخبرنا السيد أبو إبراهيم جعفر بن محمد الحسيني بقراءتي عليه قال: أخبرنا أبو يعلى حمزة بن عبد العزيز بن محمد بن أحمد بن حمزة بن شعيب المهلب قال: أخبرنا أبو بكر محمد بن داود بن سليمان الصوفي قال: حدثنا أبو مقاتل محمد بن العباس بن أحمد بن شجاع قال: حدثنا أبو عبد الله محمد بن خلف بن عبدالسلام المروزي قال: حدثنا موسى بن جعفر بن محمد عن جدّه قال... .»

٢. وكتب الكاتب في ترقية النسخة:

«كتبه الفقير الحقير محمد تقي ابن المغفور المبرور محمد حسين الشهرستاني في يوم الخميس، خامس عشر ربيع الثاني من شهر سنة ١٠٨٧ هـ.»

المصادر

- ١- الأريمين البلدانية المسمى الأريمين المستغني بما فيه من المعين، أبو طاهر أحمد بن محمد السلفي (م ٥٧٦ق)، تحقيق: عبدالله رابع، دمشق: مكتبة الدار البيروتية، ١٩٩٢م/١٤١٢ق، ص ٢١٠.
 - ٢- الأريمون حديثاً (جمل حديث)، الشهيد الأول محمد بن مكي العاملي (م ٧٨٦ق)، ترجمه: محمد علي كوشا، قم: نهانندي، زمستان ١٣٧٤، وزيري، ٩٦ص.
 - ٣- الأريمين عن الأريمين في فضائل علي أمير المؤمنين عليه السلام، الشيخ المفيد أبو محمد عبد الرحمن بن احمد بن الحسين النيسابوري الخزاعي، تحقيق: محمد باقر المحمودي، طهران: وزارت الإرشاد الإسلامي، ١٤١٤ق، وزيري، ١٠٨ص.
 - ٤- الإمتاع بالأريمين المتبانية بشرط السماع، علي بن محمد بن حجر العسقلاني (م ٨٥٢ق)، قلنا إن للكتاب طبعين و بينهما اختلاف كثير، ولذا رمزنا للطبعة الأولى «ألف» و للطبعة الثانية «ب».
- الطبعة الأولى «ألف»: تحقيق مجدي السيد إبراهيم، و حققه على النسختين الموجودتين في دارالكتب المصرية، أولها رقم «٨٧-حديث تيمور»، وثانيها رقم «٢١١٧٥ب» بخط محمد أبي الفتح بن أحمد بن محمد الخطيب الطوشي، فرغ من كتابتها في ٢١ من جمادى الآخرة سنة ٨٣٠ق، أي في حياة المصنف، نشر في القاهرة، مكتبة القرآن، ١٩٩٠م، ٩٦ص و عنوانه: «المتاع بالأريمين المتبانية السماع».
- الطبعة الثانية «ب»: تحقيق محمد شكور بن محمد الحاجي أمرير المياديني، حققه على النسختين الموجودتين في العراق، الأولى في مكتبة الأوقاف العامة ببغداد تحت رقم ٢٣١٧٤/٥ مجاميع، نقله من خط المؤلف سلطان بن ناصر الجبوري في سنة ١١٠٨. وأخرى موجودة في قسم المخطومات في المؤسسة العامة للآثار و التراث ببغداد نشر في قطر، دارالثقافة، ١٤٠٩ق/١٩٨٩م ٢١٦ص. و عنوانه «المتاع بالأريمين المتبانية بشرط السماع». و قلنا سابقاً أن النسخة التي نقل منها الشهيد موافقة مع طبعة «ألف».
- ٥- الخلاصة في أصول الحديث، شرف الدين الحسين بن عبدالله الطيبي (٧٤٣ق)، تحقيق: صبحي السامرائي، بيروت: عالم الكتب، ١٤٠٥ق.
 - ٦- بحار الأنوار، ملا محمد باقر المجلسي (١١١٠ق)، ١١٠ جلد.
 - ٧- الخصال، محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي، صححه و علق عليه: علي أكبر الغفاري، قم: منشورات جماعة المدرسين في الحوزة العلمية ١٤٠٣ق، ٧٥٠ص.
 - ٨- فهرست نسخه های خطی کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، محمد تقی دانش پژوه، جلد یازدهم.
 - ٩- مقدمة ابن الصلاح، تقی الدين أبو عمر الشهرزوري [ابن الصلاح] (٦٤٣ق)، تحقيق: د. عائشة عبد الرحمن (بنت الشاطي)، القاهرة: دارالمعارف، ١٤٠٩ق.

رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا

محمد هاشم بن زين العابدين چهارسوقی (م ۱۳۱۸ق)

تحقیق: مهدی هوشمند

درآمد

مؤلف

میرزا محمد هاشم بن زین العابدین خوانساری چهارسوقی
(۱۲۷۵-۱۳۱۸ق) از دانشمندان شهیر شیعی اوآخر سده
سیزدهم و اوایل سده چهاردهم هجری است.

شرح حال وی در مصادر متعدد، به تفصیل ذکر شده و نیازی به
تکرار آن نیست.^۱

در اینجا مطالبی را که شیخ آقابزرگ تهرانی در کتاب نقباء البشر
در باره وی آورده نقل کرده، به همین مقدار بسنده می کنیم.

۱. شرح حال وی در مصادر زیر مندرج است: شرح حال آیه الله چهارسوقی، سید محمد علی روضاتی،
ص ۱۱۲-۱۲۱؛ دو گفتار، سید محمد علی روضاتی، گفتار دوم؛ مکارم الآثار، معلم حبیب آبادی، ذیل
وقایع سال ۱۲۳۵ق؛ کواکب منشره در احوال اعیان شجره، سید محمد علی روضاتی (مخطوط)؛
الأعلام، الزُّرْکَلِی، ج ۷، ص ۳۵۳؛ نقباء البشر، آقا بزرگ تهرانی، بخش مخطوط.

شیخ آقابزرگ در شرح حال وی چنین می نویسد:

السید العلامة الفقیه الأصولی المحدث الرجالی الأجل، سیدنا و مولینا و شیخُ جُلِّ مشایخنا السید المیرزا محمد هاشم بن العلامة الحاج میرزا زین العابدین بن السید أبي القاسم جعفر بن العلامة السید حسین بن المیر أبي القاسم جعفر الكبير الموسوي الخوانساري الإصفهاني، المشهور بجهارسوقي.

من أعظم علماء إصفهان، المنتهي إليه الرئاسة في عصره، ذكره أخوه العلامة السيد محمد باقر في كتابه روضات الجنات، ترجمة والده و جدُّه الأعلى والأدنى، وأما هو فكان طويل الباع في الفقه والأصول، علامة في علم الرجال، كثير الاستحضار لفهارس الأصحاب، جيد الأطلاع بأحوال العلماء، أعجوبة عصره في الحفظ، تلمذ على العلامة المير مدرّس الإصفهاني، و العلامة الأنصاري، و على والده، و العلامة السید صدر الدين العاملي، وهو صهره على بنته.

ویروی عنه و عن شیخه العلامة الأنصاري و عن أبيه و عن الشيخ مهدي بن الشيخ علي بن الشيخ الأكبر، و یروی عنه جلّ مشایخنا مثل العلامة النوري، و جمال السالکین السید المرتضی الکشمیری، و سیدنا أبي محمد الحسن صدر الدين، و شیخنا العلامة الشيخ شریعة الإصفهاني النجفي، نشرف بخدمته حين جاء زائراً في النصف من شعبان ١٣١٨ق، في الحائر الشريف، وهو في غاية الضعف من تعب الطريق والسفر.

ثم تشرف إلى النجف و استولى عليه الضعف و المرض إلى أن توفي في العشر الأواخر من شهر رمضان من تلك السنة، و دفن بوادي السلام، و تأسفت كثيراً على أن حرمت من الاستجازه منه، لا يبتلانه بالمرض، مع الضعف الملازم لكبر السن، حيث إنه ذكر في بعض مؤلفاته أنه ولد في أواخر سنة خمس و ثلاثين و مستتين و الألف، و توفي ١٨ شهر رمضان ١٣١٨ق.

وله تصانيف كثيرة، فمنها: أصول آل الرسول الذي لم يكن مثله، و مبادئ الوصول أيضاً في الأصول، و رسائل كثيرة في الفقه و الأصول، طبعت جملة منها في مجموعة معدن الفوائد، في آخرها، و الرسالة العملية الفارسية، و مناسك الحج، و هو أيضاً مطبوع، مع رسالة مختصرة في أصول الدين (۱۳۱۷ق) و له إجازات: منها إجازته لولده جمال الدين محمد في غرة شهر رمضان ۱۳۱۷ق.

و طبع من تصانيف صاحب الترجمة رسالة ميزان الأنساب في أحوال أبناء الأئمة المدفونين بإصفهان، و قد تصدى لطبعه و وضع له مقدمة و حواشي سبطه السيد أحمد الروضائي و طبع بقم ۱۳۷۳ق.^۱

رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضائي

از جمله آثار میرزا محمد هاشم چهار سوقی، رساله ای است که درباره کتاب فقه الرضائي، تألیف نموده است. او کتابش را در سه مقام تنظیم نموده و در پایان نتیجه گرفته که این کتاب نمی تواند مستقلاً مورد استناد قرار گیرد. فقط اخبار آن در هنگامی که چند خبر متعارض باشند، برای تقویت یکی از طرفین تعارض، صلاحیت دارد.

کتاب «فقه الرضائي»

در باب اصل نگارش کتاب فقه الرضائي یا الفقه المنسوب للإمام الرضائي، در مراجع و مصادر مختلفی بحث شده است و آن را

۱. نقباء البشر، بخش مخطوط.

مورد نقد و نظر قرار داده‌اند.^۱ محور این بحث‌ها انتساب این کتاب به امام رضا علیه السلام است. بعضی بر این عقیده‌اند که این کتاب، به قلم خود امام است و بعضی گفته‌اند که به نقل از ایشان است. برخی نیز بر این عقیده‌اند که این کتاب، کتاب دیگری است که بعضی آن را به امام نسبت داده‌اند.

مکلا محمد تقی مجلسی علیه السلام در شرح فارسی کتاب من لایحضره الفقیه، دربارهٔ این اثر چنین می‌نویسد:

این کتاب در قم ظاهر شد و نزد ماست و ثقة عدل، قاضی میر حسین - طاب ثراه - قریب به ده سال قبل از این، از روی آن کتاب، نوشته بود.

و باز در جای دیگر از همان کتاب می‌نویسد:

دو شیخ فاضل صالح ثقه گفتند که: «این نسخه را از قم به مکه آوردند و چون نسخهٔ قدیمی بود و خطوط اجازات علما بر آن بود...». قاضی میر حسین - طاب ثراه - از روی آن نسخه نوشته بود و به این شهر آمد و بنده از آن نسخه، نسخه برداشتم.

همچنین از ایشان نقل شده است:

از فضل خدا بر ما این بود که سید فاضل ثقه محدث، امیر حسین - طاب ثراه - که سال‌ها در مجاورت بیت الله الحرام [بود] و سپس

۱. دربارهٔ کتاب فقه الرضا علیه السلام، در مصادر زیر بحث شده است:

لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ش ۱۸۷ و ج ۴، ش ۱۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۱؛ أمل الآمل، ج ۱، ش ۳۶۴؛ الحدائق، ج ۱، ش ۷؛ فوائد بحر العلوم، فایده ۴۵؛ العوائد نراقی، عانده ۶۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۳، ش ۳۳۶ - ۳۳۷؛ روضات الجنات، ش ۱۸۸ - ۱۹۱؛ الذریعة، ج ۱۶، ص ۲۹۲ و ج ۱۸، ش ۱۲۹؛ فرهنگ ایران زمین، ج ۴، ش ۸۳؛ فصل القضا فی الکتاب المشتهر «فقه الرضا علیه السلام»، سیدحسن صدر؛ تلخیص رسالهٔ پیشین، توسط سردار کابلی؛ رساله‌های دربارهٔ فقه الرضا علیه السلام، شیخ محمد علی دزفولی... برای کسب اطلاع بیشتر، به مقدمهٔ آیه الله رضا استادی بر کتاب فصل القضا مراجعه شود.

به ایران و اصفهان آمد، هنگامی که به زیارت او مشرف شدم، گفت: هدیه نفیسی برای شما آورده‌ام، و آن، فقه رضوی است. سپس گفت: هنگامی که در مکه بودم، گروهی از حاجیان قمی نزد من آمدند که کتابی کهن در زمان حضرت رضا علیه السلام نوشته شده بود، همراه داشتند. پس نسخه‌ای از روی آن برداشتم و با آن، مقابله کردم.^۱

علامه محمد باقر مجلسی نیز در مقدمه کتاب بحار الأنوار می‌نویسد:

سید فاضل محدث، قاضی امیر حسین - طاب ثراه -، پس از آمدن به اصفهان به من گفت: در یکی از سال‌های مجاورت من در مکه، گروهی از حاجیان قمی اتفاقاً نزد من آمدند و کتابی کهن که در عصر حضرت رضا علیه السلام نوشته شده بود، همراه داشتند... پس آن نسخه را گرفتم و از روی آن، نسخه‌ای برداشتم و تصحیح کردم.^۲

مرحوم سید نعمت الله جزایری در مقدمه شرح التهذیب می‌نویسد: کتاب «فقه رضوی» در این سال‌ها از بلاد هند به اصفهان آورده شد و اکنون، در کتاب‌خانه شیخ ما (ملاً محمد باقر) نگهداری می‌شود.^۳

صاحب ریاض العلماء نیز درباره این مطلب می‌نویسد: کتاب فقه الإضاد در کتاب‌خانه امیر غیاث الدین (جد پنجم سید علی خان مدنی، شارح صحیفه) بوده و جزو کتاب‌هایی است که سید علی

۱. لوامع صاحبقرانی، ج ۱، ص ۱۸۷ و ج ۴، ص ۱۹۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۴۲.

خان در طائف مانده است.^۱

سید بحر العلوم رحمته الله علیه، از نسخه فقه الرضا علیه السلام که در کتابخانه آستان قدس رضوی است، نام می برد که بر آن نوشته بوده است: اصل این کتاب، به خط کوفی بوده و میرزا محمد، آن را به خط عربی متداول، منتقل کرده است.^۲

ملا مهدی نراقی رحمته الله علیه نیز از نسخه بسیار قدیم متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی نام می برد و در کتاب خود به نام فصل التضافی الکتاب المشتهر به «فقه الرضا علیه السلام»... از آن یاد می کند.^۳

مؤلف «فقه الرضا علیه السلام»

در باره مؤلف کتاب مزبور نیز آرا و دیدگاه های مختلفی وجود دارد که به بعضی از آنها اشاره می شود:

۱- تألیف حضرت رضا علیه السلام است؛

۲- به دستور آن حضرت، یکی از فرزندان امامان، آن را نگاشته است؛

۳- نوشته یکی از اصحاب آن حضرت است که در فهرست نامه ها برای آنان کتاب هایی یاد شده که از آن حضرت، روایت نموده اند؛

۴- تألیف یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام است؛

۱. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۳۴۲.

۲. فوائد بحر العلوم، ص ۱۵۰.

۳. الذریعة، ج ۱۶، ش ۲۹۲.

- ۵- همان کتاب المتبھی امام عسکری علیه السلام است؛
- ۶- نوشته یکی از راویان ائمه علیهم السلام است؛
- ۷- تألیف یکی از قدمای اصحاب است؛
- ۸- همان الشرائع علی بن بابویه قمی است؛
- ۹- همان کتاب التکلیف سلّمغانی است؛
- ۱۰- مجهول المؤلف است.

شیوه تحقیق

در تصحیح این رساله، از نسخه چاپی سنگی که در ضمن مجموعه چند رساله از مؤلف به چاپ رسیده، استفاده شده است. با تفحص، نسخه خطی ای از آن به دست نیامد. لذا همین نسخه، اصل قرار گرفته و مصدربیابی شده است. منابع و مأخذ احادیث و اقوال، از کتب معروف و معتبر شیعه و اهل سنت، استخراج و در پاورقی ها ذکر شده اند.

هذه رسالة في تحقيق حال الكفاة في معرفة الرضا

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي ميز بين الحق والباطل والتميز بين العاقل والضعيف
 والفاقد والراجح والكاسد بصواب أفكاره واولى الابصار واحسن اراءه
 اولى الالباب والصلوة والسلام على خير من ادى جوامع الكلم وجامع
 العلوم والحكم وفضل الخطاب نبينا محمد وعترته الطيبين الطاهرين
 الابجيين الاكبر من الافسين الاطياب الذين طهرهم من الازجاء
 وانا هم علوم الاولين والآخرين ونام علم الكتاب **ويعلم** فهذه رسالة
 بجزء ومفاد غيره قد علمها العبد الفقير الجاني **محمد هاشم**
 بن المرحوم الميرزا امير زين العابدين الموسوي الحواري الاصفهاني
 اذا فهم الله تعالى من الغطوات والارواح في تحقيق حال الكتاب المعروف
 بالغفة الرضوية فان الكلام في اعتباره وعدمه موقوف على بسط وخصوص
 في تطويل ونديقين واثبات عيني فذلك جهدى بحدودى وحدى في
 في تنعيم هذا الطلب وتحقيق ذلك المقصد والمسئول من الله تعالى
 ان يجعله مقبولا عندها هل المعقول والفضل والتوفيق من كرمه العليم
 ما اوله **ففقرك** مستوفضا من الله سبحانه ان الكلام في امر هذا الكتاب
 يقع في مقامات ثلثة **احدها** في بيان ما اختلف فيه اولوا جماعة من النحويين

بسم الله الرحمن الرحيم

من

تصوير صفحه اول نسخه چاپ سنگى «رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا عليه»

وضعف بغير ايمه فلهذا رغبه هذه الطائفة فيه وذلك هنا بهم به لانهم القوا الاحكام ما رواه
 عن سراج الالفاظ حتى ان تشلله او غير لفظها وتبين معناها من غير اللفظ المتعام نحو ما رواه
 وهو بعضهم عنها وكنت على قولهم الوقت كما يالها به وذكره جميع ما رواه اصحابنا بصفا
 واصولها من المسائل ومرفوعه وكثيره وروايته زيدا لغيره وجمعت بين الظاهر وبينه في
 على ما رواه في المسألة التي بينها هنا في قوله اشهر من المنبر على المسائل ولا يفتقد الاجواب
 زويت المسائل بسلبها والجمع بين ظاهرها بل والله جميع ذلك واكثرها كالمسائل المنقولة
 حتى لا يتوهموا من ذلك وعلمك لغيره بل العرف في العبادات والملكك من طريق الاجازة
 الاختصاص وعرف الاجازة فيها بل في العبادات ووعده ان اعمل كما با في الفروع خاصة
 الى كما يالها به ويجمع متبكون كما لا كما با في جميع ما يباح اليه ثم ذكر شرطه من صفا
 منبسطه وعقبه بقوله واما اصحابنا فليس لهم في هذا المعنى شيء يشار اليه بل لهم غنط
 ووافق ما علم في هذا المعنى كما في التها به وهو قولنا لك من انتهى موضع الحاجة من
 كلامه وانما خبره ان مشابها من كلامه هذه لا بد له على تدعي العاضل للعلل والتماعا
 بيان ان كتابه المذكور منسوق في الفنا وفي الماخوذة من سون الاخبار وان اكثر تلك
 الفنا حتى وافق العاظ الاخبار وان هذا من نوهم ذلك العاضل منك هذا الضد
 للشيخ مما اوقع به من عجايب الشيطان واهم من ذلك انه قد ذكر في غيره موضع من الشراعية
 الشيخ ذهب في كتابه الى كذا او مذهب في كتابه كذا او مذهب غيره او غيره الخ
 ونحو ذلك مما هو صريح في هذا المعنى ولا يخفى ان هذا بنا في ما ذكره في اول كتابه شان
 ذلك الكتاب صرح به في خبر من الف تعام منه وبالجملة فالظن ان هذا به الشيخ انهم من جمل
 الكتاب الماخوذة من سون الاخبار العسيرة لدى مصنفها كائنته عليه بغض الاجلدة
 كثيرا ما يقع في مقام تضاريس الاخبار فلا بد للفتية الماهر ان يكون ملغنا في كثير
 من العاضل الى فنا وفي هذا الكتاب ما ستر من ظاهرها هذا اخرها انه قد ناو في
 حال الكتاب المخر من غير الرضا

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله الذي ميّز بين الحقّ والباطل، والتمين والعاطل، والصحيح والفاقد، والرابع والكاسد، بصواب أفكار أولي الأبصار، وأحسن آراء أولي الألباب؛ والصلاة والسلام على خير من أوتي جوامع الكلم، ومجامع العلوم والحجّم، وفضل الخطاب، نبينا محمّد وعترته الطيّبين الطاهرين الأنجيين الأكرمين الأقدسين الأطياب، الذين طهرهم من الأرجاس، وآتاهم علوم الأولين والآخرين وتمام علم الكتاب.

وبعد، فهذه رسالة وجيزة ومقالة عزيزة، قد عملها العبد الفقير الجاني محمّد «اشم بن المرحوم المبرور الأمير زين العابدين الموسوي الخوانساري الإصفهاني - أذاقهما الله تعالى من القطوف الدواني - في تحقيق حال الكتاب المعروف بـ«الفقه الرضوي». فإنّ الكلام في اعتباره وعدمه موقوف على بسط وتحقيق وتطويل وتدقيق وتأمّل عميق، فبذلت جهدي بقدر وسعي وجدّي، في تنقيح هذا المطلب وتحقيق ذلك المقصد، والمسؤول من الله تعالى أن يجعله مقبولاً عند أهل العقول والفضل؛ والتوفيق من كرمه العميم مأمول.

فنقول مستوفقاً من الله سبحانه: إنّ الكلام في أمر هذا الكتاب يقع في مقامات ثلاثة:

أحدها في بيان ما اختلف فيه آراء جماعة من الفحول من اعتبار هذا الكتاب وثبوت كونه عن مولانا الرضا عليه السلام وعدمه.

وثانيها في الفرق بينه وبين سائر الضعاف المنجبرة.

وثالثها في بيان صلوحه لتقوية أحد الخبرين المتعارضين .
فإن تحقيق هذه المقامات الثلاثة ممّا ينفع في مقامات عديدة، وتطويل الكلام في تنقيحها هنا وإن كان خارجاً عن وضع الرسالة إلا أنّ في الإعراض عنه تفويتاً لجملة من بدائع الأفكار .

[المقام الأول: في بيان اختلاف الآراء في اعتبار هذا الكتاب]

فتقول: وأما الأوّل فقد اختلفوا فيه اختلافاً شديداً وظهر منهم فيه ثلاثة أقوال:

أحدها: القول بكونه من مؤلفات الإمام - عليه الصلاة والسلام -، وهو لجماعة من المحدثين والفقهاء، وأوّل من ذهب إلى ذلك وأصرّ في ترويجه رجل فاضل محدث سيّد كان يقال له: القاضي أمير حسين^١، وهو الذي أظهر أمر هذا الكتاب، وجاء به من مكّة المشرفة إلى أصبهان في عصر الفاضلين المجلسيين، وأرأهما إيّاه، وقيل ذلك لم يوجد منه عين ولا أثر بين محقّقي أصحابنا .

وقد ذكر السيّد المذكور لهما أنّه وجده في بعض سني مجاورته البيت المعظم عند جماعة من حجّاج قم، وأنّه كان مشتملاً على إجازات جملة من الأعلام، وكان على مواضع منه خطّه عليه السلام، وأنّ من كان عنده ادّعى أنّه وصل من أبائنا أنّ هذا الكتاب من تصنيف الإمام، وباعتبار هذه القرائن ادّعى السيّد المذكور القطع بأنّه من تأليف الإمام عليه السلام .

ثمّ تبعه على ذلك الفاضلان المجلسيان واعتمدا عليه، وأخذوا منه نسخته وأصرّوا

١ . ترجم له التراقي بأنّ القاضي أمير حسين الذي حكى عنه الفاضلان المجلسيان، هو السيّد أمير حسين بن حيدر العاملي الكركي، ابن بنت المحقّق الشيخ عليّ بن عبد العال الكركي، وكان قاضي إصفهان والمفتي بها في الدولة الصفوية، أيام السلطان العادل شاه طهماسب الصفوي، وهو أحد الفقهاء المحقّقين، والفضلاء المدقّقين، مصنّف مجيد، طويل الباع، كثير الأطلاع، وجدت له رسالة مبسّطة في نفي وجوب الجمعة في زمان الغيبة، وكتاب «النفحات القدسية في أجوبة المسائل الطبرسية» وكتاب «رفع المناوأة عن التفضيل والمساواة». عوائد الأيام، ص ٢٤٩ .

في ترويجه وتشهيره واستنساخه، وأودعا مضامينه في شرحي الفقيه والبحار^١.

وبذاك الاعتبار التبس أمره على جملة من معاصريهما والمتأخرين عنهما، فظنوا أنه من تأليف الإمام عليه السلام، وأنه مما ينبغي الاعتماد عليه والركون إليه، وهو الذي قواه السيدان المحققان - سيدنا صاحب الرياض والسيد المؤيد صاحب الدرّة - على ما يستفاد من مواضع من كتبهما^٢.

وثانيتها: القول بعدم كونه منه عليه السلام، وهو لجماعة من محققي المتأخرين والمعاصرين، منهم سيدنا أفقه^٣ فقهاء الزمان وأعلمهم بحقائق أحكام الإيمان

١. قال العلامة المجلسي عليه السلام في البحار: وكتاب فقه الرضا عليه السلام أخبرني به السيد الفاضل المحدث القاضي أمير حسين - طاب ثراه - بعد ما ورد اصفهان، قال: قد أتفق في بعض سني مجاورتي بيت الله الحرام، أن أتاني جماعة من أهل قم حاجين، وكان معهم كتاب قديم يوافق تاريخه عصر الرضا - صلوات الله عليه - وسمعت والوالد أنه قال: سمعت السيد يقول: كان عليه خطه - صلوات الله عليه - وكان عليه إجازات جماعة كثيرة من الفضلاء، وقال السيد: حصل لي العلم بتلك القران أنه تأليف الإمام عليه السلام، فأخذت الكتاب وكتبته وصححته، فأخذ والذي - قدس الله روحه - هذا الكتاب من السيد واستنسخه وصحّحه، وأكثر عباراته موافق لما ذكره الصدوق أبو جعفر بن بابويه في كتاب «من لا يحضره الفقيه» من غير سند، وما يذكره والده في رسالته إليه، وكثير من الأحكام التي ذكرها أصحابنا ولا يعلم مستندها مذكورة فيه. بحار الأنوار، ج ١، ص ١١.

٢. الفوائد الرجالية لبحر العلوم، ص ١٤٧ - ١٤٨.

٣. كتب المصنف في هامش الرسالة هاهنا: من عجائب ما أتفق لي في هذه المسألة بعد وقوفي على كلام هذا السيد الإمام الأفقه الأوحى في المطالع، أنني أردت أن أعلم معتقده في أمر هذا الكتاب في الأزمنة المتأخرة عن تصنيف المطالع فاستفتيت منه - قدس الله روحه - في ورقة وأرسلت الورقة إلى حضرته فوعدني بالجواب ولوفور مشاغله لم يتيسر له الجواب عنه، إلى أن قضى نجه وأدركه الأمر المحتوم وبعد مضيّ زمان قليل من وفاته كتبت هذه الرسالة فلما وصلت ليلة من الليالي إلى هذا المقام وكتبت أمر الكتاب وشيدت أركان القول بعدم الاعتبار حصلت لي خفقة فرأيت حضرته في المنام وجرى بيني وبينه أمر هذه المسئلة وقلت: يا سيدي لم يصل إلي جواب الاستفتاء، فقال: قد كتبتنا الجواب مفصلاً وأعطاني ورقة وأشار إلي بأن معتقده القول بعدم الاعتبار فاستيقظت وشكرت الله تعالى وهذا من كراماته - قدس الله لطفه - وأطاف الله تعالى بهذا العبد وفيه تأييد لعدم الاعتبار كما لا يخفى. منه [المصنف] آدم الله أيام إفاضاته وإفادته.

صاحب مطلع الأنوار^١ - نور الله تعالى تربته الزكية وأسكنه بحابيح جناته العلية - وهو الذي قواه سيد الأستاذ - أدام الله سبحانه ظلاله على رؤوس العباد -.

وثالثها: التوقف في أمره، كما يستفاد من الشيخ الفقيه الأوحدهاء الدين محمد الإصفهاني الشهير بـ«الفاضل الهندي»^٢ في كشف اللثام^٣، حيث يعبر عن رواياته بقوله: «وروي عن الرضا»، أو «وفي رواية عن الرضا»، من غير أن يعتمد عليها أو يركن إليها، وظاهره في المناهج السوية أيضاً ذلك، وهو الذي يستفاد من شيخنا «الحجر العاملي»^٤ في بعض إفاداته حيث قال:

اعلم أنّ هذا الكتاب في سنده تأمل، وأكثر رواياته مجاهيل، حالهم غير معلوم، وهو أيضاً غير مذكور في كتب الرجال، ولا نقل منه أحد من العلماء المشهورين في مؤلفاتهم، ولا ذكره على ما يحضرنى، فيتطرق الشك في صحته نقله، لكن أكثر ما فيه موافق لمضمون الأحاديث المروية في الكتب المعتمدة وهو مؤيد لها، وأكثر عباراته موافق لعبارات علي بن الحسين بن بابويه في رسالته إلى ولده، وإذا كان فيه مسألة ليس لها دليل في غيره ينبغي التوقف فيها. انتهى بألفاظه الشريفة^٥.

وعده إياه في كتابه أمل الآمل من الكتب المجهولة المؤلف أيضاً^٥ يرشد إلى ذلك، ولذا لم ينقل عنه في كتاب الوسائل أصلاً.

١. هو الحاج السيد محمدباقر الشفتي الجيلاني الشهير بحجة الإسلام؛ قال المحذث النوري: وجدنا متقولاً عن خط السيد السند المؤيد صاحب «مطالع الأنوار» على ظهر نسخة من هذا الكتاب ما لفظه - بعد الإصرار على عدم كونه له -: ويحتمل أن يكون هذا الكتاب لجعفر بن بشير، لما ذكره شيخ الطائفة في «الفهرست» (ص ١٤٣، الرقم ١١٣١): جعفر بن بشير البجلي، ثقة جليل القدر، له كتاب ينسب إلى جعفر بن محمد، رواية علي بن موسى الرضا. انظر: خاتمة المستدرک، ج ١، ص ٣٢١.
٢. المولى بهاء الدين محمد بن تاج الدين الحسن الأصفهاني المتولد ١٠٦٢ والمتوفى ١١٣٥ أو ١١٣٧، مؤلف «كشف اللثام والإبهام عن كتاب قواعد الأحكام».
٣. الذريعة، ج ١٨، ص ٥٦-٥٧.
٤. انظر: الحدائق الناضرة، ج ١، ص ٢٦؛ وج ٣، ص ٣٤٠؛ عوائد الأيام، ص ٢٤٩؛ خاتمة مستدرک الوسائل، ج ١، ص ٢٣٠؛ بحار الأنوار، ج ١، ص ١٢.
٥. أمل الآمل، ج ٢، ص ٣٦٤؛ هكذا عبارته: «الفقه الرضوي لا يعرف جامعه وراويه».

[حجة القائلين بأنه من تأليف الإمام عليه السلام]

حجة من لم يحصل له القطع من الأولين^٢ وجهان:

[الدليل الأول]

أحدهما، أن السيد المذكور ممن وثقه جماعة، ووصفوه بجلالة الشأن وعلو القدر، وممن صرح بتوثيقه المولى التقي المجلسي^٣ وكفى به موثقاً، فهو شخص ثقة من أصحابنا، أخبر عن قطع بصدور أمر ممكن عقلاً وعادة، فيصدق ويقبل منه بمقتضى مفهوم قوله سبحانه في آية النبأ^٤ وغيره من العمومات والإطلاقات الدالة على قبول قول العدل، وعلى هذا يكون حاله كحال المراسيل التي يستفاد من مرسلها القطع بصدورها، كما إذا قال العدل الضابط العالم الخبير: قال رسول الله ﷺ أو أحد من الأئمة كذا وكذا، أو فعل أحدهم كذا، أو كتب كذا، ونحو ذلك، فكما نقول بحجية هذه المراسيل نقول بحجية ما نحن فيه أيضاً؛ فإن كل ما دل على حجية الأول يجري بعينه في الثاني أيضاً^٥.

ولا يخفى أن هذا ليس بأدون من إخبار عدل من الأصحاب بتحقق الإجماع الذي يتحصل العلم به لمدعاه بقرائن وأمارات تفيد بعضاً دون بعض، وتثمر لواحد دون آخر، فما تمسكوا به في حجية الإجماعات المنقولة هنالك حجبتنا على ذلك المدعى هنا.

١. في النسخة كذا، والظاهر أنه سهو من الكاتب، والصحيح: «حجة من حصل له القطع...».

٢. أي المجلسي الأول والثاني.

٣. انظر: مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٣٣٧.

٤. وهو قوله تعالى: ﴿إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ...﴾. الحجرات، الآية ٦.

٥. انظر: عوائد الأئام، ص ٢٥٠ و٢٥٣؛ الفصول، ص ٢٧٢؛ هداية المسترشدين، ص ٤٠٠.

[الدليل الثاني]

وثانيها، أن ذلك مما أخبر به ونسبه إلى الإمام عليه السلام بعض من لم نعلم حاله من الإمامية، وهو من حكى عنه السيد من أهل قم، وهذا الخبر وإن كان ضعيفاً في نفسه كسائر الروايات المشتملة على المجاهيل إلا أن الثبوت التام مما يرفع ضعفه، ويدخله تحت ما دلّ على حجّية الخبر الضعيف المثبت كقوله تعالى في آية النبأ، والسيرة المستمرة القائمة على ذلك.

وهذا الخبر مثبت بأمر قويّة تقتضي الظنّ القويّ بصحته وصدوره:

فمنها، أن السيد النحرير صاحب الدرّة المنظومة ذكر أنه وجد في الكتب الموقوفة على الخزانة الرضوية - على مشرفها آلاف الثناء والتحية - نسخة من هذا الكتاب، كان مكتوباً عليها:

إن الإمام الثامن الضامن عليه السلام صنّف هذا الكتاب لمحمّد بن السكّين^١، وإن أصل النسخة وجدت في مكة المشرفة بخط الإمام عليه السلام وكانت بالخط الكوفي، فنقله المولى المحدث الآميرزا محمّد إلى الخط المعروف^٢.

وقد ذكر السيد عليه السلام أن الميرزا المذكور كأنه صاحب الرجال، ومحمّد بن السكّين

١. هو محمّد بن السكّين بن عمّار النخعي الجمال، ثقة له كتاب، روى أبوه عن أبي عبدالله عليه السلام، قال الشيخ: إن الراوي عنه إبراهيم بن سليمان، والمراد منه إبراهيم بن سليمان بن حيّان، والطبقة ثلاثم كونه من أصحاب الرضا عليه السلام، أنظر: الفهرست للطوسي، ص ١٥١؛ رجال النجاشي، ص ٢٥٦؛ مفاتيح الأصول، ص ٣٥٣.

ولكن قال صاحب الرياض عليه السلام عند ذكر سلسلة سند السيد علي خان شارح الصحيفة: اعلم أن أحمد بن السكّين، هذا الذي كان في عهد مولانا الرضا - صلوات الله عليه - وكان مقرّباً عنده في الغاية، وقد كتب لأجله الرضا عليه السلام «فقه الرضا»، وهذا الكتاب بخط الرضا موجود في الطائف بمكة المعظمة، من جملة كتب السيد عليخان المذكور التي قد بقيت في بلاد مكة، وهذه النسخة بالخط الكوفي، وتاريخها سنة مئتين من الهجرة، وعليها إجازات العلماء وخطوطهم. رياض العلماء، ج ٣، ص ٣٦٤.

٢. الفوائد، ص ١٤٩.

في رجال الحديث رجل واحد هو محمد بن سكين بن عمّار النخعي الجمال، ثقة له كتاب روى أبوه عن أبي عبد الله عليه السلام، وفي الفهرست والنجاشي: أن الراوي عنه إبراهيم بن سليمان، والمراد به إبراهيم بن عبد الله بن حيّان، والطبقة يلائم كونه من أصحاب الرضا عليه السلام.

قيل: وروى عنه ابن أبي عمير، وهو من أصحاب الرضا والجواد عليهما السلام فيكون محمد بن سكين من كبار أصحاب الرضا عليه السلام.

ومنها، أن السيد الفاضل الجزائري رحمته الله ذكر في مقدمات شرحه على تهذيب الحديث: أنه ممّا وجد في بلاد هند في هذه الأعصار وأتى به إلى أصبهان، وهو الآن في خزنة شيخنا المجلسي رحمته الله، وقد اشتمل على مدارك كثير من الأحكام، وقد خلت عنها هذه الأصول الأربعة وغيرها^١.

ومنها، أن المولى التقي المجلسي حكى في شرحه على الفقيه عن شيخين فاضلين صالحين ثقتين أنهما قالوا: إن هذه النسخة قد أتت بها من قم إلى مكة المشرفة، وعليها خطوط العلماء وإجازاتهم وخط الإمام عليه السلام في عدّة مواضع، وببالي أتت رأيت في موضع من شرحه على مشيخة الفقيه أنه قال: إن هذا الكتاب ممّا أرسل إلينا من قم أو أتت منها إلينا^٢.

ومنها، مناسبته لما ورد في مواضع عديدة من كتب الرجال؛ من كون الراوي ممّن له مسائل عن الرضا عليه السلام، أو ممّن له كتاب عن الرضا عليه السلام، أو صاحب كتاب الرضا عليه السلام.

ففي فهرست الشيخ منتجب الدين ابن بابويه رحمته الله:

إن السيد الجليل محمد بن أحمد بن محمد الحسيني صاحب كتاب الرضا عليه السلام فاضل ثقة^٣.

وفي النجاشي: محمد بن علي بن الحسين بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن

١. لاحظ: مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٣٤٣.

٢. عوائد الأيام، ص ٢٥٠؛ خاتمة المستدرک، ج ١، ص ٢٦٥.

٣. الفهرست للشيخ منتجب الدين، ص ١٧١، (الرقم ٤١٢).

أبي طالب عليه السلام، له نسخة يروها عن الرضا عليه السلام^١، وعليه بن مهدي بن صدقة بن هشام بن غالب بن محمد بن علي الرقي الأنصاري أبو الحسن له كتاب عن الرضا عليه السلام^٢، وعليه بن رزين بن عثمان بن عبد الرحمن بن عبد الله بن بُديل بن ورقاء الخزاعي أبو الحسن أخو دعبل بن علي، ما عرف حديثه إلا من قبل ابنه إسماعيل، له كتاب كبير عن الرضا عليه السلام^٣، ووريزة بن محمد الغبناني^٤، له كتاب عن الرضا عليه السلام^٥، وموسى بن سلمة كوفي، له كتاب عن الرضا عليه السلام^٦، والحسن بن محمد بن الفضل بن يعقوب بن سعيد بن نوفل بن الحرث بن عبد المطلب أبو محمد، ثقة جليل القدر، روى عن الرضا عليه السلام نسخة^٧، وعيسى بن عبد الله بن سعد بن مالك الأشعري، روى عن أبي عبد الله وأبي الحسن عليه السلام، وله مسائل الرضا عليه السلام^٨، وأحمد بن عامر بن سليمان بن صالح بن وهب بن عامر الذي قتل مع الحسين عليه السلام بكر بلاء، أبو الجعد له نسخة عن الرضا عليه السلام^٩.

وفي الفهرست: أحمد بن محمد بن أبي نصر زيد مولى السكون أبي جعفر، وقيل: أبو علي المعروف بالزنطي كوفي، لقي الرضا عليه السلام، وكان عظيم المنزلة عنده، وروى عنه كتاباً^{١٠}، ومحمد بن سهل بن اليسع، له مسائل عن الرضا عليه السلام^{١١}، وياسر الخادم له

-
١. رجال النجاشي، ص ٣٦٦، (الرقم ٩٩٢).
 ٢. المصدر، ص ٢٧٧، (الرقم ٧٢٨).
 ٣. المصدر، ص ٢٧٦، (الرقم ٧٢٧).
 ٤. في المصدر: الغناني.
 ٥. المصدر، ص ٤٣٢، (الرقم ١١٦٣).
 ٦. المصدر، ص ٤٠٩، (الرقم ١٠٩٠).
 ٧. المصدر، ص ٥١، (الرقم ١١٢).
 ٨. المصدر، ص ٢٩٦، (الرقم ٨٠٥).
 ٩. المصدر، ص ١٠٠، (الرقم ٢٥٠)؛ لم ترد فيه: «له نسخة عن الرضا»، بل جاء: «حدّثنا الرضا علي بن موسى عليه السلام، والنسخة حسنة.
 ١٠. الفهرست للطوسي، ص ٣٦، (الرقم ٧٢).
 ١١. المصدر، ص ٢٩٥، (الرقم ٦٣٩).

مسائل عن الرضا عليه السلام ^١.

ومنها، ما يوجد فيه من الأمور الناصة على أنه خرج عن أهل بيت العصمة والطهارة، كالذي في أوله بعد الحمد والصلاة يقول: عبد الله علي بن موسى الرضا عليه السلام ^٢.

وقوله في باب الأغسال منه: ليلة تسعة عشر من شهر رمضان، هي الليلة التي ضرب فيها جدنا أمير المؤمنين عليه السلام ^٣.

وقوله في كتاب الزكاة منه: أروي عن أبي العالم عليه السلام ^٤.

وما في باب آخر منه: [هذا] ممّا ندأّم به نحن معاشر أهل البيت ^٥.

وفي موضع آخر: وقد أمر بي أبي بقوله ^٦، وسألت أبي العالم عليه السلام، إلى غير ذلك ممّا وقف عليه من تتبّعه.

ومنها، أنّ احتمال الوضع فيه بعيد لما يلوح عليه من حقيقة الصدق والحق، ولأنّ ما اشتمل عليه من الأصول والفروع والأخلاق أكثرها مطابق لمذهب الإمامية وما صحّ عن الأئمة، ولا يخفى أنّه لا داعي للوضع في مثل ذلك؛ فإنّ غرض الواضعين تزييف الحقّ و ترويح الباطل، والغالب وقوعه عن الغلات والمفوضة، والكتاب خال عمّا يوهم ذلك، بخلاف غيره ممّا نسب إلى الأئمة عليهم الصلاة والسلام، ك مصباح الشريعة المنسوب إلى مولانا الصادق عليه السلام، وتفسير الإمام المنسوب إلى سيدنا أبي محمّد العسكري؛ فإنّ من أمعن النظر في تضاعيفهما اطّلع على أمور عظيمة مخالفة لأصول

١ . المصدر، ص ٣٥٨، (الرقم ٧٧٥).

٢ . الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، ص ٦٥.

٣ . المصدر، ص ٨٣.

٤ . المصدر، ص ١٩٧.

٥ . المصدر، ص ٤٠٢. باب الدعاء في الوتر وما يقال فيه.

٦ . المصدر، ص ٢٥٨. باب الريا والسلم والدين والعينة.

الدين أو المذهب، مغايرة لطريقة الأئمة عليهم السلام وسياق كلماتهم.

ومنها، موافقة أكثر فتاويه لفتاوي الصدوقين والمفيد في الرسالة، والمفنع، والمقنعة، وشدة قربه من الرسالة، فإن أكثر عباراته عين عباراتها.

ومنها، أن القاضي أمير حسين الراوي له إنما هو من أكابر علمائنا المحققين، ومن جملة أفخم فقهائنا المدققين، ومن أعظم كبرائنا المجتهدين، كما أشار إليه سيّدنا صاحب الدرّة حيث قال: هو السيّد أمير حسين بن حيدر العاملي الكركي ابن بنت المحقّق الشيخ عليّ بن عبد العال الكركي - طاب ثراه - وكان قاضي إصفهان والمفتي بها في دولة الصفوية، أيام السلطان الغالب الشاه طهماسب الصفوي، وهو أحد الفقهاء المحقّقين والفضلاء المدقّقين، مصنّف مجيد، طويل الباع، كثير الاطلاع، وله كتاب الإجازات فيه إجازات جمّ غفير من العلماء المشاهير له، منهم خاله المدقّق المحقّق الشيخ عبد العال بن المحقّق الشيخ عليّ الكركي، وابن خالته السيّد العماد الأمير محمّد باقر الداماد، والشيخ الفقيه الأوحد الشيخ بهاء الدين محمّد العاملي^١.

ووصفه جميعهم بالعلم والفضل والفقه والنبالة، وفي إجازة شيخنا البهائي بخطه له: أجزت لسيّدنا الأجلّ الأفضّل، صاحب المفاخر والنسب الزاهر والتحقيق الفائق والتدقيق الرائق، جامع محامد الخصال ومحاسن الجلال، المتخلّي عن ربة التقليد، المتحلّي بحلية الاستدلال، شرف السيادة والنقاوة والإفادة والإفاضة، أدام الله إفضاله وكثّر في علماء الفرقة الناجية أمثاله، وذكر غيره في إجازته له نحو ذلك، هذا كلامه رفع مقامه^٢.

فظهر أن في المقام أموراً تستدعي التثبيت التام وتوجب الظنّ الأقوى بصدق الخبر المذكور، وهذا كما ينفع في الوجه الثاني من الحجّة باعتبار اقتضائه التثبيت ينفع في

١. الفوائد الرجالية، ص ١٤٨.

٢. عوائد الأيام، ص ٢٥٠.

الوجه الأول منها أيضاً، وذلك لأنّ المدار في حجّية كلّ من أخبار الأحاد صحيحها غيرها، وكذا في الإجماعات المنقولة على تحصيل الظنّ بصدورها ووقوعها، وقد قرّر في محلّه أنّ ما لم يفد الظنّ بالصدور والوقوع باعتبار بعض ما يشاهد فيها من أمور خارجيّة لم يقدّم حجة على عدم حجّيتها مطلقاً ممّا لم يدلّ دليل معتبر يؤوّل إلى القطع واليقين على جواز الاعتماد عليه؛ فإنّ غاية ما يدلّ عليه أدلّة حجّية أخبار الأحاد من آياتي التفهّم^١ والنبيا وآية الكتمان^٢ على وجه، وأخبار الأحاد المتواترة معنّى، والسيرة المستمرة والإجماع، وعدم كفاية غيرها، وغيرها إنّما هي حجّيتها من باب الوصف لا من جهة التعبد الصرف، ولا يخفى أنّ هذه القاعدة تجري في مقامنا هذا أيضاً.

فلو قال قائل: إنّ محض إخبار العدل لا ينعف في المقام ولا يقتضي لزوم قبوله باعتبار ما ذكر، لكان لنا أن نجيب عنه: بأنّ لا نتمسك بقوله من حيث إنّ قوله خاصّة، بل نقول بأنّه خبر عادل أفادنا الظنّ القويّ بصحّة مضمونه من جهة ما عرفت من التراثن والأمارات، فتكون حجة باعتبار اتّصافه بأمرين: أحدهما كونه قول عدل، والثاني اقتضاؤه الظنّ بمغادّه من الخارج، وهذا منتهى ما يمكن أن يقال في توجيه هذا القول، وغاية ما يتصوّر في تنقيح حجّته.

[أدلّة المؤلف على عدم حجّية كتاب فقه الرضا]

والتحقيق عندي، أنّ شيئاً منها ليس بشيء، وذلك لأنّ ما مرّ من القرائن وإن كان بعضها صالحاً لإبراث الظنّ بالصدق والصدور مع قطع النظر عن معارضة معارض، إلّا أنّ في المقام أموراً تعارض ذلك، ويبعد صدوره عنه غاية التباعد: منها أنّ هذا الكتاب لو كان من تصنيف الإمام عليه السلام لكان يشتهر بين أصحابنا غاية

١. أي آية: ﴿فَلَوْلَا نَفْعُ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَسَفَّهُوا فِي الدِّينِ...﴾. التوبة، الآية ١٢٢.

٢. أي آية: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتُرُونَ بِهِ قُتُلًا...﴾. البقرة، الآية ١٧٤.

الاشتهار، ولكان يطَّلَع عليه كثير من قدماء أصحابنا الَّذِينَ جمعوا الأخبار وبالغوا في إظهار آثار الأئمة الأطهار عليهم السلام، وبذلوا جهدهم في حفظ ما صدر منهم من الأحكام، كجملة من أكابر محدثي فقهائنا الَّذِينَ أدركوا عصره عليه السلام وكانوا قريباً من عصره كالفضل بن شاذان، ويونس بن عبد الرحمن، وأحمد بن محمد بن عيسى، وأحمد بن أبي عبد الله البرقي، وإبراهيم بن هاشم، ومحمد بن أحمد بن يحيى صاحب نوادر الحكمة، وسعد بن عبد الله، ومحمد بن الحسن الصفار، وعبد الله بن جعفر الحميري، وأضرابهم من أجللاء الفقهاء والمحدثين.

ومن الواضح أن هذا الكتاب لو كان معروفاً بين هؤلاء الأعلام أو كان يعرفه بعضهم لما كانوا يسكتون عنه، ولما كانوا يتركون روايته لمن تأخر عنهم من نقاد الآثار وأصحاب الكتب المصنفة في تفصيل الأخبار، ولما كان يخفى على مشايخنا المحمدين الثلاثة المصنفين للكتب الأربعة المشتملة على أكثر ما ورد عنهم في الأحكام، لاسيما على مثل شيخنا الأجل الأكرم رئيس المحدثين؛ فإنه قد بلغ في جمع الأخبار الواردة عن أهل بيت العصمة والطهارة الغاية وتجاوز النهاية، وقد صنَّف في ذلك الباب نحواً من ثلاثمئة مصنف، كما صرح به شيخ الطائفة في فهرسته^١ ومن جملة مصنَّفات كتابه الَّذِي عمله لبيان كلِّ ما يتعلَّق بمولانا أبي الحسن الرضا عليه السلام، وسمَّاه بـ «عيون أخبار الرضا» وهو مشتمل على أبواب كثيرة محيطة بأكثر ما وصل إليه من الأخبار

١. الفهرست للطوسي، ص ٣٠٤، (الرقم ٦٦٦). قال في مدحه: «كان جليلاً حافظاً للأحاديث بصيراً بالرجال ناقداً للأخبار، لم يُر في القميين مثله في حفظه وكثرة علمه، له نحو من ثلاثمئة مصنف، وفهرست كتبه معروف».

٢. قال الشيخ آقا بزرك: «عيون أخبار الرضا عليه السلام للشيخ الصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن بابويه القمي المتوفى ٣٨١ هـ، في أحوال الإمام الرضا عليه السلام في ١٣٩ باباً، طبع منها ٧٣ باباً في ١٣١٧، كتبه للوزير الصحاب إسماعيل بن عباد الديلمي لما دفع إليه قصيدتان من قصائده في إهداء السلام إلى الإمام علي بن موسى الرضا عليه السلام، وذكر فيه زيارته لمشهده في ٣٥٢ هـ، وقد طبع بإيران مكرراً منه في ١٢٧٥ هـ و١٣١٧ هـ. الذريعة، ج ١٥، ص ٣٧٥.

الصادرة عنه عليه السلام في الأحكام وغيرها.

ولا يخفى أنه لو كان مطلعاً على ذلك الكتاب لكان يذكر بعضه أو أكثره في كتابه المذكور، ولكان يشير إليه ويذكر أن له عليه السلام كتاباً في الفقه، ونحن كلما تأملنا في كتابه المذكور لم نجد إشارة إلى أمر هذا الكتاب، فضلاً أن نطلع على شيء من أخباره.

وأيضاً لو كان هذا من الكتب المعتمدة المعروفة لديه في زمانه لكان يذكره في كتاب من لا يحضره الفقيه الذي قصد تصدي فيه لذكر الأحكام المستخرجة من الكتب المشهورة التي عليها المعول وإليها المرجع، وأنت خبير بأنه مما لم يوجد منه عين ولا أثر في هذا الكتاب.

وبالجملة، فالعادة قاضية بأن مثل هذا الكتاب لو كان من رشحات عيون إفادات هذا المولى لكان يطلع عليه جملة من قدماء فقهاء الشيعة، وما كان يبقى في زاوية الخمول في مدة تقرب من ألف سنة، كما لم يخف على كثير منهم نظائره من الكتب المشتملة على الأحكام وغيرها، كفرائض مولانا أمير المؤمنين عليه السلام، والجعفريات المروية عن سيدنا موسى بن جعفر عليه السلام [١]، ورسالة علي بن جعفر، وتفسير ينسب إلى مولانا أمير المؤمنين عليه السلام برواية النعماني، ولا يخلو عن اعتبار.

ومن ذلك القبيل الصحيفة السجادية؛ فإنها أيضاً مما اتصل سندها إلى الإمام عليه السلام، وظفر عليه جماعة من القدماء، كما يظهر من الشيخ^١ والنجاشي^٢، حيث ذكرا أن متوكل بن

١. قال الشيخ في الفهرست: المتوكل بن عمر (عمير) بن المتوكل، روى عن يحيى بن زيد بن علي عليه السلام دعاء الصحيفة، أخبرنا بذلك جماعة من التلعكبري عن أبي محمد الحسن يعرف بابن أخي (أبي) طاهر، عن محمد بن مطهر، عن أبيه، عن عمر بن المتوكل، عن أبيه، عن يحيى بن زيد - رضي الله تعالى عنه -، وأخبرنا بذلك أحمد بن عبدون، عن أبي بكر الدوري، عن ابن أخي (أبي) طاهر، عن محمد بن مطهر عنه. (الفهرست، ص ٢٦٢، الرقم ٥٧٩).

٢. قال النجاشي في رجاله: متوكل بن عمير بن المتوكل، روى عن يحيى بن زيد دعاء الصحيفة، أخبرنا الحسين بن عبيد الله، عن ابن أخي طاهر، عن محمد بن مطهر، عن أبيه، عن عمير بن المتوكل، عن أبيه متوكل، عن يحيى بن زيد بالدعاء. رجال النجاشي، ص ٤٢٦، (الرقم ١١٤٤).

عمر مَن روى دعاء الصحيفة، ومن جمع آخر حيث نقلوا بعض أدعيتها في كتبهم. وأيضاً لو كان هذا الكتاب من تأليفات الإمام عليه السلام لما كان يخفى على ولده الأئمة الطاهرين الأنوار الأربعة، سيدنا أبي جعفر الجواد، ومولانا أبي الحسن الهادي، وسيدنا أبي محمد العسكري، وإمام زماننا الحجة عجل الله تعالى فرجهم. ومن الظاهر أنهم ما كانوا يُخفون أمثال ذلك عن شيعتهم ومواليهم، ولا سيما عن خواصهم ومعتمدتهم، كما أخبروهم بكتاب علي عليه السلام وصحيفة فاطمة عليها السلام ونظائرهما، ولو كانوا مطلعين عليه لكانوا يصرحون به في كثير من أخبارهم، ولكانوا يأمرّون الشيعة بالرجوع إليه والأخذ عنه، كما أمرّوهم بالرجوع إلى جملة من كتب الرواة في عدّة من الروايات.

والظاهر أنّ هذا لو كان واقعاً لكان يشتهر بين القدماء، ولكان يصل إليهم أثر منه، كما وقع في نظائره، ومن جملتها الرسالة الذهبية^١ المنسوبة إلى مولانا أبي الحسن

١. يقول الشيخ آقا بزرك: الذهبية الطبّية المشهور بطبّ الرضا، يقال إنّه عليه السلام كتب للمأمون العباسي، وهو في تعليم حفظ صحّة البدن وتدييره بالأغذية والأشربة والألبسة والأدوية الصالحة والفسد والحجامة والسواك والحمام والنورة وغير ذلك، أورده العلامة المجلسي بتمامه في مجلده «السماء والعالم» من «البحار»، ونسخة شائعة، وطبع قبل سنين في بعيني، وأوّل انتشار هذا الكتاب برواية محمّد بن الحسن بن جمهور العمّي البصري بسنده عن الإمام الرضا عليه السلام، وقد عدّه الشيخ الطوسي في «الفهرست» وابن شهر آشوب من تصانيف العمّي.

وقيل: إنّه أوّل كتاب دُون في الإسلام في علم الطبّ وحفظ صحّة الأبدان، فإنّ ما بلغنا عن النبي صلى الله عليه وآله في متفرقات الطبّ قد جمعه ودونها الشيخ أبو العباس المستغفري المتوفى (٤٣٢)، وكذا ما جمعه ابنا بسطام في كتاب «طبّ الأئمة»، ولكونه أوّل ما كتب في الطبّ في الإسلام، قدره المأمون خليفة المسلمين في عصره وقرضه وأمر بكتابه بماء الذهب، وسماه بالذهبية، وبعده سائر علماء الإسلام وزادت عنايتهم به، حتّى كتبوا عليه شروطاً من لدن القرن الخامس حتّى اليوم، وقد أطلعنا على شروحه وتراجمه بالفارسية والأردوية بما يبلغ سنّة عشر كتاباً، ذكرناها في محالّها، إمّا بعنوان الترجمة أو الشرح أو العناوين الخاصّة، وآخر شروحه على نحو التعليق شرح الدكتور «عبد الصاحب زيني» المعلق على الطبع الأخير، حيث جعل العدد الثاني من أعداد «ملتقى العصرين» من نشرات الفاضل السيّد مرتضى الساجي العسكري مدير مدرسة الإمام الكاظم عليه السلام في الكاظمية. الذريعة، ج ١٠، ص ٤٦.

الرضا عليه السلام المعروفة في هذه الأعصار بالذهبية باعتبار أنّ المأمون العباسي أمر أن يكتب بالذهب، وأن يترجم؛ فإنها كانت مشهورة بين القدماء، وقد اتصل سندها بالإمام عليه السلام. وقد تعرّض لذكرها وبيان سندها جملة من أكابر أصحابنا، ففي الفهرست في ترجمة محمّد بن الحسن بن جمهور العمّي البصري:

له كتب، منها كتاب الملاحم وكتاب الواحدة وكتاب صاحب الزمان عليه السلام وله الرسالة المذهبية عن الرضا عليه السلام؛ أخبرنا برواياته كلّها إلا ما كان فيها من غلو أو تخليط جماعة عن محمّد بن عليّ بن الحسين، عن أبيه، عن سعد بن عبد الله، عن أحمد بن الحسين بن سعيد، عن محمّد بن جمهور؛ ورواها محمّد بن عليّ بن الحسين، عن محمّد بن الحسن بن الوليد، عن الحسن بن متيل، عن محمّد بن أحمد العلويّ، عن العمريّ [بن] عليّ، عن محمّد بن جمهور^١.

وعن معالم العلماء لابن شهر آشوب صاحب المناقب في ترجمته:

له الرسالة المذهبية عن الرضا عليه السلام في الطب^٢.

وفي فهرست الشيخ منتجب الدين بن بابويه في مادة «السيد فضل الله بن عليّ الراوندي»: إن له شرحاً عليها سمّاه ترجمة العلويّ للطبّ الرضوي^٣.

وقال في البحار في مقام ذكر أسانيد هذه الرسالة:

ووجدت في تأليف بعض الأفاضل بهذين السنتين: قال موسى بن عليّ بن جابر السلامي: أخبرني الشيخ الأجلّ العالم الأوحّد سديد الدين يحيى بن محمّد بن علبان الخازن - أدام الله توفيقه - قال: أخبرني أبو محمّد الحسن بن محمّد بن جمهور، وقال هارون بن موسى التلعكبري: حدّثنا محمّد بن هشام بن سهل قال: حدّثنا الحسن بن محمّد بن جمهور قال: حدّثني أبي وكان عالماً بأبي الحسن عليّ بن موسى الرضا عليه السلام خاصّة به، ملازماً لخدمته، وكان معه حين حمل من المدينة إلى أن سار إلى خراسان

١. الفهرست للطوسي، ص ٢٨٤، (الرقم ٦١٧).

٢. معالم العلماء، ص ١٠٣، (الرقم ٦٨٩).

٣. الفهرست للشيخ منتجب الدين، ص ٩٦، (الرقم ٣٣٤).

واستشهد بطوس، وهو ابن تسع وأربعين سنة^١.

ثم ذكر تفصيل كما وقع من أمر تلك النسخة، وحكى فيه أيضاً عن المحقق الثاني شيخنا علي بن عبد العالي الكركي عليه السلام كلاماً طويلاً في صحة نسبتها إليه عليه السلام وأنه ممّا كتبه عليه السلام للمأمون وأرسلها إليه^٢.

وأنت إذا أحطت بما ذكرنا في أمر هذه الرسالة ووقفت عليها ولاحظتها أيضاً اتضح لك أنّ الفقه الرضوي لو كان من تأليف الإمام عليه السلام لكان أولى بالاشتهار بين الخاصّ والعام، وذلك لأنّ الرسالة المذكورة لا يزيد على وريقات قليلة ألّفها الإمام في الطبّ، والفقه الرضوي كتاب مبسوط مشتمل على أكثر أمّهات أحكام الفقه، ولا يخفى على المتتبع الماهر البصير بأحوال الرجال أنّ اهتمام أصحابنا في حفظ مثله كان أشدّ من اهتمامهم في أمر مختصر لا مدخلة له في الأحكام.

إن قيل: إنّ الأمر منعكس، والأولوية ممنوعة؛ لأنّ الرسالة المذكورة مقصورة على جملة من أحكام الطبّ وتدبير الأبدان، وليس فيها شيء ممّا يتعلّق بالأديان وأحكام الإيمان، ومثلها ما كان يخفى على الطائفة الحقّة؛ لعدم مانع عن إظهارها والتزام إخفائها من تقية وغيرها، بخلاف الكتاب المذكور؛ فإنّ التقية التي من أشدّ الموانع في أعصار الظهور منعت من ظهورها ووصولها إلى الأصحاب.

قلنا: لا يخفى على من اطّلع على تفصيل ما من الله تعالى على الإمام الثامن عليه السلام وشيعته الحقّ - من الإعزاز والاحترام في دولة المأمون العباسي، ولاحظ ما جرى بينه عليه السلام وبين علماء المخالفين من المناظرات والمباحثات في أمر الإمامة وغصب حقوق أهل البيت عليهم السلام وسائر بدع الخلفاء - أنّ التقية كانت مرفوعة في مدّة مديدة من أواخر عصره عليه السلام في العراق وما والاها، وكانت الطائفة الحقّة الإمامية لا يتقون من

١. بحار الأنوار، ج ٥٩، ص ٣٠٦.

٢. المصدر، ج ٥٩، ص ٣٠٦.

المخالفين في أصول عقائدهم، فضلاً عن فروع مذهبهم وأحكامهم، لاسيما أهل بلدة قم؛ فإنها كانت في عصره عليه السلام مملوءة من علماء الشيعة، وكانوا يعلنون كلمة الحق غاية الإعلان ولا يتقون في دينهم من أحد من أولياء الشيطان، وهذا هو الذي بعثني على ما قرى في نفسي، ولم يسبقني إليه أحد قبلي، من أن المسائل المتكثرة التي صدرت عنه عليه السلام في أرض خراسان والعراق مما لا ينبغي حملها على التقيّة، وهي من أبعد احتمالاتها، بخلاف ما صدر عن سائر الأئمة عليهم السلام في عصر دولة الأمويّة وجملة من أعصار العباسية، كالأخبار الصادرة عن الحسين والسجاد وسيدنا أبي جعفر وموسى بن جعفر عليهم السلام؛ فإن الأصل في احتمالات تلك الأخبار احتمال التقيّة، وهي من أظهر وجوها.

وكيف كان فاحتمال التقيّة في أمر مثل هذا الكتاب من أبعد الوجوه، ولو كان من تأليفه عليه السلام لكان عليه السلام يظهره أيام ظهور أمره، وكان يأمر الطائفة بالرجوع إليه، وباعتبار ذلك كان يشتهر غاية الاشتهار بين العلماء.

إن قلت: لعلمه كان معروفاً في عصره عليه السلام، وإنما خفي بعده باعتبار اشتداد التقيّة في أعصار مولانا الجواد عليه السلام والعسكريين عليهم السلام ولاسيما في عصر خلافة المتوكل - لعنه الله -.

قلت: إن عروض التقيّة بعد الاشتهار بين علماء الطائفة ورواة الأخبار المعاصرين له عليه السلام لا يقتضي عدم وصوله إلى المتأخرين عنهم من أصحابنا الذين أخذوا منهم ورووا عنهم؛ وذلك لأن التقيّة مانعة عن إظهار الأمر لدى المخالفين، ولا يخفى أنه لا يستلزم عدم اشتهاه بين أهل المذهب أيضاً، ألا ترى أن أكثر الأمور التي تختص بأهل مذهبنا لم يخف على أصحابنا وشاع بينهم بحيث بلغ حدّ ضرورة المذهب، وكذا الأخبار المشتملة على طعن الخلفاء وتزييف مذاهبهم الرديّة وإظهار بدعهم المحدثّة؟ ومنه يظهر أن التقيّة لا يمنع من شيوع الحق لدى أهله في أول الأمر أيضاً.

إن قلت: ما مرّ من أنّ جملة من الرواة رَوَاهُ عنه كُتِبَ أو نَسَخَ، وكذا ما مرّ من أنّ الشيخ منتجب الدين ذكر أنّ محمّد بن أحمد بن محمّد الحسيني صاحب كتاب الرضا يعطي أنّ كتاباً بل كُتِبَ منه كُتِبَ كانت معروفة بين القدماء أيضاً^١، فلا يبعد أن يكون ذلك الكتاب أيضاً من جملة تلك الكتب، أو يكون خصوص ما قاله الشيخ منتجب الدين، فلا يصحّ نفي اشتهاؤه وشيوعه بين القدماء، سيّما بعد الالتفات إلى موافقة أكثر عباراته لعبائر رسالة عليّ بن بابويه؛ فإنّه ممّا يؤيد ذلك، ويلوح منه أنّه كان موجوداً عنده، وكان معتبراً لديه، كما نصّ عليه الفاضل التقي المجلسي في مواضع من شرحه العربي والفرسي على التقي^٢.

قلت: ما مرّ من العبائر الناصّة على أنّهم رَوَاهُ عنه كُتِبَ أو نَسَخَ لا يقتضي أزيد من أنّ للكتب المذكورة نسبة إليه، وكذا ما قاله منتجب الدين، وأمّا أنّها من جمعه وتأليفه كُتِبَ فكلا، وستعرف تفصيله فيما سيأتي.

وأما حكاية موافقة جملة من عبارته للرسالة، فهي إن لم تكن موهنة له على الوجه الذي سنفضّله، لا يقتضي تأييده كما ستعرف.

ثمّ لا يذهبنّ عليك أنا لا نريد بما فضّلناه في المقام ما قيل من «أنّ الكتاب المذكور لو كان منه كُتِبَ لتواتر، لتوافر الدواعي على نقله، واللازم باطل فالمقدّم مثله»، لينتقص بما يشاهد من عدم تواتر جملة كثيرة من نظائرها كالصحيفة السجّادية، وكثير من معجزات النبي والأئمة كُتِبَ وأفعالهم، ولىقال: إنّ مجرد اقتضاء توفّر الدواعي لا يكتفي في تحقّق التواتر، بل لا بدّ فيه من فقدان المانع عنه أيضاً على طريقة سائر المحدثات المسبّبة عن أشياء تقتضيها، وهو ممّا تخلف في كثير من أمثال المقام، فلا يبعد أن

١. أنظر الرسالة، ص ٩.

٢. أنظر الرسالة، ص ٩.

٣. لاحظ: مفاتيح الأصول، ص ٣٥٢؛ عوائد الأيام، ص ٢٤٨.

يكون ما نحن فيه أيضاً من هذا القبيل .

والذي ندعيه إنما هو قضاء العادة بأنه لو كان من الإمام عليه السلام لكان يوجد منه أثر بين أصحابنا في الأعصار السالفة والقرون الخالية، كما هو المشاهد في نظائرها، والقول بأن تحقق هذا أيضاً موقوف على عدم المانع، وهو غير معلوم في غاية السقوط، وذلك لأننا لا نريد أن نثبت بذلك عدم كونه منه عليه السلام على سبيل القطع واليقين، بل المقصود أن هذا مما يوجب الظن القوي بعدم صدوره منه عليه السلام، وأقل ما يقتضيه ذلك أنه يمنع مؤيدات طرف الثبوت عن إفادتها الظن به، وهو أيضاً كافٍ في عدم الحجية .

ولا يخفى أن الظن بعدم المانع قائم في المقام؛ فإن من لاحظ أمثال ذلك تبين له أنه قل أن يوجد فيها شيء لم يكن منه أثر ولا عين في القدماء .

ومنها، أن في هذا الكتاب أموراً تنادي بأعلى صوتها أنه ليس من الإمام عليه السلام، وسياقه سياق لا يشبه سياق كلمات المعصومين عليهم السلام، وإن شئت أن تطّلع على حقيقة الحال فعليك بامعان النظر فيما نتلو عليك من المقال .

فنقول: من جملة تلك الأمور أن كثيراً من أحكام هذا الكتاب بل أكثرها من مرويات صاحبه، وليست مستندة إليه صادرة عنه، من غير رواية وإسناد، وجملة كثيرة من رواياته ليست مروية عن شخص معلوم أو إمام مشخص، بل غالبها من المراسيل التي عبر عنها بالفاظ تبعتها عن درجة المراسيل المعتمدة، كالفاظ «رؤي» و«يُروى» و«أروي» و«نروي» و«قيل» ونظائرها، مما في معناها .

ولا يخفى على من تتبّع الأخبار ولاحظ سياق كلمات أئمة الأطهار عليهم السلام وخصوص ما صدر عن مولانا الرضا عليه السلام ومن تقدّمه، أن أمثال ذلك لا تكون صادرة عنهم عليهم السلام وما ينبغي لهم من وجهين :

أحدهما، أن هذا مما لم يعهد عنهم ولم يوجد في شيء من أخبارهم التي بين أيدينا، وكتب أخبارنا مملوءة منها، وحيث لم يوجد ذلك في سائر رواياتهم أو لم يشاهد إلا في نادر من الأخبار، حصل الظن القوي بأن ما كان غالبه من ذلك القبيل

لا يكون صادراً عنهم عليهم السلام، بل قد يحصل القطع للمتتبع الماهر بأن مثل ذلك ليس من إفاداتهم، ولم يظهر عن معدن العلم والمعرفة.

وبيان ذلك، أن من تتبّع عبارات شخص وتصفّح كلماته بحيث عرف أن ديدن هذا الشخص قصد استقرّر على أن يتكلّم على نهج خاصّ وطريقة خاصّة معهودة، ثمّ وقف على كتاب ينسب إليه أو جاءه أحد بخبر منه وكان عبارات هذا الكتاب أو ذاك الخبر على نهج آخر وأسلوب مخالف لطريقته في سائر كلماته، اتّضح له أنّ هذا لم يصدر عن هذا الشخص، وردّه أشدّ الرّد، وهذا أمر معروف بين كافّة العقلاء وقاطبة أولي العرف والعادات، ويعبّر عنه بالاستقراء، ونظيره أتت في أصل المطالب والمعاني أيضاً.

وثانيتها، أن هذا إنّما هو من شأن من أخذ العلوم من أفواه الرجال، وكان أمره مقصوراً على السماع من المشايخ ورواية الأخبار الأحاد المقتضية للظنّ غالباً، لا من علّمه الله تعالى وأفاض عليه وفتح عليه أبواب العلم والحكمة وإقامة حجّة على الخلق أجمعين، وأخذ علّمه من بحر العلم ولوح المشاهدة، وكانت أحكامه سبحانه من قطعياته وبديهياته.

لا يقال: إنّ بعض الأخبار يشهد بأنّهم عليهم السلام كانوا قد ينسبون الحكم إلى رسول الله صلى الله عليه وآله أو إلى أمير المؤمنين عليه السلام، وما كانوا يكتفون بمحض الحكم والإفتاء في كثير من المقامات.

لأنّنا نقول: إنّ أمثال ذلك إنّما صدرت عنهم عليهم السلام باعتبار مانع، هو كون المخاطب بتلك الخطابات من المخالفين والعامّة الذين كانوا يرون الحجّة في كلمات الرسول ومولانا أمير المؤمنين عليه السلام وسائر خلفائهم، كالسكوني وغيث بن إبراهيم ومالك بن أنس وأضرابهم.

ولا يخفى أن احتمال هذا المانع ممّا لا يأتي فيما نحن فيه، وذلك لأنّ من تتبّع هذا الكتاب اتّضح له أنّه كتب على طريقة الإماميّة، وأنّ كثيراً من أحكامه مخالف لضروريّات مذاهب المخالفين، وهي ممّا صدر على خلاف التقيّة والخوف عنهم،

ومن جملة تلك الأحكام ما وقع فيه من قول: «حي على خير العمل» في كل من الأذان والإقامة^١.

ولا يخفى أن العامة يمنعون التفوه به فيهما أشد المنع، وكذا ما ورد فيه من أمر نكاح التمتع الذي هو من أشد الأشياء عليهم، وأشنعها لديهم ولدى مشايخهم، ففي باب النكاح والمتعة والرضاع منه: اعلم - يرحمك الله - أن وجوه النكاح الذي أمر الله - جلّ وعزّ - بها أربعة أوجه...، إلى أن قال: والوجه الثاني نكاح بغير شهود ولا ميراث، وهي نكاح المتعة بشروطها، وهي أن يسأل المرأة فارغة هي أم مشغولة بزواج أو بعدة أو بحمل؟ فإذا كانت خالية من ذلك قال لها: تمتعي نفسك على كتاب الله وسنة نبيه نكاح غير سفاح كذا وكذا بكذا وكذا - ويبيّن المهر والأجل - على أن لا ترثني ولا أرتك، [و] على أن الماء أضعه حيث أشاء، [و] على أن الأجل إذا انقضى كان عليك عدّة خمسة وأربعين يوماً، انتهى^٢.

مع أننا نقول: إن بين ما يوجد كثيراً في روايات هذا الكتاب وما يشاهد من أخبارهم الصادرة في مجالس المخالفين بوناً بعيداً، وذلك لأن الأخبار المذكورة مسندة إلى رسول الله، أو إلى عليّ عليه السلام، أو إلى أحد من كبار الصحابة، كجابر وابن عباس وابن مسعود وغيرهم من المقبولين لديهم؛ لأنهم كانوا يرون الحجّة في أمثال ذلك. وأما مراسلات هذا الكتاب فغالبا مما لم ينسب إلى أحد، ولا يخفى أن مثلها ما كان ينفعمهم. ومن جملتها أيضاً أن كثيراً من مطالبه وأحكامه التي رواها مؤلفه عن غيره، مما عبّر عن قائلها ببعض العلماء أو العالم المطلق، ففي أوله بعد سطريرات ثلاثة: ونروي عن بعض العلماء عليه السلام أنه قال في تفسير هذه الآية: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾^٣ قال:

١. الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، ص ٩٦ و ٩٧. باب الأذان والإقامة.

٢. المصدر، ص ٢٣٣. باب النكاح والمتعة والرضاع.

٣. الرحمن، ٦٠.

وما جزاء من أنعم الله عليه بالمعرفة إلا الجنة^١؟^٢ وبعده بسطرين: وروي أن بعض العلماء سئل عن المعرفة، هل للخلق فيه صنع؟ فقال: لا^٣.

وفي غير موضع منه: روي عن العالم عليه السلام، أو أروي عن العالم، أو سئل العالم، أو سألت العالم عليه السلام، أو شكى رجل إلى العالم، أو كنت عند العالم ورجل سأله، إلى غير ذلك ممّا في معناها.

والظاهر أن مراده من العالم أحد المعصومين عليهم السلام؛ نظراً إلى ما يُعطيه تعقيبهِ بالتسليم عليه، وذكر كلامه على سبيل الاستناد إليه.

وأيضاً الظاهر أن يكون المراد به إماماً خاصاً، ويكون ذلك اصطلاحاً منه في مقام التعبير من إمام خاصّ قد أدركه صاحب الكتاب؛ فإنه كثيراً ما يعبر عن جملة من الأئمة من أمير المؤمنين عليه السلام والحسين والسجاد والصادقين وأبي الحسن عليهم السلام بأساميهم الشريفة، وظاهر هذه التعبيرات يعطي أن ديدنهم لم يستقرّ على التعبير عن مطلق المعصوم بلفظ العالم، ووجه منافاة هذه الكلمات لكلمات المعصومين وكلمات خصوص مولانا الرضا عليه السلام عين ما مرّ آنفاً، من أن هذه الطريقة طريقة لم توجد في شيء من أخبارهم، ولم يعهد عن أحد منهم عليهم السلام في الآثار المعروفة والروايات المشهورة المدونة في كتب أخبارنا المتداولة بين الطائفة.

نعم، قد يوجد في بعض التوقيعات الواردة من الناحية المقدّسة نظير ذلك، ففي الاحتجاج لأحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي عليه السلام شيخنا المتقدّم، عند ذكر جوابات مسائل محمّد بن عبد الله بن جعفر الحميري الخاريجة عن سيّدنا الحجّة عجل الله تعالى فرجه:

١. رواء - باختلاف يسير - الصدوق في الأمالي، ص ٣١٦، ح ٧؛ التوحيد، ص ٢٢، ح ١٧؛ وص ٢٨، ح ٢٩؛ والقنبي في تفسيره، ج ٢، ص ٣٤٥؛ والطوسي في أماليه، ص ٢٥، ٤٤، ١٨٢.

٢. الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، ص ٦٥.

٣. المصدر، ص ٦٦.

وسأل^١ عن الركعتين الأخراوين، قد كثرت فيهما الروايات فبعض يروي: إنَّ التسبيح فيهما أفضل، وبعض يروي: قراءة الحمد وحدها أفضل، فالفضل لأيهما نستعمله؟ فأجاب^٢: قد نسخت قراءة أم الكتاب في هاتين الركعتين التسبيح، والذي نسخ التسبيح قول العالم^٣: «كُلُّ صلاة لا قراءة فيها فهي خداج إلا للعليل أو من يكثر عليه السهو فيتخوف بطلان الصلاة عليه»^٤.

وفيها أيضاً:

وسأل عن الرجل، أن ينوي إخراج شيء من ماله، وأن يدفعه إلى رجل من إخوانه، ثم يجد في أقربائه محتاجاً، أيصرف ذلك عمّن نواه إلى قرابته؟ فأجاب^٥: يصرفه إلى أدهما وأقربهما من مذهبه، فإن ذهب إلى قول العالم^٦: «لا يقبل الله الصدقة وذو رحم محتاج» فليقسم بين القرابة وبين الذي نوى حتى يكون قد أخذ بالفضل كله^٧.

وفيها أيضاً:

وسأل عن الرجل تعرض^٨ له الحاجة ممّا لا يدري أن يفعلها أم لا، فيأخذ خاتمين فيكتب في أحدهما «نعم افعل» وفي الآخر «لا تفعل»، فيستخير الله مراراً، ثم يرى فيهما، فيخرج أحدهما فيعمل بما يخرج، فهل يجوز ذلك أم لا؟ والعامل به والتارك له سواء، أو هو مثل الاستخارة أم هو سوى ذلك؟ فأجاب^٩: الذي سنّه العالم^{١٠} عليه^{١١} في هذه الاستخارة بالرفاع والصلاة^{١٢}.

وفيها أيضاً:

أدام^{١٣} الله بقاءك وأدام عزك وكرامتك وسعادتك وسلامتك، وأتمّ نعمته عليك [وزاد في إحسانه إليك، وجميل مواهبه لديك، وفضله عليك] وجزيل قسمه لك، وجعلني من السوء [كله] فذاك، وقدمني قبلك؛ إنَّ قَبَلْنَا مشايخ وعجائز يصومون رجياً منذ ثلاثين

١. الاحتجاج، ج ٢، ص ٣١٣.

٢. الاحتجاج، ج ٢، ص ٣١٤.

٣. في المصدر: يعرض.

٤. لم ترد (عليه) في المصدر.

٥. الاحتجاج، ج ٢، ص ٣١٤.

٦. في المصدر: «أطال» بدل «أدام».

[سنة] وأكثر، ويصلون شعبان بشهر رمضان، وروى لهم بعض أصحابنا أن صومه معصية؟ فأجاب عليه: قال الفقيه: يصوم منه أياماً إلى خمسة عشر يوماً ثم يقطعه، إلا أن يصومه على الثلاثة الأيام الفائتة؛ للحديث المنقول عن واحد من الصادقين عليه السلام: «إن نعم شهر القضاء رجب»^١.

وفيها أيضاً:

وسأل فقال: روي لنا عن صاحب العسكري عليه السلام أنه سئل عن الصلاة في الخبز الذي يفتش بوبر الأرناب؟ فوقع: «يجوز»، وروي عنه أيضاً أنه لا يجوز، فبأي الخبرين يعمل به؟ فأجاب عليه: «إنما حرّم هذه الأوبار والجلود، فكلّ حلال».

وقد سئل بعض العلماء عن معنى قول الصادق عليه السلام: «لا تصلّ في الثعلب ولا في الأرنب ولا في بالثوب الذي يليه»، فقال عليه السلام: «إنما عنى الجلود دون غيرها»^٢.

وفيها أيضاً حيث سأله الحميري عن التوجّه للصلاة وما يقال فيه، فأجاب عليه:

التوجّه كلّه ليس بفریضة، والسنة المؤكّدة فيه التي كالإجماع الذي لا خلاف فيه: وجّهت وجهي للذي فطر السماوات والأرض حنيفاً مسلماً، على ملة إبراهيم ودين محمد وهدى عليّ أمير المؤمنين، وما أنا من المشركين، إن صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي لله ربّ العالمين، [لا شريك له] وبذلك أمرت، وأنا من المسلمين، اللهم اجعلني من المسلمين، أعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم، بسم الله الرحمن الرحيم، ثمّ قرأ الحمد.

قال الفقيه الذي لا يشكّ في علمه: إن الدين لمحمد، والهداية لعليّ أمير المؤمنين، لأنّها له ﷺ، وفي عقبه باقية إلى يوم القيامة، فمن كان كذلك فهو من المهتدين، ومن شكّ فلا دين له، ونعوذ بالله من الضلالة بعد الهدى^٣ انتهى.

والتحقيق في دفع ذلك أن يقال: إن هذه الفقرات الواقعة في التوقيعات المذكورة وإن كانت صريحة في أنّه عليه السلام عبّر عن آبائه بالعالم، وعن بعضهم ببعض العلماء، وعن بعض بالفقيه، إلا أنّ التتبع في الأخبار والتأمل التام في موارد الآثار ممّا يكشف

١. الاحتجاج، ج ٢، ص ٣٠٩-٣١٠.

٢. الاحتجاج، ج ٢، ص ٣١٥.

٣. الاحتجاج، ج ٢، ص ٣٠٧-٣٠٨.

عن أنّ التعبير عن بعض الأئمة عليهم السلام بالعالم والفقير ونحوهما إنّما هو شيء شاع في أصحابنا في زمن الغيبة الصغرى، وانقطاع أوان الحضور ونحوه، [و] قبله لم يعهد عن أصحابنا ذلك، ولم يكونوا يعتبرون بمثل هذا إلا نادراً، وكان المعروف بينهم التعبير عنهم بكناهم وألقابهم المشهورة.

والظاهر أنّ ما وقع لمولانا القائم - أقام الله به أركان الشريعة وأقرّ بظهوره عيون الشيعة - في جملة من توقعاته ممّا مرّ وغيره من أمثال ذلك التعبير إنّما نشأ من جهة ما شاع في أوائل غيبته في ألسنة الرواة وعلماء الأصحاب، وما كان معهوداً بين السفراء وغيرهم، واستقرّ عليه ديدنهم في مكاتباتهم إياه عليه السلام ومخاطباتهم له عليه السلام، من تعبيرهم عن بعض آبائه عليهم السلام بذاك اللقب.

والوجه في ذلك: أنّ من المُشاهد المعروف بين أهالي العرف والعادات أنّ من يجيب أحداً في مسألة من المسائل ويتكلّم معه في أمر من الأمور، يوافق كثيراً ما في اصطلاحاته ويتكلّم معه على وفق ما هو المعهود لديه، فبعد التأمل في هذه الطريقة وثبت أنّ هذا الاصطلاح كان شائعاً بين الشيعة في زمان الغيبة الصغرى يظهر وجه تعبير القائم عليه السلام بأمثال ذلك اللقب، ولا يخفى أنّ هذا لا يقتضي تعميم الاصطلاح والقول بجريانه في زمن الحضور أيضاً؛ فإنّ المعهود من أئمتنا فيها خلافه، كما نبتنا عليه، ولا يبعد أن يكون المراد بالعالم والفقير في خصوص هذه التوقيعات أحد العسكريين عليهم السلام؛ فإنّهما ممّا عدّا من ألقاب أحدهما، كما استفاد من جملة من كتب المناقب والسير، ولعلّ مراد السفراء والمكاتبين أيضاً ذلك.

وهذا الاحتمال جارٍ في كلام الكليني في خطبة الكافي أيضاً، حيث قال:

فاعلم يا أخي أرشدك الله، أنّه لا يسع أحداً تمييز شيء ممّا اختلف الرواية فيه عن العلماء برأيه، إلا ما أطلقه العالم بقوله عليه السلام: «اعرضوها على كتاب الله، فما وافق كتاب الله - عليه السلام - فخذوه، وما خالف كتاب الله فردّوه»، وقوله عليه السلام: «دعوا ما وافق القوم؛ فإنّ الرشد في خلافهم»، وقوله عليه السلام: «خذوا بالمجمع عليه؛ فإنّ المجمع عليه لا ريب فيه». ونحن لا نعرف من جميع ذلك إلا أقلّه، ولا نجد شيئاً أحوط ولا أوسع من ردّ علم ذلك كلّه إلى

العالم عليه السلام، وقبول ما وسع من الأمر فيه بقوله عليه السلام: «بأيما أخذتم من باب التسليم وسعكم» انتهى^١.

وبالجملة فتعبير مولانا الرضا عليه السلام في خصوص كتاب من كتبه دون سائر ما وصل إلينا من أخباره عن بعض آبائه ببعض العلماء، أو العالم في غاية البعد.

ويؤيده ما وقع في هذا الكتاب كثيراً ما من التعبير عن آبائه عليهم السلام - من رسول الله إلى سيدنا موسى بن جعفر - بأساميهم وكناهم الشريفة، كما أشرنا إليه سابقاً، ومن تتبّعه وقف في غير موضع منه على اسم موسى بن جعفر عليه السلام وكنيته أبي إبراهيم وأبي الحسن.

ومما فصلناه سابقاً يظهر لك أن احتمال وقوع ذلك اللقب في ذلك الكتاب على سبيل التقية في غاية البعد ونهاية السقوط.

ومن جملة تلك الأمور أيضاً: أن كثيراً من أحكام ذلك الكتاب مما خالف جملة من ضروريات المذهب وقطعيّاته، وجملة منها مما لا يناسب شيئاً من قواعد مذهبنا ولا شيئاً من قواعد المخالفين، وكثيراً منها مما لا يساعد ما عليه معظم أصحابنا، ولا ما انعقد عليه إجماعهم في سائر الأعصار والأمصا.

فمنها ما وقع في باب مواقيت الصلاة^٢، منه من قوله:

وإن غسلت قدميك، ونسيت المسح عليهما، فإنّ ذلك يجزيك؛ لأنك قد أتيت بأكثر مما عليك^٣، وقد ذكر الله الجميع في القرآن، المسح والغسل في قوله: ﴿وَأَزْجُلْكُمْ إِلَيَّ

١. الكافي، ج ١، ص ٩.

٢. كذا، ولكنه ورد هذه العبارة في باب التخلي والوضوء.

٣. أورده الشيخ في التهذيب وقال في ذيله في بحث اختلاف النسب والجزء في «أرجلكم»: «فإن قيل:

فأين أنتم عن القراءة بنصب الأرجل، وعليها أكثر القراء وهي موجبة للغسل، ولا يحتمل سواه؟

قلنا: أول ما في ذلك أن القراءة بالجزء مجمع عليها، والقراءة بالنصب مختلف فيها، لأننا نقول: إن القراءة

بالنصب غير جائزة، وإنما القراءة المنزلة هي القراءة بالجزء. أنظر: التهذيب، ج ١، ص ٦٤ (ح ٨٠)؛ وج ١،

ص ٧٠.

الكَفَّيْنِ ﴿١﴾ أَرَادَ بِهِ الْغَسْلَ بِنَصْبِ اللَّامِ، وَقَوْلُهُ: ﴿وَأَزْجِلْكُمْ إِلَى الْكَفَّيْنِ﴾ بِكسْرِ اللَّامِ، وَكِلَاهُمَا جَائِزَانِ الْغَسْلَ وَالْمَسْحَ ٢.

وهذه العبارة كما ترى صريحة في جواز كلِّ من غَسَلَ الرجلين ومسحهما في الوضوء، وعدم بطلانه بالغسل عمداً ونسياناً اختياراً واضطراباً، فَإِنَّ تَعْلِيلَهُ أَوْلاً جَوَازِ الْغَسْلِ بِأَنَّكَ قَدْ أَتَيْتَ بِأَكْثَرِ مِمَّا عَلَيْكَ، وَكَذَا تَعْلِيلُهُ ثَانِياً جَوَازِ هُمَا بِجَوَازِ كُلِّ مَنْ قَرَأَ تِي النَّصْبِ وَالْخَفْضِ. وَقَوْلُهُ آخِيراً: «وَكِلَاهُمَا جَائِزَانِ الْغَسْلَ وَالْمَسْحَ»، مِمَّا لَا يَحْتَمَلُ شَيْئاً مِنَ التَّأْوِيلَاتِ الْوَاقِعَةِ فِي بَعْضِ مَا يَضَاهِيهِ مِنَ الْأَخْبَارِ ٣، مِنْ إِرَادَةِ التَّنْظِيفِ قَبْلَ الْوَضُوءِ أَوْ الْمَسْحِ أَوْ بَعْدَهُمَا وَغَيْرِ ذَلِكَ، وَيُعْطِي جَوَازَ كُلِّ مِنْهُمَا مُطْلَقاً، وَعَدَمَ بَطْلَانِ الْوَضُوءِ بِمُطْلَقِ الْغَسْلِ كَمَا هُوَ الْمَفْهُومُ مِنْ مَوْضِعِ آخِرِ مَنْه قَبْلَ ذَلِكَ، حَيْثُ ذَكَرَ فِي وَصْفِ وَضُوءِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) ٤: ثُمَّ غَسَلَ قَدَمَيْهِ. وَقَالَ: وَلَا يَخْفَى أَنَّهُ خِلَافُ مَا رَوَاهُ

١. المائة، ٦.

٢. الفقه المنسوب للإمام الرضا (ع)، ص ٧٩.

٣. قرأ ابن كثير وأضرابه «وَأَرْجِلْكُمْ» بِالْخَفْضِ، عَطْفاً عَلَى الرَّوْسِ، بِدَلِيلِ مَا رَوَى عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ مِنْ أَنَّهُ يَقُولُ: «الْوَضُوءُ غَسْلَانِ وَمَسْحَانِ». انظر: تفسير القرطبي، ج ٦، ص ٩١؛ التفسير الكبير، ج ١١، ص ١٦١.

٤. قرأه بعض بالنصب، فعلى هذا يدلُّ على المسح. انظر: التهذيب، ج ١، ص ٧٠، باب حجة القراءات.
قال أمير المؤمنين (ع) ذات يوم لابنه محمد بن الحنفية: «يا بني، قم فائتني بمخضب فيه ماء للطهور، فأناه فضرب بيده في الماء فقال: بسم الله والحمد لله الذي جعل الماء طهوراً ولم يجعله نجساً، ثم استنجى، فقال: اللهم حصن فرجي واعفه، واستر عورتى، وحرّمه على النار، ثم تمضمض فقال: اللهم لَقِّنِي حَجَّتِي يَوْمَ أَلْقَاكَ، وَأَطْلِقْ لِسَانِي بِذِكْرِكَ، ثُمَّ اسْتَنْشَقْ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَحْرِمْنِي رَائِحَةَ الْجَنَّةِ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَشْمُ رِيحَهَا، وَرُوحَهَا وَطِبْيُهَا، ثُمَّ غَسَلَ وَجْهَهُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهِي، يَوْمَ تَسْوَدُ فِيهِ الْوُجُوهُ، وَلَا تَسْوَدْ وَجْهِي، يَوْمَ تَبْيَضُ فِيهِ الْوُجُوهُ، ثُمَّ غَسَلَ يَدَهُ الْيَمْنَى فَقَالَ: اللَّهُمَّ اعْطِنِي كِتَابِي بِيَمِينِي، وَالْخَلْدَ فِي الْجَنَّةِ بِشِمَالِي، ثُمَّ غَسَلَ شِمَالَهُ فَقَالَ: اللَّهُمَّ لَا تَعْطِنِي كِتَابِي بِشِمَالِي، وَلَا تَجْعَلْهَا مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِي، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ مَقْطَعَاتِ النَّيرَانِ، ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ غَشِّنِي بِرَحْمَتِكَ وَبِرَكَاتِكَ وَعَفْوِكَ، ثُمَّ غَسَلَ قَدَمَيْهِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ، وَاجْعَلْ سَعْيِي فِيمَا يَرْضِيكَ عَنِّي. انظر:

أصحابنا، فإنهم رَوَوْا أَنَّهُ ﷺ مسح على قدميه^١، فلا ينبغي القول بأنَّ مورد الكلام صورة النسيان، مع أنَّ في صورة السهو أيضاً لا يصحَّ الوضوء؛ بالضرورة من المذهب، وأخبارنا المتواترة معني.

وقد وقع التصريح بمخالفة غسل الرجلين مطلقاً لضرورة مذهبنا في كلام غير واحد من أصحابنا، بحيث لم يخفَّ الأمر على عوام المذهب ونسائهم وأطفالهم المميزين أيضاً، وممن صرَّح به شيخ الطائفة ﷺ في التهذيب^٢ والعلامة في نهج الحق حيث قال:

ذهبت الإمامية إلى وجوب مسح الرجلين، وأنَّه لا يجوز^٣ الفسل فيهما، وبه قال جماعة من الصحابة والتابعين، كابن عباس وعكرمة وأنس وأبي العالية والشعبي^٤. وقال الفقهاء الأربعة: الفرض هو الفسل^٥ وقد خالفوا في ذلك نصَّ القرآن حيث قال: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلِكُمْ﴾^٦.

ويستفاد من كلامه هذا وكذا من عبارة التهذيب ومن كلمات كثير من سائر أصحابنا وفقهاء العامة أنَّهم لا يجوزون المسح أصلاً، ويعدُّون ذلك من شعار الإمامية، ويقولون: إنَّه دأب الرفضة. فالقول بالتخيير بينهما - كما وقع التصريح به في هذا الكتاب - ممَّا لا يناسب شيئاً من مذاهب الفريقين، فلا يمكن حمله على التقيَّة أيضاً، مع أنَّك قد عرفت ممَّا فصلناه سابقاً أنَّ أحكام ذاك الكتاب ممَّا لا تحتمل التقيَّة أصلاً.

١. الفقيه، ج ١، ص ٢٦، ح ٨٤؛ والمقنع، ج ٣، وثواب الأعمال، ج ٣١؛ وأمالى الصدوق، ص ٤٤٥، ح ١١؛ والكافي، ج ٣، ص ٧٠، ح ٦؛ والتهذيب، ج ١، ص ٥٣، ح ١٥٣.

١. انظر: المقنع، ص ٤.

٢. التهذيب، ج ١، ص ٥٩.

٣. في المصدر: لا يجزي.

٤. انظر: بداية المجتهد، ج ١، ص ١١ و١٢؛ أحكام القرآن للحجَّاص، ج ٢، ص ٣٤٥ و٣٤٧؛ الفقه على المذاهب الأربعة، ج ١، ص ٥٤؛ الدر المنثور، ج ٢، ص ٢٦٢؛ التفسير الكبير، ج ١١، ص ٦١.

٥. الفقه على المذاهب الأربعة، ج ١، ص ٥٤.

٦. المائدة، ٦.

٧. نهج الحق وكشف الصدق، ص ٤١٢.

نعم في المقام كلام آخر لا بأس بأن نشير إليه، وهو أن بعض متأخري أصحابنا - كالمولى الورع المحقق الأردبيلي - وجملته ممن تأخر عنه وجماعة ممن عاصرناهم وتشرّفنا بإدراك مجالستهم، لم يمنعوا من جريان الماء في المسح قليلاً^١.
وأيضاً شيخنا الشهيد عليه السلام جوز في الذكرى تحقّق الغسل لدى الضرورة، بل ظاهره جوازه مطلقاً في صورة صدق المسح أيضاً^٢.

والتحقيق عندي في المقام أن بين الغسل والمسح عموماً من وجه لا التباين الكلي كما ادّعاه شيخنا الشهيد الثاني وجماعة^٣؛ للأمارات الكاشفة عن حقائق المعاني، من التبادر وعدم صحّه السلب وغيرهما، فلا وجه لمنع صدق كلّ منهما في بعض الموارد، كما إذا تحقّق الإمرار المعتبر في المسح قطعاً، وقليل جريان. والقول بمخالفة مثله أيضاً للإجماع - كما يظهر من الفاضل البهاء الأصبهاني عليه السلام وبعض آخر^٤ - ليس في محلّه، لكن لا يخفى أن بين ما جوزناه وما وقع في الكتاب المذكور أبعد ممّا بين السماء إلى الأرض.

ومنها، ما وقع فيه من تحديد مقدار الكثر من الماء، وهو قوله:
والعلامة في ذلك أن تأخذ الحجر وترمي به في وسطه، فإن بلغت أواجه من الحجر جنبي الغدير فهو دون الكثر، وإن لم يبلغ فهو كثر، ولا يتجنّسه شيء^٥.

وهذا الحكم مخالف لما ذهب إليه جمهور أصحابنا، بل هو ممّا انعقد على

١. مجمع الفائدة والبرهان، ج ١، ص ١٠٤؛ مختلف الشيعة، ج ١، ص ٢٩٦ و ٢٩٧؛ رسائل الكركي، ج ٣، ص ١٩٩.

٢. ذكرى الشيعة، ص ٨٧ و ٩٧.

٣. الذكرى، ص ٨٧؛ وانظر: مدارك الأحكام، ج ١، ص ٢١٥؛ مشارق الشموس، ص ١١٧؛ ذخيرة المعاد، ص ٣٠، الحدائق الناضرة، ج ٢، ص ٣٦٦.

٤. لاحظ: الحبل المتين، ص ١٦ و ٢٨٢.

٥. الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، ص ٩١؛ عنه مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٩٩، (الرقم ٣٤٥)، انظر: الهداية، ص ١٤؛ الكافي، ج ٣، ص ٢، ح ١؛ التهذيب، ج ١، ص ٣٩، ح ١٠٧.

خلافه إجماعهم كما صرح به غير واحد منهم، منهم شيخنا الشهيد^١، ولم نعرف قائلًا به عدا السلمغاني^٢ على ما حكاه جماعة، وهو قريب مما حكى عن أبي حنيفة من تحديده إياه بما لا يتحرك أحد جنبه بتحرك الآخر^٣، واحتمال وروده مورد التقية مدفوع بما مر غير مرّة^٤.

ومنها ما وقع في باب لباس المصلّي منه، من جواز الصلاة في جلد الميتة، بتعليل أنّ دباغته طهارته^٥، ولا يخفى أنّ كلاً من الأمرين متروك غير معمول به بين أصحابنا، بل أولهما مخالف لضرورة المذهب، والثاني وإن كان موافقاً للمحكّي عن الإسكافي^٦ إلاّ أنّه مسبوغ بالإجماع على خلافه وملحوق به كأكثر مذاهبه في الأحكام، ولعلّ صدور أمثال ذلك منه إنّما نشأ باعتبار حسن ظنّه بكثير من قواعد العامة، بحيث قيل: إنّهُ كان يعمل في أول أمره بالقياس كما هو الشائع بين جملة من

١. الذكري، ص ٨٧؛ روض الجنان، ص ٣٤ و ٣٥.

٢. أبو جعفر محمد بن عليّ السلمغاني، يعرف بابن أبي العزاقر، كان مستقيم الطريقة، ثمّ تغير وظهرت منه مقالات منكرة، خرجت في حقّه توقيعات، فأخذه السلطان وصلبه في بغداد، يوم الثلاثاء ٢٩ ذي القعدة سنة ٣٢٢، وكان ذلك حسداً منه لأبي القاسم بن روح، حيث فاز بالنيابة ولم يفر بها، وله كتب ألفها حال الاستقامة. انظر: جامع الرواة، ج ٢، ص ١٥٤؛ رجال الطوسي، ص ٥١٢؛ رجال النجاشي، ص ٢٦٨.

٣. انظر: مستدرک الوسائل، ج ١، ص ١٩٩، باب مقدار الكفر بالأشبار.

٤. لأنّه ما ذهب إليه السلمغاني فقط، فلا مستند، لأنّه مورد نقاش الشهيد في الذكرى بمخالفته للإجماع، وابن أبي العزاقر السلمغاني يعرف عند الأصحاب صاحب كتاب التكليف التي نقل فيه هذه الأحاديث، وسياق ألفاظه تشهد أنّه كتاب مفت متردّد أحياناً في فتواه، فلهدا لا يعتمد إلى منقولاته.

٥. الفقه المنسوب للإمام الرضا^{عليه السلام}، ص ٣٠٢.

٦. انظر: بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٧٨، الفقه على المذاهب الأربعة، ج ١، ص ٢٦-٢٧. قال النجاشي في رجاله: محمد بن أحمد بن الجندب أبو عليّ الكاتب الإسكافي وجه في أصحابنا، ثقة، جليل القدر، صنّف فأكثر، وأنا ذاكر لها بحسب الفهرست الذي ذاكرت فيه، وسمعت بعض شيوخنا يذكر أنّه كان عنده مال للصاحب^{عليه السلام} وسيف أيضاً، وآنه وصّى به إلى جاريته فهلك ذلك. رجال النجاشي، ص ٣٨٥، (الرقم ١٠٤٧).

الأصوليين من أصحابنا في هذه الأعصار^١.

ومنها ما وقع فيه من نفي كون المعوذتين من القرآن، وعدهما من الرقى، وعدم كفايتهما كغيرهما من السور في الصلاة^٢، وهو خلاف ما ثبت بصحاح الأخبار^٣ وعلم من المذهب ضرورة، بل الظاهر أن بناء أكثر المخالفين أيضاً على ما استقر عليه المذهب، كما يعطيه ما في المنتهى حيث قال: المعوذتان من القرآن^٤، يجوز أن يقرأ بهما في الفرائض، بلا خلاف بين أهل العلم كافة، وخلاف الأحاد انقرض.

ولعل مراده عليه السلام بخلاف الأحاد خلاف ابن مسعود؛ فإن الخلاف محكي عنه، حكاها في كشف اللثام^٥.

ومنها ما وقع فيه من أحكام الشك والسهو في أجزاء الفرائض اليومية، حيث قال: وإن نسيت الركوع بعد ما سجدت من الركعة الأولى فأعد صلاتك، لأنه إذا لم تصح لك الركعة الأولى لم تصح صلاتك، وإن كان الركوع من الركعة الثانية أو الثالثة فاحذف السجدين واجعلنا - أعني الثانية - الأولى، والثالثة ثانية، والرابعة تالفة.

وإن نسيت السجدة من الركعة الأولى، ثم ذكرت في الثانية من قبل أن ترتكع، فأرسل نفسك واسجدها، ثم قم إلى الثانية وأعد القراءة، فإن ذكرتها بعد ما ركعت فاقضها في الركعة الثالثة.

وإن نسيت السجدين جميعاً من الركعة الأولى فأعد صلاتك فإنه لا تثبت صلاتك ما لم تثبت الأولى.

١. انظر: ذخيرة المعاد، ص ١٥٠؛ ورجال النجاشي، ص ٢٧٣؛ وجامع الرواة، ج ٢، ص ٥٩؛ أمل الأمل، ج ٢، ص ٢٣٧.

٢. الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، ص ١١٣.

٣. لاحظ: الكافي، ج ٣، ص ٣١٧؛ التهذيب، ج ٢، ص ٩٦، ح ٣٥٧؛ وسائل الشيعة، ج ٤، ص ٧٨٦، أبواب القراءة في الصلاة؛ الحقائق الناضرة، ج ٨، ص ٢٣١.

٤. منتهى المطلب، ج ١، ص ٢٧٨.

٥. كشف اللثام، ج ١، ص ٢٢١.

٦. في المصدر: الصلاة.

وإن نسيت سجدة من الركعة الثانية، وذكرتها في الثالثة قبل الركوع، فأرسل نفسك وأسجدها، وإن ذكرت بعد الركوع فاقضها في الركعة الرابعة.

وإن كانت سجدة^١ من الركعة الثالثة وذكرتها في الرابعة، فأرسل نفسك وأسجدهما ما لم ترتع، فإن ذكرتهما بعد الركوع فامض في صلاتك، وأسجدهما بعد التسليم.

وإن شككت في الركعة الأولى والثانية فأعد صلاتك، وإن شككت مرة أخرى فيها وكان أكثر وهمك إلى الثانية فابن عليها واجعلنا ثانية، فإذا سلّمت صلّيت ركعتين من قعود بأمر الكتاب، وإن ذهب وهمك إلى الأولى جعلتها الأولى، وتشهدت في كلّ ركعة.

وإن استيقنت بعد ما سلّمت أنّ التي بنيت عليها واحدة، كانت ثانية، وزدت في صلاتك ركعة، لم يكن عليك شيء؛ لأنّ التشهد حائل بين الرابعة والخامسة.

وإن اعتدل وهمك فأنت بالخيار، إن شئت صلّيت ركعة من قيام، وإلا ركعتين وأنت جالس.

وإن شككت فلم تدر اثنتين صلّيت أم ثلاثاً وذهب وهمك إلى الثالثة، فأضف إليها الرابعة، فإذا سلّمت صلّيت ركعة بالحمد وحدها، وإن ذهب وهمك إلى الأقلّ فابن عليه وتشهد في كلّ ركعة، ثمّ اسجد سجدة السهو بعد التسليم.

وإن اعتدل وهمك فأنت بالخيار، فإن شئت بنيت على الأقلّ وتشهدت في كلّ ركعة، وإن شئت بنيت على الأكثر وعملت ما وصفناه لك، انتهى موضع الحاجة^٢.

وأنت خبير بأنّ أكثر هذه الأحكام لا يساعد شيئاً من قواعد المذهب، وجملة منها موافقة لمذهب العامة، وبعضها وإن وافق فتاوي عليّ بن بابويه والإسكافي وبعض نادر من أصحابنا، إلا أنّه متروك شاذّ مخالف للإجماع.

ومن العجيب ما اتفق لشيخنا المجلسي في مباحث الشكّ والسهو من صلاة

البحار، حيث ذكر في توضيح هذه الفقرات:

وبالجملة، فأكثر ما ذكر هاهنا مخالف لما عرفت من مذاهب الأصحاب. ثمّ قال: ولعلّ

١. في المصدر: السجدة.

٢. الفقه المنسوب للإمام الرضا، ص ١١٨ و ١١٩.

جامع الكتاب جمع بين ما سمع منه ﷺ في مقامات التقية وغيرها، وأوردها جميعاً^١.

فإن كلامه ﷺ هذا ينافي ما حكينا عنه عند ذكر المذاهب، ويستفاد منه في سائر المقامات من تقويته لكون أصل الكتاب من تأليف الإمام ﷺ؛ نظراً إلى ما ادّعاه السيد الذي أظهر أمره.

ولعلّه غفلة منه أو عدول، لكن الأخير في غاية البعد؛ لعدم ظهور شاهد على كونه من جمع بعض أصحابه، وصراحة أوله في خلافه.

ومنها ما وقع في باب النكاح منه، وهو أنه قسّم النكاح إلى أربعة أوجه، وجعل الأول منها نكاح ميراث، واشترط فيه حضور شاهدين^٢.

ولا يخفى أنه مخالف لما استقرت عليه أصول المذهب.

ومنها ما في أواخره من التفصيل في أمر المتعة، وهو قوله:

ونهى عن المتعة في الحضر ولمن كان له مقدرة على الأزواج والسراي، وإنما المتعة نكاح الضرورة للمضطّر الذي لا يقدر على النكاح، منقطع عن أهله وبلده^٣.

وقوله قريباً من ذلك:

وإنما حلّلها النبي ﷺ لشأن عرب كانوا معه، فشكوا إليه عزوبتهم، فأطلق لهم المتعة، ولأمثالهم في تلك الحالة؛ لكي لا يقتحموا في الحرام، وأما من يتمتع وهو قادر على التزويج أو على شراء الأمة، وهو بالحضر أو يكون مقيماً في مصر من الأمصار، من غير إزعاج واختلاف عن بلد إلى بلد، فقد تعدّى على حرام المسلمين، واستباح لنفسه ما قد حرّم الله عليه من فروج الحرائر، بغير ما قد أمر الله في كتابه لمثله، والله يقول: ﴿وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾^٤ وقال تعالى: ﴿فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ﴾^٥.

١. بحار الأنوار، ج ٨٨، ص ٢١٧.

٢. الفقه المنسوب للإمام الرضا ﷺ، ص ٢٣٢؛ انظر: وسائل الشيعة، ج ١٤، ص ٥٧، باب ٣٥.

٣. الفقه المنسوب للإمام الرضا ﷺ، ص ٢٨؛ انظر: مستدرک الوسائل، ج ١٤، ص ٤٥٥، باب ٥.

٤. البقرة، ٢٢٩.

٥. الطلاق، ١.

يا بَنِي، ما التمتة إلا عند الاضطراب والضرورة للمضطرّ، فمن أمكن له خيرها فليس له أن يتمتع، ومثلها قول الله - تبارك وتعالى -: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَيْزِيرِ وَمَأْكُلِ بِهِ يَغْيِرُ أَغْيِرَ بَإِغٍ وَلَا غَابَ فَلَا...﴾^١،^٢

وشهرتها بين فقهاء زمان الغيبة فرقاً بيناً؛ فإن شهرتها بين الرواة ما كانت تنفك عن القطع بصدورها عن الإمام عليه السلام والعلم برضاه به، بخلاف شهرتها بين الفقهاء - كما لا يخفى - وهذا الوجه يجري في الخبر السابق أيضاً.

ثم لا يذهبن عليك أن التمسك بهذين الخبرين في مقام إثبات ذلك المدعى إنما يتجه على فرض اعتبارهما وعدم توقّفهما على الشهرة، وهو غير معلوم في مرفوعة زرارة^٣؛ لكونها من المراسيل المحتاجة إلى الجابر القوي، فالتمسك بها يتوقّف على اعتبار مضمونها، فلو توقّف هذا أيضاً على جواز التمسك بها لدار.

وأما مقبولة عمر بن حنظلة^٤ فلا ضير فيها إلا من جهته، وفيه كلام طويل لا يسعه المقام، وإنما تعرّض لبيان حاله وتحقيق مضمون الخبر بما لا مزيد عليه سيّد فقهاء زماننا ورئيس فضلاء عصرنا «صدر الدين محمد الموسوي العاملي»^٥ - أدام الله أيام

١. البقرة، ١٧٣.

٢. لم أعر عليه في المصدر، بل في أيّ مصدر.

٣. روى العلامة - قدّست نفسه - مرفوعاً إلى «زرارة بن أعين» قال: سألت الباقر عليه السلام فقلت: جعلت فداك يأتي عنكم الخبران أو الحديثان المتعارضان فبأيّهما أخذ؟ فقال: يا زرارة، خذ بما اشتهر بين أصحابك، ودع الشاذّ النادر، فقلت: يا سيدي، إنهما معاً مشهوران مروياناً مأثوران عنكم؟ فقال عليه السلام: خذ بقول أعدلهما عندك وأوتقهما في نفسك، فقلت: إنهما معاً عدلان مرضيان موثقان؟ فقال: انظر إلى ما وافق منهما مذهب العامة، فاتركه وخذ بما خالفهم؛ فإنّ الحقّ فيما خالفهم. فقلت: ربّما كانا معاً موافقين لهم أو مخالفين فكيف أصنع؟ فقال: إذنّ فخذ بما فيه الحائطة لدينك، واترك ما خالف الاحتياط. فقلت: إنهما معاً موافقين للاحتياط أو مخالفين له فكيف أصنع؟ فقال عليه السلام: إذنّ فتختر أحدهما فتأخذ به فتدع الآخر. انظر: عوالي اللئالي، ج ٤، ص ١٣٣، ح ٢٢٩.

٤. وهو أيضاً بمضمون الخبر السابق، انظر: الكافي، ج ١، ص ٥٤، ح ١٠؛ التهذيب، ج ٦، ص ٣٠١ (ح ٨٤٥)؛ الفقيه، ج ٣، ص ٥، ح ٢؛ وسائل الشيعة، ج ٢٧، ص ١٠٦، (ح ٣٣٣٤).

٥. انظر: الرواشح السماوية، ص ١٦٤.

إفاداته - في رسالته المعمولة في تحقيق ذاك الخبر .

وأما الثاني فلأن محض موافقة الرواية لفتاوي المعظم لا يستلزم التثبت المأمور به في الكتاب العزيز ، والظنّ الحاصل من جهته ممّا لم يقدّم حجّة قطعية على اعتباره ، والعمل بمثله إنّما يتّجه على مذهب الراكنين إلى مطلق الظنّ ، كسيدنا صاحب الرياض^١ ، ولده الجليل المتتبع^٢ ، فإنّهما قد بيّنا الأمر على الاعتماد على أمثال تلك الضعاف ، والإفتاء بمضامينها ، زاعمين أنّ أصالة حجّية الظنّ اقتضت حجّية الظنّ المستفاد من الشهرة مطلقاً ولو لم يوافقها رواية ضعيفة ، ولكن خرجت هذه الصورة عن الأصل بشهرة القول بعدم حجّيتها ، وهي غير متحقّقة في محلّ البحث ، فيبقى مندرجاً تحت الأصل .

وهذا الكلام بعينه جارٍ في القسم الأوّل أيضاً ، وهو خلاف ما بنينا عليه من ترجيح الظنون الخاصّة وتوهين مطلق الظنّ .

[المقام الثاني : في الفرق بينه وبين سائر الضعاف المتجربة]

وحيث قد وقفت على ما تلوناه عليك في بيان هذه القاعدة العظمى أتضح لك أنّ قصور الفقه الرضوي وانكساره ممّا لا ينجبر بشهرة مضمونه ؛ فإنّك قد عرفت ممّا فصلناه في المقام السابق أنّ هذا الكتاب ممّا لم يوجد منه عين ولا أثر بين الأصحاب ، وإنّما هو شيء قد حدث الاعتماد عليه بين جماعة من متأخري المتأخريين ، فكيف يمكن القول بأنّه متمسكهم في الفتاوي المشهورة بينهم ؛ إن هذا إلاّ عجب عجاب .

وربّما يقال : إنّ حكاية الانجبار إنّما تتّجه في الرواية الضعيفة ، وكون هذا الكتاب من الروايات غير معلوم^٣ ، وهو لا يخلو عن نظر ، ووجهه يظهر ممّا مرّ .

١ . رياض المسائل ، ج ٢ ، ص ٣٨٨ .

٢ . لاحظ : مفاتيح الأصول ، ص ٣٥١ .

٣ . لاحظ : عوائد الأيام ، ص ٢٥٠ .

[المقام الثالث: في بيان صلوحه لتقوية أحد الخبرين المتعارضين]

وأما المقام الثالث، ففيه أيضاً خلاف، ويستفاد من بعض أعظم فقهاء العصر المناقشة فيه أيضاً^١، لكن التحقيق عندي خلاف ما ادّعه ذلك البعض، وأنّ موافقة أحد الخبرين المتعارضين لبعض مضامين هذا الكتاب ممّا يرجّحه، ويقتضي القول بتقديمه على الآخر، وذلك لأنّ بناء الترجيح وتقديم أحد الخبرين المتعارضين على قوّة الظنّ، لا على خصوص ما يستفاد من الأخبار العلاجيّة؛ فإنّ الاختلاف الشديد الذي يشاهد فيها ممّا يمنع من الاقتصار عليها أو على ترتيب شيء منها، ولذا ترى أكثر فقهاءنا المحقّقين قد أعرضوا عنها^٢ ولم يبنوا أمرهم على ترتيب واحد منها، وقد فهموا من سياقها واختلافها في ترتيب المرجّحات أنّها وردت في بيان طريقة الاجتهاد الصحيح، وتعليم ما هو المناط في مقام علاج المتعارضين من تحقّق الظنّ بأحد الطرفين، سواء حصل ذلك الظنّ باعتبار بعض الأمور المذكورة فيها كما هو الغالب أم لا، لأنّها وردت في مقام بيان أنّ الأمر منحصرٌ فيما ذكر فيها، وأنّ المدار في رفع اختلاف الأخبار على محض التعبد، كما توهمه الأخباريون المعاصرون^٣.

وعلى هذا لا فرق بين هذا المقام وبين قواعد مباحث الألفاظ ومطالب الجرح والتعديل المتعلّقين بالرجال، في الابتداء على مطلق الظنّ دون ظنون خاصّة محصورة كما حقّق في محلّه، ولا يخفى أنّ مطابقة ما في هذا الكتاب لأحد الخبرين المتعارضين ممّا يزيد ظناً باعتبارها ويقتضي تأييده؛ فإنّ التأمّل في الأحكام المذكورة فيه وإمعان النظر في تضاعيف أبوابه وسياق عباراته وفتاويه يكشف عن أنّه ليس من المجموعات

١. انظر: الفصول، ص ٣١٣؛ وهداية المسترشدين، ص ٤٠٠، بحث حجّيّة الخبر الواحد.

٢. الفصول، ص ٣١٣.

٣. انظر: الفصول، ص ٢٧٢؛ هداية المسترشدين، ص ٤٠٠.

ومن قبيل كتب الكذابة والغالين الذين كانوا يصنفون كتباً لتخريب أصول المذهب، بل يظهر ممّا ذكرنا أنّه من مؤلفات بعض أعظم فقهاء قدماء أصحابنا الذين كانوا لا يعملون إلا بالأخبار المعتبرة لديهم، وأنّ ما ذكر فيه مأخوذ من متون الأخبار، وأنّ أكثر ما ذكر فيه يوافق أصول المذهب على طريقة سائر كتب قدماء أصحابنا العاملين بأخبار الآحاد.

ومن الواضح أنّ هذه المناسبة التامة ممّا يوجب كثيراً ما ظناً بحقّية جملة من أحكامه، وهو مقتض لتقوي الظنّ في جانب ما يوافق تلك الأحكام من الأخبار التي عارضها غيرها من الروايات، فممنع صلوحه لهذا ليس في محله.

إن قلت: هذا ينافي ما ذكرته في المقام السابق، من أنّ جملة من أحكام هذا الكتاب ممّا لا يوافق أصول مذهبنا، وأنّ بعضها ممّا ينافي أصول مذهب مخالفينا أيضاً، وأيضاً هذا الكلام ينافي ما ذكر في فاتحته ممّا هو صريح في كونه من تأليف الإمام عليه السلام، وما يستفاد من جملة من مواضعه ممّا يشهد بأنّه خرج عن أهل بيت العصمة والطهارة، كقوله: «وممّا نداوم به نحن معاشر أهل البيت»^١، وقوله: «وقد أمرني أبي»^٢، وقوله: «وسألت أبي العالم»^٣ كما مرّ سابقاً، فالأمر دائر بين كونه من تأليفه عليه السلام وكونه مجعولاً عليه، وحيث نفيّت الأوّل بالوجه السابقة تعيّن الثاني.

قلت: مخالفة بعض قليل من فتاويه لأصول المذهب إنّما ينافي القطع باعتبار ما يوجد فيه، وهو خارج عن محلّ الكلام؛ لأنّ كلامنا هنا إنّما هو في تحصيل الظنّ بحقّية ما يوجد فيه، مع قطع النظر عن الأمور الخارجيّة، ولا يخفى أنّه يحصل بملاحظة موافقة غالب أحكامه لأصول المذهب باعتبار ما علم من الأخبار والإعتبار، من أنّ الظنّ يُلحِق الشيء بالأعمّ الأغلب، ومخالفة بعض فتاويه للإجماع أو ضرورة

١. الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، ص ٤٠٢، باب الدعاء في الوتر وما يقال فيه.

٢. الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، ٢٥٨.

٣. الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، ٣١٩، لكن ليس فيه لفظ «أبي».

المذهب لا يستلزم عدم كونه مؤلفه. من أصحابنا العاملين بأخبار الأحاد؛ فإن من تتبّع كلمات القديمين والصدوقين والشيخين وقف على كثير من متفرّداتهم المخالفة للإجماع والضرورة، باعتبار ما وجدوه في جملة من الأخبار المحمولة على التقيّة أو غيرها، وفي تعرّضنا لمعدّ تلك الفتاوي في هذا المقام خروج الكلام عن النظام، فراجع وتأمل، ولا تظنّ أنّ مخالفة بعض الفتاوي المذكورة لما نجده من الضروريات ممّا يوجب قدحاً عظيماً في أعظم فقهاء الطائفة؛ فإنّ مخالفة الضرورة إمّا كفر أو خروج عن المذهب.

بل قد يقال: إنّ مخالفة الإجماع أيضاً كذلك؛ لأنّا نقول: إنّ مخالفة الضروري إنّما يقدح في صورة علم المخالف بكونه ضرورياً، وأيضاً مخالفة الإجماع القطعي إنّما يضرّ في صورة علم المخالف بقطعيّته؛ وذلك لأنّه ينجرّ إلى تكذيب قول من قوله الحجّة، من النبيّ والإمام، وأمّا إذا لم يكن المخالف معتقداً لذلك فلا دليل على قدح ذلك أيضاً فيه، وحاشا أن يكون هؤلاء الأعلام قائلين بما كانوا قاطعين بخلافه.

ولا يخفى أنّ كلّاً من الضروري والإجماعي ممّا يختلف فيه الآراء، فربّ ضروريّ عند بعض وقطعيّ عنده لا يكون كذلك عند آخر، كما أفاده الوالد الماجد القمقام في رسالته المعمولة في الإجماع، فلا تعرّضك ما يقتضيه كلمات جملة من القاصرين من متأخري المتأخّرين والمعاصرين، حيث يقدحون في أفاحم علمائنا بمجرّد مخالفة بعض فتاويهم لما يجدونه من الضروريات والإجماعات؛ فإنّه كلام قشريّ ناشئ من تقليد الأساتيد.

نعم يتّجه ذلك في بعض المقامات، كالمذاهب الفاسدة المحدثّة الناشئة من كثير من الصوفيّة والغلاة والأخباريّة، الذين قد علمنا من طريقتهم أنّهم في مقام تخريب الدين وتضييع شريعة سيّد المرسلين، كما يستفاد من بعض الأخبار المعترّبة.

وبالجملة، فمجرّد مخالفة ما نجده ضرورياً أو إجماعياً لا يقدح في قائله؛ فإنّه قد يكون خلافه ضرورياً أو إجماعياً لديه، وحينئذٍ فموافقته ممّا يقدح فيه، فتأمّل

وتفتن؛ فإنَّ المقام من مزال الأقدام، وله عرضاً عرضاً لا يسعه هذه الرسالة.

وأما ما ذكرت من أن في هذا الكتاب جملة مما ينافي ما ذكرته فهو أيضاً ليس بشيء؛ لأننا نقول: لا يبعد بملاحظة بعض القرائن أن يكون المراد بعلي بن موسى الرضا المذكور في أوله غير مولانا الرضا عليه السلام؛ فإنَّ هذا مما اتَّفَق كثيراً في كثير من الأسماء والألقاب التي كان أهل مذهبنا من فقهاثنا وغيرهم يتبرَّكون بها، باعتبار شرافة من سَمِيَ أو لُقِّب بها من أئمَّتنا في أول الأمر، وقد لاحظنا نظائره في غير واحد من الرواة والفقهاء.

وأما ما يستفاد من تضاعفه فلعلَّه مبني على ما استقرَّ عليه ديدن أصحاب الأئمَّة المعصومين، من أنهم كانوا يذكرون في مؤلفاتهم عين المطالب التي كانوا يسمعونها عنهم عليهم السلام، فيحتمل أن يكون تلك المطالب أيضاً محكيَّة عنهم عليهم السلام، ولا يكون من كلام مؤلَّف الكتاب، ولا يخفى أنَّ كلاً من هذين الاحتمالين - وإن كان بعيداً في نفسه - إلا أنَّ ما مرَّ من قرائن المقام ممَّا يقربهما.

ولعلَّ ما ذكره السيِّد الذي أظهر أمر هذا الكتاب من أنَّ النسخة التي رآها كانت مشتملة على إجازات كثير من الفضلاء، وأنَّ الذي كان عنده ذكر أنَّه وصل من آبائنا أنَّ هذا الكتاب من تصنيف الإمام^١ أمر ناش من ملاحظة ما وجدوه في تضاعفه من غير تأمل وإجاله نظر، كما وقع نظيره لجماعة من المتأخريين، وكم له من نظائر في كتب الأخبار.

وممَّا يؤيد ما ذكرنا - من عدم كونه من المجعولات - أنَّ السيِّد المذكور ذكر أنَّ النسخة التي رآها كانت نسخة قديمة مصحَّحة يوافق تاريخ عصر مولانا الرضا عليه السلام.^٢
ولا يخفى أنَّ من يصنَّف كتاباً لتخريب الدين ويصرف أياماً من عمره في تأليف

١. بحار الأنور، ج ١، ص ١١.

٢. المصدر، ج ١، ص ١١.

كتاب مجعول، إنَّما يَصِرُ في ترويجِه واشتِهاره، ويدعو الناس إليه، ويأمرهم بالاعتماد عليه، كما هو المشاهد من الكذّابة والغلاة الَّذِينَ ظهروا في أعصار الحضور وأوائل الغيبة، ووردت في شأنهم أخبار، وخرجت في رَدِّهم توقعات مشهورة بين الأصحاب، فلو كان هذا الكتاب من المجعولات لكان يظهر منه عين أو أثر بين قدماء الأصحاب والمتوسّطين، ولكان أهل الرجال يذكرون كلمات الأصحاب في رَدِّه أو قبوله.

فكما قلنا فيما مرَّ أنَّه «لو كان من تأليف الإمام لكان يظهر منه أثر» نقول هنا أيضاً: إنَّه لو كان من المجعولات لكان يُظهِره الجاعل ومتابعوه، بل الدواعي في ترويج الباطل أكثر، وميل أكثر الناس إلى أمثالها أشدَّ، وهذا إنَّما يتمُّ على فرض كونه من القديميات، كما ادَّعاه السيّد المتقدِّم^١.

وبالجملة، ففي المقام احتمالات: أحدها، أن يكون هذا الكتاب من تأليف الإمام الثامن عليه السلام، وقد عرفت ضعفه مفضلاً.

وثانيها، أن يكون كلُّه أو بعضه مجعولاً عليه، وقد ظهر ما فيه أيضاً.

وثالثها، أن يكون متَّحداً مع رسالة عليّ بن بابويه، ويكون من مصنّفات هذا الشيخ، كما توهمه بعضهم، وهو وإن كان مناسباً لما مرَّ من موافقة أكثر عباراته وفتاويه لما حكى عن رسالة عليّ في الفقيه وغيره، ولما يشاهد من أنَّ الرجل قد ينسب إلى جدِّه كما اتَّفَق في كثير من علماء الفريقيين، وأنَّ جدَّ عليّ كان مسمّى بموسى، كما صرَّح به علماء الرجال، إلَّا أنَّ التأمُّل في تضاعيفه وملاحظة سياق عباراته في بعض المقامات وخصوص عدم اشتماله على شيء يدلُّ على أنَّه رسالة إلى شيخنا الصدوق الذي قد صنَّف والده الرسالة له، ممَّا يأتي عن ذلك أيضاً أشدَّ الإباء.

ورابعها، أن يكون من مؤلِّفات بعض أكابر قدماء رواة أخبارنا، أو فقهاؤنا العاملين

١. مستدرک الوسائل، ج ٣، ص ٣٤٥.

بمتون الأخبار، وهو الذي يقوى في نفسي ويترجح في نظري بمقتضى ما حصل من القرائن والأمارات.

وخامسها، أن يكون عين كتاب المنقبة التي قد ذكر جماعة من الأصحاب، منهم الشيخ الجليل ابن شهر آشوب والشيخ السعيد السديد علي بن يونس العاملي عليه السلام في كتابي المناقب، والصراط المستقيم، أنه تصنيف الإمام الهمام مولانا أبي محمد العسكري عليه السلام^١.

ويؤيده ما ذكره من أنه مشتمل على أكثر الأحكام، ومتضمن أغلب مسائل الحلال والحرام، وما ذكره في المناقب، لكن بعض ما ذكرناه من المبعّدات في المقام الأول جارٍ في هذا الاحتمال أيضاً، فتأمل.

فم لا يذهب عليك أنّ ما ذكرناه في شأن هذا الكتاب - من أنه قد ينفع في مقام تعارض الأخبار، وقد يتحصّل من جهته ترجيح أحد المتعارضين - ممّا يجري في جملة من كتب فتاوي قدماء أصحابنا أيضاً، وهي كتبهم التي قد علم أنهم أخذوها من متون الأخبار الصحيحة لديهم بقرائن وأمارات كانوا يركنون إليها، أو كانوا يعتقدون أنّ فتاويها من مسلمات مشايخ الطائفة الحقّة الإماميّة وإجماعاتهم.

فمنها كتاب شرائع الشيخ أبي الحسن بن بابويه^٢ الذي قد عرفت سابقاً أنه متحد مع

١. المناقب لابن شهر آشوب، ج ٤، ص ٤٢٤؛ لم أعر مضافه في كتاب الصراط المستقيم؛ وانظر: خاتمة المستدرک، ج ١، ص ٣٢٣؛ الذريعة، ج ٢٣، ص ١٤٩، (الرقم ٨٤٥٠).

٢. الشرائع، ويقال «كتاب الشرائع» أيضاً، لشيخ القميين الشيخ أبي الحسن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي والد الشيخ الصدوق، والمتوفى في سنة تناثر النجوم وهي ٣٢٩ هـ. قال النجاشي: أنها رسالة كتبها لولده.

قال صاحب الذريعة: كانت هذه الرسالة مرجع الأصحاب عند إعواز النصوص المأثورة المسندة لقول مؤلفه في أوله: إن ما فيه مأخوذ عن أئمة الهدى، فكل ما فيه خبر مرسل عنهم، وقد نقل عنها العلامة المجلسي في المجلد الثامن عشر من «بحار الأنوار» وتوجد نسخة منها في الكاظمية في مكتبة سيدنا

رسالته إلى ابنه؛ فإن من تأمل في تضاعيف ما حكاه ولده عن هذه الرسالة في الفقيه، ووقف على ما ذكره في الذكرى^١ من حسن ظنّ الأصحاب به، وأن فتواه كروايته.

وما نقله العلامة المجلسي^٢ في إجازات البحار عن خطّ شيخنا الشهيد، من أنّ الشيخ أبا عليّ بن شيخنا الطوسي^٣ ذكر أنّ أول من ابتكر طرح الأسانيد وجمع بين النظائر وأتى بالخبر مع قرينه عليّ بن بابويه في رسالته إلى ابنه. وقال: ورأيت جميع من تأخّر عنه يحمل طريقه فيها، ويقول عليه في مسائل لا يجدون النصّ عليها؛ لتقته وأمانته وموضعه من الدين والعلم، انتهى^٤.

وأيضاً أطلع على ما صدر من الصدوق من عدّه إياه في ضمن كتب الأخبار المعتمدة لديه وشدة اعتماده عليه، بحيث قد قدّم بعض مضامينها على بعض الأخبار المعتبرة [و] انكشف له حقيقة الأمر، وأتضح له غاية الاتّضاح أنّ فتاويها مأخوذة من الأخبار المعتمدة الصحيحة لديه ولدى ولده، وأنّه ممّا كان قدماء الأصحاب يعتنون بشأنه غاية الاعتناء^٥.

لكن ما نسبته شيخنا الشهيد إليهم وحكاه عن الشيخ أبي عليّ - من أنّهم كانوا يتمسكون بما يجدون فيه عند فقد الأدلّة وإعواز النصوص - لا يخلو عن نظر؛ وذلك لأنّ ظاهر ما ذكره مناف لكلّ ما نسبته إليهم الأخباريّة القاصرون، من أنّهم كانوا يقتصرون على الطرق المفيدة للقطع واليقين في كلّ من السند والدلالة، وما حزاه

١. الحسن صدر الدين، وهي بخطّ السيّد محمد بن مطرف تلميذ المحقّق الحلّي، وقد قرأها على أستاذه المحقّق فأجازها على ظهرها، وتاريخ الإجازة سنة ٦٧٢ هـ. ومجموعها يقرب من ألف بيت، والموجود فيها من الأبواب: باب آداب الخلوة إلى صلاة الجمعة، وكأنّه مختصر من (فقه الرضا)، بل هو مطابق لعين عباراته غالباً. الذريعة، ج ١٣، ص ٤٦، (الرقم ١٥٧).

٢. ذكرى الشيعة، ج ٤، ص ١٣؛ رجال النجاشي، ص ١٨٥؛ الهداية للشيخ الصدوق، ص ١٥؛ ذخيرة المعاد، ج ١، ص ٥٠.

٣. بحار الأنوار، ج ١٠٤، ص ٣٠.

٤. انظر: بحار الأنوار، ج ١، ص ١١.

إلهم النافون لحجبة أخبار الأحاد كالسيدين و ابن إدريس من أنهم كانوا لا يعولون على ما كان طريقه ظنيًا ولم يكن يوجب علماً، وما هو الظاهر من طريقة أكثرهم من العمل بالظنون الخاصة، و ما يستفاد من بعضهم في أثناء المباحث الفقهيّة من البناء على مطلق الظن كما هو طريقة جمع من متأخري المتأخرين .

أما منافاته للأولين فواضحة، وأما عدم مناسبه للثالث فلائنه لا وجه لعدتلك الفتاوى من الظنون الخاصة إلا باعتبار كونها بمنزلة الأخبار المعبرة وأمثالها .

ولا يخفى أنّ المدار في أمثالها عند هؤلاء على ملاحظة الجمع أو الترجيح، فلو كانوا يعتقدون أنّ تلك الفتاوى في قوة الأخبار المعبرة لكان اللازم عليهم أن يلاحظوها قبل إعواز النصوص أيضاً، ولكن المناسب بطريقتهم أن يجمعوا بينها وبين غيرها فيما يصحّ فيه ذلك بمقتضى القواعد المقررة في محالها، كالعام والخاص والمطلق والمقيد والمجمل والمبين والأمر والنهي وناظرها، أو يرجحوا أحد الطرفين فيما لا يتأتى فيه طريقة الجمع كما هو المعهود عنهم في سائر الأخبار والأدلة الشرعيّة .

ومنه يظهر وجه منافاته للرابع أيضاً؛ فإنّ بناء هؤلاء على ملاحظة وجوه الجمع أو الترجيح في أمثال المقام كما لا يخفى، فعليك بالتأمل التام فيما تلوته عليك؛ ليظهر لك سقوط ما قد يتوهم، من أنّ تلك الفتاوى وإن كانت معتبرة لديهم إلا أنّهم كانوا يرونها أضعف من مجموع سائر النصوص المعبرة، باعتبار عدم صراحتها وعدم كونها في صورة النصّ .

ومنها كتاب الهداية لشيخنا الصدوق^١ فإنه نظير شرايع والده في كونه مأخوذاً من

١ . الهداية بالخير في الأصول والفروع، للصدوق أبي جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي، ٨٠٩ هـ. مرتب على أبواب، ابتدأ فيه بالأصول، وأول أبوابه: ما يجب اعتقاده في توحيد الله، ثم النبوة، ثم الإمامة إلى آخر باب التية، ثم شرع في الفروع من باب المياه، ثم الوضوء، والغسل و... حكي عنه أنّه جوز فيه الوضوء والغسل بماء الورد، أي الذي جعل فيه الورد ليتصدّد منه الجلاب، لا نفس

متون الأخبار المعتبرة لديه، وهذا هو الذي بعث شيخنا صاحب البحار على إدراج فتاويه في ضمن ما جمعه من الأخبار.

ومنها كتاب المقنع^١ له، فإنه قد ذكر فيه أن ما يورده فيه هو ما كان مبنياً ثابتاً من المشايخ الفقهاء الثقات، ولذا ترى بعض متأخري الأصحاب قد يذكر فتاوي ذلك الكتاب أيضاً في عداد الأخبار.

ومنها كتاب نهاية شيخ الطائفة^٢، فإنه قد عمل كتابه هذا في بيان فتاويه المأخوذة من متون الأخبار، على ما يظهر من كلامه في فاتحة الميسر وخاتمة الاستبصار^٣ ولذا ذكر الفاضل الحلبي^٤ في غير موضع من سوائه أن هذا الكتاب كتاب خبر لا كتاب بحث ونظر^٤.

﴿ المتصّد، ينقل عنه المجلسي في البحار، وقال في أوّله: إن اشتهاره ليس كاشتهار سائر كتب الصدوق. رأيت منه نسخة ناقصة إلى أواخر الحجّ في خزانة الصدر، ونسخة أخرى إلى الميراث عند السيّد أبي القاسم الإصفهاني في النجف، وأخرى عند الميرزا محمّد علي الأردوبادي، وأخرى عند هادي كاشف الغطاء، ونسخة عنوانها «هداية المتعلّمين» في مكتبة مدرسة البروجردي، وهي بخط تاج الدين حسين بن عوض شاه الكاشاني، فرغ منها الثلاثاء ١ رجب ٦٨٧، وهي آخر الميراث، ونسخة في مكتبة راجه فيض آبادي. الذريعة، ج ٢٥، ص ١٧٤، (الرقم ١١٥).

١. المقنع في الفقه، للشيخ الصدوق أبي جعفر محمّد بن عليّ بن الحسين بن موسى بن بابويه القميّ، المتوفى سنة ٣٨١، ينقل عنه في الوسائل، ونقل عنه في الأفعال عن نسخة عصر المصنّف، ونسخة منه عند الميرزا محمّد علي الأردوبادي. وسمعت أنّه مطبوع أيضاً، ثم رأيت ضمن «جوامع الفقه»، طبع في سنة ١٢٧٦ بدأ فيه بالوضوء، وأورد كثيراً من أبواب الفقه حتّى الديات، ونقل في آخره عن رسالة والده إليه، وله آداب لبس الثوب الجديد. الذريعة، ج ٢٢، ص ١٢٣، (الرقم ٦٣٦٥).

٢. النهاية في مجرّد الفقه والفتاوي، ومتون الأخبار من الطهارة إلى الديات، للشيخ الطائفة محمّد بن الحسن بن علي الطوسي ٤٦٠. مشتمل على كتب، وكلّ يشتمل على أبواب، وكان كتاباً مدرسيّاً حتّى ألف المحقّق الحلبيّ «الشرائع»، فكان الفقهاء يدرسونه ويكتبون عليه الشروح. الذريعة، ج ٢٤، ص ٤٠٣، (الرقم ٢١٤١).

٣. الميسر، ج ١، ص ٢؛ الاستبصار، ج ٤، ص ٣٠٥.

٤. السرائر، ج ١، ص ١٤٦ و ٣٠٤ و ٦٣٢ و ٦٤٢؛ وج ٢، ص ٤٤؛ وج ٣، ص ١٦١.

وأما ما قاله في مواضع أخرى من كتابه في شأن فتاوي النهاية من أن ما ذكره الشيخ فيه إنما أورده إيراداً لا اعتقاداً وقد اعتذرنا له في خطبة الكتاب^١، فهو كلام شعري ساقط عن درجة الاعتبار، وإنما هو أمر ناش مما بنى عليه أمره من نقض فتاوى الشيخ ومن تبعه وكسر صولته وتوهين من تقدمه من أعظم الفقهاء؛ وذلك لأن الظاهر من سياق الكتاب المذكور ومن طريقة الشيخ.

ومما قاله في خطبة الجمل والعقود وآخر الاستبصار - من أنه يصلح للحفظ - أن ما أورده فيه مذهبه وفتياه،^٢ كما يكشف عنه عدم تعرضه لمضامين جميع ما رواه في كتابي الأخبار في خصوص هذا الكتاب؛ فإنه لو كان بناء الشيخ في الكتاب المذكور على ذكر مجموع ما روي له في كل واحد من المسائل لا على خصوص ما كان يذهب إليه ويعتقد حقيقته من تلك الأخبار، لكان يذكر في أغلب مسائله أحكاماً مختلفة من غير أن يرجح أحدها.

ولا يخفى أن ظاهر كثير من فقهائنا المتأخرين عنه أيضاً، ما ذكرناه؛ فإن من تتبع كلماتهم، ولاحظ عبارتهم في مقام تفضيل الأخبار، وشاهد خصوص ما في مواضع كثيرة من المختلف^٣ والمهذب^٤ البارع الجامعين لأكثر الأقوال، وقف على غير موضع مما ينبئ عن ذلك، واتضح له أنهم كانوا يعتقدون فتاوى النهاية معتقداً للشيخ، وهذا أيضاً مما يقوي ذلك المرام.

لا يقال: إن ابن إدريس لقرب عصره من عصر الشيخ، وكونه من أحفاده من جانب الأم، ونهاية اطلاعه على كلماته، ووقوفه على جملة من كتبه التي لم يقف عليها أكثر

١. السرائر، ج ١، ص ٦٣٢؛ وج ٢، ص ٣٥١ و ٥٤١ و ٥٨٩؛ وج ٣، ص ١١ و ١٤ و ١٨ و ٢٣ و ٣٢ و ٣٣ و ٤٥ و ٧٤ و ٩٣ و ١٠٨ و ١٢٣ و ١٦٠ و ١٧١ و ١٩٢ و ٢١٠ و ٢٨٦ و ٣٣٠ و ٣٣٦ و ٣٤١ و ٣٦٩ و ٤٦٨ و ٤٩٢ و ٥٢٠.

٢. الاستبصار، ج ٤، ص ٣٠٥.

٣. انظر: مختلف الشيعة، ج ١، ص ٣٧٢؛ وج ٢، ص ٤٦٠ و ٥٤٥ و ٥٩٣ و ٧٥٨ و ٧٦٦.

٤. انظر: المهذب البارع، ج ١، ص ١٥٤ و ١٥٨ و ٢١٨ و ٤٨٣.

الفقهاء، كان أبصر بمذهبه من غيره، فلا يبعد أن يكون ذلك ممّا سمعه من أفواه مشايخه الذين أدركو عصر الشيخ وكانوا من أصحابه، أو لعلّه ممّا وجدّه مصرّحاً به في شيء من كلماته التي لم نقف عليها، فلا وجه لرّدّه وتقديم قول غيره من الأصحاب على قوله.

لأنّنا نقول: إنّ كلامه في خطبة السرائر أقوى شاهد على أنّ هذا ممّا لم يبلغه من المشايخ، وشيء لم يصل إليه على وجه النقل والسماع^١، فإنّه قد استند في ذاك الادّعاء إلى ما فهمه من خطبة المبسوط، وبالغ في استفادته من كلامه هناك.

ومن الواضح أنّه لو كان مطلعاً على كلام آخر له صريح في ذلك أو أوضح دلالة من كلامه في المبسوط، أو كان هذا من مسموعاته، لكان يستند إليه، وما كان يقتصر على ما هو أخفى دلالة، فمستنده منحصر فيما توهمه من كلامه المذكور، وهو إلى الدلالة على خلافه أقرب؛ لأنّه قال:

وكنّت على قديم الوقت وحديثه متشوّق النفس إلى عمل كتاب يشتمل على ذلك، وتتوق نفسي إليه، فيقطعني عن ذلك القواطع، ويشغلني الشواغل، ويضعف نيّتي أيضاً فيه قلّة رغبة هذه الطائفة فيه وترك عنايتهم به؛ لأنّهم آلفوا الأخبار وما رووه من صريح الألفاظ، حتّى أنّ مسألة لو غيّر لفظها وعبر عن معناها بغير اللفظ المعتاد لهم تعجّبوا منها وقصر فهمهم عنها، وكنّت عملت على قديم الوقت كتاب النهاية، وذكرت جميع ما رواه أصحابنا في مصنّفاتهم وأصولها من المسائل وفرّقه في كتبهم، ورتّبته ترتيب الفقه، وجمعت بين النظائر، ورتّبته فيه الكتب على ما رتّبته؛ للعلّة التي بيّنتها هناك، ولم أتعرض للتفريع على المسائل، ولا لتعقيد الأبواب وترتيب المسائل وتعليقها، والجمع بين نظائرها، بل أوردت جميع ذلك أو أكثره بالألفاظ المنقولة؛ حتّى لا يستوحشوا من ذلك، وعملت بآخره جعل العقود في العبادات - سلكت فيه طريق الإيجاز والاختصار - وعقود الأبواب فيما يتعلّق بالعبادات، ووعدت فيه أن أعمل كتاباً في الفروع خاصّة يضاف إلى كتاب النهاية ويجتمع معه. يكون كاملاً كافياً في جميع ما يحتاج إليه.

ثم ذكر شرطاً من صفات مبسوطه ، وعقبه بقوله : وأما أصحابنا فليس لهم في هذا المعنى شيء يشار إليه ، بل لهم مختصرات ، وأوفى ما عمل في هذا المعنى كتابنا النهاية وهو على ما قلت فيه .

انتهى موضع الحاجة من كلامه^١ .

وأنت خبير بأن شيئاً من كلماته هذه لا يدل على مدعى الفاضل الحلبي ، وإنما غايتها بيان أن كتابه المذكور معمول في الفتاوي المأخوذة من متون الأخبار ، وأن أكثر تلك الفتاوي يوافق ألفاظ الأخبار ، وأين هذا من توهم ذلك الفاضل فعده هذا اعتذاراً للشيخ عمّا أودع فيه من عجائب الزمان .

وأعجب من ذلك أنه قد ذكر في غير موضع من السرائر أن الشيخ ذهب في نهايته إلى كذا ، أو مذهبه في نهايته كذا ، أو قد رجع عنه في غيره ، أو في جزء آخر منه ، ونحو ذلك مما هو صريح في هذا المعنى .

ولا يخفى أن هذا ينافي ما ذكره في أول كتابه في شأن ذلك الكتاب ، وصرح به في قريب من ألفي مقام منه^٢ .

وبالجمله فالظاهر أن نهاية الشيخ أيضاً من جملة الكتب المأخوذة من متون الأخبار المعتمدة لدى مصنفيها ، كما نبه عليه بعض الأجلة^٣ ، وكثيراً ما ينفع في مقام تعارض الأخبار ، فلا بد للفقهاء الماهر من أن يكون ملتفتاً في كثير من المقامات إلى فتاوي هذا الكتاب ، وما مرّ من نظائره .

هذا آخر ما أوردناه في بيان حال الكتاب المعروف بـ **فقه الرضا** .

١ . المبسوط ، ج ١ ، ص ٣ ؛ السرائر ، ج ١ ، ص ٥٣ ؛ رجال الطوسي ، ص ٨٨ .

٢ . السرائر ، ج ١ ، ص ٥٣ .

٣ . انظر : الذريعة ، ج ٢٤ ، ص ٤٠٣ ، (الرقم ٢١٤١) .

المصادر والمصادر

- ١- الاحتجاج على أهل اللجاج، أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي (ت ٦٢٠ق)، تحقيق: إبراهيم البهادري ومحمد هادي به، طهران: دار الأسوة، الطبعة الأولى ١٤١٣ق.
- ٢- أحكام القرآن، أبو بكر أحمد بن علي الرازي «الخصاص» (ت ٣٧٠ق)، تحقيق: عبد السلام محمد علي شاهين، بيروت: دار الكتب العلمية، ١٤١٥ق.
- ٣- الاستبصار فيما اختلف من الأخبار، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ق)، تحقيق: حسن الموسوي الخرسان، طهران، دار الكتب الإسلامية، الطبعة الأولى.
- ٤- الأمل للصدوق، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي «الشيخ الصدوق» (ت ٣٨١ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة البعثة - قم، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.
- ٥- الأمل للطوسي، أبو جعفر محمد بن الحسن «الشيخ الطوسي» (ت ٤٦٠ق)، تحقيق: مؤسسة البعثة، دار الثقافة - قم، الطبعة الأولى ١٤١٤ق.
- ٦- أمل الأمل، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ١١٠٤ق)، تحقيق: أحمد الحسيني، بغداد: مكتبة الأندلس، ١٣٨٥ق.
- ٧- بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقي المجلسي (ت ١١١٠ق)، بيروت: مؤسسة الوفاء، الطبعة الثانية ١٤٠٣ق.
- ٨- تفسير الفخر الرازي = التفسير الكبير ومفاتيح الغيب.
- ٩- تفسير القمي، أبو الحسن علي بن إبراهيم بن هاشم القمي (ت ٣٠٧ق)، إعداد: السيد الطيب الموسوي الجزائري، مطبعة النجف الأشرف.
- ١٠- التفسير الكبير ومفاتيح الغيب (تفسير الفخر الرازي)؛ أبو عبد الله محمد بن عمر «الفخر الرازي» (ت ٦٠٤ق)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى ١٤١٠ق.
- ١١- التوحيد، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي «الشيخ الصدوق» (ت ٣٨١ق)، تحقيق: هاشم الحسيني الطهراني، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة الأولى ١٣٩٨ق.
- ١٢- تهذيب الأحكام في شرح المقننة، أبو جعفر محمد بن الحسن «الشيخ الطوسي» (ت ٤٦٠ق)، بيروت: دار التعارف، الطبعة الأولى ١٤٠١ق.

- ١٣ - ثواب الأفعال وعقاب الأفعال، أبو جعفر محمد بن علي القمي «الصدوق» (ت ٣٨١ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، تهران: مكتبة الصدوق.
- ١٤ - جامع الرواة: محمد بن علي الغروي الأردبيلي (ت ١١٠١ق)، دار الأضواء - بيروت، ١٤٠٣ق.
- ١٥ - الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة؛ يوسف بن أحمد البحراني (ت ١١٨٦ق)، تحقيق: محمد تقي الايرواني، النجف الأشرف: دار الكتب الإسلامية، ١٣٧٧ق.
- ١٦ - خاتمة مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل، حسين النوري (ت ١٣٢٠ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت (ع) - قم.
- ١٧ - الدرر المنتور في التفسير المأثور، جلال الدين عبد الرحمن بن أبي بكر السيوطي (ت ٩١١ق)، بيروت: دار الفكر، الطبعة الأولى ١٤١٤ق.
- ١٨ - ذخيرة المعاد في شرح الإرشاد، ملا محمد باقر السبزواري (١٠٩٠ق)، قم: مؤسسة آل البيت (ع).
- ١٩ - ذكرى الشيعة؛ أبو عبد الله محمد بن مكّي العاملي الجزيني «الشهيد الأول» (ت ٧٨٦ق)، قم: مكتبة بصيرتي.
- ٢٠ - الذريعة إلى تصانيف الشيعة، آقا بزرك الطهراني (ت ١٣٤٨ق)، بيروت: دار الأضواء، ١٤٠٣ق.
- ٢١ - رجال النجاشي (فهرس أسماء مصتفي الشيعة)، أبو العباس أحمد بن علي النجاشي (ت ٤٥٠ق)، بيروت: دار الأضواء، الطبعة الأولى ١٤٠٨ق.
- ٢٢ - رسائل المحقق الكركي، علي بن الحسين الكركي (ت ٩٤٠ق)، تحقيق: محمد الحسون، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- ٢٣ - الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية؛ محمد باقر الحسيني «الداماد» (ت ١٠٤١ق)، قم: مكتبة آية الله المرعشي، الطبعة الأولى ١٤٠٥ق.
- ٢٤ - روض الجنان في شرح إرشاد الأذهان، زين الدين الجبعي العاملي «الشهيد الأول» (ت ٧٨٦ق)، قم: مؤسسة آل البيت (ع).
- ٢٥ - رياض العلماء وحياض الفضلاء، ميرزا عبد الله أفندي الإصهاني (القرن الثاني عشر)، تحقيق: أحمد الحسيني، قم: مكتبة آية الله المرعشي العامة، الطبعة الأولى ١٤٠١ق.
- ٢٦ - رياض المسائل في بيان الأحكام بالدلائل، علي الطباطبائي (ت ١١٩٢ق)، قم، مؤسسة آل البيت (ع).
- ٢٧ - السرائر الحاوي لتحرير الفتاوى، أبو جعفر محمد بن منصور بن أحمد بن إدريس الحلبي (ت ٥٩٨ق).

تحقيق ونشر: مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة الثانية ١٤١٠ ق.

- ٢٨ - هوائد الأيام، أحمد بن محمد مهدي النراقي (ت ١٢٤٥ ق)، قم: مكتبة بصيرتي، ١٤٠٨ ق.
- ٢٩ - الفقه على المذاهب الأربعة، عبد الرحمن الجزيري، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ١٤٠٦ ق.
- ٣٠ - الفقه المنسوب للإمام الرضا عليه السلام، تحقيق مؤسسة آل البيت عليه السلام، المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام - مشهد.
- ٣١ - الفهرست، أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي (ت ٤٦٠ ق)، تحقيق: جواد القيومي، قم: مؤسسة نشر الفقاهة، الطبعة الأولى ١٤١٧ ق.
- ٣٢ - الفهرست، منتجب الدين علي بن عبيد الله القمي الرازي (ت ٥٨٥ ق)، تحقيق: جلال الدين المحدث الأرموي، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٣٦٦.
- ٣٣ - الفوائد الرجالية، محمد باقر بن محمد أكمل البهبهاني (ت ١٢٠٥ ق)، بي نا - بي جا.
- ٣٤ - الكافي، أبو جعفر ثقة الإسلام محمد بن يعقوب بن إسحاق الكليني الرازي (ت ٣٢٩ ق)، تحقيق: علي أكبر الغفاري، بيروت: دار صعب ودار التعارف، الطبعة الرابعة ١٤٠١ ق.
- ٣٥ - كشف اللثام، بهاء الدين محمد بن الحسن الإصفهاني «فاضل الهندى» (ت ١١٣٥ ق)، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي.
- ٣٦ - المبسوط في فقه الإمامية، أبو جعفر محمد بن الحسن «الشيخ الطوسي» (ت ٤٦٠ ق)، تحقيق: محمد علي الكشفي، طهران: المكتبة المرتضوية، الطبعة الثالثة ١٣٨٧ ق.
- ٣٧ - مجمع الفائدة والبرهان، للمولى أحمد الأردبيلي (ت ٩٩٣ ق)، تصحيح: مجتبی العراقي - علي بناه الإشتهاردي - حسين اليزدي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- ٣٨ - مختلف الشيعة، أبو منصور الحسن بن يوسف بن المطهر الحلي (ت ٧٢٦ ق)، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- ٣٩ - مدارك الأحكام في شرح شرايع الإسلام، محمد بن علي العاملي الجبعي (ت ١٠٠٩ ق)، تحقيق ونشر: قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام، ١٤١٠ ق.
- ٤٠ - مستدرك الوسائل ومستنبط المسائل، ميرزا حسين النوري (ت ١٣٢٠ ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
- ٤١ - مشرق الشمس في تحقيق الدروس، حسين بن جمال الدين الخوانساري (ت ١٠٩٩ ق)، مؤسسة آل البيت عليه السلام.

- ٤٢- معالم العلماء، أبو جعفر محمد بن علي السروي المازندراني «ابن شهر آشوب» (ت ٥٨٨ق)، النجف الأشرف: المطبعة الحيدرية، ١٣٨٠ق.
- ٤٣- مفاتيح الأصول، محمد بن علي المجاهد الطباطبائي (ت ١٢٤٢ق).
- ٤٤- المقنع، أبو جعفر محمد بن علي القمي «الشيخ الصدوق» (ت ٣٨١ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام، قم، ١٤١٥ق.
- ٤٥- مناقب آل أبي طالب عليه السلام (المناقب لابن شهر آشوب)، أبو جعفر رشيد الدين محمد بن علي بن شهر آشوب المازندراني (ت ٥٨٨ق)، قم: المطبعة العلمية.
- ٤٦- ممتهى المطلب في تحقيق المذهب، أبو منصور الحسن بن يوسف الحلبي (ت ٧٢٦ق)، مشهد: بنياد پژوهشهای آستان قدس رضوی.
- ٤٧- من لا يحضره الفقيه، أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن بابويه القمي «الشيخ الصدوق» (ت ٣٨١ق)، تحقيق: علي أكبر العفاري، مؤسسة النشر الإسلامي - قم، الطبعة الثانية.
- ٤٨- المهذب البارع في شرح المختصر النافع، جمال الدين أحمد بن محمد بن فهد الحلبي (ت ٨٤١ق)، تحقيق: مجتبی العراقي، قم: مؤسسة النشر الإسلامي.
- ٤٩- نهج الحق وكشف الصدق، جمال الدين الحسن بن يوسف بن المطهر الحلبي (ت ٧٢٦ق)، تحقيق: عين الله الحسيني الأرموي، قم: دار الهجرة، الطبعة الأولى ١٤٠٧ق.
- ٥٠- وسائل الشيعة، محمد بن الحسن الحر العاملي (ت ١١٠٤ق)، تحقيق ونشر: مؤسسة آل البيت عليه السلام - قم، الطبعة الأولى ١٤٠٩ق.
- ٥١- الهداية، أبو جعفر محمد بن علي القمي «الشيخ الصدوق» (ت ٣٨١ق)، مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام.
- ٥٢- هداية المسترشدين في شرح معالم الدين، محمدتقي بن محمد رحيم الطهراني الإصفهاني (ت ١٢٤٨ق).

معرفة نسخة

آداب عباسی

صدرالدين محمد تبریزی (قرن ١١)

إجازات الرواية والوراثة

شيخ آقا بزرگ بن علی تهرانی (١٣٨٩ق)

آداب عباسی

صدر الدین محمد تبریزی (قرن ۱۱)

معرفی: سید محمد عمادی حائری

درآمد

نگارش‌های شیعیان در دعا، مجموعه‌ای دلپذیر از میراث حدیثی شیعه است که بر تارک آن، نوشتارهای ارجمند شیخ طوسی (م ۴۶۰ق) و ابن طاووس (م ۶۰۰ق) می‌درخشد. یکی از ارزشمندترین نگارش‌های دعایی شیعه، مفتاح الفلاح، اثر مشهور و ارزشمند شیخ بهاء الدین محمد عاملی، معروف به شیخ بهایی (م ۱۰۳۰ق)، دانشمند بزرگ روزگار صفویه است.

وی این کتاب را در اعمال و ادعیه استجابی شبانه‌روز تدوین کرده است، بدین‌گونه که شبانه‌روز را به شش بخش تقسیم کرده و هر بخش را در بابتی جای داده و در پایان نیز تفسیری کوتاه بر سوره «فاتحه» نگاشته است. آرای ارزشمند او در میان نقل ادعیه، ارزشی ویژه به این کتاب بخشیده است.

او این اثر را در آغازین روزهای دهه سوم ماه صفر سال ۱۰۱۵ق، در گنجه قفقاز به پایان آورده است.^۱

۱. مفتاح الفلاح فی عمل الیوم واللیلة، بهاء الدین محمد بن الحسین الحائری العاملی (الشیخ البهانی)، تحقیق: السید مهدی رجائی، قم، مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۵ق، ص ۸۰۰.

مفتاح الفلاح، از همان ابتدا، مورد توجه دانشمندان و اهل معرفت واقع شد. از جمله، فقیه و عارف سترگ، آخوند ملا حسینقلی همدانی (م ۱۳۱۱ق) شاگردان اخلاقی خویش را به عمل به محتوای این کتاب، سفارش فرموده است.^۱ روی آری به مفتاح الفلاح، سبب شد که از روزگار تألیف آن تا زمان‌های پسین، مترجمانی به برگردان آن به پارسی دست‌گشایند تا فارسی‌زبانان را نیز از آن، بهره‌ای باشد.^۲

نخستین کسی که به ترجمه این اثر دست‌یازید، صدرالدین محمد تبریزی از شاگردان شیخ بهایی است.

صدرالدین محمد تبریزی

صدرالدین محمدبن محب‌علی تبریزی^۳ (م ۱۰۵۰ق)، از شاگردان معروف شیخ بهایی است و او را می‌توان از پیشاهنگان نهضت پارسی‌نگاری و ترجمه متون دینی در دوره صفویه برشمرد.

تاکنون، آثار زیر که همگی ترجمه از عربی به پارسی است، از او شناخته شده است:

۱. آداب عباسی: ترجمه مفتاح الفلاح شیخ بهایی^۴ است که درباره آن، سخن خواهیم گفت؛

۲. مختصر آداب عباسی: گزیده آداب عباسی است که بیانات و حواشی شیخ بهایی را در آن

۱. ترجمه مفتاح الفلاح، علی بن طیفور بسطامی، تصحیح: حسن حسن‌زاده آملی، ص ۲ (مقدمه).
 ۲. برای آگاهی از این ترجمه‌ها، ر.ک: علوم حدیث، ش ۱۱، بهار ۷۸، ص ۱۰۹-۱۱۲: ترجمه‌های مفتاح الفلاح و ترجمه آقا جمال خوانساری، علی صدراپی خویی.
 ۳. طبقات أعلام الشيعة (القرن الحادی عشر)، آقا بزرگ تهرانی، ص ۵۰۲.
 ۴. الذریعة، آقا بزرگ تهرانی، ج ۱، ص ۲۴.

نیاورده است؛^۱

۳. عقاید عباسیه: ترجمه رساله کوتاه عقاید فخریه از فخر الدین حلّی، فرزند علامه حلّی است. وی آن را به دستور شیخ بهایی به پارسی برگردانیده است؛^۲

۴. ترجمه الاثنی عشریه الزکاتیه شیخ بهایی؛^۳

۵. ترجمه الاثنی عشریه الصلایه شیخ بهایی؛^۴

۶. ترجمه الاثنی عشریه الصومیه شیخ بهایی؛^۵

نوشته‌های او در دوران زندگانی استادش شیخ بهایی به رشته تحریر درآمده و چنان‌که می‌نگریم، همه آنها ترجمه نگاهشته‌های استاد اوست، بجز عقاید عبسیه که آن را نیز به دستور وی، به فارسی برگردانیده است.

آداب عباسی

آداب عباسی، مشهورترین اثر صدر الدین تبریزی است و نسخ زیر، قدیم‌ترین دست‌نوشته‌های آن است:^۶

۱. نسخه شماره ۱۳۷۱۳ کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی، تحریر ۱۰۶۹ ق.^۷

۱. همان، ج ۴ ص ۱۳۸.

۲. این رساله به کوشش آقای رسول جعفریان منتشر گردیده است.

نک: میراث اسلامی ایران، به کوشش رسول جعفریان، دفتر سوم، ص ۳۶۹-۳۷۸، عقاید عباسیه.

۳. الذریعه، آقا بزرگ تهرانی، ج ۴ ص ۷۴.

۴. همان جا؛ فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه مرکزی دانشگاه تهران، محمدتقی دانش‌پژوه، ج ۱۶، ص ۱۳۰.

۵. همان جا.

۶. برای آگاهی از نسخ خطی آداب عباسی، ر.ک: فصل‌نامه علوم حدیث، ش ۱۱، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۷. فهرست نسخه‌های خطی کتاب‌خانه مجلس شورای اسلامی، علی صدراپی خوبی، ج ۳۷، ص ۲۳۹.

۲. نسخه شماره ۶۳/۲۰۰ کتابخانه آیه الله العظمی گلپایگانی، تحریر ۱۰۷۸ق.^۱
۳. نسخه شماره ۵۹۷۳ کتابخانه مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار)، تحریر ۱۰۷۸ق.^۲

۴. نسخه شماره ۳۹۵۳ کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، تحریر ۱۰۹۱ق.^۳
۵. نسخه شماره ۲۰۰۱ کتابخانه مسجد اعظم قم، تحریر ۱۰۹۳ق.^۴
- آنچه در پی می آید، با کاشی در کهن ترین نسخ خطی این کتاب به نگارش درآمده است.

آداب عباسی، ترجمه ای روان و بی پیرایه در ترجمه مفتاح الفلاح شیخ بهایی است که کهن ترین برگردان از این اثر به شمار می رود و پیداست که برای عامه مردم به فارسی برگردانیده شده است.

متن ادعیه، ترجمه نشده و مترجم، تنها عبارات و بیانات شیخ بهایی را به فارسی برگردانده است. از این رو، بی هیچ دیگرگونی، نظم و نسقی نیکو همچون مفتاح الفلاح دارد. در حقیقت، آداب عباسی، فارسی شده مفتاح الفلاح است.

تنها اختلافی که میان مفتاح الفلاح و آداب عباسی جلب نظر می کند، آن است که مترجم، دیباچه و انجامه مفتاح الفلاح را به پارسی برنگردانیده و به جای آن، آغاز و انجامی از خود برنشانده و در نهایت، به شاه عباس صفوی (حک ۹۸۵ - ۱۰۳۸ق) تقدیم داشته است.

در دیباچه شیخ بهایی علیه السلام بر مفتاح الفلاح، چنین آمده است:

-
۱. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله العظمی گلپایگانی، ابوالفضل عرب زاده، ج ۱، ص ۳۷.
۲. فهرست کتابخانه سپهسالار، محمد تقی دانش پژوه - علی نقی منزوی، ج ۳، ص ۱۵.
۳. فهرست نسخه های خطی کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی نجفی، سید احمد حسینی، ج ۱۰، ص ۳۳۶.
۴. فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد اعظم قم، رضا استادی، ص ۵.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي دلنا على جادة النجاة، وهدانا إلى ما يوجب علو الدرجات، والصلاة على أشرف البريات وأفضل أهل الأرض والسموات، ومحمد وآله الذين بمحوالاتهم تقبل الصلوات وبيركاتهم تستجاب الدعوات.

وبعد؛ فإن أقل العباد عملاً وأكثرهم زلاً، محمد، المشتهر بهاء الدين العاملي - وفقه الله للعمل - في يومه لئده، قبل أن يخرج الأمر من يده، يقول: قد التمس مني جماعة من إخوان الدين وخلان اليقين تأليف مختصر يحتوي على ما لا بد لأهل الديانة من الإتيان به في كل يوم وليلة، من واجب العبادات ومنذوبها ومحمود الآداب ومرغوبها، مقتصراً في الأعمال المسنونة على ما هو قليل المؤونة كثير المعونة؛ فأجبت مسؤولهم وحققت بتوفيق الله مأمولهم وسميت به مفتاح الفلاح سائلاً من الله سبحانه أن ينفع به الطالبين، وأن يجعله من أحسن الذخائر ليوم الدين، ورتبته على ستة أبواب، متوكلاً على ملهم الصواب في كل باب.

الباب الأول: في ما يعمل ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس.

الباب الثاني: في ما يعمل ما بين طلوع الشمس إلى الزوال.

الباب الثالث: في ما يعمل ما بين الزوال إلى المغرب.

الباب الرابع: في ما يعمل ما بين المغرب إلى وقت النوم.

الباب الخامس: في ما يعمل ما بين وقت النوم إلى انتصاف الليل.

الباب السادس: في ما يعمل ما بين انتصاف الليل إلى طلوع الفجر.^١

صدر الدين تبریزی، در آغاز آداب عباسی چنین سخن رانده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

تقدیس و تسبیح، پادشاه قادری راکه خلص عبادش^٢ به مفتاح فلاح «قَدْ أُلْفَحَ الْمُؤْمِنُونَ

١. مفتاح الفلاح، ص ۳۵-۴۱.

٢. گلپایگانی: عباد را.

• الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَشِيعُونَ^۱ افعال خزانن عبودیت و بندگی گشایند و مقرّبان قدس عبودیتش شاهد اعمار را به حلی «يَذُكُرُونَ اللَّهَ قِيَسًا وَقُوْدًا وَعَلَىٰ جُوهِهِمْ وَيَتَذَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲ آریند؛ باریافتگان قدس قبولش از ساقی «يَسْطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ»^۳ پانگواپ و آباریق و کاسین معین^۳ رحیق مختوم «وَسَقَدْنَهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا»^۴ آشامند و جمله عرش تقدیسش بر مساند «فَإِذَا فَرَعْتَ فَاصْبَبْ»^۵ و ائسن ربک فارغب^۵ آرامند. تقدست عزته و عزت قدرته و صلوات مقدسات و تحیات مطهرات بر اقدس مقدسین و مهللین و اشرف معجدین و مسبحین، شارب رحیق «وَأَنْهَضُوا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ لِيُسَبِّحِينَ»^۶ تاجدار ملک «دَنَا فَتَدَلَّى، فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ»^۷ شهسوار میدان «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ»^۸ محرم بارگاه «وَلَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنِ أَرْتَضَىٰ»^۹ صاحب سریر «يَتَأْتِيهَا الْمُدُنِيُّ»^{۱۰} فم فاندیز • وَ رَبِّكَ فَكَيْز • وَ يَتَابِكَ فَطَهَّرْ»^{۱۰} بر آل اطهار و اولاد مطهرین اخیارش، شاهنشان ملک «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^{۱۱} صلوات تسلیمات دائمه به دوام عز ربوبیت و قدس الوهیت - تعزز و تقدس و تعالی - .

و بعد: ۱۲

چنین گوید این ذره^{۱۳} خاکسار به صدرا شده شهره در روزگار

۱. سوره مؤمنون، آیه ۱ و ۲.

۲. سوره آل عمران، آیه ۱۹۱.

۳. سوره واقعه، آیه ۱۸.

۴. سوره انسان، آیه ۲۱.

۵. سوره انشراح، آیه ۷-۸.

۶. سوره محمد، آیه ۱۵.

۷. سوره نجم، آیه ۸-۹.

۸. سوره ضحی، آیه ۵.

۹. سوره انبیاء، آیه ۲۸.

۱۰. سوره مدثر، آیات ۱-۴.

۱۱. سوره احزاب، آیه ۳۳.

۱۲. مجلس: - و بعد.

۱۳. مجلس: بنده.

نظر بسته بر رحمت کردگار
 جهانگیرِ شاهی دِه‌شه‌نشان
 ابوالنصر عباسِ نصرت‌قرین
 به او تازه آثار آل علی
 مؤید به تأیید و نصراله
 چو بر روی زر، نقش روی بتان
 گشوده جهان را، نشسته به تخت
 همین از خدا جُسته راه‌هدا
 مددکار او احمد و هشت و چار
 خدا برگزیدش به فتح و ظفر
 خدا یاور و حافظ و ناصرش!
 به زیر نگینش تمام جهان!
 بهاءِ محمّد، سرِ عالمان
 در اوراد هر وقت و ساعت نوشت
 تَسْبُدُ فُرس را نفع‌چندان از آن
 به فُرسش بیان کرد این کم‌ترین
 شد آدابِ عباسی‌اش نیز نام
 ثوابش ز شاه جهانبان شود
 بود شمع ایمان، فروزان به او
 وزاو شاد جدّش علی ولی!

ز اطوار نفّس از خدا شرمسار
 که در وقت اقبالِ شاه جهان
 شه پادشاهان روی زمین
 از او رونق دین پاک نبی
 جبین شهان را درش سجده‌گاه
 به خاک درش نقش روی شهان
 به تدبیر و رای و به اقبال و بخت
 نکرده به کس مشورت جز خدا
 خدا نصرتش داده در کارزار^۱
 به تیغش برانداخت بنیاد شر
 به صحت تنش باد و خوش خاطرش
 فلک بر مراد دلش شادمان
 سخندان دین، مجتهدّ زمان^۲
 کتابی در آداب طاعت نوشت
 به لفظ عرب بود آن را بیان
 برای غلامان خاقان دین
 چو بر نام شاه جهان شد تمام
 امید آن که مقبول یزدان شود
 بسبخشد خدا عمر سلمان به او
 به رونق از او باد شرع نبی

۱. مجلس: روزگار.

۲. مجلس: فخر اهل زمان.

ومن الله التوفيق وعليه التكلان .

و این رساله را شش باب است :

باب اول ، در بیان آنچه از صبح صادق تا طلوع آفتاب بهجا باید آورد ؛

باب دوم ، در بیان آنچه از طلوع آفتاب تا وقت ظهر بهجا باید آورد ؛

باب سیم ، در بیان آنچه از وقت ظهر تا فرو رفتن آفتاب بهجا باید آورد ؛

باب چهارم ، در بیان آنچه از فرو رفتن آفتاب تا وقت خوابیدن بهجا باید آورد ؛

باب پنجم ، در بیان آنچه از وقت خوابیدن تا نصف شب بهجا باید آورد ؛

باب ششم ، در بیان آنچه از نصف شب تا طلوع صبح صادق بهجا باید آورد .

ستایش نامه صدر الدین تبریزی درباره شاه عباس صفوی و یادکرد وی از شیخ

بهایی ، بدانچه در دیباچه عقاید عباسیه آورده ، همانند است .

وی در آغاز کتاب یاد شده می گوید :

ستایش معبودی را ﷻ که معرفتش دل را نور است و محبتش روان را بهجت و سرور ،
شهد حیات ابدی از قدح متابعت محمدی چشانده و ثمره شجره سعادت را در ریاض
اطاعت اهل بیت عصمت و طهارت رساند [ه] . وبعد :

به عهد جهانگیری شاه دین شه پادشاهان روی زمین

جهانگیر شاهی ده شه نشان ابو النصر عباس صاحب قران

جبین شهان را درش سجده گاه مؤید به تأیید [و] نصر اله

به صحت تنش باد و خوش خاطرش خدا ، حافظ و یاور و ناصرش

فلک بر مراد دلش شادمان به زیر نگینش تمام جهان

نواب مستطاب عالمیان مآب ، مجتهد الزمانی سلطان العلماء المتأملین بهاء الملة
والحقیقة والدین محمداً - ادام الله ظله علی رؤوس المؤمنین - در حوالی «باشی آجوق
گرجستان» ذرة حقیر صدرالدین محمد تبریزی را به ترجمه کردن عقاید فخریه که
حضرت شیخ فخرالدین بن مطهر حلّی - قدس الله روحه - تألیف فرموده : مأمور

ساختند.

امثالاً لامره - دام ظلّه - آن را ترجمه نمود تا جمیع فارسی‌زبانان از آن منتفع گردند و ثواب آن به روزگار فرخنده آثار ظلّ اللهی صاحب قرانی عاید گردد.^۱

شیخ بهایی در خاتمهٔ مفتاح الفلاح می‌نگارد:

ولنطق الکلام علی لفظی الرحمة والفران ساتلین منه - جلّ شأنه - أن یغمرنا برحمته وغفرانه، ویعاملنا بعفوه وجوده وامتنانه، وأن یوقفنا وسائر الاخوان للمواظبة علی العمل بما تضحته هذا الكتاب وأن یجعله من أحسن الذخائر لیوم الحساب، وتنتوئل إلیه سبحانه بسید المرسلین وأشرف الأولین والآخرین، وعترته الأئمة الطاهرین - صلوات الله علیه وعلیهم أجمعین - أن لا یردنا عن بابه خائبین وأن لا یؤاخذنا بسوء أعمالنا یوم الدین؛ إنه أرحم الراحمین وأکرم الأکرمین، وسلّم تسلیماً کثیراً، برحمتک یا أرحم الراحمین!^۲

و در انجامة آداب عباسی آمده است:

غفوراً رحیماً کریماً! گناه ما در ماندگان بیچاره را به آب مغفرت و رحمت بشوی^۳ و تا آخر عمر، از شرّ شیطان نگاه دار و مسلط گردان ما را بر او و^۴ مآرب^۵ دازین ما را از خزینة کرم و جود، رواکن و ما را به غیر خود، محتاج مساز و درد ما را خود، دواکن. الحمد لله علی التوفیق للإتمام!

برای آن‌که مقایسه‌ای میان مفتاح الفلاح و ترجمهٔ آن در آداب عباسی صورت گیرد، بخشی از مفتاح الفلاح و برگردان پارسی آن را از آداب عباسی می‌آوریم. شیخ بهایی در باب ششم مفتاح الفلاح گوید:

۱. میراث اسلامی ایران، دفتر سوم، ص ۳۷۳؛ نیز ص ۳۷۸، تصویر نسخهٔ خطی.

۲. مفتاح الفلاح، ص ۷۹۹.

۳. مجلس: بشو.

۴. مجلس: -و-

۵. مجلس: مراد

فصل

وبعد فراغك من الركعات الثمان تقوم إلى ركعتي الشفع ومفردة الوتر. وأفضل أوقاتها ما بين الفجرين كما مرّ ذكره في الباب الأوّل عند ذكر الفجر الصادق والكاذب من ورد الرواية بذلك عن أمير المؤمنين عليه السلام. وأعلم أنّ الشائع على ألسنة المتأخرين إطلاق الوتر على الركعة الثالثة وحدها لا على مجموع الثلاث. والشائع في الأحاديث الواردة عن أصحاب العصمة - سلام الله عليهم - عكس ذلك. كما رواه شيخ الطائفة في الشهيد بسند صحيح عن الصادق عليه السلام، أنّ أباه الباقر عليه السلام كان يقرأ في الوتر بـ «قل هو الله أحد» في ثلاثتهن. وكما رواه فيه بسند موثق عنه عليه السلام أنّه قال: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصلّي ثمان ركعات الزوال وأربعاً الأولى والثمان بعدها وأربعاً العصر وثلاثاً المغرب وأربعاً بعد المغرب والعشاء الآخرة أربعاً وثمانية صلاة الليل وثلاثاً الوتر وركعتي الفجر وصلاة الغداة ركعتين». الحديث. وكما رواه رئيس المحدثين بسند صحيح عن حفص بن سالم الحنّاط، قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «لا بأس أن يصلّي الرجل ركعتين من الوتر، ثمّ ينصرف فيقضي حاجته، ثمّ يرجع فيصلّي ركعة» إلى غير ذلك من الأحاديث الكثيرة. وأمّا إطلاق الوتر على الثالثة وحدها، فهو في الأحاديث قليل جداً، لكنّه كثير في عبارات متأخري علمائنا - قدس الله أرواحهم - . وأمّا القدماء فأكثر ما يُعتبرون عنها بمفردة الوتر، كما عبّر عنها شيخ الطائفة في المصباح وغيره. ومن هذا يظهر أنّ من نذر صلاة الوتر الموظّفة لم يخرج عن المهدة بيقين إلّا بالإتيان بالثلاث. إنّما ذكره الشيخ الجليل أبو عليّ الطبرسي - عطر الله مرقده - في كتاب مجمع البيان من تعليل تسمية الفاتحة بالسبع المثاني بأنّها تتنوّى قراءتها في كلّ صلاة فرض، ونقل كلام مستقيم خال عن القصور وإنّما أورد عليه من انتفاض هذه الكليّة بصلاة الوتر غير وارد. والله أعلم^١.

صدرالدين تبريزي، اين متن را بدین سان به پارسی برگردانیده است:

فصل

پس^۱ چون از تعقیب هشت رکعت نماز^۲ فارغ شوی، متوجه شو به دو رکعت شُفَع و یک رکعت وُتْر و افضل وقت هاش از صبح کاذب است تا صبح صادق. بدان که مشهور میان متأخرین فقها آن است که وُتْر، رکعت سیم است؛ اما شایع و متعارف در احادیث ائمه^۳ معصومین علیهم السلام آن است که وُتْر، هر سه رکعت است و^۴ دو رکعت شُفَع هم داخل وُتْر است.

روایت کرده شیخ طوسی رحمته الله در تهذیب به سند صحیح از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که حضرت امام محمد باقر علیه السلام در هر سه رکعت نماز وُتْر، «قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ» می خوانده و هم او روایت کرده به سند موثق از آن حضرت که گفته: حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله می گزارد هشت رکعت نافله زوال و چهار رکعت اولی، یعنی ظهر، و هشت رکعت بعد از آن، یعنی نافله عصر، و چهار رکعت عصر، و سه رکعت مغرب و چهار رکعت عشاء آخر و هشت رکعت نماز شب و سه رکعت وُتْر و دو رکعت فجر و نماز غدات، یعنی صبح، دو رکعت تا آخر حدیث. و روایت کرده رئیس المحدثین به سند صحیح از جعفر بن سالم الحناط. گفت: شنیدم^۵ از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که می گفت: «باکی نیست آن که بگزارد شخصی دو رکعت نماز وُتْر را، پس برود و حاجت خود را برآرد و بعد از آن برگردد و به جا آرد دیگر^۶ رکعت را» و احادیث در این باب، بسیار است.

و اما اطلاق «وُتْر» بر رکعت سیم تنها، در احادیث، بسیار کم است؛ اما در عبارات^۷

۱. گلپایگانی: و.

۲. مجلس: + شب

۳. گلپایگانی: - ائمه

۴. مجلس: که

۵. مجلس: شنیده ام

۶. مجلس: یک

۷. گلپایگانی: عبارت

متأخرین^۱ فقها شایع است و اما متقدمین فقها، اکثر، رکعت سیم را «مفردة وتر» می‌گویند و از اینها ظاهر شد که اگر کسی نذر کند نماز وترِ موظف را بریء الذمّه نمی‌شود مگر آن‌که هر سه رکعت را به جا آورد و^۲ آنچه شیخ طبرسی^۳ در کتاب مجمع البیان فرموده که^۴ فاتحه را «سبع مثانی» می‌گویند برای آن‌که دو بار خوانده می‌شود در هر نماز فرضی و سنتی،^۵ وجهی است خالی از قصور، و اعتراض به نماز وتر بر او^۵ وارد نیست.

از آن‌جا که آداب عباسی، کهن‌ترین ترجمه کتاب ارجمند مفتاح الفلاح است و نثر آن نیز به گونه‌ای است که هم اینک هم به کار توده مردم می‌آید، سزااست محققى میراث پژوه به تصحیح آن، همت گمارد و از نو آن را احیا نماید، تا هم میراثی شیعی را عرضه دارد و هم واسطه قرب بندگان با خدای باشد و مفتاح رستگاری در دستشان نهاد. چنین باد!

۱. گلپایگانی: متأخر

۲. مجلس: -و-

۳. گلپایگانی: -که-

۴. مجلس: سنت

۵. گلپایگانی: -بر او-

إجازات الرواية والوراثة في القرون الأخيرة الثلاثة

شيخ آقابزرگ بن علی تهرانی (۱۳۸۹ق)

معرفی: علی صدرايي خويي

مؤلف

شيخ آقابزرگ تهرانی (۱۲۹۳ - ۱۳۸۹ق)، یکی از دانشمندان و محققان پرتلاش شیعی در سده چهاردهم هجری است. تلاش‌های او در دو رشته نگارش زندگی‌نامه دانشمندان و کتابشناسی متون شیعی، موجب گردید که این دو فن، مورد توجه قرار گیرد و کتاب‌ها و تحقیقات متعددی به دنبال تحقیقات وی نگاشته شود. به همین دلیل، زیست‌نامه شیخ آقا بزرگ، پس از وی مورد توجه محققان قرار گرفته و کتاب‌ها و مقالات متعددی در شرح حال وی نگاشته شده که نگارنده، تاکنون از این عنوان‌ها اطلاع پیدا کرده است:

- ۱- شیخ آقابزرگ، محمد رضا حکیمی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا.
- ۲- الشيخ آقا بزرگ الطهراني فقيد العلم والأدب (الحفل التأبيني لوفاة الإمام الحجّة)، أحمد عبد الله الهيّتي، بغداد: دار الثقافة الإسلامية، ۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م.
- ۳- شيخ الباحثين آقا بزرگ الطهراني، حياته و آثاره، عبد الرحيم محمد علي، «النجف الأشرف»: مطبعة النعمان، ۱۳۹۰ق / ۱۹۷۰م، أول.

۴- المشیخة (الإسناد المصنّف إلى آل المصطفى)، شیخ آقا بزرگ الطهرانی، النجف الأشرف: ۱۳۵۶ق.

۵- آقا بزرگ تهرانی، اقیانوس پژوهش، محمّد صحتی سردودی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، تابستان ۱۳۷۶ش.

۶- زندگی نامه خودنوشت شیخ آقا بزرگ تهرانی، سید احمد حسینی ایشکوری، میراث حدیث شیعه (دفتر اول)، ص ۴۰۱-۴۲۸.

با ملاحظه مصادر یاد شده، نیازی به تکرار شرح حال و ذکر آثار شیخ آقا بزرگ تهرانی، در این نوشتار نیست. آنچه ذکرش را لازم می‌دانیم، ذکر آثار منتشر نشده این پژوهشگر و الا مقام است تا توجه محققان را به این آثار جلب کرده و زمینه‌سازی انتشار آنها را فراهم نموده باشیم.

آثار منتشر نشده وی

آثاری از شیخ آقا بزرگ که تاکنون به زیور طبع آراسته نشده‌اند، کتاب‌های مهمی هستند که علی‌رغم محدود بودن نسخ خطی آنها، از بدو تألیف تاکنون، مورد مراجعه و استفاده محققان بوده‌اند. و امروزه نیز چیزی از اهمیت این آثار، کاسته نشده؛ بلکه باگذشت زمان و از بین رفتن منابعی که اطلاعات این آثار از آنها جمع آوری شده، ارزش آنها چندین برابر گردیده و در عالم تحقیق، هر روز، نیاز بیشتری به این آثار احساس می‌شود. این آثار، عبارت‌اند از:

۱- تتمه الکرام البررة في القرن الثالث بعد العشرة. این اثر، یکی از اجزای یازده گانه کتاب طبقات اعلام الشيعة است و اختصاص به شرح حال و آثار دانشمندان شیعی سده سیزدهم هجری دارد. ترتیب این جلد، مانند بقیه جلد‌ها به ترتیب حروف تهجی است. از این اثر، تاکنون حرف «الف» تا «عین» (شامل ۱۶۰۰ عنوان) در دو جلد منتشر گردیده و از حرف «غین» تا «باء» تاکنون منتشر نشده که حدود نصف این بخش را شامل می‌شود.

۲- تتمه نقباء البشر في القرن الرابع عشر. ابن اثر، جزء آخر طبقات أعلام الشيعة است و به شرح حال دانشمندان سده چهاردهم هجری اختصاص دارد. از این اثر نیز حرف «الف» تا «عین» در چهار جلد (شامل ۲۳۰۰ عنوان) منتشر گردیده، و باقی عنوان‌ها از حرف «غین» به بعد، منتشر نشده است.

۳- إجازات الرواية والورثة في القرون الأخيرة الثلاثة (کتابی که در این نوشتار، معرفی می‌گردد).

۴- تعنيد قول العوام بقدم الكلام. این نوشتار، در نفی عقیده کسانی است که قائل به قدیم بودن قرآن هستند و آن را مانند ذات باری تعالی، قدیم مطلق می‌دانند. شیخ آقا بزرگ، این اثر را به خواهش سید جعفر آعرّجی موصلی و در سال ۱۳۵۹ق، نوشته است.^۱

۵- حاشیه بر تکملة أمل الآمل سیدحسن صدر.

۶- حياة ثقة الإسلام الكليني وشأن الكافي.

۷- الدرّ النفیس في تلخیص رجال التأسيس. زندگی‌نامه دانشمندانی است که در کتاب تأسیس الشيعة سیدحسن صدر، نام برده شده‌اند.

۸- الظليلة في أنساب بعض البيوتات الجليلة. شجره‌نامه‌ای در نسب‌شناسی برخی از سادات و دانشمندان شیعی است.

۹- مسند الأئمة. اجازه مفصّلی است که شیخ آقا بزرگ برای علامه امینی مرقوم داشته است.^۲

۱. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ۴، ص ۳۶۱.

۲. برای آشنایی با سایر آثار منتشر نشده شیخ آقا بزرگ، به کتاب آقا بزرگ تهرانی، اقیانوس پژوهش، نگارش دوست فاضل، صحتی سردرودی (ص ۶۵-۹۳) مراجعه شود.

إجازات الرواية والوراة في القرون الأخيرة الثلاثة

این اثر که یکی از آثار منتشر نشده شیخ آقا بزرگ است، به کتاب الإجازات نیز مشهور است. شیخ آقا بزرگ در الذریعة درباره این اثر چنین می نویسد:

کتاب الإجازات، الموسوم بإجازات الرواية والوراة في القرون الأخيرة الثلاثة، مجلد کبیر من جمع هذا الجاني محمد محسن، المدعو بآقا بزرگ بن الحاج علي الطهراني، جمع في ما يقرب من خمسين إجازة كبيرة ومتوسطة للمتأخرين، مثل إجازة السيد عبد الله الجزائري والشيخ عبد الله السماهيجي والشيخ سليمان الماحوزي والمحدث الجزائري ومير محمد حسين الخاتون آبادي، وإجازات مشايخ آية الله بحر العلوم له وإجازاته لتلاميذه، وبعض إجازات المحقق القمي، والسيد جواد، صاحب مفتاح الكرامة، والشيخ محمد حسن، صاحب الجواهر، وبعض إجازات صدرت لمشاخي الأعلام، وبعض إجازاتهم لي، وبعض إجازاتي للمعاصرين.^۱

به دلیل اهمیت این کتاب و اطلاعات رجالی و کتابشناسی ای که در آن مندرج است، در این مقاله اجازات موجود در آن، همراه با توضیحاتی درباره هر کدام، درج می گردد. شایان ذکر است که اصل این کتاب در کتابخانه شخصی شیخ آقا بزرگ در نجف اشرف نگهداری می شود^۲ و تصویری از آن در کتابخانه «مرکز احیای میراث اسلامی» در قم، موجود است که در این معرفی از این تصویر، استفاده شده است.

فهرست تفصیلی «إجازات الرواية»

نسخه عکسی ای از این کتاب که در دسترس نگارنده است، دارای ۲۴۵ صفحه و دارای چند رساله و حدود چهل اجازه است که عنوانها و تعداد صفحات آنها به شرح زیر است:

۱. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، ج ۱، ص ۱۲۹.

۲. نسخه ای دیگر از این کتاب در کتابخانه دکتر حسین علی محفوظ، در کاظمین موجود است (مخطوطات المجمع العلمي العراقي، میخائیل عواد، ج ۱، ص ۳۱-۳۴).

۱. اجازة شيخ عبد الله بن صالح سماهيجي به شيخ ناصر جارودي قطيفي (ص ۱-۵۵).

اجازة مفصلي است که سماهيجي^۱ برای شيخ ناصر بن محمد جارودي خطفي قطيفي (م ۱۱۶۵ق) صادر نموده است. اين اجازة، در سال ۱۲۸۱ق، صادر شده و در سال ۱۴۱۹ق، با عنوان الإجازة الكبيرة به تحقيق شيخ مهدي عوازم قطيفي در قم به قطع وزيری در ۳۳۸ صفحه منتشر شده و شرح حال مجاز، در مقدمه آن (ص ۳۴-۳۸)، مندرج است. سرآغاز اين اجازة، چنین است:

الحمد لله على جزيل أفضاله وجيل نواله، والصلاة على سيدنا محمد وآله...

تاريخ پايان تحرير رساله، جمادى الثاني ۱۳۳۲ است.

۲. اجازة شيخ علي بن محمد بن حسن بن شهيد ثاني (م ۱۱۰۴ق) برای پسر برادرش شيخ علي بن زين الدين بن محمد د (ص ۵۶).

اين اجازة را مجيز در آخر كتابش الدر المنظومة که مجاز نزد وی قرائت نموده، تحرير کرده است و عبارت آن چنین است:

بلغ قراءة من أوله إلى آخره بعون الله تعالى الولد الأعز الشيخ عليّ ولد الأخ الشيخ زين الدين - قدس الله روحه -، وقد أجزت له - وفقه الله - روايته ورواية أصله الشريف بطريقي إلى مصنفه - قدس نفسه وطهر رسمه -، وكتبه الفقير إلى الله تعالى عليّ بن محمد بن الحسن بن زين الدين، مؤلف هذا الكتاب - عفا الله عنهم - في ثامن عشر ربيع الأول سنة خمس وثمانين وألف.

۳. اجازة أبو الحسن بن محمد طاهر فتوني نباطي عاملي اصفهاني غروي

۱. شيخ عبد الله بن صالح بن جمعة بن شعبان بن علي سماهيجي (م ۱۱۳۵ق). برای شرح حال وی، به مصادر زیر رجوع شود:

الإجازة الكبيرة، جزایری، ص ۲۰۵-۲۰۷؛ مصفى المقال، شيخ آقا بزرگ تهرانی، ص ۹۶؛ روضات الجنات، ج ۱، ص ۱۲۷-۱۳۰ و ج ۴، ص ۲۴۷-۲۵۵؛ لؤلؤة البحرين، ص ۹۶-۱۰۳؛ أنوار البدرين، ص ۱۷۰؛ طبقات أعلام الشيعة (ق ۱۲)، ص ۴۶۲-۴۶۵؛ مقدمة الإجازة الكبيرة سماهيجي.

(م ۱۴۰ اق) به ملا عبد المطلب بن ملا عبد الله بن ملا محمد طاهر کلیدار، از احفاد ملا عبد الله یزدی (م ۹۸۱ اق) (ص ۵۶).

این اجازه را مجیز در پایان نسخه کتاب الکافی که مجاز (ملا عبد المطلب برای خودش نوشته بود.) تحریر نموده است و تمامی عبارت آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم قد أنعم الله علينا بمقابلة وقراءة تدقيقاً وتحقيقاً الولد الأعز الصالح الفالح الألمي اللوزعي الزكي الذكي التحرير الكامل، خازن حضرة مولانا وسيدنا سيد الأوصياء وإمام أهل الأرض والسماء، أسد الله الغالب أمير المؤمنين علي بن أبي طالب - صلوات الله عليه - مولانا عبد المطلب - وفقه الله - في مجالس عديدة آخرها آخر شهر جميدى الثانية^۱ في سنة ۱۱۲۸ (ثمان وعشرين ومئة وألف)، وقد أجزت له - كثر الله أمثاله - أن يروي عني عن مشايخي ما قرأه عليّ وسمعه مني وغير ذلك من أخبار أصحابنا - رضوان الله عليهم - مراعيًا جانب الاحتياط. وحرّره العبد الضعيف الراجي فضل ربه اللطيف أبو الحسن الشريف حامدًا مصلّيًا.

۴. اجازه امير محمد حسين خاتون آبادی به مير صدر الدين رضوی (ص ۵۷ - ۶۰).

مير محمد حسين خاتون آبادی، فرزند محمد صالح ثانی، فرزند عبد الواسع، سبط علامه مجلسی و شاگرد وی و امام جمعه اصفهان بوده است و در سال ۱۱۵۱ اق، به رحمت الهی پیوسته است.^۲ این اجازه را خاتون آبادی برای سيد صدر الدين محمد بن محمد باقر رضوی (م ح ۱۶۰ اق) در شعبان سال ۱۱۴۸ نوشته است.

از خاتون آبادی چند اجازه دیگر در دست است^۳ و مفصل ترین اجازه وی، اجازه‌ای است که برای شيخ زين الدين علي بن عين علي خوانساری در سال ۱۱۳۸ اق، نوشته و به مناقب الفضلاء^۴ موسوم است.

۱. کذا في النسخة، والصحيح: «شهر جمادى الآخرة».

۲. برای شرح حال وی، به میراث حدیث شیعه، دفتر چهارم، ص ۴۴۵-۴۵۵ رجوع شود.

۳. همان، ص ۴۵۴.

۴. مناقب الفضلاء، اول بار به خط دانشمند فرزانه، آیه الله سید احمد روضاتی، در ضمن کتاب «

آغاز:

الحمد لله الذي رفع درجات العلماء على قدر روايتهم عن فخر المرسلين وعترته الطاهرين...

٥. اجازة احمد بن محمد موصلي به سيد فخر الدين الرضى على بن احمد بن ابى هاشم العلوى حسيني (ص ٦٠).

این اجازة را شیخ آقا بزرگ در نسخه‌ای از کتاب الخلاف که شامل بخش «ظهار» تا آخر این کتاب است، ملاحظه نموده و متن آن را نقل کرده که چنین است:

قرأ عليّ السید الأجل الأوحّد فخر الدين الرضي عليّ بن أحمد بن أبي هاشم العلوي الحسيني جميع كتاب مسائل الخلاف، تصنيف الشيخ السعيد أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي^١، وشرحت له وبيّنت له ما أشكل عليه، فأخذه واعياً و أتمسه وأجزت له أن يرويه عني، عن الشيخ السعيد عليّ بن ثابت بن عسيّدة، عن الفقيه عربي بن مسافر العبّادي، عن أبي محمد إلياس بن محمد بن هشام الحائري، عن أبي محمد، أبي الحسن بن محمد عن والده أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي - رحمهم الله جميعاً - . كتبه أحمد بن محمد الموصلي في سابع جميدى الأولى^١ من سنة ثلاث وستين وستمئة هجرية - على صاحبها الصلاة والسلام - . وصلى الله على سيدنا محمد النبي وآله الطاهرين.

٦. تقریظ علامه حلی بر کتاب نزهة المجلس (ص ٦١).

کتاب نزهة المجلس و فرصة الأئیس،^٢ مشهور به شرف المرية في المدائح العزیزة،^٣ دیوان اشعاری است مفصل، شامل قصایدی به ترتیب حروف تهجی که در مدح عزّ الدین ابو محمد حسن بن حسین حلی اسدی سروده شده است. این تقریظ را شیخ

﴿ نفحات الروضات به چاپ رسید و پس از آن، با تصحیح و تعلیقه و مقدمه دوست گرامی آقای جوای جهانبخش در دفتر چهارم میراث حدیث شیعه، (ص ٤٣٩ - ٥٢٢) به چاپ رسیده است.

١. والصحيح: «في السابع من جمادى الأولى».

٢. الذريعة إلى تصانيف الشيعة، ج ٢٤، ص ١١٥.

٣. همان، ج ١٤، ص ١٨١.

آقا بزرگ، تماماً در الذریعة، نقل نموده است.^۱

۷. صورة قرائت معدن الجواهر کراچکی (ص ۶۱).

متن این تأیید قرائت را شیخ آقا بزرگ، به تمامی در الذریعة نقل نموده است.^۲

۸. اجازة محمد بن ابی طالب إسترآبادی^۳ به سید قطب الدین احمد تادوانی

(ص ۶۱).

این اجازة را مُجیز در ظُهر کتاب جواهر الکلمات فی صیغ العقود و الإیقاعات در سال

۹۲۲ق، نوشته و متن آن چنین است:

أنهأ السيد الأجل الأعمل الرضي المرضي قطب الدين أحمد بن السيد شمس الدين

محمد التادواني قراءةً وبحثاً في مجالس متعددة آخرهما في غرة شهر جمادى الثاني^۴

سنة اثنين وعشرين وتسعمئة وقد أجزت له - أدام الله تعالى ظله و وقفه لتحصيل كل

كمال بحق أشرف المرسلين وخير الأكل - عني من مشايخي - رضوان الله عليهم - روايته

و العمل بما سمع مني تجويداً. و كتب العبدُ الفقير إلى ربه الهادي محمد بن أبي طالب

الإسترآبادي - عفا الله عنهما.^۵

۹. اجازة علامه حلی به سراج الدین حسن سرابشروی^۶ (ص ۶۱).

این اجازة را مؤلف از روی خط علامه حلی، نوشته شده در ظُهر خلاصة الأحوال،^۷

چنین نقل نموده است:

۱. همان جا.

۲. الذریعة، ج ۲۱، ص ۲۲۱.

۳. طبقات أعلام الشيعة (إحياء الدائر في القرن العاشر)، ص ۲۰۵-۲۰۶.

۴. هكذا في الأصل، والصحيح: «جمادى الآخرة».

۵. شیخ آقا بزرگ از این اجازة در الذریعة، ج ۱، ص ۲۲۹ (ش ۱۲۰۲) و ج ۵، ص ۲۷۸ (ش ۱۳۰۴) و طبقات أعلام الشيعة (ق ۱۰)، ص ۹ و ۱۰ یاد نموده؛ ولی متن آن را ذکر ننموده است.

۶. از این اجازة در الذریعة، ج ۱، ص ۱۷۷ (ش ۹۰۰) و طبقات أعلام الشيعة (ق ۸)، ص ۴۹ یاد شده، ولی متن کامل آن، درج نشده است.

۷. این نسخه را شیخ آقا بزرگ در کتابخانه مرحوم سیدحسن صدر، ملاحظه نموده است.

قرأ عليّ هذا الكتاب من أوله إلى آخره الشيخ الإمام الأوحّد العالم الفقيه العامل الكامل العلامة أفضل المتأخرين سراج الملة والحقّ والدين الحسن بن الصدر السعيد بهاء الدين محمّد بن أبي المجد السرايشنوي - آدم الله فضاله وأعزّ إقباله - قراءةً مهذّبة . وضبط ما اشتمل عليه واتقنه وعرف أحوال الرجال المثلثة فيه معرفة ؛ لأنّه كفاية شافية ، وقد أجزت له رواية هذا الكتاب وغيره من مصنّفاي عتيّ على الشروط المعتبرة في الإجازة والرواية ، وكتب العبدُ الفقيرُ إلى الله تعالى حسن بن يوسف بن مطهر الحلبي ، مصنف الكتاب ، سلخ جميدى^١ الأولى سنة خمس عشر وستمئة والحمد لله وحده وصلى الله على سيدنا محمّد وآله الطاهرين .

و در پایان نسخه ، باز علامه چنین نوشته است :

أنها - أيده الله تعالى - قراءةً وبحثاً وفهماً - وفقه الله تعالى وإيئانا لمراضيه - . وكتب حسن بن يوسف مطهر ، مصنّف الكتاب في ثامن عشر ربيع الأول سنة خمس عشر^٢ وسبعمئة حامداً مصلياً .

١٠ . اجازہ سیّد نعمت الله جزایری به شیخ حسین جامعی^٣ (ص ٦٢) .

این اجازہ را سیّد نعمت الله در دوم ربيع الأول ١٠٩٠ نگاشته است و در ضمن آن ، تصریح نموده که خود ، از شیخ حسین ، طلب اجازہ نموده است . سرآغاز این اجازہ چنین است :

الحمد لله الذي آخى بين الأحباب في عالم الأرواح ، وأحكم بالوداد بينهم في قوالب الأشباح

١١ . الإجازة الكبيرة (ص ٦٣ - ٨٨) .

اجازہ مفصلی است کہ سید عبد الله بن نور الدین جزایری (م ١١٧٣) به چهار تن از دانشمندان هویزه نوشته است .^٤ این اجازہ با عنوان الإجازة الكبيرة با تحقیق محمّد

١ . والصحيح: «جمادی» .

٢ . والصحيح: «الثامن عشر من ربيع الأول سنة خمس عشرة» .

٣ . الذريعة، ج ١، ص ٢٥٩ (ش ١٣٦٣) .

٤ . همان ، ص ٢٠٦ (ش ١٠٧٧) .

سمامی حائری، از سوی کتاب‌خانه آیه الله مرعشی در سال ۱۴۰۹ق. در ۴۱۶ صفحه منتشر شده است. سرآغاز این اجازه چنین است:

الحمد لله المتواترة نعمائه المتظافرة آلائه....

۱۲. تقریظ سید نور الدین جزایری بر کتاب فرزندش سید عبد الله: أنوار الجلیة (ص ۸۸). این تقریظ را شیخ آقا بزرگ، بر ظهر نسخه‌ای از أنوار الجلیة و مقاصد العلیة که در کتاب‌خانه آیه الله مجدّد شیرازی موجود بوده و محمّد تقی بن نظر علی، معروف به چیت‌ساز، آن را تحریر کرده،^۱ ملاحظه نموده است که متن آن چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم. أيها الولد الأعزّ والزكي الأحرز وثمره الفؤاد! وفي، لقد صرفت النظر في هذه الأجوبة والسؤالات^۲ وتأملت ما حققت في هذه المقالات فألفتها أنوار جلیة و مقاصد علیة، فشرح بلمعات حقاقتها صدري واستنار بإشراقات دقاتها بدري، فهي للسائل كفاية وللمسترشد هداية وللوحيد أنيس وللصاحب جليس، فلا زلت مهبطاً للفيوض السبحانية ومطحناً للعنایات الربانية، موقفاً للعلم والعمل محروساً من الخطأ والخطل ممعناً بالعمر المديد والعيش السعيد بالنبيّ الأمين، أمين، أمين! وكتب هذه الكلمات والده الفقير إلى رحمة الله الغني نور الدين محمّد الموسوي في شهر جمیدي الثانية سنة ۱۱۴۹. انتهى.

و در زیر آن در همان نسخه، یکی از نوادگان مؤلف، چنین نوشته:

باسم الله، قد انتقل بالبيع الجازم اللازم الشرعي من الآخوند ملاً عبد الجواد إلى الفقير إلى الله الغني محمّد محسن بن أبي الحسن بن عبد الله الموسوي الحسيني، مؤلف الكتاب في ربيع الأول سنة ۱۲۱۸. والحمد لله.

۱۳. اجازه و حید بهبهانی به حسین خان (ص ۸۹).

این اجازه را و حید به فارسی نوشته که در اجازه نویسی نادر است و آن را برای کسی نوشته که از نظر معلومات دینی در حدّ متوسطی بوده است. این اجازه را و حید

۱. همان، ج ۲، ص ۴۲۳ (ش ۱۶۷۱).

۲. والصحيح: «الأسئلة».

در ظهر نسخه‌ای از مدارک الأحكام نوشته و متن آن، چنین است:

جناب فضایل مآب ستوده آداب سنی الألقاب، عالم متدین، ولد روحانی، مولانا حسین خان - آدم الله توفیقه و تأییده -، نزد داعی الأقل محمد باقر محمد اکمل، بعضی از حدیث و فقه و اصول فقه خوانده و اطلاع بر جودت فهم و ذکا و فطانت و دیانت و امانت او به هم رسانیدم. متوقع و ملتمس از ایشان آن که به دستور معمول سفارش سانی و تقریرات بیان شفاهی عمل نموده، از برای نیل به درجات عالیة علوم فقهیه و دینیة و اصول دین و فروع و اصول فقه و در باب عمل، از طریقۀ انیقۀ احتیاط و جادۀ مستقیمۀ نجات، پای بیرون نگذارد و مشغول ترویج دین مبین به نحو مذکور گردیده و التماس آن که در هیچ وقت از اوقات دعا، این عاصی روسیاه را فراموش ننمایند.

اجازات بحر العلوم

الف) اجازات از اساتید

اجازاتی که اساتید بحر العلوم برای وی صادر نموده‌اند، عبارت‌اند از:

۱۴. اجازه وحید بهبهانی به بحر العلوم^۱ (ص ۸۹).

۱۵. اجازه آقا محمد باقر هزار جریبی به بحر العلوم^۲ (ص ۸۹-۹۳).

این اجازه را هزار جریبی در جمادی الثانی ۱۱۹۵ صادر نموده و آغاز آن چنین

است:

الحمد لله الذي نزل الفرقان على عبده ليكون للعالمين نذيراً...

۱۶. اجازه شیخ یوسف بحرانی به بحر العلوم^۳ (ص ۹۳-۹۸).

این اجازه را بحرانی به صورت مفصل نوشته و آغاز آن چنین است:

الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا ما رزقنا من العلم...

۱. الذريعة، ج ۱، ص ۱۴۷ (ش ۶۹۵).

۲. همان، ص ۱۴۸ (ش ۶۹۸).

۳. همان، ص ۲۶۶ (ش ۱۳۹۸).

۱۷. اجازة شيخ مهدي فتونى به بحر العلوم^۱ (ص ۹۸-۹۹).

سرآغاز آن چنین است:

بسمله . أجزت له - زاد الله تعالى توفيقه وجود قرينه ورفيقه - أن يروي عني جميع ما رويته عن مشايخي

۱۸. اجازة سيد حسين خوانساری (جدّ صاحب روضات) به بحر العلوم^۲

(ص ۱۰۰-۱۰۱).

آغاز:

الحمد لله ربّ العالمين رافع درجات العالمين

۱۹. اجازة امير عبد الباقي بن محمّد حسين خاتون آبادی به بحر العلوم^۳

(ص ۱۰۱-۱۰۶).

آغاز:

نحمدك يا من ربّانا من البداية إلى النهاية ، وهدانا طريق الإرشاد والهداية

۲۰. اجازة سيد حسين قزوينی به بحر العلوم^۴ (ص ۱۰۶-۱۰۸).

آغاز:

الحمد لله الذي جعل العلم علماً للهدى ، ونجاناً من موقفات الردى

ب: اجازات بحر العلوم به شاگردانش

۲۱. اجازة بحر العلوم به سيد عبد الكريم بن جواد جزائری (م ۱۲۱۵ق)^۵

(ص ۱۰۸-۱۱۱).

۱. همان، ص ۲۵۴ (ش ۱۳۴۲).

۲. همان، ص ۱۸۰ (ش ۹۲۶).

۳. همان، ص ۲۰۰ (ش ۱۰۴۷).

۴. همان، ص ۱۸۰ (ش ۹۲۴).

۵. همان، ص ۲۵۵ (ش ۱۳۴۹).

آغاز:

الحمد لله الذي جعلنا من المتمسكين بولاية الأئمة الهادين المهديين....

٢٢. اجازة بحر العلوم به سيد حيدر بن حسين موسوى يزدي^١ (ص ١١١-١١٣).

اجازة‌اي که بحر العلوم در ٢٦ رمضان سال ١٢٠٩ق برای سيد حيدر يزدي صادر

نموده و سرآغاز آن چنین است:

الحمد لله الذي رفع درجات العلماء وجعلهم ورثة الأنبياء....

٢٣. اجازة بحر العلوم به ملا محمد بن محمد صالح لاهيجي^٢ (ص ١١٣-١١٥).

آغاز:

الحمد لله الذي رفع درجات العالمين على العاملين وأبان فضلهم وشرفهم في الذكر

المبين....

٢٤. اجازة بحر العلوم به شيخ عبد النبي قزويني (صاحب تنعيم أمل الآمل)^٣

(ص ١١٥-١١٦).

آغاز:

الحمد لله الذي رفع مدارج العلماء وسمك معارج الفضلاء....

شايان ذکر است که شيخ عبد النبي، تنعيم أمل الآمل را به امر سيد بحر العلوم تأليف

نمود و سيد در تفریظي که بر آن نوشته، اجازة به مؤلف آن را صادر نموده و خود بحر

العلوم نیز از قزويني اجازة روايت دارد. پس اجازة حاضر، در حقيقت تفریظي است

که بحر العلوم بر کتاب تنعيم أمل الآمل نوشته است.^٤

١. همان جا.

٢. همان، ص ٢٥٦ (ش ١٣٥١).

٣. همان جا (ش ١٣٥٠).

٤. اين تفریظ در کتاب‌های نجوم السماء و أعيان الشيعة و اول کتاب تنعيم أمل الآمل، تماماً به چاپ رسیده

است.

۲۵. اجازة بحر العلوم به شیخ محمد حسن بن معصوم قزوینی^۱ (م ۱۲۱۱ق) (ص ۱۱۶).

۲۶. اجازة بحر العلوم به سید دلدار علی نقوی (ص ۱۱۷).

بحر العلوم، دو بار به نقوی اجازة اعطا نموده است.^۲

۲۷. اجازة بحر العلوم به سید ابو القاسم بن سید حسین موسوی خوانساری (ص ۱۱۷، حاشیه).

آغاز:

الحمد لله الذي أوضح لنا الدين بنصب الحجج العيامين من آل طه ويس....

۲۸. اجازة بحر العلوم به شیخ عبد علی بن محمد بحرانی^۳ (ص ۱۱۷، حاشیه).

آغاز:

الحمد لله الذي سمك سماء العلم فوق كل سماء....

۲۹. اجازة میرزای قمی (صاحب قوانین) به آقا محمد علی بن محمد باقر هزار جریبی^۴ (م ۱۱۴۵) (ص ۱۱۷-۱۱۸).

آغاز:

الحمد لله رب العالمين....، أما بعد، فقد استجازني الولد الأمجد...

۳۰. رساله سید محمد قطیفی خطی در شرح حال سید عبد الله شبر^۵ (ص ۱۱۹-۱۲۶).

رساله مختصری است که سید محمد بن مال الله بن معصوم قطیفی نجفی

۱. الذریعة، ج ۱، ص ۲۵۵ (ش ۱۳۴۵).

۲. همانجا (ش ۱۳۴۷).

۳. همانجا (ش ۱۳۴۸).

۴. همان، ص ۱۳۸ (ش ۶۴۷).

۵. همان، ج ۴، ص ۱۵۸.

(م ۱۲۷۱ق در کربلا) در شرح حال استادش سید عبد الله شبر نوشته است .

آغاز:

الحمد لله رب العالمين الذي رفع قدر العلماء إلى أعلى عليين و فضل مدادهم على دم
المستشهدين....

این رساله را مؤلف در یک مقدمه و پنج فصل و یک خاتمه قرار داده که
عنوان‌های آنها چنین است:

المقدمة: في وصفه بالكمال وما اشتمل عليه من مكارم الأخلاق

الفصل الأول: في تعداد مشايخه

الفصل الثاني: في تعداد تلامذته

الفصل الثالث: في ذكر أمره في الكتابة

الفصل الرابع: في تعداد أولاده

الفصل الخامس: في ولادته ووفاته ومدت أيام عمره

الخاتمه: في بيان حال وفاته

۳۱ . اجازة ملا محمد حسين اردكاني (م ۱۳۰۲ق) به ميرزا محمد حسين

شهرستاني^۱ (م ۱۳۱۵ق) (ص ۱۲۷-۱۲۸).

آغاز:

الحمد لله ذي الفضل والعناية....

این اجازة در شعبان ۱۲۸۷ صادر شده است .

۳۲ . اجازة ميرزا محمد باقر خوانساری (صاحب روضات) به شيخ الشريعة

اصفهانى (ميرزا فتح الله بن محمد جواد نمازی اصفهانى)^۲ (ص ۱۲۹-۱۳۳).

۱ . همان ، ص ۱۷۹ (ش ۹۱۷).

۲ . همان ، ص ۱۵۹ (ش ۷۸۷).

آغاز:

الحمد لله الذي ليس لحرمة جواز، ولا لرحمته جواز، ولا لنعمته إعواز....

٣٣. اجازة سيد محمد هاشم چهارسوقى به شيخ الشريعة اصفهانى^١ (ص ١٣٣ - ١٣٤).

آغاز:

الحمد لله الذي رفع منازل الرجال بقدر روايتهم عن أهل بيت الطهارة.

٣٤. اجازة سيد محمد جواد عاملى (صاحب مفتاح الكرامة) به آقا محمد على بن محمد باقر هزار جريبي^٢ (ص ١٣٥ - ١٣٧).

آغاز:

الحمد لله كما هو أهله، والشكر لله والشكر طوله....

٣٥. اجازة سيد محمد جواد عاملى به شيخ محمد على عبودى و فرزندش شيخ محمد طاهر (ص ١٣٧).

آغاز:

الحمد لله الذي نطقت بحديث وجوب وجوده مهيأت سلطانه...

٣٦. اجازة ملا احمد نراقى (صاحب مستند) به آقا محمد على بن محمد باقر هزار جريبي^٣ (ص ١٣٨ - ١٤٠).

آغاز:

الحمد لله الذي كرمنا بمتابعة سيد الأنام وعترته القراء....

١. همان، ص ٢٦١ (ش ١٣٧٨).

٢. همان، ص ١٦٦ (ش ٨٣٤).

٣. همان، ص ١٤٥ (ش ٦٨١).

٣٧. اجازة شيخ محمد حسن نجفي (صاحب جواهر) به شيخ عيسى زاهد^١
(ص ١٤٠ - ١٤١).

آغاز:

الحمد لله الذي رفع قدر العلماء وجعل مدادهم أفضل من دم الشهداء....

٣٨. اجازة صاحب جواهر به شيخ نوح بن قاسم نجفي (ص ١٤١ - ١٤٢).

آغاز:

بسمه ، حمد له.... أما بعد ، فإن ولدنا والعزير علينا ...

٣٩. اجازة ميرزا حسين نوري (صاحب مستدرک الوسائل) به شيخ محمد باقر بن
محمد جعفر بهاري همداني^٢ (ص ١٤٣ - ١٤٤).

آغاز:

الحمد لله كاشف طريق الحق ومبين دليله...

٤٠. اجازة ميرزا حسين نوري به حاج محمد حسن كبه (ص ١٤٤ - ١٤٥).

آغاز:

الله تعالى مجد . اجازة الحمد والثناء عن كرمه

٤١. اجازة ميرزا حسين نوري به ميرزا محمد حسين خليلي تهراني (ص ١٤٥).

آغاز:

الحمد لله حق حمده ، والصلاة والسلام على محمد رسوله وعبيده ...

٤٢. اجازة شيخ صالح بن جابر بن فاضل عسكري اوالى موالى به شيخ مبارك بن
كتاب بن حسين بن مفلح عسكري (ص ١٤٦).

١. همان، ص ١٦٩ (ش ٨٤٨).

٢. همان، ص ١٨١ (ش ٩٣٠).

این اجازه را مجیز در ۱۷ جمادی الثانی^۱ ۱۰۰۹، بعد از آن که شیخ مبارک، کتاب الیان شهید اول را نزد او قرائت نموده، به وی عطا نموده است و آن را شیخ آقا بزرگ، از نسخه کتاب الیان که در کتابخانه آل خراسان در نجف ملاحظه نموده، نقل نموده است.

۴۳. اجازه سید حسن صدر به شیخ آقا بزرگ تهرانی^۲ (ص ۱۴۷ - ۲۳۹).

اجازه مفصلی است که مرحوم سید حسن صدر به شیخ آقا بزرگ تهرانی نوشته است.^۳ این اجازه مشحون از اطلاعات رجالی و کتابشناسی است و شایسته است که به صورت مستقل، منتشر گردد.

آغاز:

الحمد لله المجیز لعباده، الآخذ بطریق الروایة لیصلوا إلى سبیل الحق والدرایة....

۴۴. رساله شیخ سلیمان بن عبد الله ماحوزی در شرح حال علمای بحرین^۴ (ص ۲۴۰ - ۲۴۵).

آغاز:

أما بعد حمد الله - جلّ جلاله - وصلاحه علی محمد النبی المختار وآله... هذا فهرست علماء البحرین أحاط بهم علم الفقیر سلیمان بن عبد الله البحرانی الماحوزی....

با پایان یافتن این رساله، کتاب «إجازات الروایة والورایة» نیز پایان می یابد. امید که این کتاب که دارای اطلاعات مهم تاریخی و رجالی و کتابشناسی است، با تحقیق و تصحیح شایسته، منتشر شود و در اختیار اهل فضل، قرار گیرد. ان شاء الله!

۱. والصحیح: «الأخرة».

۲. الذریعة، ج ۱، ص ۱۷۴ (ش ۸۷۸).

۳. قبل از این، اجازه سید حسن صدر به صدر الإسلام محمد امین بن یحیی امامی خوئی در دفتر سوم میراث حدیث شیعه (ص ۴۵۳ - ۴۸۸) آمده است.

۴. الذریعة، ج ۳، ص ۲۶۶ (ش ۹۹۵) با عنوان «تاریخ علماء البحرین».

فهرست تفصیلی

۵	فهرست
۷	آغاز دفتر
۷	بازسازی مصادر اولیه رجال شیعه
۷	یک. فهرست مصادر اولیه رجال شیعه
۲۱	دو. بازسازی مصادر برجای مانده

متون حدیثی

۳۳	منتخب الجواهر العلیة فی الكلمات العلویة
۳۳	درآمد
۳۴	زندگانی مؤلف
۳۵	منتخب الجواهر العلیة فی الكلمات العلویة
۳۶	نسخه‌های موجود
۳۷	روش تصحیح
۴۲	متن رساله
۴۵	حرف الألف
۸۵	حرف الباء
۹۰	حرف التاء
۹۲	حرف الثاء
۹۶	حرف الجیم
۹۷	حرف الحاء
۱۰۰	حرف الخاء
۱۰۲	حرف الدال
۱۰۴	حرف الذال
۱۰۵	حرف الراء
۱۰۸	حرف الزاء

۱۰۹	حرف السين
۱۱۱	حرف الشين
۱۱۵	حرف الصاد
۱۱۷	حرف الضاد
۱۱۸	حرف الطاء
۱۲۰	حرف الظاء
۱۲۱	حرف المين
۱۲۹	حرف النين
۱۳۱	حرف الفاء
۱۳۴	حرف القاف
۱۳۹	حرف الكاف
۱۵۰	حرف اللام
۱۵۸	حرف الميم
۱۸۳	حرف النون
۱۸۶	حرف الواو
۱۸۸	حرف الهاء
۱۹۰	حرف لا
۲۰۵	حرف الياء

۲۱۳	عیون الأخبار في مناقب الأخيار (منتخب)
۲۱۳	درآمد
۲۱۴	در شناخت مصنف
۲۲۸	مشایخ و راویان مصنف
۲۳۱	مذهب وی
۲۳۳	خاندان وی
۲۰۶	درباره نسبت کتاب به مصنف
۲۳۹	درباره «عیون الأخبار»
۲۴۱	درباره نسخه
۲۴۲	یادداشت‌های آغازین و انجامین نسخه
۲۴۴	شیوه ما در تصحیح

۲۴۶	متن رساله
۲۵۵	منابع و مآخذ
۲۶۳	سلوة الشیعة (تاج الأشعار)
۲۶۳	تمهید
۲۶۶	المؤلف
۲۶۹	نُسخ الديوان
۲۷۱	المتن

شرح و ترجمه حدیث

۲۹۳	الحاشیة على كتاب من لا يحضره الفقيه
۲۹۳	التمهید
۲۹۳	ترجمة المؤلف
۳۰۳	حول الكتاب
۳۰۷	النسخ المعتمدة، ومنهج التحقيق
۳۱۳	المتن
۴۲۱	المنابع والمآخذ

علوم حدیث

۴۳۳	فوائد في الدراية
۴۳۳	درآمد
۴۳۴	فوائد في الدراية
۴۳۴	محتواى رساله
۴۳۵	هدف از انتشار این رساله
۴۳۶	نسخه های رساله
۴۳۶	شیوة تصحیح
۴۳۹	متن رساله
۴۳۹	[الفائدة الاولى: كلام ابن صلاح نفلأ عن الزهري في ...]
۴۴۰	[الفائدة الثانية: كلام الطيبي في المكدين الواضعين للحدیث]
۴۴۲	[الفائدة الثالثة: نقل كلام ابن حجر في حدیث: إنما الأعمال بالنيات]

٢٤٣ [الفائدة الرابعة: خبر زهير بن صُرد في مديحة النبي ﷺ]
٢٤٤ [الفائدة الخامسة: خبر عبدالله بن مسعود في دعا النبي ﷺ على أبوجهل و...]
٢٤٧ [الفائدة السادسة: كلام ابن حجر في حديث من حفظ على أمتي...]
٢٥٤ المصادر
٢٥٥ رسالة في تحقيق حال كتاب فقه الرضا ﷺ
٢٥٥ درآمد
٢٥٧ تحقيق في حال فقه الرضا ﷺ
٢٥٧ كتاب «فقه الرضا ﷺ»
٢٦٠ مؤلف «فقه الرضا ﷺ»
٢٦١ شيوه تحقيق
٢٦٤ متن رساله
٥١١ المتابع والمصادر

معرفى نسخه

٥١٧ آداب عباسى
٥١٧ درآمد
٥١٨ صدر الدين محمد تبريزى
٥١٩ آداب عباسى
٥٢٤ فصل (مفتاح الفلاح)
٥٢٧ فصل (آداب عباسى)
٥٢٩ إجازات الرواية والوراثة في القرون الأخيرة الثلاثة
٥٢٩ مؤلف
٥٣٠ آثار منتشر نشده مؤلف
٥٣٣ فهرست تفصلى «إجازات الرواية والوراثة»
٥٣٩ إجازات بحر العلوم